

بین القلمین

۱۹۱۰  
سید محمد علی



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com

چاپ اول این کتاب در بنیاد فرهنگ ایران  
(مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)  
چاپ شده است.



نامه های

# عین القضاة همدانی

باجتاه

علیه ستمی منزوی - عقیف غیران



129773

۴

این کتاب بسمایه کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان  
عفیف عسیران و علینقی منزوی  
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم  
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ  
شد

چاپ دوم ۱۳۶۲  
تیراژ ۲۰۰۰  
چاپ افست گلشن



## پیش گفتار

نامه های عین القضاة همدانی این صوفی وارسته و شهید راه عقیدت ، در حقیقت گنجینه ای دست نا خورده از گنجینه های ادب و عرفان فارسی می باشد و انتشار آن زمینه فراخی را برای کار ادب دوستان و پژوهندگان در زبان و فرهنگ پارسی ، برابر ایشان می گشاید . گذشته از اینکه متنی فارسی از سده ششم بخودی خود دارای ارزش است ، این مجموعه از نظر اینکه بزبان نامه نگاری که حد وسط میان زبان گفتگو و زبان قلم و کتاب است ، نگاشته شده ، دارای ارزش اضافی می باشد ، و واژه های رسا و فصیح بسیاری را بر زبان شیرین و در حال گسترش فارسی امروز ما می افزاید ، و در واقع سزاوار بود که چاپ این مجموعه خیلی پیشتر از این انجام میگرفت .

در باره این نامه ها ، آقای دکتر عقیق عسیران در مقدمه تمهیدات عین القضاة که رساله دکتری ایشان بود و در تهران منتشر شد ، در ص ۱۲ - ۱۴ بحث نموده ، و تاریخ تقریبی نگارش آنها را با تقویم و ستفقد معین نموده اند . آقای دکتر فرمنش نیز در کتاب « احوال و آثار عین القضاة » بحثهایی دارند . پیش از این دو تن پروفیسور برتلس گفتار مفصلی در مجله اکادمی علوم شوروی بسال ۱۹۲۹ راجع به عین القضاة نگاشته بود ، و در مجلات تهران نیز مانند « دانش » ج ۳ ص ۵۲۵ و ارمغان ج ۸ : ۳۱ و ج ۱۷ و یادگار ج ۳ ش ۲ و ش ۴ مقالاتی بخش شده است . و ما بحث دقیق و مفصل راجع به خواص دستور و شیوه و املا ای نامه ها و نیز بحث در باره افکار عرفانی او را به مقدمه جلد دوم موالود می کنیم . و در این پیش گفتار تنها به چگونگی کار آمدن ورنی و تصحیح آن و نسخه شناسی مجموعه هاییکه این نامه ها در آن موجود است می پردازیم .



## I - آغاز کار :

در ژانویه ۱۹۶۷ که آقای دکتر عقیف عسیران و اینجانب بگرد آوری این مجموعه از نامه‌های عین القضاة آغاز کردیم ، تنها هشت نسخه عکسی از مجموعه هایی که این نامه‌ها را در بردارند در اختیار می‌داشتیم . همه این هشت نسخه را دانشگاه تهران از روی نسخه‌های اصلی برای همین کار فراهم کرده و در اختیار ما نهاده بود .

پس از بررسیهای نخستین آشکار گردید که میان این مجموعه‌ها ، از نظر نامه‌ها بیکه در بر می‌داشتند ، نسبت عموم من وجه است . ما نخست همه مجموعه‌ها را خوانده ، و هر کدام که بی شماره بود ، نامه شمار دادیم . و سپس برای هر مجموعه فهرستی فراهم کرده ، و با تطبیق آنها فهرستی همگانی ، دارای خصوصیات هر نامه و آغاز آن فراهم ساختیم ، پس روشن گردید که :

۱ - هیچ يك از نامه‌ها در همه هشت مجموعه وجود ندارد .

۲ - برخی از نامه‌ها تنها در يك مجموعه دیده می‌شود ، و برخی بیشتر تا شش مجموعه .

۳ - برخی از نامه‌ها در برخی از مجموعه‌ها بصورت دو یا سه و چهار نامه در آمده است .

۴ - در برخی مجموعه‌ها دو یا چند نامه بدنبال یکدیگر ، بصورت يك نامه در آمده است .

۵ - در برخی دیگر نیمی از يك نامه را بدنبال نیمی از نامه دیگر نهاده و نامه‌ی جدا ساخته اند .

۶ - در برخی مجموعه‌ها ، بندهای ای از نامه را که جنبه خصوصی داشته و فرستادن سلام باشخاص و یاد کردن نام کسانی بوده ، و بیشتر در پایان نامه می‌باشد ، يك باره از قلم انداخته اند .



## II - نسخه شناسی مجموعه ها :

در اینجا خصوصیات هریک از هشت مجموعه را که در اختیار ما بوده اند یاد می‌کنیم تا ارزش تاریخی و درجه صحت انتساب هر نامه و هر نسخه بدل که در پاورقیها یاد کرده ایم آشکار گردد. چون ما هریک از این مجموعه ها را بایکی از حروف نامیده ایم، در اینجا آنها را بترتیب حروف الفباء معرفی خواهیم کرد.

### I

این نسخه بشماره ۲۱۷۷ در کتابخانه ملی تهران می باشد و بنام «مکاتیب العرفا» در دفتر ثبت گردیده است، ۸۶ نامه در ۴۷۹ برگ ۲۲ / ۵ × ۱۴ دارد، و هر صفحه آن ۱۷ تا ۱۹ سطر است. صفحه اول افتاده است، خط آن نسخ است، بجز صفحه‌های ۱ تا ۶۰ و ۷۶ تا ۲۲۰ که به نستعلیق می باشد. تاریخ ندارد. نامه‌ها بی شماره است و ما برای آنها شماره نهادیم. نسخه P از روی این نسخه نوشته شده، لیکن اکنون کامل تر از این می باشد، زیرا که پس از رو نویسی P، بر لهائی از میان نامه ۳۳ نسخه I افتاده است که یازده نامه را در بر می داشته، و در نسخه P بجا مانده است، و بدین سبب از نامه شماره ۳۳ پی بعد نسخه ۱۲۲ شماره جلو تر از نسخه I می باشد، و این معنی در نامه های ۵۷ و ۶۱ چاپی نشان داده شده است. نسخه ای که مجموعه I از آن رونویس گشته، ناقص بوده است، و نامه شماره سیزده آن، نیمه نخست نامه ۱۳ نسخه ما و نیمه دوم نامه ۱۶ ما را در بر می داشته است، یعنی نامه های ۱۴ و ۱۵ را یک سر از قله انداخته بوده است، و این نقص از نسخه I به P نیز راه یافته است. افتادگیهای کوتاه که در هر دو نسخه یکسان می باشد از پنجاه جا افزونست. و در چند جا سطری یا بیشتر ما نندم مکرر دارند. در برخی جاها سه نسخه اصل I ناقص بوده، نویسنده I آنها را پیش خود تکمیل کرده است. مثلاً: سه صفحه در میان واژه «دارند» در سطر ۹ صفحه ۱۸۳ چاپی، تا واژه

« ادراك » در سطر ۵ صفحه ۱۸۶ افتاده بوده، و نویسنده I آنرا با دو سطر انشای ناجور خود به یکدیگر چسبانیده است، و ما آنرا در پا ورقی آورده‌ایم. و این پینه دوزی وی از نسخه I به نسخه P نیز راه یافته است.

## K

این نسخه بشماره ۱۱۰۰ در کتابخانه جا الله در استانبول می باشد، ۶۷ نامه دارد. خط نسخ ۶۶۸ ق. است. در ۱۳۶ برگ ۲۵ × ۱۸. صفحه ها ۱۵ سطری ۱۹ × ۱۱ است. عکس این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه است، و نسخه‌یی از آن در اختیار ما در بیروت می باشد.

این نسخه که در زمان سلاجقه روم در آسیای صغیر نوشته شده بخط نسخ ترکی است و اغلاط آن نشان می دهد که نویسنده فارسی درست نمیدانسته است. نامه های ۱ تا ۲۹ برابر نسخه S می باشد و افتادگیهایشان همانند است و پس از آن از برخی نامه ها خلاصه شده است، چنانکه نامه های ۵۶ و ۵۷ نسخه ما، در این مجموعه بصورت يك نامه بشماره ۳۸ در آمده است.

## M

این نسخه از موقوفات ملا مراد در استانبول می باشد و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که نسخه‌ای از آن در اختیار ما نهاده است، ۳۷۹ صفحه ۲۱ سطری دارد. و در ۸۵۳ ق. بخط نستعلیق نوشته شده است. مجموعاً ۱۳۳ سر نامه دارد که ۷ نامه احمد غزالی بشماره های ۱، ۷، ۸ و ۸ شماره جمالی عین القضاة جزو آنها می باشد. نامه ها شماره ندارد و ما بدان شماره دادیم ولی متأسفانه شماره بیکه ما به نامه های این مجموعه داده‌ایم با شماره ای که آقای فرزندش در کتاب خود احوال و آثار عین القضاة ص ۱۲۸ - ۱۴۴ داده برابر نیست، چون ایشان دو نامه را از قلم انداخته اند. و اگر شماره ۲۶ را از دنباله ای که دارد جدا بشماریم ۱۳۴ شماره خواهد شد. و ایشان سه نامه را از قلم انداخته خواهند بود.



۲۷ نامه آغاز نسخه ما در ترتیب با این مجموعه برابر است ، جز اینکه نویسنده M يك نامه عين القضاة به احمد غزالی را با هفت جواب غزالی بآن ، پیش از مجموعه آورده . و از این روی شماره نامه های این مجموعه ۹ شماره به پیش افتاده است . نامه های غزالی در مجله ارمنان سال هشتم شماره نخست چاپ شده است .

## N

این نسخه بشماره ۴۶۴ در کتابخانه نافذپاشا در استانبول است . و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، و نسخه ای از آن نزد ما است . ۱۴۹ برگ  $22/5 \times 15/5$  و  $19/5 \times 12/5$  ، و هر صفحه ۱۹ سطر دارد . خط آن نسخ نزدیک ثلث است . آغاز و انجام نسخه افتاده و تاریخ ندارد ، و شاید که از آغاز سده هفتم باشد . دارای ۶۳ نامه است که از میان نامه نخست آغاز و به میان نامه ۶۲ پایان یافته است . در میان نسخه نیز افتادگیهای هست .

بسیاری از نامه هارا نویسنده خلاصه کرده است و شماره نامه ها پیشاپیش بسمه با همان خط کهن و بارقام هندی تعیین شده است .

## P

این نسخه بشماره ۳۵ ملحق فهرس فارسی در کتابخانه ملی پاریس ثبت است . دارای ۳۷۷ برگ  $24 \times 14$  و صفحه های ۱۷ ، طری است . بخط نسخ زیبا در ۱۰۲۵ ق . نوشته شده است .

۹۸ سر نامه دارد . این نسخه از روی نسخه I نوشته شده است . اغلاط و افتادگیها و زیادهای آن در این منعکس می باشد ، و گاهی نویسنده واژه های را که نا مفهوم دیده ، تبدیل کرده است . و این همه این نسخه را نسخه I کامل تراست زیرا که پس از نوشته شدن I چند برگ آن که شامل ۱۱ نامه بوده است در میان نامه ۳۳ از نسخه I افتاده است . نامه های شماره است و ما بر ای آنها شماره نهادیم .

ما به این نسخه کمتر اعتماد نمودیم ، جز در جاها ای که نسخه منحصر بهمین بود ، همچون دو بند ۶۹۴ و ۶۹۵ .

## R

این نسخه بشماره ۳۸۷۵ در کتابخانه سپهسالار در تهران است ، و عکس آن نزد ما می باشد . ۱۰۵ برگ ۱۷/۵ و ۱۲/۵ و صفحه های ۱۵ سطری ۱۴ × ۹/۶ دارد . بخط نسخ در ۶۳۸ ق . نوشته شده است . نامه ها در برگ های ۶۸ تا ۱۰۵ می باشند . که در نسخه عکسی صفحه شمار ۹۵ - ۱۷۰ را دارند . تنها شش نامه را در بردارد . و در نسخه چاپی حاضر تنها دو نامه از آن بشماره ۲۹ و ۲۸ موجود است که متأسفانه از آن استفاده نگردید . و چهار نامه دیگر آن در بخش دیگر چاپ خواهد شد .

## S

این نسخه جزوی از مجموعه رساله های فلسفی است که بشماره ۱۴۱۷ در کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول موجود است . و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشکاه تهران می باشد ، و نسخه یی از آن در اختیار ما قرار داده شده است .

آغاز آن تا میان نامه هفتم افتاده است . در پایان ، نویسنده خود را یونس بن شادی بن ولی الدین مولوی شناسانده گوید : نیمه نخست نسخه را در جمادی دوم ۷۳۳ و نیم دوم آنرا در شوال ۷۶۲ پایان رساندم .

از نامه یازدهم تا بیست و پنجم ترجمه ترکی آنها را زیر سطرها نوشته است . همه آن ۶۴ نامه بوده است ، و اکنون شش نامه اول را ندارد . و در آغاز هر نامه ، شماره آن دقیقاً معین گردیده است . دارای ۲۰۶ برگ ۲۳/۵ × ۱۵ و صفحه های ۱۵ سطری ۱۷ × ۱۰/۵ می باشد . خط نسخ آیات و نشانها



شنگرف است . ترتیب نامه‌های چاپ شده ، جز شش نامه آغاز و پنج نامه پایان مانند ترتیب این مجموعه است .

بر گهای اول تا ۳۷ این نسخه جایجا صحافی شده ، و همین گونه غلط عکس بر داری شده است .

۲۶ نامه نخست این مجموعه با K برابر است . افتاد گیها و غلطهای همانند دارند . و چنین نماید که هر دو در این بخش از يك نسخه رونویس شده اند . و سپس S با نسخه ییکه از گروه P I بوده است تصحیح شده است ، و از این روی کم غلط تراز K می باشد .

## T

این نسخه بشماره ۳۰۱ در کتابخانه تیر نجیب پاشا در استانبول است . دارای ۱۷۶ برگ ۳ / ۲۳ × ۱۶ و صفحه های ۲۵ سطری ۱۹ × ۲ / ۱۲ می باشد . در برگهای ۱ - ۷۵ « تمهیدات » و سپس نامه ها بنسخ نوشته شده است . تاریخ ندارد .

آغاز و انجام نسخه افتاده است و باقی مانده از نظر ترتیب با نسخه S و نسخه چاپی ما برابر است ، و از شماره ۳۴ تا ۵۹ آنرا دارد ، لیکن نامه ها شماره ندارند . گویا ترتیب بخش افتاده این نسخه نیز برابر نسخه ما بوده است ، لیکن چون نسخه ناقص بدست کاتبی افتاده و او خواست آنرا کامل سازد ، آنرا از روی نسخه I یا P کامل کرده ، و بدین جهت ، فرود آنرا در ترتیب S را بهم زده و مانند I ساخته است و این نامه را در شماره ۲۹ P . I و ۱۰۵ M قرار داده است . ما نامه شماره يك I را بدسته بخش نمودیم ، و از آغاز نامه P I ۲۹ و M ۱۰۵ که هنوز چاپ نشده است . این بند های ۴۷۱

تا میان ۴۷۶ چاپی . c : آغاز نسخه اصلی T بخط کهن ، برابر واژه « لذکری » در پایان سطر ۱ صفحه ۲۸۶ چاپی . پایان این نسخه نیز ناقص بوده و همان نویسندۀ باخط نوین خود نامه ۲۹ آنرا که ۵۹ ما است کامل ساخته . از آغاز سطر ۱۴ صفحه ۴۴۷ چاپی تا پایان نامه بخط نوین می باشد .

دو نسخه S و T در بسیاری چیزها برابرند: افتاد گیهای هر دو و زیاد تیهای آنها مانند یکدیگر است ، لیکن در چندجا از هم جدا می شوند ، مثلا در ص ۴۲۱ نسخه چاپی ما یک سطر از S افتاده که در T هست ، و بعکس یک سطر از T افتاده که در S بجا مانده است . و بنا بر این چنین حدس زده می شود که این دو نسخه از روی یک نسخه رو نویسی شده باشند .

### III مقایسه کلی نسخه ها :

این مجموعه ها از نظر قدمت تاریخی به P I M K N T S R مرتب می باشند . آثار کهنکی در آنها که تاریخ ندارند ، از خط و نشانهایی که در عکس قابل دیدن باشند ، بدست می آید . پیاپی بودن تاریخی آنها ، بجا نشان میدهد که چگونه نویسندگان نسخه ها با گذشت سالها و سده ها ، در این نامه ها دست برده اند . گذشته از تغییر دادن املاء و تبدیل حروف هم صدا و نزدیک بهم ، حتی به تغییر جمله بندی نامه ها و اصلاح و آرایش و پیرایش انشای آن نیز دست یازیده اند . و از نظر دستور زبان تغییراتی بر آن وارد ساخته اند . ما میتوانیم این هشت نسخه را از نظر نزدیکی املا و تصحیحها بیکه در آنها شده است به سه گروه زیر بخش کنیم :

۱ - مجموعه های T S K که دارای املاهای کهن تر و بلهجه اصلی نامه ها نزدیک تر می باشند .

۲ - مجموعه های N M که باید آنها را میان دو دسته دیگر بشمار آوریم . تغییر در این دو نسخه از دو نسخه پسین کمتر می باشد .



۳ - مجموعه های P I که دارای املاي جديد تر ، و در بسياري جاها انشاي نا مالوف قاضي رانيز بفارسي زمان كاتب ، سده ( ۱۰ و ۱۱ هـ - ۱۶ - ۱۷ م ) تغيير داده اند .

چون برخي افتاد گيها و برخي تغيير ها در جمله بندي در P و I و M و N مشترك است و در برابر TSK قرار دارد مي توان حدس زد كه خود عين القضاة در نامه ها تجديد نظر نموده دگر گونيهاي بآن داده باشد .

اختلافات املاي و دستوري اين سه گروه در جاي ديكر مفصل ياد خواهد شد .

#### IV - آغاز و انجام نامه ها :

پيش از شروع متن نامه ها ، و پس از پايان آن ، در مجموعه ها ، جمله هاي گوناگون افزوده شده . و ما در زير اين خصوصيات را بطور تقريبي ياد ميكنيم :

**P I :** بيشتر نامه ها در اين دو نسخه با جمله بسملة آغاز و با واژه والسلام پايان مي يابد . و نسخه R نيز مانند آنها است .

**M :** در اين نسخه پس از بسملة جمله و به نستعين ، در بيشتر نامه ها افزوده شده است . و در پايان پس از والسلام ، جمله والحمد لله رب العالمين دارد . و در نامه هاي واپسين اين مجموعه ، پس از آن ، جمله وصلي الله على محمد وآله الطاهرين نيز افزوده شده است .

**N :** نامه هاي اين مجموعه با جمله ومن رسائله رحمه الله ، سپس شمرده نامه يا ارقام هندي ، و بسملة آغاز شده است . و با جمله والله الهادي ، يا والله العزيز ، يا وصلي الله على محمد سيدنا وآله ، و يابي هيچ اشاره پايان يافته است .

K : در این مجموعه تنها پنج نامه نخست بسمله دارد ، و دیگر نامه ها تنها با يك نامه شمار در يك جمله بزبان عربی ، نامه شروع می شود . و نامه ها بدون اشاره و بصورت خشك و بریده پایان می یابد .

TS : در این دو مجموعه ، نامه ها با جمله « ومن كتبه رضی الله عنه » و بسمله آغاز شده ، و نسخه S شماره نامه را نیز در يك جمله عربی پیش از بسمله آورده است . و در نامه های آخر هر دو مجموعه ، جمله « وما توفیقی الا بالله الحي الذي لا يموت » را پس از بسمله افزوده است . نامه ها در هر دو با جمله « والسلام . والحمد لله رب العالمين . والعاقبة للمتقين » پایان می یابد .

### V - ترتیب نامه ها و چگونگی تصحیح ما ،

ما در تصحیح این مجموعه که شصت و چهار نامه را در بردارد روش گزینش واژه درست را پیش گرفتیم ، و متنی مخصوص را زمینه کار خویش قرار ندادیم ، و ترتیب نامه ها نیز از آغاز تا پایان نسخه چاپی با هیچ يك از هشت مجموعه كاملاً برابر نمی باشد ، بلکه تا آنجا که ممکن بوده است در تصحیح هر يك از نامه ها بر کهن ترین نسخه آن بیشتر اعتماد کردیم . لیکن می توان گفت : اولاً ، در ترتیب نامه ها در این بخش ، بیشتر از نسخه S پیروی نموده ایم . و از این روی شماره نامه های چاپ شده ، جز در شش نامه نخستین و پنج نامه پایان ، با شماره آنها در مجموعه S برابر می باشد .

و ثانیاً : از نظر ارتباط موضوعی نامه ها ، مجموعه چاپ شده را میتوان بدو بخش کرد . بخش نخست که شماره های ۱ - ۲۷ را در بردارد از نظر محتوی يك دوره جدا می باشد ، و قاضی آنها را پیایی در باره ارکان نماز نگاشته . و می خواست آنها را دنبال کند ، و همگی ارکان آنها شرح



دهد، لیکن گویای حدت هیجانات عاطفی، قاضی را هنگام نگارش اجباراً از موضوع خارج می‌ساخته. و خود قاضی در آغاز نامه های اول تا هشتم مرتب وعده می‌دهد که در این نامه موضوع را روشن سازد. و در پایان نامه افسوس می‌خورد که نتوانسته آنرا تمام کند. اما بالاخره نیم رکن اول ( نیت ) را در نامه نهم تمام کرده و در نامه دهم به نیمه دوم رکن اول یعنی ( الله اکبر ) آغازیده، و در نامه بیست و هفتم، با تصریح به شماره و موضوع نامه، دنبال هم بودن آنها را تایید میکند. ترتیب این ۲۷ نامه در مجموعه های S P M K I درست رعایت گردیده است، جز اینکه ده سطر اول از نسخه I و شش نامه اول از نسخه S و سراسر نامه های ۱۴ و ۱۵ از نسخه های I و P افتاده است. اما در بخش دوم مجموعه ( شماره های ۲۸ - ۶۴ ) ارتباط موضوعی را در سه نامه ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ در نظر گرفتیم که در تفسیر يك آیت از قرآن است.

در آینده نیز برای مرتب کردن نامه ها مسائل زیر را در نظر خواهیم گرفت:

- ۱ - ترتیبی را که برای نامه ، در چند مجموعه بکار رفته باشد .
  - ۲ - ترتیبی که خود عین القضاة در آغاز برخی از نامه ها بدان اشارت کرده است .
  - ۳ - موضوع نامه ها ، همچون شرح فاتحه یا شرح الله اکبر یا شرح حدیثی ، چون « یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً » و مانند آنها .
- اینک برای آگاهی خواننده ترتیب نامه ها را در نسخه چاپی ما با ترتیب آنها در دیگر مجموعه ها مقایسه میکنیم :

شماره نامه ها در نسخه چاپی از ۱ تا ۶ برابر شماره آنها است در مجموعه های P K I . و در مجموعه M نیز همین ترتیب را دارد ولیکن به شماره ۱۰ تا ۱۵ . و نیز از شماره ۷ تا ۱۳ چاپی برابر است با مجموعه های S P K I . و در مجموعه M نیز همین ترتیب است، ولیکن با شماره ( ۱۶ تا ۲۲ ) دیده می‌شود .

اما از شماره ۱۴ بعید ، در مجموعه S تا شماره ۵۹ و در مجموعه K تا شماره ۲۹ نامه ها با همین شماره و ترتیب که ما داده ایم دیده می شوند ، و در مجموعه M تا شماره ۲۷ با همین ترتیب ولیکن با شماره ( ۲۳ تا ۳۶ ) دیده می شوند . و مجموعه های I و P از شماره ۱۷ تا ۲۹ باز همین ترتیب را دارند ، لیکن نامه شماره ( ۱۴ تا ۲۶ ) بآنها داده شده است ، زیرا که نویسندۀ نسخه دونا مه ۱۴ و ۱۵ را از قلم انداخته است .

در نامه های ۶۰ تا ۶۴ نسخه چاپی با هیچ يك از مجموعه ها برابر نیست زیرا که نویسندۀ مجموعه S شماره ۶۰ را بجای ۶۴ آورده بود ، و ما بدو دلیل از ترتیب او چشم پوشیدیم : نخست آنکه خود قاضی در نامه ۶۱ از دو نامه که بیشتر در تفسیر « واذکروا نعمة الله » نگاشته است ، یاد می کند ، و این دو نامه همان ۵۹ و ۶۰ می باشد . دوم آنکه شماره های ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ را نویسندۀ مجموعه N بترتیب دنبال هم بنام ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ خوانده ، و نویسندۀ مجموعه N آنها را ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ نامیده است ، و پشت سر هم بودن آنها را هر دو تایید می کنند .

۴

## VI - شکل چاپ

ما هر نامه را در بالای صفحه آغاز نمودیم . و بسمله را که در همه نسخه ها بجز نسخه K دیده می شود ، و بنا به اشاره خود عین القضاة در یکی از نامه های چاپ نشده جزو نامه است ، در آغاز آن قرار دادیم . و نام مجموعه هایی که این نامه در آنها دیده می شود ، با شماره این نامه در آن مجموعه ، در پائین چپ صفحه آغاز نامه نهادیم . و شماره پیاپی نامه را در سر صفحه راست ، و موضوع گفتگوی نامه را در سر صفحه چپ نوشتیم .

ما بخشهای نامه های را که در برخی نسخه ها از هم جدا شده بودند ،

با حروف a, b, c نشان دادیم . مثلاً : نامه های ۲۱ و ۲۲ که در نسخه های P I بصورت يك نامه شماره ۱۹ در آمده است ، ما آنرا a ۱۹ و b ۱۹ نامیدیم . و نیز مانند نامه ۳۴ چاپی که بخش دوم ( b ) نامه ۲۹ در نسخه های P و T می باشد . و نیز مانند نامه های ۵۶ و ۵۷ چاپی که در نسخه K بخشهای a و b نامه شماره ۳۸ می باشند ، و نیز مانند آنکه نامه ۳۳ a از نسخه I در نامه ۶۱ چاپی و b ۳۳ از آن نسخه در نامه ۵۷ چاپی دیده می شود .

روش ثبت نسخه بدنها را از تصحیح تمهیدات عین القضاة که بوسیله خود دکتر عقیق در تهران چاپ شده ، و در ص ۳۰ مقدمه آن کتاب یاد شده است ، و مقتبس از کار مسیوهانری کربین می باشد پیروی نمودیم . این روش در عین حال که تمام نسخه بدنها را همانطور که در نسخه های گوناگون هست نشان می دهد ، جای کمتری نیز می گیرد و از بزرگ شدن حجم کتاب می کاهد .

در خاتمه از جناب آقای دکتر خانلری که از بذل هیچ گونه مساعدت در فراهم ساختن مقدمات چاپ این مجموعه کوتاهی نفرموده و آنرا در شمار انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قرار دادند سپاسگزاری می نمایم . و نیز محبت های دوست عزیزمان آقای حسین خدیوچم در کمک بانجام مقصود را فراموش نمی کنیم . و از مسئولان چاپخانه حریت بیروت که با تهیه حروف فارسی کار ما را تسهیل نمودند سپاس گزاریم .

بیروت : عاینقی منزوی

فوریه ۱۹۶۹



•

# نامه‌های عین‌الفضاتِ بهمدانی





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱ - خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد مارا و آن برادر اعز را . در خاطر می بود که در شرایط و ارکان نماز ، چند مکتوب بنویسم ، انشاء الله که تقدیر مساعدت نماید . در این مکتوب حقیقت نیت خواهم نوشتن . و در این مقدمه ببايد دانست که رکن چه بود و شرط چه ؟ و صاحب شریعت - صلعم - چیزی واجب کند ، و آن چیز تمام نگردد الا بده چیز ، مثلاً پنج بیرون آن چیز و پنج اندرون آن چیز ؛ هر چه درون بود رکن خوانند ، و هر چه بیرون بود شرط خوانند ، و همه فرض بود .

- ۲ - اکنون رکوع و سجود از ارکان نماز است ، لانها یجیثان بعد الشروع فی الصلوة . و طهارت حدّث و خبث از شرایط نماز است ، لانها یجیثان قبل الشروع فی الصلوة . و فقها چنین گویند : که الرکن ما یتّم به الحكم ، والشرط ما یتّم الحكم عنده لا به . و مثال این در عقلیات چنان بود که دیده ظاهر از

1-10 بسم . . . حدث و I-PMK / 1-2 بسم . . . الرحيم خدای M بسم . . . الرحيم رب وفقني لاتمامه واکله بحق محمد وآله الحمد لله وحده و الصلوة علی رسوله محمد وآله من بعده وسم تسليماً كثيراً. خدای K بسم . . . الرحيم و به ثقی . الحمد لله حق حمده . و الصلوة علی نبیه محمد وآله من بعده . هذه نسخة كتب كتبها القاضي الامام العالم العارف عين القضاة ابو الحسن عبد الله بن محمد بن علي المياجي رضي الله عنه ، الى بعض اصدقائه . بسم الله الرحمن الرحيم . . . 3 الله که K الله / PM 4 و در این K و در PM / 5 دانست K دانست PM . . . K . . . PM / 6 کند MK نشود / P و آن چیز تمام نکر دد P-MK . . . K-PM . . . چیز K واجب . . . واجب PM / 10 شرایط MK شد . . . PM / 11 به الحلا K الحلا به PM ، 12 و مثال . . . که M و مثال انك در عقلیات که K و مثال این در عقلیات است که PM

\*\*\* نامة یتّم . . . PM 10. K 1. M 11. \*\*\*

- مدرکات هیچ نه بیند إلا بقوة باصره و بنور چراغ یا آفتاب یا چیزی که بدین ماند . اکنون وجود قوت بصر رکن بود در ادراك ، و وجود چراغ و آفتاب شرط بود نه رکن . و ادراك بدیده است نه بافتاب ، و لکن انما يتم ادراك البصر عند طلوع الشمس أو وجود السراج . ومع جریان هذا الحديث ، ادراك بصری يك رکن است ، وهو وجود القوة البصرية . و شروطش مختلف است باضافت مدرکات . بعضی مدرکات بصری آنست که دیده آنرا ادراك کند بیک شرط و بعضی را ادراك نکند الا بدو شرط ، و بعضی را بسه شرط ، و بعضی بچهار و پنج شرط ، و درین معنی نکته هست از مؤلّفات خاطر من ، و بدین سبب خواستم بنویسم که من هیچ جای نوشته نیافته ام و از کس نشنیده ام .

- ۳ - اکنون بدانکه بصر، ستاره و آتش ادراك کند بشب بی چراغ ، اما ألوان دیگر که بر روی زمین است ادراك نکند تا چراغ نبود یا آفتاب .  
 12 اکنون در ألوان ارضی زیادت شرطی هست تا ادراك تمام بود که در ادراك ستاره و آتش آن شرط بکار نمی آید ؛ و این شرط وجود آفتابست یا چراغ .  
 پس پنداری که ستاره بشرط المقابله ، اعني مقابلة العين للكواكب ، ادراك توان کرد . و آن نمیگویم که شرطی بود که هوا در میان بود که آن خود ظاهر است .  
 15 و همچنین آنچه بدین ماند از سرخی و سیاهی و سپیدی موی محاسن مردی حاضر ، ممکن نیست که ادراك توان کرد الا زیادت شرطی که در ادراك ستاره و آتش آن شرط بکار نمی آید ؛ و آن شرط زاید وجود نوری است از

1 هیچ PMI خود هیچ K / یا آفتاب PMI و آفتاب K / 2 وجود PMI وجود چراغ وجود K / 3 نه رکن PMI در رکن K / بدیده است K - PMI / 4 الحديث MKI الحدت P / 5.6 باضافت مدرکات PI باضافات با مدرکات بصری یعنی M باضافت با مدرکات بصری K / 7 نکند الا PMI بکند K / و بعضی را بسه MK و بعضی مدرکات ادراك نکند الا بسه PI / 8 و پنج PMI - K / خاطر من PMI این خاطر K / 10 بصر PMI - K / ادراك PMI دیده ادراك K / 12 اکنون PMI - K / 12 - 13 هست ... وجود PI - MK / 15 میان بود که MK میانست PI / 16 از PI چون M و روا بود که K / محاسن K و محاسن M - PI .

- خارج چون آفتاب و ماه و چراغ و آنچه بدین ماند. و روا بود که چون نور بصری زیادت از معهود و معتاد بود، بی وجود آفتاب و ماه، این مدرکات ادراک کند، ولیکن از مقصود من خارج است. و بعض حیوانات را نور بصری 3 بیش است که بعضی؛ از بهر آنکه اسب بسیار چیزها بشب بیند که آدمی نتواند دیدن. و در امثال عرب آمده است که أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ بَهَاءِ فِي غَلَسٍ. و روا بود که جان آدمی الوان ادراک کند بی آلت باصره. و غالب آنست که 6 این دخترک بغدادی را این معنی هست و چون بی دیده ظاهر ادراک ممکن است، چه عجب اگر بدیده پنهان بی طلوع خور و وجود چراغ ادراک تواند بود. و حالی این از مقصود من بیرونست. 9

- ۴ - و بعض مدرکات بصری آنست که شرطی دیگر بیاید که تا دیده آن مدرکات را دریابد، چنانکه دیده نفس خود را ادراک نکند بی وجود آئینه. زیرا که دیده خصوص صفات خود از زرقه و شعله و صفات روی خود 12 ادراک نتواند کرد بی آئینه. پس این نوع از ادراک زیادت شرطی می خواهد وهو وجود مِرآةٍ تُقَابِلُ الْعَيْنَ، پس اگر عجب نیست که مدرکات ارضی را زیادت شرطی می بایست، که ستاره و آتش را آن شرط نمی باشد؛ همچنین 15 عجب نیست که چرا بعضی مدرکات را زیادت شرطی دیگر می بایست. و اگر این عجب است که چرا دیده را ادراک اوصاف خود از شعله و غیره وجود آئینه بیاید، پس این هم عجب است که چرا مدرکات ارضی را طلوع آفتاب بیایست، 18 و چرا همچون ستاره و آتش نبود. و بعضی مدرکات هست که شرط دیگر نخواهد، و آن قفاست، که هرگز دیده قفا را ادراک نکند، اِلَّا بَدُو آئینه: یکی

1 که چون PMI که K / 4 از بهر آنکه K چه PI که M / بیند PMI که K /  
 5 ابصر: جمع الامثال 1: 115 / 6-7 و غالب... هست PMI-K / 7 / PI-K M /  
 8 پنهان K تنهایی PMI / 10 شرطی MK شرط PI / 11 دیده نفس MK نقش  
 12-13 روی... آئینه K وی ادراک نتواند کرد بی آئینه M روی ادراک نتواند کرد  
 15 شرطی MK از شرط PI / همچنین PMI همچنین چون K / 17 شعله و غیره MK  
 18 / PI - بیاید KK بیاید PI / هم PMI هم K / 19 و آتش نبود PMI نبود و آتش K /  
 20 نخواهد PMI دارد K .



در مقابله قفا و یکی در مقابله دیده ، چنانکہ مقابل آن آئینہ دیگر بود .  
فسبحان الفاطر الحکیم .

- 3 ۵ - خود عجب است و ہمہ در عجبی یکسانست ، آنکہ بیک شرط ادراک کند ، ہم عجب است چنانکہ بدو شرط ، و این ہم عجب است کہ بسہ شرط ادراک کند ، و اگر یکی عجب نیست پس هیچ یکی عجب نیست . وقومی 6 از عموم خلق باشند کہ از آئینہ روی بست ، و از آن سہ ادراک تعجبی مفرط کنند و از دیگر ادراک ایشان را تعجبی نبود . آنچه در آئینہ ہی بینی روی تست و إلا این او لیست کہ در درون آئینہ و بیرون آئینہ روی تو جز یکی نیست . پس روی تو از مدرکاتست در حق تو کہ تو آنرا ادراک نتوانی 9 کرد الا بزیادت شرطی کہ در مدرکات دیگر بکار نمی باید آن شرط .

- ۶ - و حال ہمہ وجود همین است کہ بعضی عالمیان را بعضی چیزها عجب آید . و لا بد است کہ اگر چیزی عجبت ہمہ عجب است ، و اگر چیزی عجب نیست ، پس خود هیچ عجب نیست . پس اگر آن برادر اعز یاد آورد کہ 12 وقتی مردی از بلاد فرنج اورا حکایت می کرد ، و من حاضر بودم ، کہ شهری هست و در آنجا درختی هست و زنان آن شهر بوقتی معتین برگ آن درخت را آب بگیرند و بخورند آبستن شوند . هر کہ این بشنود ازین تعجب کند و هرگز از خودش عجب نیاید . ای سبحان الله ! چرا عجب نبود کہ قطره آب کہ از او جدا می شود در مباشرت ، بروز گار آدمی شود ، و این عجب بود کہ 18 آب برگ درختی آدمی شود ! همانا در خاطر آن دوست آید کہ عجب آنست

1 چنانکہ PKI چنانکہ آنکہ M / مقابله آن PMI مقابل آن K / 5 اگر یکی PMI  
اگر بیک K / نیست پس هیچ یکی K - PMI / 6 روی بست I روتست P - MK / سہ K - PMI /  
8 او لیست K - PMI / 11 - 12 عجب آید PMI پدید آید و آن را عجب دارند K / 13  
خود هیچ PMI وجود هیچ چیز K / اعز PMI اعزه الله K / 14 فرنج K زنج PMI /  
حکایت PMI حکایتی K / 12 و در PI و MK / بوقتی PI دروقتی MK / 18 کہ . . .  
مباشرت PI کہ از آدمی در مباشرت جدا شود MK / 19 برگ درختی PI برگی MK / آن  
دوست MK - PI .

- که کم دیده شود و آن ندیده اند از آن سبب عجب است ، و این خاطر راست نیست ؛ زیرا که آن تعجب را مستند نه آنست که ندیده اند و بس ، بلکه در جبلت آدمی مرکب است که هر کاری را که وجهش نداند عجبش آید . و این 3 که قطره منی آدمی شود هم وجهش نداند ، ولیکن عادت ، این کار را از دیده او محجوب کرده است . و مقصود آنست که هر آدمی که حجاب عادت از خود بردارد ضرورت بود که از این و آن که آدمی را ماده ، قطره منی بود یا 6 آب برگ درخت ، تعجب یکسان بود . پس این که از چیزی تعجب کند نه آنست که ندیده است . پنداری عقل او تقاضا می کند که چرا آب برگ درخت در رحم بروز گار آدمی شود و آن دگر را می بیند که معهود است ، 9 از آن وقت باز می بیند که عقل نداشت ، و بدان مستمر شده است طبع او ؛ ازین سبب این تقاضا در او نمی بود . و چون عقل پدید آمد ، عادت و استمرار طبع ، حجاب این تقاضا می بود ؛ پس هر که حجاب عادت از 12 پیش خود برگرفت لا بد عقلش گوید که چرا قطره آب منی متشابه الأجزاء باید که لحم و عظم و دم و عرق و عصب گردد .

- ۷ - و در قرآن مجید همه دلیل است بر هستی او . ولیکن خلق از عادت 15 برنخاسته اند . لا جرم حجاب عادت ایشان را کور می دارد . « وجعلنا علی قلوبهم أكنة أن يفقهوه و فی آذانهم وقراة » ، « و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون » .

1 دیده شود PI دید اند K دیده باشند M / و آن ندیده اند PI و چون آن ندیده اند M و این بسی دیده اند K / راست PI-MK / 2 بلکه در MK بل PI / 3 مرکب K در PI-M / وجهش PI وجه آن K وجه M / عجبش آید PMI تعجب نماید K / 4 که MK از PI / این PMI روز گاران K / 5 او PMI آدمی K / 6 که از این و آن PMI که از دانستن این است K / 7 درخت تعجب PI درخت تعجبش M در تعجب K / این که MK این است PI / 8-9 برگ . . . بروز کار PMI برگی بروز گار در رحم ذی K / 9 را می بیند K - PMI / 10 طبع K در طبع PMI / 12 پس MK و پس PI / 13 که PI-MK / 14 عرق و عصب PMI عروق و اعصاب K / 12 او PI آن M خالق وی K / 12-16 از عادت . . . اند MK برخاسته نیستند PI / 16-17 الانعام 6 : 25 ك / الاسراء 17 : 46 ك / 17 التوبة 87 : 9 م .

- و «إِذَا تَتلى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلى مُسْتَكْبِراً كَانُ لَمْ يَسْمَعْهَا ، كَانُ فِي أُذُنِيهِ وَقَرَأُ ،  
 ودر قرآن می گوید : «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ .»  
 3 واین خود همه عموم را معلومست که آدمی از قطره آب منی آفریده اند ، نه از  
 برای آن گفت در قرآن که تو ندانی ، از برای این گفت تا حجاب عادت برداری  
 و در نگری تا بضرورت صانع را بدانی و ببینی . چون فرمان نکردی او نیز  
 6 بتعجب بگفت : «قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ  
 خلقه» ، «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» ،  
 «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ صَلْصَالٍ» ، «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ  
 9 مَكِينٍ ، إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ . فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» ، «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ  
 بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» ، «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ  
 مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» ، «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا  
 12 وَشَفَتَيْنِ» . هزار جای در قرآن این معنی را تکرار کرد که آدمی از آب آفریدم  
 نه آنست که این مشکل بود و کس نمی داند بلکه همه متمیزان این دانند  
 «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ . وَاللَّهُ اعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ . قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ» .

- ۸ - بطریق اجمال جایی از ملك و ملكوت خبر دهد که «فَلَا أَقْسَمُ  
 15 بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» و تفصیل ملكوت جز و محرمان نیست ، جمعش  
 المص ، طه ، ق ، ن . أمّا تفصیل ملك با عموم است و عام است و عام تراست که  
 18 چندین جا و گوید : «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا» ، «رَفَعَ

1 لقمان 31 : 1/7 - 2 کان . . . کوید PI ودرجای دیگر میفرماید M - K /  
 2 الطارق 86 : 5 ك / 3 منی PI - MK / 4 ندانی PKI دانی M / 5 ببینی PMI - K /  
 6 عبس 80 : 7 ك / 7 الانسان 76 : 2 م / 8 الرحمن 55 : 14 م / المراسلات 77 : 21 ك /  
 9 الفرقان 25 - 54 ك / 10 مؤمنون 23 : 23 ك / 11 ألم . البلد 90 : 8 ك / 12 هزار  
 PMI وهدیناه النجدین چندین K / 13 نه PMI نه از K / متمیزان این PMI متمردان  
 ان K / داند MK نداند PI / 14 النحل 16 : 101 ك / 15 جایی MK جایی که PI /  
 15 - 16 الحاقة 69 : 38 ك / 16 واهجرمان PI با محرمان MK نیست PMI - K / 17 ق . ن .  
 PMI ق . ن . نگویند K / و عام است و عام ترست که PMI - K / 18 السجدة 32 : 4 ك /  
 النازعات 79 : 28 ك .



- سمکها فسوَّها وَاغْطِشْ لَيْلَهَا وَأَخْرِجْ ضَحِيهَا . وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا . كُنَّا نَتَعَلَّمُ الْإِيمَانَ قَبْلَ الْقُرْآنِ ، صَحَابَهُ كَفْتَهُ أُنْدُ . تَرَا كَهَ إِيمَانَ نَيْسْتِ بِقُرْآنٍ جِهَ كُنِي؟ ! لَابِل « وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ » ، « وَكَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ » . از آسمان جُنُزْ بِأُولُو الْأَلْبَابِ نَتَوَانْدُ كَفْتِ ، « إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » . كَاشَكِي تَوَاخْبَارِ خَاكٍ بِشَنُودِي كَهَ دَرَزِيرِ آسْمَانِسْتِ (6) كَهَ از آسمان و زمین چنین خبر داد : « هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ » . وَاذْ آبُ كَهَ بِالْأَيِّ خَاكِسْتِ خَبَرِ دَادِ : « وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا » . « أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زُرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا تَبْصُرُونَ » . وَاذْ هَوَا كَهَ بِالْأَيِّ آبِسْتِ چَنِینِ خَبَرِ دَادِ : كَهَ « وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ » وَ« الرِّيحُ مُبَشِّرَاتٌ » . وَنَبَاتٌ وَحَيَوَانٌ مِنْ هَوَا مُسْتَفْنِي نَيْسْتِ تَا وَجُودِشِ تَمَامِ كَرُدِدِ ، وَهَمِچَنِینِ از آبِ وَخَاكِ مُسْتَفْنِي نَيْسْتِ . وَاذْ آتِشِ (12) كَهَ بِالْأَيِّ هَرِ سَهَ عَنَصْرَا سْتِ چَنِینِ خَبَرِ دَادِ كَهَ : « أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ؟ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ » .

- ۹ - وَاذْ مُرَكَّبَاتِ اِیْنِ مَفْرَدَاتِ بَسِیَارِ خَبَرِ دَادِ . وَمُرَكَّبَاتِ نَبَاتِسْتِ وَمَعَادِنِ وَحَيَوَانِ . وَاذْ مَعَادِنِ چَنِینِ خَبَرِ دَادِ كَهَ : « وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا » . أَنْوَاعِ جَوَاهِرِ رَا مِي كُویدِ از زَرِ وَسِیمِ وَیَاقُوتِ وَمَرَجَانِ . وَاذْ نَبَاتِ چَنِینِ خَبَرِ دَادِ : « فَأَخْرَجْنَا مِنْ ثَمَرَاتِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا » . وَاذْ حَيَوَانِ چَنِینِ خَبَرِ دَادِ : كَهَ « وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ

2 قبل PKI ثم M / نیست بقرآن PMI هست قرآن K / 3 الانبياء 21 : 20  
 3- 4 يوسف 12 : 105 / 4 جز K خبر PMI / 5- 6 آل عمران 3 : 100 / 6- 7  
 تو... آسمان و K اخبار اراضی بشنودی که در زیر آسمان است از PMI / 7 فصلت  
 41 : 9 ك / 8 الانبياء 21 : 30 ك / 9- 10 السجدة 32 : 27 ك / 10 داد MK  
 دمد PI / 11 الحجر 15 : 22 ك / الروم 30 : 46 ك / 12 همچنين PMI چنانکه K /  
 13- 14 الواقعة 56 : 71 ك / 15 بسیار PMI بسیار جای K / 16 چنين PMI - K /  
 16- 17 الفاطر 35 : 27 ك / 18 الفاطر 35 : 27 ك / 19 النور 24 : 45 ك .

- ۳ «رسلًا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل»، وليكن  
 «وما تأتيهم من آية من آيات ربهم إلا كانوا عنها معرضين». هر چند تنبيه بیش  
 می آید، تو غافل تری «فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً». چه توان کرد؟  
 ۶ «وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُادىَ لَهُ»، «وما يسك فلا تُرسل له من بعده»، وليكن  
 لا بأس! «ان ربك لبيالمِصادِ»، «حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً ووجد الله  
 عنده فوفاه حسابه والله سريع الحساب».
- ۹ در این مکتوب از معنی نیت نوشتن، دور افتادم، والله غالب علی امره.  
 انشاء الله، پس از این بنویسم چنانکه شرح ارکان و شروط نماز معلوم  
 گردد، والسلام.

«



۱ الشوری ۴۲ : ۲۹ ک / ۲ تراکرد PMI برانگیزد K / هنوز خفته PKI هر روز  
 غافلتر و خفته تر M / الفرقان ۲۵ : ۳۰ ک / ۳ النساء ۴ : ۱۶۴ م / ولیکن PI - MK /  
 ۴ یس ۳۶ : ۴۶ م / ۴ - ۵ تنبیه . . . آید PI بیش تنبیه میکند K که تنبیه بیش میکند M /  
 النساء ۴ : ۷۸ م / ۶ الاعراف ۷ : ۱۸۶ ک / الفاطر ۳۵ : ۲ م / ۷ الفجر ۸۹ : ۱۴ ک /  
 ۷ - ۸ النور ۲۴ : ۳۹ م / ۹ نوشتن M K نوشتن بنوشتن PI / ۱۰ شرح . . . نماز PMI  
 شرح نماز و شرط ارکان K .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۰- دیروز در حقیقت نیت چیزی خواستم نوشتن ، از آن خود دور افتادم انشاء الله که امروز نوشته شود . بدان و آگاه باش ای برادر اعزّ 3  
 سَلَكَ اللهُ بِكَ سَبِيلَ رِضَاهِ ؛ که آدمی را خدای تعالی صفتی داده است که آنرا قدرت خوانند . و آن صفت آنست که بواسطه آن بمقدورات خود رسد ؛ اگر خواهد مثلاً انگشت و زبان خود متحرّک دارد ، و اگر خواهد ساکن . و ترا این صفت هست که بواسطه آن صفت ، جرم انگشت و زبان را ساکن داری و متحرّک . و نسبت این قدرت و اضد آن متساوی است ، اعنی و افعّل و ترک ، زیرا که چنین نیست که قدرت بر فعل نوشتن و گفتن بیش از آنست که بر ترک نوشتن و گفتن ، بلکه باضافت با هر دو یکیست . و اگر ترا مجرد قدرت بودی ، بی هیچ صفتی دیگر ، محال بودی که از تو فعلی و یا ترکی بوجود آمدی ، که ترک را که تهمت اختیار تو دارد ، همان بیاید که فعل را ، 12  
 الا ترکی و فعلی که بتو تعلق ندارد ، و سکون جسم مرده تهمت اختیار او ندارد بخلاف سکون جسم زنده .

- ۱۱ - اکنون چون از تو فعلی یا ترکی با اختیار تو در وجود آید ، ترا با قدرت مجرد حوالت نتوان کرد . چه قدرت پیش از این بود و مقدور نبود

1 بسم . . . الرحيم PI المكتوب الثاني - بسم . . . الرحيم K ومنها بسم . . . الرحيم  
 نستعين M / 2 نوشتن MK بنویسم PI / خود PMI - K / 3 افتادم PMI / 4  
 PI في المثل MK / دارد MPI کرداند K / 7 و ترا PI و تهمت MK  
 آن MK / PI 8 و متحرک PKI و اگر خواهی متحرک M ، فکرتان MK و ضدت PI  
 10 مرده PKI تو M / 11 - 12 ترکی . . . آمدی PI ترک آن در وجود آید K ترکی در وجود  
 آمدی M / 12 که ترک . . . همان PMI چه ترک وانه اجسام اختیار K / 13 تهمت PM  
 تهمت I اسم K / 14 سکون MK - PI / 16 قدرت مجرد PMI مجرد قدرت K  
 \*\*\* نامه دوم . . . P 2 . M 11 . K 2 . 12 . . .

زیرا کہ در تو قدرت بر کتابت همیشه بود، لیکن مقدر نہ همیشه در وجود می آید؛ پس چون از تو حرکتی یا سکونی در وجود آید، مرجح فعل بر ترك یا ترك بر فعل صفتی بود کہ در تو پیدا گردد کہ آن را ارادت خوانند؛ و روا نبود کہ ترا ارادت سخن گفتن بود و زبان متحرك نبود، یا ارادت خاموشی بود و زبان ساکن نبود، إلا کہ مانعی بود کہ ارادت را مقهور کند؛ چنانکہ در اسب ارادت آب خوردن بود ولیکن تو نگذاری کہ بخورد؛ و این از مقصود من خارج است. حالی اکنون چون ارادت جازم پیدا گشت در تو، لابد بود کہ از قدرت تو مقدر بادید آید. و چون مقدر پدید نیاید یا از مانعی بود کہ بر راه آید، یا از ترددی کہ در ارادت بود، یا مجزوم نبود. و بعد انجزام الارادة وعدم الموانع يكون وجود المقدر ضرورياً، أعني وجود الفعل او الترك، هذا مضي.

۱۲ - اکنون بدانکہ نسبت ارادت با فعل و ترك یکیست، اگر مرجحی نبود؛ زیرا کہ تا مرجحی نبود نہ ارادت خاموشی بود ونہ ارادت سخن گفتن. و محالست کہ تا در تو چیزی نبود، کہ ترا گوید کہ خاموشی به است از سخن گفتن، کہ ترا ارادت خاموشی بود. و همچنین تا در تو این نبود کہ ترا گوید کہ گفتن به است کہ خاموشی ارادت گفتن در تو نبود. اکنون بدانکہ مرجح ارادت فعل یا ارادت ترك، عملی است کہ در تو بادید

1 نه PMI نبود و K/2 سکونی MK شکتی I شکتی P/5 ارادت را K ارادت PI ارادت ترا M/ در اسب PKI اسب را مثلا M/6 بخورد PI اب خورد K خورد M/7 در تو PKI فعل ضروری الوجود بود و در تو M/8 بادید آید K یا بد PI و ادید آید M/9 ارادت... نبود MPI آن ارادت پدید آید K/10 المقدر PMI مقصود المقدر K/11 هذا PMI وهذا K/13 نبود MK نبود همچنانکہ سبب وجود سبب قدرت بود PI/ زیرا... نبود PKI-M/ نه ارادت... بود PMI ارادت خاموشی نبود K/15 از PI کہ MK/ این PI چیزی KM/16 به MK بهتر PI/ کہ خاموشی PMI-K/ ارادت... نبود PI ترا ارادت گفتن بود MK/17 اکنون PMI-K/ یا K بر PMI/ بادید K و ادید M باز دید PI.



می آید که ، این فعل به از ترك است یا این ترك به از فعل است . و چون علمی قاطع یا ظنی غالب وادید آید که نوشتن به از نوشتن است ، لا بد بود که ارادت نوشتن وادید آید . لعمری ، تا ترددی بود در علم و ظن ، ارادت هرگز 3 منجزم نگردد ؛ و چون تردد رخت بر بست ، ارادت ضرورت بود که رخت بنهد ؛ و شرط این ظن نیست که راست بود ، و باشد که دروغ بود و زیانهای دینی و دنیوی از اینجا بخلق می رسد .

6

۱۳ - پنداری که غلط در ایشان وادید آید که پندارند که فلان کار کردن به از ناکردن است . و چون پندار وادید آید ، ارادت منجزم شود . و چون ارادت جازم وادید آید فعل ضروری الوجود گردد « ذلك تقدير العزيز العليم » 9 وحكمة الفاطر الحكيم . مثلاً علمی وادید آید که عسل لذیذ است و ادراك لذت به است که عدم ادراك ؛ و چون این دو علم وادید آید ارادت عسل خوردن وادید آید و بخورد ، آنگاه تا روز کسی چند یرقان و دق ظاهر گردد . و اگر 12 دانستی که بدین کشیدی نخوردی « ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء » . هر بدی که برسد وهر نیکی که نرسد از جهل آدمیست بعواقب کارها ، و اینجا کمین گاهی عظیم است شیاطین را ، که کم کسی بر پی آن 15 افتد و تحرز کند . بدان ای دوست که ارادت عسل خوردن از دو علم خیزد : یکی راست و یکی دروغ . راست آنکه العسل حلو ، و دروغ آنکه تناول

1 است ... است PI است ... K ... است M / 2 علمی MK عالی PI / است MK  
 - PI / 3 نوشتن PMI نوشتن در تو K / آید PMI آید که نوشتن به از نوشتن K  
 5 بود و باشد M باشد ، باشد K بوده باشد PI / 6 از اینجا PKI همه از آن بود که M  
 7 وادید آوردند PI وادید آید M بادید آمد K / 8 از آن کردن PMI یا آن کرد که منجزم  
 MK مجزوم PI / 9 وادید آید PI آید M آمد K / فعل ... کرد PKI فعل ضرورت  
 در وجود آید M / الانعام 6 : 96 م / 11 دو علم وادید PI علم حاضر M K / 12 وادید آید  
 PI پید اگر در MK / ودق MK ذوق PI / 13 کشیدی PI کشد M رنج کشد K / 13 - 14  
 الاعراف 7 : 188 ك / 14 هر بدی ... نرسد PI هر نیکی که نرسد وهر بدی که برسد M هر بدی  
 و نیکی که برسد K / 15 - 16 بر پی آن افتد و K به پی افتد و PI دانند M / 16 تحرز  
 PMI تجسس K / از دو MK و PI / خیزد K میخیزد PMI / 17 حلو MK حلواها PI .

الحلاوة والوصولُ إلى إدراكِ اللذيدِ أوّلى من تركهِ . واین قضیہ چون مطلق فراگیری بی شرطی ، دروغ گردد . زیرا کہ تناولُ اللذیدِ أوّلی من ترکهِ ؛ لیکن بشرط أن لا یُفْضی إلى ألمٍ أعظم من اللذّة . 3

۱۴ - اکنون چون اینجا بدانستند کہ فلان چیز لذید است ولیکن مضر است ، دست برداشتند ؛ و بدین سبب ماکولات لذید بگذاشتند خوفاً من المرض . و در دین همین معنی هست کہ آدمی زنا از آن کند کہ دو علم درو وادید آید ، اگر چه او به تفضیل آن نرسد ، اما علی القطع معلوم است کہ بی حصول این دو علم هرگز زنا نتواند کرد : یکی اینست کہ الزنا لذید ، و این راستست ، و دیگر علم آنکہ سعی کردن تا بلذت رسی به از نا کردن بود . و این کمن گاه شیطان است ، زیرا کہ چون عاقبت آن دوزخ بود سعی نا کردن به بود کہ سعی کردن . و ایمان و کفر اینجا پیدا گردد و علما هم در دنیا ببینند ، اما عموم در قیامت بدانند کہ « فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » . هر آدمی کہ او را این علم بود کہ عاقبت زنا دوزخ است و دوزخ رنجی عظیم است ، لا بدّ از زنا دست بردارد . و این مرد مؤمن است بآخرت و بقول صاحب شرع . و چون ارادت زنا دروغ غالب شود و منجزم ، آن نشان بی ایمانی است ، و از آنست کہ دو علم در درون آن رخت بنهاده اند : یکی راست و یکی دروغ .

۱۵ - و دانم کہ ترا اینجا در خاطر آید کہ المؤمنُ یسرقُ و یزنی و یشربُ . بدانکہ « یحرّفون الکلم عن مواضعه » صفت تست و امثال تو . اگر هر کسی کہ تازی داند قرآن و حدیث دانستی ، پس در حق ابن عباس چرا رسول - صلعم -

3 لیکن PI - MK / 4 چون . . . بدانستند MK اینجا ندانستند PI /  
5 بدانستند PKI بداشتن اولیتر M / 8 یکی PI یکی ازین دو علم MK / 8 - 9 الزنا . . .  
آنکہ PMI - K / 11 کہ PMI از K / و علما PI اما علما K علما M / 12 عموم PKI  
عوام M / سورة ق 20 : 22 ك / 13 کہ او را PI کہ درو MK / 14 زنا PMI آن K /  
12 شرع PI شرع صلی الله علیه وسلم K علیه الصلاة والسلام M / آن . . . است MK - PI /  
17 اینجا PI - MK / 18 المائدة 5 : 41 م / الکلم PMI الکلام K / اگر  
. PI - MK

- گفت : اللهم فقہ فی الدین وعلّمہ التأویل . اگر ترا فقہ دین بودی و علم حدیث دانستی کہ المؤمن یسرق ویزنی ، نہ آن معنی دارد کہ تو پنداشته ئی ، لا بل لا یشرّبُ الشاربُ حین یشرّبُ وهو مؤمنٌ ، ولا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمنٌ . اگر در آدمی این ایمان ، اعنی این علم ، بودی کہ زنا کردن را عاقبت دوزخ است و دوزخ رنجی عظیم دارد محال بودی کہ ارادت زنا کردن در او پدید آمدی . و تا از این غافل نماند کہ عاقبت او را بد هست یا درین متردد نباشد محالست کہ او مُرید زنا کردن آید . امّا این بسماع شنیده است کہ آن را عاقبتی بد هست . و این معنی بیقین بدانسته کہ طَلَبُ الطَّيِّبَاتِ وَالسَّمْعُ فِي الْوَصُولِ إِلَيْهَا أُولَى مِنَ الْإِحْتِجَامِ عَنْهَا . و چون شیطان را در درون سلاح بود و فرشته را نبود ، لا بدّ شیطان مظفر بود . و چون یقین آمد ، سماع آنجا کی پای دارد ؟ . لعمری ایمان و کفر در دل آدمی همچون ظلمت وضوء بود در هوای ظاهر . و هوا گاه مظلم بود و گاه مضیء . و چون آدمی از زنا دست بردارد لا بد است کہ نور ایمان غالبست . و چون بدان اقدام نماید از آنست کہ ظلمت کفر غالبست « الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات » . در تفسیر گفته اند : ظلمات و نور ، جهل و علم بود . اکنون لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمنٌ بدان کہ چیست ! و المؤمن یشرّب ویزنی آنست کہ روا بود کہ دلی کہ محلّ ایمان بود ، فی احیان چون مظلم شود ، زنا کرده آید . و الایمان یزید وینقص میدان . و این نیز بدان کہ مصطفی - صلعم - چرا گوید : اللهم

1 فقہه PMI و فقہ K / فقہ M - PKI / بودی MK می بود PI / 2 یسرق و PKI / MI آن معنی دارد PI آنست MK / 4 در آدمی PMI بر آدمی K / 5 در PI / 6 / MK و تا از این غافل نماند MK / و از این غافل نمی ماند PI / 7 PMI عظیم است K / 8 - 6 یاد دین . . . هست K - PMI / 8 معنی K - PMI / 9 الوصول إليها PMI وصولها K / 10 آنجا MK - PI / 11 ظلمت وضوء بود PI وضوء و ظلمت بود M خدمت است وضوء K / 12 ظاهر و PMI ظاهر و معلوم است کہ K / 13 غالبست PMI غالب گردد K / 14 - 15 البقرة 2 : 257 م / 16 اکنون MK - PI / 18 فی احیان چون PMI بی اختیار خود K / 19 گوید PMI می گوید K .

ارزقنی ایماناً دائماً و یقیناً لیس بعده کفر . انشاء الله این قدر تمام بود . و اگر حاجت بود تا دیگر بنویسم .

- 3 ۱۶ - اکنون بدانکه اگر علم راست در آدمی پیدا گردد ارادتی محمود العاقبة درو ظاهر آید ، و فعلی یا ترکی پس از آن در وجود آید که بر آن پشیمانی نبود ، هم در دین و هم در دنیا ، و اگر ظنی فاسد درو پیدا شود ارادتی مذموم العاقبة ، لا بد بود ، که پس از آن ظن حاصل شود . و آنگاه فعلی و یا ترکی در وجود آید ، که بر آن پشیمان بود . اکنون بدانکه این علم در آدمی چنان پیدا میگردد ، هر ساعت که او را خبری نباشد و چون این فعل حادث بود از سببی مستغنی نباشد . و این حدوث الحوادث من غیر سبب يرجع وجودها علی عدمها محال . اکنون علمهای راست را اسبابی هست که از آن اسباب در وجود آید و آن اسباب را ملائکه خوانند « والله من ورائهم محیط » و « هو الذي یصلتی علیکم و ملائکته لیخیر حکم من الظلمات الی النور » و این اسبابست که خلق را بسعادت دینی و دنیوی می رساند « ویستغفرون لمن فی الارض » این بود . و ظنهای فاسد را اسبابی هست که از آن اسباب در وجود آید ، و آن اسباب را شیاطین خوانند . « والله من ورائهم محیط » . « أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات » . والله الهادی والمضیل « من یشأ الله یضله » و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم » . همچنانکه خدای تعالی پیراهن دوخته و شیربرنج پخته نیا فرید بیواسطه آدمی ، زیرا که در حکمت او این نبود ؛ و اگر چه در قدرتش هست ، همچنین هیچ آدمی را بسعادت و شقاوت نرساند

4 ظاهر آید PI پیدا آید K پیدا گردد M / یا ترکی پس M و ترکی K و ترکی پس PI / از آن MK از آن دل PI / 7 که بران پشیمان بود PMI بر آن که پشیمان شود K / 8 خبری MK چیزی PI / 9 سببی MK سبب PI / 10 هست PI - MK / 11 البروج 85 : 20 / 11 - 12 الاحزاب 33 : 43 م / 13 الشوری 42 : 5 ک / 14 فاسد . . . در MK فاسد که ازان در PI / 15 - 16 البقرة 2 : 257 م / 16 - 17 الانعام : 89 ک / 17 همچنانکه PMI و همچنین K / 17 - 18 پیراهن . . . پخته PI پیراهن وجه و برنج بشیر پخته MK .

بی واسطه ملائکه و شیاطین، زیرا که در حکمت او نیست؛ اگرچه در قدرتش هست، «يُضِلُّ» ویشقی بالشیاطین أعداءه عدلاً، وپهدی ویسعد بالملائكة أعداءه فضلاً.

3

- ۱۷ - در این مکتوب بسیار علوم است. و این را اندیشه دراز بسیار باید تا بروز گار پخته گردد. و این مقدمه ایست در حقیقت نیت که لابد محقق باید که بود پس از این انشاء الله بنویسم که نیت چیست، «والاعمال بالنیات» چه بود. و یحشر الناس یوم القيامة علی نیاتهم چه معنی دارد؟ تا یموت المرء علی ما عاش علیه یقین گردد. و نية المؤمن خیرٌ من عملِهِ چرا گوید؟ پس «یوم تبلی السرائر» و نخرج له یوم القيامة کتاباً یلقاه منشوراً. همه پیدا گردد، و همچنین ظاهر گردد «وکلّ انسان أزمانه طائرته فی عنقه» ای حامله. «وطائرکم معکم». «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» «وَيَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا». «ولیروا أعمالهم». همه چون آفتاب روشن گردد. اما اگر کسی دیده ندارد ۱۲ مرا تاوان نبود، ع: خورشید نه مجرم از کسی بینا نیست «أفانت تهدي العمی» یا محمد. «ولو كانوا لا یبصرون». هیات، کوران در هردو سرای کوراند. یموت المرء علی ما عاش علیه. «ومن كان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى وأضلّ سبیلاً و یحشره یوم القيامة أعمى» و همانا در خاطرت آید که «فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم»، «أسمع بهم و ابصر یوم یأتوننا». و این نه کار تست و امثال تو، و نه از آن مردانی که می بدانی پس در مضیق تشبیه و مختنق حجب ۱۴ دنیوی می باش، «فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون». یوم لنا و یوم

4 بسیار باید K باید PMI / 6 بود MK بود بشنود P1 / 8 گوید P1 گفتند MK /  
9 الطارق 86 : 9 ك / الأسماء 17 : 13 ك / 10 ظاهر . . . انسان PMI - K / 13 نبود  
MK نیست P1 ع / خورد . . . نیست PMI - K / یونس 10 : 43 ك / 14 یونس 10 : 43 ك /  
15 - 16 الأسماء 17 : 72 ك / 16 - 17 مریم 19 : 38 ك / 18 که می بدانی پس K که این  
بدانی PMI / مختنق K منجنيق M محیق P1 / 19 المطفون 83 . 34 ك .



لاعدائنا . تراوسعت قصر مؤمن چکار کہ « عرضها السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ » .  
 گوئی طولش چند است ؟ اگر گوش داری از « حمسق » بشنوی کہ  
 طولش چند است . واگر نہ شبت خوش باد کہ ترا ہراہان بسیار اند « أعدت  
 للمتقين » « الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوةَ ومما رزقناهم ينفقون » درینا  
 کہ کاغذ پر شد !



1 آل عمران 3 : 133 م / 2 گوئی M کوهی K - PI / 3 - 4 آل عمران 3 : 133 م /  
 4 البقرة 2 : 3 م / 4 درینا K - PMI .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۸- دو روز است نامی خواهم که در حقیقت نیت چیزی نویسم، و هنوز آنچه مقصود است تمام ننوشتم. بدان ای برادر عزیز، اَطال الله فی رضاه بقاك که در مکتوب دیروزینہ بیان کرده بودم کہ هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الا بواسطه صفتی کہ آن را قدرت خوانند، و قدرت خادم ارادتست. تا ارادت فرمان ندهد از قدرت هیچ مقدور در وجود نیاید. و چون در آدمی ارادتِ کاری نبود، پس پدید آید، پس این ارادت، حادث است، و حادث از سببی مستغنی نبود. و از آنجا کہ نظر عموم بود گویند: سبب حدوث ارادت علم بود کہ در آدمی وادید آید، کہ فلان کار کردن به از ناکردن است. و چون علم قاطع ویا ظن غالب وادید آید، ارادت ضروری الوجود بود. و از آنجا کہ نظر خصوص است، این کفر بود. لعمری، اگر چه کفر بود در دیده درون، اما هم در اشارت کردن بدان، از آن مستغنی نباشیم در ارشاد تو و امثال تو از مبتدیان. چون ما بکعبه رویم و خواهیم کہ قدم بعرفات نهم، قدم بضرورت در کوفه و بغداد و حلوان نهم، و اگر چه دانیم کہ کعبه نه حلوان است، اما آن راه ماست نه منزلت و نه مقصود و نه مقصد.

15

1 بسم . . . الرحيم P I المکتوب الثالث بسم . . . الرحيم K ومنها بسم . . . الرحيم  
 نستعين / M / 2 که I - MK / 3 برادر اعز PKI دوست عزیز / M / 4 . . . دیروز P I  
 دیروز / P I / از آدمی P M I - K / 6 مقدور MK چیز P I / 7 کفر P M I / K  
 پس . . . این P M I پس پدید شد که K / 8 عموم بود MK عموم است P I / 11 اگر چه  
 کفر بود P M I - K / 12 بدان از ان P M I اگر چه کفر بود انك K / 13 نهم P M I  
 نهم اول میباید که K / 14 و حلوان P M I - K / نه حلوان P M I به از کوفه K / 15 ما  
 P K I - M / منزلت M منزل P K I / نه . . . مقصد K و مقصد P I نه مقصد M .

\*\*\* نامه سوم . P 3 . M 12 . K 3 . I 3 . \*\*\*

- ۱۹ - و در عادت علما بود که گویند : قدرت سبب وجود مقدور است ،  
 و ارادت سبب آنست که قدرت را و اتمام مقدور آرد ؛ و علم سبب وجود  
 ارادت است . و آنگاه ، همچنین می گویند : سبب وجود علم در آدمی ملائکه  
 و شیاطین اند ؛ و سبب وجود ایشان حق است . و بآخر نظر ایشان در قدیمی  
 بایستد که بذات خود قائم بود . و این نوع از بیان ، اگرچه ضرورت تفهیم را  
 واگفتنی است ، اما سخت قاصر است از حقیقت کار . و از آنجا که تحقیق  
 است در وجود ، هیچ چیز از هیچ چیز در وجود نیاید ؛ زیرا که چون چیزی را  
 وجود حقیقی نبود ، ایجاد دیگری او را چون مقدور تواند بود ؟ و جز  
 بمثالی ترا این معلوم نگردد :

- ۲۰ - بدانکه این حروف که در این مکتوب است هم بعد حرکت قلم  
 در وجود می آید ؛ و نتوان گفت که ایجاد این مکتوب و حروف قلم می کند ،  
 که ایجاد را قدرتی و علمی و ارادتی ببايد . پس عوام نیز دانند که حواله  
 وجود این حروف بآدمی حی و قادر بر کتابتست که عالم بود بر کتابت ،  
 و مرید بود بر کتابت را . و هرگز نگویند که این حروف از قلم در وجود  
 می آید . و بدانند که قلم جمادی مسخر است ، و قدرت کاتب قاهر اوست در  
 تحریک ، و قلم مضطر است در تحریک . و چون این مثال تمهید افتاد ، بدانکه  
 در وجود خود یک موجود است که او را وجود است ، و بس . و هرچه غیر  
 اوست خود نیست ، پس اگر هست از هستی اوست ، أمّا بخود جز معدوم نیست ،

2 سبب آنست PMI آنست K / 5 بایستد PMI باشد K / 7 چون MK اگر چون  
 PI / 8 حقیقی MK تحقیقی PI / مقدور MK - PI / 9 ترا این M بر تو این K ترا PI /  
 نگردد PI نشویم کرد M نتوان کرد K / 10 بعد PMI بعد از K / 11 که PI چه M  
 زیرا که K / 12 نیز دانند MK او نزدیک PI / 13 بآدمی . . . کتابت M بآدمی میباشد قادر  
 بر کتابت و عالم بر آن K و آدمی قادر بر کتابتست در قدرت کاتب بود که قادر است بر کتابت  
 و عالم بود بر کتابت PI / 15 و بدانند PI که دانند M چون دانند K / جمادی مسخر است  
 و PI جمادیت مسخر M جمادیت مسخر در K / 18 پس PMI - K .

- «كُلُّ مَنْ عَلَيَّهَا فَإِنَّ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ»، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» .  
 وچون چیزی را وجود خود نبود، چگونه ایجاد دیگری باو حوالت توان  
 کرد؟ وما هذا إلا انخلاع من غريزة العقل بالكلية . پس هرچه در 3  
 وجود آید و روی نماید حوالت همه با قدرت ازل است، و اگر خواهی همه را  
 حوالت بارادت ازل است که قدرت او در ارادت منطویست جل الواحد الأحد؛  
 همچنانکه حرکت انگشترین در انگشت من، در حرکت دست من منطویست 6  
 و در تحريك قوت من منطویست .

- ۲۱ - بیش از این اگر نویسند، دیوانگان سلاسل خود جنبانیدن  
 گیرند. و اگر خواهی همه وجود را حوالت با علم ازل کن، که ارادت او در 9  
 علم او مندرج است؛ چنانکه لونیست در سوادیت مندرج است. و مثال این  
 بهتر است که مثال اول، اگر کسی پی می تواند برد. اگر خواهی همه وجود را  
 با ذات ازل حوالت کن، چه علم که صفت عالم بود در ذات عالم مندرج است،  
 چنانکه نور ماه در نور آفتاب «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ  
 نُورًا». و همانا در خاطر آید که چگونه حوالت شعاع آفتاب و آفتاب 12  
 نکنیم، که می بینیم که وجودش ازوست و بدوست! و چگونه حوالت 15  
 حرکت قلم با قدرت آدمی نکنیم، و این را جواب شنیدی. اگر حاضری  
 جواب بس است، و اگر خفته ای خدای تعالی ترا بیداری دهد. آنرا که وجود  
 نبود ایجاد نتواند بود. هذا كفاية . 18

لقد أسمعتم لَوْنَادِيْتُ حَيًّا وَلَكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ تَنَادِي

1 / الرحمان 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چیزی P M I جمادی K / دیگری ...  
 توان M دیگری تواند K باو حوالت توان P I / 3 الا الانخلاع من M الانخلاع من K الا الانخلاع  
 P I / 4 و روی نماید P I - M K / و اگر خواهی P M I - K / همه را P I - K M / حوالت  
 M - P K I / در ارادت P I - M K / 7 و در ... منطویست P M I - K / 9 را M K در  
 P I / 11 پی P I بر پی M - K / برد P I افتاد M K / 12 چه ... صفت M K چه حکم منطویست  
 P I / 13 - 14 یونس 10 : 5 ك / 14 خاطر P I خاطر M K / و آفتاب P M I - K /  
 15 نکنیم P M I کنیم K / 16 آدمی P M اومی K I / نکنیم P M I کنیم K / 17 جواب  
 بس است K بس P I - M / دهد P M I کرامت کند K / 18 نبود ... بود P I نبود ... کرد  
 M او قائم بنفس نبود ایجاد دیگری نتواند کرد K / 19 امانی M K در مل P I .

- ۲۲ - « هل من خالقٍ غيرِ اللهِ » بیش از این نیست که وجود شعاع پس از طلوع آفتاب ظاهر گردد ، و حرکتِ قلم پس از حرکتِ دست پدید آید .
- 3 بدانکه چون چیزی پس از چیزی ظاهر شود حوالتِ وجودِ این با آن نتوان کرد ، که اگر این روا بودی بایستی که حوالتِ وجودِ این حروفِ مکتوب بر این کاغذ ، و حرکتِ قلم کردند ؛ و گفتندی : که قلم سبب وجودِ این حروف است . و این در خاطر هیچ عامی نیاید ، فکیف بخواص . اکنون بدانکه وجودِ این حروف نه از قلم است ، أمّا قلم را در وجودِ این حروف مدخلی هست که کوزه رانیت ، و نان را در اشباع مدخلی هست که مبره را نیست ، و شمشیر را در قتل مدخلی هست که مداد و حبر را نیست ؛ و این مدخل شرطیت است در وجود ، نه مدخل رکنیت .
- ورکن در ایجاد ، ذات ازیلی است . و دیگر ، همه شرط یکدیگر است ؛ چنانکه مداد و قلم و کارد و شقّ قلم و حرکتِ انگشتانِ من ، همه شرط است در وجود این حروف . اکنون بدانکه از قدرت و ارادت ازل راه همه موجودات یکسانست ، و از او راه بافتاب هم چندانست که بشعاع ؛ و بوجود این حروف هم چندانست که بوجود کاتب . و علی الجملة از قدرت ، راه بشرط و مشروط یکی است ، که تفاوتی در آن نیست . پس هر که پندارد که فلان حادث را سبب وجود فلان چیز است ، و فلان چیز را سبب وجود بهمان چیز است ، و بهمان چیز را سبب بیست چیز است ، و تا آخر گوید : آخر این اسباب حقّ است ، این کس مخطی بود ؛ زیرا که بخدای تعالی از طول وجود من رسد ، نه از عرض وجود . و این طرفه عبارتی است و هیچکس نگفته است الا من . و این را بیانی باید تا بفهم تو رسد .

1 الفاطر 25 : 3 م / وجود PI - MK / 2 و PI چون KM / و حرکت ... دست  
 K - PMI / پدید آید PI - KM / 5 مکتوب K - PMI / 6 عامی K - PMI - 6 - 7  
 فکیف بخواص PI تا بخواص رسی MK / 8 کوزه MK کوزه آب PI / 10 در وجود  
 12 / MK - PI و کارد و شقّ قلم K - PMI / 13 راه M را PI برابر K / 15 علی PMI فی  
 K / راه PKI او راه M / 16 که ... نیست PI بی تفاوتی MK / 17 سبب ... است  
 PMI سبب فلان چرا است K / بهمان چیز PMI بهمان چرا K / 18 و بهمان ... است  
 K - PMI / تا آخر PI بعاقبت MK .



- ۲۳ - ای دوست همه سمع باش در این مکتوب مثلاً ، ده هزار حرف باشد ، و هر حرفی پس از هر حرفی در وجود آید ، و سطر ثانی پس از سطر اول و سطر ثالث پس از سطر ثانی و رابع پس از ثالث و اگر کسی گوید : سطر 3  
عاشر از ناسع در وجود آید ، و ناسع از ثامن ، و ثامن از سابع ، تا آنجا که گوید :  
ثالث از ثانی ، و ثانی از اول . انگاه گوید : سطر اول از ارادت و قدرت کاتب در وجود آمد ، این کس قاصر نظر است . زیرا که کاتب را در طول 6  
مکتوب طلب می کند نه در عرضش ؛ پس ضرورت بود که راه از ارادت و قدرت کاتب بسطر اول و ثانی کم از آن داند که بسطر ثامن و ناسع و عاشر ،  
و هر که خدای تعالی را چنین داند ، خدای تعالی در حق او زمان نیست . اگر 9  
نظر صافی داشتی میان او و میان هیچ حادث ، راه ندیدی ، همه را متساوی الوجود دانستی ، که حق تعالی از زمان منزّه است همچنانکه کسی از هر حرفی  
که بر این کاغذ است راه بکاتب برد ، از عرض این حروف ، نه از طول . 12  
چه گویی ؟ نه هر حرفی را موجد من حیث الظاهر ارادتست ؟ و از ارادت و قدرت کاتب راه بهمه حرفی برابر است ؟ أمّا « وکلّ شیء عندہ بمقدار »  
و « إن من شیء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم » و « إنّا 15  
کلّ شیء خلقناه بقدر » و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر . قدوس سبح  
جلّ الکبیر المتعال .

۲۴ - پنداری که هرگز حرفی از قرآن خوانده یا دانسته ای ؟ هیئات  
« لا یمسّه إلا المطهرون » ، « إنما المشرکون نجس » و الله الطیب البصیر

4 و ثامن از سابع / PI-M K / 5 ثالث . . . از اول / PI-MK / 8 کاتب / PI-MK /  
ثامن و / PI-MK / 10 صافی / PMI شافی / K / متساوی M مساوی / PKI / 14 الرعد 13 : 8 م /  
15 الحجر 15 : 21 م / 15-16 وانا . . . بالبصر / PI-MK / القمر 54 : 49 ک / 16 قدوس  
سبح / K قدوس قدوس / PMI / 19 الواقعة 56 : 79 ک / التوبة 9 : 28 م / .

الا الطيّب ، «الطيبات للطيبين» ، «طبتم فادخلوها خالدین» بهشت قرآنست و ترا خبر نیست .

3 ای خفته خواب آلود ، این خواب تو چیست ؟  
آگاه نیی ، نظاره خواب تو کیست ؟

قرآنست بهشت حق . تو چه می شنوی ؟ ! پنداری که دانی قرآن چیست ؟ ! ما فی الجنة الا الله چه معنی دارد ، که خدای تعالی «طه» و «یس» در بهشت براهل بهشت خواند ؟ یس قلب القرآن چه بود ؟ که ان الله سبحانه وتعالى قرأ «طه» و «یس» قبل ان خلق الخلق بألفی ألف عام ، چون کلام قدیم است پس «ألفی ألف عام» چه معنی دارد ؟ باش تا محرم گردی ؛ که همه ظاهر است أمّا نامردان را عشق حرام است . بهشت نان و آب و حلوا و انگبین و قلبه و حور و قصور فریب است . کار آن دارد که : إن لله جنّةً لیس فیها حورٌ ولا قصورٌ ولا لبنٌ وعسلٌ ، یتجلی لنا ربنا ضاحکاً . بارابعه گفتند : ألا تسألین الجنة ؟ فقالت : الجار ثمّ الدار . جوا نمردا ! مجنون صفق باید تا گوید :

15 وما حبّ الدّيار شغفن قلبی ولكن حبّ من سکن الدّيار  
مرا لبان تو باید شکرچه سود کند ؟ بجای مهر تو مهری دیگر چه سود کند ؟

مجنون را گفتند چرا گفتی : أقبلُ ذا الجدار وذا الجدارا ؟

18 گریبا دگری مجلس می سازم و باغ آخر فتنهم زهر کس بردل داغ  
لیکن چو فرو شود کسی را خورشید از پیش نهد بجای خورشید چراغ

1 النور : 24 : 26 م / زمر : 39 : 73 ل / 5 قرآنست . . . تو M بیشت قرآنست P K I /  
10 اما P K I اماع : M / حرام است P K I حرام است ای دل M / II وحلوا . . . وقلیه  
P I - MK / فریب P قریبی I قربت K همه خوب M / 13 لنا P I - MK با MK و P I /  
16 مرا MK کرا P I / 17 الجدار وذا الجدارا P I الجدار وذا الدیارا K الدیار ولا الجدارا  
M / 18 نهم . . . دل P K I نه زعشق تو است برجانم M .

عجب از این حدیث ! چه می شنوی ؟ :

3 اذا ما ظلمات الى ريقها جعلت المدامة منه بديلا  
وأين المدامة من ريقها ولكن أعلل قلباً عليلاً

6 عاشقان دنیا چه دانند که عاشقانِ خدای را چه صفت بود، که ایشان  
هم خورند و هم خسبند و هم پوشند، ولیکن چیزی که در دل دارند، دیگران  
را خبری از آن نیست .

تو مرا بادِ دهِ و مست بخوابان و مَترس  
چو گه خدمت شاه آمد، بردانم خاست

9 « ما لهذا الرسول يأكل الطعام » ، « ما كان محمد أباً أحد من  
رجالكم » . گفت : أرسلانم خوان تا کس بنداند که کیم ، بار خدا یا موسی  
ابراهیم را گفت : « إني ذاهب الى ربّي سيّهدين » چندین هزار خلائق زُنّار  
12 در بستند ، ما را چه فرمایی ؟ گفت : « ليزلقونك بأبصارهم لما سمعوا  
الذّكر » . از چشم بد بترس و از خانه بدر مشو ! ، که طه ! ما بخودی  
خود می گوئیم ، تومی گوئی : انما أنا عبدٌ آكل كما يأكل العبيدُ وأشربُ  
كما يشربُ العبيدُ ؟ ما می گوئیم : « لا أقسمُ بهذا البلد وانت حلٌ بهذا البلد » .  
15 تومی گوئی : أغضب كما يَغضبُ البَشَرُ ؟ درینا که کاغذ برسید .

2 ظلمات MK ظمیت PI / چه صفت بود PI صفت چیست MK / که اینست PI  
MK - / چیزی که PKI چیز کی M / 5-6 دیگران . . . نیت PI - MK - 8 چو که  
PKI چونك M / شاه PI میر MK / 9 الفرقان 25 : 7 ك / الا حزاب 33 : 40 /  
10 گفت PI - MK / بند اند MK نداند PI / 10 - 11 بار . . . و PI بار خدا یا عیسی K  
عیسی M / 11 صافات 37 : 99 ك / هزار P MI هزار مزار K / 12 در PI - MK / گفت  
PKI - M / القلم 68 : 51 ك / 13 چشم بد . . . بدر P MI چشم پدر . . . پدر بیرون  
K / 14 تومی گوئی PKI - M / 15 البلد 90 : 1 ك / 16 برسید PI پایان رسید K برسیدی  
والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین M .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۵ - سه مکتوب نوشتم در معنی نیت ، و هنوز مقصود تمام نیست . بدان  
 ای برادر عزیز ، اَطَالَ اللهُ بِقَاكَ فِي رِضَاكَ كَمَا أَنَّ اَفْعَالَ اِنْسَانِيٍّ اِز قَدْرَتِ وَاوَدِدُ اَيَّدُ ،  
 3 و قدرت گوش بفرمان ارادت دارد ، و ارادت بواسطه علم و اید می آید .  
 اکنون بدانکه افعال آدمی حکم از ارادت گیرد ، و ارادت و نیت هر دو یک  
 6 حکم و یک معنی دارد . و الأعمالُ بالنیات فصل خطابست در این معنی . اگر  
 ارادت دینی بر مرد غالب بود بیشتر اعمال او مقبول بود ، و اگر ارادت  
 دنیوی غالب بود اعمالش بیشتر مردود بود ، که « وَقَدَمْنَا اِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ  
 9 عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا » . و چون حُبِّ دُنْيَا غَالِبٌ بُوَدَ دَر نِهَادِ اَدَمِيٍّ  
 لَا بُدَّ نِيَّاتٍ اَوْ دَر طَاعَتِ فَاَسَدٌ بُوَدُ ، که « وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَى دُنْيَا  
 يُصِيبُهَا ، اَوْ اِمْرَاةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهَجْرَتُهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ . وَهَر فَعْلٌ كَمَا اَدَمِيٍّ  
 كُنْدَ اِز نِيَّتِي خَالِي نِيَسْتِ ، وَنِيَّتِ هَر كَسْ دَر خَوْرٍ اَوْ تَوَاوَدَ بُوَدُ « مِنْكُمْ  
 12 مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا » لَا جَرَمَ « اَعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً  
 حَتَّى اِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفِّيَهُ حِسَابَهُ » ، « كَرَمَادٍ  
 15 اَشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ » وَهٰؤُلَاءِ هُمُ  
 « الْاٰخِسِرُونَ اَعْمَالًا الَّذِيْنَ ضَلَّ سَعِيْمُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ اَنْهُمْ يُحْسِنُونَ

1 بسم . . . الرحيم P I المکتوب الرابع بسم . . . الرحيم K بسم . . . الرحيم وبه ثقتي  
 M / در معنی نیت P M I - K / 3 از . . . آید P I از جناب ازل در قدرت بسته است  
 K در قدرت بسته اند از جناب ازل M / 5 حکم P I - M K / و ارادت P M I - K /  
 يك P M I - K / 6 و يك معنی M يك معنی P I - K / 7 بر P M I در K / 8 الفرقان  
 25 : 23 ك / 10 لا بد P M I لا بد است K / 11 - 13 و هر . . . الدنيا P M I - K /  
 12 - 13 آل عمران 3 : 152 م / 13 النور 24 : 39 م / 14 - 15 ابراهيم 14 : 18 ك / 16  
 الكهف 18 : 103 ك .

\*\*\* نامه چهارم . P 4 . M 13 . K 4 . I 4 \*\*\*

صنعاً» و «منکم من یرید الآخرة» ، «اولئك كان سعيهم مشكوراً» ،  
«من كان یرید حراث الآخرة نزده له في حراثه» .

- ۲۶ - یکی را ده بدل واکنده تا هفصد ، که : «مثل الذين ينفقون  
أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابيل في كل سنبلة  
مائة حبة» وقومی دیگر هستند که پای بدنیا و آخرت درنیاورند ، چون  
قصد حضرت کردند ، با ایشان گفتند : أنتم أولیائی حقاً : یا موسی ! مارا  
خواهی پای بدنیا و آخرت وانتوانی آورد «إخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ  
الْمُقَدَّسِ طَوَى» . صفت این قوم در قرآن کجاست ؟ «یریدون وجهه»  
یا محمد ! نه ترا با ایشان کار است ، و نه ایشان را با تو ! «ما عليك من حسابهم  
من شيء وما من حسابك عليهم من شيء» ترا از برای آن فرستادیم که  
روی دشمنان و گریختگان سوی ما آوری ، نه از بهر آنکه روی دوستان  
از ما بگردانی ! هان وهان «ولا تعد عينك عنهم تريد زينة الحياة  
الدنيا» این قوم را ثواب نه بیمانه اوهام و عقول دهند «ویرزق من یشاء بغير  
حساب» ، «مثل الذين ينفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبيتاً من  
أنفسهم كمثل جنة بربوة أصابها وابل» ، فأتت أكلها ضعفين ، فإن لم  
يصبها وابل فطلت» . چون ابتغاء مرضات الله بود ، كمثل جنة بود . و چون  
فی سبیل الله بود ، كمثل حبة بود . جوانمردا ! «من جاء بالحسنة فله  
عشر أمثالها» دیگر است «فیضاعف له أضعافاً كثيرة» دیگر .

۲۷ - همه در قرآنست اما توهنوز خفته ای چون نیت از شوایب دنیوی

1 آل عمران 3 : 152 م / الاسراء 17 : 19 ك / 2 الشوری 42 : 20 ك / M - PKI  
که PKI - M / البقرة 2 : 261 م / 5 در نیاورند PMI بلائیه وند K / 7 منه 20 : 12 ك /  
یوسف 12 : 96 الكهف 18 : 28 ك / 9 الانعام 6 : 25 ك / 10 فرستادیم PMI فرستادیم  
K / 11 سوی ما آوری PI باماكنی K واماكنی M / 12 الكهف  
18 : 28 ك / 13 البقرة 2 : 212 م و آل عمران 3 : 37 والنور 24 : 38 م / 14 البقرة 2 : 265  
م / 17 الانعام 6 : 160 ك / 18 البقرة 2 : 245 م / 19 هنوز M - PKI .



- پاک باشد ، آنرا اخلاص زاہدان خوانند ، و ثواب آن بہشت است ، کہ « إنّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات کانت لهم جنّات الفردوس نزلاً » ؛ و چون از شویب آخروی پاک باشد ، آنرا اخلاص عارفان خوانند ، و ثواب آن لقاء اللہ بود کہ « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربّه أحداً » . جوانمردا ! اعمال تو حکم از نیت تو گیرد ، تا ترا باعث بر عمل چیست ، و نیت تو در خور علم تو تواند بود . اگر در علم و عمل تو ہم لذّات دنیوی است و از لذّات آخرت نام شنیده ای . پس ہر نیت کہ از درون تو سر برزند ہم دنیا را بود و ترا خبر نہ ؛ اگر نماز کنی یا روزہ داری یا صدقہ دہی ، باعث تو ہمہ بر آن عاد تست ، مصطفی - صلعم - گفت : بُعِثْتُ لِرَفْضِ الْعَادَاتِ . و اگر طلب لذّات دایم ترا بر عمل می دارد ، این حبّ آخرتست . ہم لذّات دنیوی دوست می داری ، امّا این لذّات فانی است ، و آن لذّات دایم ؛ بدین سبب در طلب آن می تازی .

- ۲۸ - و اگر ترا معرفتی هست بجلال و جمال ازلی ، این عشق در درون تونہ حبّ دنیا بگذارد و نہ حبّ آخرت . « انما نطعمکم لوجہ اللہ لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً » . « إیّاک نعبد » ازین قوم درست است ؛ این قوم ہر جہ کنند ہمہ از بہر او کنند « إن صلواتی ونسکي و محیای و تماتی للہ ربّ العالمین لا شریک له و بذلک أمرت و أنا أوّل المسلمین » ، « وما أمرنا إلاّ لیعبدوا اللہ مخلصین له الدّین » ، « ألا اللہ الدّین الخالص » ، « إن الدّین عند اللہ الاسلام » ، « أسلمت و جہی اللہ » ، « وجہت وجہی للذی فطر

1 و 3 باشد P I شود K شد M / 1 - 3 خوانند . . . خوانند P I گویند . . . گویند  
 M K / 1 - 2 الکہف 18 : 107 ک / 3 - 4 و ثواب . . . صالحاً P M I - K / 4 الکہف  
 18 - 110 ک / 6 بر P I و K در M / علم تو P M I عمل تو K / علم و P M I - K /  
 مہ P M I - K / 9 گفت P I چنین میگوید K چنین گفت کہ M / 11 دنیوی P I دنیوی  
 M - K / 13 عشق M K عشوہ P I / 14 الانسان 76 : 9 م / 15 الفاتحہ 1 : 5 / ازین قوم  
 P M I ازین سبب K / این قوم M K این P I / 16 مہ P I - M K / 16 - 17 الانعام 6 : 162 ک /  
 17 - 18 البینة 90 : 5 م / 18 الزمر 39 : 3 ک / 18 - 19 آل عمران 3 : 19 م / 19 آل عمران  
 3 : 20 م / الانعام 6 : 79 ک .

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا ، مُسْلِمًا ، « مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ »  
 « دیناً قیماً مِلَّةَ اِبْرَاهیمِ » ، « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ » ، « فَاسْتَقِمْ كَمَا  
 3 « أَمَرْتُ » ، « اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا » ، « اَوْلٰئِكَ هُمُ الصّٰدِقِيْنَ »  
 « وَالسّٰبِقُوْنَ السّٰبِقُوْنَ اَوْلٰئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ » ، « كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ » .  
 « اَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا » .

۲۹ - جوانمردا ! نیت تو در خور علم تو تواند بود ، اگر علم تو  
 سماعی است این عذیم الجدوی خواهد بود ، یا قلیل الجدوی ؛ و اگر علم تو  
 ایمانست بقیب ، که « يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ » ، نیت تو نیت اهل صلاح بود از  
 ابلهان ، که « اِنَّ اَكْثَرَ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّهَ » ، وعلیتون لذوی الالباب . اگر علم  
 9 تو اینست که از چشمه دل می زاید که ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی  
 لسانه . تو از این قومی که « و بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ » ، « و اِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لِمَا  
 12 یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ » دیده معرفت ترا خود راه نماید ، و نیت تو نیت صدیقان  
 بود . و در دعاء سلیمان بن داود - صلعم - خوانده ام : اَسْأَلُكَ نِيَّةَ الصّٰدِقِيْنَ .  
 اکنون بدانکه در خور روز گار خود و بقدر خود ترا علمی هست ، و در خور  
 علم تو ترا نیتی بود . اگر تو خواهی که بدان نیت که من زیارت طاهر و فتحه  
 13 کنم تو نیز زیارت کنی ، ببتوانی ، که نیت تو در خور علم تو بود و نیت من  
 در خور علم من . و اگر مثلاً برادرانت خواهند که بدان نیت که تو صدقه  
 دهی ایشان نیز دهند نتوانند ، که ایشان را علم تو نیست .  
 18

۳۰ - اکنون « وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمَلُوا » ، وَالْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ پس

1 الحج 22 : 78 م / 2 الانعام 6 : 161 ك / 2 الروم 30 : 43 ك / 1 تصحیح وان اقم  
 P M K I / هود 11 : 112 ك / 3 فصلت 41 : 30 ك / الحديد 57 : 19 ك / 4 الواقعة  
 56 : 10 ك / المطففون 83 : 20 ك / 5 الانفال 8 : 74 م / 8 البقرة 2 : 3 م / نیت اهل M K  
 اهل P I / 10 می زاید P I زاید M میاید K / 10 - 11 علی لسانه P M I - K / 11 البقرة  
 2 : 3 م / 11 - 12 البقرة 2 : 74 م / 12 ترا خود P I خود ترا M K / 15 طاهر و فتحه  
 P M I - K / 18 برادرانت P M I برادران تو K / 19 الانعام 6 : 132 ك .

روشن شد کہ 'یحشر' الناس يوم القيامة على نياتهم . چنانکہ مصطفیٰ - صلعم - خبر داده است ؛ ترا وانیت تو حشر کنند؛ چنان باشی کہ ہستی !  
3 « يموت المرء على ما عاش عليه ، ويحشر على ما مات عليه . »

زین سوی أجل بین کہ چونی زان سوی أجل چنان بمانی

ترا بر نیت خود حشر کنند، و برادرانت بر نیت ایشان حشر کنند . باعث  
6 تو بر حجّ حاصل تو بود، و باعث برادرت محمدّم حاصل اوست، والنّاقد بصيرٌ .  
چندین ہزار کس بحجّ روند و ہریکی را باعثی دیگر . و حاصل ہریک روز  
قیامت عنان زنان با او بہم میرود کہ « وكلّ إنسان ألزمناه طائرہ في عنقه  
9 ونخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً » ہمہ با او بود در دار دنیا، اما  
مطوی بود، کہ دیدہ او از حقیقت این کار در بستہ بودند . روز قیامت  
« يلقاه منشوراً » ظاہر گردد « فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم  
12 حديد » ، « يوم تبلى السرائر » آنگاہ برادرانت مقدّم و محمد بدانند کہ چه  
معنی بود در ایشان کہ ایشان را فرا حجّ آورد . و بدانی کہ چه معنی بود  
در بر کہ - قدہ - کہ اورا نگذاشت کہ بقدم ظاہر راہ بادیہ رود . « ذلك  
15 يوم التّغابن » ، و بدانی کہ بزیرتہا چرا می رفتی، باعث دینی بود یا دنیوی ؟  
چندان فریاد از عالمیان برخواہد خاست کہ در ہیج و ہی و فہمی نگنجد .

۳۱ - آن روز آشکارا گردد کہ کی مؤمن بود و کی مشرک، اعنی در ملت

18 خلیل - صلعم - کہ بود و کہ نبود . و مصطفیٰ می گوید : - صلعم - کہ یحشر

1 روشن شد K ضرورتست P M I / 2 خیر M K ترا خبر P I / 4 - 5 زین . . . خود  
حشر کنند K - P M I / 4 بمانی P I - M / 5 ترا P I - M / 6 تو بر حجّ P I تو  
K تو در حجّ M / برادرت M برادر P K I / 7 کس M - P K I / باعث M K P I /  
8 بہم میرود P I میرود بہم M میرود K / الاسرار 17 : 13 م / 9 ہمہ P I ہمہ یکیت M K /  
10 این P I - M K / در P I بر M - K / 11 الاسرار 17 : 13 م / ق 50 : 22 ك /  
12 الطارق 86 : 9 ك / 13 معنی . . . چہ K - P M I / یود در M K دارد و در P I /  
13 فرا M K بر P I / 14 نگذاشت P M I بگذاشت K / 14 - 15 التّغابن 64 : 9 م /  
15 یا K اگر P M I / دنیوی P M I دنیوی K / 16 از . . . خاست M از عالم برخواہد  
خاست K می کرد P I / 17 کہ . . . مشرک P I کہ مشرک کہ بود و مسلم کی M K .

- النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرْلًا ؛ باش تا بدانی که ملتت خلیل ختآن است ، آنگاه غرلا بدانی که « وما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ » . ای دوست عزیز ! اُغْرُلْ ختآن تا کرده بود . و الختآن ملة الخلیل . ندانم که تو چه کرده 3  
 و چه دانسته ، در مضیق تشبیه اهل عادت و امانده ای . ع : یکی زین چاه ظلمانی برون شو ! تا جهان بینی ! ... بسلاسل شهوات و اغلال صفات خود را بسته ای کجا توانی رفت ؟ « فی سلسلة ذرُعها سبعون ذراعاً فاسلكوه » 6  
 از اینجا برند « کلّ نفس بما کسبت رهینه » ، و اعلم ما شئت فانک مجزی به ، و « أن لیس للانسان الا ما سعی . وأن سعیه سوف یری » .  
 اگر کوشک است و اگر سلاسل و اغلال است ، همه با خود داری « وان جهنم 9  
 لمحیطة بالكافرين » ، والذی نفس محمد بیده ، إن الجنة والنار اقرب الی أحدکم من شراک نعله .

- ۳۲ - از قرآن و حدیث اگر با خبر بودی ترا همه آسان بودی . القرآن 12  
 حَبْلُ اللَّهِ . « واعتصموا بحبل الله جميعاً » العلماء شهداء الله في أرضه « وتكونوا شهداء على الناس » بآیهم اقتدیتم اهتدیتم . کتاب الله وعترتی ، این بود . عترة مصطفى - صلعم - ورثة او بوند ، العلماء ورثة الانبياء . از هیچ هیچ 15  
 ندانسته ای . کاشکی چون راستی ندانسته ای ، غلطی هم بدست نبودی ترا . مصطفى - صلعم - گوید : انسى تارك فيكم الثقلين ، کتاب الله وعترتی اهل بیتی ، سلمان منّا اهل البيت . « يانوح انه ليس من اهلك » . تا علما باشند 18

1 و 2 غرلا M عزلا PKI / ختآن M چنان K حق PI / 2 يوسف 12 : 100  
 3 چه کرده PI - MK / 4 تشبیه ... و PI اهل تشبیه و عادت باز K هر تشبیه بر M  
 ع : PKI - M / 5 را PKI - PMI / رفت PKI رفتن M / 6 الخاقنة 69 : 32 ك / 7 مدثر 74 : 38 ك / 8 النجم 53 : 39 ك / 9 و اغلاست PI - MK / 9 - 10 التوبة 9 : 19  
 و عنكبوت 29 : 54 ك / 10 نفس محمد PMI نفسی K / 11 نعله PKI نعلیه M / 12 حدیث  
 MK خبر PI / با ... ترا MK خبر بودی PI / 13 التوبة 9 : 103 م / ارضه PMI الارض K / 13 - 14 الحج 22 : 78 م / 15 - 16 مصطفى ... ترا PKI - M / 15 ار  
 M مصطفى PI / 18 هود 11 : 146 .

- قرآن در زمین باشد، چون علما نباشند قرآن را بر آسمان برند؛ ان الله لا ينتزع العلم انتزاعاً ولكن يقبضه بقبض العلماء . جوائمردا ! « ثم أوترثنا الكتابَ الذين اصطفينا من عبادنا » پنداری مصطفی یکی بود؟ هیہات! 3  
 هیہات! ما من نبيّ إلا وله نظيرٌ في أمته . فضيل عياض می گوید: چون اهل اصطفانا نمائند قرآن واحيِّز طهارت خود رود، آن دلِ دوستانِ اوست که 6  
 مصحف مجید است « كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ »، « الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ »، « عَلَّمَ بِالْقَلَمِ » وبہمتِ قالبِ بشریِ دوستان، اورا در دنیا بتوان دید؛ چون قالب نماند، دل کجا بود؟ في حواصلِ طيرٍ خضِر، وقرآن جز در دل نبود. و چون 9  
 قالب نبود دل را بدنیا چه پیوند بود؟ ولا بدّ قرآن در آن حال وا آسمان رود. اما تا علمای دین باشند، هنوز باشد که لا تقومُ السّاعةُ وعلی وجه الأرض مَنْ يَقُولُ لا إلهَ إلاّ اللهُ، ان شاء الله . این قدر در معنی نیت کفایت است 12  
 ومفهوم شود. واگر هنوز زیادتی باید، بنویس! تادیگر بنویسم . واگر ازین جمله چیزی مشکل بود ہم باز نماید . و چون بشهر آید چیزی لا بدّ بود کہ بر باید خواند، کہ تاخوانده بکار نیاید . وپیوسته از زبان و قلم و مال وجاه 15  
 صدقات بد هد . والمرء في ظلّ صدقته، فراموش نکند . و فعل المعروف بقي مصارع السوء، پیوسته نصب العين دارد . والسلام .

1 در P M I بر K / بر آسمان P I با آسمان M K / العلم P M K - I / 2 - 3 الفاطر  
 35 : 32 ك / 3 هیہات M - P K I / 4 ما . . . امته P I ما . . . مثله M - K / 5 دل M K  
 كز دل P I / 6 مجید M مجد P K I / المجادلة 58 22 م / الرحمن 55 : 1 م / 6 - 7 الملق  
 96 : 4 ك / 7 بتوان M نتوان P K I 8 وقرآن M وآن K قرآن P I / 8 - 9 وجون قالب  
 نبود M K - P I / 9 در آن حال K - P M I / 10 باشد P I زفته است M K / 11 انشاء  
 الله M K - P I / 12 بنویس P I بنویسد M - K / 16 مصارع P M I مصارعة K / والسلام  
 K - P I والسلام و الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وصحبه اجمعين M .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۳۳ - می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نیت ، که دست از من  
 3 بنه می دارد . بدان ای برادر اعزّ اَطال الله فی رضاه بقاک ، تا آدمی نداند که  
 فلان چیز نیک است یا نپندارد ، هرگز ارادت و طلب آن چیز در او نبود .  
 و تا نداند یا نپندارد که فلان چیز بد است ، هرگز از آن بنگریزد . و نیک و بد  
 6 إمّا حاضر بود ، و إمّا نبود . و أما نیک چون حاضر بود همه ارادت آدمی در  
 حفظ آن بود . و لا بدّ از اسباب زوال آن گریزان بود ، الاّ که نداند که این چیز  
 سبب زوال فلان نیک است ، پس از سبب جهل خود آن نیک ازو زایل گردد .  
 9 چون صحت تن که آنرا لذتی حاضر بود و ارادت حفظ آن ، در آدمی پیوسته  
 می بود ، و لا بدّ از اسباب زوال صحت گریزد ، الاّ که نداند که فلان چیز  
 سبب زوال صحت است ، پس تناول طعامی مضرّ بکند ، و صحت ازو زایل  
 گردد ؛ و آدمی از جهل در این افتد ، چه در علم او این بود که طعام لذیذ  
 12 است ، و آن نبود که مضر است ؛ و لذت این طعام در حال می داند ، اما  
 مضرّتش در مآل بخواد دانست ، پس ارادت طعامی مضرّ و تناول آن همه

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الخامس بسم . . . الرحیم K بسم . . . الرحیم . . .  
 M / 3 بنه می PKI نمی M / رضاه MK الارض P I / 4 یا نپندارد PKI M / 5 بپندارد  
 P I - M K / 6 - 7 و اما نبود . . . حفظ آن بود P I - M K / 7 الاّ که MK  
 P I / ابن P I فلان MK / 8 نیک MK چیز نیک P I / 9 که آنرا لذتی حاضر M که لذتی  
 P I - K / 14 دانست P I دانستن MK / طعامی . . . آن P I و تناول طعام مضر MK .

\*\*\* نامه پنجم . P 5 . M 14 . K 5 . I 5 . \*\*\*

از ظنّی فاسد است که در او پدید آید؛ ولیکن او آن ظنّ را علم می دانست؛  
 و اگر دانستی که در عاقبت مضرّ بود، ارادت تناول آن طعام در وی نبودی  
 3 « ولو کُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ » .

۳۴ - بدانکه ما مسّنی السوء اینست که می رود، و همین جهل است که  
 آدمی را پس از مرگ بشقاوت رساند، که معاصی در حال لذیذ است، و پس از  
 6 مرگ وبال آن پیدا می شود. بحکم لذت حالی و بحکم جهل بمضرت آخرت،  
 ارادت معاصی در آدمی پیدا می شود، و آن نه علم است، که علم دروغ نبود.  
 و در دار الضرب دل آدمی اصحاب عیار، از فرمان سلطان، فریشتگان اند.  
 9 امّا شیطان در آن دار الضرب پنهان یا آشکار بحکم قهر دغل زند. علم هرگز  
 دروغ نبود. امّا ظنّ فاسد دغل بود که شیطان زند، و آدمی نداند که آن نه  
 علم است؛ پس بحکم آنکه نداند که معاصی در مال مضرّ است، ارادت  
 12 معاصی در او پدید آید، و دغل هم بگونه سکه سلطان ماند؛ امّا بوجهی  
 دیگر بآن نماند. ظنّ فاسدهم از علمی راست خالی نتواند بود، چه این قدر  
 از روی مجاز راست بود که معاصی بنقد لذیذ است در حال. ولیکن آن پوشیده  
 15 است که لذیذ است در حال و مضرّ است در مال؛ و اگر این علم بتامی حاضر  
 بودی ارادت معاصی در آدمی نبودی.

۳۵ - نه بینی که ابو طاهر صفّار مثلاً آن داند که آن به بود که مال خود  
 نگه دارد و بسططان ندهد، ولیکن چون در علم او درست شد که عاقبت  
 18 نا دادن مال سخط سلطان بود، ارادت دادن بخلاف نفس و شهوت او درو

1 است که P M I - K / ولیکن . . . دانست K - P M I / 2 آن طعام P I - M K /  
 3 الاعراف 7 : 188 ك / 6 حالی M K و حال P I / 8 از فرمان سلطان K - P M I /  
 اند M K دارند P I / 9 شیطان P I شیاطین M K / در آن M K درون P I / پنهان M K  
 پنهان است P I / 10 شیطان P M I شیاطین K / 11 مال P M I مال حال K / 13 بآن نماید P I  
 نماند K - M / نتواند P M I نماند K / چه P I - M K / 14 از روی مجاز P I - M K / بنقد  
 P I - M K / 14 - 15 ولیکن . . . حال P I - M K / 17 بینی . . . داند P M I مثلاً  
 M / که آن به بود P I - M K / 17 - 18 خود نگه دارد P M I را خورد K / 19 دادن  
 . K - P M I



و بخدای تعالی نبودی. لا جرم بوقت مرگ ایمان بزبان بکار نیاید که آنرا ایمان ضروری خوانند؛ و اگر ایمان در دل نبود سوء الحاقه این باشد.

- 3 - ۳۶ - أما حقیقت این بصحرا نهادن منہی عنہ است؛ إنّ الله کرهَ لکم البیان کلّ البیان، وإلاّ مؤمن از کافر پیدا است در دیده علماء. « ولقد ذرأنا لجهنّم کثیراً من الجنّ والانس » صفت ایشان هم از این آیت بشنو
- 6 « لهم قلوب لا یفقهون بها . ولهم أعین لا یبصرون بها . ولهم آذان لا یسمعون بها . اولئک کالانعام بل هم أضلّ . اولئک هم الغافلون . اینکے بنوشتم حکم نیک حاضر بود کہ در اوّل نامہ یاد کرده ام در تقسیم نیک و بد کہ
- 9 إماما حاضر بود و حاصل و اما نبود . وهذه الکفایة .

- 37 - و حکم بد کہ حاضر بود چون مرضی است کہ همه ارادت آدمی در ازالّت آن بود چنانکہ از اسباب ازالّت آن خبر بدارد یا بعلم یا بظنّ ،
- 12 ضرورتست کہ ارادت ازالّت در او پیدا شود؛ پس اگر زایل نشود بعاقبت بداند کہ آن سبب مزیل نبود؛ چون یکی را جرب بود بضرورت مرید زوال آن بود . ارادت تبع آن بود یعنی علم . و اگر بیقین داند کہ سبب
- 15 مزیل آن چیست و بسعی او راست شود ، ضرورت بود کہ مرید سعی کردن آید؛ و اگر بظنّ بداند ہم بکند . و این حیلّت آدمی است کہ دخول کلّ مدخل بکند تا رنج حاضر او زایل شود . و چون حقّ تعالی گوید : « لئن
- 18 أشرکت لیحبطنّ عملک » . پس گوید : « وما یؤمن اکثرهم بالله إلاّ وهم

1 لا جرم P I لا بد M K / مرگ P M I - K / بزبان M زیان P I K / 1 - 2 کہ ... خوانند P I - M K / 2 و اگر ایمان P I و چون ایمان K و ایمان M / باشد P M I باشد نمود بالله من تلك الحاقه / 4 - 7 الاعراف 7 : 179 م / 7 - 9 اینکے ... نبود M حکم نیک در نامہ اول تقسیم کردم از آنجا حاصل شد K اینکے ... بود و اما نبود P I / 10 چون ... هم P M I مرضی است کہ K / 12 ازالّت P I - M K / 13 مزیل M مزیل نیز P I / 13 جرب M حرارت جرب P I حرارت K / 14 تبع ... علم M سعی علم K / 15 و بسعی او K M سعی آن P I / 14 - 16 کہ سبب ... بداند P M I - K / 15 جیلّت P M جیلّت K / 15 بود M شود P I / سعی کردن M در مزیل سعی کرده P I / 17 - 18 یوسف 12 : 106 .

- مشرکون . . . ومصطفی - صلعم - گوید : أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشِّرْكِ الحَقِيقِيِّ .  
 وگوید : الشِّرْكِ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمَلَةِ السُّودَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ  
 فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ . و ابراهيم خليل گوید : « وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ اِنْ نَعْبُدُ الْاَصْنَامَ » .  
 3 اگر آدمی با این همه ایمان بودی و دانستی بعلم قاطع و یا بظنی غالب که مرض  
 شرک محبط الاعمال است ، و هیچ آدمی إِلَّا ما شاء الله از آن مرض خالی نیست ،  
 6 ضرورت بودی که ارادت ازاله این مرض درو پیدا شدی ؛ و بقدر وسع  
 خود ازاله کردی چنانکه در جرب و دیگر امراض بدنی . و چون این  
 ارادت نمی بود ، از آنست که از آن علم او را خبری نه ؛ و اگر علم بودی  
 این ارادت ضروری الوجود بودی .  
 9

- ۳۸ - و همچنین مصطفی - صلعم - می گوید : البخیلُ لا یدخلُ الجنةَ  
 والمؤمنُ لا یکونُ حسوداً والمؤمنُ لا یغضبُ . اگر آدمی را بقول او ایمان  
 بودی چون در خود می بیند که بخیل و حسود و غضوب است ، لا بد در وی  
 12 ارادت ازاله این صفات ذمیمه پیدا گشتی و بقدر وسع و طاقت ، این صفات را  
 ازاله و ازاحت کردی ؛ چون ارادت نبود از آنست که این علم نیست  
 و آدمی را خبر نه . اگر بدانستی که بد است یا ایمان آوردی بقول انبیا که  
 15 بدست و نتوانستی که ازاحت و ازاله آن بکند لا بد شب و روز دلتنگ  
 ورنجور بودی . چون بیماری ورنجوری که اطباء گویند که شفاء تو در  
 فلان چیز است ، و آن چیز تا پنجاه سال بدست نیاید ، آن مرد نومید می  
 18 گردد و دلتنگ می شود و چون دلتنگ نشود نشان بی ایمانست و کس را

1 - 10 ومصطفی . . . و همچنین MIK - P / بالله I بك MK / 2 السوداء I - MK /  
 الصخرة السماء MI الصفا K / 2 الحقیقی I - MK / 3 و ابراهیم . . . الاصنام K - MI /  
 7 کردی I آن می کردی MK 8 بود MI شود K / ابراهیم 14 35 . . . اگر I که آن  
 علم نیست و او را خبر نه چه اگر MK / 13 و طاقت MK - PI / 11 ازاله و ازاحت I  
 راحت P ازاله MK / نبود PMI نشود K / گشتی PI شدی MK / 15 یا ایمان آوردی  
 MI و خواستی که بی ایمان K / انبیا PMI رسول K / 15 که بدست و M و اگر PI /  
 ازاحت و ازاله PI ازاله M / بکند لا بد M کردی PI 15 - 16 که بدست . . . لا بد  
 PMI ازاله علت و صفت بکند . نتوانستی کردن لا بد کی K / 17 ورنجوری K - PMI /  
 18 آن مرد PI لا بد آن آدمی MK / 19 دلتنگ نشود PI دلتنگی نبود و چون دلتنگ  
 نیز تواند بودن K /



خبر نه . چون مر « وابداهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون » پیدا گردد ،  
فغان از نهاد آدمی بر خیزد واز فرق سر تا قدم خود را در دوزخ بیند که  
3 « يأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت ومن وراءه عذاب غليظ » .

- ۳۹ - ای دوست اگر آدمی را سلطان گوید: غیبت مکن و اگر نه هزار  
دینار از تو بستانم ؛ لا بد آنکس از غیبت دست بدارد . و چون خدای تعالی  
6 می گوید: « ولا يغتب بعضكم بعضا » ، ومصطفی - صلعم - : الغيبة اشد  
من الزنى . آنکه هنوز از غیبت دست ندارد ، از بی ایمانست بخدا ورسول  
و بقول ایشان . و چون ایمان بزبان بود ، ارادت را در درون وادید نیارد :  
9 « يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواههم » « من الذين  
قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم » . اگر ایمان درون بودی ، ارادت  
بضرورت وادید آمدی . نه بینی که چون جهودی ترا گوید که نان مخور  
12 که زیانت دارد ، همان لحظه دست از نان بداری و متیقن نیستی صدق  
جهود را ، ولیکن بظن خود دست از نان بداری . صدو بیست و چهار هزار  
نقطه نبوت - عليهم الصلوات من الرحمن - می گویند : فلان چیز را دست  
15 بدار و قبول نکنی که قول جهود بنزد تو مفید تر است از قول انبیا !! و این  
ظن خطاست که قول جهود مفید ظنی می بود و قول انبیا - عليهم السلام -  
نمی بود؛ و اگر ظاهر تر از این می خواهی که بکفر خود بینا گردی که چون  
18 خر ایستاده یی و هیچ رنج و درد در تو ظاهر نمی گردد . پس از این اگر طلب  
دین در تو زیادت نگردد کافری کافری کافری! « ومن أظلم ممن ذكّر بآيات

1 مر P I - M K / الزمر 39 : 47 / 2 فغان P I فریاد M K / نهاد P M I - K / واز  
فرق مر P M I - K / 3 ابراهیم 14 : 17 ك / از تو P I - M K / لا بد P I - M K /  
آنکس P M I - K / 9 الحجرات 49 : 12 م / از غیبت دست M دست از غیبت K غیبت  
از دست P I / 8 چون P I K - M / 9 الفتح 43 : 11 م / 10 - 11 المائدة 5 : 41 م /  
14 نقطه نبوت P I K پیغمبر M / 15 قبول ... مفید P I نمیداری پنداری از آنجا است که  
قول جهود مفید K و نمیداری این از آنست که قول جهود بنزدیک تو مفید M / 17 و اگر  
P I - M K / 18 خر K بیخ P M I / 19 - 1 السجدة 32 : 22 ك /

ربه ثمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا» « وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِي مَسْتَكْبِرِينَ كَأَن لَّمْ يَسْمَعُهَا .  
كَأَنَّ فِي أُذُنِهِ وَقَرَأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ، « إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» ،  
« الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا » . حکم بدی که حاضر بود بنوشتم  
و هذا لكفايةٌ والا هم فالا هم .

۴۰ - اکنون حکم نیک که حاضر نبود بشنو . بدان ای دوست که چون  
آدمی بداند که فلان کار نیک است و او تواند که بدان رسد ضرورتاً که در او  
ارادتی بود ، و طلبی باز آید مرآن کار را ؛ و ارادت تبع علم بود . اما اگر  
قدرتش نبود ، بمقدور نرسد ؛ اگر قدرتش بود و ارادتش نبود از آن است که  
علمش نیست ، و او را خبر نه . و این معنی خود می بینی که چون آدمی بداند  
بظن غالب فضلاً عن العلم القاطع که اگر از همدان باصفهان رود بیک سال  
هزار دینار سود کند ، برای هزار دینار لابد بود که ارادت رفتن اصفهان در  
او پیدا شود والا که گوید : قاطع الطریق هست که سرمایه نیز بستاند ،  
آنگاه نرود . اما چون مانعی نبود ، بضرورت مرید باصفهان رفتن گردد .

۴۱ - و چون خدای تعالی گوید : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا  
حَسَنًا فَيُضَاعَفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ » ، و آدمی زکوة نمی دهد ، این از آنست  
که ایمانش نیست . و لکن از کفر خود خبر نمی دارد . و نه بینی که سید - صلعم -  
چون گفت : داووا مرّضاکم بالصدقة ، لابد که چیزی بدهد زیرا که  
طالب صحت است و عاشق عافیت . و چون گوید : صدق بده تا بآخرت  
بسعادت رسی ، ندهد . زیرا که عاشق سعادت آخرت نیست ، و طالب

1 - 2 لقمان 51 : 7 / ك / 2 السجدة 32 : 11 / ك / 3 الجاثية 45 : 34 / ك / 4 طه 131 : 1 / MK - PI  
بشنو P M I بنویسم K / 6 ضرورت P I لابد بود MK / حاضر MK طاهر و حاضر P I /  
7 ارادتی ... آید M K / ارادت طلب پدید P I ارادت طلب پا دید آید بود اما اگر M بود  
اگر P I باشد اما تا K / 9 علمش P I K او را علم M / معنی P I K M - 10 / II - بیک  
سال هزار P M I يك هزار K / 11 برای ... دینار P M I - K / 13 کرد P I باشد M در  
درون او پدید آید K / 14 - 15 الحديد 57 : 11 / م / 16 نمی دارد P M I نداند K /

بہشت و عاشق آن از آن نیست کہ ایمانش ضعیف است بوجود آن باقی ؛ یا نہ چون سعادت فانی و حیات دنیوی را دوست می دارد چرا سعادت باقی را و حیات 3 آخروی کہ « کل من علیها فان » ، « من عمل صالحاً من ذکرٍ أو انشی وهو مؤمنٌ فلنُحییَنَّهُ حَیوَةً طَیْبَةً » دوست نمی دارد ؟ سبب آنست کہ ضعف ایمانی دروی مؤثر است و سبب این الا کفری نیست کہ در درون مزمن شده است 6 و علاج نمی پذیرد .

۴۲ - واگر این مُطوّل گردد از مهم باز مانم و نامہ تام نشود . این نیز بشنیدی ؛ و یک قسم بمانده است و این قسم آنست کہ بد چون حاضر نبود حکم 9 آنست کہ آدمی تا تواند از آن بپرهیزد ، چون فقر و مرض کہ چون حاضر نبود پیوستہ مال نگاه میدارد تا دزد نبرد و سلطان نستاند ، و صحت نگاه می دارد تا بیمار نگردد . جبلت آدمی آنست کہ بد دوست ندارد و اگر تواند 12 ازو بگریزد ؛ و چون نمی گریزد از آنست کہ علمش نیست ببدی آن ، یا از آنکہ راه گر یختن نمی داند . أمّا چون ارادت مُہمّر شود و بداند کہ بدست 15 و اومی تواند کہ از آن پرهیز کند تا در آن نیفتد ، ضرورہ بود کہ از آن اجتناب کند . و اگر کس بتو گوید کہ از فلان چیز خوردن قولنج خیزد ، ضرورہ از آن دست بداری . و چون خدای تعالی گوید : « لا تأکلوا أموالہم

1 آن از آن K از آن P M I / ضعیف است P I نیست M K / باقی یا کہ P I یا نہ M - K /  
3 آخروی P M I باقی K / الرحمن 26 : 55 م / 3 - 4 النحل 16 - 97 ک / 4 - 5 سبب ... مؤثر  
است P I ایمانش نیست M - K / 5 مزمن شده M مزمن P 1 مردم K / 7 گردد P M I کم K /  
8 بشنیدی P I بشنودی M K / قسم P M I - K / 8 - 10 حکم ... نبود P M I - K /  
11 بد P M I هرگز بد K / 12 ازو P M I از آن M - K / ببدی P M I بدن K /  
13 آنکہ P M I آنسبب کہ K / ارادت ... و بداند P I دانست M K / 13 - 14 کہ  
بدست ... کند P M I و نمی تواند گریختن K / 15 اجتناب P M I احتیاط و احتیاط K /  
فلان چیز خوردن P M I خوردن فلان چیز K / 16 النساء 4 : 2 م .

الى أموالكم إنه كان حُوباً كبيراً « أي إثماً كثيراً » ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النارُ «، ولا تقرّبوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن «، ولا تقرّبوا الزنى إنّه كان فاحشةً وساء سبيلاً .

3

- ۴۳ - وتواز این همه پرهیز نکنی ، از بی ایمانی بود . این راست است که اگر بعلمی قاطع یا بظنی غالب بدانستی که این راست است از این همه دست برداشتی ، که نهاد آدمی چنین است که از شقاوت ورنج پرهیز کند .
- ۱) و این نوشته تأملی خواهد که عادت ردی و اعتقادات فاسد ، مزاج دل آدمی بزبان آورده است ، تا هیچ چیز چنانکه باید ادراک نکند . چنانکه عمش ورمد دیده ظاهر را از ادراک بازدارد ، همچنین اخلاق و تعصبات موروث از آباء و اجداد و استادان ، دیده دل را از ادراک بازدارد . و اگر در کلّ عالم بگردی هیچ آدمی نیابی الا ما شاء الله که از تعصّب موروث خود برخاسته بود ، بل کلّ فتاةٍ بأبيها مُعجبةٌ . « إنا وجدنا آباءنا على أمةٍ وإنا على آثارهم مُهتدون » ، « كلُّ حزبٍ بما لدّئهم فرحون » ، « ولا يزالون مُختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم » . والسّلام .
- 12

1 - 2 هود 11 : 113 ك / 2 الانعام 6 : 151 م / 2 - 3 الاسراء 17 : 32 م / 7 نود K باشد که M بود که P I / 9 کند P I - M K / 10 تأمل M K تا نمی P I / آدمی P M I و آدمی را K / 12 موروث P I K مورث M / 15 بل M لا بل P I بل که ایستاده بود بر آن K / کل ... معجبة P M I - K / 15 - 16 الزخرف 43 : 23 ك / 16 الروم 30 : 32 ك / 16 - 17 هود 11 : 119 ك .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴۴ - أطال الله بقالك أئها الاخ العزيز ! زبدهٔ این نوشته ها که در نیت
- 3 نوشته ام بشنو که همه تمهیداست. و این مشتمل خواهد بود بر مقصود کلی. چون معلوم شد که افعال آدمی از جناب ازلی در قدرت او بستند ، و قدرت او را خادم ارادتش کردند ، و ارادتش مقهور علم کردند ؛ پس از این بدانکه
- 6 ارادت اعنی نیت ، باختیار تو وابسته ، بل بعلم تو وابسته است ؛ و تا علم نبود که فلان چیز کردن به از ناکردنست یا ناکردن ، محالی بود که در تو ارادت کردن آن کار پیدا شود . اکنون بیشتر اعمال تو - والله اعلم - معاصی ظاهر است . 9 و اگر عبادتی کنی فی الاوقات ، باعث تو بر آن عبادت عادتی بود و آن بکار نخواهد آمدن در قیامت تا دانی . و فی مثله قال : « وقد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » . « فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون » . و رب صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش . و علی الجملة « فأولئك لم یؤمنوا فأحبب الله أعمالهم » ، « کان ذلك فی الکتاب مسطوراً » .
- 12 ۴۵ - دانی چه بود سنت ازل ؟ چنانست که ارادت تبع علم تواند بود ، و چون علم نبود ، که آنرا ایمان خوانند ، اعمال بنده همه هباءً منثوراً بود که
- 15 إن الله لا ینظر الی صورکم والی اعمالکم ، ولكن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم .

1 بسم الله ... الرحیم اطال P I المکتوب السادس K بسم ... الرحیم و به نستعین اطال M /  
 3 هم P I آن هم M آن K / کلی P I انشاء الله تعالی MK / شد P I کردی M K / بستند  
 P M I بسته K / 5 ارادتش P I ارادتش را M K / علم P I علمش M K / 6 تو ... است  
 P M I او بسته است K / 7 یا ناکردن P M I - K / 8 معاصی P M I خود معاصی K /  
 9 عبادتی M K عبادت P I / عادت P M I عاریقی K / بود P I - M K / قال K قیل P M I /  
 10 - 11 الفرقان 25 : 23 ك / 11 - 12 الماعون 107 : 5 م / 12 ساهون P M I ساهون الذین هم  
 یراؤون و ینعون الماعون K / 13 الاحزاب 33 : 19 م / الاسراء 17 : 58 ك / 14 دانی ... ازل  
 P I بدانکه M دانی که چه بوده است آدمی K / ارادت P I K ارادت تو M / تواند بود K  
 تواند P I تو تواند بود M / 15 بنده P I - M K / منثوراً P I - M K / 16 نیاتکم P I - M K /  
 \* \* \* I6. K 6. M 15. P 6. نامه ششم \* \* \*



ای دوست چون وقت نماز در آید برپای خیزی ؛ و چون رمضان در آید روزه گیری ، و در تو این طاعتها وادید آید . و چون فقیر را بینی نیت چیزی بوی دادن درون تو سر بزند این همه ارادت است و از علم خیزد . اما 3 کار در آنست که این علم کدامست ؟ و بقیامت آن علم را وزنی خواهد بود ؟ تا در میزان ثقلی وادید آید که « فإِذَا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ » . یا وزنش نخواهد بود که « فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » ؟ أمّا علم حقیقی را وزنی خواهد بود « وَإِن الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » ، « وما يتَّبِع أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا » .

۴۶ - اکنون چرا تأمل نکنی تا خود از این اکثری که حکم ایشان اینست که « وَإِن الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » ؟ یا از آن قوم دیگر که « وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ » . و چرا بحث نکنی تا خود ، کونوا مع السواد الاعظم ، چیست ؟ اگر کثرتست پس « وما يتَّبِع أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا » چیست ؟ لا بل 12 همه چیزها چنین دانسته شهبست فاسد و ظن کاذب ، و پنداری مزور امروز مانع شده : فردات کند تخمار کامشب مستی ! همه صحابه بر آن بودند که با اهل ردّت صلح باید کرد ، ابو بکر صدیق - رضی عنه - مخالف ایشان بود . چه 15 گویی ! ابو بکر سواد اعظم است یا ایشان ؟ و ایکی گفتند : در سلف که از علماء سواد اعظم کیست ؟ گفت : محمد بن أسلم الطوسی « أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ » این بود که کونوا مع السواد الاعظم از این بدر آوردند که « ما يتَّبِع أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا وَإِن الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » . « وَإِن تَطَّبَعُ أَكْثَرُهُمْ

2 کیرنی ... اید P I درتی در ت وادید آید K M / 3 درون ، م ... اید P I درتی در ت وادید آید K M / 4 علم کد مست P I درتی در ت وادید آید K M / 5 وادید آید P I کد MK / م موازینه P I م موازینه P I کد MK / الفارعة 101 : 6 ك الكهف 18 : 105 ك / 7 - 8 : 10 : 9 : 10 : 11 : 12 : 13 : 14 : 15 : 16 : 17 : 18 : 19 : 20 : 21 : 22 : 23 : 24 : 25 : 26 : 27 : 28 : 29 : 30 : 31 : 32 : 33 : 34 : 35 : 36 : 37 : 38 : 39 : 40 : 41 : 42 : 43 : 44 : 45 : 46 : 47 : 48 : 49 : 50 : 51 : 52 : 53 : 54 : 55 : 56 : 57 : 58 : 59 : 60 : 61 : 62 : 63 : 64 : 65 : 66 : 67 : 68 : 69 : 70 : 71 : 72 : 73 : 74 : 75 : 76 : 77 : 78 : 79 : 80 : 81 : 82 : 83 : 84 : 85 : 86 : 87 : 88 : 89 : 90 : 91 : 92 : 93 : 94 : 95 : 96 : 97 : 98 : 99 : 100 : 101 : 102 : 103 : 104 : 105 : 106 : 107 : 108 : 109 : 110 : 111 : 112 : 113 : 114 : 115 : 116 : 117 : 118 : 119 : 120 : 121 : 122 : 123 : 124 : 125 : 126 : 127 : 128 : 129 : 130 : 131 : 132 : 133 : 134 : 135 : 136 : 137 : 138 : 139 : 140 : 141 : 142 : 143 : 144 : 145 : 146 : 147 : 148 : 149 : 150 : 151 : 152 : 153 : 154 : 155 : 156 : 157 : 158 : 159 : 160 : 161 : 162 : 163 : 164 : 165 : 166 : 167 : 168 : 169 : 170 : 171 : 172 : 173 : 174 : 175 : 176 : 177 : 178 : 179 : 180 : 181 : 182 : 183 : 184 : 185 : 186 : 187 : 188 : 189 : 190 : 191 : 192 : 193 : 194 : 195 : 196 : 197 : 198 : 199 : 200 : 201 : 202 : 203 : 204 : 205 : 206 : 207 : 208 : 209 : 210 : 211 : 212 : 213 : 214 : 215 : 216 : 217 : 218 : 219 : 220 : 221 : 222 : 223 : 224 : 225 : 226 : 227 : 228 : 229 : 230 : 231 : 232 : 233 : 234 : 235 : 236 : 237 : 238 : 239 : 240 : 241 : 242 : 243 : 244 : 245 : 246 : 247 : 248 : 249 : 250 : 251 : 252 : 253 : 254 : 255 : 256 : 257 : 258 : 259 : 260 : 261 : 262 : 263 : 264 : 265 : 266 : 267 : 268 : 269 : 270 : 271 : 272 : 273 : 274 : 275 : 276 : 277 : 278 : 279 : 280 : 281 : 282 : 283 : 284 : 285 : 286 : 287 : 288 : 289 : 290 : 291 : 292 : 293 : 294 : 295 : 296 : 297 : 298 : 299 : 300 : 301 : 302 : 303 : 304 : 305 : 306 : 307 : 308 : 309 : 310 : 311 : 312 : 313 : 314 : 315 : 316 : 317 : 318 : 319 : 320 : 321 : 322 : 323 : 324 : 325 : 326 : 327 : 328 : 329 : 330 : 331 : 332 : 333 : 334 : 335 : 336 : 337 : 338 : 339 : 340 : 341 : 342 : 343 : 344 : 345 : 346 : 347 : 348 : 349 : 350 : 351 : 352 : 353 : 354 : 355 : 356 : 357 : 358 : 359 : 360 : 361 : 362 : 363 : 364 : 365 : 366 : 367 : 368 : 369 : 370 : 371 : 372 : 373 : 374 : 375 : 376 : 377 : 378 : 379 : 380 : 381 : 382 : 383 : 384 : 385 : 386 : 387 : 388 : 389 : 390 : 391 : 392 : 393 : 394 : 395 : 396 : 397 : 398 : 399 : 400 : 401 : 402 : 403 : 404 : 405 : 406 : 407 : 408 : 409 : 410 : 411 : 412 : 413 : 414 : 415 : 416 : 417 : 418 : 419 : 420 : 421 : 422 : 423 : 424 : 425 : 426 : 427 : 428 : 429 : 430 : 431 : 432 : 433 : 434 : 435 : 436 : 437 : 438 : 439 : 440 : 441 : 442 : 443 : 444 : 445 : 446 : 447 : 448 : 449 : 450 : 451 : 452 : 453 : 454 : 455 : 456 : 457 : 458 : 459 : 460 : 461 : 462 : 463 : 464 : 465 : 466 : 467 : 468 : 469 : 470 : 471 : 472 : 473 : 474 : 475 : 476 : 477 : 478 : 479 : 480 : 481 : 482 : 483 : 484 : 485 : 486 : 487 : 488 : 489 : 490 : 491 : 492 : 493 : 494 : 495 : 496 : 497 : 498 : 499 : 500 : 501 : 502 : 503 : 504 : 505 : 506 : 507 : 508 : 509 : 510 : 511 : 512 : 513 : 514 : 515 : 516 : 517 : 518 : 519 : 520 : 521 : 522 : 523 : 524 : 525 : 526 : 527 : 528 : 529 : 530 : 531 : 532 : 533 : 534 : 535 : 536 : 537 : 538 : 539 : 540 : 541 : 542 : 543 : 544 : 545 : 546 : 547 : 548 : 549 : 550 : 551 : 552 : 553 : 554 : 555 : 556 : 557 : 558 : 559 : 560 : 561 : 562 : 563 : 564 : 565 : 566 : 567 : 568 : 569 : 570 : 571 : 572 : 573 : 574 : 575 : 576 : 577 : 578 : 579 : 580 : 581 : 582 : 583 : 584 : 585 : 586 : 587 : 588 : 589 : 590 : 591 : 592 : 593 : 594 : 595 : 596 : 597 : 598 : 599 : 600 : 601 : 602 : 603 : 604 : 605 : 606 : 607 : 608 : 609 : 610 : 611 : 612 : 613 : 614 : 615 : 616 : 617 : 618 : 619 : 620 : 621 : 622 : 623 : 624 : 625 : 626 : 627 : 628 : 629 : 630 : 631 : 632 : 633 : 634 : 635 : 636 : 637 : 638 : 639 : 640 : 641 : 642 : 643 : 644 : 645 : 646 : 647 : 648 : 649 : 650 : 651 : 652 : 653 : 654 : 655 : 656 : 657 : 658 : 659 : 660 : 661 : 662 : 663 : 664 : 665 : 666 : 667 : 668 : 669 : 670 : 671 : 672 : 673 : 674 : 675 : 676 : 677 : 678 : 679 : 680 : 681 : 682 : 683 : 684 : 685 : 686 : 687 : 688 : 689 : 690 : 691 : 692 : 693 : 694 : 695 : 696 : 697 : 698 : 699 : 700 : 701 : 702 : 703 : 704 : 705 : 706 : 707 : 708 : 709 : 710 : 711 : 712 : 713 : 714 : 715 : 716 : 717 : 718 : 719 : 720 : 721 : 722 : 723 : 724 : 725 : 726 : 727 : 728 : 729 : 730 : 731 : 732 : 733 : 734 : 735 : 736 : 737 : 738 : 739 : 740 : 741 : 742 : 743 : 744 : 745 : 746 : 747 : 748 : 749 : 750 : 751 : 752 : 753 : 754 : 755 : 756 : 757 : 758 : 759 : 760 : 761 : 762 : 763 : 764 : 765 : 766 : 767 : 768 : 769 : 770 : 771 : 772 : 773 : 774 : 775 : 776 : 777 : 778 : 779 : 780 : 781 : 782 : 783 : 784 : 785 : 786 : 787 : 788 : 789 : 790 : 791 : 792 : 793 : 794 : 795 : 796 : 797 : 798 : 799 : 800 : 801 : 802 : 803 : 804 : 805 : 806 : 807 : 808 : 809 : 810 : 811 : 812 : 813 : 814 : 815 : 816 : 817 : 818 : 819 : 820 : 821 : 822 : 823 : 824 : 825 : 826 : 827 : 828 : 829 : 830 : 831 : 832 : 833 : 834 : 835 : 836 : 837 : 838 : 839 : 840 : 841 : 842 : 843 : 844 : 845 : 846 : 847 : 848 : 849 : 850 : 851 : 852 : 853 : 854 : 855 : 856 : 857 : 858 : 859 : 860 : 861 : 862 : 863 : 864 : 865 : 866 : 867 : 868 : 869 : 870 : 871 : 872 : 873 : 874 : 875 : 876 : 877 : 878 : 879 : 880 : 881 : 882 : 883 : 884 : 885 : 886 : 887 : 888 : 889 : 890 : 891 : 892 : 893 : 894 : 895 : 896 : 897 : 898 : 899 : 900 : 901 : 902 : 903 : 904 : 905 : 906 : 907 : 908 : 909 : 910 : 911 : 912 : 913 : 914 : 915 : 916 : 917 : 918 : 919 : 920 : 921 : 922 : 923 : 924 : 925 : 926 : 927 : 928 : 929 : 930 : 931 : 932 : 933 : 934 : 935 : 936 : 937 : 938 : 939 : 940 : 941 : 942 : 943 : 944 : 945 : 946 : 947 : 948 : 949 : 950 : 951 : 952 : 953 : 954 : 955 : 956 : 957 : 958 : 959 : 960 : 961 : 962 : 963 : 964 : 965 : 966 : 967 : 968 : 969 : 970 : 971 : 972 : 973 : 974 : 975 : 976 : 977 : 978 : 979 : 980 : 981 : 982 : 983 : 984 : 985 : 986 : 987 : 988 : 989 : 990 : 991 : 992 : 993 : 994 : 995 : 996 : 997 : 998 : 999 : 1000

- 3 في الارض يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ . چون اكثر مُضِلٌّ است پس هادي اقل  
 باشد بضرورت . پس كونوا مع السواد الاعظم چه معنی دارد ؟ مع الهداة بود  
 يا مع المضلّين ؟ لا بد تا بدانی که « إن ابراهيم كان أمة » چیست ؟
- 6 ۴۷ - پنداری قرآن دانسته‌ای؟ بدایت قرآن دانستن بنزدیک مردان آنست  
 که تا « کهیص » و « ألم » و « طه » و « یس » بدانی . چون بدایتش ندانی  
 نهایتش چه دانی که چه بود ! بجلال و قدر لم یزل ولا یزال که این فصل که نوشتم  
 ذوق است ؛ هر چه پیش از این حروف دانستن بود آن ندانستن بود ، و ترا  
 خبر نه ! چگویی تا حروف بندانی کلمه چون بدانی ؟ اگر معلم او بود  
 9 که « علّم بالقلم » ، « الرحمن » ، « علّم القرآن » « وعلّمک ما لم تکن تعلم »  
 ادبني ربّی اول حروف که بر لوح نبشتند این حروفست که « یس وطم »  
 واگر نه چنین دانی با کافران برابری در فهم ، و کافرانرا با فهم قرآن کار نیست .
- 12 « اموات غیر احياء » ، « إنک لا تسمع الموتی » « إنّما یستجیب الذین  
 یسمعون والموتی یبعثهم الله » . مرده که نشنود اجابت نکند . « استجیبوا  
 لله وللرسول إذا دعاکم » مقصود آنست که تو گویی قرآن دانم ، اگر قرآن  
 15 دانستن این بود ، بوجهل هم قرآن دانست ؛ و خدای جلّ جلاله می گوید :  
 « إنهم عن السّمع لمعزولون » . نهایت قرآن در مقام موسی بدانی که « وکلّم  
 الله موسی تکلیماً » . و در بدایتش حروف مقطعات بدانی و بینها درجات  
 18 غیر متناهیة .

1 است P I باشد K M / 2 معنی دارد MPI - K / 3 لا بد MK لا بل P I ان. الحجر  
 16 : 120 ك / 4 دانسته MPI دانستی K / بدایت . . . دانستن MPI - K / 5-4 مردان  
 . . . تا MK مردان است که P I / 5 وصه MPI والمص وطه وطمس K / 5-6 چون . . .  
 دانی M نهایتش چه دانی K اما . . . ندانی P I / 6 این فصل که P I این چه K M / 7 این حروف  
 P I این حرف K حروف M / و انستن MPI دانستی K / بود MK است P I / تود MPI  
 است K / 9 النساء : 4 / 96 م / الرحمن : 55 : 2 م / النساء : 4 : 113 م / نبشتند K نویسند  
 M / P I K - M / که یس MPI یس K / 11 نه چنین دانی K نه در آن دیگر M نه ذکر P I /  
 کار P I K راه M / 12 الحجر : 16 : 21 ك / النمل : 80 : 27 ك / 12 - 13 الانعام : 36 : 6 ك /  
 13 نشنود K M نشنود و مرده که می نشنود اما P I / 13 - 14 الانفال : 24 : 8 م / 1 اگر  
 . . . دانست P I اینکه تودانی بوجهل هم دانست M این که تو دانی بوجهل دانسته که تو  
 مدانی K / 15 - 16 قرآن . . . بود P I من قرآن دانم این که تو دانی MK / 16 الشعراء  
 26 : 212 ك / 16 - 17 النساء : 4 : 164 ك / 17 بدانی P M I بدانی که K /

- ۴۸ - از مقصود خود بعالمی افتادم که تو از آن دوری ! تو هنوز طفل رضیع باشی و ترا و اطعام مردان چکار؟ لابل طفل رضیع هم نیستی خودرا کسی مپندار، و خودرا تزکیت مکن که جنین را خود تزکیت نرسد «وإذ أنتم أجنته في بطون أمهاتكم ، فلا تزكوا أنفسكم .» از عیسی - صلعم - بشنو که « لا یلیج ملکوت السماء من لم یولد مرتین .» هر که ملکوت ندید ، خودرا بچه هنر تزکیت کند؟ بجیزی فانی چه ناز توانی کرد «قل متاع الدنیا قلیل والآخره خیر» ولکن «للذین اتقوا» . اگر بتقوی رسی ، آخرت تراست ؛ پس ترا ناز رسد که چیزی باقی داری «وما عند الله باقی» . اگر خودرا پس از این تزکیت کنی شاید «فلا تزکوا أنفسکم هو أعلم بمن اتقی» .

- ۴۹ - یا محمد ترا ناز می رسد « وأما بنعمة ربك فحدث » أنا سید ولد آدم . چگویی ! تزکیتی بیش از این خواهی ؟ لابل هزار نوشتم که تو قرآن ندانی و هنوز خفته ای و پنداری در این معنی هرگز هیچ تروی کرده ام ؟ لا ، والله العظیم وأما « وإنك لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم » مرادست . فراخ می دارد تا هر چه خواهم در قرآن بیابم . جوا نمردا ! قرآن عظیم است : « ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظیم » . وعظیم را جای عظیم باید تا فرود آید و تو بس تنگی که « یجعل صدره ضيقاً حرجاً » . موسی - صلعم - گفت : بارخدا یا برقدر قوت حوصله بفرست « رب اشرح لی صدري » . ومصطفی را - صلعم - خود از این سؤال مستغنی کردند که : « ألم تشرح لك

1 طفل MPI طفلی K / 2 چکار MPI چکارات K / 2 - 3 که خود ... برسد PI  
 همچنین ترا تزکیت خود نرسد . خود کسی مپندار چنین را تزکیت نرسد M خودرا ...  
 برکفت مکن که چندی را برکفت خود نرسد K / 3 - 4 الحجر 53 : 32 / م / 8 / م / 3 : 3  
 6 - 7 النساء 4 : 77 / م / آل عمران 3 : 15 / م / 8 النحل 16 : 96 / ک / والنجم 53 : 32 / م / 10 الفصحی  
 33 : 11 / ک / 11 چگویی PI - KM / بل هزار PI بل هزار بر M بلکه هزار K /  
 12 در ... لا M هرگز در این معنی بی هیچ تروی پیروی کسی نکرده ام بل PI درین معنی  
 هیچ تنبیهی نیست یا نکرده ام K / 13 اما MPI اما می دان که K / 14 النمل 27 : 6 / ک /  
 الحجر 15 : 87 / ک / 16 الانعام 6 : 125 / ک / 17 بفرست PI - MK طه 20 : 25 / خود  
 PI - MK / الشرح 94 : 1 / ک /

3 « صدركَ » فراخی سینه کرا بود . هم از قرآن بشنو : « فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ » هدایت کرا بود از قرآن بشنو « وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا » .

۵۰ - جوانمردا ! این نہ طاعت است کہ تو آنرا طاعت می دانی ، با سخن خود رسیدم چه بود ؟ جوانمردا ! گہ طاعت خدای را باید داشتن !  
 6 تو چون نماز کنی و روزہ داری و صدقہ دہی ، طاعت مادرو پدر و اہل شہر خود و عادت خود و ہوا و شہوت خود داشته باشی . خدای تعالی چنین می گوید : « وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا » . نمی گوید : « تَطِيعُوا عَادَتَكُمْ وَهَوَاكُمْ تَهْتَدُوا » .  
 9 اکنون چه تدبیر است ؟ ترا غم خود گرفتہ نیست دیگران غم تو کی خورند ؟ و ہرچہ بفرمان صاحب دل کنی و تو قدر آن ندانی ؛ آن طاعت است و ثمرہ آن ہدایت است کہ العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ « مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ » . چندین گاہ است تا می نویسم کہ بفرمان باشی و تو ہر روز متخلف تری .

« إِنَّ بَنِيَّ لَيْسَ فِيهِمْ بَرٌّ وَأُمَمٌ مِثْلَهُمْ أَوْ شَرٌّ »

15 يك ركعت نماز کہ بفرمان صاحب دلی کنی بہ از ہزار رکعت کہ باعث بر آن عادت است ، و يك دينار کہ بفرمان بصدقہ دہی بہ از ہزار دينار کہ باعث بر آن ریا و سمعت و ہوای نفس بود سبق درہم مائتہ ألفِ درہم بسیار معنی دارد . 18

1 هم از قرآن M P I از قرآن مجید K / 1 - 2 بشنو . . . قرآن P I - K / M / الانعام  
 6 : 125 / ك / 2 - 8 النور 24 : 54 م / 4 این P I آن M - K / تو آنرا طاعت M تو طاعت  
 P I - K / 5 سخن K مسأله M P I / را K M - P I / باید داشتن P I باید داشت M داشتن  
 P I / K / 6 خود P I K خود را طاعت M / 9 گرفته نیست P I نگرفته است M گرفته است  
 M / دیگران غم تو کی M غم دیگران غم . . . P I 5 دیگران ترا کی غمها / 10 و تو قدر آن  
 ندانی P I و تو قدر ندانی M - K / است M - K P I / 11-12 النساء 4: 80 م / 12 تا می نویسم  
 M P I کہ نامہ نیشتم K / 13 مخالف تری K مختلف بری P I مختلف تر M / 14 ان . . . شر  
 M I / K / 15 دلی P I - K M / 15 - 16 هزار P I هزار P I هزار M / K  
 15 عادت است P I هوا بود و عادت M هوا و عادت بود K / ریا . . . نفس P I هوا و عادت  
 K / 16 - 17 است . . . بود P K I / 17 معنی P I معانی M K /

- ۵۱ - یکی از جمله اینست که بفرمان بود، ویک روز که بفرمان حق روزه داری به از هزار روزه که برضای خود داری . اما ترا برگ آن نیست که بفرمان زندگانی کنی و هرچه ترا موافق آید بشنوی و هرچه با طبع تو نسازد نشنوی ؛ این نه فرمان برداری بود « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا » « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ . » « وَلئن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ » .

تا باشدت روایی باشی برکسان

- ۹) آنکه بر من آیی جاناً که کم زنی

- مشاورت کنی و آنگاه هرچه خوش آیدت می کنی، و هرچه خوشت نیاید نکنی؛ پس آنچه کرده ای هم نه بفرمان کردی، و مطیع هوا بودی « اَبَللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ » . هیات ! « اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدَاهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وَمَا يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » .

- ۵۲ - از بر که -- قده -- شنیدم که طاهر گفت که مردمان می آیند و بریش خود بافسوس ما فرا می دارند؛ پس افسوس می برند و بریش خود می دارند. 17) ناقد بصیر داند که ترا در هر کاری چه باعث است . آن طلب دین که چون بر سر عادت بر خیزی و دین را چون طلب کنی، هزار برنوشتیم و سود نمی دارد.

1 جمله P M I جمله آن معانی K / ... بفرمان P M I / م / ...  
 بفرمان M / بر ک ... کنی M بر ک و ک کنی P I / ...  
 K / 1 - 5 الحج 22 : 17 م / 5 - 6 العنکبوت 29 - 30 : ...  
 خالق عالم تا ... زنی P - K / 10 خوش است نیاید M P I / ...  
 12 / 13 البقرة 2 : 15 م / 14 بر 15 M P I / ...  
 عادت P I از عادت خود K از عادت چون M /



3 واز عادت آنگاہ بر خاسته باشی که خدمت کفشی کنی . و خدمت کفش نه آن باشد که کفش راست بنهی ، که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فراکش مردان کنی که هفت سال کم یا بیش بر که «را - قده - می دیدم و هرگز زهره نداشتمی که دست فراکش او کم .

53 - پنداری مردان ندانند که نشان مردان چیست ؟ اگر صاحب دلی ترا بر گیرد بدل ، پس اگر دست ، فراکش او کنی بدستوری دل او شاید ، یا نه خود را کسی دیدن و مستحق آن دانستن که دست فراکش کنی آن غرور شیطان بود . و اقل درجات آنکه صاحب دلی ترا بر گیرد ، آن بود که چندین سال در عشق او جانت میسوزد ؛ و پس چون خاکستری بماند ، ترا بر گیرد « واتخذوا دینهم لهوا ولعباً » . رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست . از راه تماشای دل بر ما سلامی کنی ، پنداری کاری کرده ای ؟ ما همه دانیم که بر ما گذشته است . شعر :

دنيا دانيم و نرد بازی دانيم ما عشق حقيقي و مجازي دانيم

15 54 - مصطفى - صلعم - یکی را دید ، و ربما یروی موقوفاً عن بعض الصحابة والشك مني ، که نماز می کرد و بحاسن بازی می کرد . گفت : أمّا هذا لو خشع قلبه لحشمت جوارحه . آنکسی که تعظیم دیده بود نشانی داند ، و آنکس که شاگردی کرده بود شاگردان شناسد . منافقان دیگرند و عاشقان

2 - 3 که شاید ... کنی PMI که کفش مردان را راست فرا نهی قرب K / 3 کم یا PMI  
 K / بر که PMI شیخ برکت K / قده PI رحمه الله K رضي الله عنه K / 4 نداشتمی PI  
 نداشتم K نداشتمی M / 5 پنداری MPI نادانی K / 6 - 7 فرا ... دست K M - PI / 6 پس  
 اگر M پس اگر PI / 9 سال MPI - K / بماند K PI بمانی K / 10 الاعراف 7 : 51 م /  
 19 : 5 از راه تماشا ... ایمانت I - PMK / 11 که بر ما گذشته است MP که برمه گذشته نیم K /  
 13 دنیا ... بازی MP دیبا دانیم و برد رازی K / 14 دید K دید در نماز MP / 14 - 15 و ربما  
 ... منی K - MP / 15 گفت K - MP / 16 نشانی MP نشانه K /

- دیگر ، تو از کدام قومی ؟ « مذذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء » .  
 جوانمردا ! اگر از سلطان بیشتر ترسی کہ از پیر ، هنوز منافقی . از قرآن  
 بشنو « لأنتم أشدُّ رهبةً فی صدورهم من الله ، ذلك بائهم قوم لا یفقهون » .  
 3 چون از پیر ترسی از خدا ترسی . « من یطع الرسول فقد اطاع الله » ، والعلماء ورثة  
 الانبیاء . وچون در فرمان پیر تهاون کنی ، آن تهاون بفرمان خدا می‌کنی .  
 6 « انّ الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون » . « ولا تجهروا له  
 بالقول کجهر بعضهم لبعض انّ تحبّط اعمالکم وانتم لا تشعرون » ، « فلیحذر  
 الذین یخالفون عن امره انّ تصیبهم فتنة ویصیبهم عذاب الیم » . پیران مریدی  
 کرده باشند ، مریدانرا نیکو شناسند . جهد کن تا نفس خود را در خدمت  
 9 کفش تهذیب کنی . از آنچه نمی‌باید تا این همه بدانی و نیت تو اندر کارها  
 پسندیده گردد ، و این جز در صحبت راست نیاید .

- ۵۵ - اکنون « فان لم یصبها وابل فطل » اگر صحبت دائم دست ندهد  
 12 ترا باری از ان کم نبود کہ در هفته یک دونوبت چیزی بخوانی تا چیزی بدانی  
 و ایمانت وادید آید تا پاره کفر مگر رخت بریندد کہ هنوز نا آفریده « والله  
 أنبتکم من الارض نباتا » تا تابش آفتاب جان پیربتابد کہ « وأشرق الارض  
 15 بنور ربّها » . تو زمین باش تا او آسمان باشد ؛ گاه بارانش بر تو میبارد و گاه  
 آفتابش بر تو میتابد ؛ گاه ابرش ترا در سایه خود می‌پروراند ؛ گاه نفحات  
 18 لطف او بر تو میوزد تا پخته گردی . اگر از دولتانی همه راست گردد ،  
 و اگر از بی دولتانی کس چیز نتواند کرد .

1 النساء : 4 : 143 م / 2 بیشتر ترمی M پیش ترمی P بترسی بیشتر K / 3 الخسار : 10 : 10  
 5 چون ... پیر P M چون فرمان پیر بزی و در آن K / 4 النساء : 1 : 80 : 6 الحجرات : 1 : 10  
 6 - 7 الحجرات : 49 : 2 م / 7 - 8 النور : 24 : 63 م / تا نفس خود را P K / خود را چگونگی M  
 10 تهذیب کنی P M نهی K / 12 البقرة : 2 : 265 م / 13 کم P M / 14 ک / 15 ک / 16  
 دوبار K / 14 وادید P بازدید M بدید K / تا ... مکر P M یا ... مکر K / 14 - 19 وادید  
 ... کرد P M K / 1 - 14 / 15 - 17 نوح : 17 : 17 ک / 15 : 16 الزمر : 30 : 69 ک / 15 جان پیر  
 P M / چنان نیز K / 18 لطف ... میوزد P M الطاف ... میرند K / همه P M خود همه K /  
 19 کرد P M کردن K /

۵۶ - چندانی که خدایرا بر گزفتی ترا بر گیرند و بقدر آنکه تو او را توانی بودن، او ترا خواهد بودن «ولن تجد لسننۃ الله تبديلا». «فاذکرونی اذکرکم»  
 3 نه بزبان بل «کذکرکم آبائکم أو أشد ذکراً». ذکر آنست که همگی درون  
 تو را فرا گیرد. آنگاه ذکر زبان از توابع آن بود که من أحب شیئاً أكثر  
 ذکره؛ إلا در بعضی مقامات که ذکر معشوق در آنجا حرام بود بر عاشق  
 6 بلکه از فرق تا قدم او این بود که رباعی:

در راه تو من کیم که در منزل من از چهره تو گلی دمد بر گیل من  
 این بس نکند ز عشق تو حاصل من  
 9 کز عشق تو آراسته گردد دل من

۵۷ - دو صدقه را نیک بده، یکی شکر برای دفع بلا که گذشت و یکی  
 دفع رنجی که خواهد بود، الصدقة تردّ البلاء. و نیت این دارد در اول آن  
 12 صدقه از مال بیرون کردن و چندانکه دفع این رنجها را ارزاد در دل. صدقه  
 ده، «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» والسلام.

9 کز ... گردد P I ... باشد M کز نقش تو آراسته باشد K / 10 شکر برای K را شکر  
 M شکر را بر P I / بلا که P I بلایی که M بلا در K / 11 خواهد P I - K M / 12 چندانکه  
 M P I چنانکه K / 12 را ارزاد در دل KM از رد P I / 13 والسلام P I والسلام . والحمد  
 لله رب العالمین وصلوات الله علی محمد وآله اجمعین M - K /

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۸ - پندارم هنوز در نیت باقی است . بدان ای برادر عزیز - سلك الله سبیل رضاه فی عافیة ... که از اعمال مُرائیان و منافقان ، راهست به نیت مخلصان ؛ و چون نیت مخلصان حاصل شد ، اعمال مقبول بی ریا و شرک با دید آید بضرورت . امثایك نکته بدان که از اعمال مرانی و منافق آنکه باخلاص راه بود که بفرمان پیری کند که او داند که شیاطین را از نهاد مرید بی علم مرید چون بر باید انگیزختن ! اما چون اعمال از راه عادت بود نه بفرمان صاحب دل ، آنرا هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق و ریا و شرک و عجب و دیگر صفات مذموم . والحرب خدعة که شنیده‌ی نه همه در حرب ظاهر بود که « یجاهدون فی سبیل الله » مع الکفار ، و در جهاد اکبر با نفس و شیطان همین حکم و بیشتر خدعه بود . از آنجا که علم او بود مرید را در خور او چیزی فرماید . و چون وقت آید کمین بکشاید و هر روز قومی از شیاطین بیرون کند ، تا آنکه لا اله الا الله رخت خود در نهاد مرید بنهد که اگر سرور این کار با مرید گوید ، در روز اول مرید بگریزد . و اگر نداند که بر نباید گفتن مرید را ، این کس خود پیری را نشاید .

---

1 - 15 بسم ... P M K I / S - 1 بسم ... الکتوب السابقه بسم K ...  
 ... الرحیم و به تفتی M / 2 است M P I هست K / 3 اعمال P I از اعمال K M ... M ...  
 ریا در P I / 4 از اعمال K M اعمال P I / منافق M K منافق P I ... P I ...  
 شیاطین را M K شیاطین P I / بی علم مرید M P I - K / 6 تکیه بر P I ... K M ...  
 7 ثمره K M قیمت بشمره P I / 9 ثلاثة 5 : 54 ... M P I ...  
 K / جهاد P I در جهاد M K / 10 بود P I بود M K / 11 ... M P I - M ...  
 قومی P I قومی را K M / 12 مرید M K مریدی P I / 12 = 14 ... P I M ...  
 این معنی با مرید در اول حالت نباید گفتن این کسی خود K / .  
 \* \* \* نمة هفتم . 7. S . 7. P . 7. M . 16. K . 7. 17. \* \* \*

- ۵۹ - ای دوست پنداری از شرع چیزی دانسته‌ای؟ آن چیست که قسمی از زکوة مال بمؤلفه دهند ، که « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ » تا آنجا که گوید : « وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ » ؛ زیرا که ملوک را در عرب رسماً بودی 3
- لك المرباع منها والصفایا وحكك والنشيطه والفضول
- ۶ - حبّ مال ایشان را از مسلمانی باز میداشت که در اسلام این رسوم بدیشان نرسیدی ؛ پس خدای تعالی قسمی از زکوة مال ایشان را داد تا در دل ایشان الفتق وادید آید ، از برای حبّ مال در اسلام آیند . و چون کسی بدین نیت در اسلام آید ، اعمال او همه اعمال مرائی و منافق تواند بود ؛ أمّا چون بفرمان 9
- مصطفی - صلعم - بود ، در سایه دولت او بود . از آن اعمال نیت مخلصان وادید آید ، و نیت مخلصان او را خود گوید که این زکوة که می‌ستدی بر تو حرامست ، و دیگر نستاند ، و سنده را به دل باز دهد بدرویشان . و شکر نعمت 12
- اسلام را دیگر زیادتی بدهد که « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » .

- ۶۰ - جوانمردا! و اگر نه آن بودی که اعمال و اریا و نفاق راه بودی به نیت ، مخلصان هرگز زکوة بدرویشان ندادندی بلکه بمحتشمان دادندی بسبب آنکه 15
- تا مگر رغبتی در کفّار بادید آید ؛ لا بل همه مسلمانان تا اّلا ما شاء الله که بمصطفی - صلعم - ایمان آورده اند ، ایمان ایشان و اعمال ایشان آمیخته بودی

1 - 17 ای ... بودی P M I K - S / 2 مال P I اموال M K / بمؤلفه P I مرد مؤلفه M مؤلفه القلوب K / 2 - 3 التوبة 9 : 60 م / 2 - 3 تا ... گوید M I K والعاملین علیها P / 3 زیرا که P I - M K / بودی M K بودی که از مال P I / 5 از مسلمانی باز میداشت M وحب مال ایشان را واداشت K از مسلمانی ... و امیداشت P I / بدیشان M - P I K / 6 نرسیدی M K نرسیده بود P I / خدا M K حق P I / ایشانرا P I بدیشان M K / داد P I فرمود M K / 7 از برای P I تا مگر از راه M K / بدین P M I بی K / نیت در P I - K M / 8 آید M در آید P I - K / منافق K M منافقان P I / تواند P M I - K / 9 - 10 مخلصان ... خود M P I مخلصان او را خود K / 10 که M - P I K / 11 بذل ... بدرویشان M بذل باز بدرویشان دهد P I بذل کند بدرویشان دهد K / 12 - 13 الاعراف 3 : 74 / 14 و اریا K با ریا M آن با ریا P I / راه بودی M بودی K راه P I / 15 - 16 که ... مگر K که از اعمال آن با ریا و نفاق راه به نیت مخلصان بودی بمحتشمان ندانندی بسبب آن بمؤلفه قلوب میدادند و ایشان محتشمان بودند تا مگر P I که از اعمال آن با ریا و نفاق راه بودی بنیت مخلصان هرگز زکوة محتشمان دادندی بسبب آنکه تا مگر M / 16 مسلمانان M مسلمانان را K P I /

بصفتی نا پسندیده. پس در اسلام، آن بروز گار برخاستی، چون در اسلام آیند  
 آنگاه صفت نا پسندیده از ایشان بآهستگی زایل شود. چگونگی! ابو بکر  
 و عمر را - رضي الله عنهما - در آخر عمر هم بدان نیت نماز و روزه و صدقه بودی  
 3 که در اول اسلام؟ هیات!

- ۶۱ - روز فتح مکه بوسفیان ایمان آورد بظاهر، و در سر هنوز کافر بود.  
 چون روزی چند برآمد، روزی مصطفی - صلعم - کعبه را طواف می کرد،  
 6 و بوسفیان آنجا حاضر بود و هیچ کس دیگر نه. در دل او بگذشت که این  
 ساعت مقصود خود حاصل توانم کرد از این مرد و من يغلبني إن فعلت كذا  
 او کذا؟ مصطفی - صلعم - بتزدیک او آمد و پای بروزد و گفت: يا الله أغلبك  
 یا ابا حنظلة؟ بوسفیان گفت: الآن أيقنت أنك رسول الله، و هر دو چشم  
 بوسفیان در اسلام برفت. یکی روز تبوك با مصطفی - صلعم - و یکی روز  
 یرموك در خلافت عمر - رضي الله عنه - و رواة مغازی چنین گفته اند که  
 12 شکستی عظیم روز یرموك بر اسلام آمد و هیچ کس را آواز نماند إلا بوسفیان  
 که خفیت الاصوات يوم الیرموك إلا صوت ابي سفيان فإنه كان ينادي  
 بأعلى صوتيه ويقول: يا نصر الله اقرب، یا محمد یا منصور. این آن بوسفیان  
 15 بود که و ببلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا. هنالك ابتلي  
 المؤمنون وزلزلوا زلزالاً شديداً، از دست او بود. و همین بوسفیان بود که  
 1۸ مصطفی - صلعم - روز أحد گفت: اللهم العن أبا سفيان، تا آیت آمد که

1 - 18 بصفتی ... که PMIK - S / I پس در M پس دولت K در PI / چه PI  
 MK / 2 چگونگی MK چگونه PI / 3 نیت ... بودی MK گونه روزه داشتی  
 گزاردندی و صدقه دادندی PI / 5 بظاهر MK - PI / 6 روزی MK - PI / 7  
 کرد PI طواف می کرد کعبه MK / 7 هیچ کس دیگر PMIK دیگر هیچ کس نه MK / 8 خود  
 PMIK خویش K / 10 حنظله MK خطه PI / 11 بوسفیان MK - PI / برفت PI برفت  
 M کور شد K / با مصطفی صلعم M در صحبت صلعم I در صحبت رسول صلعم P - K / 12 در  
 خلافت ... اند PMIK - K / 13 شکستی PI شکستی M / 14 خفیت M خفیت K  
 خفیت PI / فانه PMK است فانه I / 15 یا محمد K - PMIK / 15 - 16 ... بود K  
 بوسفیان بود K بوسفیان است PI / 16 - 17 الاحزاب 33 : 10 م / 18 - PI & MK /



« لیس لك من الأمر شيء » کارش یجایی رسید کہ عمر - رضی اللہ عنہ -  
 يك روز اورا در واقعہ بدرتہ میزد و بو سفیان می گفت : الحمد لله الذي أعز  
 الاسلامَ بآبن الخطاب يحكم على ابن حرب ببطن مكة فيطبعه . 3

۶۲ - جوا نمردا ! اگر کسی از منکران با من صحبت کند لا بدت بود کہ  
 بدہ روز انکارش برخیزد . و چون با مصطفی - صلعم - و صحابہ رضوان  
 اللہ علیہم صحبت کردند بین تا حالشان چون بود . تو در این دو سال مگر  
 بیست مجلس با من نبنشستی . می نگر کہ ایمانت اکنون چون ، و پیش چون  
 بود ؟ پس بدانکہ با نجباء اصحاب ہر کہ دہ سال صحبت کند چون باشد .  
 9 واول روز کہ اخی را رویت با من افتاد چنین نبود کہ امروز است ، و اگر دہ  
 سال با من صحبت کند حالش چنین نبود کہ اکنونست . ہمہ جہان در این  
 طلب اند کہ راہ خدای را چون سر برند . اما بقدر صفائی کہ در درون  
 ایشان است ، از صفات ذمیم ایشان را علمی بود ، و بقدر علم ایشان را ارادتی ،  
 12 وبقدر ارادتی ایشان را طلبی و سلوکی بود .

۶۳ - جوا نمردا ! بلند بختان مریدان ، راہ باہل کمال ببرند از پیران ؛ و بی  
 15 دولتان مردم ، با مدبری بمانند چون خود ! جوا نمردا ! پیران چون گوہر  
 ارادت در نہادی بہ بینند ہمہ این گویند :

گر زانکہ شبی بیام از وصل تو داد  
 18 من بر لب تو چہ بوسہا خواہم داد

1 - 18 لیس ... داد P M I K - S / 1 آل عمران 3 : 128 م / 4 با ... کند M من صحبت  
 کند کہ با من P I بر من صحبت کند K / 5 و چون با P I چون وا M K / 6 صحبت P K I  
 - K / حالشان P I حال M K / تو P I K - M / 7 پیش P I پیش از بن M K / 8 ہر کہ P I  
 کہ M اگر K / کند ... باشد M کنند ... باشند P I K / 9 را رویت P I دون M K /  
 10 صحبت کند P M I با ند K / در P I خود در M K / 11 چون P I چگونہ M - K /  
 صفائی کہ در K صفا M صفای P I / 12 است P M I - K / علمی ... ایشانرا P M I - K /  
 12 - 13 ارادتی ... ایشانرا P I - M I K / 13 و سلوکی بود K و سلوکی P I - M / 14 از  
 پیران M K / پیرا P I / 16 نہادی P M I نہاد مریدی K / 18 خواہم M K دانم P I .

و چون مریدان دولتی راه واپیران برند همه این گویند :

از بخت بلند او فقام بتو من ایزد داند که سخت شادم بتو من

- ۶۴ - کمال ارادت در حوصله ابو بکر صدیق - رضي الله عنه - گنجد ،  
 و تا با ابو بکر صدیق صفتی نبود مصطفی - صلعم - نگوید : لو كنت متخذاً  
 خلیلاً لاتخذت ابا بکر خلیلاً ولكن صاحبکم خلیل الله . زهی منقبت که می  
 گوید که آنجا که حب خداست اگر جای مانده بودی ابو بکر درو بودی .  
 مردان اینجا بدانند که ابو بکر که بود و بهتر از او در صحابه کس نبود .

- ۶۵ - و چون ابو بکر در وقت نزاع گوید : ولتیت علی خلقک خیر  
 خلقک ؛ از اینجا بدانند که بعد از ابو بکر به از عمر کس نبود در صحابه ؛  
 پس در وقت نزاع ، مردمان در پیش ابو بکر رفتند و گفتند : یا خلیفة  
 رسول الله ، ولتیت علینا فظاً غلیظاً فماذا تقول لربک ؛ ابو بکر گفت :  
 اقعیدونی اقعیدونی ، فلما اقعیدوه قال : اقول ولتیت علی خلقک خیر  
 خلقک . زهی اشراف بر عالمیان و زهی دلیری ! چون صحابه بیرون رفتند .  
 عمر را بخوانند و او را گفت : چنین و چنین کردم . عمر گفت : نه کار منست .  
 ابو بکر گفت : کار تست . عمر گفت : نیست . او گفت : هست . عمر  
 گفت : نکم . ابو بکر گفت : بیاید کرد . عمر گفت : نکم . ابو بکر  
 گفت : یا غلام هات السیف . عمر گفت : ان کان یا غلام هات السیف .  
 فسمعاً و طاعة . و تو چه دانی ای برادر که مسلمانی چه بود ! طرفه نست  
 نامه مختوم از ابو بکر بیرون آوردند و بصحابه سپردند و رسولش گفت که

1 - 19 و چون ... که PMTK - 4/S و 5 MKP - 6/1 ، بکر ابو بکر ...  
 جایگاه ابو بکر K انجانی ابو بکر 7/M ابو بکر که بود KML - PI ...  
 9/M بعد از ابو بکر KML - PI در صحابه 10 - PI - MK ...  
 12 اقعیدونی PMTK - 13 / PI اشراف PMTK ...  
 نه MPPI خلافت نکم و نه K / 15 ابو بکر KML - PI ...  
 نیست PMTK / K هست KML / K نیست PI ، 16 نکم MPPI ...  
 ابو بکر MPPI او K / بیاید کرد MKML کن PI / 15 نکم KPI ...  
 ... گفت PI - KM / ان ... السیف MPPI ...  
 از پیش MK / و رسولش گفت M و پیش گفت PI - K .

ابو بکر میگوید : یکی را در این جای نام بردہام و مسمی کردہام و گفتہ  
 ام کہ پس از من بدین کار قیام نماید . علی بن ابی طالب - کرّم اللہ وجہہ -  
 3 گفت : إن کان المسمی عمر فسمعاً وطاعةً ، وإن کان غیر عمر فلا حتی  
 نتشاور . زہی علم علوی وزہی دین عمری وزہی کمال ابو بکری ! امّا تو  
 معذوری، کہ دل نداری کہ دریابی ، واگر نہ در این حکایت چندان علم است  
 6 کہ بہیچ دیگر حاجت نیست .

۶۶ - ای دوست از مقصود بیفتادم ، مقصود آن بود کہ عمل مرید چون  
 بفرمان پیر بود ، اگر چہ آمیختہ بود بریا و نفاق ، عاقبت آن باخلاص کشد .  
 9 و چون از راہ عادت بود از آن ہیچ نیاید ، و جز پندار حاصل آن نبود . ای  
 دوست از آنجا کہ قصور نظر تست این نکتہ بمثالی بہتر فہم کنی . نہ بینی کہ  
 چون کودک خطّ نوید ، در اول بد نوید ؛ امّا چون اوستاد حاذق او را  
 12 ارشاد کند ، از بد نوشتن او را بکمال خطّ رساند و جز از این ہیچ راہ نیست  
 کہ اگر بد نوید و گوید : قلم آن روز بر کاغذ نہم کہ بمقام ابن بوآب رسم ،  
 این محالست . و همچنین کار دین و اسلام و بخدا رسیدن ، و کار و سعادت اخروی  
 15 بدست آوردن میدان ، بلا فرق ولا تفاوت ، لا قلیل ولا کثیر .

۶۷ - اگر اعمال آمیختہ بعبادت و بریا و شرک و نفاق نکند ہرگز بکمال  
 18 اوّنس و جنید و شبلی - رضی اللہ عنہم - نرسد . چگویی اگر کودک ہفت

1 - 14 ابو ... و همچنین P M I K - S / 1 میگوید MK گفت P I / جای ... مسمی M  
 نامہ ... نامہ K نامزد و مسمی P I / و گفتہ ام P I - M K / 2 نماید P I کند M K / 4 علوی  
 P M I علی / اما تو P I تو M - K / 5 دریابی ... نہ M کہ دریابی یا نہ P I - K / 6 دیگر  
 P M I علم دیگر K / 7 عمل ... چون P I چون عمل مرید M K / 8 آمیختہ ... نفاق  
 P M I بنفاق آمیختہ بود و بریا مزوج K / 9 از آن ... ای P I از آن ہیچ نبود جز پنداری  
 بی حاصل ثمرہ نبود آنرا ای K از آن پنداری بی حاصل ثمرہ آن نبود آری M / 10 قصور  
 P M I مقصود K / تست P M I است K / نکتہ بمثالی P I مثال K بمثال M / نہ بینی P I -  
 M K / 11 کودک ... بد نوید P I کودکی خطّ نوید لابد اول بد نوید M کودکی کہ  
 اول خطّ نوید فداند کہ بد می نوید K / 12 و جز ... راہ P M I بداند اول بد می  
 نوشت و جزین راہ خود K / 13 نوید تصحیح نوید P M I K / .

- ساله را گویند : روزه دار و نماز کن ، این بجز از راه عادت و بیم پدر نشود ؛ لیکن این راه بکمال بود ، بلی بیک شرط اگر پیری بود ، این کودک را بتدریج باخلاص رساند ، و اگر پیر نبود عادت درو مرض مزمن گردد و ازو هیچ نیاید ؛  
 ۸. إلا ما شاء الله . نبینی اگر کسی خط بد نویسد از خود بی استادی ، اگر پنججاه سال نویسد ازو هیچ نیاید ؛ و این خط که من و تو می نویسیم ، اگر چه علی التعمین از استادی نیاموختیم اما خطهای بسیار دیده باشیم تا این قدر حاصل شده بود . و این هم آموختن بود . اگر قیاس کنی ، که اگر هرگز چشم بر هیچ کاتب نیفتادی ، و هیچ خط نیک ندیدی ، لا بد خط ما هم بدرجه اول بودی ؛ و نیز اگر بسیار نوشتمی از خط بد ، دست ما بدان راست نشدی .  
 ۹. چنانچه اگر پس از پنججاه سال خواستی که خط بیاموزی ، محال بودی و هذا حال اکثر الخلق فی عباداتهم .

- ۶۸ - جوانمردا ! نصرآبادی می گوید یا دگری که اجمعا علی الله هجوم الكذابين فان الصدق مقطعة . اگر تو کوی هیچ عبادت نکنی تا نیت ابو بکر و عمر بود ، این همچنانست که کسی گوید که من خط ننویسم تا قوت این مقله در خط نبود . الصدق مقطعة این بود یعنی اگر صدق طلب کنی باول کار ، منقطع گردی و راه خدا بر تو بریده آید . اکنون بدانکه همچنانکه از خط بد نوشتن قوت خطاطان در تو وادید آید ، و چون قوت خطاطی کسب کردی از آن قوت ، خط نیکو توانی نوشتن . همچنین بدانکه اعمال مرآتیان

۱ بجز از راه PI جز از SM جز راه K / پدر نشود PI پدر نکند M نبود K - S  
 ۲ این SMK از این PI / بلی PMI - SK / کودک PI کودکرا MK / بتدریج PI از این عمل SMK / ۴ خط PI چیزی بد و خطا M - SK / ۶ التعمین I التعمین PM اليقين SK استادی PI خطاطی SMK / نیاموختیم PI نیاموخته باشیم M آموخته باشیم SK ... بود PIK باشد ... باشد M / ۸ ندیدی PIK ندیدی بودی M / ما M - K - PI  
 ۹ نوشتمی PI نوشتن SMK / ما SK - PI / ۱۰ پس از PI - SMK عمل  
 PMI مثال SK / ۱۲ یادگری SK - PI / ۱۴ بود PMI / حاصل بود SK / من SPIK من هیچ M / ۱۴ - ۱۵ تا ... نبود PI تا آنکه خط من همچنان بود که از مقله M تا ... خط من پیدا نبود SK / ۱۵ این بود SMK این PI / ۱۶ بریده آید PI زده بود M بریده شود SK / ۱۷ بد SK - PI / آید PMI آورد SK / ۱۸ آن قوت MK / PI / اعمال PIK از اعمال M .

3 و منافقان در تو کمال نیت مخلصان و ادید آورد . و چون نیت مخلصان کسب کردی ، آن نیت بر تو عمل صالح مقبول آسان کند ، ولیکن بشرط آنکہ بفرمان کنی . همچنانکہ در خط نوشتن .

۶۹ - ای دوست عزیز، اگر عالمها بگردی، يك تن نیابی که مشکلات را چنین بیان کند، دریغا قدرش ندانی! و دریغا که چندین بار نوشتم کہ بفرمان باش و قدرش ندانی کہ بفرمان بودن چه خاصیت دارد . ای دوست عمل صالح سبب هدایت است « و إن تطيعوا تهتدوا » أمّا عادت نہ از طاعت بود . چون بفرمان بود کار او کند، و چون عادت بود ان ترا هیچ ثمری ندهد .

9 پس میدان کہ چه فرق است ! ای دوست عزیز اگر دین جهودی و ترسائی نہ با عادت محض افتاده بودی ، آنرا منسوخ نکردندی ؛ أمّا راه همچنانست کہ بروزگار موسی - علیہ السلام - بود . ولیکن عادت دیگر است ، و راه موسی و عیسی دیگر . مصطفی - صلعم - می گوید : بُعِثْتُ لِرَفْضِ الْعَادَاتِ ، « كَمْثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً » آن تورات و انجیل بود کہ می خواندند بعبادت ، و لکن نمیدانستند « حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا » .

15 ۷۰ - جوانمردا ! قرآن نیز اکنون همچنانست، کہ نہ تو می دانی ونہ آنها کہ خود را عالم می دانند هیات ! حق - جلّ و علا - گفت : یا داود لا تسأل عني عالماً أسكره حُبُّ الدنیا فيقطعك عن محبتي أولئك قطاعُ الطريق

1 - نیت مخلصان M P I مجاهدان K / آورد P I K آید M / 2 آن S P I K - M /  
 4 اگر عالمها P M I عالی S K / 5 کند P M K کم I / 5-6 کہ بفرمان باش P I - S M K /  
 6 بفرمان بودن S P I K فرمان بردن M / 7 النور 54 : 24 م / از M - S P I K / 8 چون ...  
 ندهد S K باید بفرمان کار کند کہ چون از عادت بود آنرا هیچ ثمره نبود M و کار از آن  
 کند کہ ثمره سعادت بد هد و اگر کار از عادت کند هیچ ثمره نبود P I / 9 - 17 کہ چه ...  
 الطريق P M I K - S / 9 فرق M K ذوق P I / عزیز اگر دین P I اگر M K / 10 آنرا  
 منسوخ P I خود نسخ M - K / اما P I آن M پس K / 11 - 12 بود ... عیسی P I K - M /  
 12 - 13 لرفض العادات P I لرفض الشهوات K لرفع العادات M / 13 - 14 الجمعة 62 : 5 م /  
 13 آن ... بود کہ P I توریت و انجیل M K / 14 بعبادت P I - M K / 15 دانی P I دانی کہ  
 قرآن چیست M K / 16 میدا نند P M I میگویند و میدانند M / 17 فيقطعك M فليقطعك  
 P I فيضلك K / عن P M I عن طريق K /

على عبادي . إن أشدَّ الناس عذاباً يومَ القيامةِ عالمٌ لم يَنْفَعَهُ اللهُ بعلمه . اللهم لا تجعلنا منهم يا مَنْ لا يخفى عليه خافيةٌ في الارض ولا في السماء .

- ۷۱ - جهد کن تا پیوسته از مال وجاه تو، راحتکی بمسئول برسد ؛ و اگر صاحب دل از تو آسایش یابد ، آن را عظیم دولتی دان . و هرگز ندانی که آن چیست ! ای دوست مَنْ سَرَّ مؤمناً فقد سرَّ الله . این نه اندک منقبتی است . اکنون آن کن که میتوانی چنانکه گفته اند :

اذا هبت رياحك فاغتنمها فإن لكل عاصفة سكونا

- امروز که توانی، می کن تا فردا نگویی : « یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله » ای فی حقه . تو می گویی : « رب ارجعون » . و ایشان می گویند : « أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ ما يتذكركم فيه من تذکر وجاءكم التذیر فذوقوا فما للظالمين من نصير » ، « ما لكم من زوال » سبقت الكلمة وجف القلم بالسعادة والشقاوة ، و « لا تبديل لكلمات الله » ، و « لن تجد لسنة الله تبديلاً » ، « وأن ليس للانسان إلا ما سعى وأن سعيه سوف يری ثم يجزيه الجزاء الاوفى » ، و « ما ربك بظلام للعبيد » ، و « لكن كانوا أنفسهم يظلمون » ، « مَنْ عمل صالحاً فلنفسه و مَنْ أساء فعليها » و « من تزكى فأنا يتزكى لنفسه » « إن الله لغني عن العالمين » .

۱ - 16 على... العالمين P M I K - S / 3 کن P I کن ای برادر اعزك الله . M K پیوسته P M I - K / مستحق برسد P M I مستحق برسد / و... العالمين M K عیب P I 5 این نه P I نه M - K / 6 چنانکه گفته اند P I - M K / 7 عصبه M K - P I / 9 المؤمنون / 9 باخترت نگویی K فتوانی نگویی P I / 3 - 9 المؤمنون : 39 : 50 ك / 9 المؤمنون : 23 : 99 ك / 10 - 11 فاطر 35 : 37 ك / 11 ابراهيم 14 : 44 ك / 12 يونس 10 : 61 ك / الاحزاب 33 : 62 ك / 13 - 14 النجم 53 : 39 ك / 14 فصلت 11 : 16 ك / التوبة 9 : 20 . 15 فصلت 41 : 46 ك / 15 - 16 فاطر 35 : 18 ك / 16 المنكوت 29 : 6 ك /



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۲ - هفت مکتوب تا این غایت نوشتم در نیت و همه شعب را بیان شافی  
 بکردم والله ینفعی والأخ الأعزّ وسلک الله بی وبه وجميع اخواننا فی سبیل  
 3 رضاه فی عافیه. واین مانده است که نیت المؤمن خیر من عمله. ودر قوت القلوب  
 واحیاء علوم این خبر را چندین وجه گفته اند. و امام غزالی - رضی الله عنه -  
 وجهی معین را نصرت داده است و دیگر وجه را تزئیف کرده است. و من  
 6 نقل أقاویل را دوست ندارم. و تزئیف سخن مشایخ خود بی خردی تمام بود،  
 چه هر چه ایشان گویند جواب سایل بود. اگر کسی سرّ تعلیم و ارشاد  
 بداند حقیقت گردد او را که قول مشایخ همه مصیب بود، و جز چنان جواب  
 9 دادن خطا بود. اما شرط عالم که تصنیف سازد آنست که امام کرده است  
 و سخن انبیا و اولیا بر عادت محاورات خلق است، و جماعتی این ندانستند.

۷۳ - اکنون مصطفی - صلعم - گوید: إذا أحبّ الله عبداً ابتلاه،  
 12 فإنّ أحبّه الحبّ البالغ اقتناه. با مصطفی - صلعم - گفتند: اقتناه چه  
 بود؟ گفت: آنکه زن و فرزند و مالش همه واستاند. اکنون اگر ابلیس گوید:

1 - 14 بسم ... گوید P M I K - S / 1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن K بسم ...  
 الرحیم وبه نستعین M / 2 تا ... را P I چند مکتوب در ... نوشتم تا این غایت و همه در شعب  
 نیت K / این P I - M K / 4 چندین وجه P I چند وجه ... M وجهی K / غزالی P M I خواجه  
 K / 5 نصرت P M I تقریر K / 6 خردی P M I خردکی / 7 اگر P I و چون M K /  
 9 بود P I بوده است M K / خطا P I محض خطا K / امام P I خواجه امام M K /  
 10 محاورات K و مجاوزت M مجاورت که عقل P I / 13 بود M P I باشد K / اکنون  
 . / K - P M I

\*\*\* نامه هشتم. S 8. P 8. M 17. K 8. I 8. \*\*\*

- مگر خدای را با مصطفی حب بالغ نبود؟ و این حدیث بدلیل کند در تفضیل اولیا بر انبیا . چه مصطفی را زن و فرزند بود ، و نشان حب از قول رسول آنست که نباشد . و در این مغلطه خلقی بسیار هلاک شده اند که ندانستند 3 که سخن گفتن در معقولات منہاجی دیگر است ، و قرآن و حدیث خود جهانی دیگر . جو انفرادا حکم مصطفی - صلعم - آنست که اغلب چنین بود ، نه آنکه جز چنین نبود هرگز . و خلق در محاورات گویند: فلانکس همه عالم را گشته است یعنی بیشتر ، و اگر کسی بر این اعتراضی کند که چون جایی بود در عالم که ندیده بود ، این سخن خطا بود ؛ و مردم عاقل بر این معترض خندند که مخاطب و مخاطب را این معلوم است که حکم بر غالب می کنند؟ 9

- ۷۴ - و اگر در این آیم از مقصود باز مانم . حالی آنچه وقت املاء کند در این معنی که نیت المؤمن خیر من عمله بخوادم نوشتن . بدان ، ای دوست عزیز متع الله بك اخوانك روا بود که کسی را نیتی و ارادتی درست بود ، 12 ولیکن بمراد خود نتواند رسیدن از مانعی ، چنانکه بیماری کسی را از حج و جهاد باز دارد و یا فقرش از صدقه . و این شس را چون نیت درست بود بضرورت در اجر با آن کس برابر بود که حج و جهاد و صدقه از او وجود آمده باشد ؛ و این در قرآن و اخبار بسیار آمده است که مصطفی صلعم در غزوة تبوك بود گفت : ان في المدينة اقواما ما وطننا موطئا يعيظ نكفرا ولا أنفقنا نفقة ولا أصابتنا مخصة في سبيل الله الا وشار كوننا في ذلك . قیس 15

- 10 - 1 مگر ... مانم PMIK - S - PI و MK ... PMIK بدلیل K  
3 خلقی بسیار PK خلایق بسیار PI خلایقی K ، جو انفرادا MI ای جو انفرادا PI  
6 نبود هرگز M نبود K بوده اند آنکه چنین نبود PI ، فلانکس PMIK  
M بر من K بر این بر من PI / 8 عالم PI همه جهان MI همه عالم K ...  
چگونه باشد K / 9 خندند که PI می خندند و ... MK ... MI ...  
K / غالب PMIK عادت K / 10 اگر ... PMIK ...  
11 معنی که K که SK / 12 و SK که MI PMIK ... S PMIK ... K  
13 بمراد S MK جو انفرادا PI / 13 بیماری کمترین PI کمترین S MK ...  
و جهاد S / 15 بضرورت در اجر M در خیرت SK در خیرت PI ... SK  
15-16 صدقه ... باشد SK کرد و صدقه PI ، صدقه ... وجود ... MI ...  
MPI چون بغزوة تبوك می رفت SK /

یا رسول اللہ کیف وہم بالمدينة؟ فقال: - صلعم - حبسہم العذر فشاركونا بحسن النية .

- 3 ۷۴ - واین در خبر است کہ الناس رجلان : رجل آتاه الله مالاً وعلماً فهو يتصرف بعلمه في ماله ، فيقول رجل آخر : لو آتاني الله مثل ما آتاه لعملت كما يعمل فهما في الاجر سواء . ورجل آتاه الله مالاً ولم يؤته علماً ، فهو يتخبّطُ بجهله في ماله ، فيقول رجل آخر : لو آتاني الله كما آتاه لعملت كما يعمل فهما في الوزر سواء . ودر نیتِ شرّ آمده است کہ لو قتل رجل بالمشرق ورضي آخر بقتله في المغرب لكان شريكاً له فيه أو فيها، الشك مني أي في المصيبة أو في القتل . واین بسیار آمده است .

- ۷۵ - اکنون چون این بدانستی بدانکہ چون مؤمن را حقیقت ایمان روی نماید، ارادت کلّ خیرات عالم اورا بود . ودر این حدیث کہ نیتُ المؤمن خیرٌ من عملہ ، مؤمن محقق می‌خواهد همچنانکہ دیگر جای گفت : المؤمن لا يَغْضَبُ ، المؤمن لا يكذب ، المؤمن لا يكون حسوداً ، أي المؤمن الكامل ؛ وچون مرد مکمل ایمان شود ضرورت بود کہ ارادت همه طاعت اورا بود .
- 12 15 وچون ارادت بود هرچه نکند از مانعی ضروری بود . واین یقین است وپیش از این شرح حال نتوان گفت . اکنون مثلاً بچشم هزار گونه طاعت بود بزبان و گوش همچنین، و بدست و پا همچنین، ببال و جاه همچنین و عمل را حدّ پدید است کہ چند در وجود تواند آمد .

3 - این SK - PMI / 4 آخر SK - PMI / 5 ک PI مثلاً SK / 6 شر PMI / 7 K - 9 - 10 است اکنون SK - PMI / 11 عالم SK - PMI / 12 مؤمن PI بمؤمن K بمؤمن مؤمن SK / 13 المؤمن لا يكذب SK - PMI / 14 مکمل ... شود PI بکمال ایمان رسید SK - PMI / 15 ارادت بود هرچه SK - PMI / 16-15 واین ... گفت PI وآن حدیث نفس است وپیش ازین شرح نتوانم کرد حالی K واین ... نترانم کرد حالی SK / 16 گونه SK - PMI / 17 و بدست و پا همچنین SK - PMI / عمل SK واین اعمال PI / 18 است کہ چند PMI نیست کہ حد SK /

- ۷۶- زیرا اگر مثلاً پهای خود بزیارت دوستی رود از دوستان خدای تعالی، از تشییع جنازه بازماند، و از عیادت مریض باز ماند، و از زیارت قبور صالحان باز ماند، لابل از زیارت دیگر دوستان خدای بازماند که بیک دوست بیش نتواند رفت. و بپا و دست و چشم و گوش و زبان یک طاعت و یک عمل در یک حال بیش نتوان کرد. و چون بیکی مشغول شد از دیگران همه و اما ند. و محالست که جز چنین بود. و همچنان اگر صدقه دهد از یک نان دو گرسنه را سیر نتوان کرد، و یک درم بهزار درویش نتوان داد. و اگر روزه دارد افطار نتواند کرد برای دل مؤمن، و اگر افطار کند روزه نتواند داشت. و اگر بحجّ رود دل مادر و پدرنگه نتواند داشت. و اگر نرود بنیت طاعت مادر و پدر حجّ نتواند کرد.

- ۷۷- او یس قرن را - رضي الله عنه - گفتند : چرا بزیارت مصطفی صلعم - نرفتی ؟ گفت : دل مادر نگاه داشتم . و چنین تواند بود که مادرش صاحب دل بوده است یا جزوی متمهّدی نداشت ، و گرنه زیارت سید - صلعم - در باقی نکرده . و هر چه صاحب دل کند در خور نیت خود تواند کرد ، و نیت او در خور ایمان او تواند بود . و چون می دانی که الایمان بضع و سبعون باباً ، بود « ولکلّ درجات مما عملوا » . و اعجبا از کار ابو بکر صدیق که زن و فرزند بکته گذاشت و در صحبت سید - صلوات الله علیه - هجرت کرد ، و او یس قرن مادر را بجای نتوانست گذاشت باضافت نیت

I رود ... تعالی P M I شوی S K / 2 قبور P I - S M K / 3 دیگر P I - S M K / باز ماند P I - S M K / 4 دست و چشم P I دست S K - M / يك P I هر S M K / 5 شد از P I باشد از آن S K از آن M / 6 همچنان P I همچنین M چنان S K / 6-7 از ... در P I آن دو نان جزیک گرسنه M از دو نان يك بیش K / 7 نتوان کرد M P I شد K نتوان کرد S / 8 دل P I و رضای S M K / 9 نگه P I نگاه S M بجای K / داشت S M P I . K / 9-10 بنیت ... پدر M P I بنیت پدر S K / 11 دل مادر P I ... در S K داشت M P I دارم S K / تواند S M P I قیاس تواند K / 11 . درش S M K . P I / 13 سید P I مصطفی S K M / 16 کرد P I M کردن S بود K / تواند M P I - S K / بود P I - S P I / 17 المائدة : 6 : 132 م / 18-19 . . . . . کرد P I و هجرت کرده مصطفی S K M / 19 مادر . . . . . گذاشت مادر P I . . . . . بجای نیکداری K M . . . . . نیکداری S / 19-1 باضافت ... هم S K M به نیت بایشان هم باضافت P I / .

ایشان ہمہ راست بود و تو ندانی . و در سلف بسیار بوده است کہ طاعت نیکو بجای بگذاشتی ، چون ایشان را در آن اخلاص نیت نبود . ابن سیرین نماز بر جنازہ حسن بصری نکردی و گفت : مرا نیتی نیست .

۷۸ - جو انمردا نبینی کہ 'یحشر الناس' یوم القیامۃ علی نیاتہم باشد کہ ناکردن او بہ از کردن دیگران بود در ثواب . بسیار کس انواع طاعت و خیرات می کنند و از آنجا کہ حقیقت است نمی کنند « و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناہ ہباءً منثوراً » . و بسیار کس بود کہ هیچ عمل نکند از آنجا کہ بطریق است اما او یک نفس خالی ننشیند از ذکر و فکر . یوم التغابن و ادید آید کہ ترا نماز فرا کردن چه آورد ، و منصور را از نماز کردن چه واداشت .

۹ 'یحشر الناس' علی نیاتہم اعتبار نہ بعمل است کہ بدل است . بس کس در خانہ خفته است و او را ثواب مجاہدان می نویسند ، و بس کس کہ در قتال کفار کشته شود و او را از آن هیچ نصیب کفار کشته نبود کہ اکثر شہداء امتی اصحاب الفراش ، و رب قتیل بین الصفین واللہ أعلم بنیتہ .

۷۹ - محمد معتوق مردی بود کہ ہرگز نماز نکردی . یک روز او را بقہر گفتند : نماز کن ! چون در نماز شد و گفت : اللہ اکبر ، خون ازوی جدا شد .

گفت : من می گویم حایض و شما باور نمی کنید . پنداری « الذین ہم علی صلاتہم دائمون » آن بود کہ علی الدوام می جنبند . پس الانبیاء یصلون فی قبورہم چیست ؟ ہمہ همچنین دانستہ ای .

جو انمردا محمد معتوق نماز نکردی . از خواجہ محمد حموی و از خواجہ

2 اخلاص نیت P I در نیت M نیت S K / 3 نیت P M I نیت S K / 4 نبینی کہ P I - S M K / 5 - 7 بسیار کس . . . منشوراً P M I - S K / 6 - 8 و قدمنا . . . اما او P I و بسیار کس هیچ نمی کنند از آنجا کہ تو می بینی S K از آنجا کہ تو می بینی M / 6 - 7 الفرقان 25 : 33 / 8 ننشیند . . . یوم P I نیستند یوم S M K / 11-12 در . . . شود P M I - S K / 12 کفار . . . نبود P I نیست M نبود K نہ S / الفراش P M I الفرش S K / 13 محمد معشوق P I - S M K / 15 در . . . شد و P I - S M K / 16 - 17 المعارج 70 : 23 / 17 می چنید M می چنید P I می خنید S K / 18 مہ P I - S M K / 19 از . . . حموی S P M I از K . /

- أحمد غزالی شنیدم که روز قیامت صدیقان را این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی . این محمد معشوق ترکی قبایسته بود . يك روز در جامع طوس آمد ، ابو سعید ابی الخیر - قدس الله روحه - مجلس می داشت ، محمد بندی بر قبا زد . شیخ ابو سعید خاموش شد و زبانش ببست . چون ساعتی بر آمد شیخ ابو سعید گفت : ای سلطان عصر وای سرمه چشم وجود بند قبا واگشا که بند برهفت آسمان و زمین نهادی .
- چه گویی! این حدیث را چه معنی است که اللهم أحیني مسکیناً وأمتني مسکیناً واحشُرني في زُمرَة المساکين . آن کیست گویی که مصطفی - صلعم - فی حیوته وبعد مماته صحبت او آرزو کند و از خدای تعالی بخواند ؛ لا بلکه تو هرگز قرآن نخوانده و حدیث نشنیده ای « اللهم آذان لا یسمعون بها » .

۸۰ - جوانمردا :

- چه سود کند جوانی و برنایی روزی به سرکوی عیاران نایی
- در راه خدای قدمی نزدی . چه دانی که مردان چرا نماز کنند و چرا نماز نکنند؟ و چه دانی که روزه ایشان چه بود یا افطار ایشان چه بود؟ و چه دانی که ابو بکر چرا با مصطفی - صلعم - هجرت کرد و چه دانی که عمر چرا نکرد؟
- و اویس چرا نکرد؟ و چه دانی که چرا قومی بحدج روند و قومی چرانروند؟ و چه دانی که قومی چرا شب خسبند و قومی چرا نخسبند؟ یا حیدانوم الاکیاس بیطرهم کیف یغلبون سهر الحمقى و جهادهم . و لما قال ذرّة من صاحب تقوی و یقین أعظم عند الله من ملء الارض من المفترین . آن کیست که معصیتش

1 احمد SMK غزالی PI / صدیقان SM صدیقان هم PI / PI SK / M  
 2 محمد SPMI محمدین K / معشوق PI - SMK / محمد PI / محمد روزی K / محمد روزی  
 3-4 شیخ ... آمد SPIK - M / شیخ ابو سعید PMK - SK / PI / PI  
 5-6 سرمه چشم PI / SMK / نهادی PMK / روزی SK / PI / PI  
 7-8 گفت دو K / PI - SMK / روزی ... بخواند PI / PI / PI  
 9-10 حدیث PI - SMK / شنیده PMK / شنیده SK / PI / PI  
 11-12 با نهادی و قدمی نزدی SK / چرا PMK / چه می نامی PI / PI / PI  
 13-14 دانی که SMK / چرا ... نکرد SPIK / اویس چرا PI / PI / PI  
 15-16 نخسبند و قومی نخسبند SMK / SPIK / شعر M / مظهر ... برده  
 17-18 مظهر M / مظهر PI / یغلبون SK / یغلبون PI / یغلبون M /



بہتر از طاعت است کہ « اولئک ُیبدل الله سیئاتہم حسنات » با عشق در آی تا عجیبها بینی. إن الله لیحب العبد حتی یبلغ من محبته أن یقول له: افعل ما شئت فقد غفرتُ لک . سلطان محمود در مملکت خود منادی فرمود کہ هر کہ یکی را بزند عقوبت کم ولکن ایاز خاص از آن میانه مستثنی بود ، و همه عالم دانند . ومن این للوجه الملیح ذنوب !

- 6 ۸۱ - از مقصود دور افتادم . عمل مؤمن یکی تواند بود در هر حالی ، اما نیتش بہمہ خیرات و طاعات برسد . پس ثواب اعمال مؤمن محدود است کہ عملش محدود است ، و ثواب نیت او را حدتی نیست کہ خیرات و طاعات در نیت او نا محصور است . نیت المؤمن خیر من عملہ این بود تا دانی ؛ و نیت الکافر والمنافق والفاسق شر من عملہ بود کہ معاصی او محدود بود اما خواست او و ارادت و نیت او در بدی کردن از اندازہ بیرون بود . وفصل الخطاب اینست کہ یحشر الناس علی نیاتہم همانست کہ إن الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم . نیت و ارادت یکی بود . اگر در درون تو ارادت حق غالبست کہ « پریدون وجہہ » ، محرابا عاشقان حشر کنند و ثواب عاشقان آنست کہ یتجلی لنا ربنا ضاحکا .

- ۸۲ واگر در درون تو ارادت بہشت غالب است کہ « ومنکم من یرید الآخرة » ترا در زمرہ اهل صلاح حشر کنند ، و ثواب آنست کہ « سیجزیہم وصفہم » ، « إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس

1 الفرقان 25 : 70 م / 1 - 2 باعشق ... عجیبها M باعشق ... عجیبها P I K در عشق چنین بو العجیبها باشد با عشق ... تا عجیبها S / 3 خود P I - S M K / فرمود P K فریاد I کند M کرد / 4 بزند S P I بزند من او را MI - K / 6 در هر حالی K - S M P I / 7 خیرات ... برسد S M K / خیرات و طاعت باشد P I / 7 - 8 کہ ... است K - S M P I / 9 تا محصورست P I محصور نیست S M K / 9 - 10 این ... بود S M K باشد P I / 11 نیت او P I - S M K / 14 الانعام 6 : 52 ک / 16 بہشت P I - S M K / غالب K - S P M I / 16 - 17 آل عمران 3 : 152 م / 17 آنست P I تو مرادتست S M K / سیجزیہم وصفہم S M P I / K - 17 - 18 الانعام 6 : 139 ک / 18 - 1 الكهف 18 - 107 ک / .

نزلاً . وليكن در این بهشت بمانند ، و در نهاد این قوم آرزوی اعلیٰ علیین نبود که « خالدین فیها لا یبغون عنها حیوًلاً » . و اگر آرزوی کاری دیگر بود از آن بهشت برهند و بآرزوی خود رسند که « وأما الذین سئیدوا ففي الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض إلا ما شاء ربك عطاءً غیر مجذوذ » .  
 3) تو چه دانی که قرآن چیست ! حبلُ الله المتین و نوره المبین . اگر دست داری در این حبل زن که « واعتصموا بحبل الله جمیعاً » . پس اگر بتوانی دیدن که  
 6) سر این حبل کجاست ، دست در آنجا زن که بر سر خاک از کوه مهین باید کرد که « واعتصموا بالله هو مولیکم » .

83 - جوانمردا ! اگر در درون تو نه ارادت حق است و نه ارادت بهشت بل از آن قومی که « کلابل یحبون العاجلة و یذرون الآخرة » . پس جزای تو اینست که « و حیلَ بینهم و بین ما یشتهون كما فعل بأشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شكٍّ مریبٍ » . اگر « بالآخرة هم یوقنون » بودی ، « و کانوا فی شكٍّ » نبودی ؛ و اگر « حتی یتبین لهم أنه الحق » دست دادی ، نه بدنی و امانندی و نه بآخرت . اکنون می بین که درون تو حب دنیا غالبست یا عشق بهشت یا عشق خدای تعالی « کفی بنفسک الیوم عليك حسیبا » . میدان که ترا با کدام قوم حشر کنند که من أحب قوماً حشر معهم . اگر بر راه عاشقانی و محب عاشقانی ، ترا با ایشان حشر کنند ؛ و اگر بر راه صالحانی و محب

1 بهشت P I - S M K / 1 - 2 آرزوی ... نبود S M K از مقدمه ... حسنی ... P I  
 2 الکهف 18 : 108 ک / ... اثر آرزوی S M K روز شنبه P I / 3 - 4 هو 11 : 108 ک / 4 م  
 دامت ... مجذوذ P I - S M K / 6 در این حبل S M K در این متنی K حبل P I / 7 م / 8  
 S M K / آل عمران 3 : 203 م / 6 - 7 پس ... کجاست P I پس ...  
 دیدن که سرش کجاست S M K / 7 بر سر خاک بر M ... حبل ...  
 از K بر سر خاک از P I / کوه مهین M کوه بزرگ K کوه مهین S کوه مهین P I / 8 هیچ  
 22 : 78 م / 10 القیامة 75 : 20 ک / 17 : 18 ک / 11 - 12 سبأ 41 : 51 ک /  
 12 آل عمران 3 : 4 / 13 فصلت 41 : 53 ک / ... مانندی P I / 14 م / 15 عاشقانی S M K /  
 14 حب P I عشق S M K / 15 لاسر 17 : 14 ک / 16 عاشقانی S M K / 17 عاشقانی  
 P و محبت و عاشقی /

صادقانی ، ترا با ایشان در بہشت برند ؛ واگر برراہ دنیا و اہل عادتی ، ترا با ایشان حشر کنند . و این ہم یقین گردد ، ان شاء اللہ .

- ۳ ۸۴ - جو انمردا ! إرحموا من تحتكم یرحمکم من فوقکم . از آنچه ترا دادہ اند بر اہل حاجت ، بذل میکن تا « و مما رزقناہم ینفقون » ترا خاصہ یی شود تا آنچه ترا ندادہ بذل کنند کہ عبدی انفق أنفق علیک ، وأوسع اوسع علیک ، ولا تضیق فأضیق علیک . و مال و جاہ چندانکہ توانی بذل کن و بقدر انکہ تو بذل کنی بر تو بذل کنند کہ اگر بذل کنی بر خود بذل کنی واگر دریغ داری از خود دریغ داری « و من تزکی فإنتا بزکی لنفسہ » . من کان لله کان الله له . از دست و زبان آنچه بدانی دریغ مدار کہ وقت آید کہ خواهی و نتوانی . تزود من غناک لیوم فقرك و من صحتک لیوم مرضک و من شبابک لیوم شیبک و من دنیاک علی الجملة لیوم آخرتک . وإیاک ان تکون من المسوفین فأكثر صیاح اهل النار من سوف . ہرچہ مشکل شود بر تو می اندیش و چون بشہر آبی چنان کن کہ چیزی از مکتوبات و اخود داری و برخوانی والسلام .

17 - 1 و محب صادقانه S K و محب صالحانه M - PI برارہ PI برارہ انبیاء S M K /  
 عادتی S P M I عادتی K / 2 هم S M I K هم P / 4 / P S M K - PI البقرة 2 : 3 م /  
 ما . . . ینفقون M - S P I K / ترا . . . شود S P I K - M / 5 تا . . . کہ S M K - P I /  
 6 ولا . . . علیک P I - S M K / و جاہ . . . توانی S P M I خود K / 6 - 8 و بقدر . . .  
 داری S M K - P I / 3 فاطر 35 : 18 ک / 10 و فتوانی S M K و فتوانی و بقدر انکہ  
 بذل کنی در تو بذل کنند واگر بذل کنی و اخود کنی واگر دریغ داری از خود دریغ داشته  
 باشی P I / لیوم فقرك S M K لفقرك P I / 11 علی الجملة S P M I - K / 12 شود P I باشد  
 K بود S M / می اندیش S میپرس P I می نویس K می نویسند M / 13 و چون . . . داری  
 S P K I - M / 13 والسلام P I و الحمد لله رب العالمین M - S K /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۸۵ - أعزك الله لسلوك الصراط المستقيم أيها الاخ ، وأطال بقاءك في عافية .  
 وعدة سابق است که در ارکان و شروط نماز چیزی بنویسم . و در بیان نیت  
 سخن دراز بکشید و چنین که بیان افتاد نتوانی دانستن مگر که نیت از  
 شروط است نه از ارکانست ، و همه علماء الا ما شاء الله چنین گفته اند که نیت  
 از ارکانست . و نیت در هر عملی چنان باید که در نماز . چه شرط صحت هر عملی  
 نیت دینی است . و فقهای ظاهر بصحت چیزی دیگر خواهند ، أمّا سالکان  
 بنیت قبول خواهند و آنکه روز قیامت بسعادت رساند . و هر عملی که شمشیر  
 پادشاه از تو باز دارد فقها آنرا صحیح خوانند ؛ چه نزدیک ایشان چون ارکان  
 نماز و شروط ظاهر آن بجای آورند آن نمازرا صحیح خوانند إلا که رکعتی  
 بجای بگذارد ، چون رکوع یا سجود ، پس آنرا فاسد خوانند . و اگر شرطی  
 بجای بگذارند چون طهارت ، حدث هم صحیح نخوانند . أمّا چون ارکان  
 و شروط تمام بجای آورند ، گویند : نماز صحیح است .

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب التاسع K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة بسم ...  
 الرحيم S ومنها بسم ... الرحيم وبه نستعين 4 / M بکشید ... افتاد S M K و چنین ...  
 P I / دانستن S M در یافتن و دانستن K دانست P I / مگر S P M I - K - S M K ...  
 هر S M K و نیت در هر P I - / 6 چه S M K - P I / 7 ظاهر S P M I - S M K ...  
 بصحت S P K I بنیت 9 / M - 10 چه ... خوانند P I - S M K / 11 بگذرد P M I  
 نیاورد S K / پس آنرا S K پس M آنرا P I / 10 - 11 و اگر ... نخوانند S P K I - M /  
 11 حدث S K حدیث P I - M / 11 - 12 و اگر ... نخوانند S P K I - P I / 13 -  
 S M K / آوردند S M آورد P K I / .

\*\*\* نامه نهم . 9. S . 6. K . 18. M . 19. \*\*\*

۸۶ - وبنزدیک فقهای ظاهر حضور از ارکان نیت چون رکوع و سجود، چه اگر کسی نماز بی حضور بکند هم صحیح خوانند. و هر کتاب که در فقه ظاهر ساخته اند در آنجا بود که قراءت فاتحة الكتاب رکن است در صحت نماز. أمّا در هیچ کتاب نبود که حضور دل رکنی است، که حضور از باب تقوی است نه از فتوی. و بنزدیک این قوم این آیت را ندانم که چه معنی بود « فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون ». و همچنین ندانم که در این حدیث که گویند که لا صلوة لمن لا یحضر قلبه محضر البدن مگر که گویند: لا صلوة كاملة چنانکه گفته اند: لا سیف إلا ذو الفقار. پس چرا در لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب لا صلوة إلا بطهور این چنان نیست. و همچنین در فقه ظاهر، چون نیت روزه بکند و از خوردن و مباشرت دست بدارد از صبح تا شام، این روزه را صحیح خوانند. و ندانم که فقیه ظاهر این حدیث را چه معنی نهد که ربّ صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش. و در زکوة وحجّ و جهاد و هجرت، و همچنین حکم است که در فقه ظاهر؛ چون عمل در وجود آید آنرا صحیح خوانند.

۸۷ - و از این سبب است که نیت نماز از ارکان نهند چون او نیت نه باعث دینی خواهد بل چیزی دیگر خواهد که آن از نیت دور است بنزدیک فقیه چون مرد برپای خیزد و معنی این، أودّی فریضة الظهر، در دل بگوید آن نیت بود. و چون گوید که نیت مقارن تکبیر، باید که بود، لا قبله ولا

2 چه اگر SMK و اگر PI / م SPI - MK / 10 بود که M منظور است که PI -  
 / SK / 3 فاتحة SPI - K / 4 نبود M بگوید SK نیست PI / دل SMK - PI /  
 4 - 5 حضور . . . فتوی PI - SMK / 5 این PI - SMK / بود SPIK دارد M /  
 6 الماعون 107 : 4 / ك / 6 - 7 که . . . حدیث K تا این PI که در این SM / 7 مگر PI  
 اگر MK او S / 9 الكتاب SMK کتاب درست بر قانون مذهب امام الاثمة محمد بن ادریس  
 بخلاف امام ابو حنیفة PI / لا PIK لا بل M / این SMK و این PI / 10 بکند SPIK  
 نکنند K / 12 نهد SPIK دهد M / 13 - 14 در . . . خوانند MI این فقیه چون ظاهر  
 عمل در وجود آمد . . . خوانند SK فقیه چون ظاهر هر عملی که در . . . خوانند PI /  
 15 چون SK چه M و PI / نهند K نهد SPIK / 16 بل . . . دیگر SPI بل که چرا  
 دیگری K / خواهد PI بود M - SK / 18 که بود SMK - PI /

- بعده' ، ومی داند که تکبیر از ارکانست پس هم از اینجا در خیال افتاد که هرچه بار کنی مقارن بود هم از ارکان بود . ومعنی آنکه نیت مقارن تکبیر باید هم هر کسی نداند . واینرا نیز شرحی باید که قومی از ابلهان در وسواس 3 افتاده اند بدین سبب ؛ ومی پندارند که معنی أُودّی فریضة الظهر من أوّله الی آخره ، دردل باید که آید چنانکه بر زبان . الله اکبر می گویی تا بالف الله أوّل معنی دردل ابتدا کنی ، پس آخر معنی او بارای اکبر رسد . ومقارنت 6 این دانند ، خودرا و دیگران را این تکلیف می کنند . وچون این پاره متمذتر بود ، در وسوسه افتند وبتزديك سالکان این نوعی است از جنون .

- ۸۸ - ای دوست بدانکه شرط هر عملی باعشی است ، و عمل خود هرگز 9 بی باعث در وجود نیاید که افعال انسانی خود محالست که بی ارادت در وجود آید . وباعث و ارادت و نیت و قصد همه يك معنی دارد . أمّا چون گویند : هر عملی را باعشی باید یعنی باعشی دینی که بواعث بسیار است . وعادت 12 و تعصب هم از بواعث است در نماز و روزه و صدقه ، ولیکن نه باعشی درست است . واگر خواهی که بدانی که نیت اینست که سالکان گویند نه آنکه فقهای ظاهر ، در این حدیث تأمل کن که الاعمال بالنیات ولکل امریء ما 15 نوی . اگر این مرد که باعثش بر هجرت از مکه بدینه مال بود یا زن بود که ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها أو الی امرأة یتزوجها آن ساعت که از خانه

۱ خیال S M K این خیالش P I / 2 م ... بود S M K - P I / 3 باید P M I و S K اینرا نیز M و آن نیز P I و آنرا S M K / 5 P I - S M K / آید P M I و S K اول P M I باول S K / ابتدا کنی P M I باید ابتدا کند K آید ابتدا کند K / ابتدا کند پس P I - S M K / او با M با K و P I / 7 را این S M K و P I / باره M بر S معنی و - P I / 8 بود S P I K گردد M / 9 خود P M I - S K / 10 باعث P M I باعنی نبود و - S K / 12 باعنی دینی S M K دینی P I / بواعث S P M I باعث K / 15 حدیث S K - P I / P M / 16 بود P I - S M K / 17 ومن کانت هجرته S ومن هجرته K - P M I / از خانه S M - P I .



بیرون خواست آمد دردل گفتی کہ نویتُ انُ تکونَ ہجرتی للہ و لرسولہ .  
چہ گوئی! این نیت اورا سود داشتی چون دردل اورا ارادت زن و مال بودی؟

3 ۸۹ - ہم چنین میدان کہ چون مردی را عادت بر پای دارد و او دردل گوید  
أعبدُ اللہ بأداءِ فريضةِ الظهرِ . این نہ نیت بود چہ تا طلب عبادۃ اللہ در  
درون نبود ہرگز نیت نبود . و اگر کسی از ہمدان بمکہ رود باعثش تجارت  
6 بود ؛ و آنکہ دردل گوید معنی آنکہ نویتُ انُ أحیجَ للہ تعالی خالصاً ، این  
نیت نبود . اما این قوم کہ این گفتند ، دل از دماغ باز ندانستند . و دردل  
باعث بود کہ دل محل ارادات است ، اما معنی الفاظ در دماغ بود ، اگر این معنی  
9 کہ نویتُ انُ أهاجر الی اللہ ورسولہ دردل بود ، این خود باعث درست است  
کہ این معنی دردل آنگاہ تواند بود کہ ارادت ہجرت دردل بود بخدای . اما  
اگر در دل ارادت ہجرت بمدینہ از برای عشق زنی بود ، در دماغ این معنی  
12 نتوان نہاد کہ نویتُ انُ أهاجر الی اللہ ورسولہ . و دل از دماغ وادانستن نہ  
کار ہر کسی بود ، و حالی مقصود آنست کہ چرا نیت مقارن تکبیر باید  
کہ بود .

15 ۹۰ - بدان ای دوست کہ ہر عملی دینی را ضرورتست کہ ارادتی و نیتی  
دینی بباید چہ اگر ارادت دینی نبود پس عمل از ارادت دنیاوی

2 اورا ارادت S M K نیت 3 / P I عادت ... دل M عادت بر پای گیرد او در درون P I  
بر عبادتی پای گیرد و او در دل K بر عادتنی در بار گیرد و او در دل S / 4 نہ P I - S M K  
4 - 5 چہ تا ... نبود و M تا ... نبود P I چہ بادل طلب عبادۃ اللہ در دل نبود و ہرگز نیت  
نبود S K / 6 بود P I است S M K / گوید S M K آورد P I / 7 باز S M K و P I  
و در P I اندر S M K / 8 ارادت P I ارادات M K عبادات S / معنی P M I - S K  
9 بود این S P I K این بود M / باعث P M I باعثی S K / 10 کہ این معنی P I چہ این K  
چہ ان S چہ معنی این M / در دل بود P I بود در دل S K مانده بود M / بخدای S P I K  
- M / 11 ارادت S M K آن P I / برای S M K - S I / معنی P I - S M K / 12 و P I  
باز S M K / 13 بود P M I است S K / کہ چرا P I کہ بچہ معنی باید کہ M چہ معنی کہ S K  
13 - 14 باید کہ بود P I باید کہ باشد S K بود M / 15 بدان ... کہ P M I کہ S K  
ضرورتست کہ S M K ضرورت P I / 16 - 1 باید ... کہ بود S M K باید ... دینی P I /  
پس ... چنین بود P I - S M K .

- بود که وجود آمده باشد و چون چنین بود عمل نه دینی بود بل دنیاوی بود ،  
ولکل امریء ما نوى . و این نیت که هر عملی را می بایید ، مقارن باید با اول  
عمل ؛ چه اگر کسی را باعثی دنیوی فرا زکوة دادن آورد ، و چون شرم خلق  
3 یا بیم سلطان و زکوة بداد ؛ پس باعث دینی پس از آن او را بازدید آید زکوة .  
از ذمت نبیوفتد که چون باعث پس از عمل بود ، عمل از ذمت نبیوفتد .  
و اگر پیش از وجوب زکوة باعثی دینی می بود در زکوة دادن ، ولیکن چون  
6 وقت وجوب درآید آن باعث مانده نیست ، بل باعثی دیگر زکوة دهد ، هم  
زکوة داده نبود .

- ۹۱ - و این بدانکه که مثال بهتر از این بگویم : اگر کسی را عزم حج  
باشد ، و نیت او در حج دین است نه دنیا . و این نیت دو ماه و سه ماه بود .  
و چون وقت حج درآید ، او را فرزندی عزیز بیمار گردد . و خدای تعالی  
از دل او آگاه است و می داند که این مرد را تا فرزند بیمار بود هرگز عزم  
12 حج نبود ولیکن آن مرد بحکم شرم از خلق پوشیده داشت که دو ماه بود که  
میگفت بحج روم ، یا از بیم سلطان مثلاً برود . اگر چه فرزندش بیمار است  
و خدای تعالی داند از او که اگر نه شرم از خلق یا بیم از سلطان بودی ، او را  
15 بیماری فرزند از حج بازداشتی . پس اگر چه در رجب باعثی دینی بود و در

1 نه دینی بود P I دینی نبود S M K / بل P I بلکه K بلك S - M / دنیوی S P K I  
2 / M - که ... عمل M که هر عملی را می بایید که مقارن بود با اول عمل S K هر مورد  
مقارنت باید بادل P I / 3 فرا P M I برد فرا S K / آورد و چون P M I - S K  
آید P M I با دید آمد S K / 5 ذمت S M K ذمت P I / چون باعث P I ... M  
چون S K / 7 مانده نیست P M I مانده است S K / 7 - 8 بل ... نبود M ...  
دم زکوة - P I بر زکوة دادن هم زکوة نداده باشد / 9 و این ... سکه ... P I ...  
که بر مثال گویم S M و این بدانکه بهتر بدانکه که در مثال گویم K کسی P I و S M K  
10 باشد P I درست میبود S M K / ماه و P I - S M K / 11 او را P I این بود S M K  
12 آگاه است P I میداند S M K / 13 نبود S M K نکند P I - 13 پوشیده ...  
روم S M K که مدتی تا عزم کرده است که بحج رود P I / 13 شرم از خلق با P I - S M K  
16 بیماری فرزند S M K بفرزندی بیمار P I / .

۳ باید ، في أوله لا قبله ولا بعده .  
 رمضان آن باعث به بیماری فرزند باطل گشت و باعثی دیگر اورا بحج میبرد،  
 و چون نیت دینی پیش از عمل بود بکار نیاید . بل هر نیتی مقارن عمل می

- ۹۲ - اکنون چون بدانستی که هر عملی را باعثی دینی می باید ، و آن  
 باعث نمی شاید که پیش از عمل بود یا پس از عمل بل باید که باوّل عمل  
 ۶ مقارن باشد؛ بدانکه نماز یکی از جمله افعال است و این عمل را هم باعثی دینی  
 باید چون دیگر اعمال را . و باعث باید که باوّل عمل نماز مقارن بود ،  
 چنانکه در دیگر اعمال . و اوّل نماز تکبیر است پس باید که نیت با تکبیر  
 ۹ مقارن بود . اکنون اگر چه در معنی مقارن می باید ، أمّا شرط است که  
 بیرون از نماز است ، اگر چه باوّل نماز مقارن است . و روا بود که  
 چیزی با چیزی دیگر مقارن بود در زمان ، ولیکن بمعنی بر آن چیز دیگر  
 ۱۲ سابق بود . و این سبقت معنوی بود نه سبقت زمانی . و سبقت زمانی چنان بود  
 که موسی پیش از عیسی بود ؛ و سبقت معنوی تراز حرکت انگشتی بود چه  
 سابق بمعنی بود نه بزمان ، و بزمان مقارن یگدیگر چه حرکت انگشتی  
 ۱۵ با حرکت دست بهم بود ؛ مع هذا تا دست نجنبید انگشتی نجنبید ؛ پس  
 سبقتی هست ولیکن نه بزمان .

۱ به ... گشت S M K باطل شد بیماری فرزند P I / دیگر S M K دیگر وادید آید وهو  
 الحیاء من الخلق و P I / اورا بحج میبرد P I - S M K / 2 - 3 بل ... باید S K بل هر نیتی  
 که مقارن عمل میباشد که بود K / 3 فی اوله P M I - S K / 4 شاید S M K - S P I / 5 یا پس  
 از عمل P M I - S K / بل باید P I بل که میباشد S M بل می باید K / 6 باشد P I بود S M K /  
 افعالی است P I اعمال بود S K اعمال است M / 7 باید P I می باید S K است M / عمل M -  
 S P I K / 7 - 8 را ... اعمال P I - S M K / 8 چنانکه M چون S P K I / با تکبیر P I  
 و تکبیر بهم S M K / 9 در معنی P I - S M K / اما S M K - P I / 10 نماز P I عمل S M K  
 اعمال S / 11 چیزی ... دیگر S M K دو چیز P I / 13 تراز ... بود K بود S P M I /  
 14 چه ... انگشتی P I - S M K / 16 سبق هست S K سبقت نیست M سبقت است P I .

۹۳ - واین خیال فلاسفہ است کہ در قیدم عالم گویند کہ علت بر معلول سابق است ولیکن سبق علیت است نہ سبق زمانی . پس گویند : تاخدای بود ، عالم بود ؛ ولیکن چون وجود عالم از او مستفاد بود ، او پیش از عالم بود .  
3 و شرح ابطال این خیال تطویلی خواهد ، و حالی آنرا نتواند نمود کہ این مقدمات بسیار دارد و در « زبدۃ الحقائق » این را بیانی شافی کرده ام کہ هیچ جای ندیده ام ، و از هیچکس نشنیده .  
6

۹۴ - اکنون بشنو مقصود . اگر چه نیت مقارن تکبیر باید در زمان ، أمّا بمعنی ، نیت سابق است ؛ چه نیت شرط است ، و شرط لابد سابق بود بر مشروط . اکنون چون حقیقت نیت بیان کرده آمد پس از این انشاء اللہ کہ معنی تکبیر بنویسم تا « اللہ اکبر » را معنی بدانی . و اگر چه در این معنی کہ به نیت تعلق داشت بسیار بنوشتم ، أمّا بدانکہ هنوز آن ہمہ راہ مبتدیان است و از نیتہای منتہیان و بواعث ایشان هنوز هیچ ننوشتم و کار آن دارد ، چه ہر قومی را از سالکان و واصلان نیتی بود در حور رور کار او ، و شرح آن نیات بیشتر حرام است الا کسی کہ ذوق آن یافتہ شد و بدستہ و بعضی کہ حرام نیست .  
12  
15

۹۵ - ترا بکار نیاید کہ قومی را محبت خدای تعالی فدائش و زورہ آوردہ

1- 2 بر... است PMI سابق است بر معلول SK و علیت بر PMI علی SK ... بود SK / 4 شرح PMI در شرح SK ... خیال PI ... SMER ... نبود PMI را نتوانم شرح SK 5 و PI ... SMER ... بشنو SK / 8 چه نیت PMI چون بود SK ... SK ... اللہ کہ SK / M- 10 معنی SK معانی PI ... PI ... ME ... هنوز SK / PI 12 از گفتہا SK ... PI ... SK / 14 هر PMI هر چه SK / 14 پیشه PI ... M ... SK ... PMI ... SK / فوق ... و بدستہ PI ذوق ... چشیدہ ... M ... SK ... PI ... تو برادر را رضی اللہ عنک بکار اللہ بید SK و کسی SK / PI ... PI ... دارد SK /

وقومی را فرمان خدای ، وقومی را اجلال واعظام ، وقومی را هیبت ،  
 وقومی را طمع ، وقومی را ترس ؛ و آنها که از نماز ظاهر دست واداشتند  
 3 بسیار بودند . هر قومی را مانعی دیگر فرایش آمد و شرح آن موانع را علی  
 التفصیل هم حرام بود . وبیشتر غالب بودند آنها که بترك نماز بگفتند إلا قومی  
 که از مغلوبان بودند ، بتجلی وصفی قاهر از اوصاف حق بر عمل مواظبت  
 6 بنمودند . و خدای تعالی را هزار ویک نام است ، و بهر نامی هزار گونه بتجلی  
 کند ؛ و هر نوعی از تجلی موجب حالی بود در سالک ، و هر حالی در وی نکته  
 و کاری دیگر پیدا کند .

9 ۹۶ - ای دوست اندوه و شادی این راه دراز است ، و بنوشتن راست  
 نیاید . هزار هزار گونه شادی ، و هزار هزار گونه اندوه ، و هزار هزار  
 گونه خوف ، و هزار هزار گونه رجا ، و همچنین زهد و توکل و رضا و تسلیم  
 12 و محبت چندین هزار هزار گونه بود ، و روز بود که هزار رنگ گونه سالک را  
 بر آورند ؛ و چون پیری بود ، همه آسان بود ؛ همچون نبود خطر بود . لا دین  
 لیمن لا شیخ له ، سخن مشایخ است .

15 ۹۷ - ای دوست ! آدمی که او را ارادت و ادید آمد ، در مثال مورچه  
 ماند که بکعبه می رود از خراسان . چه گویی ؟ هرگز مورچه بخودی خود

1 وقومی را ... خدای S M K - P I / وقومی را هیبت S M K - P I / 2 وقومی را ترس  
 S M K - P I / 3 بسیار S M K اقسام بسیار P I / پیش آمد S K بود P M I / و شرح آن  
 موانع را M آن موانع را S K و شرح آن P I / 4 بگفتند S P M I نگفتند K / 5 که P I  
 را S M - K / بودند S M K - P I / 5 - 6 بر ... و خدای P I حق S M K / گونه P I  
 هزار گونه S M K / 7 نکته و S K - P M I / 9 - 10 ای ... نیاید M - S P K I /  
 10 هزار ... شادی و S M K - P I / 11 رجا P M I هزار هزار گونه شادی S K / 12 بود  
 ... را M بود و شب و روز بود که بهزار گونه يك شادی K بود ... سال را P I - S / بود  
 S M K - P I / 16 هرگز مورچه S K - P M I .

- بکعبہ تواند رفتن؟ ہیہات! کہ اگر ہزار سال جان کند کہ ہم ہیچ نبود؛  
 أمّا اگر خود را بر پر کبوتری یا بازی بندد، راه بروی آسان شود. أمّا کار  
 مورچہ در آنست کہ خود را بر پر کبوتر بندد؛ و چون بر بست، راه او  
 3 برسید راه کبوتر مانده بود، و بیک روز بکعبہ توان رسید پیر کبوتر. و کار مرید  
 در آنست کہ خود را چون بر پر پیر بندد؛ و چون بر بست، راه مرید برسید  
 و آن راه پیر است کہ مانده است. و عالمها بگردی کہ مرید را نیابی، تا دانی  
 6 شیخ ابو القاسم گر گانی میگوید: چندین سال است کہ می خواهم تا مریدی بیابم.

- ۹۸ - مرید ابلیس صفت باید کہ بود تا ازو چیزی آید. خود را در فرمان  
 9 تاختن دیگر است، و خود را ارادت معشوق باختن دیگر. بر فرمان معشوق  
 مطلع بودن دیگر است، و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر. جوانمردا!  
 فرمان بیرونست، و ارادت درون. اگر مثلاً پدری فرزند خود را گوید کہ  
 بسیار مرا نواز کہ از تو خجیل شدم، و آن پسر اکرام پدر زیادت کند.  
 12 مخالف او نیست لعمری مخالف فرمانست، ولیکن مخالف ارادت نیست.  
 اگر سلطان محمود و ایاز گفتی کہ برو، خدمت دیگری کن، و او بر رفتی.  
 15 خطا بودی آن کسی کہ در آن مقام فرمان برد تا پخته است.

۹۹ - جوانمردا! خدای تعالی گفت: «سارعوا الی مغفرة من ربکم  
 و الجنة عرضها السموات والارض، طامعان آنجا کہ فرموده بود دویندند،  
 لیکن بسیاری عاشقان گفتند: کجارویم؟»

1 رفتن P I وقت M رسیدن S K / م P M I - S K / 2 ... بندد P I ...  
 2 / S K - M / 3 راه ... بندد P M I - S P K I / 3 در آنست P M I ... S K /  
 3 - 4 و چون ... کبوتر S P M I زود برسد K / 5 پیر S P M I ... K / 6 ...  
 کہ S P M I - K / عالمها S P M I عالی و K / 7 میگوید S K ... الله روحه میگوید M  
 رضی الله عنه P I / مریدی S K مریدی و P M I / 9 تاختن S K باختن P M I / 10 مظالم  
 S P M I - K / 11 مثلاً پدری S M K پدری مثلاً P I / 12 اکرام S K اکرام P I  
 نوازش M / 14 و ایاز P I ایاز S M K / و او S P K و اکرام M / 16 - 17 ...  
 31 : 55 م / 18 لیکن بسیاری S K و دیدند P M - I /



گفتی دگری بین کم ای بینایی گرتو دگری چو خویشان بنایی

بارخدا یا! طالبان تو کجا بهشت قانع شوند؟

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه

3

ای دوست کجا روم کجا دانم راه

« إن أصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . یعقوب چون از کنعان

بصر آید ، بطلب یوسف آید ؛ اگر نه ، نان گوشت و حلوا بکنعان هم بود ؛ چه

در دنیا خوردن و در آخرت هم خوردن ، حاشا و کلاً !

در عالم جان آب حیاتست غذای ما

نه ما چو تو در هر دو جهان عاشق نانیم

9

بهشت مایده ایست نهاده تا خود عاشقان بهشت کدام اند و عاشقان

خدا کدام .

۱۰۰ - جوانمردا! « لقد كان في قصصهم عبرة » مایده یوسفی محکی بود،

12

تا یعقوب صنعتان را ظاهر و اکنند تا خود کدام انه . یعقوب و اصحاب یعقوب

در آمدند بر مایده یوسفی ، منادی که کردند که « الصلاة » . عاشقان نان

و حلوا آنجا رفتند ، یعقوب بماند . با جماعتی گفتند : شمارا چه می بود که

15

نرفتید ؟ گفتند : مارا حوالت رزق و ادر گاه غمزه یوسفی است . اگر هزار

سال بازی گرسنه بود هرگز حوصله او را آرزوی قوت مورچه و پشه نباشد

1 دگری کن کم ای PI دگری گزین کن ای S بدگر کس تبع شو ای M - K / گفتی

... بینایی SPMI - M / چو خویشان SK همچو خودم M - PI / 2 شوند SPIK

آیند M / 5 لقمان 31 : 55 م / چون SMK چون صلی الله علیه PI / 6 آید PI

می آید M میآمد SK / اگر PMI یا SK / گوشت PI - SMK / چه PI -

SMK / هم خوردن PMI هم SK / 8 - 9 در ... نانیم SK - PMI / حیاتست غذای

PI و غنم دان غذای M / 10 بهشت ... نهاده PMI در بهشت مائده نهاده اند SK / کدام

PMI کجا SK / 12 یوسف 111 : 13 را PMI - SK / 14 مایده یوسفی

SPMI - K / 15 - 16 که نرفتید SK - PMI / 17 هرگز M کی PIK که S / حوصله

./ K - SPMI

« قد علم كل أناس مشر بهم » . حوصله يعقوبی قوت خود نیک شناسد ،  
 و یوسف را از دیگران نیک تمیز کند . یکی آنست کہ « و ابیضت عیناه من  
 الحزن فهو کظیم » . قومی دیگر آن بودند کہ « و شرره بٹمن نخس دراهم  
 معدودہ و کانوا فیہ من الزاهدین . ولقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین » .  
 اگر بو جہل و غمروہ نخواهند و رایگان بفروشند ، ابو بکر و خلیل را بقا باد  
 کہ می گویند :

۱)

تا جان دارم عشق تو را غمخوارم      بیجان غم عشق تو بکس نسپارم  
 فردا کہ قیامت آشکارا گردد      می آیم و این خمار در سیر دارم



۱ البقرة: 2 : 106 / يعقوبی P1 يعقوبی SMK / كلاله و دینوری: 1 : 121  
 نیکو میبینند S بقره: 2 : 106 / يعقوبی S P M E / K / مکرر و کمالی: 1 : 320  
 3 / SMK - 4 یوسف: 12 : 20 / مکرر و دینوری: P M E / حیدری: 1 : 266  
 که P M E میباید که P M E بیاید K - S - K - دینوری: S P M E / مکرر و کمالی: 1 : 320  
 وصلواته علی محمد و آله /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۰۱ - آیها الاخ العزيز اعزنا الله وایاک بسلوك الصراط المستقیم . بدانکه  
 3 این مکتوب از آنجا که ظن نیست مشتمل خواهد بود بر شرح رکن اول از  
 ارکان نماز ، و آن رکن « الله اکبر » ست ، چه پیدا شد که نیت شرط است  
 نه رکن . و تحقیق آنست که این رکن آنگاه بتوانی دانستن که معنی « الله »  
 6 بدانی ، و معنی « اکبر » بدانی ، پس آنکه معنی اکبری که مر الله را موجود  
 است بدانی ، و معنی الله ، اولاً بیان کنم چنانکه وقت اقتضا کند ، و من  
 الله التوفیق .

۱۰۲ - بدان ای دوست عزیز که بیان این چنانکه بتوان گفت و بتوان  
 نوشت دو گونه است : یکی بیانست که عقلای سلیم فطرت را یا خواص را بکار  
 آید ؛ و دوم بیانی است که بجانین فاسد مزاج را بکار آید . و در این شیوه  
 12 عجایب علمهاست بنزدیک من و هرگز نگفته ام و ننوشته ام . اما در علم دیر  
 است که هست ؛ و بیشتر خلق را بیان ثانی شافی تر آید ، که بیشتر خلق را  
 مزاج فاسد است « وإن تطع أكثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله » .  
 15 و در قرآن از این شیوه ، اعنی از بیان ثانی ، سخن نیست ؛ چه قرآن

1 - 2 بسم ... اعزنا P I المکتوب العاشر اعزنا K و من کتبه رضي الله عنه الرسالة العاشرة  
 بسم ... اعزنا S و منها بسم ... الرحيم و به نستعين اعزنا M / 2 بدانکه P I ایها الاخ العزيز  
 SK - M / رکن اول PMI رکنی SK / 4 که نیت SMK نیت که / 5 - 6 معنی ...  
 آنکه PKI - M / 6 پس آنکه PI که SMK / 6 - 7 موجود است SMK تو چه  
 داشت PI / 7 بدانی SK - PMI / اقتضا PMI امضا SK / 7 - 8 و من الله التوفیق SMK  
 انشاء الله PI / 9 این چنانکه M چنانکه SK این که PI / 10 نوشت PMI دانست SK - /  
 بیانست SMK بیان آنست PI / یا خواص را SK - PMI / 13 که بیشتر PI و بیشتر M  
 چه بیشتر SK / ثانی ... تر PMI شافی بر SK / 14 الانعام 6 : 116 ك / .

\* \* \* نامه دم . S 10, P 10, M 19, K 10, I 10 \* \* \*

خطابست با عاقلان « إنّ في ذلك لآياتٍ لقومٍ يعقلون » نہ خطابست با گاوخر کہ « اولئك كالانعام بل هم أضلّ . صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون . » صمّ پس چون بشنوند؟ « إنهم عن السّمع لمعزلون . » بکم پس « لا إله إلاّ الله » چون گویند ، 3 « شهد الله أنه لا إله إلاّ هو والملائكة وأولو العلم . » عمی ، پس جمال ازل چون بینند کہ « وجعلنا من بین أيديهم سدّاً ومن خلفهم سدّاً فأغشىناهم فهم لا لا يبصرون . » 6

۱۰۳ - خواجہ امام بو حامد غزالی - رحمة الله عليه - چنین می گوید کہ قرآن از آن مشتمل است بر نوع اول از بیان کہ بفہم عموم نزدیک تر است ، و این نوع دوم خصوص را بکار است و ایشان دانند و فہم همگنان آنجا نرسد . 9 پس از برای خوف فتنہ این نوع را بیان نکردند . و از اینجا کہ من می گویم تا آنجا کہ او گفته است تفاوت بسیار است و این دو دعوی متضاد است ، چه اوراہ خصوص آن می نہد کہ من می گویم علاج فاسد فراجانست . و راہ عموم 12 آن می نہد کہ من می گویم مقتضی فطرت سلیم است « إلاّ من أتى الله بقلب سلیم . » اکنون بشنو اول راہ راست بیان کنم ، اگر چه ترا طریق دوم خوشتر آید ، چه تو نیز از عمومی و عادت ترا همچنان بزبان آورده است چنانکہ 15 دیگران را .

1 با ... گار P I - S M K / الرعد 13 : 4 م / 2 الاعراف 7 : 179 م / 8 البقرة  
2 : 171 م / 3 الشعراء 26 : 212 م / پس ... گویند S M K پس چون گویند لا ... الله P I  
3-4 آل عمران 3 : 18 م / 5-6 پس 9:36 م / 7 امام P I - S M K / 8 حامد P I - S M K  
رحمة الله عليه P M I قدس الله سره S K / 8 از آن P I - S M K / 9 عم P M K  
است P I آید S M K / فہم S M K فہم ما P I / 10 پس ... نکردند S P M I  
خوف S M / می گویم S P K I گفته ام M / 11 بسیار است S K بسیار است P M I / 12  
S K میخواند P I میخواند M / 13-14 الشعراء 26 : 89 م / 11 S K / 12 P M I  
P M I - S K / 14-15 طریق ... چه S P M I ان طریق خواستہ است S K / 15 چه ...  
آورده M کہ تورا نیز عادت همچنان آورده K چه وی را نیز عادت ... آورده S و عادت ترا  
بزبان برده P I / 16 چنانکہ P I کہ S M K /

- ۱۰۴ - بدان ای دوست که این قضیہ اولی است در عقل کہ کل حادث لابدہ  
 له من سبب. زیرا کہ چون امروز مثلاً چیزی در وجود آید و دیروز موجود  
 نبود، ضرورت بود کہ تخصیص وجود او را بوقت دون وقت مرجحی باید.  
 3 چه اگر خود از خود پیدا می شد، چه معنی بود کہ پیش از این پیدا نشد؟  
 و آن ظاهر است و عموم متمیزان در ادراک این قضیہ مشترک اند.
- ۱۰۵ - ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ بیند، ضرورت بود کہ گوید  
 6 این حروف را صانعی هست عالم بکتابت وقادر بر کتابت و مرید مر کتابت را.  
 و ضرورت بود کہ او را حیاتی بوده است کہ از مرده کتابت نیاید. و اگر کسی  
 گوید کہ من دیدم کہ این کاغذ جایی نهاده بود سپید، و آنکہ علی التدریج  
 9 والترتیب سیاه می شد، بی آنکہ هیچ آدمی دست فراز آن می کرد. اینجا  
 عموم خلق گویند کہ این نتواند بود کہ کاغذ از خود سیاه گردد. و خصوص  
 12 آن روا دارند کہ کاغذ سپید جایی نهاده بود، و بی آنکہ دست کسی فرا  
 آن رسد، منقش شود. بدین حروف عموم و خصوص بدان متفق اند کہ  
 حروف را بر کاغذ از کاتبی و صانعی ناگزیر باشد.
- ۱۰۶ - أمّا عموم پندارند کہ این کاتب واجبست کہ آدمی بود کہ بچشم  
 15 سر، او را توان دید، و خصوص اینرا واجب ندانند. بل واجب دانند کہ سبی  
 باید اگر بچشم سر نتوان دیدن هم شاید. نہ بینی کہ در زمستان، روی زمین
- 
- 1 در عقل S P M I - K / 2 سبب P M I محدث S K / امروز P I اکنون S K - M /  
 در P M I K در تو S / 3 ضرورت بود P I - S M K / باید P I بود S M K / 4 شد P I  
 شود S M K / بود P M I - S K / 5 متمیزان P M I متمردان S K / 6 حروف S M K -  
 P I / 7 هست P I بوده است S M K / 8 بوده است P I بود S M K / نیاید S M K غی  
 آید P I / 9 جایی P M I بر جایی S K / سپید P M I - S K / 10 فراز S K فرا P M I /  
 می کرد P I کردی M کند S K / 11 این S M K کیست P - I / 10 - 11 اینجا ... بود  
 S - P M I K / 11 - 12 کہ کاغذ ... بود P M I - S K / 12 - 13 و بی ... رسد P I -  
 S و بی ... کنند K و بی ... می کرد M / 12 بی M K با P I / فرا P M I فراز K /  
 13 بدان P I در این S M در این باب K / 14 را بر کاغذ P M I این کاغذ را S K / ناگزیر  
 باشد P I استغنا نبود و نتواند بود S M K / 15 - 16 بچشم سر او را S M K او را بچشم سر  
 P I / 16 اینرا K آن S P M I .

- وبالاءِ درختان ، برچه حال بود ؟ . و آنگاه بوقت بهار چگونه رنگها مختلف وادید آید؛ سرخ و سبز و کبود و زرد و هزار گونه عجایب ، و هیچ دستی ندیدیم و هیچ صانعی ندیدیم از آنکه واجب نیست که حوادث را صانعی محسوس باشد که او را بچشم سر بتوان دیدن ؛ و اگر واجب بودی هرگز برگ درختی نبود. لعمری که همه حادث است و آنرا صانعی محسوس پیدا نیست.
- لعمری واجبست که عجایب را در ربیع پیدا می شود، و صانعی بود عالم بدانچه می کند و قادر بر آنچه میکند ، و مرید مر آن چیز را که می کند . واجبست که او را حیاتی بود . و وجوب این صانع همه از آنست که این همه آثار ربیعی حادث است ، و حادث از خود ، فی وقت دون وقت و فی حال دون حال ، در وجود نیاید .

- ۱۰۷ - اکنون همان فطرت سلیم است که در این حروف که بر کاغذ است ، اقتضاء حکمی قاطع می کند که این حروف را از صانعی استغناء نیست
- ۱۲ که عالم و قادر و مرید و حی بود . همچنین همان فطرت بید که در آثار ربیع حکم قاطع بکند که آثار را مؤثری باید که « فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها إن ذلك لمنحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر » .
- ۱۵ لعمری عادت بود که در آن حال کودکی که تمیزش نبود، این حکم کند که کل

۱ بهار K ربیع I / S P M I چگونه P I چون M چه S K 2 / 3 بهار هر دو M K  
 S - ازهر P I / سبز M - S P K I / 3 و هیچ صانعی ندیدیم M و هیچ صانعی ندیدیم  
 ندیدیم P I ندیدیم و هیچ صانعی ندیده S K صانعی P I صانع S - K 5 / 6  
 درختها M درختات S K / لعمری که S K که P I چه M 6 / لعمری P M 7 / 8  
 S K - I / پیدا S P M I حادث K / 7 قادر ... میکند M قدر S 9 / P I K 8  
 از S K از P M I / این همه S K همه M این P I 9 / از خود S P M I - K 10 / 11  
 P M I اگر S K / است که M 12 / S P I K 13 / 14 / S M K - P I 15 / 16  
 16 / S K تکلم S / 15 - 14 / 15 - 14 / 15 - 14 / 15 - 14 / 15 - 14 / 15 - 14 / 15 - 14  
 ... کند M در آن حال که تمیزش نبودی که این حکم کند S K کودکی که در آن حال تمیزش  
 نبود بودند اهل عادت که این حکم کنند P I /



3 حادثہ فلہ سبب ؛ ایشانرا حجابی عظیم است تا نگذارد کہ در آثار ربیعی  
صانعرا فی اول النظر بدانند ، و در کتابت ہمیشہ کاتب محسوس بودہ است  
و اورا حجابی نمی بود . و عادت ، عظیم کمین گاہیست شیاطینرا . و کم آدمی را  
بینی در وجود کہ از شیاطین عادت ، زخمی دو زخم وده زخم و ہزار زخم  
ندارد ؛ لا بل خود اغلب خلق در زیر شیاطین عادت اند ، و افتادہ ایشانند .

6 ۱۰۸ - اکنون اینجا در قرآن نیک تأمل کن کہ چگونه تعجب می کند  
از فساد مزاج عالمیان کہ در کتابت حکمی قاطع بر صانع کنند ، و در آثار  
ربیعی از این حکمی غافل باشند کہ « أولم یروا أننا نسوق الماء الى الارض  
الجرز فنخرج به زرعاً تأکل منه انعامهم وانفسهم » . دیگر بار در آخر  
آیت ہم تعجب می کند « أفلا تبصرون » ! اکنون این زرع از کجا آمد؟  
« أفرایتم ما تحرثون . أنتم تزرعونہ أم نحن الزارعون » . ہیہات ! کہ ہیہ  
12 عالم برگی نتوانند آفریدن بل ما آفریدیم « فأنبتنا به حدائق ذات بہجۃ  
ما کان لکم أن تنبتوا شجرها أله مع الله ! » .

15 ۱۰۹ - جوانمردا! صنع آیتی است کہ صانعرا و اتومی نماید . اگر دیدہ داری ،  
در نگر « وآیة لهم الأرض المیتة أحيیناها وأخرجنا منها حباً فمنہ یا کلون ،  
وجعلنا فیہا جناتٍ من نخیل وأعناب وفجرنا فیہا من العیون لیا کلوا من ثمرہ » .  
امّا آنکہ دیدہ ندارد ، اورا چہ سود! عمی ظاہر نیست می بینی کہ « وأنبتنا

2 کاتب S M K کتابت P I / 3 - 4 را بینی در وجود S K بینی در وجود M را بینی P I /  
زخمی S M K در عالم وجود زخمی P I / وده زخم P I - S M K / 5 خلق S M - P K I /  
6 نیک P I - S M K / 7 عالمیان S M K عالمات P I / کتابت P M I کتاب S K /  
8 - 9 السجدة 32 : 27 ک / 10 آیت P M I این آیت S K / القصص 28 : 72 ک / 11 الواقعة  
56 : 63 ک / ہیہات P M K I ہیہات ہیہات S / 12 برگی S M K بزرگی ورقی P I / بل  
P M I بلکه S K / 12 - 13 النمل 27 : 60 ک / 14 کہ P I - S M K / می S P K I - M /  
15 - 16 یس 36 : 33 - 35 ک / 17 سود P M I سود کند S K / عمی . . . بینی S K عمی  
ظاہر می بینی M عمی ظاہر می بین P I / 17 - 1 ق 50 : 7 - 8 ک /

- فيها من كل زوج بهيج « وليكن « تبصرةً وذكري لكل عبد منيب » .  
 واخلق گفتند : « وأنبيوا الى ربكم » ، نیامدند . کسی را چه توان عجیتر  
 از این عجبی بود ، که چیزی بدین روشنی چنین مشکل بماند! « أنزل من السماء  
 ماءً فسلكه ينابيع في الارض ثم يخرج به زرعاً مختلفاً ألوانه ثم يهيج فتريه  
 مصفراً ثم يجعله حطاماً إن في ذلك لذكري » وليكن « لاولي الالباب » .  
 اگر ترا عقل بکمال بودی ، آخر از خدای تعالی چندان ترس بودی که از  
 سلطان .

- ۱۱۰ - ای دوست نیک اندیشه کن در این عجایب که سر از در بیان  
 خاک تیره برمی زند تا خود این حوادث از خود تواند بود : « حاشا وکلا! »  
 صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً . فأنبتنا فيها حباً . وعباً وقضياً .  
 وزيتوناً ونخلآ . وحدائق غلباً . وفاكهة وأبناً . متاعاً لكم ولانعممكم » .  
 « فأخرجنا أزواجاً من نبات شتى . كلوا وارعوا انعامكم » . ترا از این چه ؟  
 « إن في ذلك لآيات » وليكن « لاولي النهي » . ودر قرآن بسیار جای از این  
 معنی تکرار می کند . وليكن تو قرآن نمی دانی ، کنتا نتعلم الايمان ثم نتعلم  
 القرآن .

- ۱۱۱ - اکنون اگر کویی این حوادث را سببی هست وليکن ملایکه اند .  
 ایدوست چون بدانستی که الحادث لا يتصور وجوده في ذاته در نکر که  
 این کلمه خود گواهی می دهد بر قدیمی ؛ چه در وجود ، یا قدیم بود یا حادث ،

۱ وليكن P1 - SMK / 7 / 39 : 37 م 3 / 37 چنين مشكل SME .  
 مشكل بود و مشكل K / 3 - 5 / 39 : 21 م 5 / 37 وليكن M / PKE - M / 6 / 37  
 آخر P1 - SMK / 8 / 37 در بيان P1 - SMK - 9 / 37 P1 - SMK / 9 / 37  
 کند M / 9 - 13 : 20 : 53 - 54 ك 13 / 13 P1 - M / 13 / 37 SK / 11 / 37 P1 - M / 13 / 37  
 و SK وليكن M / P1 و SK / 13 / 37 P1 / 13 / 37 SK / 13 / 37 P1 - SMK / 13 / 37  
 P1 / 13 / 37 چون بدانستی P1 / 13 / 37 SK / 13 / 37 بر قدیمی SMK / 13 / 37 P1 / 13 / 37

یعنی آنکہ وجودش را بدایت نبود یا آنکہ بود . و حادث را وجود از خود نبود ، پس ضرورت گشت کہ اگر هیچ قدیمی نبودی هیچ حادثی نبودی ، پس خود موجودی اصلاً والبتہ نبودی . و قدیم را از وجود بدانستن مقتضی فطرت سلیم است ، أمّا فطرت تو سلیم نیست کہ « فی قلوبہم مرض » . علاجش طلب کن « قل هو للذین آمنوا ہدی وشفاء » . کجا جویم ؟ در قرآن ! « أفی اللہ شک » ؟ کدامست « فاطر السموات والارض » ، « اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن » ؟

۱۱۲ - اگر خواهی کہ اورا بیابی ، قرآن خوان بتدبّر کہ إنّ اللہ قد تجلّی لعبادہ فی القرآن . می خوان تا بدانی کہ چکار داری « حتی یتبین لهم أنه الحق » اگر معرفت نبودی باری کم از تعریف . اگر حروف نہ می بینی کہ از کاتب در وجود می آید و وجود الکاتب قبل وجود المکتوب نہ بینی ، باری کم از آنکہ کاتب را بعد وجود مکتوب بینی .

۱۱۳ - جوانمردا ! قومی کاتب را حاضر می بینند ، و قومی کاتب را نمی بینند ، أمّا بوجود مکتوب استدلال می کنند بر کاتب . باش تا بر اسامی گذر کنی آنگاہ الظاهر الباطن ترا بگوید کہ کدام قوم را کاتب ظاهر است و حاضر « أو لم یکف بریک » . و کدام قوم را کتابت ظاهر است و کاتب باطن . قومی صنع از صانع بینند چون شعاع از آفتاب . و قومی اول آفتاب

۱ وجود از خود P M I از خود وجود S K / حادثی S M K حادث P I / 4 است ...  
 سلیم S K - P I / البقرة 2 : 10 م / 5 فصلت 41 : 44 ک / 5 - 6 ابراهیم 14 : 9 ک / 6 کدامست  
 M - S P M I / 6 - 7 الطلاق 65 : 72 م / 8 بیانی S M K بدانی بیانی P I / بتدبر ...  
 P M I - S K / 11 می آید S P M I - K / وجود S P K I - M / نہ بینی P M I  
 می بینی S K / 12 باری ... بینی S K - M P I / 13 نمی بینند S M K غایب P I / 14 وجود  
 S M K چون P I / 15 گذر کنی S M K دانی گذر کنی واقف شوی P I / ترا S M K ترا  
 اگر P I / 15 - 16 ظاهر است و حاضر S M K حاضر است و کتابت ظاهر P I / 16 کتابت  
 P I کاتب S K - M / فصلت 41 : 8 ک / ظاهر است P I ظاهر نیست S K - M / 17 قومی  
 S P M I - K / از آفتاب S M K آفتاب P I / 17 اول S P K I - M / 17 اول آفتاب  
 S P M I اول K / .

- بینند، پس از آن شعاع از آفتاب بینند. و قومی دیگر آفتاب خود نه بینند ،  
 أمّا گویند : این شعاع حادث را هم سببی باشد . پس آفتاب را پس از شعاع  
 بینند ، پس این قوم قاصر نظر اند ، چه اول را آخر می بینند و آخر را اول .  
 3 موجد اول است و عالم آخر است در ذات خود . فهو الاول جلّ جلاله . و عالم  
 اولست و موجد آخر است در نظر طالب فهو الآخر الابد . « هو الاول والآخر  
 والظاهر والباطن » . تا بر اسامی گذر نکنی بدو نرسی که من أحصاها دخل  
 الجنة . چه دانسته ما في الجنة إلا الله ؟ « الله نور السموات والارض » .

- ۱۱۴ - جوانمردا ! قومی صانع را در صنع یافته اند ، و قومی صنع را در  
 صانع گم کرده اند . در کوزه ترا بینم چون آب خورم ! ابلهان این قوم را  
 سوفسطائیان نام نهادند ، زیرا که در نظر ایشان نموده ، « وبقی وجه ربك »  
 با ایشان غمزه بزد . یکی می گوید : ما في الدارين إلا الله . دیگری می گوید :  
 من خود خبر ندارم . این راه عاقلانست که بیان کردم ، و قرآن بدین  
 12 ناطق است .

- ۱۱۵ - قومی دیگر که خود را عاقل می دانند و ایشان را عقل نیست  
 گویند: المحال ما يكون عدمه ضرورياً، والواجب ما يكون وجوده ضرورياً،  
 15 والممكن ما لا ضرورة في وجوده وعدمه . پس گویند : الممكن لا يترجح  
 جانباً وجوده على جانب عدمه إلا بمرجح . والمرجح إن كان ممكناً فيحتاج

1 بینند ... قومی SPMI - K / پس از آن SPKI از آنکه M / حور SMK /  
 2 باشد PI باید SMK / 3 چه SMK / 4 موجد SMK / 5 موجد PI / 6 موجد  
 ... است SMK - PI / 5 - 6 الرعد 13 : 33 / 7 SMK / 8 موجد SMK /  
 که M و SK / PI / 7 ما SPKI از اینکه ما M / النور 24 : 35 / موجد SMK /  
 نیافتند S / 8 - 9 صنع را در صانع PMI صانع را در صنع SMK / 9 کوزه SPMI /  
 10 / K سوفسطائیان M سوفسطائی SPKI / نهادند PMI / کرده ان SMK / ایشان SPMI  
 آن K / الرحمن 55 : 27 / م / 11 دیگری PI یکی SMK / 12 خبر PMI چیزی SMK / 11 /  
 15 / SMK - IP والواجب ... ضرورياً SMK - PI / 17 / المرجح SMK - PI /

وجوده أيضاً الى مرجح ، وهكذا يتسلسل كلامهم الى أن يقولوا بالآخر . فان لم يكن الواجب ضروري الوجود ، كان كل ممكن ضروري العدم . واذا كانت  
3  
الممكنات ضرورية العدم ، لم يجوز أن يكون في الوجود شيء . والعيان يشهد  
بخلاف ذلك ؛ فالواجب بذاته إذا موجود . اين راستست ، وليكن نه راه  
انبيا واولياست رضي الله عنهم .

6 - ۱۱۶ - جوانمردا ! ألوان را بواسطه لمس نتوان دیدن بی چشم . لعمری چون  
دیدہ نبود ، متلوتن خود درك نتوانند کرد بواسطه لمس ؛ چه حقیقت لون جز  
دیدہ ادراك نکند . پس واسطه لمس اینجا هیچ سود ندارد . و چون معنی الله  
9  
از این مکتوب بدانستی اگر خواهی که بدانی که هیچ جسمی از آسمان وزمین  
وستاره و آفتاب و آتش و آب و خاک ممکن نبود که قدیم تواند بود . و این مسأله  
یست که تطویلی خواهد . و این مکتوب باآخر رسیده است ، و در اینجا بیش  
12  
از این نتوان نوشت . فردا انشاء الله در دگر مسأله خوض بکنم ، و از آنجا  
با معنی اکبر پردازم ، و بیان کنم که در وجود کبیر اوست و اکبر اوست  
و جز از او هیچ چیز خود کبیر نیست تا با کبر رسی ؛ أمّا خدای تعالی در دیدہ  
15  
اهل کمال کبیر است ، و در دیدہ ناقصان اکبر نماید . و این مسأله را نیز بیانی  
باید تمام .

18 - ۱۱۷ - ای دوست اگر خواهی که بدین حقایق رسی ، سلوک باید کردو  
خود را بتامی با سلوک باید داد . و تا آن دست دهد بحیلت جانی می کن ، و جهد

1 هكذا P I - S M K / يتسلسل كلامهم P M I يلزم التسلسل S K / 2 - 3 واذا ...  
العدم P I - S M K / 6 لمس . . . چشم P M I چشم توان S K / 7 خود . . . کرد P M I  
را چگونه توان دید S K / چه P I اما S M K / 7 - 8 جز دیدہ S M K دیدہ جز P I /  
8 نکند P M K I نتواند کرد S / پس P I و S M - K / هیچ M هیچ نبود P I - S K / ندارد  
P M I نکند S K / و چون P I - S M K / 9 از این مکتوب P I - S M K / 10 آتس  
و آب S K - P M I / 11 خواهد M انحامید S K دارد P I / رسیده است S M K  
رسید P I / اینجا P M I این مکتوب S K / 12 دگر S P K I این M / 13 کبیر اوست و  
P I - S M K / 14 چیز خود M خود S K چیزی P I / رسی P M I رسد S K / 15 کمال  
P M I کالت که S K / 16 باید S P K I نباید M / 17 باید کردو M باید و داد P I کن S K /  
18 با سلوک باید دادو M درو بیاید دادو P I با سلوک ده S K / آن P I - S M K / جانی ...  
جهد P M I جهد کی S K / .

می کن « وکلّٰ یعمل علی شاکتہ »، چه « لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا »  
 وحسنات الابرار سیئات المقرّبین . تا توانی در میان این ظلمات از قلم و دست  
 3 و زبان و مال و جاه راحتی بمحتاجی می رسان ، و « ارحموا من فی الارض یرحمکم  
 من فی السماء » فراموش مکن . و یقین دان که ترا هیچ کاری نیست الا راحت  
 رسانیدن چندانکه بتوانی « فیلأنفسهم یمهدون » .

- ۱۱۸ - بشر حافی را گفتند که إن فلاناً الغنی یقوم اللیل ویصوم النهار .  
 6 گفت : مسکین ترک حال نفسه ودخل فی حال غیره . إنما کان ینبغی أن یطعم  
 الجیعیان ویکسو العراة . چیزی که بصدقه دهی آنچه اضطراری بود در حساب  
 9 نگیر ، چه آنکه بسؤال از تو چیزی خواهند و تو از شرم چیزی بایشان  
 بدهی آن بکار نیاید . نیت صادق باید . هر چند آنچه بیرون کنی عزیزتر بوده ،  
 راه تو گشاده تر گردد « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون » و ما تنفقوا من  
 خیر تجدوه عند الله هو خیراً و أعظم أجراً . این که نوشتم اگر بعبادت کنی عظیم  
 12 دولتی بود ، و تو قدر آن ندانی . هر روز بر خود واجب دار ، که از مال چیزی  
 جدا کنی و بکس رسانی که سؤال نکند . و آنکه بعبادت بود از این نکیری .  
 15 اگر زر بود و اگر سیم و اگر جنسی دیگر تا یک تائی نان بود که نه از راه  
 عادت دهی ، هم از این حساب بود . این نگاه دار . والسلام ، والحمد لله رب العالمین .

1 الاسراء 17 : 84 / البقرة 2 : 286 / K 2 دست 3 / SMK - PI و مال و ...  
 4 / PI دان PMI باد ترا 5 / SK بتوانی PI توانی M میتوانی SK / 10 - 11 / 10 - 11  
 6 بشر PI و بشر SK با بشر M / 7 حال نفسه SMK شفته PI B / الجیعیان SPK  
 الجایع M الطابع I / 9 - 10 چه . . . باید 10 / SK - PMI هر . . . کنی SMK  
 هر روز در اخراج چیزی از مال خود جدا کنی و بصدقه دهی PI / 11 ال عمران 1 : 92  
 11 - 12 مزمل 73 : 20 / 12 بعبادت SPMK بعبادت I / 13 - 16 هر . . . SMK -  
 16 / PI حساب PMKI حسنات S / والسلام . . . العالمین M والسلام / SK - PI



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۱۹ - برادر أعزرا بقا باد وسعادت در رضاء ایزدی. دیروز وعده دادم  
 که در نفی جسمیت از قدیم چیزی نویسم. واگر نه: العدة دین، مرا دامن  
 گرفتی، هرگز من این ننوشتمی که مرا شرم آید که صفتی که در کمترین  
 سگ داری از آن سلطان موجود باشد. من سلطان را بدان صفت بستایم  
 ولیکن الضرورات تبیح المحظورات؛

وَجِدَّكَ لَوْ شِئْنَا أَنَا رَسُولُهُ سَوَّاكَ وَلَكِنْ لَمْ نَجِدْ لَكَ مَدْفَعًا

۱۲۰ - جوانمردا! هژده هزار عالم آفریده است، و کمترین همه عالمها عالم  
 اجسام است، و آن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. بجلال و قدر ازل که چندین  
 گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون نماید که بود؟ مردان از راهی  
 دیگر آمده اند و تو دری دیگر می زنی. « وَأَتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » نمی  
 دانی. أمّا لا بأس، آدمی و حیوانات عجم از راهی که ایشان ادراک کنند  
 زبانی دارد، مثلاً چنانکه اسب را صفیر زنند تا آب باز خورد. تخلّقوا  
 بأخلاق الله.

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب الحادي عشر K ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الحادية عشرة  
 بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 اعز SMK عزيز P I / ایزدی PMI  
 خدای SK / دادم PMI داده بودم SK / 3 نویسم PMI بنویسم SK / 4 شرم آید PMI  
 ازین شرم بود SK / 4 که PMI چه SK / آید P I بود SMK / 5 صفت PMI - SK /  
 1 - 5 در ... داری PMI کمترین ... داری را SK / 7 انا SMK شینا انا P I / 8  
 همه PMI - SMK / عالمها SMK عوالم P I / 10 واقعه P I M - SK / 11 آمده اند SK  
 آمدند P I در آمدند M / 11 البقرة 2 : 189 م / .

\*\*\* I 11. K 11. M 20. P 11. S 11. \*\*\*

جوانمردا! خدای تعالیٰ ہم زبان خلق نیست کہ از زبان او تا زبان خلایق  
 راه بیش از آنست، بسیاری، کہ از زبان ما تا زبان مورچہ . ولیکن بکرم  
 خود، از عرش عظمت و تعالیٰ خود نزول کند، و با عالمیان بزبان ایشان سخن  
 گوید کہ « وما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومہ » .

۱۲۱ - أمّا اگر حقیقت صفات ازل بر هفت آسمان وزمین ثابت نہست  
 گردد، آدمی بیچارہ کجا طاقت آن دارد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل  
 لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ». این مثالست ولیکن ترا بدان راہ نیست  
 بتفکّر، محروم مانده از جمال آیت « تلك الامثال نضربها للناس لعلّهم  
 يتفكرون » .

جوانمردا! « علی جبل » دانی چرا گفت؟ از آنکہ تو ثابت تر از جبل  
 هیچ ندانی، و آنچه جبل را پارہ پارہ می کند ترا چہ وزن نهد؟ اکنون واما  
 گفته اند: تخلّقوا بأخلاق الله . چون مبتلا گشته ام بصحبت نا جنس، از  
 زبان او با او حدیث کنم تا خبر مصطفیٰ را - صلعم - کار بسته باشم کہ:  
 من کان له صبیّ فلیتصاب له . همانست کہ کتّموا الناس علی قدر عقولهم .

۱۲۲ - جوانمردا! بجلال و قدر خدای تعالیٰ کہ در این شیوہ سخن گفتن  
 و نوشتن، بر من دشوارتر از آنست کہ کودکی را پیش من بنشانند و گویند:  
 این کودک را حروف ہجا بیاموز، چہ در این باری سوء الادبی ندانم. و در آنکہ  
 مرا باید گفت کہ صانع عالم جسم نیست مرا شرم می بود، ہر چہ تمامتر .

۱ م P I - S M K / او S P M I تو K / خلایق S P M I خالق K / P M I  
 خویش K / نزول P M I تنزل S K / عالمیان S P M I خلق عالم K / صفات S P K I  
 صفت M / بر S P M I در K / 6 کرد S M K شود P I / آن P M I او S K / 9-6 الحشر  
 59 : 21 م / 7 بدان P M I - S K / ترا P I - S M K / II هیچ P M I چیزی S K  
 بارہ S M K - P I / می S P K I - M / اکنون P M I - S K / 12-13 ام ... کہ ...  
 باشم S P K I ام ... کنیم ... باشم M / 14 کلمہ P M I کلم S K / 17 بیاموز S P K I در  
 آموز M / 18 بود P M I باشد S K / تمامتر S P M I عظیم تر K / .

جوانمردا ! چگویی ؟ از تو شاد گردد که گویی سلطان محمود را  
 مملکت فراخ تر از آن مورچه است ، و او بزرگتر از مورچه ایست ؟ و آنگاه  
 3 این را ببرهان عقل درست می باید کرد ؟ هیسات ! بینایی که با اکھی مناظره  
 کند ، در اثبات آفتاب ، این بینا در حقیقت هم اکمه است . یا نه هیچ عاقل  
 طمع محال نکند . اکنون و اتو اگرچه بطریق تعلیم و افادت رویم نه بطریق  
 6 جدال و مناظره ، هم دشوار بود . ای دوست عزیز ! « وأتوا البيوت من أبوابها »  
 راه مردان آنست که چندان سلوک کنند تا حجب ارضی از پیش ایشان بر  
 خیزد ، پس سلوک کند تا حجب سماوی از پیش بر خیزد . و این هنوز روشن  
 9 کردن بود در ملك . « تبارك الذي بیده الملك وهو على كل شيء قدير » .

۱۲۳ - چون باینجا برسد ، ولادت ثانی بداند که چپود که : لا یلج  
 ملکوت السماوات من لم یولد مرتین ، عیسی میگوید . چون این ولادت پیدا شد ،  
 12 قدم از ملك در ملكوت نهد ، و از هفت آسمان و زمین بیرون شود . و ترا این  
 عجب آید ، از قرآن بشنو ! « یا معشر الجن والانس إن استطعتم أن تنفذوا  
 من أقطار السماوات والارض فانفذوا » . پس استثنا میکند که « لا تنفذون  
 15 إلا بسطان » . جوانمردا ! چون مرد باینجا رسید ، نیز روی جسم نبیند ،  
 قدم در لامکان ملکوت نهد که « فسبحان الذي بیده ملکوت كل شيء  
 والیه ترجعون » . جوانمردا ! از « سبحان » تا « تبارك » چندانست که از  
 18 ملکوت تا ملك . « تبارك » در ملك بینی که « تبارك الذي بیده الملك » .

1 شاد PI متادبی M متانی SK / 2 آن SK - PMI / 3 بینائی SPKI هیچ بینا M /  
 4 هم SK - PMI / 5 و اتو اگر چه PI تا تو اگر چه M اگر چه با تو این سخن SK /  
 رویم PMI بود SK / 6 هم ... ابوابها PMI اما از سوء الادبی خالی نبود . جوانمردا SK /  
 البقرة 2 : 189 م / 7 مردان SPMI مرد M / 7 - 8 ارضی ... حجب SK - PMI /  
 8 از پیش SK - PMI / 9 کردن PMI گردد SK / الملك 67 : 1 ك / 10 - 11 لا ...  
 مرتین عیسی میگوید SMK عیسی گوید که لا یلج ... مرتین PI / یوحنا 3:3 / 11 - 18 السماوات  
 ... ملك SK - PMI / 11 این ... شد PM این گردد ... S پیدا K / 12 بیرون شود PM  
 بیرون رود SK / 15 الرحمن 55 : 33 م / 14 میکند SMK کرد P / 15 جوانمردا SK -  
 PM / 16 ملکوت PM لا ملکوت K و ملکوت S / 16 - 17 یس 36 : 83 ك / 18 الملك  
 . / 67 : 1 ك .

- ۳ « سبحان » در ملکوت بینی کہ « سبحان الذي بيده ملكوت كل شيء » .  
« سبحان الذي امرى بعبده ليلاً » از اسفل ملك تا اعلى ملكوت . « تبارك الذي  
نزل الفرقان » از اعلى ملكوت تا اسفل ملك .

- ۱۲۴ -- پنداری کہ قرآن دانی ؟ بخدا کہ ندانی . چون سالك بولادت ثانی  
رسد ، حجب ملکوتی بماند میان او و میان خدا -- عز وجل -- پس يك يك  
بر خاستن گیرد . و آخرین حجاب نوری سیاهست کہ ثنویان آنجا بمانده اند ،  
و یزدان و اهرمن گفتند . اگر خلیل صفت بودندی ، سیاهی آن نور و ایشان  
نمودی کہ آن نه مقصد است . بیت :

- ۱) چون کعبه اقبال تو دیدیم از دور لقیم رسیدیم ولی راه نه آن بود

- « لا أحب الآفلين » ، « هذا اكبر » بدیدند ، ولیکن افول آن ندیدند .  
کان بدیدند ولیکن کینان ندیدند ؛ دهر و دیهور بدیدند ، لیکن دیهار ندیدند .  
قیوم بدیدند و قیام ندیدند . مصطفی - صلعم - در نماز شب گفتی : اللهم  
12 لك الحمد . انت قیام السماوات والارض وما فیهن ومن علیهن .

- جو انمردا ! نه هر چه تو نخوری بکار نیاید کہ در مطبخ سلطان نه همه آن  
بود کہ باز و یوز و سگ خورند ، آن نیز بود کہ سلطان خورد و خواص سلطان  
15 خورند . بیت :

عاشقان را جام می با خم می همسنگ ده

- هر کسی را در نوا و در خور و دستک ده

1 - 18 سبحان ... ده S P M K / I - 36 : 30 / I - 36 : 30 / I - 36 : 30 / I - 36 : 30  
25 : 1 ك / 5 باند S M K آن باند P / 6 حجاب نوری S K حجابی و P M حجابی  
S K باندند P M / 8 نمودی S M K نمودندی P / 9 اقبال P M K / 10 مال S M K / P  
زدور P M زدورا S / 10 الانعام 6 : 76 ك / 11 نه هر P M هر S K نمودی  
P M K بخوری S / که K و S P M / همه آن S M K همان P / 15 خورد P M - S K

اگر تو نخوری آنها هستند کہ بخورند « فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين ». آنها کیستند؟ « اولئك الذين هدى الله » یا محمد « فبهداهم اقتده ». « فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل ». سافروا تصحوا وتغنموا .  
 3 « إني ذاهبٌ الى ربي سيهدين ». لا جرم « ساريكم آياتي » و « كذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض » ، « سنريهم آياتنا في الآفاق ». در ملك شهادت « وفي انفسهم » در ملكوت غيب « حتى يتبين لهم انه الحق ». ع :  
 6 گر صبر کنی درم درم سود کنی . « فلا تستعجلون » یا محمد ، ولا تستعجل .  
 یا داود تخلق باخلاقى ، وإن من أخلاقى أنى أنا الصبور . رباعى :

9 نا چار زیاد ناز باید بردن      با ناز غم دراز باید بردن  
 چندان بر او نیاز باید بردن      تا بوزنه را نماز باید بردن

۱۲۶ - جوانمردا !

12 آنجا کہ توئی من آمدن نتوام      وانجا کہ منم تو خود نیایی دانم  
 میگوئی برهان عقلی معرفه الله ادراک میکنم ؟ جوانمردا ! آنکس کہ  
 اورا شناسد ، عقل از کجا آورد ؟ وهیچ اورا شناسد . ولا يبلغ الرجل  
 15 حقیقه الايمان حتى یرى الناس کلهم جمعی فی ذات الله . آن نه معرفه الله است  
 کہ تو می دانی . ادب نگاه دار ، معرفت آفتاب آنگاه حاصل کنی کہ بر  
 چهارم آسمان روی ، وبا آفتاب ترا آشنایی حاصل گردد ، معرفت این بود ،  
 18 أما آنکه خود هرگز قرص آفتاب ندیده باشد بسل کہ شعاعی ببیند ، در

1 - 15 اگر... حتى S P M K - I / 1 آنها S M K - P / 1-2 الانعام 6 : 89 ك / 2-3 الانعام  
 6 : 90 ك / 3 الاحقاف 46 : 35 م / تصحوا S K - P M / 4 الصافات 37 : 99 ك / الانبياء  
 21 : 37 ك / الانعام 6 : 75 ك / 5 فصلت 41 : 53 ك / 5 - 6 در ... غيب P M در ملكوت  
 وغيب K در ملك شهادت ( نهادن ) وفي انفسهم در ملكوت غيب S / 6 فصلت 41 : 35 ك |  
 9 - 10 نا چار ... نماز باید بردن S P M - K / 11 جوانمردا S M - P K / 13 معرفه الله P M  
 به K نه S / 1 شناسد P M بشناسد S K / وهیچ K هیچکس S P M / 15 معرفه الله  
 S P M I معرفت K / 16 دار S P M K - I / 18 خود S K - P M I / قرص P M K I -  
 S / که P M I - S K / ببیند P I بینی S K M / .

سرای خود که ساعتی پیدا می شود، ساعتی پنهان می گردد، پس باخود بگوید:  
این شعاع حادث است ، و حادث را سببی باید . این از حقیقت معرفت آفتاب  
دور بود .

3

۱۲۷ - جوانمردا! در معرفت بود که مرد گوید: إلهی بحق من، و یجاء من،  
و یجاءل من و بروی نیکوی من ، و بزلف مشکبوی من . سرّی سقطی با جنید  
گفت : إذا كانت لك الى الله حاجة فاقسم عليه بي . بیت

6

چندان ناز است ز عشق تو در سر من

کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

9) أما آنجا که حقیقت است ، غلط آنجا چکند ! ابو الحسن خرقانی گفتی :  
ای من معشوقه تو !

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست

12) شیرین سخنی که شهد در شکر اوست

زان چندان بار نامه کاندر سر اوست

فرمانده روزگار فرمان بر اوست

15) ۱۲۸ - یا محمد « ولسوف یعطیک ربّک فترضی » . جوانمردا ! همه اهل  
همدان دانند که سلطانی هست محمود نام ، این نه معرفت سلطان بود . معرفت  
آن بود که با سلطان نشیند و خسبد و خورد و خیزد . بدانکه اگر تو می دانی

۱ ساعتی پنهان می گردد / K - S P M I / بگوید P I / دومی S M K / S P M I / K  
که S P M I اینک که K / مرد P M I / مردی S K / 5 نیکوی S M K / نیکوی P I / ...  
S P I / بار K / در S P M I / بر K / 9 است P I / در S M K / ... چکند S M K  
کجا بود P I / گفت S P I / گفت K / کوید M / 10 / ای ... / S P I / او معشوقه هست K -  
12 / M / در P M I / از S K / 13 / زان ... / بار M / زان ... / بار P I / باز همه بر S K / 15 / الضحی  
93 : 5 / همه S K - P M I / 16 / سلطان P I - S M K / 17 / خسبد و خورد S K / خورد  
P I - M / بدانکه ... میدان P I / با آنکه تو بدانی M / بدانکه تو ندانی S K / .



که خدای هست این عالم را کار می دانی ، و آنکه اگر بدانی که جسم نیست چبود . این همچنان بود که اهل همدان گویند که سلطان محمود سنگ نیست و مردم عاقل خود این نگویند . نه بینی که در همه قرآن و اقوال انبیا - عليهم السلام - نیست که خدای جسم نیست أمّا مشق ابلهان که خدای را بنزدیک ایشان هیچ تعظیمی نیست ، این آوازه در عالم افکندند که او جسم نیست .

۱۲۹ - ای دوست! نفی العیب عن لا عیب له عیب . لعمری چون کسی ناشایستی گوید: آنگاه آن نفی باید کرد که « وقالوا اتخذ الرحمن ولداً، لقد جئتم شيئاً إداً . تكاد السماوات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدأ . أن دعوا للرحمن ولداً، وما ينبغي للرحمن أن يتخذ ولداً. إن كل من في السماوات والارض إلا أتى الرحمن عبداً » ، « لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله . حاشا و كلاً ! « إني عبد الله » . عیسی ابن الله ؟ ! « كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولوا إلا كذباً . أنتی يكون له ولد ولم تكن له صاحبة ، قدوسیان ملاء علی ببندگی ما راضی اند ، عیسی چکند که نبود « ولا الملائكة المقرَّبون بل عباد مكرمون » .

۱۳۰ -- ای دوست بجلال و قدر او که چندین سال مرا این واقعه بود که چرا شاید که هیچ آفریده نام خدای برد ! ولیکن فرمان است . قومی را دیده بر ارادت او آمد ، بترك فرمان او بگفتند . چه می شنوی ؟ يك بار دیگر

1 عالم SPI عالم MK / این کار PMKI انکار S / 2 نیست . . . سنگ PI-SMK که سلطان SK سلطان M / 3 همه PI-SMK / اقوال M قول PI احادیث SK / 5 تعظیمی نیست SKI نبود M / آوازه PI سخن SK-M / 7 ای دوست SK-PMI لا عیب SPMK العیب I / 8 آن PI-SMK / 8 - 12 مریم : 88 - 93 / وبتفطرون . . . الارض PMI الی قوله SK / 11 و 14 و 15 النساء : 4 : 172 م / 12 مریم : 30 ك / 12 - 13 الكهف : 18 : 5 ك / 13 الانعام : 6 : 101 ك / 14 که نبود I چگونه بنده نبود K چکند که نبود S چکند که نکند M / 16 ای دوست PMI ای K آری S / 17 چرا شاید SMK نشاید PI / است SMK اوست PI / بتوك SMK بتبرك PI / بگفتند SMK گفت PI .

بنوشتم ، و هنوز دانم که ندانی . فرمان معشوق دیگر است ، و ارادتش دیگر . گاه گاه فرمان معشوق محکی بود که عیار نهاد عاشق از آن خواهند که بدانند اگر فرمان برد نا پخته بود ، و اگر نبرد نشان کمال است . جوانمردا ! 3  
ترا اینجا بتقلید و تعصب فرو بسته اند که هر چه منقول نبود فهم نتوانی کرد .

- ۱۳۱ - اکنون بشنو که معشوق عاشق را بر محك فرمان چون زند ؛ ابو بکر صدیق بلال حبشی را از جهودان باز خرید ، مصطفی - صلعم - گفت : یا ابا بکر اشركني في بلال ، یعنی چیزی از بهای بلال از من و استان تا بلال میان من و تو بشرکت بود . ابو بکر گفت : یا رسول الله ! لیس لله شريك ، و فرمان نبرد . ابلهان پندارند که مصطفی را - صلعم - ارادتی بود از ابو بکر و ابو بکر خلاف کرد . و این بیش از آنست که هر مخنی اینجا راه برد . مصطفی - صلعم - می خواست تا ابو بکر را بر محك زند تا خود اعتقادش 12  
چونست در حق بلال که در ملك او آمده است ، تا او را بزر تواند فروخت . یانی ، ابو بکر را در نهاد هیچ شرکی نمانده بود ، و دانست که مالک الملك یکی بیش نیست ؛ گفت : لیس لله شريك ، یعنی بلال بنده خداست و کسی را در 13  
خدایی او هیچ شرکتی نباشد . مصطفی را صلعم - از ابو بکر خود همین می بایست که چنین گوید . اما اگر فرمان بردی ناقص بودی . و شرح این

1 ارادتش PMI - ارادت SK / 2 آن PI مخا SMK - PMI - SMK  
3 PMI - K ایچ SK چان PMI / منقول SMK معشوقه بود . PMI  
کرد PMI نکلی SK / 6 جهودن SPKI - 8 مروتی ME - 9  
10 / SMK بند رفت MPI - 11 K دادند 10 / S - 11  
و ابو بکر MI - 12 محنی SMK ایچ و پخته PI - 13 PMI - 14 SMK  
15 PMI - SK - 16 / MI - SPKI - 17 / PMI - SK - 18  
19 PMI - K / 20 در نهاد PMI در پیش SK - 21 PMI - 22 SK  
بیش نیست SM بیش از یکی نیست K است PI / 23 در حق پیش PI شری SMK  
را PI - SMK / 24 همین PI این SMK /

حدیث من کرده ام، یا نه، در خبر بیش از این نیاورده اند که اشر کنی فی بلال،  
واو گفت : لیس لله شریک .

3- ۱۳۲- ندیدی ای دوست کسی که بر ارادت دوست و معشوق خود مطلع بود

خلاف فرمان او کند، در موافقت ارادت او. چه می شنوی؟ ابلیس بر ارادت  
خدا مطلع بود که او نمی خواهد که ابلیس سجود کند، چون گفت :

6) « اسجدوا لآدم » . آن محکی بود تا خود کیست که بفرمان او سجود غیری  
کند! همه سجود کردند إلا معلم فریشتگان. لا بد چنین بود، استاد از شاگرد  
پخته تر باید که بود. او گفت :

9) فلو قطعنتني في الحب إرباً لما حنَّ الفؤادُ الى سواكا

گر بر سر من خاروخسک بارانی باران ترا دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری . زهی کمال عشق « ما زاغ  
البصر وما طفی » . 12

13- ۱۳۳- جوانمردا ! اگر « وکلّم الله موسى تكليماً » کمال است ، پس

ابلیس را از این کمال هست. تو چه دانی که ابلیس کیست! شحنة مملکت است که  
15) صدوبیست و چهار هزار نبی زخم او خورده اند « وما أرسلنا من قبلك من

رسول ولا نبيّ إلا إذا تمّنى ألقى الشيطانُ في أمّنيته » . از شیخ بر که قدس  
الله روحه - شنیدم که فتحه گفتی که ابلیس گفت : در عالم از من سیه گلیم تر

18) فتحه بود و بس . این سخن بگفت و بگریست و کسی نداند که چیست .

1 یا PMI و اگر SK / نیارده اند PMI نیست SK / او گفت PMI - SK /

3 ندیدی SMK نبینی PI / کسی SMK کسی را PI / دوست و PMI - SK /

3 - 18 معشوق ... چیست PMI - SK / خود PMI - K / بود PMI بود که K / 4 بر

PMI در K / 5 خدا MK حق تعالی PI / 6 البقرة 2 : 34 م / او PKI - M / 7 سجود

PKI - M / فریشتگان K فریشتگان PMI / 8 باید . . . گفت MK گردد بیت PI /

11 - 12 النجم 53 : 17 ك / 13 النساء 4 : 164 م / 15 - 16 الحج 22 : 52 م / 14 است که MK

است PI / 15 چهار MK اند PI / نبی MK نقطه نبوت هم PI / او خورده MK خورده

او PI / 17 گفتی که K گفتی PMI / 18 سخن PKI - M / نداند PMI ندانست K / .

جوانمردا! آنجا کہ ابلیس است، ترا راہ نیست و این دولت از کجا آوردی؟  
اگر وقتی برسی، نقش سراپردہ او اینست:

۳ ہم جور کشم بتاو ہم بستیزم      با مہر تو مہر دگری نا میزم  
جانمی دارم کہ بار عشق تو کشد      تا در سر کارت نکنم نگریزم

۱۳۴ - صد ہزار ہزار چنین سلطانی کہ تو از ایشان ترسی کمر خدمت  
او بر میان بستہ اند، لابل در گاہ اورا ہزار سکٹ دار ہستند کہ ہر سکٹ  
داری را چندان مملکت است کہ ترا فہم و وہم بدانجا نرسد. و اگر بگویند،  
تو بندانی شنود. جبرئیل صفتی باید کہ دزدیدہ در جمال ابلیس نظری کند.  
۹ از خواجہ احمد غزالی شنیدم کہ: ہرگز شیخ ابو القاسم گرگانی نکفتی کہ  
ابلیس، بل چون نام او بردی گفتی: آن خواجہ خواجگان، و آن سرور  
مہجوران! چون این حکایت و ابرکہ بگفتم گفت: سرور مہجوران بہ است از  
خواجہ خواجگان. از جملہ غلطہائی کہ براہ سالک آید یکی آنست کہ بر ابلیس  
۱۲ صنوات دہد. و این غلط است کہ تحفہ او از درست لعنت آمدہ است و آن  
دوست تر دارد.

۱۳۵ - چکوئی اگر ترا معشوق بیاد کار کلیمی سیاہ دہد، ترا شیبہ دہ  
این کسی از تو بستاند، و ترا نسیم و ممزوج عوض باز دہد! ہیہات ہیہات!

۱- 10 جو نورد... ہیہات S-PMKI 2 و 3 ہر پردہ MK 4 و 5 ہر پردہ PI 6  
PMI جانی است مرا K / 5 چنین ساطانی K چون سہولت PI 7 ہر پردہ  
6 اند PMI دولت K 7 ہر پردہ PI 8 MK 8 ہر پردہ PI 9  
M / در PMK 10 ابلیس PMI ہر پردہ K 11 ہر پردہ PI 12 ہر پردہ  
بودی M پیش او بردندی K خواجہ PMK 13 ہر پردہ PI 14 ہر پردہ  
براہ PMI ہر پردہ K / سالک PI سالکان MK 15 ہر پردہ PI 16 ہر پردہ  
و اوران M / 15 چکوئی PMI جی K 16 ہر پردہ PMI 17 ہر پردہ  
مزوج PMI مزاج K / عوض باز PI باز M-K /

عاشقان داند کہ یادگار معشوق چہ بود ! آن عشق دنیوی بود کہ گوید :  
 نسیج و ممزوج بہتر کہ کلیم سیاہ . عاشقانرا لعنت و رحمت او برابر است ،  
 ۳: هذا کمال فی العشق ، ما وراءہ کمال . واللہ ینفعنی بما کتبتُ ولا یجعلہ وبالاً علیّ .  
 نحواستم کہ این مکتوب ، لوٹ کتم بدین کہ قدیم جسم نیست . فردا انشاء اللہ  
 در این معنی چیزی بنویسم از بہر آن دوست بریاضت تا داند والسلام .



1 - 5 عاشقان ... والسلام P M K I - S / 2 نسیج ... سیاہ P I نسیج و ممزوج بہتر است  
 کہ کلیم سیاہ M کہ از کلیم سیاہ بہتر است K / 4 کتم بدین P I کتم بدین M بدین کتم K / 5 چیزی  
 P I چیزی کی K - M / از بہر ... والسلام P M I - K / آن M او P I / تا داند M - P I /  
 والسلام P I بعون اللہ والسلام والحمد للہ رب العالمین M / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۳۶ - دیروز وعده داده بودم برادر اعز ترا، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة که از بهر او چیزی نویسم در این باب که صانع عالم جسم نیست . 3  
 و خواص را معلوم است که از جسم خود هرگز روا نبود که هیچ کاری در وجود آید، نه اندك و نه بسیار . چه هیچ حرفی که بر این کاغذ مکتوب است از قلم وانگشت در وجود نتواند آمدن . لعمری آلت باشد، أمّا تا قدرتی و ارادتی و علمی نبود ، کاری در وجود نتواند آمدن . و هرگز جسم محل قدرت و ارادت و علم نبود و نتواند بود . و اشباع را با نان همین نسبت است که این حروف را و اقلم . چه قلم کاغذ را از حال سپیدی با حال سیاهی نتواند رسانیدن بی چیزی دیگر ، و نان کس را سیر نتواند کردن بی چیزی دیگر . پس چیزی دیگر مسختر آن بود و این مسختر را فریشته خوانند . و همچنین آتش آلت فریشته است در احراق ، و همچنین آب آلت فرشته است در اروا ، و آفتاب آلت فرشته است در تنویر عالم ، و خاک و هوا همچنین ، و آسمان و ستاره همچنین ، و هرگز هیچ جسمی را وجود نتواند بود بی چیزی دیگر که آن چیز نه جسم باشد . و تا کسی بذوق اینجا رسد راهی دراز ببايد رفت . 15

1 - 15 بسم . . . رفت S - PMKI / 1 بسم . . . الرحيم PI مکتوب الشهي عشر K بسم . . . الرحيم و به نستعين M / 2 بودم K ام PMI / الله به PE M يك K / 4 از M - PI / خود PKI / M / روا . . . هیچ PMI - K / 5 هیچ PMI هر K / مکتوب PI - MK / 6 و ارادتی PI - MK / نتواند آمدن PMI / 7 نبود و K / 8 و PMI - K / 9 با حال K نخلت PI - M / رسانیدن PMI / K / 10 دیگر M - PKI / پس چیزی دیگر K به PMI / 11 مسختر K مسختران و در اشباع M مسختران بود همچنین نان در اشباع PI - M / 12 حروف . . . است در K احراق چنانکه قوت آلت است بر تنویر و تنویر PMI / 13 و PMI - K / همچنین و آسمان PMI - K / 14 وجود خود PKI / دیگر بی دیگر که M دیگر K / 15 داشت PMI / 16 و K / 17 و K - PMI . . .

. . . 112. K 12. M 21. P 12. S 12. . . .



- ۱۳۷ - ودر قرآن کنایت از این نکته چنین آمده است که «سبحان الذي بیده ملکوت کل شیء وإلیه تُرجعون» وآن قدر که در علم تو گنجد من نویسم.
- 3 چه اگر این مسأله تمامی معلوم نگردد، آنچه مقصود تست باری معلوم گردد که قدیم جسم فتواند بود. و مرا ای دوست شرم می آید که گویم: صانع عالم جسم نیست، و می ترسم که خوض کردن در این چنین معانی از این بود که
- 6 «اتخذوا دینهم لعباً ولهواً»، أما «یجادلون فی آیات الله بغير سلطان آتاهم» باری مرا دلیر می دارد، زیرا که چون بی سلطان روانیست مگر با سلطان روا بود، و نیز ازاله شکوک واجبست. ودر قرآن مجید می گوید: «لم یلد ولم یولد»، «ولم یکن له صاحبة»، ودر محاجه کفتار بسیار آمده است این معنی.

- ۱۳۸ - و نیز اسپى که صفیرش نرنی، خوش نخورد آب؛ اکنون نه مردم کم از اسپ است و نه باده کم از آبست. اگر آدمی را بدایت ایمان بخدای تعالی از این شیوه خواهد بود، چه عجب، اگر برای او این خوض کردن مستحب گردد. و اگر کسی سگی را راحتی می رساند، این کس بر آن مثاب است. و چون فی کل کبد حرّی رطبة، اجر راست بود. آخر از این جملت بود که یکی را شفاء الغلیل وادید آید، علی الخصوص در چیزی که بسعادت ابدی تعلق دارد. و با این همه عذرها هم شرم می دارم که گویم که خدای جل جلاله

1 - 17 ودر ... جلاله P M K - S / 1 چنین P M I چان K / 1 - 2 یس 36 : 83 ك / 3 تمامی P I بتامی M K / 4 آید P I بود M K / 7 باری مرا K باره M مرا باره I باز مرا / P مگر P M I باری K / 6 الاعراف 7 : 51 ك / 8 - 9 الغافر 40 : 45 ك / 11 نرنی P M نرنند K / مردم M مرد P I مردست K / است و نه M و نه K - P I / 13 اگر برای P I که از بهر M K / 14 گردد M K I باشد P / کسی P M I - K / بر آن M بدان K بر آن فعل P I / 15 است P M I میشود K / آخر از این P I آخر این هم در M این همه در آن K / 17 م P K I - M

و عظم کبریاؤه جسم نیست، چه در مملکت او عالم اجسام کم از آنست که صد بنسبت بالا یقیناً عددی . پس در مملکت او خود جسم هیچ نیست ، و این الله تعالی لم ينظر الی الدنیا منذ خلقها بغضاً لها ، تنبیہی تمام است بر خست عالم جسمانی . و در خبر است که روز قیامت خدای تعالی وا دنیا گوید : **أسکتی یا لا شیء ؛ أما تو هنوز ابو جاد این راه نمی دانی ! چه عجب بود که اگر بمعانی درجات راه نبری . تو چه دانی که أسکتی یا لا شیء چه بود !** و در نظر خواص هفت آسمان کم از دنیا است تا دانی .

۱۳۹ - و اینجا طریقی هست که مقصود تو حاصل کند، و شرم من پاره ووا کم کند . و این طریق آنست که نگویم که قدیم جسم نیست ، بل اثبات آن بکنم که هیچ جسم قدیم نتواند بود چه هزار کمال از ناقصی نفی کردن آسان تر بود که يك نقصان نفی کردن از کاملی . فرق است میان این که گویند : سلطان محمود حجام نیست که نفی العیب عن لا عیب له عیب ؛ و میان آنکه گویند که حجام : سلطان نتواند بود . و چون درست شود که هیچ جسم قدیم نتوان بود ، همچنان بود که درست شود که هیچ قدیم جسم نتواند بود ؛ زیرا که چون چیزی را از کلیت چیزی نفی افتاد، این چیز از کلیت آن چیز منفی بود بضرورت . و مگر این معنی بمثال بهتر فهم کنی . چون هیچ آدمی سنک نبود ، لازم آید که هیچ سنک آدمی نبود ؛ زیرا که اگر يك سنک آدمی

1 - 4 و عظم... قیامت S - PKMI / 1 و عظم کبریاؤه PKI - M / چه MK ... چه PI  
 1 - 2 چه ... نیست K - PMI / 2 در PI - M / هیچ PI - M / 1 ...  
 SMK حق جل و علا PI / 5 که اگر K اگر SM که PI که PI - M SMK 7 / 9 B  
 من پاره و SM من بار PI راه پاره K / و این SPKI و آن M / 10 چه SMK ...  
 PI / کمال از SK - PMI / 11 يك نقصان PMI نقصانی SK ...  
 از کامل نفی کنی SK / کاملی MK کامل PI / 12 محمود PI / SMK - PI / 13 ...  
 نبود M / چون SPKI / M / شود PMI شد SK / 16 از معنی PI / SMK - PI / 15  
 SMK بود PI / آدمی ... آدمی PI - SMK / اگر M اگر همه SK /

بودی ، پس آن آدمی سنگ بودی . پس آن دروغ بودی که در اول گفتم که هیچ آدمی سنگ نبود .

- ۱۴۰ - فقها این معنی را در علم کلام چنین آورده اند که النافیة العامة تنعکس مثل نفسها نافیة عامة . و عبارت منطقیان چنین بود که السالبة الكلية تنعکس سالبة كلية . فإذا صدق قولنا : لا واحد «أ» «ب» لزوم بالضرورة قولنا : لا واحد «ب» «أ» ، إذ لو كان في الوجود «ب» واحد «أ» لكان ذلك الـ «أ» «ب» ، هذا خلف . و این در نفی عام درست بود ، اما در اثبات از کل و جزو درست نبود . نه بینی که همه آدمی حیوانست ، ولیکن نه همه حیوانی آدمی است
- ۹ بل بعضی از حیوان آدمی بود ؛ فالنافیة العامة تنعکس نافیة عامة ، لیکن المثبتة العامة لا تنعکس مثبتة عامة بل مثبتة خاصة . و معنی عکس آنست که موصوف و اصفت کنند ، و صفت و اموصوف ، چنانکه در اثبات ، کل آدمی حیوان آنست که بعکس گویند : کل حیوان آدمی . و در نفی کل آدمی فلیس بحجر ، و این معکوس کنند که کل حجر فلیس بآدمی . اما در نفی ، عکس عام راست بود ، چنانکه کل حجر فلیس بآدمی راست است . و در اثبات عکس عام واجب نبود که صادق بود ، چنانکه کل حیوان آدمی راست نیست .

- ۱۴۱ - اکنون مقصود از تمهید این مقدمات آنست که چون درست گردد که کل جسم فلیس بقدم ، از اینجا خود بضرورت لازم آید که کل قدیم فلیس

۱ بودی . . . آدمی PI-SMK / پس . . . بودی M پس اینک سنگ آدمی و سنگ بودی S و یک سنگ آدمی نبودی PI-K / 2 نبود SMK نبود لازم بود که هیچ سنگ آدمی نبود زیرا که PI / 3 این معنی را PI-SMK / چنین PI-SMK / آورده اند PMI آرند SK / 7 نبود SK نگردد PMI / 9 بل . . . بود PMI-SK / 11 و اصفت SPMI را و اصفت K / 11-12 اثبات . . . نفی K-SPMI / 12 آنست . . . گویند PI و این کنند SM / آدمی PMI انسان SK / 13 معکوس PI-SMK / 15 واجب نبود که PMI-SK / آدمی PMI انسان SK / 17 مقصود PMI مقصد و مقصود K عمده مقصود S / 18 فلیس PMI لیس SK / .

- بجسم . و چه واجب بود که بی هیچ ضرورتی سخن مردود گردد در چیزی که چون ارباب البصائر بشنوند از آن برنجند ، و این همچنانست که گویند: محال مقدور نیست . پس گویند که خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، چه خدای تعالی چون خودی را نتواند آفریدن . و این از آنست که چون بیافریند مثلاً ، آفریده بود . پس حادث بود و او قدیم است . و محالست که او حادثی در وجود آورد که آن حادث قدیم بود ، چه ضدان لا یجتمعان .

- ۱۴۲ - و چون این محالست پس هم محالست که يك جسم بیافریند که هم سیاه بود و هم سفید در يك حال و باضافت با يك ادراك . و این قوم چون گویند: خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، در خاطر قومی آید که مکر این محالات چیزست و خدای تعالی بر آن چیز قادر نیست . پس گویند : چون روا باشد که خدای تعالی بر چیزی قادر نبود که این نقصان بود در قدرت او . و اینجا خلل نیست در قدرت خدای تعالی که خلل در آنست که محال مقدور نیست ، و قدرت را تأثیر در مقدور بود .

- ۱۴۳ - و چون قوت بصر اصوات را ادراك نکند ، خلل نه در بصر بود ، خلل در آنست که اصوات نه از مبصرات است ، و قوت بصر جز مبصرات را ادراك نکند . و نقصان بصر آن بود که مبصرات حاضر را ادراك نتواند کرد . نه بینی که چون کسی بقوت باصره ادراك روایح و اصوات نکند ، هیچکس نکوید البته که بصر این کس ناقص است . و چنانکه بصر مبصرات را ادراك

۱ هیچ / P I - S M K / چون P M I - S K / ۳ چه S M K / چه P I - S M K / ۴ / P I - S M K / ۵ / P I - S M K / ۶ چه S M K / و P I / ۸ سفید S M K / زرد P I / و ای S M K / ۹ / P I - S M K / ۱۰ / M / و P M I / که S K / باشد P I / و S M K / ۱۱ / و P M I / بر S K / او S P I - M K / ۱۴ قوت P M I - S K / ۱۵ / در S M K / ۱۶ / از آن بود P M I / نتواند کرد P I / نکند S M K / ۱۷ / و P M I / بصر S K / ۱۹ البته که S K - P M I / مبصرات را S M / مبصرات P I / مبصرات S K /

کند ، همچنین قدرت مقدورات را در وجود آورد نه محالات را که نامقدور است . اگر يك مقدور را در وجود نتواند آورد ، در این خلی بود قدرت را .  
3: أمّا چون همه مقدورات را در وجود تواند آورد ، اینجا قدرت بکمال بود ، اگر نامقدور در وجود نیامد قدرت از آن چه .

۱۴۴ - ومقصود از این آنست که اگر چه این معنی راست است ، أمّا  
6) هم نيك نیست که کسی گوید : خدای تعالی بر محالات قادر نیست . و این سخن را تهذیبی بتوان کرد ، چنانکه مقصود از آن حاصل گردد ، وایهام نقصان نبود در آن البته ، چنانکه گویند : هر چه خواهد بیاشد بضرورت ،  
9) و هر چه نخواهد نباشد بضرورت ، پس اگر محالات را خواهد هم بیاشد ؛ ولیکن محال است که محالات هرگز بیاشد ، پس محالست که هرگز محالات بخواند .  
و این برهانی قاطع است بدین که خدای تعالی هرگز محالات نخواهد . و از  
12) ترتب محالی بر محالی هیچ خلی نخواهد بود که روا بود گویند : لو جاز أن یخلق الله مثل نفسه لجاز أن یکون الشیء الواحد قديماً وحادثاً .

۱۴۵ - وقرآن بدین معنی بسیار آمده است که « لو أراد الله أن یتخذ  
15) ولداً لاصطفی مما یخلق ما یشاء » ، « لو أردنا أن نتخذ لهواً - ای زوجاً - لاتخذناه من لدنا » ، « لو کان معه آلهة كما تقولون اذاً لابتغوا الی ذی العرش سبیلاً » ، « لو کان فیها آلهة إلا الله لفسدنا » . و این همه ترتیب است بر فرض  
18) محال . پس چون گویند : اگر خدای تعالی محالات خواستی ببودی ، ولیکن هرگز نباشد ، فاذن هرگز نخواهد . و این کمال ظاهر است که بودرا و نا بودرا

1 همچنین ... آورد M - SPKI / نا PI - SMK / 2 را PI - SMK / آورد K  
SM آوردن PI / در این ... را SK این ... را PMI / 6 نيك SMK نيكو PI /  
محالات SMK محال PI / 7 بتوان PMKI نتوان S / چنانکه SMK چنانچه PI / گردد  
SPMI شود K / 8 گویند PMI گویند که SK / 9 و هر ... بضرورت SK - PMI /  
نباشد PI نبود نباشد M / را SPMKI - M هم PI - SMK / 10 محالات بخواند K بخواند  
SPMI / 11 محالات PMI محال SK / 12 ترتب M ترتیب SK تربیت PI / که PMKI  
اینکه S / 14 الزمر 39 : 4 / 15 الانبیاء 21 : 17 / 16 الاسراء 17 : 42 / 17 الانبیاء  
21 : 22 / 18 پس چون PI پس M چون SK / محالات SMK محال PI / ببودی KI  
PM نبود S / 19 نباشد ... نخواهد PMI نخواهد لا جرم هرگز نبود SK / .

حوالت وا وجود مشیت او وعدم مشیت او بود . اَمَا چون گویند : اجتماع الضدین محال است ، و خدای تعالی بر مستحیلات قادر نیست . این چون نقصانی می نماید بنزدیک قاصر نظران که پندارند محال چیز است ، و او بر آن قادر نیست .

۱۴۶ - ای دوست این کلمات را بریاضتی هر چه تمام تر می نویسم ، چه نام خدای تعالی بردن در این معرض دشوار متاتی می شود بر من . و در دل اهل معرفت او بیش از آنست که فلاسفه و متکلمان می پندارند که گویند که او عرض نیست ، و جوهر نیست ، و جسم نیست ، و آنکاه پندارند که این تنزیه است .

۱۴۷ - بسیار کس از مریدان بوده اند که هرگز نام پیران نبردندی تا دهن بکلاب نشستندی ، و جماعتی بوده اند که هرگز نام پیر خود نبرده اند :

قومی همه عمر خویش در روزه کنند  
قومی دگر از کلاه خود موزه کنند

قومی خدای تعالی را نام برند و ندانند که آن خود چه بود . و قومی پیر خود را نام نبرند که از خدای تعالی چیزی دانسته چه خبر دارند که پیر را این همه تعظیم از آنست که داش محل معرفت خدای بود .

شان ما بینی و بین حمامی تبدی الصبابة و الخنیز و اکتم  
ولقد بکیت فلورایت مدامعی لعامت أي الباکین متیم

۱ مشیت SPMI مسیت K / 3 می نماید PI و SPMI - SK / 5  
۲ SPMI - PMI / SK 6 معرض SPMI موضع K متاتی می SPMI - SK / 7  
۳ SK / 7 میندازند که گویند که SK میگویند و می پندارند که چون که M میندازند  
۴ PI / 8 و آنکاه پندارند SPMI - M / 9 SK - PMI / 10 SK / 10  
۵ جماعتی ... نبرده اند SPMI - K / 12 خویش در SK در SPMI / 13  
۶ خود SK ز لاه خود می M ز لاه خود می PI / 14 SK - PMI / 15  
۷ دانسته PI چیزی دانستند M خد داشت SK / 16 خبر دارند که P چید دارند SK / 17  
۸ SPMI است K / 17 بینی ... الخنیز SK بین وجد و وجد حمامه ... فی الخیم SPMI



3 أبعدُ الناسِ عن الله أكثرهم ذكراً لله . لعمرى در بدایت ؛ همه نام او برند که « اذکروا الله ذکراً کثیراً » اذکروا الله حتى یقال لکم إنکم مراؤون . أمّا در نهایت این همه بر خیزد . جوانمردا ! « واذکر اسم ربّک » دیگر است ، و « اذکر ربّک فی نفسک تضرّعا وخیفهٔ » دیگر . یا موسی قل للظلمة من بنی اسرائیل لا تذکرونی فإنّ من ذکرتی منهم ذکرتُهُ باللّعة .

6 ۱۴۸ - جوانمردا ! پنداری که اهل معرفت خود را ظالم ندانند ؟ چندین هزار هزار مقام است که در آنجا نام معشوق بردن حرام است ، و چندین هزار هزار مقام هست که جز نام معشوق بر زبان نرود . از سوداهای عاشقان هم عاشقان با خبراند و لیس المحبة من تعلیم الخلق إنما هی من تعلیم الحبيب الخالق معروف کرخی می گوید . رزقنا الله وإیّاک ایها الاخ طاعته ما أبقانا وأحسن منقلبنا إنه ولیّ ذلك .

12 ۱۴۹ - در این نوشته آنچه مقصود بود همه نوشته نیامد ، چه در تمهید مقدمات از مقصود دور افتادم . فردا إنشاء الله که بنویسم که هیچ جسمی قدیم نتواند بود . إنشاء الله این که نوشتم وبال نحوّاهد بود ، و تو نیز دعا می کن تا مگر عواقب محمود گردد . ای دوست وصیتی نوشته ام که هر روزه چیزی بصدقه ده ، نه از راه عادت ، بل بجایی که سؤال نکنند و متوقع عطای تو نباشند .

1 الله S P M K - I / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 3 المزمل 73 : 8 ک والانسان 76 : 25 م /  
4 الاعراف 7 : 205 ک / تضرّعا وخیفهٔ P M I انه لا یحب المعتدین S - K / 6 چندین P M I  
- S K / 7 نام S P K I جز نام M / بردن حرامست S حرامست K نیست P I بر زبان  
بردن حرامست M / 8 نام S M K یاد P I / سوداهای S M K سودای P I / 10 گوید  
S P K I گویند M / 12 بود P I - S M K / چه S M K که P I / 13 دور افتادم M بیفنادم  
P I بازماندم S K / که S K ونا فی تأخیر الاجل M وما فی الاجل P I / 13 - 14 که هیچ...  
که P M I - S K / 14 نوشتم P I می نویسم M / وبال P M I وفالی S K / 16 نیز S P M I  
- K / عواقب P M I عاقبت S K / 17 وصیتی S P M I قصتی K / بصدقه S M K صدقه  
P I / 17 نباشند S P K I نباشند والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله M / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۵۰ - عاقبت کار برادر اعزّ محمود باد انشاء الله تعالی. در این مکتوب نوشته شود که هیچ جسم قدیم نتواند بود. و لفظ قدیم بترك گوئیم که بی خردگی تمام است، و نفی قدم از جسم در باقی نهم که طریقی دیگر هست بأدب نزدیک تر، و آن آنست که درست کنیم که کلّ جسم حادث. زیرا که چون اجسام حادث بود، قدیم نبود. و اینجا معنی جسم بدان، و معنی حادث. بدانکه ضرورتست که هر موجود که وجودش را بدایت بود آنرا حادث خوانند، و چون بدایتش نبود قدیم خوانند. و هر موجودی که طول و عرض و عمق دارد آنرا جسم خوانند. اکنون نیک گوش دار تا این اشکال بر خیزد، بعون ملک آسمان و زمین، و در این باب چون سه چهار تمهید بود. ادراکش آسان تر افتد.

- ۱۵۱ - تمهید اول: در تمیز صفات ذاتی و عرضی. بدان ای دوست که هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود نبود، ما آنرا ذاتی خوانیم؛ و هر صفت که وجود موصوف تواند بود بی آن صفت، ما آنرا عارضی خوانیم. و این بمثالی دیگر بهتر فهم کنی، مثلاً آدمی موصوفست بتحرك و ادراك.

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب الثالث عشر K ومن كتبه رضی الله عنه رسالة التمام  
بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين 2 / M SPKI M - SPKI  
کنیم 4 / SPKI است در آنست M / نهم SPMI نهم K / P I و M K  
بأدب P M I که بأدب S K / 5 تر شد S M K  
6 بدانکه S M K بدان. بدانکه P I / 8 که P M I S K  
9 آنرا P I - S M K / نیکو P I / 10 S K M P I  
S K عرضی عارض آن باشد P I و عوارض آن M 12 ... P M I  
13 / S K ما ... خوانیم P M I عرضی خوانند S K / 11 M - S P K I  
14 / S M K بتحرك S M K حرکت P I

\*\*\* 11, K 13, M 22, P 13, S 13. \*\*\*

اورا این دو صفت ذاتی بود که اورا اگر نہ تحرک بود نہ ادراک پس آدمی نبود . أمّا سپیدی و سیاہی و کوتاہی و درازی ، این ہمہ صفات عارضی بود ، 3  
عرض خوانیم . چه آدمی تواند بود بی آنکہ سیاہ باشد یا سپید ، و همچنین  
تواند بود ، بی آنکہ دراز باشد یا کوتاہ . و در تمیز صفات فرقی دیگر بود میان  
مقومات و لوازم ، و این از مقصود ما خارج است . و حصول مقصود ما ممکن  
است بی آنکہ لوازم و مقومات از ہم جدا کنیم . این تمہید فہم کن اولاً . 4

۱۵۲ - تمہید دوم : در حکم این اوصاف بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله  
وإياك بالاسلام کہ صفات ذاتی موصوفات خود را ضروری الوجود بود ،  
و صفات عارضی ممکن الوجود بود ، چه تواند کہ بود و تواند کہ نبود . أمّا  
ذاتیات علی کل حال نتواند بود کہ نبود ، الا کہ موصوفات نیز نبود ، و ما این  
حکم با وجود موصوفات می کنیم . هذا مضي . 5

۱۵۳ - تمہید سیوم : در حکم ممکن الوجود . بدان ای دوست کہ ہرچہ  
ممکن الوجود بود ، چون اورا موجود بینیم ضرورت دانیم کہ اورا سببی بودہ است  
کہ در وجودش آورد چه او از خود مستحق وجود نیست ؛ و چون اورا از  
ذات خود استحقاق وجود نبود ، لا بد وجودش را سببی باید کہ حوادث را  
اسباب ضروری بود . و من این تمہیدات را بس کودکانہ بیان می کنم ، تا بدانی .  
زیرا کہ تو چنین می خواهی ، و اگر نہ این مسألہ چندان دشوار نیست . 6

۱ - پس SK - PMI / 2 عرض خوانیم SK - PMI / چه SMK کہ PI / 3 همچنین  
تواند بود SK - PMI / تمیز SPMI بیشتر K / 4 از SK - SPMI / 5 ما SPMI تا K /  
7 - 8 ای ... کہ PI - SMK / 9 عارضی PMI عوارض SK / چه SMK کہ PI /  
کہ بود و تواند M بود کہ بود و بود SK بود کہ نبود PI / 9 - 10 اما ... کہ نبود SK - SPMI /  
10 الا کہ SK - PMI / موصوفات SMK موصوف PI / 12 ای دوست SK - PMI /  
13 اورا SK - PMI / 14 وجودش ... کہ SMK وجود ... کہ PI / نیست PMI  
نبود SK / 11 - 15 و چون ... نبود SK - PMI / 15 حوادث SPKI حادث M / 16 می  
SK - SPMI / 17 زیرا کہ PI زیرا M کہ SK / چندان دشوار K دشوار S چنانہ  
دشوار PMI / .

۱۵۴ - تمهید چهارم : بدان ای دوست که هر موصوف که بی صفات عارضی موجود نتواند بود ، بضرورت آن موصوف حادث بود . چه صفات عارضی را بچیزی حاجت بود که آن چیز سبب وجودش بود . و موصوف را بدین 3 صفات عارض حاجت بود تا در وجود آید . و وجود موصوف پس از وجود صفات عارض می بود . و وجود صفات عوارض موقوف بود بر وجود چیزی دیگر .

۱۵۵ - تمهید پنجم : بدان ای دوست که سکون و حرکت ، ولطافت و کثافت ، و تری و خشکی ، و شیرینی و ترشی ، و گرمی و سردی ، همه اوصاف عارضی اند در جسم که جسم تواند بود بی آنکه ساکن باشد و تواند بود که بی آنکه متحرک بود . و همچنین تواند بود که بی لطافت بود چون زمین ، و بی کثافت تواند بود چون هوا ، و بی تری تواند بود چون زروسیم ، و بی خشکی تواند بود چون آب ، و بی شیرینی تواند بود چون سرکه ، و بی ترشی تواند بود چون انگبین که این همه اجسام است و هر یکی علیحده می تواند بود ، بی آن 12 صفات اجسام دیگر . مضمی هذا ایضاً .

۱۵۶ - تمهید ششم : بدان ای دوست که هر کز جسم نتواند بود بی هیچ صفتی عارضی ، زیرا که محال بود که هر کز جسم در وجود آید بی حرکت و سکون . و این هر دو در اجسام عارض است ، و محال بود که در وجود آید بی لطافت و کثافت . و این همه از عوارض است . و هر یک از این تمهیدات را شرح از آن جدا داده می نویسم ، تا تأمل در آن آسان تر بود چه اگر بهم در 18

1 - ای ... در P I - S M K / بی S M K و P I ، 2 - موجود نبود S M K ، 3 - چه صفات S M K ، 4 - در P I ، 5 - از چه P M K I - S ، 6 - در P M I ، 7 - وجود S K پس ، 8 - در P M I ، 9 - در P I ، 10 - چون ... چون S P K I چنانکه ... چه S P K I ، 11 - در P I ، 12 - صفات S M K ، 13 - مضمی P I - S M K ، 14 - در P I ، 15 - صفتی ... حرکت S K - P M I ، 16 - در P I ، 17 - وجود ... کثافت S M K بی لطافت و کثافت در وجود P I ، 18 - شرح از آن P I / S K از آن S K ازین سبب M / چه S M K - P I ، 19 - در P I

بود فهم تو در آن مضطرب شود اما چون کسی بود که چیزی بتواند شنیدن، این مسأله را در يك سطر بتوان بیان کرد .

3 ۱۵۷ - تمهید هفتم : در لباب این مقدمات . بدان ای دوست که چون جسم را وجود موقوف بود بر وجود اوصاف عارض ، و اوصاف عارض محال الوجود بود بی چیزی که سبب وجود آن اوصاف بود ، پس اوصاف عارض را وجود پس از وجود آن چیز بود و جسم را وجود پس از وجود آن اوصاف بود . و هر چه وجودش پس از وجود چیزی بود ، این چیز لابد است که سابق الوجود بود بر آن چیز ، پس آن چیز حادث بود بضرورت . و حال جسم چنین است پس بضرورت جسم حادث بود . و چون حادث بود ، قدیم نبود . و چون هیچ جسمی قدیم نبود ، هیچ قدیمی جسم نبود ، و صانع عالم لابد قدیمست ، پس جسم نبود . و هذه كفاية .

12 ۱۵۸ - در این مسأله بیش ازین نتوان نوشت که مستحقّ این تطویل هم نیست . اما بحکم آنکه تو عادت نکرده‌ئی در این شیوه بیشترك نوشتم که لكلّ داخل دهشة . باید که در این نوشته پیوسته تأمل کنی تا ضرورت معلوم شود که محال بود که هیچ جسم بود إلا که حادث بود . و این مسأله را هزار گونه بیان توانم کردن . اما این ما حضروقتست ، و چنین دانم که کفایت بود ، اما بتأمل مطالعه باید کرد و یقین بدان که معرفت خدای تعالی نه این بود که معرفت از شنودن هرگز حاصل نشود . چه تحصیل معرفت خود راهی دیگر است .

1 در آن SPI - MK / شود PMI گردد SK / 2 را SPI - M / 4 و اوصاف عارض SPI - M / 4 - 5 محال ... پس اوصاف SK - PMI / 5 عارض SMK عارضی PI / 7 است که SPI - M / 8 بود ... پس آن M بر آن چیز پس آن SPI بود و آن چیز پس از آن K / 9 چنین PMI این PK / 10 جسمی SPI - M / K هیچ ... نبود SPI - M / K / 11 پس PMI لابد که SK / 12 بیش PMI بیشتر SK / که PI چه SMK / 13 نیست SPI - M نبود K / بیشترك PMI روشن تر SK / 14 در ... پیوسته M پیوسته درین باب SK درین نوشته PI / 15 را SPI - SMK / 16 توانم کردن SMK توان کرد PI / 18 از ... حاصل SPI - M آن شنودن هزار حاصلی K / نشود PI نباید S نگردد M نباید K / چه SMK که PI / .

- ۱۵۹ - وابدایت آن راه طہارتست کہ بُسْنِي الدِّينِ عَلَى النِّظَافَةِ . وابدایت طہارت پاکی ظاہر است، وظاہر تن است وجامہ تن، وأخسِ دَرَجَاتِ طَهَارَتِ اینست . وقومی از سالکان راه حقّ خود بدین طہارت ننگرند . واز غلط خالی نیند کہ این طہارت بآب حاصل شود . وحصول این طہارت بی حقیقت طہارت ، بہیچ کاری نیاید . واین معنی در قرآن چنین میگوید : « انما المشرکون نجسٌ » . ای دوست إنّ الله تعالى لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم 6 ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم . چون دل نجس بود ، طہارت ظاہر بچکار آید . واین چنان بود کہ کسی تن جامہ پاکیزہ دارد، واز فرق تا بقدم بأنواع نجاسات آلودہ بود . ای دوست طہارت ظاہر مزیتی است در راه خدای تعالی ، وطہارت دل رکنی است ، وچون رکن بخلل بود مزیت بچکار آید . واین چنان بود کہ کسی خواهد کہ خطّ آموزد . وآنگہ شب وروز در آن کند کہ کاغذ مہرہ زدہ طلب کند، وعمر در این بسر برد، وهرگز قلم بر کاغذ نهد ونداند کہ الف وبا چون نویسند .

- ۱۶۰ - دوم درجہ طہارت پاکی حواسّ است ، از آنچه قاطع راه خداست کہ « إنّ السَّمْعَ والبَصَرَ والفؤاد کلُّ اولئک کان عنه مسؤولاً » .
- سیوم درجہ در طہارت پاکی دماغ است ، از خیالات و اوہام ردی کہ مرد را از راه خدای تعالی باز دارد کہ اوہام وخیالات از جنود ابلیس اند .

2 وظاہر ... درجات P M I چون پاکی تن وجامہ وآخر درجات در S K / P M I  
 - S M K / تنگورند P M I بنگویند I / S K نیند P M I تبتہ S K / P M I / 1  
 آید 5 / S K - 6 طہارت ... المشرکون P I - S M K / 5 میگوید S M K / P I - S M K  
 5 - 6 التوبة 9 : 28 م / 7 ونياتكم P I - S P K I / 9 است در P I در S K در M  
 12 کند S P K I گوشد S / مہرہ زدہ S K موزر P M I / 12 - 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100  
 17 : 36 ك / 16 سوم درجہ S P K I درجہ دوم M / 17 مرد P M K I مردم S /



چهارم درجه طهارت پاکی دل است از خواطر وقواطع در این راه دراز. و چون این طهارت دست داد، روی در قبله باید آورد. و چون وقت احرام گرفتن آنگه بود، از همه مخیّط بیرون آید. 3

۱۶۱ - جوانمردا! هر لباس که برتو بود که شیطان دوخته، بیرون باید کرد، اگر قصد کعبه داری. «استجیبوا لله ولرسوله اذا دعاکم». دعا شرط است، کار اینست. اگر لبّیک اللهم لبّیک گویی در این حالت، نامت در جریده است. انما یتجیب «الذین یسمعون القول فیتبعمون أحسنه». و نماز در این حال از مرد درست بود که مفتاح الصلاة الطهور، و در بهشت در این حال بود که باز کنند که مفتاح الجنة الصلاة وقرّة عینی الصلاة، و «فصل لربک وانحر»، الصلاة قربان کل تقیّ «لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم». چون بتقوی رسیدی، در نماز خود را قربان باید کرد که «فصل لربک وانحر» این بود که صل صلاة مودع ای مودع لنفسه. 12

۱۶۲ - جوانمردا! المصلی یناجی ربه و تا تو باشی و نفس تو باشد، راه نیست بخدای تعالی. اَبی الله ان یکون لصاحب النفس الیه سیلا. پس با نفس تو مناجات کی دست دهد؟ و تا مناجات نبود نماز نیست. اکنون چون بناز رسی، مناجات پدید آید. و چون خدمت بسیار کنی، باشد که تورا معرفتی دست دهد. مصرع: چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود. این معرفت بود، باقی آنچه تو بچیزی آموزی، آن از معرفت سخت دور است. عارفی باید تا داند که معرفت چیست، من از معرفت نام دانم، ترا خود نشناسم. 18

1 چهارم درجه SPKI درجه سوم M/دل SK-PMI در SMK از PI/2 و چون وقت M وقت SPKI/3 آنگه SMK-PI بود SMI بود که PK/4 دوخته PI دوخت M دوخته باشد SK/5 الانفال 8: 24 م/5-6 دعا... انیست K شرط کار اینست M شرط کار است PI/6 حالت PMI حال PK/7 است SMK آنها نیست I ثبت کنند P/الزمر 39: 18 ك/7-19 انما... نشنامم SMK-PI/9 بود SM-K/9-10 الكوثر 108: 2 ك/10 الحج 22: 37 م/11 رسیدی در نماز MK رسند S/14 پس SK-M/15-17 و تا... نماز نیست... دهد مصرع M و چون... دهد S-K/18 آنچه M انکه SK-M/19 من SK-M/.

۱۶۳ -- ای دوست! قومی از فلاسفہ و متکلمان خود را عارف خوانند « ذلك مبلغهم من العلم » پندارند کہ از راه ہذیان کسی بمعرفت رسد، حاشا و کلاً! ای دوست مارا با این چه کار! اما ہم اولیتر آنست کہ بیان کردہ ۱۱) شود تا در غلط نمائی. ہوا پرستانرا کجا رسد کہ حدیث مردانِ راہِ خدای کنند! آن کس کہ هنوز از خلق خدای ترسد و از خدای نترسد، آنکس بنزدیک اہل طریقت کافر است، و هنوز بمقام مشرکان نرسیدہ است. ۱۲) چگونہ شاید کہ از اہل معرفت سخن گوید! جوانمردا! ہفت آسمان و زمین در قبضہ عارف کم بود. اگر از الحق زند، معذورش دار. کویسی فلاسفہ را این معنی بر خاطر گذرد. نمی توانم چیزی نبشتن، و نمیدانم کہ چہ بنویسم! ۱۳) خدای تعالی عاقبتی محمود دہاد.

۱۶۴ -- ای دوست نصیحتی بشنو کہ بر ہر حال کہ باشی نو مید مگرد. « لا تياسوا من روح الله انه لا يياس من روح الله إلا القوم الكافرون ». و بہر ۱۲) کال کہ رمی از قطاع الطریق بر حذر باش کہ « فلا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون ». ای دوست! چندان کہ خواہی جہتاری و قہاری هست. و چندانکہ فتوانی دانستن، کرم و رحمت هست. و در ہر مقام کہ باشی داد آن ۱۳) مقام از خود میدہ، و حالی در این مقام کہ هستی چندانکہ توانی خیر میکن با مسلمانان، و از دود دل بیچارگان و درماندگان بر حذر باش. و چندانکہ ۱۴) توانی معصیت کم کن، و اگر ہزار کبیرہ در روئی بکنی، و یک صغیرہ دست

1 - 18 ای . . . دست SK - M / 2 النجم 53 : 30 / حدیث M / 3 اولیتر M / 4 راہ SK - M / 5 هنوز SK - M / 6 بنزدیک SK بنزد M است / 7 آنکس SK - M / 8 عارف کم بود SK - M / 9 چہ بنویسم M / 10 قطع . . . پیش M / 11 مکرر M مشو SK / 12 : 87 : 13 / 14 ای دوست SK - M / 15 : 16 : 17 / 18 چندانکہ . . . مسلمانان M یا مسلمانان خیرات میکن SK / 17 بر حذر باش M حذر میکن SK

بتوانی داشتن بدار ، ونباید که شیطان ترا در این مغلطه افکند . واگر به پُری آسمان وزمین کبایر داری رحمت او بیشتر از آن است . واگر به پُری آسمان وزمین طاعت داری ، در جنب عدل او ذره یی مشناس . 3

۱۶۵ - وهر روز از مال خود چیزی جدا کن واز بهر خدای تعالی بده ومی دان که از بهر خداست وچندان که خواهی جدا کن . وبران مواظبت نمای ، وچنان پندار که هرگز این طاعت نکرده ای ، و بکس مده که بضرورت چیزی خواستی دادن . وعلی الحقیقه دانم که دشوار بتوانی دانستن که مصرف آن صدقت کیست . وبدانی که چون در روزی هزار دینار کم یا بیش خرج کنی از چه مایه است که بخدای میتوانی دادن لابل بخود میتوانی دادن . وزنهار زنهار ! چون روزی دوو ده بدهی ، نباید که دست از آن بداری که آفت آن ندانی ! تو چنان دان که فایده آن هم ندانی . اگر يك روز این وظیفه فراموش کنی ، روزی دیگر خودرا بران عقوبت کن ، وچیزی که در طبع تو بدان بخیلی باشد از خود جدا کن . واگر فراموش نکنی لیکن سببی بی تو براه آید که بدان کار نرسی ، هم این کار کن خودرا مواخذت کنی ، واین عظیم عظیم کاریست ، ارجو که این توفیق بیابی . واگر در اول روز جدا کنی وروز بآخر آید ، وهنوز پیش تو باشد شاید ، مادام که تورا در امساک آن چیز غرض نباشد . واز این نصیحت بر خطری تادانی فایده این کار عظیم خواهد بود .

۱۶۶ - واول شب که میان ما ملاقات بود ، ترا نصیحت کردم ووردی 18

1 - 18 بتوانی . . . وردی P I - S M K / 1 داشتن M داشت S K / ونباید S K که نباید M / مغلطه افکند S K مغالطه زند M / 2 بیشتر S K فراخ تر M / است S K دان M / 5 می . . . کن S K - M / 6 پندار M انکار S K / مده M بده S K / 7 خواستی دادن M دادن نبود S K / 9 ازچه S K ز آنچه M / زنهار S K - M / 10 نباید M - S K / آفت S K - S M / 11 دان S M - K / 12 کنی S K کنی با M / روزی S K روز M / 13 بخیلی S K بخیلی M / اگر M اگرچه S K / سببی . . . براه S K شبی بر تو بر M / 14 نرسی S K نرسی که خیر کنی M / عظیم S M - K / 16 باشد M بود S K / مادام S K - M / چیز M - S K / 18 کردم M کرده ام S K /

- نهادم ، نمدانم که بدان ورد مواظبت می نمایی یانه ! واگر چنانچه مواظبت  
 ننموده ای غالب ظن آنست که از تو هیچ نیاید . تا دانی مرا از این کار اعلام کند  
 3) که دیرگاه است تا میخوام که معلوم کنم ، فراموش میشد . وهان هان ! تا آن  
 صدقه را که معین کند بکاری از کارهای دنیوی صرف نکند . واگر هرروز  
 متفاوت بود زیان ندارد اگر باز معین کند . مثلاً این خاصیت باشد دراو .  
 6) اما نشاید علی الدوام که مختصر بود ، و میخواستم که این نصیحت یاری علمی  
 بود که ترا فرا آن آوردی . واگر يك سال بر آن مواظبت نمایی بدانی ؛ واگر  
 ندانی ، منت باز نمایم ان أنسیء فی آجالنا . از تأثیر این مکتوبات  
 پیوسته خبر میکند ، ونموده بود که اکنون می بدانم که این مکتوبات نخستین ،  
 9) اگر چه بفهم نمی رسید در آن روزگار . اگر اکنون در آن مطالعت کنم ،  
 سرد دارد . و این سخن را یکبار دیگر روشن ترک بنویسد ، تا مقصود ازین بدانم  
 که چیست تا تدارك کرده اند . والسلام .

۱۲

1 - 12 نهادم . . . والسلام SK - M / P I / نهادم M نهادم SK . . .  
 می نمایی SK نموده بی M / چنانچه M - SK / مواظبت ننموده K . . .  
 M - SK / نادانی M - SK / 4 از کارهای M - SK / نکند M - SK . . .  
 اکریک نان M / 7 فرا آن M بدان SK / آوردی M آوردی SK . . .  
 8-7 بدانی . . . بدانی M تا بدانی که SK / 8 تأثیر این M K . . .  
 مکتوب M / 9 می بدانم SK نمدانم M / نخستین M . . .  
 در آن مطالعت SK مطالعت M / 11 و M - SK . . .  
 SK / 12 تا تدارك . . . والسلام SK - M

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۶۷ - برادر اعز ترا سعادت ابدی نصیب باد. سه چهار مکتوب در شرح
- 3 الله اکبر نوشتم و هنوز کلمه اول تمام نکرده ام . و این قدر ضرورت است تکاپوی همه عالم و عالمیان از انبیا و اولیا علیهم السلام ، آنست که از کلمه الله اکبر چیزی بدانند ، و بیش ازین خود هیچکس را مطلوبی نیست . اما این قدر
- 6 در بدایت عموم را نباید دانست ، تا سلوکی توانند کرد . پس چون سلوک کنند ، هر کسی را نصیبی نهاده اند از معرفت این کلمه . و تخم سعادت خصوصی آنست تا دانی « و أن لیس للانسان إلا ما سعی » . و از ثمره این تخم خواهد خورد
- 9 هر کسی ، « و أن سعیہ سوف یری » . و در هر لحظه آن سعادت در تضاعف بود الی ابد الابدین « ثم تجزیہ الجزاء الاوفی » . این بود « أجر غیر ممنون » و « عطاء غیر مجذوذ » . و این قدر بضرورت هنوز ترا میباید دانست که در
- 12 وجود قدیم یکی بیش نیست و نبود ، چه تو میگویی مرا ببرهان بهتر بطبع میرسد ، و چون بدانستی که یکی بیش نیست « فإلهم إله واحد » بدان که چبود .
- و چون بدانستی که یکی بیش نتواند بودن « قل هو الله أحد » . بدانستی چیست . 15

1 بسم ... الرحيم M المکتوب الرابع عشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة عشرة  
 بسم ... الرحيم S / 2 در شرح S M از شرح تفسیر K / 3 نکرده ام S K نکردم M / 4  
 تکاپوی همه S K تا بدانی که جمله M / آنست S K در آنتند M / 6 توانند . . . کنند S K  
 بتوانند کرد چه M / 8 النجم 53 : 40 / واز S K این بود واز M / خورد S K خوردن M /  
 9 النجم 53 : 40 / 10 ابد الابدین K الابد M / النجم 53 : 41 / القلم 68 : 3 / 11 هو  
 11 : 108 / این قدر S K - M / هنوز S K - M / نیست و S K - M / تو میگویی مرا  
 M گوئی ترا S K / 13 الحج 22 : 34 / 14 التوحید 112 : 1 /

\*\*\* نامه چهاردم . S 14 . M 23 . K 14 \*\*\*

- ۱۶۸ - جو انفراداً! میان واحد و أحد فرقِ عظیم است؛ واحد یکی بود ولیکن احد یگانہ بود. آفتاب یکی است ولیکن یگانہ نیست. و تو هم يك آدمی از راه عدد، ولیکن چون تو بسیارند. و آفتاب یکی است بعدد 3 ولیکن اورا ثانی نیست. ولیکن ممکن است کہ چون او ہزار ہزار باشد، چون امکان آن نیز برخیزد کہ اورا ثانی بود، اُحدیت آنجا بود. جو انفراداً! تو از راه عدد یکی توانی بودن، چہ تورا اگر از راه اجزاء تو ببینند کثیر 6 باشی نہ واحد، زیرا کہ چشم تو دیگر است و گوش تو و دست تو و زبان تو دیگر و تو دیگر، و تو با این اجزاء متکثری. و آفتاب اگر چہ متشابہ الاجزاء است، ہم متکثر است با اجزاء خود. پس از راه قسمت اجزاء خود کثیر است، اگر چہ از راه جملہ اجزاء خود یکی است.

- ۱۶۹ - و همچنین تکثری دیگر بود معنوی، از راه تکثر اوصاف متغایر چنانکہ یکی علم فقہ و علم کلام و علم نحو و علم نجوم داند. پس او از راه 12 اوصاف متکثر بود. زیرا کہ چون گویند: او فقیہ است و متکلم است و نحوی است و منجم است، این چہار صفت باشد کہ جای دیگر نبود؛ ولیکن سہ صفت بود از این جملہ، و باشد کہ دو صفت بود و باشد کہ يك صفت بود. و قوام 15 ہر کلی با اجزاء خود بود، چنانکہ قوام آدمی بسروتن بود. اگر سر جدا کنند از تن، اسم آدمی بر خیزد، نہ بر سر افتد و نہ بر تن. و اگر بینی و چشم از سر جدا

2 / S K - M / 4 باشد M بود S K / 5 اعلان آن نیز M / S K / 6 / M / 7 نہ واحد / S K - M / 8 / S K - M / 9 / S K - M / 10 / S K / 11 / S K - M / 12 / S K / 13 / S K - M / 14 / M - S K / 15 / S - M K / 16 کلی M یکی / S K / آدمی M / شخص آدمی / S K / 17 / S K - M /



کنند اسم سر بدان اجزا نیفتد . واگر آفتاب را در وہم بچہار قسمت بنہند ، اسم آفتاب بران چہار اجزا نتوان نہاد . واینجا بدانکہ قوام ہر کل کہ مرکب 3 بود از اجزای جسمانی یا اجزای معنوی ، لا بد بود کہ قوام آن کل بدان اجزاء بود ؛ ووجود اجزا مستغنی بود از وجود کل . اما وجود کل محتاج بود بوجود اجزا ، زیرا کہ تا وجود اجزا نبود ، محال بود کہ کل را وجود بود . نہ 6 بینی کہ تا وجود چشم و گوش و بینی و دہن و زبان نبود ، محال بود کہ سر تواند بود . امّا گوش و چشم را وجود تواند بود بی آنکہ سر موجود بود . واینجا جرم گوش میخواستہم کہ از سر جدا کنند نہ شنوائی تا دانی .

9) ۱۷۰ - وچون معنی واحدا بدانستی ، اکنون بدانکہ قدیم یکی بیش نتواند بود . واین مسألہ پارہ غموضی دارد . والعلہ يؤخذ من أفواه الرجال . وغالب آنست کہ از نوشتہ فہم نکنی ؛ امّا من بنویسم کہ اگر فہم افتاد 12 مبارک ، واگر نہ ، لا بد بیاید خواندن تا معلوم گردد . واز آن دو مسألہ سابق این غامض تراست ، أعنی اثبات قدیم ونفی مجسمیت از قدیم . ومن بقدر وسع تقریر کم نزدیک تر بفہم تو . ومن اللہ التوفیق والعصمة من الزلل .

15) ۱۷۱ - بدان ای دوست عزیز ، أعزنا اللہ وإياك بسلوك الطريق المستقیم کہ محال بود علی الاطلاق کہ دو موجود بود متغایر کہ این نہ آن بود وآن نہ این بود . وآنکاه ہر دو قدیم باشند . زیرا کہ اثنیت بتغایر و اختلاف اوصاف صورت بندد ؛

1 در وہم M - S K / 2 چہار M - S K / نتوان نہاد M نیفتد S K / 3 یا M و S K / 5 - 7 کہ کل . . . محال S - M K / 6 بینی S M - K / دہن و زبان M و دیگر اجزا K / تواند M - S K / 7 اما . . . موجود بود S K - M / 8 کہ . . . کنند M - S K / 9 چون S K / M - / 10 غموض S K غموضی M / 11 من M - S K / کہ M - S K / 12 واگر نہ M والا S K / دو M دوسہ S K / 13 سابق M - S K / 14 کم . . . تر S K این معلوم کم M / ومن اللہ M انشاء اللہ وحدہ وبائتہ S K / 15 الطريق M الصراط S K / 17 باشد M بود S K / اثنیت M تثنیت S K / اختلاف S - M K / .

- و اختلاف در دو قدیم بذاتیات قدیم صورت نیندد . پس بعوارض بود .  
 و اوصاف عارض در قدیم محال بود که آنرا اسبابی خارج از ذات قدیم باید ،  
 و هر چه بدین صفت بود ، حادث بود نه قدیم . و اینجا چهارم علم بتفصیل بیاید 3  
 دانست ، تا این جمله که نوشتم ترا در طبع افتد . يك علم آنست که در دوی  
 اختلاف صفات ضرورت بیاید . دوم علم : آنست که اختلاف اوصاف یا  
 بذاتیات بود یا بعوارض . سوم علم آنست که اختلاف بصفات ذاتی نبود میان  
 دو قدیم . چهارم علم آنست که اختلاف باوصاف عارض هم محال بود که بود  
 در قدیم . و این چهار اصل است ، و هر یکی را بیان علی حده بکنم تا بفهم  
 مبتدیان نزدیک شود .  
 9

- ۱۷۲ - اصل اول: در بیان آنکه اختلاف اوصاف میان دو چیز ضرورتست .  
 بدان ای دوست عزیز ! سلك الله بك سبيل الحق که هرگز دو چیز نتواند  
 بود ، خواه حادث و خواه قدیم ، إلا که ضرورت بود که یکی را صفتی بود که  
 آن دیگری را آن صفت نبود . چه اگر در همه اوصاف مشترك باشند ، خود اسم  
 دو بر خیزد ، و لفظ فارغ بلا معنی بماند . اکنون اختلاف میان آدمی و اسب خود  
 ظاهر است . و اختلاف میان دو آدمی هم ضرورتست ، اما در لون و اما در طول  
 و اما در عرض و اما در مکان و اما در زمان . و اگر نیز هیچ صفتی مختلف نبود  
 که یکی را بود و یکی را نبود ، پس هر دو یکی بودند . و اگر این روا

۱ بذاتیات MK بر اثبات S / 3 و هر SK چه هر M / بیاید M میباید K / ۴  
 M یکی SK / دوی SK اثبیت M / 5 - 7 علم SK - M / 5 - 6  
 ۵ اثبات کند K / 6 بصفات M صفات SK / ذاتی M ذات SK / 7  
 8 چهار اصل M اصل SK / 9 شود SM باشد K / 10 میان KM در میان S / 11  
 طریق SK / 12 و M این SK / 12 - 13 که ان ... نبود SM و یکی را نبود K / 13  
 M که SK / اوصاف M / SK - M / 14 بماند M نماید SK / آدمی و اسب SK / هر M /  
 15 خود SK - M / 16 نیز SM - K / صفت M مختلف SK / 17 هر دو SM - K .

بودی کہ بی اختلاف صفت دویی موجود بودی ، پس روا بودی کہ کسی اشارت بیک آدمی کردی وگفتی کہ این مشار الیہ دواست . أمّا میان این دو آدمی البتہ هیچ اختلاف نیست در هیچ صفت ، نہ در لون ونہ در شکل ونہ در مکان ونہ در زمان ونہ در غیر آن . واین محالست .

- ۱۷۳ - ونیک اندیشہ کن! چون دو چیز بود، ما گوئیم در یکی: هذا ودر یکی: ذاك. پس گوئیم: هذا عين ذاك أو غير ذاك. اگر گوید: عين ذاك پس دو نبود کہ یکی بود؛ و اگر گوید: غير ذاك، اینجا گوئیم: هذا ذاك، در این یکی نتوانیم گفتن بل باید گفتن: هذا هذا، ودر آن یکی نتوانیم گفتن: ذاك هذا بل باید گفتن کہ ذاك ذاك. و اگر اختلاف نیست، پس چرا هذا برین می افتد، و بر آن دیگر نمی افتد؛ و ذاك بر آن می افتد، و برین دیگر نمی افتد؟ و این تأملی خواهد کہ شیطان اینجا هر ساعت پیش پای دیگر مینهد. و بیشتر عالمیان اینجا آفتادہ شیطانند. و کم کسی بود کہ اورا شیطان زیر پای نکیرد. و هر گاہ کہ کسی را در دار دنیا، شیطان در زیر پای گیرد، لا بد بود کہ فردا در عرصات گوید: « ربنا أرنا اللذين أضلانا من الجن والانس، نجعلها تحت اقدامنا، ليكونا من الاسفلين ». و غالب آنست کہ این از خواندن نتوانی دانستن .

- ۱۷۴ - أصل دوم. در اینکه اختلاف صفات یا بذاتیات باشد یا بعوارض. بدانکہ چون موصوف را صفتی بود، اگر وجود موصوف صورت نپذیرد بی

۱ کہ ... روا بودی / K - S M / کسی / K - S M / 2 کہ / M - S K / 3 البتہ / S K - M /  
 5 هذا S K کہ هذا / M / 6 ذاك S K گوئیم کہ ذاك / M / 6 - 7 دو نبود کہ یکی / K - S M /  
 7 - 8 ذاك در ... هذا هذا / M / در یکی توانیم گفت / S K / 9 بل M بلکه / S K / 10 نمی  
 افتد / M K نه / S / و ذاك ... نمی افتد / M - S K / 11 اینجا / M - S K / 12 اورا شیطان S K  
 شیطانرا / M / نگیرد S K آورد / M / 13 و هر ... را S K و هر کہ / M / در زیر S K را زیر  
 / M / گیرد S K خود نیارود / M / 14 - 15 فصلت 41 : 29 ك / 15 و غالب S M و این عالم / K /  
 15 - 16 این ... نتوانی M ازین خواندن بتوانی / S K / 17 یا ... بعوارض M یا ذاتی یا عارضی  
 بود / S K / 18 نپذیرد K نبندد / S M / .

- وجود آن صفت ، ما آن صفت را ذاتی گوئیم ؛ و اگر وجود موصوف صورت بپذیرد بی وجود آن صفت ، ما آن صفت را عارض گوئیم ، و در این اصطلاح مقومات صفات و لوازم صفات همه ذاتی میخوانیم ، تا غلطی بر کسی راه نهد .  
3 و در این باب خود نبشته ام پیش ازین .

- ۱۷۵ - اصل سوم : در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتی نبود. ای دوست چون معنی اوصاف ذاتی بدانستی ، ترا آسان بود که بدانی که 6 روا نبود که دو قدیم بود ؛ و در یکی صفتی ذاتی بود ، و در دیگر نبود ؛ زیرا که وجود موصوف محال بود بی وجود صفت ذاتی ، و چون این صفت ذاتی است ، وجود آن يك قدیم بی این صفت چون صورت توان بست ؟ و استحالت این خود 4 ظاهر است بغایت .

- ۱۷۶ - اصل چهارم : در بیان آنکه باوصاف عارض ، اختلاف میان دو قدیم هم نتواند بودن . بدانکه اوصاف عارض در قدیم خود محال بود ، 12 زیرا که اوصاف عارض در موصوفات خود ممکن الوجود باشند. و هر چه ممکن الوجود است ، وجود او را سببی باید . و سبب در حقیقت ذات موصوف نتواند بود ، زیرا که مقتضی آن صفت ذات موصوف بودی ، پس آن صفت ذاتی 15 بودی نه عارض ، بل هر صفت که عارض آمد مر موصوفات را سببی خارج باید از ذات موصوف . نه بینی که سموت و بیاض در آدمی نه مقتضای ذات آدمی است ، چه اگر مقتضی ذات آدمی بودی ، همه آدمی را سموت بودی . 18

1 و 2 گوئیم S K خوانیم / M / بپذیرد K ببندد S M / صفت را عارض M را عارض / SK /  
3 همه ذاتی M هم ذات SK / 6 - 7 باوصاف .... قدیم S M - K / 7 - 8 / SK - M / و چون  
11 - 16 / K - S M / عارض M عارضی SK / 12 بود M است SK / 13 خود M - SK /  
14 / SK است SK / 15 زیرا که مقتضی آن M که آنکه مقتضی SK /  
ذات صفت ... SK - M / 18 آدمی SK آدمیت M / را سموت SK سموت بودی  
و بیاض M / .

و چون ذات آدمی سمرت و بیاض اقتضا نکند ، این لونها را مقتضی دیگر می  
 باید . و در قدیم چون صفات عارض بود مقتضی آن صفات نه ذات قدیم بود .  
 3 پس سببی خارج باید که مقتضی آن صفت بود در ذات قدیم . آنگاه قدیم محتاج  
 بود بغیری ، و آن محال بود . چه قدیم باید بخود ایستاده بود ، و اورا بهیچ غیری  
 حاجت نبود . چه اگر اورا بغیری حاجت افتد ، پس وجودش در وجود  
 6 او بسته باشد . و هر چه وجودش در وجود چیزی بسته باشد ، این چیز پس  
 از آن توان بود . و هر چه پس از چیزی دیگر بود حادث بود نه قدیم .

۱۷۷ - و چون این چهار علم محقق شود ، بدانی که قدیم جز یکی صورت  
 9 نبندد ؛ زیرا که دوی را از اختلاف اوصاف استغنا نیست . و اختلاف یا بصفات  
 ذاتی بود یا بصفات عارضی ، و این هر دو محالست ، پس محال بود که دو قدیم  
 باشد . اگر فهم نکنی ای دوست ، آن از قلت ممارست دان ؛ زیرا که عادت  
 12 نکرده پی که جز مطنونات و مستحسنات و مشهورات دانی و شنوی ، و طبیعت  
 زبون شده است . چنانکه معده هر کسی را عادت شده باشد که جز گوشت مرغ  
 هضم نتواند کرد . و چون گوشت گاو خورد ، این کس معده او بار آن نکشد ،  
 15 چه عادت ندارد بهضم طعام غلیظ . و تو خوی فرا کرده ای که هرگز چیزی  
 نیاموزی ، إلا چیزی که زود ادراک کنی . و بار تأمل و تروی نتوانی کشیدن .  
 و چون چیزی گویند که تأمل بسیار خواهد ، يك ساعت تأمل کنی پس طبیعت  
 18 ملول گردد ، و از آن اعراض کنی . و اگر خواهی که چیزی بدانی که در عالم

1 لونها S K سمرت و بیاض M / 3 خارج S M حادث K / ذات S K - M / آنگاه قدیم  
 M آنکه S K / 4 چه M زیرا که S K / 5 حاجت ... حاجت M محتاج ... احتیاجی S K /  
 6 او M آن غیر S K / باشد M بود S K / 11 ای درست S K - M / زیرا M - S K /  
 12 دانی و S K - M / هر کسی S K - M / شده باشد S K بود M / 14 کرد M کردن  
 S K / کس S K - M / فرا M و S K / 17 يك ... پس S K - M / .

کسی نداند الا تنی چند ، رنجگی بر خود باید نهادن . ولن یغلب عسر یسرین .  
 این کار یک ساعت راست ، و راحت صد هزار ساله . چرا از این بباید گریخت؟  
 و با این همه میدان که این علم هنوز بوجاد کودکان است ، و راه بردان  
 خود راه دیگرست . اگر رغبت کنی بدایت آن جان باختن است ، و اگر  
 نکنی از باغ امید گو خلالی کم باش .

۱۷۸ - ای دوست ! تو عاشق خودی ، و بازرگانی به بد دلی نتوان کرد .  
 چون دخترکان در عالم عادت پرستان مقام کردن دیگر است ، و پای همت را  
 بر عادت و عادت پرستی زدن دیگر . لا بأس إمتا هلك وإمتا ملك . رباعی :

ومن لم یزل یرمی به الدهر غربه      وبعد فجاج الارض أبعد أبعدا  
 یصیب نشباً او یرمه الدهر بالقی      یصیب کرام الناس مثنی و موحددا

جو انمردا ! آنکه از خود ترسد و از مخالفت عالمیان ترسد ، از و خود هیچ  
 نیاید ، تا دانی مرد آنست که با خود گوید . رباعی :

۱۲  
 اعص العواذل وارم اللیل عن غرض      بذی نشب یقاسی لینه خیب  
 کیا تصادف مالا او یقال فتی      لا فی التی تشعب الفتیان فانشعبا

۱۵  
 اگر مردی داری تا عجایب بینی ، و اگر نه چون نگاه کنی . همراهان تو  
 به بالا ساغون رسیده باشند ، تو ایشان را کجا یا بی و کی بینی ؟ « وقالوا ما لک  
 لا نری رجلاً کنا نعدم من الاشرار . اتخذناهم سخریا أم زاغت عنهم الابصار .  
 والسلام .

۱۸

۱ الاتنی چند M - S K / لن M ان S K / عسر M عشرین S K / وراہ M وراہ S K  
 ۳ هنوز M - S K / وراہ مردان M نه راه مردان که بردان S K / وراہ M - S K  
 ۶ کرد . در حاشیة S تاجر ترسندہ طبع شیشه جان در طلبتی سود دارد فی رین / B وروی  
 ۹ / MK - S غرۃ M K / ۱۰ نشباً M نشباً S K / خود هیچ S K هیچ M  
 ۱۲ رباعی M K - S / ۱۳ بذی نشب K / بذی سبب M ندی مثب S / بیلا ساغون S بیلا  
 ساغون S M K / فانشعبا وانشعبا S / ۱۶ ۱۷ ص ۳۸ : ۶۲ ک / ۱۸ والسلام S . الحمد لله رب  
 العالمین M - K / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۷۹ - خدای تعالی برادر اعزرا در ضمان سعادت و سلامت بدارد . پنج
- 3 مکتوب در شرح الله اکبر نوشتم . و در مکتوبها جمله علوم نبشتم . انشاء الله
- که بروزگار بحقایق آن رسی . و حالی معلوم شد که قدیم ضروری میباشد که
- بود . و یکی میباشد که بود ، و دو قدیم محالست . و آن یکی بهیچ حال جسم
- 6 نمی تواند بود . و چون این علم معلوم شد ، بدانکه هر موجودی که می بینی ،
- از آسمانها و ستاره ها و ماه و آفتاب و عناصر و مرکبات ، جمله از معادن و نبات
- و حیوان همه حادث اند ؛ زیرا که همه اجسام اند . و ایمان بغیب درست دار که
- 9 چندین هزار هزار عالم هست که تو یکی نمی دانی و نمی بینی . و آن همه عالمها
- آفریده است ، و خلق را عجب آید که گویند: هژدهم هزار عالم است ، و پندارند
- که این سخن مجاز است . لعمری مجاز است ، زیرا که چون صد هزار هزار عالم
- 12 بیش آفریده است ، و اَخْسَ آن عالمها ظاهراً و باطناً این عالم اجسام است ،
- و آنگاه ما گوئیم هژده هزار عالم آفریده است ، لا بد این سخن قاصر بود از
- آنکه آفریده است . و در حد کل عالم ، هژده هزار گفتن مجاز است نه حقیقت .
- 15 ۱۸۰ - و همانا که برادر اعزرا اعزه الله برضاه ، فرا خاطر آید که چون

۱ بسم ... الرحيم M المکتوب الخامس عشر K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة  
عشرة بسم ... الرحيم S / 2 تعالی M عز وجل S K / 5 میباشد M میباشد S K / یکی S K -  
M / 6 نمی تواند بود M نتواند بودن S K / علم M - S K / که می بینی M - S K / 8 حادث  
اند S K حادث است M و تو یکی M یکی از آن S K / 10 - 13 و خلق ... است S M - K /  
14 حد کل عالم M کل عالم K کل S / 15 فرا M به S K / .

\*\*\* نامه پانزدهم . S 15. M 24. K 15. \*\*\*

- عوامل بدین وجه بسیار است و این عالم اجسام اخس آن همه عوامل است؛ چه معنی راست که در قرآن ذکر آن عوامل نیست، و ذکر آسمان و زمین هزار جای باز گوید! بدان ای دوست! که قرآن بر دو چیز مشتمل است. یکی آنکه
- 3 خلق را بکار میآید در سلوک. و این يك قسم را بیان مفصل است در قرآن. و این يك قسم مشتمل است بر ذکر صفات و ذات و افعال، و کیفیت سلوک و علامت وصول و احوال رسیدگان بخدای تعالی، و احوال و اماندگان از خدای
- 6 تعالی، و شرح ضابطی کلی که نظام دنیا بدان تواند بود، و مجادله کافران و محاجه مبطلان تا تمام از اهل کتاب، چون جهودان و ترسایان و گبران. و علی بن ابی طالب - کریم الله وجهه - چنین گوید: که گبران را کتابی بوده است در
- 9 قدیم. و کل آیات قرآن تفصیل این احوال است. ولیکن در قرآن بیش از تنبیهی نیست. این يك قسم را از قرآن، آیات مفصلات خوانند که «قد فصلنا الآيات لقوم يتذكرون».
- 12

- ۱۸۱ - و يك قسم دیگر هست در قرآن که خلق را حالی بکار نمی آید. چه این احوال نه گفتنی است و نه شنودنی و نه دیدنی. و این قسم را بیان کردن تطویلی بی فایده بود. و اما آیات مفصلات که ولقد فصلنا لهم القول همه
- 15 در این قسم است. اکنون میشنو تا من این انواع را در قرآن با تو نمایم. جایی میگوید: «فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون» در «وما لا تبصرون» همه در آید، اگر صد هزار عالم بود و اگر بیش. و جایی دیگر گوید:
- 16

1 وجه M / SK - M / عالم 2 / SK - M راست 2 / SK - M / 3 هر . . گوید M / چندین  
جای مکرر کرده است K / چندین گفته است S / 5 يك M / SK - M / 6 و اماندگان M  
بازماندگان SK / S / 8 علی SM / امیر المؤمنین علی / K / 11 - 12 الانعام 6 : 186 ك / 13 هست SK  
- M / 16 انواع SK / نوع M / 17 الحاقه 69 : 38 ك / .

- «وننشئکم فیما لا تعلمون» در این آیت هراحوال که خواهد بود در آید. وعواقب آدمیان همه در این آیت مندرج است. جایی دیگر میگوید: « سبحان الذی خلق الأزواج کلّها مما تَنْبَت الارض ومن أنفسهم ومما لا يعلمون ». در این که « ومما لا يعلمون » هرچه آفریده است همه در آید. جایی دیگر گوید: « والخیل والبغال والحمیر لتركبوها وزینةً ویخلق ما لا تعلمون » در « ویخلق ما لا تعلمون » همه عوالم در آید. جایی دیگر میگوید: « جمعتق » « المص » « طسم » « الر » « ق » « ن » توجه دانی که این چیست؟ بجلال وقدر خدای که روزگاری بر من گذر کرده است که اگر نه این حروف مقطع یافتمی در قرآن، مرا هیچ ایمان نبودى بقرآن « إنّ فی ذلك لَدِکری لمن کان له قلب » ای عقل. بیت:

گردل نبدی مرا نبودى ز تو یاد دل دولت ما بُد آفرین بر دل باد

- 12 ۱۸۲ - جوانمردا! این حروف چه دانی؟ آنکه لا یتناهی کلام ازل از جمال بی همال این حروف بی معنی آمد، بنزدیک عموم که « لو کان البحر مداداً لکلمات ربی، لَنفَدَ البحرُ قبل أن تنفدَ کلمات ربی، ولو جئنا بمثلہ مدداً، توگوئی بپاره‌ای حبر یا مداد، همه قرآن بتوان نوشت، پس این چیست که « ولو أن ما فی الارض من شجرة أقلامٌ والبحر یمده من بعده سبعة أبحر، ما نفدت کلمات الله ». همه چنین دانسته از اینست که هیچ ندانسته بی.

- 18 ای دوست! آنچه بدریاها نتوان نوشت، همه در طی عز این حروف آمده است. آه اگر نه این حروف بودی در قرآن، با محمد «المص» تو نوش کن،

1 الواقعة 56 : 61 ك / آید. و K ابد الآباد از SM / 2 - 4 دیگر M - SK /  
 2 - 3 یس 26 : 26 ك / 3 - 4 در ... يعلمون SK - M / 4 هم SM - K / 5 النحل  
 16 : 8 ك / 7 « ن » SK - M / 9 ق 50 : 37 ك / عقل SM - K / بیت SM - K /  
 11 از ... ازل M آنکه ... را SK - M / 12 بی همال SM - K / بی معنی SM - K /  
 12 - 13 الکهف 18 : 109 ك / 14 قرآن SK - M / 15 - 16 لقمان 31 : 27 م / 18 است  
 . / MK - S آه / SK - M

و دیگران چون حلقه بر در میباشند « کتابٌ أنزل إليك ». جوآنمردا! آنچه با عموم است دیگر است که « واوحیَ إلیّ هذا القرآن لاندركم به ومن بَلَغَ ». و آنچه از بهر محمداست دیگر است « کتابٌ أنزل إليك » « قد علم کلُّ أناسٍ مشربهم ». « إنَّ هذا القرآن مائدة الله . مصطفی گوید : که چون خوان نهادیم « کلووا واثربوا من رزق الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین » .

- ۱۸۳ - جوآنمردا! متعرض رزق دیگران بودن غصب بود و سرقت. و « لا تعثوا فی الارض مفسدین » آنچه ترا نیست از آن دور باش . یا محمد ترا نوش باد « کتابٌ أنزل إليك ». بار خدایا من تنها نخورم . شرُّ الناس من أکل وحده و منع رفته . اگر در نبوت شرکت نیست ، مبارک باد . هر چه باقیست در میان نهادیم که سلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا محمد « و إنَّک لعلی خلق عظیم » مصرع : هر چه خواهی آن کنم فرمان همه فرمان تست . آنچه تو را نمودیم هم را و انما یم « فستبصر و یبصرون » . پنداری که تو قرآن خوانی ؟ یا دانی ؟ هیات ! یا محمد هم را در میان توان نهی داد اِلَّا نبوت . اکنون صد « المص » که خصوص مشرب تو است ، تو تنها نوش کن که و لسوف یعطیک ربُّک فترضی . « عسی أن یمعثک ربک مقاماً محموداً » . چون « ص » سر اسر نوش کردی « الم » بی « ص » در میان نه با برادران ، تا ما نیز توقیعش بر کنیم چون تو طغرا بر کشیدی ، و کونیم « الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب » یا محمد ! چون « المص » بود « کتابٌ أنزل إليك »

1 و 3 و 8 و 18 الاعراف 7 : 2 / 27 الانعام 6 : 10 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 مأذبه / SK / نهیج M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 9 / K و منع رفته / SK / M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 12 / نهیج . . . / نهیج M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 / K / و / SK / M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 15 / سر اسر / SK / م / تا یم / SK / M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25  
 اشد / S / تو / SK / M / نهیج SK / 17 البقره 2 : 25 . 2 / 10 البقره 2 : 25

میگفتیم . چون « الم » است « ہدی للمتقین » میگوئیم . سبحان من لا یخفی  
علیہ خافیۃ فی الملک والملكوت .

3 از عالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس کہ تو عالم دانی  
آری ! بیت :

6 زلفش بکشم رها کنم عمداً باز تا بر جہد و شود سوی جوزا باز  
عیبش نبود شدن سوی ماوی باز زیرا کہ بسوی کل شود اجزا باز

9 ۱۸۴ - جوانمردا ! از بیدلان چہ خبر داری ؟ دیوانہ کہ عاقلی کند کارش  
چون بود ؟ خامش دان . بجان تو ساعتی همانجا کہ هستی می باش ! کہ من کارکی  
دارم . رباعی :

زلف ارچہ بریدہ بی دراز است ہنوز بازہرہ و مشتری براز است ہنوز  
چوگان صفت و کمندساز است ہنوز واندر سر او ہزار ناز است ہنوز

12 تسبیح روح اعظم است در سحرگاہ کہ مصطفی - صلعم - گفت : إن  
اللہ ینظر فی کل سحر الی العرش نظرة یزداد بہا ألف ألف توسعة ، یزداد بکل  
توسعة ألف ألف علم باللہ تعالی ، کل علم لا یقدر قدرہ اهل السماوات و اهل  
15 الارض . و با این ہمہ ہنوز می گوید . بیت :

من خود چکنم تا زنم از نام تو لاف نام چو تویی بمن رسد ؟ اینت گزاف  
رباعی :

18 زلف عنبر بوی یارم عالمی مشکین کند  
روی او روی زمین پر لالہ ونسیرین کند

1 ہدی للمتقین S K - M / جوزا باز S / حورآباد M K / 6 شدن S K شود M / 7 - 8  
کارش چون بود M - S K / 8 خامش دان S M - K / بجان تو S - M K / کارکی K کاری  
12 / S M گفت S K میگوید M / 16 نام S K عشق M / 17 رباعی S بیت M - K /

با دلم کبر آورد تا چشم من خونین کند  
با دل هر بی دلی جان جهانم این کند

3 ۱۸۵ - چه توانم کرد؟ بیت :

امروز که بارهیش کامی دگر است دانم که نه وصلت است دامی دگر است  
« انا نسیناکم ». بیت :

10 گر تو بهلاک بنده بی شاد شوی دارم سر آنکه من تورا شاد کنم  
« ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به » « فاذا کرونی » « انا نسیناکم » .

ما کنت أعلم ما مقدار وصلکم حتی هجرتم وبعض الهجر تأدیب  
مشتاب که صید سر نگون افتاده است ! بیت :

این منم یارا که اندر زلف تو موئی شدم

پیش چو گانی که زلفت داشت من کوئی شده

12 « کبیمص » « وکم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من أحد » « ما لنا  
لا نری رجالا » لا يعرفهم غیري . بیت :

مزن بهجر دلم را که غمزه نیش بست

15 که کس هزار منی سنک بر مکس برند

یا داود ! فاذا جنسهم اللیل تلقونی بأنعامی ، مناک اخذنا وعلیت فتر .

بیت :

تیسغ خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن

چون تو رستم پیشه بی آن به که بر دستم

3 بیت SK - M / 1 - 3 امروزه ... SK - SM / 4 ... SK - M / 5 ... SK - M / 6 ... SK - M / 7 البقرة 2 : 286 / 7 البقرة 2 : 112 / 8 ... SK - M / 9 ... SK - M / 10 کبیمص ... SK - SM / 11 ... SK - M / 12 ... SK - M / 13 ... SK - M / 14 ... SK - M / 15 ... SK - M / 16 یا داود / SK - M / تلقونی SK - M / 17 بیت SK - M



۱۸۶ - « ص . والقرآن ذي الذكر ، بل الذين كفروا في غرّة وشقاق .  
 كم أهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا » . زہمی جنید: يقولون في خلواتهم أشياء  
 هي كفرٌ ولكن عند العامة ، وذاك لب الايمان عند الخاصة . قالت عائشة :  
 يا رسول الله ! إن العدو ليوسوس إليّ أحياناً انك لست بنبي ! يا عائشة !  
 أوتجدين ذلك ؟ زود رسيدي اينجا ! ذاك منح الايمان . العصا من العنصية  
 والولد سرّ أبيه . يا عائشة شنشنة أعرفها من أخزم . يا ابا بكر ! تو چه گفتی؟  
 يا رسول الله ! بيت :

از مکر سر زلف تو بیچاره شدم میدانم و می پرسی یارم میسند

وعليّ في بيته يسأل الناس ، ومن بيته مجيء الاخبار . يا رسول الله ! تا کی  
 از مویز و جوز؟ فيك كل الاخلاق؟ لو وزن ايمان ابي بكر بايمان الثقلين لرجح .  
 ما اين نخوريم يا رسول الله ، ما الايمان يا ابا بكر؟ أصبت فالزم . « ألم تر  
 أن الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع في الارض ثم يخرج به زرعاً مختلفاً  
 ألوانه . ثم يهيج فتريه مصفراً ثم يجعله حطاباً إن في ذلك لذكرى لمن كان له  
 قلب ه اي عقل . يا ابا بكر بدانستی که چرا گویم : اللهم ارزقني ايماناً دائماً  
 ريقيناً صادقاً ليس بعده كفر؟ بو جهل چه داند که کفر چه بود .

۱۸۷ - جوانمردا ! بجلال وقدر خدا تا مرد کاف « کهیعیص » نبیند هرگز  
 بكاف كفر نرسد . إن من الشعر لحكمة ! قطعة :

ای کفر ! دریغا که مغان از تو بلافند

اسم تو پرستندو زعین تو معافند

1 - 2 ص 33 : 1 ك / 3 ولكن S K - M / لب M لباب SK / قالت M - SK / عائشة  
 رضي الله عنها وعن ابينا M رضوان الله على عائشة والصلاة على بعابها والسلام على ابينا SK /  
 4 يا عائشة M - SK / 6 يا ... بيت SM - K / 6 از M در SK / شدم M شدم  
 SK / 8 - 9 وعلي ... كل SM - K / مجي M S مجي SK / الاخلاق S الاخبار M  
 - K / 10 ما ... الايمان SM - K / 10 - 11 زومر 21 : 20 ك / 12 - 13 لمن ... عقل K -  
 SM / 13 گویم M گفتم SK / 14 صادقاً SK - M / 15 كاف M - SK / 16 قطعة M - K - S .

در صورت حرف تو دو صد میل برفتند

چون نیک نگه کردند در ششدر کافند

- 3 يك ذره ز وصل تو اگر روی نماید  
در عالم ، سجاده و زنار نبافند

صدیق گفت: یا رسول الله! مرا دعائی بیاموز که در نماز میخوانم. گفت:

- 6 میگوی: اللهم إني ظلمت نفسي ظمماً كثيراً. ولا يغفر الذنوب إلا أنت. عجبا  
از این حدیث! بو بکر میگوید: لو وزن ایمان ابي بکر. آنکاه اورا  
میگوید: در دعا میگوی: اللهم إني ظلمت نفسي ظمماً كثيراً. ودر حق  
9 خود که أنا أعلمكم بالله وأخشاكم لله.

۱۸۸ - یا محمد! چه فهم کردی؟ مردانرا ازان کاس ده که تو خوری.

«وانذر عشيرتك الاقربين». واهل بدایت را شیر لطف میدهد «واخفض

- 12 جناحك لمن اتبعك من المؤمنين». اونیز با عموم گفت: إنما أنا لكم مثل الوالد  
لولده، شفاعتی لاهل الكبائر من امتی. فاطمه را از آن چه! انقذني نفسك من  
النار فأني لا أملك لك من الله شيئاً. اهل کبائر را بشفاعت محمد حاجت بود.  
15 اگر نه انکه کبائر ندارد، صفایرش خود محو کنند بضرورت که «إن تجتنبوا  
كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم». أترونها للمطيعين؟! لا بل هي  
للمتولين الخطائين. یا فاطمة! ترا با کبائر چه کار؟! و ترا بشفاعت من چه  
18 حاجت؟! انقذني نفسك من النار، واجتني الكبائر. والسلام.

1 حرف MK جرف S / 3 وصل ... نماید SK اقبال تو شرح بخیزد ME ...  
صدیق رضی الله عنه SK / که M تا SK 6 / اللهم SK - M / 9 که SK ... ME ...  
SM منه K / 10 چه فهم کردی SK - M / 11 الشعر 26 : 11 : 11 : 12 الشعر 26 :  
215 ك / 14 محمد SM محمد عليه الصلاة والسلام K / 15 تر M یا SK / خود عمر الله ME  
مخوشود SK / 15 - 16 النساء 4 : 31 م / 16 - 17 ... خاطئين SM - K / 17 الخطائين  
S الخطائين الخطائين M - K / 18 واجتني الكبائر SM - K / والسلام SK ... محمد الله  
رب العالمين M / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۸۹ - این هفتم نوشته است در شرح الله أكبر، وهنوز برادر أعزرا، أطال  
 3 الله بقاه في رضاه، دانستی است که چون قدیم پیش از یکی نیست، هر چه غیر آن  
 یکی است حادث است. وقومی از اهل معرفت گویند: ما في الوجود إلا الله.  
 وقومی دیگر هم از اهل معرفت گویند: ما في الوجود إلا الله وأفعاله. وقومی  
 6 دیگر هم از عارفان گویند: ما في الوجود إلا الله وصفاته وأفعاله. واین همه  
 نظرها راست است، اما چون معنی هر یکی علی حده ندانی، در غلط  
 بسیار افتی چنانکه دیگران افتادند. وهر نظری را بشرحی حاجت است.  
 9 ودر سه اصل بیان این سه نظر بکنیم؛ إن شاء الله تعالى، وبه الاستعانة علی  
 العدو وحنوده.

- ۱۹۰ - اصل اول: در شرح این نظر که ما في الوجود إلا الله. بدان ای  
 12 دوست عزیز! أعزنا الله وإياه برضاه که این جز بمثال ادراك نکنی «وله المثل  
 الاعلی فی السماوات والارض». واین جز بآفتاب تشبیه نتوان کرد و «من آیاته  
 الشمس». اکنون همه سمع باش. اجسام ارچه بشب موجود بوند، لیکن همه  
 15 مظلم بود، وألوان البته پیدا نباشد. چون روز آید، همه روشن گردد،

1 - 15 بسم . . . گردد / P I - S M K / 1 بسم . . . الرحيم M المكتوب السادس عشر K  
 ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة عشرة بسم . . . الرحيم وبه استعين S / 2 اعز S K -  
 / M / 3 في رضاه M - S K / چه غير آن M چیز آن غير S K / 4 یکی است M یکی بود S K /  
 4 - 5 ما . . . گویند S M - K / 7 غلط M اغلاط S اغاليط K / 12 وإياه S K - M /  
 12 - 13 الروم 30 : 27 ك / 13 - 14 فصلت 41 : 37 ك / 14 ارچه S K ارضی M / 15 گردد  
 M شود S K / .

\*\*\* نامه شانزدهم S 16 . P 13 b . M 25 . K 16 . I 13 b \*\*\*

- وألوان پیدا گردد ، و نوری بر هر جسمی ظاهر شود و هر ذره ممتاز شود به ذره نور امتزاجی عجیب که اگر همه عالم خواهند که ذرات هوارا که بشب موجود بود، از این شعاع که بروز ممتاز گشت جدا کنند ، عاجز آیند ؛ چون 3 آبی سرد که گرم شود ، همه اجزای آب ممتاز گردند بجز آنی که اگر کسی خواهد که انگشت بر حرارت نهد بی آن نتواند ، و اگر خواهد که آب سرد را انگشتی بر نهد بی حرارت هم نتواند ، و تمیز این در اشارت حسی دشوار است ، 6 یا نه ، در اشارت عقلی این تمیز آسان است .

- ۱۹۱ - اکنون هم آن اجسام که بشب موجود بود ، بروز موجود است .  
 9 و هیچ زیادت و نقصان نیست البته ، الا جرم آفتاب . پس اگر کسی گوید : جز جرم آفتاب نیست البته که بروز موجود است زیادت از آن که در شب موجود بود . این کس راست گوید . همچنین اینجا بدانکه وجود از خود جز قدیم را نتواند بود . و هر چه غیر او است ، از خود جز معدوم نتواند بود . و اگر قدیم را بی او در ازل الی الابد فرض کنی ، جز معدوم نبود اصلاً و البته . و چون بی قدیم اندیشه کنی جز مشمول عدم نتواند بود . اکنون از این حال استحقاق عدم هیچ نگشته است البته إلا وجود قدیم ، چه اگر نه قدیم بودی ، إلا عدم 15 صرف نبودی اکنون ، بر آن حال که بوده است و خواهد بود . از این حالت عدم تا این حالت وجود هیچ تفاوتی نیست إلا وجود قدیم . پس اگر کسی این نظر کند ، و گوید : هیچ نیست إلا وجود قدیم ، این کس راست گفته باشد زیرا که « کل من علیها فان ، ظاهر گشت . « و بقی وجه ربك ، بمانده و بس . 18

1 - 19 والوان . . . گشت SK - PI / 1 شود SK کردد M / 2 علامت SK  
 3 بروز SM بشب K / 4 ممتاز M / 5 - 6 بی ... نهد SK - M / 6 حسی M  
 SK / 7 عقلی این M عقل آن SK / 8 بود M باشند SK / است M اند SK و در اشارت  
 SK - M / 10 البته SK - M / نتواند بود M نبود SK / 12 خود SK وجود خود M  
 15 حال K حال وجود M اینجا S / 17 نگشته است SK کشته نیست M / البته S - MK /  
 چه M که SK / 19 آن حال M جای SK / بوده M نبوده K / حالت SK حال M /  
 17 حالت SK - M / قدیم SK قدیمی M / 18 وجود SK - M / 19 الرحمن 55 : 27 م /  
 بمانده SMK بمانده است PI .

ما في الوجود إلا الله ، وليس في الدارين غير الله . واین سخت بلمعجب چیزی است و تأمل صافی خواهد ، و اگر اشکالی بماند جز بمشافهت برنخیزد . و در آن حال این بیت گفته اند :

بنینا فی الریق فیما بیننا      زق امات القطا زغب القطا

در نوشته‌ای بیش از این نگنجد . و العلم يؤخذ من أفواه الرجال .

- ۱۹۲ - اصل دوّم : در بیان این نظر که ما في الوجود إلا الله و أفعاله . بدان ای دوست که این نظر بهشیاری نزدیکتر است و نظر دنیا است از راه عقل . و نظر اول نظر آخرتست و قومی بآخرت نزدیکتر از آن باشند که بدنیا ، اگر چه هنوز در قفص بشریت ببندند أجل بسته باشند . پس بر ایشان این نظر غالب گردد . و نظر دوم هم در مثال آفتاب بگویم .
- ۱۹۳ - ای دوست ! بدانکه چون شب روی زمین از شعاع خالی می شود ، و آنکه بروز آن همه شعاع پیدا می شود ، و در هر سرای و بسر هر کویی و بهر زیر و بالایی شعاعی بود ، هیچ عاقل شك نکند که این شعاعات موجوداتی است که بروز می بود و بشب نمی بود . و اگر فرض کنی که کسی بود که هرگز قرص آفتاب ندیده بود و نبیند ، و این کس هر روز شعاعات ببندد که بوقت طلوع ظاهر می شود و بوقت غروب ناپدید گردد ، لا بد بود که یقین داند که بروز و بشب این شعاعات را وجودی و عدمی بود . ما نیز که قرص آفتاب می بینیم ، یقین دانیم ، یقین دانیم که شعاعات بر روی زمین است . و این يك مقدمه دان .

۱ چیزی S M K - P 1 / 2 اگر S M K - P 1 / 3 این بیت S P M I - K / 4 بیننا ...  
 القطا M بنینا فی الریق فیما یتشارق امات القطا رعب القطار S بینا فی الدر فیما بینا رقب یقاب  
 القارغب لفظا P I / 5 در S P K I در این M / 7 نزدیکتر P M I نزدیک S K / 8 عقل P I - S M K /  
 از آن S K - P M I / 9 این P I - S M K / 10 هم S K - P M I / 11 ای دوست P I - S M K / چون شب  
 P I بشب چون M بشب S K / 11 و 12 شعاع S K شعاعات P M I / 12 شود M باشد S K بود  
 M / بسر S M K - P I / 13 زیر و بالایی S M K نشیب و فراز P I / 14 میبود P M I میباشد S K /  
 نمی بود P M I نمی باشد S K / 15 ندیده بود S M K - P I / کس هر روز M کسی هرگز S K -  
 P I / ببند P M I نبیند S K / 16 میشود P I - S K / 18 می بینم M K بینیم P I / بر ... است  
 P M I بشب بر ... نیست S K / .

۱۹۴ - همچنین یقین دانیم که قرص آفتاب نه بر روی زمین است و این مقدمه دیگر دان . و این هر دو مقدمه بواجب موجب اند حکمی یقینی را ، اعنی نتیجه ضروری را . و آن حکم آنست که گوئیم : شعاعات نه آفتابست ، 3 و آفتاب نه شعاعاتست . پس گوئیم در این نظر که آن اجسام که بروز موجود است همانست که شب می بود ، و دو چیز زیاده می گردد ، یکی آفتاب و دوم شعاعات که بر روی زمین است . در این نظر ، میان مؤثر و اثر تمیز می کنیم 4 و تغایر و اختلاف بدان می بینیم . و در نظر اول اثر از لوازم مؤثر بود ، و از ذات او بود ، پس خود همه او بود .

۱۹۵ - چون این مثال معلوم گشت ، بدانکه خالق دیگر است ، 5 و مخلوقات دیگر . و هر چه تو بینی از اجسام و تو دانی از معلومات ملکوتی همه حادث و نه خالق است ، بل همه اثر خالق است . و ذات خالق علی حده خود موجودیست ، و ذوات مخلوقات خود موجودی دیگر است . و نه این 12 ذوات از ذات او چیزی کم کند اصلاً و البته ، و نه شبهی از این ذوات مخلوقات در ذات او هست هیچ گونه . بل همچنانکه تفاوت ذاتی میان حروف که برین کاغذ است و میان کاتب ، همچنین تفاوت دان میان هفت آسمان و هفت زمین و میان صانع . لا بل این حروف و کاتب در حقیقت حدوث اشتراکی دارند ، و آسمان و زمین با صانع هیچ اشتراک ندارد . و اگر ترا در خیال آید که در وجود اشتراک دارند ، بدانکه این سهوی عظیم است . 18

1 روی SMK - PI / 1 - 2 همچنین ... دان SPMT - K / موجود SMK  
 2 / PI یقینی PMT نفسی SK / 3 ضروری را SMK هم و نفسی PI شعاعات PMT  
 4 شعاع نه S اشعه نام K / 1 - 5 موجود است SMK - PMT / 6  
 7 - 6 نظر ... و در SMK - PI / 10 / PMT نتیجه SK / 11  
 12 معلومات ملکی PI / 11 هم SMK - PI / 12 علی حده خود SMK - PI  
 12 این SPKT از M / 13 که SK از PMT / 14 میان ... SMK - PI  
 15 هفت PI و SMK / 17 دارند SMK هست PI / آید SMK نفسی PI



۱۹۶ - زیرا کہ قدیم را وجود از خودست ، و دیگران را از خود جز عدم نیست . و تو حساب از این کن کہ ذات قدیم را وجود از خودست ، و موجودات را از خود نیست . و چون حساب بانگشت بر گیریم ، اورا بود می باید بضرورت ، و دیگران را تا بود ضرورت است . و از بودن بضرورت تا نا بودن بضرورت نہ راہی محدود است ، یا تفاوتی محدود ہیہات !

۱۹۷ - پس میان این حروف کہ در کاغذ است ؛ و میان کاتب در بسیار حقایق و معانی اشتراک است ، و میان حادث و قدیم البتہ ہیچ اشتراکی نیست . چہ اگر در وجود گیری ، کاتب را وجود نیست من حیث ذاتہ ، و این حروف را نیز از ذات خود وجودی نیست . و اگر گوئی وجود این حروف در کاتب بسته است ، وجود کاتب در حروف بسته نیست ، این غلط است کہ وجود کاتب و حروف در ذات قدیم بسته است در ازل . و اگر کاتب بمیرد حروف بماند . پس چون وجود حروف در کاتب بسته بود ! و اگر کاتب را فضیلتی هست بدین کہ وجودش بیش از وجود این حروف بود . پس باید کہ مداد شریفتر از خطّ ابن مقلہ بود . زیرا کہ وجود مدادی کہ او بدان چیزی نوشت ، سابق بر خطّ او بود . و باید کہ آزر بہ از ابراہیم بود و عبد اللہ بہ از مصطفی - صلعم - بود .

۱۹۸ - ای دوست سبق موجودات نہ از این راہ کنند کہ این سبق زمانی است ، و حقیقت سبقت آنست کہ در لازم است . و این شاعات کہ امروز

3 و موجودات ... نیست P I و دیگران را از خود جز عدم نیست . و ذات قدیم را وجود از خود است و ذوات حوادث را S M K / با P M I بدین S K / 4 ضرورت است K بضرورت P M I / 7 البتہ P I - S M K / 8 گیری S K - P M I / 9 و اگر S P K I و اگر گوئی وجود کاتب از غیر است پس وجود این حروف از آن غیر است و اگر M / 9 - 10 وجود ... است S K - P M I / 10 وجود ... کہ P I - S M K / 11 وجود ... است S P K I - M / ازل S P K I اول M / 13 باید کہ P I اندکی M باندکی S K / 15 - 16 بہ از مصطفی M از از مصطفی بہ S K از محمد رسول اللہ بہ P I / 17 نہ ... راہ P M I نہ از راہ قدیم تصور . / S K

- و ادید آید مثلاً بر آن شعاغات که فردا و ادید خواهد آمد هیچ سبقیتی ندارد ، چه همه شعاغات را وجود در آفتاب بسته است . اما هر شعاغی را وقتی معلوم است . همچنین می دان که وجود همه حوادث بدو باز بسته است ، و هیچ موجودی را بر هیچ موجودی سبق نیست بنسبت با آفرینش ، اما بنسبت و امکالاتی که هر کس دارد سبقی هست . و حکم آن سبقت باضافت بالازمان نتوانی دانست ، چه هر چیزی نزدیکترست بذات اول ، در معنی نه در زمان آن سبق دارد . رباعی :

- پیش نه آنست کز تو پیش تر آید      بیش نه آن کت بچشم بیشتر آید  
پیشی و پیشی بدانست و توانش      از دل پاک آید این نه از پدر آید

- ۱۹۹- اکنون بدانکه میان هیچ دو حادث هرگز آن سبق نتواند بود که میان حادث و قدیم است . و چون چنین بود ، قدیم از حادث نچندان دوری دارد که در هیچ تشبیهی و اتوان نمود . چون این حقیقت بتامی معلوم شود « أفمن یخلق کمن لا یخلق » خود را جلوه دهد ، و « لیس کمنله شیء » بینی . قرآن در پرده است ، و تو نا محرم ، هرگز تا جان خود در طلب او نبازی ، او خود را و اتونناید ؛ زیرا که تا خدمت او نکنی چندین سال ، محرم نکوردی . گفتند : نتعلم الایمان ثم نتعلم القرآن . بچه کار آید که تر هر روز ختمی بکنی ! ربّ تال للقرآن والقرآن یلعنه . قرآن جمال از لست . اول دیده طلب

- 2 وجود SKI - PM / 3 م SKI - M / 4 نیست SPKI در M / 5 در M / 6 سبق PM / 7 آن سبق دارد PM آن سبق است SK / 8 رباعی S بیت PM - KI / 8 - 9 پیش ... پدر آید SPMI / 10 از PI / پیش تر PPMI پیش بر S / است SPKI ، کس M / 11 پیش و پیش SPMI پیش و پس PI / 10 هیچ دو M دو SK - PI / 11 دارد PM ، SK / 12 SPKI شد M / 12 - 13 التحل 10 : 17 ک / 13 الشوری 43 : 11 ک / بینی SM در PI / 14 K / 14 پرده SPMI این پرده K / هر SMK و هر PI / از خود PM / 15 SK / 16 بچه SPKI آن M /

کن ، آنکه طمع کن که قرآن خوانی یا دانی که از « صُمُّ بَكْمُ عَمِي » هیچ نیاید . ونباید که سخن دراز بکشد واز مهم خود باز مانم .

۳ - ۲۰۰ - اصل سوم : در بیان آن نظر که گویند : ما فی الوجود إلا الله وصفاته وفعاله . ودر نظر این قوم آفتاب دیگر است ، و تنویر آفتاب صفتی دیگر ، و شعاعات خود موجوداتی دیگر است . ودر این نظر جبروت نه از ملکوت بود که معانی متصل بذات اینجا جبروتی توان خواند .  
۶ ودر این نظر قدرت ازل ویمین ازل که « والساوات مطویات بیمینه » ، ورحمت ازل که سبقت رحمتی غضبی ، همه از جبروت بود نه از ملکوت .  
۹ ودر این جای اسراری مشکل است ، و عالمیان را در این مقام راه نیست « إلا من شاء الله » .

۲۰۱ - اما از ابن عباس یا از غیر او منقول است که اینته لیس شیء اقرب الی الله فیما خلق من اسرافیل . واین دلیل است که این راوی اسرافیل را آخر ملکوت دانست ، وآنکه آمده است که ایس بعد اسرافیل شیء اقرب الی الله إلا ثلاثة : الرحمة وأم الكتاب والحكمة . و شك نیست که قدرت بالای حکمت است . واین معانی همه جبروتی است . و ابو حامد غزالی در اصطلاح خویش جبروت را زیر ملکوت می نهد . و ابو طالب مکی جبروت را بالای ملکوت می نهد . و هذا هو الحق . و آن اصطلاح محض است .

۱۸ - ۲۰۲ - و جبروت عبارت است از معانی که بذات متصل است . و بیش

۱ یادانی S M K - P I / البقرة 2 : 18 / 2 نباید S M K / رسم P I / مهم P M I مقصود S K / خود S P I - M K / 3 که گویند S K گویند که P I که M / 4 تنویر آفتاب S M K / تنویر او P I / 5 موجوداتی S M K - P I / 6 بذات S M K بذات است P I / اینجا S P K I - M / 7 الزمر 39 : 67 / 10 الزمر 39 : 68 / 11 اما P M I و S K / 12 فیما S K / M - P I / 15 بالای S M K و رای P I / معانی S M K معنی P I / غزالی S P M I / غزالی حجة الاسلام صاحب احیاء العلوم K / 16 خویش S K خود P M I / را P M I - S K / 18 که . . . است S P K I متصل بذات M /

از این نتوانم نوشت، و ممکن نیست، و بیش از این خود ما را یارای آن نبود که یاد کنیم. و حقیقت این جبروت که متصل است بذات قدیم نتوان گفتن. اما ابو طالب مکی این قدر گوید که انوار و اسماء و اوصاف غیر مخلوقه اند. و این که زاید بود بر ذات یا عین ذات بود، در این هیچ نکوید البتہ، و در صحابه و سلف صالح این نکتہ اند.

- ۲۰۳ - اکنون جبروت را تقدم هست بلا شك، و زمان را خود آنجا راه نیست. و قدم جز لم یزل را نیست. و ازل دیگر است و آن نه بدایت لازم است. و ازل آزال دیگر است و آن نہایت جبروت است. و لم یزل دیگر است، و آن حقیقت ذات اوست. و احدثیت جز در لم یزل نیابند. و از اسماء عظام اینست که اھیا شراھیا سبحان من لم یزل ولا یزال. و این اسرار کس چنین بر صحرا ننہا ده است کہ هو «الظاهر والباطن» بطن فی ظهوره و ظهر لبطونه و لولا شدة ظهوره فی اشراق سبحات نوره، لم یکن له بطون. و لولا بطونه فی حجبہ، لم یکن له ظهور. و لو ظهر لانعدم الوجود. و الشمس لا یتصور ادراکها إلا عند استتارها فی حجاب غمام. فلو لا بطونه لم یکن له ظهور، و لولا ظهوره لم یکن له بطون. و لو ظهر لانعدم الوجود، و انہدم الملكوت. فہ یکن له ظهور إلا لنفسه. و لم یبق للغير وجود حتی یكون له منه ظهور. «إن هذا حق یقین. فسبح باسم ربك العظیم».

۲۰۴ - ای برادر! أوصلنا الله وإياك إلى حقایق هذه المقامات. چند سلام

۱ یارای آن SMK یا PI بود / SPMI باشد K / 1 - 2 کہ یہ اسم PI SMK جبروت . . . است SK و حقیقت این اتصال کہ جبروت را دست SPMI . . . نتوانم / M / 3 اند / SPMI - K / 4 ذات بود SK او / M - PI / 5 کہ SMK / 6 جبروت را MSPKI / تقدم SPMI در تقدم دلیل K / 7 / 7 / 8 و آن . . . و آن SK و ازل الآزال دیگر ازل . . . و ازل / SM / 9 / آن SPMI - K / اوست PI است SMK / نیاید SPMI باشد SK / 10 اسرار M اسرار سخن / 11 الرعد 13 : 33 م / لبطونه M فی بطونه SPMI / 12 سبحات SPMKI سبیل S / 13 ولو . . . الوجود SPMI - M / 14 / 15 / 16 - 17 الواقعة 56 : 96 ك / 18 برادر SMK دوست PI /

بتوانی راحتی می رسان . و اگر همه دنیا ترا بود بکسی دهی هم هیچ نبود « قل  
متاع الدنيا قليل » « ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر » . ولیکن « وما أوتيتم  
3: من العلم إلا قليلا » . از این است که قلیل کثیر دانی ، و کثیر ندانی ،  
از آنکه ندیدی . اگر کثیر به بینی ، قلیل بداننی ، چندانکه می کوشم که  
ترا نصیحتی کنم و آن نویسم که بکار تو باز آید . هر بار در میان کاری آید « والله  
1) غالباً علی امره » . چندانکه بتوانی می رسان « فلأنفسهم يهدون » یقین  
دان . او از آنچه ترا داده است ، از تو خواهد . تو نیز سودایی بکن « من ذا  
الذي يقرض الله قرضاً حسناً » ترا خود چیزی نیست . او بکرم و عواطف  
2) و رحمت خود ترا مالک می نهد ، و از تو قرض می خواهد . تو نیز تقصیر مکن .  
والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 بکسی S M K بیکی P I / M M M / P K I - S / 1 - 2 النساء : 4 : 77 م / 2 المدثر  
74 : 6 ك / 2 - 3 الاسراء : 17 : 85 ك / 5 کم و آن S P K I - M / بار . . . آید S K  
ساعت در کاری دیگر اقم P I ساعت درسیان کارم M / 5 - 6 يوسف : 12 : 21 ك / 6 می رسان  
S M K راحتی می رسان P I / الروم : 30 : 44 ك / 7 او S P K I - M / تو . . . بکن P I  
سردی مکن K - M رفتن در مگیر S / 7 - 8 البقرة : 2 : 245 م / 8 چیری P M I - K S /  
8 و عواطف و رحمت S M K - P I / 9 - 10 مکن . . . العالمین M مکن S K مکن . . .  
العالمین و صلواته و سلامه علی نبیه P I /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۲۰۵ - برادر عزیز! سلك الله به سبیل رضاه . بدانکه چون وجود قدیم  
 علی الضرورة معلوم گشت ، از اوصاف او هم چیزی معلوم باید کردن ، آن  
 3 قدر که اعتقاد آن بر عموم فرض بود . اگر چه بروز گار دراز بحقائق آن  
 توان رسیدن . و آن قدر که ضرورت بود در چند اصل بیان کنم انشاء الله .
- ۲۰۶ - اصل اول : در علم ازل ، بدان ای دوست که جمله موجودات که  
 6 بوده است و هست و خواهد بودن در علم ازل حاضر است ، همچنانکه در ازل  
 آزال بود . و چنانکه بوجود حوادث و عدم حوادث ، آن علم زیادت و نقصان  
 نپذیرد . و جز بمثالی فهم نکنی : « وفي الارض آيات للموقنین » . همچنانکه این  
 9 مکتوب از اول بسم الله تا آخر این مکتوب ، پیش از آنکه ابتدا آورده  
 بنوشتن ، همه در علم من بود ، همچنین می دان که علم ازل بکلی موجودات محیط  
 است . و علم من بدانچه نوشتم از این مکتوب و بدانچه ننوشتم هنوز و آنچه  
 12 مینویسم علی التساوی محیط است ، همچنین علم ازل بهر چه بود و هست  
 و خواهد بود علی التساوی محیط است ، و همچنانکه در علم من « ص » و « ج »  
 و « ه » هست ، ولیکن نه چنانکه بر کاغذ است ، همچنین می دان که در  
 15

۱ بسم . . . الرحيم P I المکتوب السابع عشر من مکتوب ثامن عشر  
 2000 K ومن كتبه رضى الله عنه الرسالة السابعة عشر اسم . . . الرحيم . . .  
 در شرح الله الامم بهر آن S و منها بسم . . . الرحيم . . .  
 در شرح الله الامم مینویسم از بهر M / بدانکه P I می تواند K  
 نتوان K / P I است S K پیوسته دانست M / P I  
 جز S K / مثالی SK مثل P M I 10 / S M K  
 مینویسم S M K و آنچه خواهد نوشت P I / P I  
 هست و جمع هست و قاف هست M ص و ح هست K ص و س  
 \* \* \* نامه مقدم 17 S 11 P 11 M 20 K 17 P 11 \* \* \*



- علم ازل آسمان هست و زمین هست و آدمی و آفتاب و همه چیزی هست، ولیکن نه چنانکه در خود موجود است. و همچنانکه هرچه در علم من از کتابت نیست محال بود که بقلم نوشته شود، همچنین محال بود که آنچه در علم ازل نیست در وجود تواند آمدن پس « لا یعزب عن علمه مثقال ذرّة فی السّموات والارض ». و همچنانکه علم من بدین حروف قبل وجود الحروف است، همچنین علم ازل بوجود ملك و ملکوت قبل وجودها بوده است. و این غایتی از بیانست که هیچکس بدین نیکویی نکرده است. و قدر این کس داند که پنجاه سال جان کنده باشد، و هزار ورق در این مسأله دیده و از هزار معلم انواع بیان شنوده بود، و هنوز او را هیچ حاصلی نباشد جز تشبیهی. و هذه کفایة.

- ۲۰۷ - اصل دوم: در ارادت ازل. بدانکه همچنانکه هیچ حرفی بر این کاغذ از ارادت من بهیچ حال مستغنی نتواند بود، و بی ارادت من يك نقطه را وجود محال است؛ همچنین می دان که در ملك و ملکوت يك ذرّه از ارادت خدای تعالی مستغنی نتواند بود، و بی ارادت او يك موجود را البته وجود نتواند بود. و همچنانکه ارادت اول که مراد در آید در این مکتوب نوشتن، ارادتی بود کلتی که در آن هیچ انقسامی نبود، همچنین می دان که « وما أمرنا إلا واحدة کلمح البصر » ارادتی سابق بود بر وجود همه مرادات، چنانچه هیچ انقسام را بدان راه نبود. و چنانکه هر حرفی آنجا در وجود آید که در ارادت اول بود، و تقدیم و تأخیر را آنجا راه نیست، همچنین

۱ هست SK - PMI / و آفتاب و همه چیزی SK - PMI / ۲ خود SK وجود PMI /  
 همچنانکه M - SPKI / ۳ محال . . . شود PI - SMK / ۴ تواند آمدن PMI آید  
 SK / پس PI - SMK / ۴ - ۵ یونس ۱۰ : ۶۱ ك / ۵ الحروف SMK هذه الحرف PI /  
 همچنین M همچنانکه SK - PI / ۶ از بیانست PI است از بیان M است در بیان SK /  
 ۷ و قدر PMI البته و SK / ۸ باشد SPKI بود M / ۸ - ۹ هزار . . . تشبیهی SMK  
 و در فنون علم خوض کرده و هنوز او را جز تشبیهی حاصل نباشد PI / ۱۰ بدانکه PMI  
 بدان ای دوست که SK / بر SMK که بد PI / ۱۳ خدای تعالی SMK حق جل و علا PI /  
 ۱۴ اول که M من اول که PI اول SK / ۱۵ - ۱۶ القمر ۵۴ : ۵۰ ك / ۱۷ حرفی SMK  
 حرفی را PI / ۱۸ همچنین SK - PMI /

می دان هر حادثه را آن ساعت حدوث بود که در ارادت ازل بوده است ،  
 بی هیچ تقدیمی و تأخیری . و همچنانکه قلم بر وفق ارادت من میجنبد ، گاه  
 کافی می نویسد گاه قافی و گاه جیم ، چنانکه ارادت من گوید کند ؛ همچنین  
 3 می دانکه روح اعظم بر وفق ارادت ازل فرمان می دهد ، گاه آسمان جنبد  
 و گاه ابری بارد ، گاه رعدی غرّدد ، گاه برقی فروزد ، و ذره یی بر خلاف  
 ارادت نکند البته . رباعی :

6

بی آنکه ترا زجای بر باید خاست

کار تو می کنند چون تیر تو راست

9

زین روی که جز کام تو نتواند خواست

گردون ز نهاد خویش در چون و چراست

۲۰۸ - اصل سوم : در قدرت ازل . بدانکه همچنانکه هیچ حرفی نیست

12 در این مکتوب إلا که از قدرت من در وجود می آید ، همچنین می دانکه هیچ  
 ذره نیست از موجودات ، از آسمان و ستاره و باران و رعد و برق و نباتات  
 و حیوان و معادن ، که در وجود آید إلا بقدرت ازل . و هیچ چیز از قدرت  
 15 مستغنی نیست « والله علی کل شیء قدير » . و اینجا يك نکته بدان که در  
 عالمها بگردی و از هیچکس نشنوی ؛ این مکتوب از ارادت من و علم من در  
 وجود آمد . و ارادت من بی قدرت من بکار نیاید ، زیرا که ارادت من ناقص  
 است ، بی قدرت . و اگر خواهم که مرده زنده شود نشود که قدرت نیست ،  
 18

1 حدوث بود که PMI که حدوث بود SK / 2 هیچ SMK - PI / 3 گاه قلم SMK  
 4 / PI - S من ... کند PI میکند M میگوید میکند SK / 5 همچنین ... M  
 میدانکه SK همچنانکه میداند PI / 6 جنبد SK را جنباند PI جنبد M ... SMK  
 باراند PI / 6 البته SMK - PI / رباعی S رباعیه I بیت M - PK - 9 - 10 ...  
 است PMI - SK / 11 ازل ... هیچ SMK ازل هیچ PI / 12 میدانکه M میدان PI  
 13 / SM از موجودات PMI - SK / 13 از آسمان ... میدان SMK - PI /  
 13 و SMK چنانکه PI / 15 بدان SMK مانده است PI / 15 - 16 در عالمها M  
 SK در عالم PI / 16 من PMI - SK / 18 نشود PMI نتوانم زیرا SK /

3 واگرچہ ارادت هست . همچنین ارادت بی علم بکار نیاید چه مرا ارادت بود کہ چون بیمار شوم کہ تن درست گردد . ولیکن چون علم من بدارو محیط نبود ارادتم معطل بود . واین از نقصان ارادت من بود کہ تا علمی سابق نبود و قدرتی لاحق ، هیچ مرادی از ارادت من در وجود نیاید . وصفات حق سبحانہ و تعالی چنین نیست ، بل چنانست کہ گفت :

6 کلُّ آیاتِ ربِّنا محکماتٌ لا یمازی فیہنَّ إلاَّ الکفورُ

۲۰۹ - ارادت او در وجود مرادات بس بود ، و قدرت او در ایجاد مقدورات بس بود ، و علم او در حدوث معلومات بس بود . چه صفات او ہمہ نام هست . و سمعش و بصرش و قدرتش و ارادتش و علمش ہمہ کامل است بذات خود . و اگر ارادت خوانی ہمہ ارادتست ، و اگر قدرت خوانی ہمہ قدرت است ، و اگر سمع خوانی ہمہ سمع است . و همچنانکہ ہمگی عشرۃ نصف بود باضافت و ابیست ، و ہمگی ثلث بود باضافت و اسی . و ہمگی ربع بود باضافت و اچہل ، همچنین می دان کہ ہمگی او قدرتست ، اگر موجودات را مقدورات خوانی . و ہمگی او ارادتست ، اگر موجودات را مرادات خوانی . و ہمگی او علم است ، اگر موجودات را معلومات خوانی . و جبروت ذات او نتوانی دیدن ، اگر عالم بینی . پس اگر « کلُّ مَنْ علیہا فانٍ » نقدوقت او گردد ، ذات جبار جبروت را بخورد . و بیش از این نیارم نوشتن . بیت :

18 بترسم از این بی کرانہ سپاہ کہ شان گوش کرتست و دیدہ تباہ

1 همچنین P M I و همچنانکہ S M / بود کہ S M K هست P I / شوم S M K شود P I / کہ تن P I - S M K / گردد P I گردد S M K / بدارد S M K ندارد P I / 3 من بود P I است S K بود M / 4 ارادت من P I او S M K / 5 چنین نیست بل S P M I - K / گفت S P K I گفت شعر M / 6 محکمات S M K مکلمات P I / 7 او P I - S M K / وجود S P M I خود K / اودر S M K او را P I / 8 مقدورات S M K مقدرات P I / 12-13 و ہمگی ... چہل S M K - P I / 16 نتوانی دیدن S M K بدانی P I / عالم S M K علم او P I / الرحمن 55 : 36 ک / 17 بیت S - P M K I / .

- ۲۱۰ - اصل چهارم : در حقایق سمع و بصر و کلام ازل . بدانکه این صفات در حقّ اواز آدمی اثبات کرده اند . و آدمی را سمعی و بصری و کلامی هست . و هر یکی را از این صفات در حقّ آدمی حاجتی هست بآلتی . سمعش 3) هست ، ولیکن ناقص الا بآلت گوش مرکّب از اعصاب و غضاريف و عروق که اگر این آلت مختل گردد ، هرگز آدمی ادراک مسموعات نکند . و بصرش هست ، ولیکن هم ناقص و محتاج بآلتی متمّم که اگر طبقات چشم ظاهر 6) نبود ، ادراک مبصرات نتواند کردن . و کلامش هست ، ولیکن هم ناقص و محتاج بآلت زبان و هوا ، و واسطه حلق که مخرج اصوات است و بآلتی دیگر از شفت و حنک و دندان که مخرج حروف است ، و اگر اختلاف مخرج نبودی در 9) حروف اختلاف نبودی ، و در اسامی تغایر نبودی ، و مسمیات بسیار را نام نبودی . و از این راه بر آدمی منت نهاد که « ألم نجعل له عینین و لساناً و شفتین » .

۱۲

- ۲۱۱ - و این از نقصان آدمی است که سمع و بصر و کلامش را بآلت حاجت افتاد ، و حقّ تعالی کامل الذّات و قام الصفات است ، و ذو الصفات التاماتست . سمعش از آلت مستغنی است که اگر بآلتش حاجت بودی ناقص 15) بودی . و بصرش همچنین از آلت حدقه و أجفان مستغنی است که خود همه ألوان در علم او بوده است در ازل ، چنانکه همه اصوات در سمع او بوده است در ازل . و کلامش همچنین از آلت زبان و حلق و شفه و حنک که مخرج حروف 18)

1 ازل PI - SMK / 3 - 4 در ... الا PMI بآلت آن حاجتی هست از بهر نبودن SK  
6 هست ... متمّم PMI بآلتی متمّم محتاج است SK / هم PI - M / بآلتی PI - M  
کردن PMI نکند SK / هست ... ناقص و SK - PMI / 8 و هوا PI - SMK / صوت  
صوت SK / بآلتی SPMI بآلتی K / 9 شفت SMK شفت PI / مخرج PMI هم SK - SMK  
اند PI / نبودی SK - PMI / 10 تغایر SMK تغیر PI / بسیار را نام PMI در هم بسیار SK /  
11 بر آدمی منت PMI منت بر آدمی SK / 11 - 12 البتّه 90 : 9 / 13 نقصان آدمی PMI  
آدمی نقصان SK / 13 - 14 حاجت افتاد PMI محتاج آمد SK / 14 الذّات ... است PMI است  
بذات و صفات SK / 14 - 15 و ذو ... تست SK - PI / 15 - 16 سمعش ... اجفان PMI و حق  
تعالی ازین آلات SK / 16 ألوان PMI ألوان لحنها K ألوان سخنها S / 17 علم او PMI علم او  
موجود است و SK / 17 - 18 چنانکه ... حروف SK - PMI .

- مختلف است مستغنی است. و مرا چون مرادی بود، و خواهم کہ کسی را چیزی معلوم کنم بزبان و حروف و اصوات محتاج باشم تا مراد خود را بفہم او رسانم .
- 3 وحق سبحانہ و تعالیٰ از این صفات منزہ است ، چہ ہر علم کہ خواہد بی رقم حروف و اصوات و آلت ، و ہر کسی را آنچه خواہد، در دل حاصل کند « کتب فی قلوبہم الایمان » و « علم بالقلم » و « الرحمن علم القرآن » در ہر دلی آن قدر کہ خواہد از علم خود حاصل کند . بعلم قدیم « ولا یحیطون بشیء من علمہ إلا بما شاء » . و چون من خواہم کہ از علم خود چیزی در کسی حاصل کنم ، جز بواسطہ زبان و حلق و اصوات و حروف حاصل نتوانم کرد . و اگر مرا این آلات نبود ، از تعلم و تعلیم باز مانم ، و از تحصیل مقاصد خود عاجز گردم .
- 9

- ۲۱۲ - وحق تعالیٰ کامل است ، و او را ہیچ آلت حاجت نیست . و ہر تعلیم کہ خواہد بکند بی آلتی . و ہر مرادی کہ او را بود حاصل شود بی ہیچ آلت و این کمال است ، و وجود آلت و حاجت بدان نقصان . پس کلام من چیز است کہ از علم من کسی را حاصل میکنم بواسطہ زبان و حروف . و منبع کلام من علم من است زیرا کہ ہر چہ در علم من نبود زبان بآن ناطق نیاید .
- 12 اکنون میدان کہ ہر چہ از علم ازل نصیب دل آید ، کلام ازل است ؛ و منبع آن علم ازل است ، و ہرگز تناہی را بعلم ازل راہ نیست . « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنتفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مدداً » .
- 15

۱ مختلف ... مستغنی است SK - PMI / بود K باشد PMI / چیزی SK - PMI / 2 کم PKI گردانم SM / محتاج باشم SMK حاجت بود PI / خود را PMI خویش SK / 3 از ... است PI بدین حاجت نیست M بدان آلت احتیاجی نیست SK / رقم SMK واسطہ PI / 4 و آلت ... دل دردی M دوری SK / 4-6 کتب ... کند M - SPKI / 4-5 المجادلہ 58 : 22 م / 5 العلم 96 : 4 ك / الرحمن 55 : 1 ك / 6 بعلم قدیم PI - SMK / 6-7 البقرة 2 : 255 م / 7 خود PI-SMK در کسی PMI کسی را SK / 8 اصوات SMK-PI / حاصل SK - PI / و تعلم و SK - PMI / باز مانم و از PI مثل خود M و SK / 10 او را SK - PMI / حاجت نیست PMI محتاج نہ SK / 11 التی SMK لکنی PI / او را بود PMI خواہد SK / ہیچ SK - PI / 13 کہ ... حروف SMK کش بواسطہ این آلت حاجت است PI / 14 نیاید PMK نیست و نباشد PI / 15 میدانکہ SMK بدانکہ PI / ازل PI - SMK / 16 نیست PMI نتواند بود SK / 16-17 الکہف 18 : 109 ك / ولو ... مدداً SK - PI /

۲۱۳ - و یقین دان که هر چه بزبان بتوان گفت جز محصور نبود ، و این معلوم است علی القطع . زیرا که مخارج حروف محصور است ، و کلمات مرکبات این حروف بود که مخارجش محصور است . و از محصور جز محصور مرکب نگردد . و لا یترکب من المتناهی إلا المتناهی ولا ینحل ما لا یتناهی الی المتناهی . و این از عجایب علوم است . و اگر مخارج حروف محصور شود ، مرا قدرت بود که کلمات مرکب را از این مخارج مختلف در عدد آورم . و هر طبعی را در این شیوه راه نیست و این معنی در حوصله هر کسی نکنجد . و مرا این یقین است که چون مخارج محصور گشت ، ترکیب از آن جز محصور صورت نیندد .

۲۱۴ - اکنون هر چه از علم ازل نصیب کسی آید ، خواه ملک و خواه آدمی آن قدر را کلام خوانند . و اگر این نسبت منقطع شود ، علم نماند . اکنون سمع و بصر و کلام را معنی بگفتم ، أرجوا که بدانای . در کلام چیزی نفهم که هرگز پیش از این هیچکس بیان نکرده است . و باز آن کس که چندین هزار ورق در این معنی سیاه گرداند ، هم نداند . و در اسرار اوصاف ازل ، هرگز این بیان از کس نشنوی و هیچ جای نبشته نیابی . و اگر از خود جهد کنی که بدانای صد هزار کس ، چون تو در آیند و بگذرند ، و از این معنائی یک نکته ندانند ، و در دریای تعصب و تقلید و تشبیه و تعطیل غرق شوند . والسلام .

۲۱۵ - خاتمة هذا الكتاب فی شرح الاول والآخر . بدان ای دوست که حقه تعالی اول است که بدایت را به اولیت او راه نیست . و آخرت که بهیت را

2-3 و کلمات ... است SK - SPMI / این SMK در PI / در PI / ...  
 نیاید K / در این شیوه PI اینجا SK / نیست PI نبود SMK / ...  
 در هر حوصله M در حوصلهها SK / این SPKI - M / است SMK - PI / ...  
 SPKI ملک غیر M / شود PI / در SMK - M / ...  
 من SMK / و باز PMI - SK / پس PI - SMK - PI / ...  
 صفات SMK اوصاف PI / از SMK / در این شیوه PI / ...  
 17 والسلام SK - PMI / 18 خاتمة ... الآخر SPMI / ...  
 SK الکتوب M / .



۳ باخریت او راہ نیست . چون گویم اولست ، در اولیت او آخریت بود تا دانی . و چون گویم آخر است ، در آخریت او اولیت در آید . اولیت و آخریت او ، در معنی متغایرنیست البتہ واصلًا ، کہ او را زمان نیست تا او را ماضی و مستقبل بود . اما چون آدمی در مضیق زمان بود ، او را چیزی از زمان ماضی بود و چیزی مستقبل . و وجود باری تعالی ، چون در ذہن آدمی ۶ و ماضی اضافت کنند ، اول نماید . و چون با مستقبل اضافت کنند ، آخر نماید . و چون زمان را اثبات کنند اولیت و آخریت ظاہر شود .

۲۱۶ - وحقّ تعالی را هیچ گذشتہ نیست . و هیچ آیندہ نیست در معنی ماضی و مستقبل . و در علم او چہ روزگار آدم و چہ منقرض عالم ہر دو یکسان است ، و علم او را روزگار آدم گذشتہ نیست و روز قیامت آیندہ نیست . و این همچنان دان کہ مکتوبی کہ دی نوشتم ، و یکی کہ امروز و فردا ۱۲ خواہم نوشتن کہ نسبت علم من با ہمہ برابر است . و این مثال ہم قاصر است کہ او را جز بوی تشبیہ نتوان کرد . و اگر بجزوی تشبیہ کنند آن محض تشبیہ بود . و اگر او را جز از او طلب کنی ، تعطیل بود کہ در عالم عموم او را با ۱۵ توان یافت ، و ہر چہ آدمی آن را بخود یا بد آدمی بود نہ او .

۲۱۷ - ولیکن ما خلق اللہ شیئاً أشبہ بہ من آدم ، و خلق آدم علی صورتہ ، عذر می خواہد . و اگر نہ سمع و بصر و قدرت و ارادت و علم آدمی بودی ،

۵ از زمان S M K - P I / چیزی P I - S M K / ۷ اثبات K پی S P M I / ظاہر شود P I حاضر گردد S M K / ۸ - ۹ در ... مستقل S M K - P I / ۹ و در ... عالم M I / ۱۰ - ۹ ہر ... است S M - P K I / ۱۱ این S K - P M I / امروز S M K - P I / ۱۲ علم من با P M I یا علم من با S K / ۱۳ نتوان ... محض P I کردن S M K / ۱۴ جز S M K - P I / عالم عموم P I علم عموم M عالم علوم S K / با و S P M I نام K / ۱۵ آنرا S M K - P I / او S M K باری P I .

- هرگز این صفات ولا القدر القليل ادراك نبودى آدمى را . « وجعلَ لكم السَّمْعَ والابصارَ والأفئدة قليلاً ما تشكرون » . تا در رضای او بکار توان داشت یا در سخط او . وسمع وبصر واعضای تو از معاصی ظاهر خود وارست نیست ،  
 3 وتورا از معاصی باطن وارست نیست ، تو چه دانی کرد !.. با تو می گویند :  
 « وذرُوا ظاهر الاثم وباطنه » . و تو هر روز از این کار دور تری . سمع را  
 6 وبصر را از ناشایست پاک دار ! تا کلام ازل بشنوی ، وجمال ازل ببینی .  
 وزبان را از معاصی پاک دار ، تا قرآن توانی خواندن . و دل را از معاصی باطن پاک دار ، تا معنی کلام قدیم فهم کنی که استاد چنین گوید :

- 9 لب را بلب آب برو و پاک بشو  
 آن لب چه کنم بوی کسان آید از او  
 زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی  
 12 آن لب بلب کسی دگر تو ننهی

- ۲۱۸ - تا بتوانی راحتی می رسان ، یکی از مال وجاه و قلم و زبان .  
 و دیگران را فرا خیر کردن می دار . والدآل علی الخیر کفاعله فراموش  
 15 مکن . ومن لا یرحم لا یرحم ، نصب العین دار . و این مکتوب ها را بتأمل  
 می خوان ، و هر چه مشکلی بود می پرس . والسلام .

1 - 2 السجدة 32 : 9 م / 1 آدمی را 1 - PM - SK / 2 بکار 1 - PM نکاد SK / 3 و 4 وارست ... وارست PM بر سر ... بر سر S بر سر وارست ... بر سر وارست I بر سر ...  
 بر تر K / 6-7 تا ... دار 1 - PM - SK / 7-8 و دل ... استاد PI که او SK / 11-12 /  
 زنهار ... ننهی 14 / SK - PI / 14 فرا خیر کردن M فرا خیر PI بر خیر کردن SK /  
 15 مکن SPKI نکفی M / مکتوبها را SK مکتوبها PI مکتوبات M / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۱۹ - چون در شرح صفات ابتدا کردم، فرض اعتقاد را تمام بنویسم، چه  
 3 من هرگز واسر این معنی نیفتم. و برادر اعزرا سلك الله به سبیل رضاه، این  
 معنی دانم که هرگز نشنوده باشد. و علم ازل و احاطه آن بهمة ملك و ملكوت،  
 پاره‌ای دشوارتر ادراك تواند کردن. و از این سبب خلق بسیار در ضلال افتاده  
 اند، تا قومی گفتند: علم ازل بر جزویات عالم محیط نیست. و قومی گفتند:  
 4 خدای تعالی جز خود را نداند. و قومی گفتند: علم او حادث است و او را محل  
 حوادث نهادند. تعالی الله عن قول الزائفین علواً کبیراً.

۲۲۰ - بدان ای دوست عزیز! أعزنا الله وإياك به که علم دو گونه بود:  
 یکی علم مستفاد از وجود معلوم، و یکی علم موجد معلوم بود. و این علم پیش  
 از وجود معلوم بود. و این بمثال بهتر فهم کنی، مگر علم من بدین مکتوب پیش  
 12 از وجود این مکتوب بود. و علم من، سبب وجود این مکتوب بود. و اگر علم  
 من نبود، این مکتوب نتوانست می نوشتن. اما علم تو باین پس از وجود این  
 مکتوب حاصل گردد. و این مکتوب سبب وجود علم تو بود. و علم خدای

۱ بسم... الرحيم P I بسم... الرحيم و به نستعين M المکتوب الثامن عشر K و من کتبه  
 رضي الله عنه الرسالة الثامنة عشرة بسم... الرحيم S / 2 فرض P K I - S M / 3 واسر این  
 P I باسر این M بدین S K / نیفتم S P M I نیفتم K / 5 بسیار در ضلال P I در ضلال  
 بسیار K در ضلال بسیار M / 6 علم K - S P M I / 7 نداند P M I نشاند S K / گفتند  
 S M K گویند S / P I الزائفین S P M I الظالمین K / 9 عزیز... به P I - S M K / 10 از  
 S K که از P I بود M / 11 - 12 و این... و علم S M K و علم P I / 11 مگر S K مگر  
 اکنون P I - M / 12 - 14 بود و اگر... مکتوب P I - S M K /

\*\*\* نامه مجدم، S 18، P 16، M 27، K 18، I 16 \*\*\*

- تعالی البتہ بعد وجود العالم نتواند بود ، چه که در ذات قدیم محال بود چیزی حاصل شود پس از آنکه نبوده باشد . و قدیم البتہ محلّ حوادث نبود . پس علم خدای تعالی عبارتست از چیزی که با او بوده است همیشه . و چون معلوم شد که قدیم جز یکی نتواند بود ، ضرورت باشد که همه حوادث از او در وجود آمده باشد . و آن نقطه که ایجاد می کند ، علم ازلیست . و در مکتوبی که پیش از این نوشته ام ، تکلمه این معلوم کرده و تکرار نمی کنم .

- ۲۲۱ - اکنون چون علم او بهمة موجودات پیش از همه موجودات بوده است ، و از جمله موجودات اصوات است ، و اصوات در علم او بوده است . پس سمع او قدیم بود . و در علم او ألوان بوده است ، پس بصر او قدیم بوده است . و خلق ، ألوان و أصوات را بدو آلت ادراک کنند ، و در حقّ خدای تعالی آلت محالست . و آن دو آلت را سمع و بصر خوانند . پس چون در حقّ او ، ألوان و أصوات معلوم بود ، هم سمع و هم بصر اثبات کردند . چه اگر بصر اثبات کردند تنها ، عموماً خیال افتادی که اصوات را مگر ادراک نتواند کرد . همچنین اگر سمع تنها اثبات کردند ، ایشان را خیال افتادی که مگر ألوان را ادراک نتواند . و همچنین اگر علم تنها اثبات کردند ، ایشان را خیال افتادی که مگر ایجاد موجودات نه او می کند . چه در میان خلق فعل را با قدرت و ارادت حوالت کنند نه با علم تنها ، پس قدرت و ارادت را در حقّ او اثبات کردند . و قرآن بر قدر افهام خلق و اصطلاح خلق آمده است .

۱ العالم SMK المعلوم PI / 4 جز یکی PI بیش از یکی SK یکی بیش از یکی PM  
 بود SMK / کند SMK کم PI / 7 همه موجودات PI همه SK این باشد PM  
 باشد SK / 10 و SPKI - M / آلت SMK البتہ PI / ادراک است PM  
 بود SK / خدای تعالی PI او SMK / 11 و بصر SMK - PI / 12 - 13 چه ... کردند  
 SMK - PI / 13 نتوان کرد PI نکند SMK / 14 و همچنین SMK - PM /  
 تنها SMK - PM / ایشان را SK - PM / افتادی SPMI آمدی K / 14 - 16 ألوان  
 ... که مگر SPKI - M / 15 تنها SK تنها باشد PI / .

۲۲۲ - نه بینی که چون در میان خلق زمین را ارض خوانند، و شب را لیل و روز را نهار، در قرآن ذکر این مسمیات هم بدین اسامی کرد. و آنجا که قدر جلال ازل است، این اسامی نتواند بود. ولیکن «وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه». و همچنین چون در میان خلق فعل را با قدرت و ارادت حوالت کنند، او نیز در حق خویشان گفت: «إنه علی کل شیء قدير». «وانما أمرنا لشيء إذا أردناه أن نقول له کن فيكون».

۲۲۳ - و در میان خلق اگر کسی بختی شافی بکند، قدرت و ارادت هم چیزی در وجود نیاورد تا علم نبود بدان چیز. اما وجود علم بس نمی بود بی قدرت و ارادت، و این از نقصان خلق است. و در حق او قدرت بکمال است، و ارادت بکمال است، و علم بکمال است. پس قادر بود بعلم، و عالم بود بقدرت و مرید بود بعلم، و عالم بود بارادت. و صفات او همه تام است. و انوار ذات و ارادت او همه بر کمال است. و این اسامی در حق او اثبات کردن، و اصلان دانند که اصطلاح خلق بود که قدرت چیزی را هانستندی، و ارادت چیزی دیگر و علم چیزی دیگر. و هیچ فعلی از آدمی در وجود نیاید بی این سه صفت. و چون از خدای تعالی افعال در وجود می آید، این هر سه صفت در حق او اثبات کردند، و گفتندی: قدرتش هست و ارادت نه، خلق پنداشتندی که افعال از وی در وجود نیامد. و اگر ارادت اثبات کردندی و قدرت نه،

۱ در میان خلق P M I - S K / 2 این ... بدین P M I آن ... بدان S K / 3 قدر S K -  
 3 / P M I - 4 ابراهیم 14 : 4 ک / 4 ارادت P M I ربا ارادت S K / 5 خویشان P I خود  
 S M K / 6 بس 36 : 82 ک / 7 خلق P I - S M K / قدرت S P K I و گوید قدرت M /  
 8 - 9 اما ... ارادت S P M I - K / 9 - 10 قدرت ... پس M قدرت بکالت و علم ...  
 پس P I قدرت و علم ... پس S K / 10 بعلم و عالم بود P M I - S K / 12 ارادت S M K - P I /  
 13 دانستندی P I دانسته M دانند S K / 14 دیگر و P M I رار S K / نیاید S M K نیامد  
 P I / 15 آید S M K آمد P I / او M او عز و علا P I - S K / 16 پنداشتندی P M I  
 داشق S K / 17 و قدرت نه S K - P M I / .

همچنین خیال خطابودی . و اگر قدرت و ارادت اثبات کردند بی علم ، هم خیال خطابودی . و چون سه لفظ مختلف اثبات کردند سه معنی متغایر در افهام افتاد .

3

- ۲۲۴ - پس اگر اعتقاد کند که این اوصاف قدیم است ، چند قدیم ثابت می شود ، و در شرع و عقل نیست که دو قدیم تواند بود « وما من إله إلا إله واحد » . و اگر اعتقاد کنند که این اوصاف حادث است ، پس او محال<sup>6</sup> حوادث بودو این محال است . و اگر نفی صفات کنند ، موصوف بلا صفت فهم نتوانند کرد ، و صورت نه بنده ؛ و حقیقت حق و معرفت ظاهر گردد ، و او را بعقل مختصر آدمی بر نتوان سنجید ، اگر چه عقل آدمی میزان راستست .<sup>9</sup> چنانکه کوهی به قبان بر نتوان سنجید ، اگر چه قبان راستست . و هر موزونی را میزانی دیگر بود که بار ثقل او بکشد . و شعر موزون را میزان ذوق آدمی تواند بود . و اگر بقیات و طیار خواهند که بر سنجند محال بود . و اوصاف<sup>12</sup> حق جز باوصاف حق نتوان سنجید که رستم را هم رخس رستم کشد .

- ۲۲۵ - شرح صدر باید تا « فهو علی نور من ربه » دست دهد . « و آیدم بروح منه ، چون روح منه یافتی ، حقیقت او را ادراک توانی کردن . و هر که نپندارد که او را بتوان یافت جز بوی ، مکورست که من ظن أنه یصل الی الله بغیر الله فقد مکر به . و او را آنکه توانی یافت که خود را درو بازی . و از مصطفی - صلعم - بشنو که ازو حکایت میکند که لا یزال العبد یتقرّب<sup>14</sup>

1 همچنین ... خطا P I مین خیال M همچنان خطا K م خیال خطا S / 1 - 2 و ...  
بودی P M I - S K / 5 و عقل P M I - S K / 5 - 6 المائدة : 5 : 72 / 7 ص 7 S M K  
صفت P I / 8 نتواند P M I نفی نتواند S K / و صورت نه بنده P I - S M K / 9 و 10 و 12  
و 13 سنجید S K سخت P M I / 9 آدمی P M I او S K / 10 کوهی S P M I کوهی / K  
11 دیگر P I - S M K / 11 - 12 و شعر ... و محال بود P M I - S K / 12 طیار خواهند  
P M I عطار S / 13 که S P K I مصرع که M / 14 شرح S M K اشراج P اشراج I /  
14 الزمر : 39 : 22 / ك / 14 - 15 المائدة : 58 : 22 م / 15 چون روح منه S M K - P I / او را  
P I - S M K / 18 که از ... میکند S M K حکایت از حق جل و علا میگفتند P I / .



إليّ بالنوافل حتى أحبّه ، فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به ، وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به . چون بدین مقام رسید ، مقام محبوبان بدانند که چون بود فاذا أحببته . 3

۲۲۶ - اکنون محبوب کیست ؟ درجات ایشان بسیار است « إن الله يحب الصابرين إن الله يحب التوابين . ويحب المطهرين . ويحب المتقين » . ويحب كل قلب حزين . وبهيج حال ظالم محبوب نیست « إن الله لا يحب الظالمين » . ظالم کیست ؟ « ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون » . يحب التوابين چون توبت نباشد ، ظلم بود « يا بني لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظيم » . توبت بر عموم واجب است « وتوبوا الى الله جميعاً » . توبت چون بود ؟ « وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن » . « إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب » . 6 9

۲۲۷ - جوانمردا ! از مقصود دور افتادم . چون همه او گردی كنت سمعه وبصره ویده « فهو على نور من ربه » ، نه بینی که مصطفی - صلعم - در دعای نماز بامداد ، قبل از ادای فریضه فرموده است . « اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في سمعي ، ونوراً في بصري ، ونوراً في شعري ، ونوراً في بشرتي ، ونوراً في لحمي ، ونوراً في دمي ، ونوراً في عظامي ، ونوراً من بين يدي ، ونوراً من خلفي ، ونوراً من تحتي ، ونوراً من فوقي ، ونوراً عن يميني ، ونوراً عن شمالي . اللهم زدني نوراً ، واعطني نوراً ، واجعل لي نوراً . 12 15 18

3 - 4 بدانند ... کیست S P M I است بدانند محبوب کیست و چون محبوب گشت / K  
3 فاذا أحببته S K - P M I / 4 - 5 آل عمران 3 : 146 م / 15 البقرة 2 : 232 م / التوبة  
9 : 108 م / آل عمران 3 : 76 / 6 آل عمران 3 : 57 م / 7 الحجرات 49 : 11 م / 8 لقمان  
31 : 13 ك / 9 النور 24 : 31 م / 9 - 10 النساء 4 : 18 / 10 - 11 النساء 4 : 17 م /  
12 جوانمردا S P K I ای جوانمرد M / نماز S K - P M I / فرموده P I گفته S M K /  
16 آدمی S P M I رحمی K / .

۲۲۸ - جوانمردا؟ سر تا پایم فدای سر تا پایت ، هر عشقی که در خون  
و پوست و گوشت و رگ و پی نبود ، ناقص است . جنید - رحمة الله عليه -  
گفت : قاروره سری سقطی - رحمة الله عليه - بطیب بردم گفت : آراه  
بول عاشق . عجباً از این حدیث !

گر رای کم که برگشایم رگِ خویش

(۱) ترسم که بهمشقت اندر آید سر نیش

چون این انوار پدید آید « فهو علی نور من ربه » باشد . « ومن لم يجعل  
الله له نوراً فما له من نور » چنین تواند بود که نور اوست . وحدثان همه  
ظلمت عدم که « کل من علیها فان » . « الله النور السماوات والارض » آفتاب  
پرستان دور افتاده بودند از راه مردان . للمتنبي :

وكم من عایب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

۲۲۹ - اگر کسی ازینزل الله كل ليلة ، ورأيت ربي في صورة أمرود در  
ضلالت افتاد ، مصطفی را - صلعم - از آن چه ؟ و اگر کسی این مذاهب  
فاسده که از این احادیث بازدید آمده است ، و ادهد عوام ابلهرا و داده  
بود ، نه خبر مصطفی - صلعم - بل چیزی خطارا و اداده بود . آفتاب مردان  
پرستند ، و آتش مردان پرستند ، آن آتش که مطلوب موسی و ع بود که  
« لعلي آتیکم منها بقبس او أجد علی النار هدی » . مصطفی - صلعم - ذره  
ایست از آن آتش که « سراجاً منیراً » .

۱ سر PI میگوید مصرع : سر SMK / 1 - 2 در ... پی PI  
و پوست SMK / 3 آراه SP MI آه از K / 7 شد PI روی نماید M / 8  
22 ك / 7 - 8 النور 24 : 40 م / 9 الرحمن 55 : 26 م / 10 النور 21 : 22  
PK / افتاده بودند PMI افتادگان SK / للمتنبي S - PMK 12 / PI - SMK  
صورة امرود SK احسن صورة PMI / ضلالت SMK ضلال PI 14 در دید SMK پدید  
PI / و PI باز SMK / 15 بل MK بس S و اداده بود و بل PI / 16 پرستند SPK  
پرستیدند M / آن آتش که PI - SMK / 17 طه 20 : 10 ك / 17 - 18 مصطفی ...  
منیراً SP MI - K / 17 ایست M خیر داده بود PI - SK .

۲۳۰ - جوانمردا! تو چه دانی که این چیست؟ زنار داشتن راه مردانست که تا خود را در بندگی او درست نکردند، کمر بندگی بر میان نبستند. و تادر بندگی باشی، آزاد نباشی. و چون آزاد گشتی از اغیار، بنده او توانی بودن که أنا أغنی الاغنیاء عن الشّرك. چون کمر خدمت بر میان بستی، نماز کردن ترا مسلم شد که شرط صحّت نماز استقبال قبله بود. زنار داشتن در ترسائی همچنانست که تشبیه کردن خدای بآدمی در اسلام. از این که رأیت ربی الله فی أحسن صورة أمری قومی بادید آمده اند که جمال می پرستند. و پندارم که مذهب این قوم باصفهان شنیده باشی. چه گویی! اگر کسی مذهب ایشان و ادهد رأیت ربی فی أحسن صورة أمری واداده بود.

۲۳۱ - هیات! مصطفی - صلعم - مذهب عیسی را چون و ادهد؟ راه عادت پرستان بی معنی واداده بود؟ مارا همان مذهب است که همه انبیاء را بوده. از قرآن بشنو که ترا خبر دهد « شرع لكم من الدین ما وصی به نوحاً والذي اوحینا الیک، وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ». وصیت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر همه یکی بود « ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم وایاکم أن اتقوا الله ». « قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم أن لا نعبد إلا الله ولا نشرك به شیئاً ولا نتخذ بعضنا بعضاً أرباباً دون الله ».

۲۳۲ - پنداری ترا مسلمان توان خواند؟ یا تو دانی که قرآن چیست! تو از عادت پرستانی. چون جهودان و ترسایان می گویی: چنین شنیدم، « انا

1 جوانمردا PKI-SM / داشتن PMI بستن SK / 1 - راه ... رادر PI مردانست که تا SK که تا M / 2 بندگی بر میان M خدمت PKI M / 3 آزاد نباشی PI آزادی نیست SMK / بنده PMI بندگی SK / 4 بودن PMI کرد SK / 5 شد PI است M بود SK / 6 خدای PMI خدایرا SK / 7 الله... امری PI فی احسن صورة M فی صورة امری SK / جمال SK خیال PMI می پرستند PI پرستیدند M / 8 - 9 مذهب ایشان PMI این مذهب SK / 9 وادهد SPKI بازدهد M / واداده بود SK بازدهد M وادهد PI / هیات PMI - SK / 10 چون SPMI - K / 12 که ... دهد SK-PMI / 12-13 الشوری 42 : 13 ک / 14 پیغمبر PMI بنی SK / 14 - 15 النساء 4 : 131 م / 15 - 17 آل عمران 3 : 64 م / پرستانی SK پرستان PI - M /

- وجدنا آباءنا على أمة وإنا على آثارهم مقتدون . مصطفى - صلعم - شنیده ٹی  
از راه تقلید و عادت چنین می گوید : بئس مطیة الرجل زعمه . ترا از آن  
چه که دیگران گفته اند ! تو چه دیدی و چه دانستی ؟ طلب العلم فریضة علی  
3 کل مسلم و مسالمة . چندین هزار فر سنگ رفته ٹی در خدمت سلطان . آنکه گویی  
بقول محمد - صلعم - ایمان دارم که اطلبوا العلم ولو بالصین . الحیاء من الايمان ا  
شرم دار که تو متابع آن کسی که می گوید که اطلبوا الدنیا ولو بالصین .  
6 اگر هم امروز سلطان ترا گوید : بمرور ، ویا فلان کار بکن هم در روز زهره  
نداری که هیچ عذر آوری .

- ۲۳۳ - باش تا جمال معشوق مردان را ببینی ، آنکه بدانی که بت پرستی  
9 چه بود ، و حال مردان چگونه بود . رباعی :

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد

- 12 بگرفت مرا و حلقه در گوشم کرد  
گفتم صنایع عشق تو بخروشم  
لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

- از مذهب بت پرستان تشبیہی مانده است تا روزگار حال مذهب محمدی  
15 بکجا رساند ، و در غضب الله چه ماند . و مرضت فلم تعدنی و جعلت فلم تطعمنی  
با خلق چه کند ؟ « وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات »  
و من ذا الذي یقرض الله قرضاً حسناً . . اکنون هنوز اسلام تازه است ،  
1۸

1 زخرف 43 : 23 ك / مصطفى SMK سخن مصطفى PI / 3 SMK چه بود .  
4 / PI و سلمة SK - PMI 5 بقول ... دارم PI که ایمان دارم بقول محمد SMK  
6 متابع PI متبع SMK / 7 یا . . . روز PI - SMK / 8 توری SMK کی PI  
9 - 10 که ... چه بود SK - PMI 10 / و حال . . . بود PI - SMK / رباعی S  
12 / PKI - M مرا SMK بقهر PI 15 بت پرستان SPKI رسانان M / حال مذهب  
K حال PI - M / 7 چه PMI که SK / 17 التوبة 9 : 104 م / 18 البقرة 2 : 245 /  
تازه PMI پاره SK / .

3 ودانند کہ « واللہ الغنیُّ وأنتم الفقراء ». پس « ویقرضُ اللہَ » ضلالی نمی آورد.  
 باش کہ روزگار آید کہ صفت جوع ومرض و فقر دروی اعتقاد کنند ، و کس  
 نبود کہ داند کہ این از کجا خاستہ است .

6 ۲۳۴ - جوانمردا! مرا یقین شدہ است در سلوک کہ اصولِ ہمہ مذاہبِ راست  
 بودہ است ، و در روزگار دراز روات آن مذہب را تحریف کردہ اند وما آفۃ  
 الاخبار إلا رواتہا . از مقصود باز افتادم . چون نور « اللہ نور السماوات »  
 پیدا گردد معرفت او بنور او حاصل گردد . یا نہ قدم را بعقل مزور آدمی  
 کی ادراک توان کرد؟ و اوصاف او بدو ادراک توان کردن . و تا ترا حُجُب تویی  
 9 در پیش بود از تو چیزی نیاید ، مصراع : « اندر رہ عشق یا تو گنجی یا من » .

12 ۲۳۵ - چون جلال ازل بتابد ترا رخت بر باید بست . « وقل جاء الحقُّ  
 وزہق الباطلُ » . بدانی . « إن الملوك إذا دخلوا قريةً أفسدوها » بینی .  
 « بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهقٌ » ترا حقیقت گردد .  
 « إذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلاً » خود را و اتو نمساید . « وأخرجت الارضُ  
 أثقالها » نقدوقت تو گردد . حُجُبِ سماوات بر خیزد . و آنچه درو بست  
 15 آشکارا گردد . « إذا السماء انشقت » ظاہر شود . و ہذہ أسرارٌ غامضةٌ .  
 تا توانی راحتی می رسان از آنچه ترا دادہ است . « مما رزقناہم ینفقون »  
 نصب عین دار . والسلام .

1 محمد 47 : 38 م / 2 آید کہ S P M I اندک K / 5 روات ... را P I آن مذہب را روات  
 M مذاہب روات S K / 6 النور 24 : 25 م / نور السماوات S K - P M I / 7 را S K اورا  
 / M - P I / 8 حجب P K I حجت S M / 9 مصراع P K I - S M / رہ P I - S M K  
 10 - 11 الاسراء 17 : 81 م / 11 بدانی P M K I بدانکہ S / النمل 27 : 34 ك / 12 الانبياء  
 21 : 18 ك / 13 الانسان 76 : 82 م / 13 - 14 الزلزلة 99 : 3 م / 14 درو بست S K درو بست  
 P M I / الانفطار 84 : 1 ك / ظاہر شود S K - P M I / 16 البقرة 2 : 3 م / 17 والسلام  
 P I والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین S K - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۳۶ - دانم ، برادر عزیز را ! ملك الله به سبيل رضاه في عافية ، در شرح صفات چیزی نخوانده است و نشنیده ، و اگر خوانده است و یا شنیده دانم که حد آن تا کجا تواند بود . و چون من خوض کردم چنان اولیتر می دانم که بیان شافی بکنم . و این دهم مکتوب است در شرح الله اکبر که می نویسم .

بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که هر معنی که دیده عموم بر آن نیفتاد ، آنرا در لغات اسمی نیست . و اوصاف ازل ، لا بل جمله علم ملکوت ، لا بل بسیاری از امور دنیاوی ، از دیده عموم پوشیده بود . پس واضعان لغات آنرا چون ندیده اند ، هیچ نامی خاص آنرا وضع نکرده اند . و چون قومی علی الخصوص در کاری از کارها که پوشیده بود از عموم ، خوض کردند ، ایشان را لا بد حاجت افتاد که وضع اسمی کنند بر آن مسمیاتی که ایشان می دیدند ، و از دیگران پوشیده بود . و هیچ قومی نیستند که ایشان را بوضع اسمی مخصوص که بصناعت ایشان تعلق دارد حاجت نیفتاد .

۲۳۷ - پس هر قومی در عالم ، بوضع اسمی چند خاص می کنند . دیگران از آن مستغنی اند . ادیب را بسیار معانی در صنعت خویش اند .

۱ اسم ... الرحمن PT / اسم ... الرحيم و بینه استعمیر M / و بینه استعمیر ...  
 التاسعة عشرة اسم ... الرحيم S / المکتوب التاسع عشر K / ...  
 3 / SMK چیزی PMT - PK / است ... PLSMK / ...  
 SK باشد PI / چنان ... دانم SPMT اول می آید ... PK ...  
 SK نکرده اند M نکتند PI / 10 به پوشیده ... PI ... SMK ...  
 بنهند PI / 12 میدیدند SMK دانستند PI / 13 بیهوده SMK ... PI ...  
 اند که PI / خویش PMT خود SK / ...

... مکتوب ... مکتوب ... مکتوب ... مکتوب ... مکتوب ... مکتوب ... مکتوب ...



3 وفقیہ را نیست ، و متکلم و نحوی و منجم را همچین ؛ و طبیب و محاسب و کاتب و عروضی را همچین ؛ و جولاه و حلاج و کناس را همچین . و در میان یوزداران و بازداران و سگداران اصطلاحی هست کہ ایشان از آن مستغنی نیستند ، ولیکن شطرنج باز و نرد باز از آن مستغنی باشند . و علی الجمله هیچ قومی را نیابی تا وادزدان و طراران رسی الا ہر قومی کہ اصطلاحی دارند کہ دیگران را 6 آن اصطلاحات معلوم نیست . زیرا کہ اسامی بر معانی توان نہاد . و ہر قومی را حاجت است بنظر کردن بمعانی ، کہ دیگران را حاجت نیست .

۲۳۸ - بدان شطرنج باز ، اگر معنی جبر و مقابله نداند اورا شاید ، 9 و محاسب اگر معنی وقد و فاصله نداند روا بود . و عروضی اگر معنی جوہر و عرض نداند اورا شاید ، متکلم اگر معنی لفیف و مہموز نداند شاید ، و تصریفی اگر معنی موضوع و محمول نداند شاید ، و منطقی اگر معنی فرع واصل و علت و حکم نداند شاید ، و اصولی اگر معنی جوزا و سرطان نداند شاید ، و از اسامی آنچه عموم را بدان حاجت افتد در سخن گفتن ، در ہمہ لغات آن اسامی را وضع کردہ اند ، چنانکہ ہر آدمی در دانستن آن مشترک 15 باشد .

۲۳۹ - اکنون ہر جا کہ آدمی هست نام آسمان و زمین و آفتاب و ستارہ و چشم و گوش و آب و آتش و دیگر ادوات و آلات علی القطع باید کہ ہمہ را معلوم بود . واضعان لغات در بدو کار این اسامی را وضع کردہ اند کہ علی العموم 18

2 جولاه S M K جولاهہ P I / 4 شطرنج باز M شطرنجی SK شطرنج P I / باشد SK اند M است P I / 5 تا و P I تا بہ M کہ تا بجد K / ہر قومی S M K - P I / اصطلاحی S P K I اصطلاحاتی M / 6 اصطلاحات S K - P M I / 7 است S K - P M I / 8 بدان M بدانچہ P I - S K / شطرنج باز S P M I شطرنجی K / عروض S M K طبیب P - I / 10 اورا شاید M شاید S K باکی نیست اورا P I / 11 نداند S M K نشناسد P I / 13 افتد S M K افتاد P I / 14 ہر آدمی S M K خلق ہر آدمی عالم P I / 15 باشند M باشند SK اند P I / 17 و دیگر ادوات و آلات S M K - P I / 18 در ... را P I در اول این اسامی را M این اسامی را در اول S K / .

همه خلق را بدان حاجت بود . پس از آن چون صناعات مختلف ظاهر می شد ، هر قومی از آن اسامی موضوع وضع دیگر می کردند بطریق الاستعاره او بطریق المجاز والاشتقاق . چنانکه جوهر و عرض و مبتدا و خبر و غیر آن که 3 می بینی .

۲۴۰ - و چون این مقدمه معلوم شد بدانکه قومی بودند از آدمیان که ایشان راه خدای سلوک کردند ، و ایشان را از عالم ملکوت و اوصاف ازل لابل از عجایب راه خدای - تعالی و تقدس - چیزها معلوم شد که دیگران از ادراک آن دور بودند . و این قوم را نیز بیکدیگر حاجت بود تا از علم خود سخن گویند . و بر بعضی از ایشان خود واجب کردند این سخن گفتن چون انبیا - صلعم - پس این قوم را نیز حاجت افتاد وضع اسامی کنند که دیگران از ادراک مسمیات آن اسامی دور باشند .

۲۴۱ - و هر اسامی که در قرآن و حدیث هست از این باب بود ، إلا ماشاء الله . و چون چنین بود ، اهل عادت سخن ایشان نتوانستند شنید که « و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لا یبصرون » . 12 چون این معانی ندیدند ، ایشان را کور خواند . و چون نشنیدند ، ایشان را کور خواند . و چون زبان نداشتند که بدان معانی ناطق توانند بود ، ایشان را گنگ خواند و لال « صم بکم عمی فهم لا یعقلون » اینجا بدانند که چه 15

1 می شد PMI میشود SK / 2 از آن PMI را از SK می کردند PMI میکنند  
 SK / 6 خدای PMI خدایرا SK / 7 لابل PMI بلکه SK / 8 بیکدیگر PMI  
 - SK / 13 که SK / 12 هست K است PMI / 13 نتوانستند شنید PMI نداشتند  
 شوند SK / 13 - 14 الامراء 17 : 45 ك / 15 یس 36 : 9 / 16 خواند SK خواند PMI /  
 البقرة 2 : 18 م / .

بود . چون ایشانرا هیچ نوع از ادراك نبود ، ونه نیز بوی آن بمشام ایشان می رسید ، ایشانرا مرده خواند ؛ لا بل چون از خود خبری نمی داشتند ، ایشانرا « أمواتٌ غیر اَحیاءِ » خواند . 3

۲۴۲ - و چون در اسفل السَّافِلین ظلمت بشریت واماندند ، ایشانرا جای جز دوزخ نیامد که دوزخ در هفتم طبقه زمین است « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنِّ والانس لهم قلوبٌ لا یفقهون بها ولهم أعینٌ لا یبصرون بها ولهم آذانٌ لا یسمعون بها اولئک هم الغافلون » . جز فرا دنیا راه نبرند « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون » ، از آنست که فرادنیایا ساخته اند « ورضوا بالحیاة الدنیا واطمأنوا بها » . چون با ایشان گویند : بیروا ، سبق المفردون ، قیود أهواء و سلاسل شهوات و اوصاف ایشانرا نکذارد که حرکت کنند « ما لکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اناقلتم الی الارض ، أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة ؟ » . با ایشان گفتند : « استجبوا لله وللرسول » . 9

۲۴۳ - چون سَمَعشان نبود ، اجابت نکردند « إنما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله » . واگر شان دیده بودی بدیدندی ، واگر شان سمعی بودی بشنیدندی ، واگر زبان داشتندی ایمان آوردندی ، واگر دل داشتندی فهم کردند « ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی ولذلك خلقهم » ، واگر دل بودی همه عالم را خود عالم در جهان نبود . 12

1 آن M-S P K I / 2 می رسید S M K می رسد P I / خواند S K خواندند P M I / خبری S M K چیزی P I / 3 النحل 16 : 21 ك / غیر ... خواند M K غیر اَحیاء خواند و نام نهاد S نام نهادند P I / 4 و P I باز S M K / 5 طبقه S K - P M I / 5 - 7 الاعراف : 7 : 179 ك / 7 فرا P M I با S K / 7 - 8 الروم 30 : 7 ك / 9 یونس 10 : 7 ك / 10 أهواء P I - S M K / و اوصاف S M K و اوصاف ذمیمة P I / 11 التوبة 9 : 38 م / 12 - 13 الانفصال : 8 : 24 م / 14 سَمَعشان K سمع S P M I / اجابت S M K استجابت P I / 14-15 الانعام 6 : 36 ك / 15 اگر شان دیده P I اگر دیده S K / 16 واگر ... آوردندی S P M I - K / 17 داشتندی P I بودی S M K / الانعام 6 : 25 ك / 18 عالم ... نبودی K عالم را عالم خود نبودی S همه عالم بودندی P I - M / .

۲۴۴ - از مقصود خود بیفتادم ، و در ما قبل بیان کردم که هر قومی را بالفاظی حاجت افتاد و انبیا و اولیا - علیهم السلام - از آن جملت بودند که همه محتاج بودند بالفاظی موضوع . پس از جمله آن معانی که دیدند اوصاف 3 ازل بود . چه جمال و جلال ازل را اوصافی دیدند که آن اوصاف را نام در میان خلق نبود پس اگر سمع اثبات کردند یا بصر یا کلام معذور بودند که او را صفتی دیدند که ادراك الوان میگرد پیش از وجود الوان . و در عالم این صفت را 6 هیچ نامی نبود ، زیرا که این صفت خود هرگز نبود در همه عالم که ادراك الوان کند پیش از وجود الوان .

۲۴۵ - پس چون محتاج بودند که این صفت را با خلق بگویند از اسماء 9 موضوع در میان خلق بصر را او لیت می دیدند که خبر و زاج و محبره را . پس گفتند : خدای تعالی بصیر است . و او را همچنین صفتی می دیدند که ادراك اصوات می کرد پیش از وجود اصوات ، و این صفت را هیچ نامی نبود بنزدیک عموم ، 12 پس سمع را اثبات کردند . چون دیدند که هیچکس را سمعی و بصری نیست که ادراك مسموعات و مبصرات کند پیش از وجود مسموعات و مبصرات الا جلال ازل را ، پس گفتند : « لیس کمله شیء وهو السميع البصیر » . و چون 15 جلال ازل را در علم خود معلوم بود که هر کسی راه فرامر این معانی نتواند برد ، الا قومی که دیده اند و دانسته ، و این در قرآن بگفت « وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون » . العلماء ورثة الانبياء - صلعم آنها 18

2 بالفاظی M الفاظ SK لفظی P I / 3 که ... بودند P I - S M K / 1 چه جمال و جلال P I که جلال SK چه جمال M / 6 - 8 و در ... الوان P I - S M K / 10 که ... را P M I که جر و سراج و مجره را S - K / 12 و این ... عموم P I - S M K / 14 ... مبصرات M I S P وجود آن K / 15 و 16 ازل P I لم یزل S M K / 15 الشوری 42 : 11 ك / 16 فرا P M I به SK / بگفت P M I گفت S گفت وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون K / 17 - 18 العنكبوت 29 : 43 ك /

دیدند ، و اینها شنیدند « شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » . منقبتی از این بزرگتر می خواهی ؟

3 ۲۴۶ - جوانمردا ! قرآن آن کس داند که از او آموزد ، و از او یاد گیرد « بَمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ » شهداء دانی که چیست ؟  
6 « شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ » و « الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ » ، « إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ » مشرفان مملکت اند که « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ » . ومصطفی - صلعم - مشرف همه که « لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » . ودعای مؤمنانست که « فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ » . پنداری  
9 که شاهد یکی است که « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا » ؟ حاشا و کلاً! « وَشَهِدُوا وَمَشْهُودٌ » .

۲۴۷ - ایشان هر یکی شاهدهی است ، و قرآن مشهود همه که « إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا » . دانی که چرا « قرآن الفجر » گفت ؟ زیرا که تا صبح سعادت سر بر نزند ، قرآن مشهود مرد نگرود . « وَالصَّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ » قسم یاد می کند بیدایت دولت عاشقان خود .

۲۴۸ - جوانمردا ! از مقصود خود دور افتادم دیگر بار ، ولیکن « وما تشاؤون إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » عذر می خواهد . مردان جلال ازلی را صفتی دیدند که ایجاد می کرد ، چنانکه از محض عدم وجود ظاهر می کرد . و این صفت در خلق ندیدند و نامش نبود در میان خلق . زیرا که هر چه از خلق وادید آید آنرا اصلی باید که موجود بود ، چنانکه حبر از زاج و مازو وادید آورند .

۱ شنیدند SK-PMI / 1-2 و 5 آل عمران 8 : 18 م / 4 المائدة 5 : 44 م / شهداء دانی MK  
S دانی PI / 5-6 المارج 70 : 33 ك / الزخرف 43 : 86 ك / 9-7 الحج 22 : 78 م /  
7 که SK-PMI / 7-8 الحج 22 : 78 م / 8 آل عمران 3 : 53 م / 9 الفتح 48 : 8 م / البروج  
85 : 3 ك / 10 است SPMI - K / هم SPMI - K / 10-11 الامراء 17 : 78 م / 12 التکویر  
81 : 18 ك / 15 یاد S P M I بآن یاد K / 14 خود PI - SMK / دیگران بار ولیکن SMI  
دیگر ولیکن K - P / 14-15 الانسان 76 : 30 م / 17 میان خلق SPMI میان K / و PI  
باز M فرا SK / 18 موجود بود PMI موجد شود SK / حبر... مازو M حبر از مواد حبر  
چیزی از مواد چیزی PKI / آورند SPKI آید M / .

وهر صانعی از آدمیان چیزی وادید آورد امّا از چیزی دیگر ، چون بنا از گل ونساج از ابریشم ، ونجار از چوب وصایغ از زر وکاتب وندآف وخیاط همچین . وخدای تعالی می دیدند که از هیچ چیز بی آلت وعلت ، چیزی 3 می آفریند . پس بضرورت این صفت را نامی طلب می کردند ، بهترین نامها قدرت دیدند زیرا که این لفظ مناسبی داشت که خبز ولحم نداشت .

۲۴۹ - و همچین او را صفتی میدیدند که همه موجودات را میدانست پیش از وجود موجودات ، ودر میان خلق چنین صفتی را نام نبود . زیرا که در میان خلق هیچ علم نتواند بود پیش از وجود موجودات که شرط علم وجود معلوم است . و چون هیچ نامی نبود آن را ، این صفت را علم خواندند . زیرا که با علم 9 مناسبت بیش داشت که بادوات و قلم نداشت . و چون دیده این قوم بر معانی آمد که هیچ نامی نداشت ، و با هیچ معنی قلیل و کثیر مناسبت نداشت ، از آن معانی چنین خبر دادند از جناب غیب که « حم عشق . طسم . یس . 12 ق . ن . » .

۲۵۰ - و مقصود از این اخبار آن بود که تا غافل نمانند از طلب چیزی دیگر ، ونپندارند که بر همه محیط شدند . پس کرم مفرط ازلی چنان اقتضا 15 کرد که « یس » بگوید ، و « طس » بگوید ، و « حم » بگوید . و چون خواهد که از معنی خبر دهد که در آن بقلیل و کثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که « ص . ق . ن . » . و چون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهد 1۸

1 اما ... دیگر SPMI از ماده چاره نبود SK / 2 از کل SMK - PI ...  
 2 SMK - PI / از چوب SMK - PI / از زر SMK - PI / 2 - 3 ...  
 3 / SMK - PI چیزی SPKI موجودات M / 4 آفریند SMK / 6 / PI و همچین ...  
 پیش SMK - P / 7 موجودات SPMI ایشان K / 8 موجودات SK معنومات PMI /  
 9 آن را SMK - PI / 10 نداشت PMI - SK / 11 مناسبت نداشت PMI مناسبتش  
 نبود SK / 17 - 18 خواهد ... دهد SPKI خواهند ... دهند M / 18 ترکیبی SMK  
 ترکیب PI / .

- گوید : « طه . يس . » . و چون بر ترکیب يك معنی زیادت گردد ، گوید :  
 « طسم ، الم ، الر ، » و چون ترکیب بعض معانی زیادت گردد گوید : « المص .  
 3 المر ، » . و چون ترکیب زیادہ گردد گوید : « حم عسق . کہیصص » . و چون  
 در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی ، از هیچ معنی اخبار  
 نکرد بشش حرف کہ « وما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومہ » . و در اسمای  
 6 عربی سداسی نبود ، و اکثر الاسامی حروفاً ، فرزدق بود .

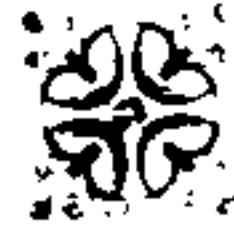
- ۲۵۱ - و اسرار این حروف را نہایت نیست . و معانی کلام ازل را نہایت  
 نی ، و اوصاف ازل بہیچ حال خود متناہی نبود . و متناہی جز حادث  
 9 نبود . « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » از حروف مقطع درست می شود  
 یا نہ پدید بود کہ ظاہر کلمات قرآن چنداست . و قرآن فہرست علم ازست ،  
 و علم ازل ینبوع وجود است . و کلّ موجودات ملکی و ملکوتی بہ نسبت  
 12 با سعت علم ازل چنانست کہ يك حرف از این مکتوب و اسعت علم و قدرت  
 من . و این مثال از مقصود من سخت قاصر است . و حالی بہ از این مثالی نیافتم .

- ۲۵۲ - و مثال صفات ازل جز بصفات ازل نیست . قدرت او را علم او داند ،  
 15 و علم او را قدرت او کشد . و ارادت او را علم و قدرت او بیند و داند . و کلام  
 او را سمع او شنود . و سمع او را بصر او بیند . و چون ملک و ملکوت برسد ،  
 قدم صفات جبروتی بود . و صفات او قائم بذات اوست . و ذات او یگانہ است

1 بر PI-SMK / 2 الم . الر MI الر SK الم P / 2-3 و چون ... المر PI-SMK /  
 3 و چون SPMK و اگر چون I / 4 نبود SMK نبود کہ PI / از هیچ SMK نباشد  
 PI / 5 ابراہیم 14 : 4 ك / 6 الاسامی PMI الاسماء SK / 8 نی SK نیست PMI / نبود  
 SMK نیست و نبود PI / 9 الانعام 6 : 38 ك / درست SMK پدید PI / 11 و علم ازل  
 K - SPMI / ملکی SPMI ملکی و فلکی K / 12 با سعت . . . مکتوب SPMI - K /  
 و اسعت M بنسبت و اسعت S و سعت PI بنسبت با شعب K / 14 علم SMK علم و قدرت PI /  
 15 کشد SMK بیند PI / 16 برسد PI برسد M برسد SK / 17 قائم PI واقوام SMK /  
 و ذات ... است PI-SMK .



- « قل هو الله احد » . صفات او ایستاده بذات او است . و تا او بوده است ، صفات او بوده است . و تا ذات را بودن بوده است ، جبروت ذات را بودن بوده است . و قوام جبروت بقیومیت او بوده است . و چون حقیقت قیامیت بتابد ، قیومیت در آن منظوی گردد . و چون کینان آمد ، کان بر خاست . و در دعا آمده است ؛ یا کان یا کینان . أرجو که بروزگار بحقیقت این بینا گردی ! حالی می خوان و می بین . و تا توانی راحتی میرسان ! والله یرزقنا وإیتاک بغير حساب ، فضلاً منه و کرملاً لا استحقاقاً ولا استیجاباً . والسلام .



1 التوحید 112 : ك / قل . . . او است P I - S M K / 2 صفات او M اوصاف او  
 S K صفات او صفات P I / جبروت . . . بودن M جبروت ذات او S K قیومی او P I /  
 3 بوده P I - S M K / 5 بحقیقت P I بحقایق S M K / گردی S K بیثانی یا P M I /  
 7 والسلام P I والمحمد لله رب العالمین M - S K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۵۳ - برادر اعزرا بقا باد وسعادت در رضای ایزدی . چند روز است  
 3 تادر شرح صفات ازل چیزی می نویسم ، و هنوز آنچه مهم تر است تمام ننوشتم .  
 بدان ای دوست عزیز که چشم را صورتی هست ، و حقیقتی هست . صورتش  
 این مرکبست که می بینی ، مشتمل بر حدقه و اجفان ؛ و حقیقتش قوت ابصار  
 6 است . و خاصیت چشم ، این معنی است . و چون صورت چشم بود و ابصار  
 نبود ، از آنجا که حقیقت است چشم نیست . و اگر مقصود چشم از انگشت  
 یا از عضوی دیگر حاصل شود ، صورت چشم را وجود و عدم یکی بود . و اگر  
 9 در صورت چشم این معنی بسته نبودی ، همچون عضوی دیگر بودی .

۲۵۴ - و اگر در اعضای آدمی مقاصد او بسته نبودی ، وجود و عدم اعضا  
 باضافت و آدمی یکی بودی . و اگر مقصود حاصل شود ، وجود و عدم صورت  
 12 چشم یکسان بود . و در حق باری تعالی معنی چشم بود . و اگر صورت چشم  
 نبود هیچ زیان ندارد ، لابل که صورت چشم دلالت بر حدوث می کند ،  
 و آن در حق باری تعالی محال بود . چه همه جسمی حادث بود . و قدیم هرگز

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 العشرون بسم . . . الرحيم S المكتوب العشرون K / 2 باد وسعادت . . . ایزدی P M I وسعادت  
 . . . ایزدی باد S K / 3 ازل K - S P M I / تر P I - S M K / تمام S M K می P I /  
 4 چشم S M K هر چشمی P I / هست S K - P M I / 8 از P I - S M K / شود P M I  
 گردد S K / یکی P I برابر S M K / 9 بسته S K - P M I / نبودی S P K I نیوفتدی M /  
 11 اگر مقصود P I چون مقصود M مقصود چون S K / 12 چشم یکسان P I - S M K /  
 13 که S K چون P I - M / چشم S K - P M I / 14 و آن P I آن صورت S M K /  
 بود چه S M K است که P I / .

\* \* \* نامه بیستم . S 20 . P 18 . M 29 . K 20 . I 18 . \* \* \*

حادث نتواند بود . پس هرچه دلیل حدثان بود ، آن چیز در حق قدیم محال الوجود است . و ظاهر صورت آدمی جسم است . و اجسام همه حادث بود . پس در حق قدیم محال بود . لعمری حقیقت چشم او را اثبات توان کرد که آن حقیقت دلیل کمال بود نه دلیل نقصان .

۲۵۵ - و همچنین سمع را صورتی هست و حقیقتی هست . صورتش جسمانی است ، و این در حق خدای محال بود ، و حقیقتش نوع ادراک است . و اثبات این در حق قدیم واجبست که هیچ موجودی از علم او بیرون نیست ، و هیچ مدرکی از ادراک او بیرون نیست . زیرا که علم او همه موجودات پیش از وجود ایشان محیط بوده است . و همچنین کلام را صورتی هست ، و حقیقتی هست . صورتش در حق قدیم اثبات نتوان کرد ، اما حقیقتش خود او را ثابت است . و صورت کلام چیز است مرکب از اصوات و حروف که آنرا وجودی ثابت نیست . و در حق قدیم هرچه آنرا ثباتی نباشد اثبات نتوان کرد که زوال چیزها که زایل گشت سببی مزیل باید . همچنانکه حدوث چیزها را سببی محدث باید .

۲۵۶ - و در حق قدیم هم حدوث صفات محال بود و هم زوالش . زیرا که همه زوالی و حدوثی در محدثی و مزیلی بسته است ، و هرچه در غیر بی بسته بود . قدیم نباشد . و قدیم را هرچه بود با او باید که بوده باشد همیشه ، چنانکه زوال هیچ حال زوال و انتقال نپذیرد . و صورت کلام چیز است که تا بعضی زایل

2 الوجود است PMI بود SK / صورت آدمی SK چشم و صورت است . 1 الوجود است .  
 SMK جسم لا بد PI / 3 محال بود PI - SMK 5 / همچنین PMI - SK 4  
 حق SK باری عز اسمه PI / 8 - 9 پیش . . . ایشان SMK بین وجود و عدم است .  
 و همچنین PI و همچنان M - SK / 11 صورت PI - SMK 12 / حق PMI - SK 10  
 SM اثباتی PKI / اثبات SMK او را اثبات PI / 13 اثبات PI اثبات SMK 12  
 ظاهر گشت K / 13 و 14 باید PMI بود SK / 17 چه . . . بی SMK صفات حادث بود  
 همیشه با او باید که بود زیرا که ازو PI / 18 حال SK PKI گونه M / انتقال PMI - SK

نشود ، بعضی حادث نگردد . زیرا که نطق آدمی بحروف هجا چنین تواند بود که تا از حرفی فارغ نشود ، بحرفی دیگر ناطق نگردد .

3 - ۲۵۷ - نه بینی که چون خواهی که « قل هو الله أحد » بگوئی ، تا قاف نگوئی ، لام نتوانی گفتن ، و تا « هو » می نگوئی ، « الله » نتوانی گفتن و تا « الله » نگوئی ، « أحد » نتوانی گفتن ؛ محال بود که « هو » در نطق آید (۱) إلا آنکه « قل » برسد . و هرچه برسد و فرارسد « لم یزال » را نزیبد . و کلام ظاهر جز چنین نیست . پس صورت کلام در حق قدیم محال الوجود بود .

9 - ۲۵۸ - بماند اینجا حقیقت کلام ، و این در حق قدیم استحالت ندارد البته زیرا که مقصود از این کلام ظاهر تحصیل مقاصد و مراداتی است که آدمی را بود . اگر آن مرادات و مقاصد بی این حروف سیاه و سپید حاصل شدی وجود حروف و عدمش یکسان بودی . و اگر از این حروف و کلمات آن مقاصد و مرادات حاصل نشدی وجود و عدم کلام یکی بودی و گویا ولال هر دو برابر بودندی . پس اگر گویا را کالی هست که لال را نیست ، آن کال بسبب آنست که گویا بواسطه نطق ظاهر بحصول مقاصد خود تواند رسیدن ، و لال نتواند رسیدن ؛ و اگر مقاصد لال از طریق دیگری حاصل شدی گویا را بروی هیچ فضیلت نبودی . و گویا را نیز اگر مقاصدش حاصل نشدی از نطق با لال هم برابر بودی .

18 - ۲۵۹ - و چون این مقدمه معلوم گشت که مقصود از هر صورتی حقیقی

1 چنین S P M I - K / 2 دیگر S M K - P I / 3 التوحید 112 : 1 ك / بگوئی S M K بخوانی P I / 4 گفتن P I گفت S M K / 5 الله ... گفتن S M K - P I / قل S M K حرف قل P I / 7 جز چنین نیست P M I چنین است S K / بود P I است M نماید S K / 9 این S K - P M I / تحصیل ... مراداتی S M K تحقیق اراداتی P I / 10 سیاه و سپید P I - K / S M / حاصل S K حاصل و ظاهر P M I / شدی P M I شود S K / 11 حروف S M K - P I عدمش S M K عدم P I / 12 مقاصد و S M K - P I / گویا ولال S M K گویائی ولالی P I / بودندی S M K بودی P I / 14 تواند رسیدن P M I میرسد S K / 15 نتواند رسید P I نتوان M نه S K / بروی S M K برلال P بروی لال I / 16 و گویا را نیز S K و در حق گویا P M I / 18 مقدمه S M K مقصد P I /

- می بود که بی این حقیقت صورت را هیچ قدری نیست ، و با وجود حقیقت ، صورت را وجود و عدم یکسان بود . اینجا عجایب اسرار قرآن پرده بردارد از صفات ازلی و امور اخروی . و حالی غرض از این مقدمه آنست که چون حقیقت کلام حصول مرادات است پس در حق خدای تعالی همه مراد حاصل است که « انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون » اورا صفتی است که ایجاد مرادات او کند . اگر حرف « کن » در میان نبود روا بود که مقصود او از « کن » ایجاد مرادات است . و چون مراد موجود می گردد ، « کاف و نون » را چه تأثیر بود ؟ و در حق آنکه مرادش موجود نمی شود « کاف و نون » گفتن را چه تأثیر بود ؟

- ۲۶۰ - و چون سالك ببدايت اين صفت رسد عجایب معجزات و کرامات و آیات قضا و قدر بر او مکشوف شود ، و کاف « کهیصص » کنایت دان از بدایت آن که سالك را مبذول گردد از « کن » که اسم اعظم است . و چون بنهایت « کن » رسد نون بیند که « ن . والقلم وما یسطرون » پیوندد . و اینجا اگر « ما زاغ البصر » صفت او بود حقیقت کمال زهد درست شود . و دوستی خدای تعالی در این مقام است . و اگر « ن . والقلم » راه بروی بزند از دوستی خدای تعالی او را نصیب نیست . مصطفی - صلعم - چون اینجا رسید گفت : أعوذ بك من القدر . چون در این مقام قدم درست کرده بود گفت : اللهم ارزقني حبك .

۱ / S M K - P I 2 / بود P I است S M K / اینجا عجایب ... P I ...  
 اسرار قرآن روی نماید و عجایب ... دارد از M اینجا عجایب ...  
 در S K / 3 و حالی S K و M روی بنماید در صفات ازلی و امور اخروی P I ...  
 - S M K 4 / حق P I - S M K 5 / النحل 16 : 40 ك / 5 - 6 فیکون ... کن S M K -  
 / P I او P I - S M K 6 / بود M - S P K I 8 / شود P M I گردد S K 9 / و S M K -  
 / P I این P I - S M K 13 / القلم 68 : 1 ك / 14 النجم 53 : 17 ك /

۲۶۱ - جوانمردا ! آخرین فتنہ کہ در راہ خدای است در نون « کن » بود . اگر این نون اورا مفتون کند از خدای عزّوجلّ باز مانده بود . واگر در گذرد بحقیقت کار رسد و از اولوا الالباب پای نتوان نہاد آن را کہ بنون « کن » رسیدہ بود و در گذشتہ یا محمد تو دیوانہ عشق ما آمدی ، و دیگران دیوانہ نون آمدند . ہمہ در نعمت ما واماندند ، ترا جز بمنعم قناعت نیفتاد ؛

(۱) یا محمد « ما انت بنعمة ربك بمجنون » « ما زاغ البصر وما طغى » زہی کمال دولت ، زہی خوی نیکو « وانك لعلی خلق عظیم » یا محمد اکنون معلوم گردد کہ عاشقان نعمت کیستند وعاشقان ما کدام اند « فستبصر و يبصرون بأتمکم المفتون » ما دانیم کہ بما کدام قوم راہ یافتند و کدام قوم از ما واماندند « إن ربك هو أعلم بمن ضلّ عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين » .

۲۶۲ - جوانمردا ! از مقصود خود بیفتادم . و کلام ازلی بہ « کن » ہمہ

۱۲ مرادی در وجود آورد « وتمت كلمة ربك » و هیچ کس چون او گفت تبدیل « کن » نکند « لا مبدل لكلمات الله » اکنون اہل سعادت را « کن » سعید گردانید کہ « ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين » و اہل شقاوت را ہم « کن » شقی گردانید کہ « ولکن حقّ القول منی لأملأنّ جہنم من الجنة والناس اجمعين »

۱۵ چون « کن » کلام اوست ہر مرادی را « کن » موجود کرد . از آنجا کہ مرادات بسیار است او گفت : « قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي » و از آنجا کہ حقیقت است کلام او منقسم نیست

۱۸

۲ این نون P M I نون کن K نون S / 3 از S P K I اورا از M / پای P M I - S K /  
آن را S P K I زیرا M / 4 بود S M K نبود P I / یا محمد S M K محمد P I / 6 القلم : 2 ك /  
الزجہ 52 : 17 ك / 7 خوی P I روی S M K / القلم 68 : 4 ك / 8 - 9 القلم 68 : 5 ك / 9 و بما  
P M I بر ما S K / 9 - 10 القلم 68 : 7 ك / 11 بیفتادم P M I باز ماندم S K / ہمہ S P K I  
ہر M / 12 الاعراف 7 : 137 ك / کس . . . گفت S P I کس چون K چیز M / 12 - 13  
تبدیل کن S M K کن تبدیل P I / 13 الانعام 6 : 34 ك / 14 گردانید P I گرداند S M K /  
14 - 15 ولقد . . . گردانید P I - S M K / 14 الصافات 37 : 171 ك / 15 السجدة 32 : 13  
ك / 16 کرد S M I گردد P I کند K / 17 - 18 الكهف 18 : 109 ك / .

ومتکثر نیست کہ « وما أمرنا إلا واحدة کلمح البصر » پس « لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی » آنست کہ مرادات را نہایت نیست بلکه يك « کن » ہمہ مرادات را بس است و يك علم ہمہ معلومات را بس است و يك ارادت ہمہ مرادات را بس است و يك قدرت ہمہ مقدورات را بس است و یکی از آن ، کارِ همہ می کند .

۲۶۳ - واگر چنین نبودی صفت او ناقص بودی جلال جلاله وعظم کبریاؤه پس « کن » کلام اوست و کلام او علم اوست . و علم او قدرت و ارادت اوست و ارادت او در خور قدرت اوست ، و جبروت او جباری اوست ، و جباری او حقیقت احدیت اوست و احدیت صفات او در احدیت اوست و آنجا کہ احدیت نتابد خلق نبود « کل من علیها فان » و چون خلق بود توحید بود نہ احدیت « شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة وأولوا العلم قائماً بالقسط » . و چون ملک بود و شہادت بود توحید است ، و چون ملکوت بود و غیب بود اتحاد است . و چون جبروت ذات بود آنجا نہ توحید مانند و نہ اتحاد و وحدانیت بود .

۲۶۴ - و چون بذات رسیدی ہمہ احدیت بود . و اینجا وجود اوست و بس . و با قدم او هیچ قدم نیست . و با وجود او هیچ غیر او وجود نیست . پس هر کہ عالم را قدیم دانست از احدیت او دور بود . و هر کہ صفات و شہادت خواند از عظمت او بی خبر بود ، زیرا کہ علم او را از پس معلومات اثبات

1 القمر 54 : 50 ک / 1 - 2 الکہف 18 : 109 ک - 2 یس 27 : 28 ک / 3 یس 27 : 28 ک / 4 پس است SK - PMI / 5 ان PI / 6 م SK / 7 قدرت و SK بر قدر PI / 8 خور PI حد SK / 9 ان PI / 10 الرحمن 55 : 36 م / 11 آل عمران 3 : 18 ، چون رسیدت PMI / 12 ان PI / 13 مانند SK - PMI / 14 بذات رسیدی SK / 15 پس و با M است و پس و در SK و است و PI / 16 ان PI / 17 ان PI / 18 عظمت SK - PMI /



3 کرد. وهر که نفی علم کرد از جزویات در این آیت ملحد گشت که « لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی السّمّوات ولا فی الارض » وهر که اورا محلّ حوادث نهاد، در « لم یلد ولم یولد » کافر گشت .

6 ۲۶۵ – جوانمردا! میگوید: « والله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه » وهر که وا او قدیمی دیگر اثبات کرد « الواحد الاحد » واداده است . وهر که صفات از او نفی کرد شریعت واداده بود . وهر که

9 صفات او جادث نهاد « لیس کمثله شیء » واداده بود و تا « نور الله » در سینۀ تو نبود صفات او در نتوانی یافت ؛ و تا ظلمت بشریت بود « نور الله » نیست و تا « تولج اللیل فی النهار » آشکارا نگردد ، ظلمت بشریت خواهد بود . و تا

12 ظلمت بشریت خواهد بود « ظلمات بعضها فوق بعض » هست و تا بدین صفتی هنوز « فی ظلمات ثلاث » مانده، و ترا هنوز بخودی خود بینایی نیست که « اذا اخرج یدہ لم یکد یراها » و کسی که هنوز بخود بینا نبود اورا بصفات لم یزل بینایی کی توان بودن !

15 ۲۶۶ – جوانمردا! بولادت اوّل بعالم ملک رسند . و بولادت دوم بعالم

18 ملکوت رسند . و بولادت سوم بعالم جبروت رسند . و بولادت چهارم حقیقت احدیّت ایشان را بخورد که « کم اهلکنا قبلهم من قرن » از ایشان نه نام ماند و نه نشان که « هل تحسّ منهم من أحد وتسمع لهم ركزاً » اگر در این حال حقیقت کار از ندستی ایشان واهستی ایشان چیزی گوید ، همه این تواند بود که بیت :

1 ایت S P M I - K / 1 - 2 سیاه 34 : 3 ک / 3 التوحید 112 : 3 ک / 4 میگوید SMK  
گفت P I / 6 واداده S P K I باز داده M / وهر که ... بود S K - P M I / 6 - 7 هر که ...  
بود S P M I - K / 7 الشوری 42 : 11 ک / بود P I است S M / در سینۀ تو S M K - P I /  
8 صفات P M I صفت K حقیقت صفت S / تا P M I یا S K / 9 بود P I خواهد بود M -  
S K / نیست P M I نبود S K / 9 آل عمران 3 : 37 م / خواهد بود P M I باشد S K /  
النور 24 : 20 م / تا بدین P I تا برین M تو چنین S K / 11 نیست P M I نبود S K / مانده  
... خود S P M I و ترا هنوز بخودی خود K / 11 - 12 النور 24 : 40 م / 14 و بولادت S P M I  
- K / 15 رسند S K - P M I / 16 - 17 مریم 19 : 98 ک / 18 از P M I را S K / ایشان  
P M I - S K / تواند S M K - P I / 19 بیت S P شعر S P - M / K I .

ظہرت لمن احببت بعد فنائه فكان بلا كون لأنك كنته

- ۲۶۷ - واگر وقتی در سخن مشایخ بینی : فتحسبه فی کنه الآیة . می دان  
 3 که این معنی را می خواهد و لیس وراء عبادان قریة . اینجا اسم نبود همه مسمی  
 بود . و این و آن بر خیزد . همه جلالت و عظمت هویت بود و چون بطون رسد  
 همه ظهور بود . و اوّل و آخر يك نقطه حاضر گردد . همه وجود بود عدم  
 نبود . همه بقا بود فنا نه . همه روز بود شب نه ، همه « الله نور السماوات والارض »  
 بود غیری آنجا چه کند که زحمت اغیار در آن بقعه نگنجد « والنهار اذا  
 تجلی » خود را از پرده « واللّیل اذا یغشی » جلوه دهد . اینجا نه فوق بود  
 9 و نه تحت ، نه بین بود و نه یسار ، نه قدام بود نه خلف ، نه قبل بود نه بعد .  
 همه قدم بود ، و حدثان نماند . « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّک » . « کلّ  
 شیء هالک إلا وجهه » . سبحان الباقی بعد فناء الخلق . اوصلنا الله و آتاک  
 12 آیها الاخ الأعزّ الی عذب مشاربه .

- ۲۶۸ - ای دوست در میان ظلماتی بی سر و بن منغمسی ! خدای تعالی ترا  
 بفضل خویش فرجی بدهاد علی أحسن حال ، تا می توانی از هر نوع که توانی  
 13 چیزی می رسان « و خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً » نصب العین می دار و بر هر  
 حال که هستی نومید مباش که کرم اواز همه گناهان بیش است و صلی الله  
 علی محمد و آله .

1 احببت بعد فنائه S / افیت بعد بقائه S M K I / فكان S M K و صار P I / MK  
 کائف P I / 2 فتحسبه P I فتحسبه M فتحسبه S - K / 3 همه P I / 4 همه P I / 5  
 عظمت P I / S M K / 5 حاضر S P M I / K / 6 النور 24 : 35 / 7 النور 24 : 35 / 8  
 P I اینجا چه کار کند S K / 9 اللیل 92 : 92 / 10 اللیل 92 : 92 / 11  
 9 یسار S P K I شمال M / 10 الرحمن 55 : 26 م / 11 - 10 القصص 28 : 88 / 12 فرجی  
 بدهاد P I فرجی بدهاد S K برهاتاد M / توانی P M I دان S K / 15 چیزی P I چیزی S M K /  
 التوبة 9 : 102 م / بر هر S P K I بر M / 16 گناهان P I گناهی S M K / 16 - 17 و صلی  
 ... آله P I و الحمد لله رب العالمین M والسلام S - K / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۶۹ - چون در شرح صفات آمدم پشت در آن نمی کنم ، داد آن تمام ناداده اگرچه داد آن خود هیچ آفریده نتواند داد . اما آنقدر که فرض اعتقاد است تمام بنویسم که دانم که برادرم در این چیزی ، چنانکه واجب کند ، نخوانده است و نشنیده باشد .

6 بدان ای دوست ! ایتدك الله بالتوفیق که صفات خدای تعالی از صفات خلق اثبات کرده اند . و از این سبب است که بیشتر عالمیان در آن غلط کردند که فرق ادراك نکردند میان صفاتی که لم یزل را واجب بود و میان صفاتی که محال بوده وی را . و چون این فرق ندانستند لا جرم آنچه اثبات نبود اثبات کردند و هیچ صفت نیست که خلق بدان موصوف اند إلا که در حق باری تعالی و تقدس این صفت را اثبات نتوان کرد علی الاطلاق . چنانکه در حق خلق بود مگر که چیزی زیادت شود یا چیزی از آن ناقص گردد .

۲۷۰ - اکنون در حق خلق علم صفتی است که چون چیزی موجود گردد، پس از وجود آن چون آدمی آن چیز را ادراك کند چنانکه هست ،

I بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والعشرون بسم ... الرحيم S المكتوب الحادي والعشرون K / 2 چون P M I - SK / 3 اگر چه P I - S M K / خود P I - S M K / آفریده P M I کس SK / 4 چیزی P I معی S M K / 4 - 5 کند ... باشد SK کند ... نشنیده P I بود ... بود M / 7 ازین SK این P I - M / است SK اینست P M I / آن غلط کردند P M I غلط افتادند SK / 9 فرق ... نبود اثبات S M K بود انکار P I / 12 بود P I - S M K / که SK - P M I / شود P M I نبود SK / گردد S P M I نگردد K / 14 آن ... آن چیز S M K آن چیزی ... آن P I / .

\*\*\* نامه بیست و یکم . S 21 . P 19 a . K 21 M 30 . I 19 a . \*\*\*

این ادراک را علم خواند ؛ و جز چنین صورت نبندد در حق خلق و این در حق خدای تعالی بدین وجه اثبات نتوان کرد زیرا که چون در او چیزی پیدا گردد پس از وجود چیزی دیگر ، صفات او حادث بود ، و لابد است که علم او متغایر بود با علم خلق .

۲۷۱ - چه خلق را علم پس از وجود معلوم می تواند بود ، و خدای تعالی را هیچ صفتی پس از وجود چیزی دیگر نتواند بود ؛ زیرا که این صفت اگر نقصانی بود پس وجودش محال بود ، و اگر کمالی بود وجود این کمال از غیری مستفاد بود ؛ و پیش از وجود این غیر باید که قدیم ناقص بوده باشد ، و نقصان قدیم محال است . و چون او را صفت علم پس از وجود معلوم اثبات شاید کرد ، چیزی دیگر باید که باشد از معنی علم با ما تا آن چیز را در حق او اثبات کنیم . و آن علمی است که وجود معلوم از او مستفاد بود نه او مستفاد بود از وجود معلوم .

۱۲

۲۷۲ - وشكّ نیست که این علم شریفتر است که آن دیگر . چه فرق عظیم بود میان علمی که شعر متنبی مثلاً از آن در وجود آید ، و میان علمی که پس از آموختن شعر متنبی حاصل گردد که وجود این علم در وجود غیری بسته است ، و وجود آن علم دیگر در وجود غیری بسته نیست . و چون می بینیم که خدای تعالی قدیم است و دیگر موجودات همه حادث اند ، و می دانیم که حادث را غیری باید که در وجود آرد ، یقین می کرد که همه

۱۳

۱ این SK - PI / 2 نتوان کرد M کردن خطا بود PI کرده خطا بود SK / 3 دیگر SK - PMI / علم او SK - PMI / 5 می تواند SK - PMI / خدای تعالی PI ، SK / 6 دیگر SK - PI / 7 پس SK خود PI - M / 8 بود PI - SK / 9 شاید کرد M شاید SK / 10 باشد SK باند PI - M / با ما تا آن M که آن SK و حادثان P و امانان I / I معلوم از SK / علم و معلوم I علم P / او مستفاد بود PMI او K - S / 13 این علم PMI علم این SK / 17 می بینیم S P K I میدانیم M / تعالی SK M عز وجل PI / اند PI است M - SK / 18 حادث SK حادثان PI .

3 موجودات از او در وجود آمده است . و علم ایزدی چون از قسم اول نبود ، ضرورت این علم است ؛ زیرا کہ علم دو قسم است ، و یک قسم در حق او محال است . پس قسم دوم اورا واجب شود .

۲۷۳ - اینجا يك نکتہ بدان کہ در حق خلق علم و قدرت دو صفت بود متغایر و مختلف در معنی ؛ زیرا کہ علم ادراکی بود پس از وجود مدرکی ، و قدرت سبب وجود چیزی می بود . پس فرقی عظیم بود میان علم و قدرت کہ علم پس از وجود چیزی بود و قدرت سبب وجود چیزی بود . و در حق خدای تعالی علم نہ این معنی دارد کہ پس از وجود چیزی می بود بلکه معنی علم آنست کہ همه چیزها از وی در وجود آید . و قدرت را همین معنی بود کہ چیزی از وی در وجود آید . پس تفاوتی میان این دو صفت نیست . و خلق این از راه عادت فہم کرده اند . و در اول عادت ایشان را در دماغ ثابت شدہ است کہ قدرت چیزی دیگر است و علم چیزی دیگر . پس تشبہ هنوز بر ایشان غالب می بود .

۲۷۴ - و تا مرد صفات خدای تعالی نشناسد ، از ناشایست اورا منزہ نکند . هنوز در دایرہ اہل تشبہ است و مشبہ را از خدای تعالی خبر نیست کہ اگر از وی خبر بودی در اول نظر این معنی معلوم کردی کہ « لیس کملہ شیء و هو السَّمیع البصیر » و ہر صفت کہ می بینی در حق خدای تعالی اثبات کردند و در حق خلق ثابت نمی کنند ، در آن غلط بسیار بماندہ است کہ ہر کسی راہ بر آن نبرد .

۱ موجودات... است PMI حوادث از بود و SK / قسم SMK این قسم در PI / 3 اورا SK - PMI / شود PMI بود SK / 4 دو SMK را در PI / صفت SMK وصف PI / 6 وجود PMI - SK / 7-8 و در ... بود MSK - PI / 9 - 10 و قدرت ... آید SPMI - K / 10 پس ... نیست PMI پس تفاوتی نبود میان این دو صفت SK / 11 در دماغ PI-SMK / 11 - 12 قدرت ... علم SMK علم ... قدرت PI / 12 هنوز PI-SMK / غالب SPMI عادت K / بود PMI باشد SK / 13 نشناسد SK - PMI / اورا SK - PMI / 15 بودی SK یافق P یافتندی M - I / 15 - 16 الشوری 42 : 11 ك / 16 خدای M باری PI حق SK / 17 ثابت نمیکنند M ثابت نکردند S نکردند K کنند PI / غلط SPKI اغالیط M / بماندہ SK-PMI / 18 راہ بران K راہ بدان M راہ بسر آن S را بران PI / .

۲۷۵ - اکنون در حقّ خدای تعالی محبت و رضا و سخط و ضحك اثبات کنند و اگر دل عموم واجوبند، معتقد اغلاطی باشند در حقّ خدای تعالی بسبب اثبات این صفات . و در حقّ خلق این صفات را معنی دیگر است و در حقّ خدای تعالی دیگر . و محبت خلق خالی نتواند بود از میلی که باشد بچیزی که ادراك آن چیز ایشان را موافق آید و خدای تعالی از این منزّه است که او را چیزی موافق یا در وجودش او را میلی بود، و در عدمش او را نفرتی بود. و چون این معنی را اثبات نتوانیم کرد، ضرورت را بایسد که محبت را در حق او مفهومی دیگر بود، و این جز بمثالی فهم نیفتد .

۲۷۶ - بدان ای دوست که در همه زبانها عادت رفته است که لفظ ملزوم بگویند و لازم خواهند، چنانکه گویند فلان کس خفته و مست است، اگر چه خفته و مست نبود. ولیکن از لوازم خواب و مستی غفلت است. پس ملزوم را لفظ بگویند و معنی لازم خواهند. و دانم که در تازی این خوانده باشی که العرب تسمى الشيء باسم الشيء اذا كان قريبا منه. و لازم را قرب ملزوم بغایت است و همچنین غضب در حق خلق عبارت است از صفتی حادث که در آدمی وادید آید و چون آن صفت وادید آید خون دل بر جوشد. و چون خون دل بر جوشید اگر قدرت تشفی در دشمن بود آن خود منبسط گردد و روی ظاهر آدمی سرخ گردد. و اگر قدرت تشفی نبود آن، خون منقبض شود و روی ظاهر آدمی زرد گردد.

1 سخط PI غضب SK - M / کنند PMI کردند SK / 3 صفات ... صفات SM صفات SM ...  
 ... صفت PI صفت ... صفات K / 4 باشد PMI بود SK / 5 چه SK - SMK / 6 صفات ...  
 5 / SK - PMI / 6 موافق ... چیزی K - SPMI / 6 و در ... تشفی SPMI / 7 صفات ...  
 بگیری K / 7 ضرورت در M ضرورت SPKI / 8 PMI حق SK / 9 معهودی SPMI / 10  
 معهودی K / بود و SMK بوده اند PI / 10 کس SK - PMI / 10 و معهودی PMI / 11  
 است و مست در چه خفته نباشد و مست نبود SK / 12 و SMK / 13 و PI / 14  
 SMK / 14 همچنین SK - PMI / عبارت SMK / عبارت PI / 15 و PMI / 16  
 حادث شود در آدمی SK / 15 - 16 چون ... جوشید SMK - PI / 16 و PMI / SK /  
 17 آدمی PMI مردم SK / تشفی SK - PMI / 18 آدمی PI - SMK /

- ۲۷۷ - و در حق خدای تعالی نه خون دل و نه سرخی روی و نه زردی آن  
تواند بود . نه او را خونی هست که بر جوشد ، نه او را صفتی حادث تواند بود  
3 « تعالی الله عما یصفون » . و هر که پندارد که چون آدمی گناهی کند در خدای  
تعالی صفت غضب آن ساعت وادید آید ، آن کس از معرفت خدای تعالی سخت  
دور است . و چون غضب او او را چیزی حادث نیست لا بل عبارت است از  
6 معنی که در ازل باو بهم بوده است و این آنست که معلوم گشت در این چند  
مکتوب که نوشتم که هر چه در وجود می آید از ارادت ازل در وجود می آید .
- ۲۷۸ - اکنون از موجودات یکی سعادت آدمی است و یکی شقاوت اوست .  
9 و چون همه موجودات از ارادت ازلی در وجود می آیند ، لا بد سعادت  
و شقاوت هم از آن ارادت در وجود آورند . و ارادت او منقسم نیست تا گویند  
که ارادت اسعاد دیگر است و ارادت اشقا دیگر . اما چون این دو معنی که  
او در وجود می آورد مختلف است ، دو نام بروی افتاد وهو المسعد والمشقی .  
12 و همان نقطه که اسعاد کرد بعینها همانست که اشقاء کرد؛ زیرا که کل موجودات  
عالم از آن يك نقطه که در وی است موجود شد .
- ۲۷۹ - و آفتاب جامه گازر سپید کند و رویش سیاه کند . و این دواثر  
15 مختلف است و مؤثر یکیست زیرا که همان چیز که روی گازر سیاه کند همان چیز  
است که جامه گازر را سپید کند . اکنون آفتاب را اگر از این دواثر مختلف  
18 دو نام برنهند و گویند « الشمس تسود و تبيض » ابلهان پندارند که مبيض غیر  
مسود است و این خطاست . و اختلاف اسامی در خدای تعالی از آن بود که

1 خون ... بود SK روی سرخ تواند بود و نه زرد PMI / 2 نه او را خونی ... جوشد  
SK - PMI / 2-3 تواند ... یصفون PI تواند بود M شاید SK / 5 او را SMK-PI / بل  
SK بد PMI / 6 و این SPMI و از K / 7 ارادت ازل PMI او SK / 9-10 لا بد ... آورند  
SPMI - K / 11 اسعاد ... اشقا M سعاد ... اشقیا PI سعادت ... شقاوت K اسعاد ... شقاوت S /  
12 افتاد SPKI نهادند M / هو SPMK هو الذي PI / 14 وی SM او K دین PI / 15 گازر SMK  
PI- / کند SPKI کرد M / رویش SK روی او M روی گازر PI / 16-17 است ... مختلف  
SPMI - K / 16-17 همان چیز است که SM - PI / 17 از M بسبب SPMI - K / 17-18  
پندارند ... است SMK - PI / .



- آثار مختلف و متضاد از روی ظاهر می شود، و از علم و قدرت و ارادت او موجود می شود. پس گفتند: الضار النافع المشقي المسعد الهادي المضل الخافض الرافع المعزّ المذلّ القابض الباسط . لا بـل همان دو صفت که در آفتاب اثبات کردیم اورا هست که در خبر از مصطفی - صلعم - که میگفت : اللهم بیض بنور وجهك وجهي يوم تبيض وجوه اوليائك . ولا تسود وجهي يوم تسود وجوه اعدائك .

- ۲۸۰ - اکنون در خدای تعالی يك ارادتست که تسوید روی دشمنان کند و همان يك ارادتست که تبييض روی دوستان کند . و این يك معنی را دو نام از دو اثر مختلف بر خاست . و اسم دشمنی بر قومی و اسم دوستی بر قومی از آن افتاد که آنچه با قوم اول بود چیزست که با دشمنان کنند ، و آنچه با قوم دوم بود چیزی است که با دوستان کنند . پس ارادت او باضافت با دوستان محبت و رضا بود و باضافت با دشمنان غضب و مقت بود . چنانکه گویند بیت :

ای نوش لبها چو زهر نابی با من / وای راحت دیگران عذابی با من

- و چون در قومی حرکتی مذموم نبود و همه حرکات محمود باشد ، گویند خدای تعالی از این قوم راضی است ؛ زیرا که در ایشان نشان رضای است . اکنون اگر خواهی که بدانی که خدا از تو خشنود است یا ناخشنود ، در افعال خود نگاه کن ، تا همه طاعت است یا همه معصیت و یا آمیخته . پس اگر چنانکه همه طاعت است ، او از تو خشنود است . و اگر همه معصیت بود

۱ مختلف و SMK - PI / شود SK شد PM / 2 شود SK شد PM / 3 اوقات SMK - PI / 4 که میگفت SK - PM / 5 PM / 6 PM / 7 PM / 8 و همان ... دوستان SPKI - M / 9 محبت PM - SK / 10 SP / 11 همه حرکات SMK / 12 PI / 13 چو M چو SK چون PI / 14 راحت SI رحمت SMK / 15 همه حرکت PI / 16 اکنون PMK - PI / 17 خدا K - SPMI / 18 معصیت SPKI / 19 معاصی M / 17 و یا آمیخته SPMI - K / 17 - 18 پس اگر چنانکه SM اگر چنانکه K اگر PI / 18 او از تو SMK - PI / و اگر ... بود SMK - PI .

بدانکہ او از تو نا خوشنود است . واگر آمیخته بود حکم غالب را خواهد بود از آن هر دو . ولیکن غایت رضا و غایت غضب آنگاه بود کہ همه طاعت بود یا همه معصیت . 3

۲۸۱ -- و تا از او نترسی هرگز شهوات خود بجا رها نکنی ، ورنج آن بر خود ننهی . از قرآن بشنو « رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ ذلک لمن خشی ربہ » .  
 (۱) و تا اورا ندانی و نشناسی از او چون ترسی ؟ « انما یخشی اللہ من عباده العلماء » .  
 عالم کیست ؟ آن کس کہ بتوحید رسیدہ است و بدانستہ کہ بدست هیچ کس جزوی نفعی و ضرری نیست کہ « شہد اللہ انہ لا الہ الا هو و الملائکة و اولوا العلم » . عالم آنست کہ شہادت « لا الہ الا اللہ » می گوید ، بدان قیام می نماید « الذین ہم بشہاداتہم قائمون » .

جوانمردا ! از غیر خدای آن ترسد کہ پندارد کہ غیر خدای کسی را نفعی و ضرری هست . چون بحقیقت « لا الہ الا اللہ » رسید ، بدانست کہ « ما یفتح اللہ للناس من رحمته فلا یسک لها و ما یسک فلا مرسل له من بعدہ » . و چون این بدانست از خدا ترسد و بس . و این شرط ایمانست کہ « فلا تخافوہم و خافون ان کنتم مؤمنین » بقدر آنکہ از خلق می ترسی ، از معرفت خدای دوری . و کمال ایمان حقیقت معرفت است ما آمن بالقرآن من استحل محارمہ . تا چند نو بسم و تا کی تکرار کن کہ ایمان تو از راه عادتست !

۲۸۲ -- جوانمردا ! ایمان در دل باید ، یا نہ « یقولون بالسننہم ما لیس فی

1 - 2 بدانکہ . . . دو P I - S M K / 1 خواهد M - S K / 2 غایت غضب P M I غضب S K / 4 رنج آن P I رنج S M تاریخ K / 5 المائدہ 5 : 119 م / 6 الفاطر 35 : 28 ک / 7 نفعی و ضرری S P M I خیری و ضرری و نفعی K / 8-9 آل عمران 3 : 18 م / 10 معارج 70 : 33 ک / 11 کسی P I - S M K / 12 رسید بدانست P M I برسی بدانی K بدانستی S / 12 - 13 الفاطر 35 : 2 ک / 13 این P I - S M K / 14 بدانست . . . ترسد P M I بدانستی ترسی S K / و بس و این S P M I فرض K / 14 - 15 آل عمران 3 : 175 م / 15 خلق . . . دوری S K خدای میترسی از معرفت خدای دور نہ بی M خدای مترسی و از موافقت او دور نہ و کمال ایمان حقیقت است P I / 18 باید M بود S P K I / الفتح 48 : 11 م / .

قلوبهم « تو « لا إله إلا الله » بزبان می گویی و بدل از خدای نترسی و از غیر خدا ترسی . این کفر دل است و ایمان زبانی « کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » .

3

جو انمردا ! منافقی بتر از کافر نیست « إن المنافقين في الدرك الاسفل من النار » بقدر آنکه بزبان گویی و در دل نبود تو منافقی، و نفاق را در جانتست .  
و حسن بصری رضی الله عنه می گوید : لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون .

۲۸۳ - جو انمردا ! راه یقین دراز راه است و راهبران روی در کشیده اند لا بد تو خود دیده نداری و اگر نه همه عالم ایشان دارند و جاده راه گم شده است . و مردان از هر بیراهی راهی بر ساخته اند، تا از زحمت نا مردان و مخنشان برسته اند . تو پنداری که ایشان نه براهند . و این غلط است که پنداری .  
شعر :

۱۲

سوف ترى وينجلي الغبار أفرس تحتك ام حمار

ایشانرا راههای بسیار است ، و بیش از بسیار است . اما تا از راه شیطان باز گردی که « لاتتبعوا خطوات الشيطان » و قدم بر قدم محمد نهی . « فاتبعوني يحببكم الله » . و چون از راه شیطان باز گردی آنکه توبه بود . « والله يحب التوابين » . و فقنا الله و اياكم ايها الاخ الاعز لطلب رضاه . والسلام والحمد لله رب العالمين .

2-3 الصف 61 : 3 م / 4-9 جو انمردا ... دارند SK-PMI / 1-11 : 1-11  
5 / M - PI یقین PI دین M / 9 لا بد M بلکه PI / هم PI - M / 9-11 : 1-11  
... العالمين / SK - M / مثلا که کسی را دوست دارد که تیرتیک اندازه ، او کسی که بیک دوست  
و نود با ذرا به از آن نکرد که نخوی را . و هر کس آنچه ادراك آن چیز را ندید ، باید لابد دوست  
که آن چیز را دوست دارد PI / 11 اند (تصحیح) است M / 12 وینجلی (مجمع لامش) می آید .  
اذا انجلی M / 15 النور 24:21 م / 15 - 16 آل عمران 3:31 م / 10 - 17 البقرة 2:22 م /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۸۴ - سیزدهم مکتوبست که در شرح « الله اکبر » می نویسم .  
 3 و ضرورتست که فرض اعتقاد عموم در صفت قدیم بنویسم. و در نوشته ای که پیش ازین نوشته ام سخن راندم در محبت و غضب و رضا . و دانم که آن قدر برادر اعزرا ، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة مقنع نیامد . و بیان این  
 6 محتاج الیه است ، که بر اکثر علماء ظاهر تا بعوام رسی ، این مشکل بود ، اگر چه بزبان تشبیه از خود نفی میکنند ، و مشبه را لعنت کنند ، دل ایشان آکنده بود بتشبیه و ایشان از آن بی خبر باشند .

۲۸۵ - اکنون بدان ای دوست که پیش ازین نوشتم که اوصاف در حق خلق اولاً وضع کردند و آنکه در حق خدای تعالی بوصفی ثانی اثبات کردند ، و حقایق این اوصاف را باید که در حق خلق اولاً فهم کنند . پس از آن هر چه  
 2 دلیل حدثان بود ، آن قدر حذف کنند ، و باقی را در حق قدیم اثبات کنند . و اینجانیز محبت در حق خلق فهم باید کرد که چیست ، آنگاه هر چه او را نشاید اعنی قدیم را از آن حذف کنند. و هر چه قدیم را شاید آن اثبات کنند .  
 15 چنانکه در صفت سمع آلت جسمانی را حذف کردیم و علم باصوات اثبات کردیم.

۱ - ۱۲ بسم . . . کنند S P I - M المکتوب الثاني والعشرون K / 11 - 15 پس . . .  
 کردیم P I - S M K / 13 آنگاه هر چه M آنگ K آنگه هر چه S / 14 آن M - S K /  
 ۱۲ را M - S K .

\*\*\* نامه بیست و دوم S 22 . P 19 b . M 31 . K 22 . I 19 b \*\*\*

وچنانکه در بصر حدقه حذف کردیم ، وادراك بألوان اثبات کردیم .  
وچنانکه ادراك که بعد وجود المدركات بود نفی کردیم . واین نوع از ادراك  
که وجود مدركات از آن واز دید آید اثبات کردیم . واین نوع از ادراك 3  
شریف تر از نوع دیگر است . وهرچه حدثان از آن لازم آید آن چیز درحق  
قدیم هیچ حال اثبات نتوان کرد .

۲۸۶ - اکنون بدانکه محبت نزدیک خلق عبارت است از میلی که آدمی را  
بود بادراك چیزی که طبع او را موافق آید . اکنون جمال صورت محبوب  
آدمیست که ادراك بصری را موافق آید ، و نغمات موزون و ألحان خوش محبوب  
آدمی است که ادراك سمع را موافق آید . و مطعومات لذیذ محبوب آدمی است  
که ادراك ذوق را موافق آید . و صفات نیکو محبوب آدمی است که ادراك  
دل را موافق آید . و از این سبب است که چون از کسی هنری بدانی ، او را  
محبتی دردل تو پیدا شود . و از این طریق است که شاگرد استاد را دوست دارد ،  
و مرید پیر را دوست دارد ، و چون نام حاتم طائی بشنوی و صفت سخاوت وی  
او را محبتی دردل تو پیدا شود . و همچنین چون نام نو شروان عادل و صفت عدل  
او بشنوی از طبع تو حبی ظاهر گردد در حق او . لا یسل خلق جهان برین  
مجبولند که چون بشنوند که فلان شطرنج نیک میبازد یا شعبده نیکوداند یا  
شعر نیکوداند ، یا خط نیکو نویسد او را دوست دار شوند .

۲۸۷ - اما این محبت تبع اعتقاد است . اگر کسی خط نوشتن را کمال داند ، این

1 - 18 وچنانکه ... این P1 - S M K / 1 وچنانکه ... حذف از نوع M - S K /  
2 وچنانکه ... کردیم M - S K / این نوع M نوعی S K / 3 نوع M - S K / 6 بدانکه  
7 / K - S M / 7 بادراك ... آید S M - / آید M بود S / 8 - 9 ... است S M / K /  
8 و9 آید M است S K / 10 - 11 و صفات ... آید M - S K / 11 از کسی هنری M هنری  
در کسی S K / 13 دوست دارد M - S K / 13 - 15 و صفت ... بشنوی S M - K / 10-15  
برین مجبولند S K را این محبوب آید M / 16 یا ... داند M - S K / 17 یا شعر نیکوداند  
18 / S K - M است M میشود S K / خط M - S K / را کمال M بکمال S K / .

کس خطاطان را دوست دارد و اگر شطرنج باختن بکمال داند این قوم را دوست دارد نه خطاطانرا . و از این سبب است که سلطان مثلا کسی را دوست تر دارد 3 که تیر اندازی نیکو داند، از کسی که علم نیکو داند. و ترا در نیکوتر دارد که نحوی را . و هر کسی آنچه ادراک کند و ادراک آن چیز او را لذیذ آید لابد است که آن ادراک را دوست دارد ، و آن مدرک را دوست دارد . و اگر کسی بداند که هنر در ابو بکر بیش از آن بود که در عمر لا بد است که ابو بکر را دوست دارد از عمر . اما اگر کسی علوم نجوم داند و او را از کمال ابو بکر و عمر خیر نباشد این کس بو معشر منجم را دوست دارد زیرا که از کمال ابو بکر و عمر بی خبر است . و اگر کسی طب داند و نجوم نداند طبیب را دوست دارد 4 از منجم .

۲۸۸ - علی الجملة ادراک همه علوم لذیذ است و هر کس يك نوع ادراک کرده 12 است و دیگر نه . و مدرکات خود را دوست دارند ، نه مدرکات دیگران را ، چنانکه عرب ضب و یربوع خورند و هر گز ایشان را آرزوی خبیص اللوز و صابونی نباشد که محبت پس از ادراک بود . و چون لذت چیزی از ادراک نیابد ، او را 15 میل بدان چیزی چون بود ؟ و محبت عبارتست از میلی که بچیزی بود که ادراک آن لذیذ است . و چون ترا ادراکی هست که برادرانت را نیست ، و بسبب آن ادراک ترا بعلمای دین میلی می بود که ایشان را نیست ، و نشان میل 18 تو آنست که ایشان را طلب می کنی ، و چون می یابی ایشان را بقدر میل خود

1 - 5 کس . . . ادراک PI - SMK / 1 باختن SK - M / بکمال SK کالی M / 1 - 2 این قوم . . . دارد نه SM این کس جماعتی را دوست دارد که ایشان شطرنج باز باشند نه K / 3 اندازی نیکو داند M انداز باشد SK / 3 - 4 و نراد . . . نحوی را SK و به نزد بازان به از آن نگرود که بنجومی M / 4 و ادراک SK - M / 4 - 5 لا بد است SK - M / 5 مدرک را دوست دارد PMI مدرک را SK / 6 که ابو SMK ابو PI / 7 - 8 و او را . . . نباشد PI - SMK / 8 - 9 زیرا . . . است SK و او را از ابو بکر و عمر و کالات ایشان را چه خبر ؟ PI / 10 - 12 از . . . دیگران را SPMI - K / 13 خبیص اللوز SM ( حاشیه S حلوی لوزینه ) خبیص مع اللوز K خبیص النور PI / صابونی SPMI و اشتهای حلواهای صابونی K / 14 - 15 لذت . . . بود PI و چون این لذت چیزی ادراک نکرده باشی ترا بدان چیز میل چگونه بود ؟ SK لذت چیزی ادراک نکردی ترا بدان چیز میل نبود M / 18 خود S که داری PI - K / .



می نوازی و صالح و عالم را دوست داری از فاسق و جاهل ؛ زیرا که صلاح و علم بنزد تو هنر است ، و هنر محبوب همه عالم است .

- ۲۸۹ - اکنون هر آدمی که نظرش راست است و بر انواع هنرها افتاده است ، نظر او خود هنر حقیقی دوست دارد . و هر آدمی که او را نظری راست نیست ، او را آنچه کمال نیست کمال نماید و او را میلی و ادید آید بر آن چیز که آن نه کمال است ولیکن او را کمال نماید چنانکه یکی شطرنج بازی یا تیراندازی را دوست دارد از علم . و اینجا بر عاقل واجب است که انواع کمالات حقیقی و انواع کمالات موهوم را بداند ، و از یکدیگر تمیز کند ، تا میل او بکمال حقیقی محقق بود نه بکمال موهوم که من حیث التحقیق نقصان است و من حیث ظنه الفاسد کمال می نماید . و اهل عالم بیشتر اینجا افتاده اند ، إلا من شاء الله . و شرح این در مجلدات بیان نتوان کرد علی التفصیل . و اگر علی الاجمال این را شرحی کنم از مقصود باز می مانم . و غرض آن بود که معنی محبت بدانی و در حق خلق معلوم شد که محبت چیست .

- ۲۹۰ - و آنجا بماند که « بن الله یحب التوابین » چه معنی دارد ؟ و او را میلی نبود بچیزی ، و نفرتی نبود از چیزی که همه موجودات در عالم او پیشتر کمال دارند . چنانکه این حروف که بر کاغذ است در عالم من ، و در هر هیچ چیز احق نبود تا محبت آن چیز آید . و از هیچ چیزش نفرت نبود یا نفرتی ، تا آن چیز را دوست ندارد . بل جلال او از آن متزاذه است که چیزی در او

۱ را ... علم SMK-PI / داری SK-M / ... ME-SK ...  
 ۳- ۴ است ... راست SK-PMI / ... PI-SK ... ME-SK ...  
 نماید SK-PMI / ۶- ۷ بازی ... علم SMK ...  
 ۶ یا تیراندازی SK-M / ۹ حقیقی ... کمال SK-PMI ...  
 ۱۲ آن SMK از این آن PI / ۱۴ البقرة ۲ : ۱۶۷-۱۷۰ ... حق SMK هیچ  
 چیز را صی PI / ۱۷- ۱۸ نبود یا ... بل PMI نبود که دوستی ... چیز نسبت توان  
 کرد بسبب آن راحت و رنج که SK / ۱۸ جلال ... M جناب عزت PI ... جمله  
 SK / چیزی SK غیر را PI از غیر M



تأثیری تواند کرد، واگر از موجودی دروی اثری پیدا شدی ، خواه رنج خواه راحت ، او محل حوادث بودی . وغیری در او مؤثر بودی . وهرصفت که از غیری پیدا آید جلال لم یزل را نبود . وجناب قدم او از آن منزّه است . جلّ و تعالی آن یتأثر بغیره . واینجا لابد است که بداننی که معنی محبت در حقّ او چیست .

۲۹۱ - بدان ای دوست که محبت دوروی دارد : یکی در محبت ، و یکی در محبوب . آن روی که در محبت دارد آنرا بیان کردم . و آن روی که در محبوب دارد آنست که چندان که تواند بدو راحتی می رساند . و اینرا بیانی بیاید تا بفهمم تو رسد .

بدان ای دوست که تو دوست داری که همه خلق ترا دوست دارند . و نخواهی که کسی ترا دشمن دارد . و سبب این آنست که از دوست بتو همه راحت برسد و از دشمن همه رنج . و تو راحت از رنج دوستی داری . پس دوست را که سبب راحت بود ، دوستی داری از دشمنی که سبب رنج بود . و اگر نه آن بودی که از دوست راحت رسد بتو و از دشمن رنج ، تو را دوست و دشمن یکسان بودی . پس مقصود تو از دوستی دوستان آنست که محبت روی در تو دارد نه آنکه روی در ایشان دارد . و چون کسی را بتو میلی بود ولیکن تو از او همه رنج بینی ترا از دوستی او چه سود که در حقّ تو دشمن است . و اگر کسی را از تو کراهیتی بود ولیکن از او بتو راحت می رسد ، ترا از دشمنی او چه زیان که در حقّ تو دوست است .

۱ تأثیری P M I مؤثر S K / تواند کرد M تواند بود S K نیست P I / 1 - 2 خواه رنج خواه راحت P M I - S K / 2 وغیری ... بودی P M I - S K / 3 وجناب ... است P I - S M K / 4 معنی P M I - S K / 7 آنرا P M I - S K / 8 راجح P I چیزی S M K / بیاید S K بیاید P M I / 13 بود ... بود P M I است ... است S K / 14 بتو P M I - S K / 15 - 16 محبت ... تو دارد S M K رو بتو در آنست P I / 16 در ایشان S M K ایشان در آن P I / 17 سود P I - S M K .

۲۹۲ - وپنداری محبت را نشانی است و مقصود تواز دوست و دشمن آنست که روی در تو دارد . و اگر آنچه روی در تو دارد حاصل میگردد در حق تو، دوستی و دشمنی حاصل است. و اگر آن رکنی که بدوست و دشمن تعلق دارد مختل بود، ترا از آن چه؟ و در حقّ خدای تعالی میل بچیزی و نفرت از چیزی محال است، چنانکه بیان کردم. اما آثار متضادّ را از روی در وجود آمدن هیچ استحالت نیست. پس چون از او بآدمی سعادت ابدی رسید، دوستی او در حق این آدمی حاصل آید؛ و اگر او را میلی نمی بود، آدمی را از آن چه زیان. و چون از ارادت او آدمی بشقاوت ابدی رسید، در حق این آدمی آنچه از دشمن بود حاصل شد، اگر از خدای تعالی کراهیتی و نفرتی نبود، آن شقی را از آن چه سود؟ و چون مقصود غضب و ررضی در حقّ دو آدمی از او حاصل شد، اگر حقیقت آن غضب و ررضی در حق خدا موجود نبود گومباش.

۲۹۳ - پس ارادت خیر و شر در او يك نقطه بود. اما در حق سعید ابدی و شقی ابدی، خواه يك نقطه گیر و خواه دو نقطه که آنچه از دو نقطه مختلف خیزد در حقّ ایشان حاصل است. و چون آفتاب روی کازر سیاه کرد و جامه او را سپید کرد گازر را از آن چه سود که گویند: این نقطه که تسوید کرد همان بود که تبیض کرد! کاشکی روی گازر سیاه نکردی و دو نقطه بودی. کازر را با يك نقطی و دو نقطی چه کار. اکنون ابراهیم خلیل پدر خود را گفت: «إني اخاف ان يمسك عذاب من الرحمن» در حقّ آزر چون عذاب آمد خواه از رحمان گیر خواه از غضبان؛ آزر را چه سود از آنکه گویند همان نقطه که

2 در SMK و در PI / 3 آن SMK آنکه PI / 4 میل بچیزی SMK خوی PI / 6 از او K - SPMI / 7 این SMK - PI / 8 اید و SMK ابدی PI / 9 شقاوت ابدی یافت SK / 10 غضب SMK - PI / 11 جدا SMK خوی ابدی PI / 12 از SMK - PI / 13 نقطه PMI نقطه SK / 14 از او PMI - SK / 15 - 16 گازر ... روی SMK - PI / 18 بریم 19 : 45 ك / 19 چه ... آنکه PMI / 20 بر چه کند که SK / .

3 خلت خلیل از آن خاست بعینہ همان نقطہ است کہ عذاب ترا اقتضا کرد .  
اگر دو نقطہ بودی و او را نیز خلت بودی ، او دو نقطہ دوستر داشتی از يك  
نقطہ و « عذاب من الرحمن » کاشکی او را رحمتی من الغضبان بودی کہ او را  
شایستی .

- ۲۹۴ - اکنون می دان کہ غضب و رضای ایزدی يك چیز است . و این  
6 دو اسم از دواثر مختلف خاست . و همچنین معزّ و مذلّ یکی است ، ولیکن  
چون آدمیان در دنیا و آخرت بعضی عزیز اند و بعضی ذلیل ، و عزّ و ذلّ همه  
از ارادت او بود ، لا جرم او را دو نام مختلف اثبات کردند کہ اگر گفتندی  
9 معزّ است در او هام عموم افتادی کہ مگر مذلّ نہ اوست و کسی دیگر است .  
۲۹۵ - و این از عجایب اسرار است . و هر کسی اینجا راہ نبرد . خافض  
و رافع اوست قابض و باسط اوست و معزّ و مذلّ او ، مضعف و مقوی اوست .  
12 او را هزار و يك نام است . و این بر قدر عقل عموم است و اگر نہ او را نامها از  
حدود حصر بیرونست . و از آنجا کہ نظر عارف است او خود اوست و او را  
خود اسم حجابیست از حجب . و تا حجاب اسم نرسد سالك او را نیابد .  
15 و از این است کہ حسین بن منصور حلاج در کتابی آورده است « الحمد لله هو » .  
و از این است کہ در دعا گویند : یا هو ! و چون هاء و واو برسد « هو » هم  
برسد . پس دیگر بار اگر خواهد کہ در نطق آورد یا هو ! مکرر واکند .  
18 و چون بذوق اینجا رسی بدانی کہ چرا درد دعا آمده است یا هو هو ! دو بار ،  
و چون از این در گذری ، جز این نتوانی گفت کہ یا من لا هو الا هو . و چون

1 خاست SMK است P - 1 / عذاب ترا SMK در حق تو عذاب P I / 2 و او P M I  
و آزر S K / 2 - 3 از يك نقطه P I - S M K / 3 و S M K و از P I / 6 از S M K و از او  
P I / خاست SMK است P I / و همچنین P M I - S K / 7 آدمیان P M I آدمی P I /  
اند S K بودند P M I / 8 بود P M I باشد S K / دو P M I - S K / اثبات S M K اشارت  
P I / 9 اوست P M I - S K / 12 عقل عموم P M I عقول مردم S K / و اگر P M I با S K /  
13 عارف است P I عارفانست M عارف بود S K / 14 نرسد M نرسد P K نرسد P I /  
16 - 17 هو هم برسد پس P M I - S K / 17 نطق P M I لفظ S K / واکند P I باز کند M  
شود S K / 18 رسی بدانی S M K رسد بداند P I / 19 و P M I باز S K / .

پای همت بر قفای علم و معرفت خود زنی ، گویی : یا من لا یعلم ما هو إلا هو .  
و چون در لم یزل او را تنها بینی ، گویی : یا کان ! و چون ماضی و مستقبل از  
پیش خود برداری ، گویی یا کینان ! .

3

۲۹۶ - جو آنمردا ! دعا که گویند دیگر است ، و آنکه حکایت از دیگران  
و اگویند دیگر . چون تو حکایت الفاظ دیگران کنی ترا از آن چه ؟ خود را  
در میان باید نهاد که « إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأن لهم  
الجنة » تا اگر او خواهد ترا و اتو دهد بدهد ، و اگر خواهد ندهد . و اگر ترا  
او و اتو دهد از او در خود نگری که الفقیر اولی بخرفته اینجا بتوانی دانستن  
که چه بود . اگر ترا و اتو ندهد بدانی که چرا خرجه پاره کنند ؟ چون خود  
در میان بود خواهد خرجه پاره کند و خواهد و اتو دهد . « یمحو الله ما یشاء »  
خرجه پاره کردن بود . و « یتبیت » و اتو دادن بود ، مقام انبیا و صدیقان بود که  
خرقه ایشان و ایشان دهند . و این مقتضی حکمت ازل است تا خلق عالم را از  
ایشان رنگی بود .

12

۲۹۷ - کلمتینی یا عائشة ! یا محمد اگر ترا نه زن بود ، نشاید که آن را بهر

ابو بکر است یا عیسی ترا اگر یکی بود نشاید ، مردان اینجا دانستند که عیسی که  
بود و محمد که ؟ تو خفته ای ، پنداری همه عالم خفته اند ؟ ترا از محمد و عیسی چه  
خبر است ؟ پنداری که من از مقتضی وقت با تو چیزی گویم . آن منم ، هیبت !  
این بقدر عقل تست بل در خور بی عقل تو . ترا از من چندانچه خواهد  
که کودکی که ابو جاد آموزد . بلوغ والحمد لله و صلوات الله و سبحانه و تعالی علی  
حبیبه و صفیه محمد النبي و آله و صحبه و جمیع اولیاء الله من التبعین .

15

۱- عدد SMK علم / 1- عددی SMK یکی / 1- عددی SMK / 1- عددی SMK  
چون / 6- 7- التوبة / 9- 11- 17- عدد / 1- عدد / SMK  
PMI - SK / و اگر خواهد ندهد / 13- 14- 18- 19- عدد / SMK  
10- / SK - PMI / العدد / 10- 9- 20- / عدد / PMI - SK  
/ SMK / مقتضی / SK - PMI / عدد / 13- 14- 18- 19- عدد / SMK  
عدد / 18- / PMI / عدد / 19- / SMK / عدد / 20- / PMI / عدد / 20- / PMI  
والسلام والحمد لله رب العالمين / M /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۹۸ - برادر اعزرا سعادت دینی و دنیاوی مبذول باد . چند مکتوب  
 3 نوشتم در شرح صفات و قدری که فرض اعتقاد است بیان کردم . و برادر  
 اعزرا دانستنی است که هرچه نوشتم ابو جاد کودکانست . و اگر نه اخوتی  
 بودی که میان ما متأكد شده است ، من هرگز درین معنی چیزی ننوشتمی که  
 6 قرب ده سال تا مرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان  
 گفت یا بتوان نوشت . و چون این قدر که نوشته ام معلوم گردد باید که این  
 مکتوب را بتأمل بخواند و بداند .

۲۹۹ - بدان ای دوست عزیز ، اعزتك الله وایانا بطلب رضاه که ذات  
 9 خدای تعالی و صفات او در دل اهل معرفت عظیم تر از آنست که در خاطر  
 ایشان بگذرد که تصرف در آن توان کرد بعقل مختصر آدمی . و هم چنانکه  
 12 مورچه و پشه را هیچ حال قوت آن نتوان بود که در کمال انبیا و اولیا - صلعم -  
 رسند و در آن تصرف کنند همچنین در وجود هیچ آفریده نیست که شاید که  
 در کمال اوصاف ازل تصرف کند ، نه فرشته و نه آدمی . و هرچه در طبع مورچه

1 بسم ... الرحيم P I المکتوب الثالث والعشرون K ومن کتبه قدس الله سره العزيز الرسالة  
 الثالثة والعشرون بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 3 فرض P M I - S K /  
 5 شده P M I - S K / معنی P M I - S K / 9 بدان P M I - S K / ذات P M I - S K /  
 10 صفات S M K صفت P I / 11 هم P M I - S K / 12 نتوان P M I نه S K / 13 رسند  
 و در آن P I - S M K / همچنین P M I - S K .

\* \* \* I 20. K 23 . M 32. P 20. S 23. نامه بیدت سوم .

گنجد ، آدمی بیش از آنست و پدید است کہ در طبع مورچہ خود چہ گنجد.

- ۳۰۰ - اکنون همچنین می دان کہ ہرچہ در فہم اسرافیل و روح اعظم و ابراہیم خلیل و محمد مصطفی - صلعم - تواند گنجیدہ، آنرا بر قدر حوصلہ ایشان تواند بود . صفات خدای تعالی بیش از آنست کہ در حوصلہ خلق بگنجد. پس چون گوئی عالم و قادر از آن علم و قدرت چیزی فہم کنی، و ہرچہ در فہم تو آید آن علم و قدرت تو بود . و اگر ہیچ فہم نکنی پس چہ اثبات می کنی؟ و مردان اولاً باثبات رسیدند پس بنفی رسیدند . پس باثبات دوم رسیدند .

- ۳۰۱ - و چون اینجا رسند بدانند کہ معرفت را یک حد و تعطیل است و دیگر حد با تشبیہ . و حقیقت آنست کہ گفت ، رباعی :

وہم ارچہ بالماس خورد باشد جفت

- ۱۲ در اثر وصف تو نتواند سفت  
وصاف جواز وصف تو گوید ز نہفت  
در وصف تویی چکو نگی داند گفت

- اگر از علم و قدرت ازل چیزی فہم کردی بعینہ تشبیہ آمد ، و اگر ہیچ فہم نکردی تعطیل آمد . بیت :

ہست در وصف تو بوقت دلیل نطق تشبیہ و خامشی تعطیل

- ۱۳ و اینجا نظر مردان می باید کہ دست دہد تا در میان نفی و اثبات اورا نہ نکند . و علی الجملہ ترا دو مقدمہ محقق می باید کہ باشد تا تخم معرفت مگر

۱ پدید PMI - پیدا SK / در ... چہ PMI و خود چہ تو نہ SK / ۱ / تو نہ تشبیہ  
PMI گنجد SK / ۴ صفات PMI - SK / ۱ - ۵ کہ ... پدید PMI - SK /  
۵ چون PMI - SP / K / از آن M و اگر از آن PI / ۶ / چہ از SK / ۶ / در فہم تو پدید PMI  
فہم و وہم تو بدان راہ برد SK / ۱۰ / رباعی SP بیت MI - K / ۱۱ - ۱۲ / وہم ... سفت MI  
SP - K / ۱۶ بیت MI - SP / ۱۷ / است ... تعطیل PMI - SK /

نمره بی بر آورد .

۳۰۲ - يك مقدمه آنست که بدانی که میان جبرئیل علیه السلام وحقّ  
 3 تعالی در اوصاف کمال چندان تفاوت است که پشه وپیل لا بل چندانکه میان  
 سنگ و آدمی لا بل این تفاوت که میان سنگ و آدمی بود متناهی بود، و تفاوتی  
 که میان جبرئیل و خداست نهایت را آنجا راه نیست که تفاوت میان قدیم  
 6 و حادث بیش از آن بود که میان حادثی و حادثی . و این يك مقدمه را بتأمل  
 خود معلوم کن .

۳۰۳ - مقدمه دوم آنست که بدانی که هرگز پشه و مورچه و سنگ را  
 9 ممکن نیست که کمال آدمی در علم و قدرت ادراک کنند. و هرچه مورچه ادراک  
 کند در خور حوصله او تواند بود ، لا بل سنگ را خود ادراک نیست که از  
 عالم جمادات نه از عالم نامی . و تفاوت میان خدای تعالی و آدمی در علم بیش  
 12 از آنست که میان سنگ و آدمی ، چنانکه آدمی را ادراکی هست که سنگ را  
 البته و اصلاً آن ادراک نیست . همچنین خدای تعالی را ادراکی هست که  
 آدمی را اصلاً و البته آن ادراک نیست. و اگر آدمی را ادراکی هست آن صفت البته  
 15 و اصفت ازل هیچ مناسبت ندارد . و همچنانست که سنگ را نیز صفتی هست از  
 جسمیت ولیکن با ادراک آدمی مناسبتی ندارد .

۳۰۴ - و تفاوت میان علم ازلی و علم انسانی بیش از آنست که میان ادراک  
 18 آدمی و جسمیت سنگ. و از جسمیت سنگ تا ادراک آدمی راه کم تر از آنست

2 بر آورد PI بار آورد M بار دهد SK / 3-4 پشه ... آدمی لا SK میان آدمی و سنگ لا  
 بلکه میان مورچه و پشه و آدمی و جبرئیل و پشه لا PMI / 5 را آنجا راه نیست SK را بدان راه  
 نیست M ندارد PI / 6 حادثی و حادثی S M K دو حادث PI / 8 دوم PMI دیگر SK /  
 هرگز SPMI هرچه K / 6 آدمی ... قدرت PMI قدرت آدمی را SK / 10-11 که ... نامی  
 SMK-PI / 11 در علم K-SPMI / 13-14 که ... هست PI-SMK / 14 اصلاً و البته K-SMP /  
 15-16 و همچنانست ... ندارد K-SPMI / 17 علم ... انسانی SPMI خدا و آدمی K / 18  
 آدمی و PI انسانی و S M جسمانی و M / تا ... از SK با ادراک آدمی راه کم از M راه با ادراک  
 انسانی کم از PI / .



که ادراك آدمی بادراك حق تعالی یعنی بعلم ازل . واگر دانی که در حوصله سنگ تواند آمد که علم آدمی چنداست ، می دانکه در حوصله بشر تواند آمد که علم خدای تعالی چنداست که محصور نیست و از فهم انسان دوراست .  
 3) و این بنزدیک عموم علما تعطیل نماید ، امّا بنزدیک خصوص علما این عین معرفت است . در میان چنین نقی مردی می باید که اثبات کند ، و از صدف تعطیل در ثمین معرفت بدر آورد .  
 6)

۳۰۵ -- و اینجاست مردان را راه نیست . و از سمعی که تو دانی منزّه است ، چنانکه از صم منزّه است . و از بصری که تو حقیقت آن در یابی منزّه است ، همچنانکه از کوری منزّه است . و از علمی که ترا در خاطر تواند آمدن منزّه است ، چنانکه از جهل منزّه است . و از قدرتی که علم تو بدان محیط گردد منزّه است ، چنانکه از عجز منزّه است . و از وجودی که تو بکنه آن توانی رسیدن منزّه است ، چنانکه از عدم منزّه است . « سبحان ربك رب العزة عما يصفون » ، « سبحان رب السماوات والارض ، رب العرش عما يصفون » .  
 12) والله ما عرف الله غير الله ، ولا قال الله إلا الله .

۳۰۶ - نام او را زبان او باید . و جمال او را چشم او باید . و کلام او را سمع او باید . و قدرت او را علم او باید . و علم او را حوصله ذات او باید . لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك . و از این گفت : كنت له سمعاً وبصراً ولساناً . بي يسمع وبي يبصر وبي يتكلم . جو انمردا ! مردان شرم دارند که نام خدای تعالی برند و تسبیح جان ایشان این است . رباعی :

2 آمد ... SM K آمدن ... آمدد / P I / 2 و 3 چند است P I چه بود SM K / 2-3  
 می ... چند است SP K I - M / 3 که محصور ... است SM K - P I / 4  
 و این معنی P I / عین SP K I - M / 5 تعطیل P I - SM K / 7 تا مردان P I مخزن SM K / سمعی  
 SM K این معنی P I / 8 و 9 و 11 منزّه است و از M و از P I - S K / 8 یابی SM K پایبی که از P I /  
 10 جهل SM K عدم P I / 11 - 12 است و از ... عدم منزّه است SM K - P I / 12-13 الصافات  
 37 : 180 ك / 13 الزخرف 82:43 ك / 14 الله PM K I در حاشیه S : چون روح در نظاره  
 فناگشت این بگفت : نظاره جمال خدا جز خدا نکرد / 16 ذات او باید M او SK او باید P I /  
 17 - 18 و از ... يتكلم P I - SM K / 18 جان SM K و غذای P I رباعی SP - K M I .

گر عاقلی حدیث تو کم کنمی      راه سر کوی گفت محکم کنمی  
دل سوخته بی چند فرا ہم کنمی      بر گفته بگریمی و ماتم کنمی

3 - ۳۰۷ - هر ثنای که مورچه بر من بتواند کرد، من از آن ثنا ننگ دارم.  
واگر ثنا چنین کند که صفت تو بیش از آنست که من بدانم ، هم ننگ دارم  
از این ثنا که آدمیان از ادراك کمال من بیشتر قاصر اند . چگونه  
6 شاید که موری دعوی قصور کند در حق من ! و در دعوی قصور هم درست  
نباشد .

9 - ۳۰۸ - جوانمردا! پنداری چون آدمی خدای تعالی را ثنا گوید که: ای آنکه  
بیش از عقل و وهم و فهم منی! این روا بود؟ هیبات! قدسیان ملاء اعلیٰ را از این  
غیرت آید زیرا که خود را از ملاحظهٔ جمال آن جناب بزرگوار عاجز می بینند  
و آدمی خود را می بیند که از ادراك کمال ایشان هم قاصر است . پس چگونه  
12 شاید که این دعوی درست باشد که خصوص قدم قدسیان را دعوی کند .

15 - ۳۰۹ - واگر مثلاً کودکی ده ساله گوید که من از ادراك کمال محمدی  
- صلعم - قاصر م . مرا غیرت آید که این کودک ده ساله خود از ادراك کمال  
من قاصر است ، و من از ادراك کمال صدیقان قاصر م و صدیقان از ادراك کمال  
محمدی - صلعم - قاصرند . پس این دعوی بزرگ است که این کودک ده  
ساله می کند که من از ادراك کمال محمدی قاصر م . باش تا کمال صدیقان

1 عاقلی SMK عاقل بودی P عاقل I / 3 کرد SMK گفت PI / 5 بیشتر SM نیست PI-K /  
9 موری SK مورچه P M I / 9 هیبات S K هیبات هیبات M که هیبات PI / 10 جمال PMI  
- SK / 11 را می بیند که PI-SMK / کمال PI-SMK / هم PI-SMK / 12 شاید SMK بود PI /  
کسه . . . باشد S P M K I / را P I ملاء اعلا را S M K / 14 مرا P I - S M K / کمال  
/ K - S P M I / 15 قاصر م PI - S M K / 16 پس S K - P M I / است PI - S M K /  
این S M K - P I .

بیابد ، آنگه اورا این دعوی درست گردد و مسلم شود که گوید : از ادراك کمال محمدی - صلعم - قاصر و عاجز .

- ۳۱۰ - چه گویی مثلا اگر غلامت بزغش گوید : من از آن عاجزم که کمال قاضی در علم بدانم ، مرا از این شادی آید ؟ کسی که چندین سال جانت کنده باشد و از هر علمی طرفی حاصل کرده اگر آنگاه گوید که من از ادراك کمال قاضی در علم عاجزم شاید والا فلا ، هرگز روح اعظم را کجا مسلم شود (۶) که لاف از دعوی عجز از معرفت خدای تعالی زند . باش تا کسی بود که از او چیزی داند و چیزی نداند ، آنگه دعوی عجز کردن اورا مسلم شود . روح از کجا و این دعوی از کجا که گوید : من حق تعالی را بحقیقت نمی شناسم ! (۹) هرشب سحر گاه روح اعظم گوید : سبحانک الله اینا کنت و اینا تکون .

- ۳۱۱ - جو انمردا ! می گوید که : هرگز ترا ندانستم ، و نخواهم دانستن بار خدایا ! تو از کجا و من از کجا ! بیت : (۱۲)

آنجا که تویی من آمدن نتوانم و اینجا که منم تو خود نیایی دانم

- سبحانک اینا کنت و اینا تکون . از آن پاک تری که من ترا چنانکه هستی بشناسم ، و بدانم که کجایی ! بار خدایا ! مرا خود در وجود جایی نبودی ، (۱۵) و اگر نه کمال جود تو بودی جای تراست و بس . هیچ دیگر را جای نیست . بود تراست و بس ، وجود تراست ، و هستی تراست و بس . و چون با بود تو هیچ

۱ بیابد PMKI بتاند S / دوست ... شود PI گردد SMK / 2 / عاجز SMK-PI / 3 / PMKI نیاید S / کسی SM / کسی باید PI - K / 5 / آنگاه SPMI - M / 6 / شاید SMK / علم قاضی قاصر و مسلم بود که PI / والا فلا SPMI-K / شد PI / SMK / 7 / لاف از PI - SMK / زند PI کند SMK / باش SMK-PI / کسی بود SMK کی باشد PI / 8 / نداند PMI نماید SK / 9 / که PI-SMK / بحقیقت SMK-PI / 10 / سحر SMK و سحر PI / 10 / اینا P M I این SK / 12 / بیت SP - MKI / 13 / اینجا SK آنجا PMI / 14 / از آن پاک تری PI تو از آن پاکی M پاکتر از آنی SK / چنانکه هستی SMK-PI / 15 / و بدانم PMI یا دانم SK / 16 / کمال جود SPMI کی خود K / و بس PI-SMK / 17 / هستی ... بس MK-SP / .

چیزی را بودی نیست ، تا بود کہ را سزد کہ آفرین بود تو گوید۔ اما نیستی من  
ہمہ این گوید بزبان حال : سبحانک اینما کنت و اینما تکون ۔

- 3 ۳۱۲ - جوانمردا! مریدان زھرہ آن ندارند کہ بر پیران ثنا گویند۔ زھرہ  
ندارند کہ گویند در معرض ثنا کہ: ما را از ایشان خبر نیست۔ واگروقتی در  
درون ایشان بگذرد کہ ہیچ گونه ایشان را از پیران خبری هست ، آن را  
6 از کبایر گناہ دانند ، چون مریدان را در حق پیران چندین اجلال و تعظیم بود  
در حق خدای تعالی حال دل ایشان چون بود ! و تو عالمیان را بترازوی عقل  
مختصر خود بر مَسَنج ترا هنوز آگاہی نیست آنگاہ کہ از بندگی سلطان محمود  
9 خلاص یابی ، چندین سال دیگر ترا خدمت کفش مردان باید کردن تا بود کہ  
ترا بر گیرند یا بر نگیرند آنگاہ چون ترا بر گرفتند بکتاب ادب برند؛ و آنگہ  
ترا از خواست و در خواست و بایست و نا بایست پاک گردانند ، آنگاہ شادی  
12 و اندوہ مریدان بدانی کہ چون بود ۔

- ۳۱۳ - ترا با حدیث ارادت چکار ؟ شادی وصال پیر ناچشیدہ ، و درد  
فراق او نادیدہ ، و بر ہیبت و اعظام او گذر نا کردہ ، ہر روز ہزار بار آرزوی  
15 مرگ نا کردہ ، و بار آسمان و زمین نا کشیدہ ، و تکلیف ما لایطاق از دست  
جور وقت نادیدہ ، و زھر روزگار نوش نا کردہ ، و روی حسرت بی نہایت  
نادیدہ ، و درد ریای حیرت غرق ناشدہ ، و در وادی خونخوار عشق خود را  
18 ہزار بار گم نا کردہ ، و از دست دل خود ہزار بار خاک بر سر نا کردہ ، و از

۱ چیزی SPKI بود دیگر را M / را بودی PI / ؟ تا ... سزد SPKI تا بود را کی رسد  
M / بود تو SMK - PI / 2 تکون SPKI تکون تواز آن پاکی کہ من ترا شناسم M /  
3-4 زھرہ ... ثنا SK - PMI / 4 کہ ... نیست SPKI - M / 4 - 5 در درون SPKI  
بر خاطر M / 5 هست SPKI نیست M / 6 کبایر گناہ SMK گناہ کبایر PI / مریدان  
PMI فرزندان SK / 7 حال SPMI - K / عالمیان SMK عالمان PI / 8 هنوز SMKI  
هنوز ہیچ P / 9 دیگر ترا I - SMKP / کفش مردان PMI کفشی SK / 10 بر نگیرند  
PMI نی K / 12 کہ چون بود SPKI کہ چون بود حال ایشان M / 18 پیر SPMI را  
تو K / 15 تکلیف SPKI بدایت K / 17 حیرت SMK - PI / خود را SPMI - K /  
18 دل SK - PMI / ۔

دست بی مساحتی پیر هر روز در میان خاکستر نانشسته ، و خود را بفریاد آمده نا دیده و هزار هزار ز تار بر میان ، گاه از دست خود و گاه از دست پیر نا بسته ، و در میان خاک و خون مراغه نازده ، و نیشك نهنك نا کامی در صمیم 3 جگر خود نا کرده ، و کوه را بناخن ناکنده . ترا باین حدیث چه حساب ؟ .

۳۱۴ - جوانمردا ! بر من و تو و امثال ما ، قلم تکلیف مردان روا نیست .

تا غلطی نه پنداری ، ارجو که مارا نیز این سعادت مساعدت کند ، و این 6 توفیق رفیق راه آید ، که رنج و راحت مردان بدانیم و ببینیم . حالی جز خاکی بر سر و بادی در دست مارا نیست . خدای تعالی عاقبتی محمود بد هاد . جوانمردا ! استغفارها بسیار بر من واجب میآید از این معانی نوشتن که در این 9 مکتوبست و در مکتوبهای دیگر . ارجو که بر من وبال نباشد .

۳۱۵ - جوانمردا ! چندان که خواهی عنایت و الطاف هست . و چندانکه

خواهی نا پاکی و مکرو استدراج هست ، چون او می گوید : « والله خیر 12 الماکرین » . کس چه تواند کرد چون با کسی مکر کند ؟ بسر رشته او چون توان افتاد ؟ و چون صیاد او بود جز در دام افتادن روی نیست . و چون مکر او کند جز بطریق استدراج رفتن محال بود . « والله غالب علی امره و لکن 15 اکثر الناس لا یعلمون » .

۳۱۶ - جوانمردا ! سر گشته این راه همه این گوید . رباعی : 1۸

۱ پیر هر روز S M K سر هر روز I هزار بار بر P / 2 ز تار بر میان P I ز تار M  
تلخی S / نا بسته PMI نادیده S فریاد و عویل نا کرده K / 3 نازده SPMI ، و نیشك  
PI یشك MK یشك S / 4 کرده P I دیده M خورده SK / حدیث PMI - SK ، و امثال  
ما قلم SPMI - K / 6 این SMK - PI / 8 مارا SMK - PI / ها SMK - PI / میباید SMK  
شد PI / 11 الطاف SPKI الطاف الهی M / 12 نا پاکی PI - SMK / او PI - SMK / 13 12  
عمران 3 : 54 م / 13 بسر SM بر K پس PI / 14 بود SMK - PI / دام M دام وی S K  
دام او P I / روی نیست SPI نیست K چه تدبیر M / 15-16 یوسف 21:12 ك / 17 سر گشته  
SK گشته PI / سر گشته کان M / گوید SK کویند PMI / رباعی S بیت M - P K I .

دلتنگ تر از دهان تنگ تو شدم      باریکتر از فسون و رنگ تو شدم  
بیمار من از بیهوده جنگ تو شدم      در یاب مرا که نام و رنگ تو شدم

- 3 جوانمردا ! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند ، چون بدر گاه او رسیدند سالهای بسیار بار می خواستند و بار نبود . وبعد اللتیا والتي جواب ایشان دادند که « ان الله لغنی عن العالمین » . همرا نیست وقت کردند « و کم اهلکنا قبلهم من قرن » والسلام .
- 6



3 جوانمردا PI - SMK / 5 العنكبوت 39 : 6 م / 5 - 6 التوبة 9 : 6 ك / 6 والسلام S  
والسلام والحمد لله رب العالمین PIK - M / .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۳۱۷ - برادر اعزرا در رضای ایزدی بقا و سعادت باد . در مکتوبی که دیروز نوشتم یاد کردم که تفاوت میان علم ازل و آدمی بیش از آنست که تفاوت میان آدمی و سنگ ، و تفاوت میان قدرت ازل و قدرت آدمی بیش از آنست که میان قدرت آدمی و سنگ . و این سخن غموضی دارد و بنزدیک اهل معرفت یقین است . و پندارم که آن برادر پنداشته بود که این سخن مجاز است و بطریق مبالغت نوشته ام . چندانکه در مبالغت گویند : فلان سخنی تر از آفتاب است . و در نظم شعر گویند ، همه بطریق مجاز بیت :
- تعود بسط الكف حتی لو أنه دعاها لقبض له تجبه أنامله

- ۳۱۸ - این مکتوب مشتمل خواهد بود بر بیان آنکه این سخن حقیقت است نه مجاز و اشکال در این سخن از آنجا افتاده بود که گویند آدمی را علمی و قدرتی هست و خدای تعالی را علمی و قدرتی هست . و اگر چه علم آدمی از علم ازل بعید است و علم و قدرت ازل هزار هزار درجه بالاتر است از علم و قدرت آدمی ، آخر هم از مناسبت خالی نبود . در سنگ خود بقلیل و کثیر علم و قدرت نیست پس میان قدرت خدای و قدرت آدمی هم تناسبی هست . و چون سنبلان

۱ بسم ... الرحيم P I مکتوب اربع والعشرون K ومن كتبه رحمه الله عليه  
 الرابعة والعشرون بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم و استعمل M  
 در مکتوبی که P I - S M K 3 نوشته کرده SMK نوشته شده P I  
 آدمی و حق تعالی در علم و قدرت P M I بیش از S P M I هر دو K  
 سنگ P M I - S K 6 پنداشته بود P M I کتب بوده S K  
 7 ام P M I است S K 7 - B سخنی ... است و S K  
 است و روان تر از آب و شعر P M I شعر S M K P I P I S M I  
 شعر P K - I M / 9 تجیه S M K قطعه S I 10 ... P I - S M K  
 هست P I - S M K / 12-13 علم آدمی ... بعید است P I S M K P I  
 14 - 15 م ... تناسبی S P M I K .

\*\*\* نامه بیست و چهارم S 21, P 21, S 21, P 21, S 21, P 21



اصلا والبتّه قدرت نیست ، آن قدر تناسب میان سنگ و آدمی هم نیست .  
و این توجیه اعتراضی است که بر سخن خود کرده ام . و جواب این اعتراض  
3 ظاهر است . اما بشرح حاجت هست .

۳۱۹ - بدان ای دوست عزیز ! اعزنا الله وایاک بطلب رضاه که تفاوت  
میان آدمی و حیوانات عجم کم از آنست که میان آدمی و نبات که نشو و نما پذیر  
6 است که حیوانات عجم را با آدمی در حرکت اختیاری و در انواعی چند از  
ادراك ، اشتراکی هست که آن اشتراك نبات را نیست با آدمی . و تفاوت میان  
آدمی و نبات کم از آنست که میان آدمی و سنگ که نبات را آخر با آدمی در  
9 نشو و نما و اغتذا اشتراکی هست و سنگ را با آدمی این اشتراك نیست .

۳۲۰ - و تفاوت میان آدمی و سنگ کم از آنست که میان آدمی و آب  
زیرا که آدمی را و سنگ اشتراکی هست که هر دو مرکب اند از چهار عنصر  
12 و آدمی را با آب این اشتراك نیست زیرا که آدمی مرکب است و آب بسیط ،  
و دو مرکب بایکدیگر در حد مرکبی مشترك باشند ، و این اشتراك میان  
مرکب و بسیط نتوان بود . و تفاوت میان آدمی و آب کم از آنست که میان  
15 آدمی و آسمان ؛ زیرا که آدمی را و آب اشتراکی بود که هر دو را کون و فساد  
بود و انواع تغییرات بهر دو راه یا بد که آدمی و آب گاه سرد بوند و گاه گرم .  
میان آدمی و آسمان این اشتراك نیست که آسمان از انواع تغییرات

4 ای ... رضاه S M K / P I - 5 آدمی ... عجم S M K دو آدمی P I / و نبات S M K  
و حیوانات عجم P I / 5 - 6 که نشو ... است S P M I بسبب نشو و نمو و بدین سبب K /  
6 با آدمی S K و آدمی را M آدمی P I / و در M و P I بود SK / چند SK-PI / 7 آن اشتراك  
M از اشتراك SK-PI / با آدمی SK-PMI / 8 کم S M K نامی کم P I / آخر با آدمی SK-PMI /  
9 اشتراکی PKI شرکتی SK / با ... اشتراك S K - P M I / 12 آدمی را SK - P M I / زیرا  
S K - P M I / و آب S M K و P I / 15 بود که P I دار که S M هست تا K / 16 بهر ... یا بد  
S P M I لازم ذات ایشان K / و آب S P I و آب هر دو K-M / 16 که ... گرم S P M I - K / 17  
میان ... نیست SK - P M I / انواع S P M I - K / .

دور است . و چون از تغییر دور بود اشتراك نبود . در قرآن مجید از این معنی چنین کنایت کردند که « وجعلنا السماء سقفا محفوظا » .

- ۳۲۱ - جوانمردا! صورت آدمی بر او محفوظ نیست، زیرا که صورت آدمی تغییر پذیر است . و صورت آب بر آب محفوظ نیست ، زیرا که تغییر را بآب راه هست اما صورت آسمان بر آسمان محفوظ است الی ان « يبلغ الكتاب اجله » . پس میان آدمی و آب تناسبی هست که آدمی را با آسمان نیست . و همچنین ثابت است که تفاوت میان آدمی و آسمان کم از آنست که میان آدمی و عرض زیرا که میان آدمی و آسمان در حد جسمیت اشتراکی هست ، و عرض را با آدمی این اشتراك نیست . و همچنین آدمی با عرض در حد حدوث اشتراك دارد . پس تفاوت میان آدمی و عرض کم از آنست که میان آدمی و قدیم . جل الواحد الأحد وتعالی عما يقول الظالمون .

- ۳۲۲ - پس میان هیچ دو حادث هرگز آن تفاوت نتواند بود که میان قدیم است و حادث که هر کدام از دو حادث که تو خواهی در حد حدوث مشترك باشند ، و قدیم را با حادث البته بقلیل و کثیر هیچ اشتراکی نیست . و اگر گویی قدیم و حادث در معنی وجود اشتراکی دارد این غلطی بزرگ است و سهوی عظیم و خطای فاحش .

- ۳۲۳ - جوانمردا ! قدیم را وجود ضرورت است بخود و حادث را عدم ضرورت است بخود . پس چگونه مشترك باشند در وجود؟ لعمری اگر حادث را

1 اشتراك نبود SK - PI / 2 کنایت SK یا PI / که SK در حد حدوث است  
 5 - 6 البقرة 2 : 235 م / 3 آدمی SK بر PMI / نیست SK است PMI  
 است و SK که تغییر پذیر نیست آدمی بدو محفوظ نیست PMI / 4 برآیند SK - PMI  
 زیرا . . . راه PMI که تغییر پذیر SK / 5 هست SK چیست PI / برآیند SK - PMI  
 6 تناسبی SK مناسبتی PI / آدمی را SK - PI / 6 - 7 و همچنین . . . است SK - PMI  
 8 هست SK دارند PMI / 9 با آدمی این اشتراك SK - PMI / و همچنین SK - PMI / 10 در  
 . . . کم PMI در حد حدوث کثیر SK / 11 الاحد SK - PMI / 14 بقلیل . . . نیست PMI  
 هیچ اشتراکی نیست بقلیل و کثیر و محالست SK / باشد PMI بود SK / .

وجودی بود ، آن نہ اوراست کہ آن از دیگرست . وحساب از آن توان کرد  
 در وجود ہر چیزی کہ از ذات آن چیز بود . وچون حادث را از وجود قدیم  
 نصیبکی می بود از وجود ، آن نہ بکمال حادث است ، بل کہ کمال قدیم است ،  
 کہ او با موجودی موجوداست ! اما حادث بخود جز معدوم نبود ، وجز  
 معدوم نیست ، وجز معدوم نتواند بود ہرگز . واشترک در وجود آنکہ  
 بودی کہ دو چیز را وجود بودی . پس در وجود شریک یکدیگر بودندی ،  
 چون یکی را وجود ضرورت است ویکی را عدم ضروری ، این معنی چون اشترک  
 بود ؟ کہ این غایت دوری است .

۹) ۳۲۴ - وچون این مقدمہ محقق گردد یقین بدانی کہ آدمی وسنگ ہر دو  
 حادث اند . وتفاوت میان ایشان در ہر صفتی کہ خواہی کم از آن است کہ  
 تفاوت میان آدمی و قدیم . تعالی اللہ عن ان یکون لہ مثل . واگر نہ آن بودی  
 کہ ضرورت است با تو در خور عقل توسخن راندن ، ہرگز من این کی روا  
 داشتمی کہ در این معنی این ہمہ تطویل کنم .

۱۰) ۳۲۵ - جوانمردا! بر این برہانی می باید کہ اورا با ہیچ چیز مناسبتی نیست؟  
 ہیہات! چون با او وجود دیگری نمی تواند بودن ، چہ جای تناسب بود اینجا؟  
 « کل شیء ہالک إلا وجہہ » . ہرچہ در وجود آید از او ، از ملک وملکوت ،  
 باضافت باجلال او کم از آن است کہ یک نقطہ بر این کاغذ باضافت واکمال علم  
 من . واین مثال ہم بغایت دوراست از مقصود من .

۱ کہ P M I بلکہ S K / 2 وجود ہر K مہ S P M I / 3 کہ P M I - S K / 4 او P I  
 - S M K / است P I بود S M K / 8 غایت S P M I بغایت K / دوری S P M I دور K /  
 9 مقدمہ S M K معنی P I / 10 اند P M I است S K / وتفاوت S M K تفاوتی P I / در  
 ... خواہی P I - S M K / 11 تفاوت P I - S M K / 12 با S M K واز P I / ہرگز من  
 این P M I من این ہرگز S K / 14 با P I - S M K / 16 القصص 28 : 88 ک / 16 ہرچہ  
 S P M I - K / 17 یک S K - P M I / علم S K - P M I .



۳۲۸ - در این مثال نیک اندیشه کن ، و یقین دان کہ اہل معرفت از این سخن راندن در حقّ خدای تعالی شرم دارند ؛ و چنانکہ ترا شرم آید کہ  
 3 گوئی : مملکت سلطان سنجر فراخ تر از آن مورچہ است . و اگر از کسی بشنوی ، ترا ازین خندہ آید . همچنین میدان کہ ارباب بصایرا از این خندہ آید کہ گویند : علم خدای نہ چون علم دیگری است ، یا وجود او نہ چون  
 6 وجود دیگری است . و همچنانکہ روا نداری کہ گوئی : فلان سلطان کورو کر و لال نیست ، همچنین عارفان شرم دارند کہ گویند خدای تعالی جوہر و عرض نیست . امّا چون بصحبت کسی مبتلا گردی کہ او را در کری و کوری  
 9 سلطان شک بود ، او را اگر باز نمایی از طریق شفقت و مرحمت کہ سلطان کور نیست و کرنیست ، و بدین اوصاف موصوف نیست ، این از شفقت بود کہ بیغامبر - صلعم - گوید : *ألا إنّ الدّجال أعور وإن ربکم لیس بأعور .*

۲۲۹ - جو انمردا ! ایمان را دور کن است : یکی التعظیم لامر الله ، دوم  
 12 الشفقة علی خلق الله . آنجا کہ تعظیم است ، حرام بود کہ در خاطر گذرد کہ خدای تعالی جسم نیست و عرض نیست و گنگ و مکر و کور نیست . امّا آنجا کہ  
 15 الشفقة علی خلق الله می باید ، این ہمہ بزبان گفتن مباح است کہ « *وینذرّ الذین قالوا اتخذ الله ولداً ما لهم به من علم ولا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من أفواہهم إن یقولون إلا کذباً .* »

۳۳۰ - ای دوست الشفقة علی خلق الله بر من این معنی نوشتن در چند  
 18

1 اندیشه PMI شامل SK / 2 دارند SMK دارم PI / در حق خدا PMI بحق SK /  
 و چنانکہ ... آید PMI - SK / 2 - 6 کہ ... نداری M - SKI - P / 6 - 7 کہ ...  
 دارند PMI - SK / 7 و لال نیست PI نیست و لال SK / 9 و مرحمت SKI - P /  
 10 کور ... نیست و SKI - P / موصوف PMI مخصوص SK / 14 عرض ... کور  
 SK عرض و گنگ و لال و کور و کر PMI / 15 - 17 الکہف 18 : 4-5 / 18 در چند KI  
 . / S - P M

مکتوب آسان کرده است . یازده سال است تا « علیکم بدین العجائز » روی  
 وامن نموده است. و مرا در حق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی را و کودکی را  
 در کتاب . و هیچ حال روا ندارم که در این باب سخن گویم و یا چیزی نویسم .  
 3 واگر بدین مبتلا گردم که کودکی را أبو جاد آموزم ، دوستر دارم از آنکه  
 بکسی مبتلا گردم که از بهر از مرا قلم بر کاغذ باید نهادن ، و اینچنین معانی  
 نوشتن . و این قدر که در این باب چند مکتوب نوشتم ، اگر چه سخت کودکانه  
 6 است ، عالم ها بگردی و از هیچکس يك کلمه از این نشنوی ؛ و تجربت از  
 این نیز می کن که زیانی ندارد .

۳۳۱ - و از معرفت معانی صفات ازل هر جا که دعوی بینی چیزی می  
 پرس ، و این نوشته ها پیوسته می خوان . و چنان مکن که یکبار فرو می  
 خوانی سرسری و از دست بدهی . و بترس از این مکتوبها در دست نامستعدان  
 نهادن مگر کسی که او را از این نصیبی بود . و بترس از آنکه این مکتوبها  
 12 هم دیگران را بود . و ترا از آن هیچ نصیب نباشد . و تا چندین سال که این  
 مکتوب ها بخواد ماند ، از این عالمی گشاده خواهد شد انشاء الله . و من  
 که کاتبم نیز این را مزدی یابم ، و از این جمله بود که « أو علم ینتفع به بعد  
 15 موته . و تو نیز امید می دار که از این قوم باشی که الدال علی الخیر  
 کفعله که مرا باین کار تو آوردی ، و در این رورها نوشته بودی که در امور  
 اخروی چیزی می نویس ، چنانکه مرا بفهم رسد .  
 18

1 مکتوب P M K I - S / یازده P I یانه ده S پانزده K یانه چند M / 2 همان ایمان P I  
 آن اعتقاد S M K / 2 - 3 زنی ... کتاب S P I زنان و کودکان کتابها M زنی ...  
 در کتاب K / 3 و یا چیزی نویسم P M I - S K / 4 کودکی S M K کودکان P I / 5 ...  
 P I - S M K / سخت S P K I - M / 7 - 8 ازین P I - S M K / 9 مسرفه S P M I - K /  
 11 بدهی P M I بنهی S بدهی از خوری K / 11 - 12 و بترس ... بود S K - P M I / 12 کسی  
 M دانی P I - S K / بود M است P I - S K / 13 که P I - S M K / 14 از S M K و از  
 P I / 15 نیز ... بود P M I انشاء الله که در بایم مثل این S K / 16 تو P I - S M K / دار  
 S M K دارد P I / 17 که ... آوردی S K چه تو مرا فرا این کار میداری M چه چرا  
 اذا کاری میآوری P I / .



۳۳۲ - ای دوست بیان امور اخروی اگر چنان می خواهی که فرض افتاد است ، تا بنویسم . و گر بر گونه ، دیگر تمنایی هست ، امور آخرت جز از راه رفتن معلوم نگردد . نوشتن آن بطریقی که همگان را بفهم رسد حرامست ، واضطراب در عالم افکندن . دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است . و من بگونه‌یی توانم که تنبیه‌کی بکنم بر آن معنی ، تا ارباب بصایر را بکار آید و بفهم تو رسد .

۳۳۳ - و حال می خواهم که در ارکان نماز چند مکتوب بنویسم . و اگر چنانکه مرا در دلست نوشته شود ، بسیار اجتهاد از آن پیوندد ، علی الله اتمامه .  
 ۹) اما جزر و مد دریا با اختیار من نیست . گاه گاه چندان بنویسم ، و بگویم که خود را بر آن ملامت کنم ، و از خدای تعالی استغفار خواهم . و گاه گاه چنان بسته شوم که يك حرف ننویسم ، و نگویم و زندگانی خود را هیچ راحت و مزه نیابم . و ندانم که این کرات بکجا رسد ، و چه در وجود آرد .

۳۳۴ - و حالی بیست و چهار مکتوب نوشتم ، نه آندر شرح نیت ، و آن بغایت مفید است تا اندک نداند و پانزدهم مکتوب است اینکه در شرح « الله اکبر » می نویسم . چنانکه بر قدر ضرورت اختصار می کنم . اگر وقت بودی ، و مستمع یافتی عالمی از اسرار بر صحرا نهادمی . اما پدید بود که با تو چه توان گفت . و اگر چه تو همه مقصود نیستی نه از جانب من و نه از

4 نوعی S P M I - K / 5 تنبیه‌کی بکنم M تنبیهی کم SPI تنبیهی کردن K / معنی PMI معانی SK / 6 رسد S نرسد P M K I / 8 اجتهاد S P K I راحتها M / 10 خواهم P M I لازم دانم SK / جنان S M K حندان P I / 11 شوم P K I شود S M / ننویسم S P M I نتوانم نبشت K / فنگویم S P M I يك کلمه نتوانم گفت K / و زندگانی S M K از زندگانی P I / را هیچ S M K هیچ P I / 13 و حالی S K - P M I / آن P I و آن مکتوباتی S M K / 14 است S P I - M K / عالی از S K عالیهایی P M I / نهادمی ... بود S M K نهاد . می‌آمد P I / 17 مه S M K م P I .



جہت تقدیر ، امّا حالی نشانگاہ تویی ، وندانم کہ کار تو بکجا رسد ، و کار خودم ندانم تا دانی . بیت :

3 بر من زدلم نماند جز نام دلم تا خود بکجا رسد سرانجام دلم

۳۳۵ - اگر کار بر مراد من بودی ، و قلم بہر اد خود بر کاغذ نہادی ؛ جز تعزیت نامہ ہا ننوشتمی امّا تو صاحب مصیبت نیستی ، و مرا از آن غیرت آید کہ ہر کسی در احوال مصیبت زدگان نگاہ کند از راہ تماشا . مصیبت زدہ ای بایستی تا اندوہ خود با او بگفتی . ترا ہنوز بوی شیر از دہان می آید ، با تو چہ توان گفت ! رباعی :

9 و کنت إذا ما حدثت الناس بالهوى ضحكت وهم يبكون بالعبرات  
فصرت إذا ما قيل هذا متيماً اجبتهم بالنوح والزفرات

۳۳۶ - کاغذ برسید ، و شب بآخر آمد ، و سودا در دماغ می پیچد . ودع الشر يعبر . ای برادر اعزتا الله وإياك برضاه وجعلنا من اخوان الدين برحمته . تا توانی خیری می کن . و چندان محنت دنیاوی بر خود گرد آورده ، بیشتر باختیار و تکلف و شهوت نفس چنان مشغول شدہ ای کہ لحظہ ای با خود نہ پردازی . تا توانی راحق می رسان کہ روزگاری آید کہ خواهی و نتوانی . مال و جاه و قلم و زبان خود را چندانکہ توانی بخرج آخرت می کن والسلام .

1 جہت SMK جانب PI / تو PMI - SK / 2 بیت SP - MKI / 3 مہ PI  
بنامہ ما M نامہ خود SK / 6 در M را در PI - SK / 7 از دہان SMK - PI / 8 بون  
گفت PI گویم SMK / رباعی S شعر M - PKI / 11 رسید PMK رسید S بیان رسید  
K / 11 - 12 امثال میدانی چ . محمد محیی الدین ج ا ص ۲۷۰ / 12 اخوان SMK الآخرین فی PI /  
13 کن PMI رسان SK / محنت PI زحمت SMK / 14 چنان ... لحظہ M - SPKI /  
16 قلم SMK علم PI / را SMK - PI / والسلام SPKI والمحمد لله رب  
المالین M / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۳۷ - روز گار برادر اعز بنجوبی وخرمی و خیرات دو جهانی آراسته  
 3 باد . چند مکتوب نوشتم در شرح صفات ؛ و اگر چه آنچه نوشتم بنسبت و  
 اهل عصر و مترسمان علما غامض است ، أمّا اهل معرفت را این بس کودکانه  
 نماید ؛ و معرفت چون بکمال رسید ، وادین پیرزنان برابر بود ؛ و از این جا بود  
 6 که علیکم بدین العجائز ، خود را بر دیده عارف جلوه دهد . اینجا معلوم  
 گردد که « أحسنُ من عالمٍ يتجاهلُ بين يدي ربّه » چیست ! و این مقام  
 است که کم کسی اینجا رسد . و عموم علما پندارند که علیکم بدین العجائز  
 9 خطابست با عوام . و اهل معرفت را محقق است که چون عارف بکمال معرفت  
 رسد ، دین او وادین پیرزنان گردد ، و با کودکان کتاب یکی بود .

۳۳۸ - و سلف این چنین گفته اند که دیننا دین العجائز و صبیان  
 12 المکاتب . و همانا برادر اعز را سلك الله به و بنا سبیل رضاه ، در خاطر آید  
 که کمال معرفت چگونه برابر بود با عقیدت پیرزنان و کودکان ؛ و هرگز تقلید  
 چون متساوی بود با حقیقت معرفت ! و این اعتراضی است موجه . و اگر  
 15 خواهی که جوابش بشنوی ، محتاج باشی بسلوکی که ترا حقیقت این کار باز

1 بسم ... الرحيم P I المکتوب الخامس والعشرون K بسم ... الرحيم و به نستعين M و من  
 کتبه قدس الله روحه الرسالة الخامسة والعشرون بسم ... الرحيم S / 2 و خیرات دو جهانی PMI  
 - SK / 5 جا K مقام P M I / 6 دهد P I میدهد M کند SK / 8 علما SK - P I /  
 9 با عوام و P M I و عوام SK / 10 - 15 گردد ... باز SK - P M I / 10 گردد و با P M  
 و SK / بود P M شود SK / 11 این M - SK / 18 پیرزنان P M - SK / 14 این P M  
 این را SK / .

\*\*\* نامه بیست و پنجم . S 25 . P 22 . M 34 . K 25 . I 22 \*\*\*

- نماید . و اگر حالی بما حَضَرَ قناعت کنی من بنویسم . و مگر شنیده باشی که با یزید بسطامی - رضي الله عنه - وقتی گفت : سبحاني ما اعظم شاني . و بوقتی که کارش بکمال رسیده بود میگفت : إن قلت يوماً سبحاني ، فأنا اليوم 3 مجوسي أقطع زناري ؛ أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله . و این آن معنی است که من بدان اشارت میکنم و علی الله التوفيق و به العصمة من الزلل . و اگر بدانی که هیچ آفریده بکمال معرفت راه نیابد ، و نه بعشر معشاری از کمال معرفت ، باشد که ادراك این مسأله بر تو آسان شود .

۳۳۹ - اکنون بدان ای دوست عزیز که چون مرد را حوصله فراخ گردد

- بداند که هرچه او میداند ، بنسبت با آنچه باید دانست هیچ نیست ؛ پس خود را مزیدی نداند و نشناسد بر کودکان کتاب . و اگر زیادتی داند در خود ، آن زیادتی محو گردد در نظراو . و البته آنرا حکمی نماند . و این چنین مرد در وجود عزیز بود . و این جز بمثالی فهم نکنی .

12

۳۴۰ - بدان ای دوست عزیز ، اگر کسی حروف هجا در کتاب بیاموزد ،

- و هیچ دیگر نیاموزد ؛ و یکی دیگر بود که حروف هجا هم نیاموزد . کسی که بدرجه کمال بود در علم ، آنرا که هجا آموخته بود و آنرا که نیمه موخته بود در یک درجه داند ؛ و آن زیادتی بنسبت با کمال علم حکمی ندارد ، لابل وجود و عدمش یکی داند . و چون صدیقی را کمال معرفت که در حق آدمی ممکن است حاصل شود ، بتحقیق داند که آنچه مانده است هنوز بی نهایت است ؛

13

1 - 18 نماید . . . است SPMK - I / 2 صحیفی PM صحیفی . . .  
 سبحانك K / شانی SPM شانك K / 3 . وقتی M . . . . . PM  
 سبحانك ما اعظم شانك K / اليوم SPM - K . . . . . PM - SK  
 7 / معشاری از SPM بی از معشاری K . . . . . PM - SK  
 11 / PMK اول S / این PM - SK . . . . . PM - SK  
 . . . . . PM - SK  
 14 / PM و 14 / SK . . . . . PM و 16 / SK

۳ همچنان کہ در حق آنکہ هیچ حاصل ندارد . و چون در حق ہر دو آنچه حاصل نیست بی نہایت است ، پس آنقدر حاصل در حق یکی دون یکی پدید بود کہ چہ سود بخواید کرد . واگر چہ صد بیش از یکی بود ، چون نظر در لا تنہای عدد کنی ، از صد راہ در باقی لا تنہای همچنانست کہ از یکی .

۳۴۱ - و این نظر عارف را باید کہ چنین بود . اما عامی را حرامست کہ خود را با عارف برابر کند ، بلکہ شرط عامی آنست کہ او را کمال کاری حاصل داند کہ عامی را از آن بقلیل و کثیر خبری نیست . و چون سلطانرا مثلاً بخروارہا زروسیم بود ، وترہ فروش را درمی سیاه نبود ، ونشاید کہ ترہ فروش خود را با سلطان برابر داند . أمّا اگر سلطانرا ہمہ نظر بر آنست کہ ہنوز چقدر مانده است از آنچه حاصل نیست ، و در وہم ممکن الحصول است ؛ ازین نظر ضرورت بود کہ خود را با ترہ فروش برابر داند کہ ہر دو بغایت دورند از آنچه در وہم ممکن الحصول است ، و ہر کہ بر گردد بکمال ، ہر کدام کالی کہ خواہی گیر ، این کس ہنوز تنگ حوصلہ است . والبتہ او را صاحب ہمت نتوان نہاد .

۳۴۲ - نشان ہمت آنست کہ ہرگز در حاصل و حاضر نگاہ نکند ، بل ہمہ نظر او مقصور بود بر آنچه ندارد . و آتش جز در قناعت نیست . و صاحب ہمت را درد ابدیست چنانکہ ابو الحسن خرقانی گفتہ کہ بلسنورا دردیست کہ تا خدا برجا خواہد بود ، این درد برجا خواہد بود . و تا علم

۱ - ۱۸ همچنان ... علم S P M K - ۱ / ۲ - ۳ دون ... کہ S P M کہ هیچ حاصل ندارد چہ باشد و K / ۳ بود P M است S K / ۵ باید کہ چنین S P M - K / ۶ بلکہ S K بل PM / او را M عارف کامل P - S K / ۹ سیاه S P M - K / ۹ داند P M کند S K / ۱۰ در وہم S P K - M / ۱۱ - ۱۲ ازین ... است S P M - K / ۱۴ صاحب S P M عالی K / نہاد P M خوافد S K / ۱۵ نشان S P M پس آن K / ۱۶ آتش M انس S K آسایش P / ۱۷ بلسنورا S بلسنوا K تلبسوار M بی دوا P / ۱۸ برجا S K - P / .

تمیزی هست که ادراکش ، محصور و محدود است ، این درد بر نخواهد خاست . و تا عظمت بود این درد بر نخواهد خاست . چون کمال کبریا از پردهٔ عظمت خود را جلوه دهد ، این درد بشادی بدل افتد . و در قرآن از 3 این حال چنین خبر داد که « وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . و مصطفی - صلعم - از تنگی علم تمیزی و فراخی درون حقیقت آدمی چنین خبر داد که « ادخل يوم القيامة على ربي وأحمده بحامد لا أقدر عليها الآن . هان وهان تا نپنداری 6 که تو وامثال تو بتوانند دانستن که این چه معنی دارد که همین معنی است که در قرآن گفتند : « وننشئكم فيما لا تعلمون » .

343 - جوانمردا ! همچنانکه محالست که علم انبیا و اولیا در حوصلهٔ جنین 9 گنجد ، همچنین میدان که محالست که علم آن جهان در حوصلهٔ عقل و تمیز گنجد . و این را ایمان بغیب خوانند . چون دیدهٔ دل باز شود ، یقین بداند که آدمی را چیزی در راه است که هنوز از آن دور است ، ولیکن بعاقبت بدان 12 خواهد رسیدن . و در این مقام بود که آدمی را معلوم گردد که کدام عالم است که در آنجا آحاد نامتناهی را نهایت نبود ، و نامتناهی عالم واپس کرده در نظر او متناهی گردد . و اینجا عجایبی معلومست مرا که در عبارت نتوانم آورد . 15

344 - جوانمردا ! آدمی تا در ادراک حسی بود ، ادراکش خود متناهی صفت تواند بود . و چون با دراک عقلی رسد ، آحاد مدرکات او نامتناهی گردد ، و چون بمعرفت رسد ، او را مدرکاتی بود که آحاد آنرا نهایت نبود .

1 - 18 تمیزی ... و تا S P M K / I / 1 نخواهد P M خواهد S K / 2 بر نحو حدیث است  
 P M بود S K / 3 افتد S P M / 4 کرد K / 4 داد P M / 5 در حد S K / 6 ببحامد S P M / 7 تو P M - S K / 8 الواقعة 56 : 67 / 10 همچنین P M -  
 S K / 14 واپس کرده S P M را نهایت بود و پس کرده K / 15 عجایبی P M عجیبی P K /  
 16 آدمی تا در P M تا P K / 17 - 18 او ... و تا S K - P M / .

متناهی عالم عقلی در ادراك او متناهی گردد . و همچنین دیگر بار پای در عالم دیگر نهد که آحاد این عالم نو چون لا تناهی عالم گذشته بود و من درین عالمها گذر کرده ام . اَمّا در عالم شما و اندانم گفتن که از آن عاجزم ، تا دانی و دانم که برادر عزیز اکرمه الله از این معنی که نوشته ام هیچ بفهم نرسد . و توانم کرد که بروجهی دیگر بنویسم ، تا از فهمش بیکبارگی محروم نماند . اگر چه از وجود این معانی محروم است . تا بدانای ای دوست که مردان کجایند و تو کجایی .

۳۴۵ - اکنون بشنو آنکه نوشته ام که ادراك حسی متناهی صفت است خود ظاهر است ، چه حواس پنجگانه يك يك مدرك ادراك تواند کرد ؛ سمع يك صوت ادراك تواند کرد ، و بصر يك لون و يك مقدار . و نتواند آدمی که در يك نظرت ، هزار آدمی را رنگ و شکل بیند . و همچنین نتواند که در يك استماع ، هزار آواز بشنود . و در عالم عقل این تنگی بر خیزد . بيك علم چندین هزار علوم نامتناهی او را حاصل گردد .

۳۴۶ - مثلاً علم ضرب در حساب بیاموزد از آنکه علم او را علوم نامتناهی حاصل گردد . و معنی ضرب آنستکه دو عدد باشند ، و بعدد هریکی از عدد کل آن عدد دیگر بر گیرد . و چون کیفیت این ضرب در ادراك عقلی افتاد ، ازین يك ادراك عام نامتناهی در خزینه دل خود جمع کرد تا هر وقت که خواهد از آن خرج کند . اکنون اگر عامی را که علم ضرب نداند گویند :

1 متناهی ... ادراك / S K I - P M / 1 - 18 او ... گویند S P M K - I / 2 تناهی M یتناهی S P K / 3 ندانم S M K نتوانم P / گفتن M گفت S P K / 4 اعز P M عزیز را / S K / 5 تا از P M که S K / 6 معانی S P M مقام K / 6 تا P M اکنون بشنو تا S K / ای دوست S M K - P / 8 اکنون ... ام P M گفته ام S K / صفت S P M - K / 10 لون S M K لون ادراك کند P / مقدار S P M مقدار تواند دید K / نتواند S P M - K / 11 همچنین S K - P M / 13 گردد P M شود S K / 14 - 15 مثلاً ... گردد S K - P M / 15 - 16 عدد ... عدد P M کل عدد آن K از يك عدد عدد آن S / 16 در S P M ازین در K / .

- بعدد آحاد هفتصد و چهل و شش در کل نهصد و سی و پنج چگونه جمع کنند؟  
 پندارد که این از وسع آدمی دور است از آنکه او را فرا خاطر تواند آمدن  
 که مجموع این اعداد را با هم آوردن سخت دشوار بود . و این کار نسبت باو  
 3 دشوار است . و الا محاسب آنرا بیک ساعت ادراک کند ، و مجموع این اعداد  
 بگوید که چند است . و انکس که این علم ضرب ادراک کند هر کدام دو  
 عدد را که خواهی در یکدیگر ضرب کند و بداند . و چون اعداد متناهی  
 نیست در وهم آدمی بیک علم که بدانست همه اعداد را در یک دیگر ضرب  
 تواند کرد پنداری که او را علوم بی نهایت از ادراک یک چیز حاصل شد .  
 و عموم علم را تا اینجا راه است .  
 9

- ۳۴۷ - پس ازین عالمی باشد که در آن عالم یک ادراک مشتمل بود بر  
 مدرکات نامتناهی . و هر یک از آن مدرکات چون ادراک عالم عقل بود که  
 مشتمل بود بر علمی که نهایت را بدان راه نبود . پس ازین عالم عالمی دیگر  
 12 هست که آحاد مدرکات در آن عالم مشتمل باشد بر علمی نامتناهی چنانکه  
 هر یک ازین آحاد چون مدرکات عالمی باشد که پس از عقل باشد و این چهارم  
 عالم است از ادراک حسی ؛ چنانکه وهم و خیال که از حواس باطن است .  
 15

۳۴۸ - همه از عالم اول گیریم و معقولات از عالم دوم گیریم . و من تا چهارم  
 عالم رسیده ام و این مدرکات مراست ، و ایمان دارم از راه یقین علمی نه از راه

1 - 15 بعدد ... عالم است SPMK - I / I کل نهصد PM مشتمل SK ... K  
 SP است چه M / آمدن SM آوردن K بود S / 3 را نام SK فرا M / PM بود PM  
 است SK / 3 - 4 نسبت ... والا SK بدین دشواری نیست و عموم طریقی هست که PM /  
 5 که چند است PM - SK / 6 - 7 متناهی نیست PM متناهی K / 9 علم PM عالم SK /  
 11 - 12 مدرکات نامتناهی ... بود PM - SK / 15 چنانکه SMK همچنین PI /  
 16 دوم گیریم PM I دوم SK / .



ذوق که پس از این ، چندین هزار عالم است که وهم و فهم آدمی آنجا نرسد .  
و این همه عالم در علم ازلی ذره یی ننماید . علم ازل چون دریایی دان « و الله  
المثل الاعلی » . عوالم را کم از قطره یی دان در آن دریا . و این علم در صفات  
می باید که پخته گردد ، تا روزی مگر همت روی خود را واتو نماید .

۳۴۹ - پس بدانی که مردان ، مرد را در این راه چگونه دیده ، و دیدنی  
از دست فرا نهاده اند ؛ چنانکه یکی از این معنی خبر داد ! رباعی :

در دیده دیده ، دیده یی بنهادم      و آنرا بجمال او خلا می دادم  
تا گه بسر کوی کمال افتادم      از دیده و دیدنی کنون آزادم  
وهم از این معنی بود که دیگری در شعر گفت : رباعی :

گفتم سر زلفین بتم بشمارم      تا جمله بتفصیل بیرون آرم  
مویی ز سر زلف تو ای دل دارم      يك پیچ بیچید و تبه شد کارم

۳۵۰ - جوانمردا! این شعرها را چون آینه دان ! آخر دانی که آینه را صورتی  
نیست در خود؛ اما هر که در او نگه کند، صورت خود تواند دید. همچنین می  
دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست؛ اما هر کسی از او آن تواند دیدن که نقد  
روزگار او بود و کمال کار اوست . و اگر گویی شعر را معنی آنست که قایلش  
خواست، و دیگران معنی دیگر وضع می کنند از خود، این هم چنانست که کسی  
گوید: صورت آینه صورت روی صیقل است که اول آن صورت نمود . و این  
معنی را تحقیق و غموضی هست که اگر در شرح آن آویزم از مقصود بازمانم .

۱ این SK این علما PI - M / 6 نهاده PMI گرفته SK / رباعی SP - PKI /  
7 آنرا PMI آنکه K / 9 هم ... گفت PI هم درین معنی دیگری میگوید M همین معنی  
دیگری در شعر خود از آن خبر داد و گفت SK / رباعی SP - MKI / 10 بتم PMI  
تورا S تومن K / بیرون SPMI و بیان می K / 11 تبه شد کارم SK غلط شد کارم M غلط  
گشت شمارم PI / 12 - 13 آینه را ... در خود اما PMI در آینه ... اما SK / 13 همچنین  
PMI - SK / 14 در خود SK - PMI / هیچ PI - SMK / از SMK از PI /  
15 او بود SK اوست PI - M / معنی PI معانی SMK / 16 هم PMI فهم SK / 17  
صورت SMK صورت را PI / 18 معنی SK - PMI .

۳۵۱ - جو انفرادا! اگر وقتی از خدای تعالی چیزی خواهی ، همت خواه  
 که تو با همت آن خواهی بودن تا دانی ، و در همت بت پرستی نرسد و تا مرد  
 صاحب نقد است ، هنوز بت پرست بود . چون ابو بکر صدیق نقد وقت  
 3 بغارت عنایت ازل بدهد گوید : یا رسول الله ما الایمان ؟ ای دوست ! لو  
 کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقیناً ، دیگر است ، و آنکه ابو بکر گوید : ما  
 6 الایمان ؟ دیگر . تو از منازل مردان نام شنودی . از شنودن نامها تنها چه  
 خیزد ! کار آن دارد که تو نیز سلوک بکنی ، و قدم در بادیۀ خونخوار نهی ،  
 تا چندین هزار هزار کشته و مرده بینی ، بر سر یکدیگر افتاده آنکه خود را  
 فراموش کنی .

۳۵۲ - ای دوست عزیز ! أعزک الله وإیانا برضاه . خدای تعالی ما را توفیق  
 طاعت ارزانی داراد . طاعت دانی که چه بود ؟ آنکه بفرمان او باشی . چون  
 چنین باشی ، روز قیامت با مطیعان باشی ، « و من یطع الله والرسول فأولئک  
 12 مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن  
 اولئک رفیقاً ، ذلك الفضل من الله » و « ولكل درجات مما عملوا » و « یؤتی کل ذی  
 15 فضل فضلہ » . هر طاعتی را جزایی هست ، و در هر درجه طبقه از مطیعان  
 خواهند بودن « ما ربُّک بغافل عما تعملون » . « ولا تحسبن الله غافلاً » .

۳۵۳ - و تا یقین نبود ، دوزخ ضرورت است که السخاء من الیقین ولا  
 15 یدخل النار موقن . والبخیل لا یدخل الجنة . وإن الله ثلاثاً یخلق من

1 چیزی P I حاجق SMK / 2 آن P I خود SK - M / بیت پرستی SK - M I /  
 بیت پرستی نرمی K / 4 بدهد کوید SK بدادند کویند M بدهد P I / 6 شیء SK شئی  
 P M I / نامها تنها K - S P M I / 8 هزار SK - P M I / 11 چه SK چه P M I /  
 SK - P M I / 12 روز ... باشی P I - S M K / 12 - 14 النساء : 4 ، 69 ، 11 / ذلك S P M I  
 ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم . ذلك K / 14 الانعام : 6 ، 132 /  
 14 - 15 هود : 11 ، 3 / 14 - 15 من ... فضل P I - S M K / 15 / P K I - S M I / 16  
 الانعام : 6 ، 132 / ابراهیم : 14 ، 42 / .

- تَخَلَّقَ بِوَاحِدٍ مِنْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ السَّخَاءُ . جَوَانِمُرْدَا ! سَخَاوَتِ دِيْغَرِ اسْت . وَتَبْذِيرِ دِيْغَرِ وَامْسَاكِ بَشْرَطِ دِيْغَرِ اسْت وَبِجَلِّ دِيْغَرِ . وَچُونِ مَسَالِ نَهْ دَرِ وَجُوهِ خُودِ خَرَجِ كُنِي ، تَبْذِيرِ اسْت « إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ » . وَچُونِ ازِ وَجُوهِ خُودِ بَازِ گِیْرِ ، بِجَلِّ اسْت . وَالبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ . وَچُونِ بَذَلِ وَامْسَاكِ بِجَايِ خُودِ بُوْد ، سَخَاوَتِ اسْت . وَچُونِ ازِ حَاجَتِ خُودِ وَاگِیْرِ بَرایِ حَاجَتِ دُوسْتَانِ وَدُرُويْشَانِ ، اِيْنِ رَا اِيْثَارِ خُوانَنْدِ كِه « وَيُؤَثِّرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ وَلَوْ كَانُ بِهِمْ خِصَاصَةٌ » . وَچُونِ ازِ خُودِ وَدِيْغَرَانِ وَاگِیْرِ ، اِيْنِ رَا شَحِّ مَطَاعِ خُوانَنْدِ . وَثَلَاثُ مَهْلَكَاتٍ ، فَتَوَى مُصْطَفَى اسْت - صَلَم - شَحِّ مَطَاعِ ، وَهَوَى مُتَبِعٍ ، وَاعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ .

- ۳۵۴ - جَوَانِمُرْدَا ! چَنْدَانِ كِه تُوَانِي ازِ مَسَالِ وَجَاهِ وَازِ قَلَمِ وَزَبَانِ ازِ هِيچِ كِسِ دَرِيغِ مَدَارِ كِه وَقْتِ آيِدِ كِه خُواهِیِ خِيْرِي كُنِي وَنَتُوَانِي . اِنْتُمْ الْيَوْمَ فِيْ يَوْمٍ عَمَلٍ لَا حِسَابَ فِيْهِ . وَسَيَأْتِيْ يَوْمٌ حِسَابٍ لَا عَمَلَ فِيْهِ . عَمْرُ خُطَابِ مِيْ گُوِيْدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا ، وَزَنُوْهَا قَبْلَ أَنْ تُوْزَنُوا ، وَتَهَيَّؤُوا لِلْعَرَضِ الْاَكْبَرِ . خَنْكَ اَنْرَا كِه دَرِ دَارِ دُنْيَا حِسَابِ وَاخُودِ كَرْدِه اسْت . وَوَايِ بَرِ اَهْلِ غَفْلَتِ ! اللَّهُمَّ اَيُّقِظْنَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ . مِيْ تَرْسَمِ كِه اِيْنِ مَكْتُوبَاتِ مَنْقُطِعِ كَرْدِدِ . وَاللَّهُ يَخْتَارُ لَنَا مَا فِيْهِ الْخَيْرَةُ وَالسَّلَامُ .

2 بشرط PI - SMK / است SK - PMI / 3 خود SMK - PI / 3 - 4 الامراء  
17 : 27 ك / 4 - 6 بجل . . . واگيري SK - PMI / K / را ايتار خوانند PI ايتار بود M  
ايتار است SK / 6 - 7 الحشر 59 : 9 م / 8 خوانند SKI گویند M / 11 خيري PMI  
چنين SK - S / 14 واخود SK - PI / 15 اهل غفلت PMI انكه اهل غفلت است SK /  
16 مکتوبات SPI مکتوب MK / 17 والسلام SPI والحمد لله رب العالمين M - K / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۳۵۵ - دیروز پنداشتم کہ برادر اعزّٰ بشہر خواہد آمدن ، و نیامد و نامہ از این سبب اینجا بماند . و مرا ملالتی براہ می آید ، و غالب آنست کہ منقطع شود . و اللہ یختار لنا ما فیہ الخیرۃ فی الدارین بفضلہ وسعۃ جودہ و رحمۃ .

۳۵۶ - بدان ای دوست کہ در شرح « اللہ اکبر » چندین مکتوب نوشتم . و خلاصۃ مقصود اینجا گوش دار ، و در معنی « اللہ » ہر جا کہ واقف آمدی منقطع شدی کہ دروی ہرگز راہ بنرسد . و مرد باید کہ اگر در روزی ہزار بار بگوید « اللہ » ، ہر بار اورا مزیدی بود . و این نہ کارتست . تو مگر آنچه خواہم نوشتن یادگیری کہ ترا این ہم بسیار بود .

۳۵۷ - بدان ای برادر رضی اللہ عننا و عننا ، کہ این عالم کہ تو بینی ، و بسی عالم های دیگر کہ نمی بینی ، و در قدرت ہیچ بشر نتواند آمدن کہ آنرا ببیند ، ہمہ آفریدہ است . و آفریدگار ہمہ عالمہا ، یکی است . و از آنچه آفریدہ است ، ہیچ نیست کہ بدو ماخذ البتہ . و ہمہ بغایت غایت از او دور است ، در ہر معنی کہ خواہی . دوری خالق از مخلوقات بحدّاتی است کہ

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب السادس والعشرون K بسم ... الرحمن الرحيم P I المکتوب السابع والعشرون K  
کتبہ رضی اللہ عنہ الرسالة السادسة والعشرون بسم ... الرحمن الرحيم S / 3 ملاتی M / 4 ملاتی P I  
K ملالی S / 4 لنا SK - PMI / جودہ و K - S PMI - 0 اینجا PMI / مکتوب K  
S / اللہ SP MI اللہ اکبر K / 8 اللہ SM K اللہ اللہ P I / ہر روز M ہر روز SK / ہر روز  
PI / 9 آنچه SM K اینکہ PI / این ... ہر روز M بسیار بود M این ہم بسیار است K /  
بسیار بودی M / PI / 11 بسی SM K پس PI / بشر نتواند آمدن PI بشر ہیچ نتواند آمدن  
M ہیچ کس نیست SK / 12 ببیند S PMI بنویسد K / علما SK - PMI /

\*\*\* نامہ بیست و ششم . S 26. P 23. M 35. K 26. I 23. \*\*\*

3 آن دوری در وہم و عقل هیچ آدمی نیامد و نتواند آمدن . و بہر مثالی کہ آنرا وانمایند قاصر بود بضرورت . و بہر نام کہ اورا بخوانند هیچ آفریدہ بکمال آن نام نرسد . و اورا نامہای بسیار است . و اندکی از این نامہا خلق دانند ، و بیشتر آنست کہ ار داند ، و نظر هیچ مخلوق از ملایکہ و انبیا بر آن نیامدہ است ، و نتواند آمدن .

6 ۳۵۸ -- از این معنی مصطفی - صلعم - چنین خبر داد : أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك وأنزلته في كتابك او علمته احداً من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك . و همچنین در دعا گوید : أسألك باسمك المكنون المخزون . و اگر در نامہا او بسیار پوشیدہ نبودی ، ہرگز حروف مقطوع نبودی در قرآن کہ « المص ، طسم ، یس ، ق ، ن » .

12 ۳۵۹ - و اگر ہمہ نامہای او معلوم بودی ، پس او محاط بہ بودی . و ہر چہ محاط بہ بود مقہور در تحت قاهر . و ہر چہ بعلم بر آن استیلا توان یافت ، آن بر اندازہ علم حادث بود . و باری - جل جلالہ و تقدس کبریائہ - قاهر است و بالای ہمہ است . و فوقیت او بنسبت و افوق و تحت و بین و یسار و قدام و خلف برابر است کہ در آن مثقال ذرہ هیچ تفاوت نیست . و بدل مؤمنان همان قرب دارد کہ بعرش . و او بہمہ نزدیک ، و ہمہ چیز از او دور . و نزدیکی او بہمہ چیز بغایتی است کہ از ہر دوری کہ ترا در خاطر آید ، دور تر بود . و نسبت قرب او و اتحت الثرتی همانست کہ واکرسی و عرش .

۳۶۰ - جلال کبریاء او بیش از آنست کہ هیچ پیغامبری و هیچ مقرّبی از قدسیان ملاء اعلیٰ شاید کہ اورا بستایند . و اگر نہ فرمان او بودی کہ

2 نمایند S M K نامیم P I / 2 و 3 اورا S M K - P I / 6 چنین خبر S M K خبر چنین  
P I / 8 گوید P M I گویند S K / 12 قاهر S P M I دیگری K / 15 مثقال S M K مثل  
P I / 16 همان S M K - P I / دور دور S M K / دور دور P I / 18 او S M K تعالی او / 19 او  
S P M K سبحانہ او P I / و هیچ S M K و P I .

« فاذکرونی » ، هرگز اهل معرفت ، الله بر زبان نراندندی ؛ چه همه را معلوم است که نام او جزوی هیچکس نبرده است و نتواند بردن و نخواهد بردن .  
 3) و هر ثنایی که بروی گویند ، آن دون حقّ جلال او بود بصد هزار هزار درجه . و اگر همه علم کرّوبیان و روحانیان و پیغمبران در حقّ وی فراهم آرند ، هنوز از صد هزار هزار نامتناهی جزوی نبود از آن علم که او را است بجمال و جلال خود .  
 6)

۳۶۱ - اوست که اوست . و هر چه هست بدو هست ، یا نه .  
 همه بخود نیست است . و نیستی غیر او ضروری است . چنانکه هستی او ضروری است . و او را در قدم او ، شریک نیست . و با او هیچ آفریده نیست .  
 7) و آنجا که اوست ، کسی نیست و نتواند بودن . او را هیچ برسیده نیست ، و در حق او هیچ فرا رسیده نیست و نخواهد رسیدن . و دی و امروز و فردا ، همه در علم او یک رنگ دارد که البته بقلیل و کثیر در آن تفاوت نیست .  
 12)

۳۶۲ - و در ذات خود یگانه است . و اوصاف او خود یکی است . و همه صفات او تام است . و صفات او متصل است بذات او . و علم اوست که او را در یابد . و زبان اوست که نام او تواند برد . و سمع اوست که کلام او تواند شنود . و بصر اوست که او را تواند دید . و کمال او کس نداند ، و کس نیابد ، و کس نبیند .

1 البقرة 2 : 152 / نراندندی SMK تراندی PI / 2 نخواهد بردن SMK - PI  
 5 آرند SK آورند که M آوردن I آید P / 5 - 6 او را است SMK وی را PI / 6  
 و جلال PKI بجلال SK / خود SMK خود اوست و PI / 7 بجهت SMK  
 باقی PI / 8 نیست است SMK نیست اند PI / 8 - 9 چنانکه ... است SMK - SMK  
 10 - 11 او را ... فرا SPMI - K / 10 برسیده M پوشیده S برسیده PI - K - 11  
 ... دی M نخواهد رسید وی SPI - K / علم SMK - عالم PI / 12 بقلیل و کثیر PMI  
 تقلیل و تکثیر SK / تفاوت SPMI - K / 13 و در PMI و او در SK / 14 و در PMI  
 بنطق خود SK / او PMI خود SK / سمع او PMI بسمع خود SK / کلام او PMI  
 کلام خود SK / 16 بصر PMI او SK / 16 - 17 نداند ... نبیند SK نداند و نیابد و نبیند  
 M نتواند رسید PI / .

۳۶۳ - همه عارفان در دار بقا ، اورا بخواهند دیدن بنور او . پس هم او بود که خودرا دیده بود ؛ چنانکه مصطفی - صلعم - گوید : اللهم بیض وجهی بنور وجهک . و تا عکس نور وی نباشد ، هیچکس روی او نیابد .  
 3 و بنور او اورا ادراک توان کرد . و نضارت و بیاض دل عارفان از جمال روی اوست « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربّہا ناظرةٌ » . « وأما الذین ابیضت وجوہہم  
 6 ففي رحمة اللہ » ، « وجوهٌ یومئذٍ ناعمةٌ » ، « ومن لم یجعل اللہ له نوراً فما له من نور » ، « فهو علی تور من ربّہ » . آنجا که خلقت است همه ظلمت امت . و آنجا که اوست همه نور است . و نور او بآفتاب و ماه و چراغ و هیچ نوری نمائند .  
 9 و هر که نه بدو موجود است ، وجودش خود نیست .

۳۶۴ - و هر چه بنور روی او روشن نشد ، خود همچنان مظلم است که در عدم بود . و هر صفت اورا هست ، هیچ متناهی نیست . و تنگی خلق را با دراک فراخی حقیقت او راه نیست . « إن اللہ واسعٌ علیم » ، « و وسیع ربنا  
 12 کلّ شیء علماً » و رحمت اوست که همه عالم را روشن می دارد ، و گرنه همه تاریک و نا پدید بودی . و هیچ تاریکی تا ریکتر از عدم نیست . و اگر نه  
 15 کرم او بودی ، همه عالم معدوم و تاریک بودی . پس هر چه روشن است ، و وجودش پیدا است از جمال روی او است . پس « اللہ نور السّموات و الارض » .

1 عارفان S M K عاقلان / P I / را S M K - P I / 2 دیده بود P M I بیند SK / 3 روی SK در روی او P I روی او M / 4 دل SK روی دل P M I / جمال روی P M I نضارت و بیاض SK / 5 القيامة 75 : 22 ك / آل عمران 3 : 107 م / 6 الغاشية 188 : 8 ك / النور 24 : 40 م / 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 آنجا ... است و S M K و P I / 8 همه نور S M K همه نوریت P I / 9 وجودش خود P I خود وجودش M وجودش SK / 10 بنور روی P I بنور جمال M نه بنور SK / نشد P M I است SK / خود همچنان P M I همه SK / که P M I چنانکه SK / 12 فراخی حقیقت SK حقیقت فراخی P I حقیقی فراخی M / البقرة 2 : 115 م / 12 - 13 الاعراف 7 : 89 ك / 13 علما ( قرآن ) رحمة و علما S P M K I / همه SK - P M I / عالم SK - P M I - K / 16 روی SK - P I / النور 24 : 25 م / .



واگر نه روشنایی نور روی او بودی، همه تاریک بودی، رش علیهم من نوره .

- ۳۶۵ - در ظهور او ، هیچ چیز را ظهور نیست . و در ظهور چیزها او ظاهر است . و از ظهور چیزها او باطن است . و از بطون اوست که چیزها ظاهر است ، و از ظهور اوست که چیزها باطن است . ظهور او پرده بطون او . و بطون او از غایت ظهور ، و ظهور او از غایت بطون او . و جلال قدر ظهور او ، محتجب بجمال عزت بطون او . و اولیت او ، در آخریت او ، و آخریت او ، در اولیت او . و کمال او ، در علم او . و قدرت او ، در دیده او . و ازلیت او ، از لم یزلت او ، و ارادت او ، بفراخی علم او . و کمال رحمت او ، در خور کمال قدرت او . و سمع او ، بر اندازه بصر او . و بصر او ، در خور سمع او . و همه او ، در همه او .

- ۳۶۶ - خود او اویی او ، بی الف و و او . و الف و و او را ، در اویی او بجمال نه . و حروف را در نام او ، راه نه . و کلمات را در صفات او ، تصرف نه . و زین را در ذکر او ، هیچ کار نه . و عقول را در حقیقت او ، روشنی نه . و معارف او این و آخرین را در لا یتناهی کمال ذات و صفات او ، جز حیرتی و عجزی حاصل نه . و غیر او را ، او را از آن نصیب نه . و او ظاهر ، و همه باطن . و او موجود ، و همه معدوم . و او هیچ چیز نه . و او و او همه نه . و او این و آن همه او . و جلال او نه این و نه آن و نه او . و کمال فضل او ، جاوه کند و اهر ذره بی . و جلال قدر او پوشیده شده در هر ذره بی . و کبریائی جبروت او آمیخته شده و اهر ذره بی . اوست که فضلش ، همه عدل است . و همه فضل او ، همه فضل است . و صنعش ، همه رحمت . و ایجادش ، همه ذمه است .

2 هیچ ... نیست S M K غیر هیچ از ظهور نه P I در ...  
 3 SP - K / 5 و ظهور او از غایت S M K و از P I 6 جمال او ...  
 ... در همه او S P M I حکمت او K / 11 خود او S P I - M K ...  
 13 / S M K در SP K I راه M / روشن S P M I هیچ و M K 12 S M K ...  
 17 و نه او S M K - P I / 18 و M P I و S K 19 / S K ...  
 19 / S K اوست که S P M I / .

همه ایجاد. اوست که قهرش همه لطف است، و اوست که غضبش همه راحت است.

- ۳۶۷ - الف الهیت او همه وجود را پاس دار است. و لام لطف او همه ملک  
 3 و ملکوت را حمایت دار است. و رای ربوبیت او همه عالم را پروردگار است.  
 هیچ آفریده نبود و نخواهد بود بودن که از الف «الله» بلام رسید. و هیچکس  
 نبود که از لام لطف او ببطاء رسید. و هیچکس نبود که از رای ربوبیت او  
 6) ببارسید. الف «الله» متصل است بخلق در نظر سالک. و لام از نظر او  
 در پرده عزت خود محتجب شده. و لام لطف او و رای ربوبیت او متصل  
 بخلق. و باقی حروف نا پیدا، استأثرت به فی علم الغیب عندک. الف الله و لام  
 9) اطف و رای «رب العالمین» بدایت ذات او در نظر او، و سالک را از آن بقلیل  
 . کثیر هیچ نصیب نه. و در این مقام «هائ» «الله» «وفاء» لطیف و باء  
 «رب العالمین» و اسالک آشنا، و باقی حروف بیگانه.

- 12 - ۳۶۸ - جوانمردا! از قرآن بشنو: «الر، حم، ن» این حروف در اول  
 سه سورت گفته است، و همه حروف «الرحمن» است. اگر «ن» شاهد  
 سالک است، «الر» مشهود جلال لم یزل است. و اگر الف «الر» شاهد وصل  
 15 است. «ن» شهود غیب است. و «حم» علی الحالتین جبروت ذات است.  
 و اوصاف او متصل به لم یزل.

- ۳۶۹ -- جوانمردا! تو چه دانی که شاهد و مشهود چیست؟ هر چه سالک  
 18 بدو رسیده شاهد اوست. و هر چه هنوز از او در پرده است غایب اوست.

2 لطف او SK لطفش M لطف PI / 4-5 رسید... بطاء رسید SK لطف رسید... بطاء M  
 لطف او خطا رسد PI / 5 بطاء SK به ط M / رای SK رای PI را M / 6 بیا SPKI  
 به ب M / 9 بدایت SMK برایت PI / را SMK - PI / 11 آشنا و باقی SMK و استاربابی  
 PI / 13 سه SPKI - M است PI SMK / اگر «ن» PMI اکنون SK / 15 غیب  
 SMK غیب غیب PI / ذات SMK او PI / 16 او SK - PMI / .

کہ « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین » . مصطفیٰ - صلعم - از این دو نقطہ چنین خبر داد کہ در دعای پیش از نماز بامداد : اللهم انی اسألك رحمة من عندك تهدي بها قلبي ، تا آنجا کہ گوید : وترفع بها شاهدي وتحفظ بها غائبی . جو انمردا ! شاهی نقد وقت او است . « وإما نرینک بعض الذی نعدهم » . وغائبی مُدّخر اوست در خزاین غیب « وننشئکم فیما لا تعلمون » .

۳۷۰ - جو انمردا ! پنداری هرگز حرفی از قرآن خوانده بی ؟ ہیہات !  
 6) بعاتتی مزور قناعت کردہ ای . راہ مردان کہ اصنام عادت را پارہ پارہ کردند دیگر است ، و راہ مخنثان و نامردان و مدعیان کہ صنم عادت را معبود خود کردند دیگر کہ « قالوا نعبدُ أصناماً فنظّلُ لها عاکفین . إنا وجدنا آباءنا علی امةٍ وانا علی آثارهم لمهندون » . اگر بر راہ پدر بودن واجب بودی و راست بودی ، ابراہیم خلیل براہ آذر بودی . ہیہات ہیہات ! نادان را بر ملت دانا باید بودن ، و خاکیان را قدم بر قدم آسمانیان باید نہاد ، چنانکہ ابراہیم خلیل با پدر خود گفت : « یا ابتِ انی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک فاتبعنی اهدک صراطاً سوّیاً » .

۳۷۱ - جو انمردا ! علم میراث سلوک است نہ میراث مادر و پدر « ومن یتق الله یجعل له مخرجاً فی رزقہ من حیث لا یحتسب » . اگر « ویرزقہ » رزق معدہ بودی ، بر تقوی معلق نبودی . رزق معدہ ابو جہل را بیش بودی کہ مصطفیٰ را - صلعم - آن رزق سماوی بود نہ ارضی ، وهو الذی « یرزقکم من السماء والارض » . رزق سماوی علوم است ، و علم از تقوی وادید آید کہ

1 السجدة 32 : 17 م / 2 پیش از نماز PI نماز I / SK - M یا SK - PM I .  
 10 : 46 ك / 5 الواقعة 56 : 61 ك / 6 ہیہات SK - PM I / 7 پارہ پارہ SK - PM I مقہور  
 مقہور I تازہ K / 8 مخنثان SK - PM I / 9 - 10 دیگر کہ ... مہتدون SK کہ ... مہتدون  
 دیگر PI / 9 - 10 الشعراء 26 : 71 ك / 11 براہ K بر ملت SPM I ہیہات SK - SPM I /  
 13 - 14 بریم 19 - 43 ك / 15 میراث سلوک SPM I سلوک میراث K / 15 - 16 الطلاق 66 :  
 37 م / 17 بر SK M معدہ در PI / 18 را SK M - PI / 18 - 19 یوسس 10 : 31 ك و نقل  
 27 : 34 ك / 19 سماوی SK M - PI .

« واتقوا الله ويعلمكم الله » ، لو اتهم « آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا » .

3 ۳۷۲ - برکات آسمانی ، علم لدنی بود که اگر لوح دل از نا شایسته‌ها پاک بشوی ، ترا بکتاب ادبئی ربی راه دهند ، و هر روز ترا لوحی از نو در نویسند : « کتب فی قلوبهم الایمان » ابن عباس می گوید : « فی لوح محفوظ »  
 6) « أي فی قلب المؤمن . در لوح دل چه نویسند ؟ : « کتب فی قلوبهم الایمان » . کنا نتعلم الایمان ثم نتعلم القرآن . « الرحمن علم القرآن » . بچه نویسند؟ بقلم « علم بالقلم » . هر روز در لوح دل در نویسند تا ینبوعی گردد از ینابیع قدم .  
 9) اینجا نشاید که هیچکس بر این مرد حکم کند البته که بمقام امامت رسیده است « واجعلنا للمتقین اماماً » الائمة من قریش . تا رابطه دل تو مفتی تو بود . « استفت قلبك وإن افتاك المفتون . اینجا کس را نرسد که بر این مرد حکم کند . قدّموا قریشاً ولا تقدموها ، وتعلموا من قریش ولا تعلموها .

373 - جوانمردا! مرا دوستی بود وامن حکایت کرده گفت: در راه خدای تعالی منزلی عرض کردند بر من و گفتند: هذا منزل یسمی محرّم الحلال ومحلّل الحرام. پنداری « ذات عرق » دیده یی؟ هیئات! آن ذات عرق که تو دیده یی شتر و اتو همراه بوده است در قطع آن منازل . چون به « ذات عرق » رسیدی نخیط پوشیدن حرام گردد، واستعمال طیب که سنت رسول است -- صلعم -- حرام شود . و عقد نکاح که سنتی مؤکد است و فرضی بر کفایت ، حرام گردد . و بسیاری محرّمات آنجا حلال گردد . اگر رسی ، بینی . أما در ظاهر

1 البقرة 2 : 282 / 1 - 2 الاعراف 7 : 96 / 3 علم S P M I عموم K / بود P M I  
 باشد SK / از P I - S M K / 5 و 6 المجادلة 58 : 22 / 5 البروج 85 : 22 / 6 و در P M I  
 بر SK / دل P M I محفوظ S K / چه S M K تو P I / 7 الرحمن 55 : 1 / م / 8 العلق 96 : 4 /  
 روز در S P M I دو روی K / دل S K - P M I / 8 - 10 رسیده است M رسید S K  
 و سد P I / 10 الفرقان 25 : 74 / ك / تا رابطه SK یا وابسته M تا وابسته P I / 11 بود SK پس باشد  
 12 / P M I من قریش S P M I - K / تعلموا من S P K I تعلمون من M / مرا S P M I - K / .

شرع شنوده باشی که وقت بود که روزه ماه رمضان داشتن حرام بود ، و وقت که شراب خوردن و مال دیگری خوردن بی رضای او ، لابل مردار خوردن حلال گردد .

3

- ۳۷۴ - و این قدر نبشته بس بود ، چون سالک آنجا رسد خود همه بداند . آن ساعت که احرام گیرد تجرید شرط است ، و آن نه احرام است و نه تجرید که تو دانی . پس اگر سالک را نهاده اند که راه حج بسر برد ، و شروط (۱) وارکان بجای آرد ، و از مفسدات حج و محظوراتش اجتناب کند ، چون فارغ شود ، علیکم بدین العجائز ، پیدا گردد . و هر چه حرام شده بود در حق دیگران ، او را مباح گردد . و هر چه حلال شده بود بعارضی ، دیگر بار حرام گردد . در آن مقام است که زلیخارا حلال بود که گوید : « ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل ما أمره لیسجنن ولیکونن من الصاغرین » . این حرامی است که شریعت عشق اینرا ایجاب کند . و محک عاشق است تا خود (۲) خلق در نظرش مانده اند . اگر نه « لقد کان فی قصصهم عبرة » . در بدایت زلیخا می گفت : « ما جزاء من أراد باهلك سوء » ، در نهایت گفت : « الآن حصص الحق أنا راودته عن نفسه وإنه لمن الصادقین » ، « ان ضللت فإنما اضل علی نفسي » . مقام صدیق و عمر خطاب از آنجا دور بود . تو چه دانی که این چیست ، جنین فی بطن امه ، مصراع : رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست .

2 دیگری... او S دیگران بردن بی رضای او K بی رضایت صاحب مال را خوردن M / P I 3 / گردد S M K بود P I / 4 نبشته K تنبیه S P M I / 5 که S M K / P I / 9 دیگران او را P I دیگری K دیگران M او دیگر باره S / 9 - 10 و هر ... گردد S M K - P I / 10 - 11 یوسف 12 : 32 / 12 عاشق S P M I فاسق K / 13 خلق S P I خلق را K - M / اند S M K نداند P I / یوسف 12 : 111 / 14 می S P M I - K / 14 - 15 یوسف 12 : 51 / 15 - 16 سبا 34 : 50 / 16 خطاب S M K رضی الله عنها P I / 16 - 17 جنین فی بطن امه S K - P M I / 17 مصراع S ع P - M K I / .

۳۷۵ - اگر خواہی کہ بروز گار بحقایق آن برسی ، خدمت کفش مردان کن کہ ضرورت است تا ترا در دل جای کنند ، و حالی هنوز دوری . ومن کان له صبی<sup>۳</sup> فلیتصاب<sup>۴</sup> له . مارا می گوید کہ نہ وقت است ، یانی اگر شرط کار از تو در خواهند ، تو از این حدیث چه آگہ باشی ؟ « اتخذ إلهه هواه » . اللهم ارحمني یا ارحم الراحمین .



2 است تا PI-SMK / دل SMK دلی PI / 3 می SK-PMI / یانی فی اگر PI اگر  
 نہ SK کہ اگر M / 4 چه آگہ PI کہ SMK الفرمان 25 : 43 ك / 5 یا ارحم الراحمین PI  
 واغفر لی برحمتك SK یا ارحم الراحمین واکرم الاکرمین وصلى الله على محمد وآله الطاهرين / M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۷۶ - ایزد تعالی آن دوست و برادر مخلص را در ضمان خود بدارد . در اوّل که این نوشته ها ابتدا کردم در بیان ارکان و شروط نماز ، در دل چنان بود که غایتش ده نوشته بود . اکنون این بیست و هفتم است ، و هنوز از بیان رکن اوّل نپرداختم . غالب آنست که این منقطع گردد . « والله غالب علی امره » . و چون منقطع شود باری کم از آن نبود که شرح « الله اکبر » ولو علی الاختصار فراهم گیرم که پیدا نبود که من دیگر بار اینجا باز رسم . و کم از آن نبود که این مبتر بنگذارم . اکنون چون شرح « الله » چنانکه فرض اعتقاد است ، بدانستی ، شرح « اکبر » نیز بیاید دانستن ، و نوشتن .

- ۳۷۷ - بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که اینجا نظرها بسیار است . اگر شرح نویسم روزگاری باید ، و غالب آنست که چون این مکتوب نوشته باشم یکچندی هیچ ننویسم . و در معنی اکبر خلافت . و از ۱۲ عالمی پرسیدند که « الله اعظم » بجای « الله اکبر » شاید ؟ گفت : اگر ازار بجای رداء روا بود پس « اعظم » بجای « اکبر » روا بود . و این استنباط از اینجا کرده اند که العظمة ازاری والکبرياء ردائی . و از آنجا که تازی است ،

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب السابع والعشرون وعليه اتوکل K بسم ... الرحيم وبسمه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والعشرون بسم ... الرحيم S / 2 دوست و  
 3 / M - S P K I / مخلص P K I اعز S - M / دو P I - S M K / 3 که P M I این مکتوب  
 که S K / 4 - 5 شروط P M I شرط S K / 4 نوشته بود S P M I نوشته شود K  
 5 / K - S P M I این 5 / M - S P K I / 6 - 5 يوسف 12 : 21 ك / 6 اکبر P K I 3 اکبر کبيراً  
 7 / M گیرم S M K کبر P I / پید M I پدید S K دیدار P I / اینجا S P K I کی اینجا  
 8 / M مبتر S M K بیشتر P I / بنگذارم S K نگذارم M بنگذارم P I / چنانکه S M K  
 چنانچه P I / 9 نیز P I - S M K / دانستن و P M I - S K / روزگاری K روزگارها  
 S روزگار M روزگارش P I / .

\*\*\* نامه بیست و هفتم S 27 . P 24 . M 36 . K 27 . I 24 . \*\*\*



این نیک نیست ؛ زیرا که اکبر از تکبر است نه از کبر که در مقابله صغر بود . و در تازی گویند : فلان اکبر من فلان ، از کبریا نبود ؛ زیرا که اشد تکبراً باید گفت . 3

۳۷۸ - و نیز خلافت که « اکبر » مبالغت است یا نه . قومی گفته اند . اکبر بمعنی کبیر است ، چنانکه در قرآن بیاید « وهو اهلون علیه » ای هین علیه . و چنانکه در شعر جاهلیت آمده است که :

هی الهم لو أن المني أسبقت بها ولكن في كرمي ركوبة أعسر

۹ ای عسیر . و رکوبه پشته است که عبد الله بن عبد تیم بر آنجا حادی مصطفی بود . صلی الله علیه وسلم . و رضی عن الحادی به و می گفت ، مخاطباً لناقته :

تعرضي مدارجا رسومي تعرض الجوزاء للنجوم هذا ابو القاسم فاستقيمي

۱۲ تعرض ای خذ عرض الجبل . و اگر گویم اکبر بمعنی کبیر است مختل بود ، از آنکه می گویند : الله اکبر کبیراً .

۳۷۹ - و من نقل اقاویل دوست ندارم ، و تکثیر الجوز بالعض ، نه بس کاریست ، صاحب قوت القلوب می گوید : که راه « اکبر » مجذوم می باید گفت لا غیر . و وجه آنچه گفته است ندانم که چیست . اکنون بدان که صغر

۱۵ و کبر دو معنی دارد : يك معنی در حق باری ثابت و دیگر معنی در حق او محالست زیرا که صفات اجسام است و موجب حدثان . اما این يك معنی که در حق او محالست آنست که دو جسم بود یکی بطول و عرض و عمق بزرگتر بود ؛ چنانکه پیل از پشه ، واسب از مورچه ، و آدمی از قلم . و این معنی در چیزی اثبات توان کرد که طول

2 من فلان 3 / PI - SMK کبر تکبراً 4 / I با SK اگر PI که اگر  
 M / 5 الروم 30 : 27 ك / 6 چنانکه PI - SMK / شعر PMI اشعار K شعرها S /  
 که PI شعر M بیت S - K / 7 می . . . اعسر PI می اللهم لو ان تنی اصفت بها و لكن  
 کدی فی رکوتی اعسر SK می بهم لو ان اعنی اصبقت بها و لكن لون رکتہ اعسر M / 8 پشته  
 S نبشته PI تثنية M K / 8 - 11 عبدتیم . . . الجبل PI - SPMI / 9 ورضی . . . به SM  
 - PKI / 15 ندانم PI ندانم SMK / 16 باری . . . حق PI - SMK است SMK  
 - PI / اما این معنی که SPKI و آنکه M / .

و عرض و عمق دارد . و چون جسمیت را حدوث ضروریست ، در حق قدیم هیچ حال اثبات نتوان کرد . هذا مضمی .

- ۳۸۰ - دوم معنی در بزرگی آنست که هر که از صفات کمال نصیب بیش دارد ، اوبزرگتر است . و صفات کمال ، علم بود و قدرت و استیلا بر اغیار و نفاذ حکم ، چنانکه گویند : فلان عالم بزرگتر است که فلان دیگر ، و سلطان بزرگتر است که رئیس شهر ، و خلیفه بزرگتر است که سلطان . و معلوم است بدین نه جثه و بزرگی اندام می خواهد که رئیس شهر ما بقالب ، از سلطان بزرگتر است . و بسیار کس بقالب از خلیفه بزرگتر باشند ، و این معنی ظاهر است در میان خلق . و این معنی است که عباس بن عبد المطلب گفت و رسول - صلعم - چون مصطفی گفت : یا عمّ أنا اکبر ام انت ؟ عباس گفت : یا رسول الله انت اکبر و أجل و أعظم و أنا ولدت قبلك .

- ۳۸۱ - و کمال در این بزرگی است که بصفات تعلق دارد . و در آن بزرگی که اجسام را بود هیچ کمال نیست . و چون بزرگی معنی آمد ، بزرگی جسم را هیچ قدری و محلی نبود . و اگر بزرگی معنی نبود ، جسم خواه بزرگ و خواه کوچک باش . نه بینی که بازی سفید بیخته کم از گاوی بود ، ولیکن در این هیچ اعتباری نیست . و یا قوت در جسمیت با سنگ برابر است ، ولیکن در آن معنی هست که در سنگ نیست . اکنون شك و شبهت نیست که هر چه در وجود است همه ناقص است ، زیرا که وجودش بخود نیست ، و محتاجست بگیری که ویرا وجود آورد . و حاجت باغیار عین نقصانست ، و کمال در استقامت .

4 او SMK و PI / نفاذ SMK نقاط PI / که SMK در صفات ... است ...  
 ... که MK که ... از S از ... از PI / 7 بدین PI - SMK / 8 PI - SMK ...  
 9 این ... است SK - PI / 10 مصطفی SMK رسول PI / 11 صفات SMK  
 بصفات کمال PI / بزرگی SPI اول K که M / 13 هیچ PMI هیچ وجه SK ...  
 15 / SPI - K کوچک باش PI مباش SM بزرگ مباش K / نه بینی SMI - K در  
 PI به SMK / 16 و یا قوت در SK و یا قوت در حقیقت PI - M / 16 - 17 جسمیت ...  
 شك PI - SMK / 17 و شبهت SPI - MK / نیست که SMK و PI .

بود از اغیار . و این کالی است که جز لم یزل را نیست . و وجود او بهیچ چیز  
محتاج نیست؛ زیرا که او بخود ایستاده است و همه موجودات از او موجود شده  
3 وبدو ایستاده . و او از همه مستغنی ، و همه بدو محتاج . و هذا هو الملك تحقیقاً .

۳۸۲ - جوانمردا ! هر که او را بغیری حاجت افتاد در کاری ، او ناقص  
است ، و کالش از بیرون بدیگران تعلق دارد . توانگر علی الاطلاق آنست که  
6 همه از خود است ، و از بیرونش هیچ در نیاید . و این صفت جز جلال ازل را  
نیست . پس « والله الغنی و أنتم الفقراء » میدان که راست است ، و راستی  
همه قرآن چنین طلب کن تا بدانی . پس موقن باش بصدق قول خدا و بقول  
9 رسول - صلعم - نه از راه تصدیق و تقلید اهل عادت ، بلکه از راه حقیقت  
و بصیرت و معرفت مردان . و چون یقین حاصل میگردد ، از سوء الخاتمه امن  
حاصل می شود . اما هرگز یقین به سعادت و شقاوت در علم تمیزی حاصل  
12 نگردد . پس هرگز مرد از سوء الخاتمه ایمن نباشد .

۳۸۳ - و نباید که از مقصود و امانم ، کمال صفت جز لم یزل را نیست .  
پس اکبر بحقیقت ، اوست . و چون او را وجود از ذات اوست ، و غیر او را  
15 خود البته و اصلاً وجود نیست ، اکبر در حق او گفتن مجاز بود نه حقیقت ،  
زیرا که اکبر آنجا توان گفت که دو چیز باشد ، و هر دو را صفات کمال باشد ،  
و آنکه در یکی بیش از آن باشد که در آن دیگر . آنکه اکبر توان گفت  
18 اما چون یکی همه کمال موصوف باشد ، و دیگری را خود البته و اصلاً نبود ،  
اکبر چون توان گفت ؟ و در دیده اهل معرفت در وجود ، غیر او خود

۱ نیست S P M I نبود K / چیز P M I - S K / 2 زیرا P M I - S K / 3 وبدو ...  
تحقیقاً P M I - S K / 4 در کاری P I - S M K / 5 بیرون S P M I بیرون آوردن K /  
تعلق دارد P I - S M K / 6 از P M I - S K / 7 محمد 38 : 47 م / 8 چنین P M I برین  
صفت S K / بصدق ... بقول S M K بقول خدا و P I / 11 می شود P K I شد S M / به  
P I در S M K / 12 مرد S P I مردان K مرد را M / ایمن S P I امن M K / نباشد S P M I  
نباشند K / 13 صفت S M K صفات P I / نیست S P M I نبود K / 15 خود البته و اصلاً  
P M I البته و اصلاً خود S K / مجاز P M I خود مجاز است S K / 17 آن دیگر P I دیگری  
S M K / 18 یکی P M I الله K - S / را S K - P M I / 19 خود P M I خود کمال K را کمال S / .

نیست. پس اکبر در حق ایشان نه این بود که عموم پندارند، یعنی که او بزرگتر از آنست که غیری او را تواند ستود، و بزرگتر از آنست که او را غیری تواند دانستن. و اینجا الله اکبر بگردان بگردد، و در هر مقامی رنگی دیگر بود. و شرح این مقامات را در حق عموم هیچ فایده نباشد.

۳۸۴ - اکنون آنچه ترا و امثال ترا بکار آید بشنو: «وان لم یصبها و ابل فطل». در دیده عموم پنداره وجود زمین و آسمان هست، پس بر وفق پندار ایشان فرموده اند ایشانرا الله اکبر بگویند؛ زیرا که چون غیری او را وجود می بینند، و در هر موجودی نوعی از کمال میدانند، ایشانرا فرمودند که در باری - جل جلاله - اعتقاد آن دارند که از هر چه دیده اند و دانسته اند، او بزرگتر است در اوصاف کمال. پس فرموده اند که چون الله اکبر بگویند، پس از آن کبیراً بگویند؛ زیرا که چون در وجود دیگری نیست تا او بزرگتر از او بود. پس خود بزرگ علی الاطلاق اوست، بزرگتر نیست. پس کبیراً، پس از اکبر باید گفت که زیادت ثنا بود. و این معنی سخت لطیف است، و هیچ جای ندیده ام، و از هیچ کس نشنیده ام که خود بر من گذر کرده است.

۳۸۵ - و در قرآن از همه مقامات خبر داده اند: «ما فرطنا فی الکتاب من شیء». «الملك لله الواحد القهار» دیگر است، و «من ذا الذي یقرض الله قرضاً حسناً» دیگر. جوانمردا! ترا پندار است که تو مالک توانی بود.

1 نه SMK نه از PI / 2 ستود PMI ستودن S - K / 2 - 3 و بزرگتر ... نه SPMI  
 K / 3 هر SPMI هیچ K / 4 را در PMI - SM / هیچ ... نباشد SM قائم است PI /  
 دهد K / 5 ترا و آنچه SK / 5 - 6 البقرة 2 : 265 م در SK - SPMI /  
 M-SPKI / پنداره وجود SK را پندارد و چون PI پندارند که وجه M / پس SMK - PI  
 7 ایشانرا PMI-SK / 8 او PMI-SK / موجودی SMK وجودی PI / 9 م ...  
 اعتقاد PKI-SM / 9 اند SPMI شود K / 10 او PI-SMK / 11 کبیراً بگویند SPMI کس  
 و نگویند K / 12 - 13 بزرگتر نیست SPMI بزرگی نیست تا او بزرگتر از او ... K / 13  
 گفت SK گفتن باید M گفته اند PI / 16 - 17 الانعام 6 : 38 / 17 انعام 10 : 16  
 17 - 18 البقرة 2 : 245 م /

و ترا ملك تواند بودن ، و ترا منع و عطا تواند بودن ! پس از آنجا که پندارتست با تو گفت : « من ذا الذي يقرض الله » . و این پندار بنزدیک عارف همه شرك است ؛ زیرا که معطی اوست و بس ، و مانع اوست و بس ، و موجود اوست و بس . و از این سبب در قرآن گوید : « وما يؤمن اكثرهم بالله إلا وهم مشركون » .

6 - ۳۸۶ - جوانمردا ! ایمان بر همه درجات و مقامات افتد . اما یقین جز بر کمال اطلاق نکنند که الایمان بضع و سبعون باباً ، أدناها إِبَاطَةُ الأذَى عن الطریق ، و أعلاها شهادة أن لا إله إلا الله . أعلاها یقین است که أفضل ما قلتُه أنا والنبیون من قبلی ، لا إله إلا الله . اگر فاضلتر از این چیزی بودی ، پس اعلا درجات ایمان نبودی . پس یقین افضل و اعلاست ، و بالای یقین هیچ نیست . و همین است که گوید مصطفی - صلعم - الرضا بالقضاء باب الله الاعظم . چون خدایی او بدیدی و بندگی فرا پیش گرفتی ، الرضا بالقضاء بود و لا إله إلا الله . اکنون می گویی : باقی دروغ گفتن بود ، و دروغ گفتن نه ایمانست .

15 - ۳۸۷ - اگر تره فروشی گوید: من سلطانم؛ دروغ می گوید، اگر چه این لفظ چون سلطان گوید راست بود . و چون تو « لا إله إلا الله » می گویی ، در حق تو دروغ است اگر چه در حق موقنان راست است . تو می گویی که 18 من جزیک خدای نمی دانم و نمی بینم و نمی پرستم . آنکه بدست سلطان و وزیر نفسع و ضرر دانی ، و عطا و منع شناسی . این دروغ بود . تا تو خود را پرستی ،

1 و ترا ... بودن و SPMI و K / 2 البقرة 2 : 245 م / 3 معطی SMK متصل PI / و مانع ... بس و S در حاشیه - P M K I / 4 - 5 يوسف 12 : 106 ك / 6 افتد اما یقین SPMI - K / 7 که SMK - PI / باباً SMK شعبة PI / 8 یقین PMI بس SK / 10 هیچ SMK - PI / 12 او SPMI خود K / فرا SMK او PI / 13 و دروغ گفتن PI - SMK / 17 موقنان SPKI مؤمنان M / 18 سلطان و وزیر PMI وزیر سلطان SK / 19 دانی و عطا PMI عطا دانی SK / و منع SPKI منع دانی و M / .

« لا إله إلا الله » نیست . « اتخذ الله هواه » . پس بنده نیستی ، دعوی بندگی چرا کنی ؟

- ۳۸۸ - جوانمردا! در این مقام بود که سالك اگر مست بود، زتار در بندد 3  
 که مقتضی شریعت عشق در حق مستان اینست . اینجا بود که حرام ، حلال گردد ؛ أمّا اگر سالك هشیار بود ، نشاید که زتار در بندد ، زیرا که چون زتار در بندد او را بکشند و هشیار می داند که « لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة » چه بود . و چون روا بود که کاری بکند که او را بکشند . مستان در این مقام نماز نکنند ، و نام خدای نیز نبرند ، و روزه ماه رمضان ندارند . و تامست باشند چنین باشند ؛ زیرا که مست را مرگ و زندگانی یکی نماید . و اگر فرقی داند 9  
 هشیار است ، نشاید که از نماز دست بدارد . پس اگر دست از نماز بدارد مخطی است .

- ۳۸۹ - جوانمردا ! سالك چون بدانت که او را نمی شناسد ، داند که 12  
 او را نمی پرستد . « إياك نعبد وإياك نستعين » افسوس داشتن داند ؛ چون خدای را نمی پرستد ، باری افسوس داشتن در باقی کند . اینجا طلب معرفت کند ، نان بر خود حرام داند إلا بقدر ضرورت . و خفتن حرام داند و سخن 15  
 نگوید ، و با خلق آشنا نباشد . و اگر با خلق این کس را انسی بود یا زن ب شهوت خورد ، هشیار است ؛ و نشاید که « إياك نعبد » نگوید ، بل واجب است که بگوید ، و داند که دروغ می گوید . بقدر وسع خود طلب کند .

1 الصافات 37 : 35 ك / الفرقان 25 : 43 ك / در صد SMK / PMI / SPKI بندد M / البقرة 2 : 195 م / 7 و چون SMK چون و چون PMI / SPMI - K / ماه PMI - SK / 9 چنین باشند PMI - SK / 10 از نماز ندارد SPMI / 11 مخطی SMK مخطی PMI / 12 شناسد PMI / 13 القاعة 1 : 5 / 5 SPMI / K / 14 اینجا SPMI سالك K / 15 نان PMI آن PMI / SK / 16 PMI / SK /



تا خود را بشوید پاک از نجاست شرك و كفر ، و تا آب نیست تیمم می کند ،  
و نماز می گزارد و از نماز دست ندارد .

- 3 - ۳۹۰ - و در این مقام بود که جریر صحابی فرمان مصطفی را - صلعم -  
خلاف کرد ، و مصطفی - صلعم - بر او انکار نکرد . و اگر ذره بی هشیار  
بودی ، هرگز خلاف فرمان نکردی ، و بی زاد و توشه در بیابان شدی و می  
گفتی : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر و کفی به زاداً . مصطفی  
6 - صلعم - کسی از دنبال او بفرستاد ، و بدو چیزی داد و گفت : إذا رأيت فقل  
إن رسول الله يأمرک أن تأخذ هذا . جریر گوش و این سخن نکرد ، و آنچه  
9 - رسول - صلعم - فرستاده بود ، قبول نکرد . پس مصطفی - صلعم - آن  
کس را که فرستاده بود ، پرسید : هل رأيت حين كان يقول لا إله إلا الله و کفی  
به زاداً ؟ گفت : یا رسول الله ! نه . مصطفی - صلعم - گفت : أمّا إنک لو  
12 رأيت لرأيت النور يخرج من فيه .

- 391 - جوانمردا ! چگویی ! « ما آتاکم الرسول فخذوه » واجب است .  
جریر خلاف کرد ؟ تو از دین محمد - صلعم - عادتی دانی . باش تا قدم در وادی  
15 بی نهایت مردان نهی . آنگاه عجایب بینی . تو هنوز در نظر مردان نا آفریده بی ،  
ترا و خدمت مردان چه کار ؟ جوانمردا ! اولاً باید که از پیری بارگیری .  
پس چون بار بنهی ، ولادت خود بدانی . آنگه شیر لطف خوری . آنگه  
18 براه سکنتات قهرو مساحت روی . آنگه لوحت در نویسند . اینجا کلام الله

1 نیست PMI نبود SK / میکند SMK مکنند PI / 2 و نماز می گزارد PI - SMK /  
2 و از ... ندارد M و نماز را دست ندارد S و نماز را دست ندارد K و نماز دست پندارد PI /  
3 را PI - SK / 4 نکرد SM کرد PK I / 5 خلاف فرمان PMI فرمانش را خلاف  
SK / توشه SK - PMI / شدی و می گفتی PI شد و گفت SMK / 6 والله اکبر PMI -  
SK / 7 دنبال SMK پی PI / 8 سخن SK - PMI / 9 - 10 آن ... پرسید PI رسول را  
پرسید SK پرسید رسول را M / 11 نه SK - PMI / مصطفی گفت SK - PMI /  
6 آفریده SMK آوریده PI / 18 براه ... قهرو SK بکتاب قریب PMI / .



بدانی کہ چه بود . آنگہ چون میراث مردان یافتی کہ « ثم اورثنا الكتاب  
الذین اصطفینا من عبادنا » ، نامت در جریدہ مشرفان مملکت نویسند کہ  
« لتکونوا شهداء علی الناس » .

3

۳۹۲ - اینجا ترا پیری رسد ، وحکم تو در مملکت نافذ گردد . بدانی کہ  
اجتہاد چیست ، وقرشی کیست ، والأئمة من قریش چه معنی دارد ؟ وناسخ  
ومنسوخ بشناسی ، مقام علما بدانی « وما ننزله الا بقدر معلوم » . خازن الله فی  
الارض ترا نام بود . ومقامات انبیا واولیا - علیہم الصلاة والسلام والرضوان -  
به بینی . « واجعلنا للمتقین إماما » بگویی . « هب لنا من أزواجنا وذریاتنا  
قرّة أعین » بشناسی . مقامت این بود کہ یکی می گوید بیت :

6

مارا جز از این جهان جهانی دگر است  
جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است

والسلام .

۱۲



1 چون میراث مردان SM چون میراث PI میراث K - 1 - 2 - 3 - 4 - 5 - 6 - 7 - 8 - 9 - 10 - 11 - 12 - 13 - 14 - 15 - 16 - 17 - 18 - 19 - 20 - 21 - 22 - 23 - 24 - 25 - 26 - 27 - 28 - 29 - 30 - 31 - 32 - 33 - 34 - 35 - 36 - 37 - 38 - 39 - 40 - 41 - 42 - 43 - 44 - 45 - 46 - 47 - 48 - 49 - 50 - 51 - 52 - 53 - 54 - 55 - 56 - 57 - 58 - 59 - 60 - 61 - 62 - 63 - 64 - 65 - 66 - 67 - 68 - 69 - 70 - 71 - 72 - 73 - 74 - 75 - 76 - 77 - 78 - 79 - 80 - 81 - 82 - 83 - 84 - 85 - 86 - 87 - 88 - 89 - 90 - 91 - 92 - 93 - 94 - 95 - 96 - 97 - 98 - 99 - 100 - 101 - 102 - 103 - 104 - 105 - 106 - 107 - 108 - 109 - 110 - 111 - 112 - 113 - 114 - 115 - 116 - 117 - 118 - 119 - 120 - 121 - 122 - 123 - 124 - 125 - 126 - 127 - 128 - 129 - 130 - 131 - 132 - 133 - 134 - 135 - 136 - 137 - 138 - 139 - 140 - 141 - 142 - 143 - 144 - 145 - 146 - 147 - 148 - 149 - 150 - 151 - 152 - 153 - 154 - 155 - 156 - 157 - 158 - 159 - 160 - 161 - 162 - 163 - 164 - 165 - 166 - 167 - 168 - 169 - 170 - 171 - 172 - 173 - 174 - 175 - 176 - 177 - 178 - 179 - 180 - 181 - 182 - 183 - 184 - 185 - 186 - 187 - 188 - 189 - 190 - 191 - 192 - 193 - 194 - 195 - 196 - 197 - 198 - 199 - 200 - 201 - 202 - 203 - 204 - 205 - 206 - 207 - 208 - 209 - 210 - 211 - 212 - 213 - 214 - 215 - 216 - 217 - 218 - 219 - 220 - 221 - 222 - 223 - 224 - 225 - 226 - 227 - 228 - 229 - 230 - 231 - 232 - 233 - 234 - 235 - 236 - 237 - 238 - 239 - 240 - 241 - 242 - 243 - 244 - 245 - 246 - 247 - 248 - 249 - 250 - 251 - 252 - 253 - 254 - 255 - 256 - 257 - 258 - 259 - 260 - 261 - 262 - 263 - 264 - 265 - 266 - 267 - 268 - 269 - 270 - 271 - 272 - 273 - 274 - 275 - 276 - 277 - 278 - 279 - 280 - 281 - 282 - 283 - 284 - 285 - 286 - 287 - 288 - 289 - 290 - 291 - 292 - 293 - 294 - 295 - 296 - 297 - 298 - 299 - 300 - 301 - 302 - 303 - 304 - 305 - 306 - 307 - 308 - 309 - 310 - 311 - 312 - 313 - 314 - 315 - 316 - 317 - 318 - 319 - 320 - 321 - 322 - 323 - 324 - 325 - 326 - 327 - 328 - 329 - 330 - 331 - 332 - 333 - 334 - 335 - 336 - 337 - 338 - 339 - 340 - 341 - 342 - 343 - 344 - 345 - 346 - 347 - 348 - 349 - 350 - 351 - 352 - 353 - 354 - 355 - 356 - 357 - 358 - 359 - 360 - 361 - 362 - 363 - 364 - 365 - 366 - 367 - 368 - 369 - 370 - 371 - 372 - 373 - 374 - 375 - 376 - 377 - 378 - 379 - 380 - 381 - 382 - 383 - 384 - 385 - 386 - 387 - 388 - 389 - 390 - 391 - 392 - 393 - 394 - 395 - 396 - 397 - 398 - 399 - 400 - 401 - 402 - 403 - 404 - 405 - 406 - 407 - 408 - 409 - 410 - 411 - 412 - 413 - 414 - 415 - 416 - 417 - 418 - 419 - 420 - 421 - 422 - 423 - 424 - 425 - 426 - 427 - 428 - 429 - 430 - 431 - 432 - 433 - 434 - 435 - 436 - 437 - 438 - 439 - 440 - 441 - 442 - 443 - 444 - 445 - 446 - 447 - 448 - 449 - 450 - 451 - 452 - 453 - 454 - 455 - 456 - 457 - 458 - 459 - 460 - 461 - 462 - 463 - 464 - 465 - 466 - 467 - 468 - 469 - 470 - 471 - 472 - 473 - 474 - 475 - 476 - 477 - 478 - 479 - 480 - 481 - 482 - 483 - 484 - 485 - 486 - 487 - 488 - 489 - 490 - 491 - 492 - 493 - 494 - 495 - 496 - 497 - 498 - 499 - 500 - 501 - 502 - 503 - 504 - 505 - 506 - 507 - 508 - 509 - 510 - 511 - 512 - 513 - 514 - 515 - 516 - 517 - 518 - 519 - 520 - 521 - 522 - 523 - 524 - 525 - 526 - 527 - 528 - 529 - 530 - 531 - 532 - 533 - 534 - 535 - 536 - 537 - 538 - 539 - 540 - 541 - 542 - 543 - 544 - 545 - 546 - 547 - 548 - 549 - 550 - 551 - 552 - 553 - 554 - 555 - 556 - 557 - 558 - 559 - 560 - 561 - 562 - 563 - 564 - 565 - 566 - 567 - 568 - 569 - 570 - 571 - 572 - 573 - 574 - 575 - 576 - 577 - 578 - 579 - 580 - 581 - 582 - 583 - 584 - 585 - 586 - 587 - 588 - 589 - 590 - 591 - 592 - 593 - 594 - 595 - 596 - 597 - 598 - 599 - 600 - 601 - 602 - 603 - 604 - 605 - 606 - 607 - 608 - 609 - 610 - 611 - 612 - 613 - 614 - 615 - 616 - 617 - 618 - 619 - 620 - 621 - 622 - 623 - 624 - 625 - 626 - 627 - 628 - 629 - 630 - 631 - 632 - 633 - 634 - 635 - 636 - 637 - 638 - 639 - 640 - 641 - 642 - 643 - 644 - 645 - 646 - 647 - 648 - 649 - 650 - 651 - 652 - 653 - 654 - 655 - 656 - 657 - 658 - 659 - 660 - 661 - 662 - 663 - 664 - 665 - 666 - 667 - 668 - 669 - 670 - 671 - 672 - 673 - 674 - 675 - 676 - 677 - 678 - 679 - 680 - 681 - 682 - 683 - 684 - 685 - 686 - 687 - 688 - 689 - 690 - 691 - 692 - 693 - 694 - 695 - 696 - 697 - 698 - 699 - 700 - 701 - 702 - 703 - 704 - 705 - 706 - 707 - 708 - 709 - 710 - 711 - 712 - 713 - 714 - 715 - 716 - 717 - 718 - 719 - 720 - 721 - 722 - 723 - 724 - 725 - 726 - 727 - 728 - 729 - 730 - 731 - 732 - 733 - 734 - 735 - 736 - 737 - 738 - 739 - 740 - 741 - 742 - 743 - 744 - 745 - 746 - 747 - 748 - 749 - 750 - 751 - 752 - 753 - 754 - 755 - 756 - 757 - 758 - 759 - 760 - 761 - 762 - 763 - 764 - 765 - 766 - 767 - 768 - 769 - 770 - 771 - 772 - 773 - 774 - 775 - 776 - 777 - 778 - 779 - 780 - 781 - 782 - 783 - 784 - 785 - 786 - 787 - 788 - 789 - 790 - 791 - 792 - 793 - 794 - 795 - 796 - 797 - 798 - 799 - 800 - 801 - 802 - 803 - 804 - 805 - 806 - 807 - 808 - 809 - 810 - 811 - 812 - 813 - 814 - 815 - 816 - 817 - 818 - 819 - 820 - 821 - 822 - 823 - 824 - 825 - 826 - 827 - 828 - 829 - 830 - 831 - 832 - 833 - 834 - 835 - 836 - 837 - 838 - 839 - 840 - 841 - 842 - 843 - 844 - 845 - 846 - 847 - 848 - 849 - 850 - 851 - 852 - 853 - 854 - 855 - 856 - 857 - 858 - 859 - 860 - 861 - 862 - 863 - 864 - 865 - 866 - 867 - 868 - 869 - 870 - 871 - 872 - 873 - 874 - 875 - 876 - 877 - 878 - 879 - 880 - 881 - 882 - 883 - 884 - 885 - 886 - 887 - 888 - 889 - 890 - 891 - 892 - 893 - 894 - 895 - 896 - 897 - 898 - 899 - 900 - 901 - 902 - 903 - 904 - 905 - 906 - 907 - 908 - 909 - 910 - 911 - 912 - 913 - 914 - 915 - 916 - 917 - 918 - 919 - 920 - 921 - 922 - 923 - 924 - 925 - 926 - 927 - 928 - 929 - 930 - 931 - 932 - 933 - 934 - 935 - 936 - 937 - 938 - 939 - 940 - 941 - 942 - 943 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948 - 949 - 950 - 951 - 952 - 953 - 954 - 955 - 956 - 957 - 958 - 959 - 960 - 961 - 962 - 963 - 964 - 965 - 966 - 967 - 968 - 969 - 970 - 971 - 972 - 973 - 974 - 975 - 976 - 977 - 978 - 979 - 980 - 981 - 982 - 983 - 984 - 985 - 986 - 987 - 988 - 989 - 990 - 991 - 992 - 993 - 994 - 995 - 996 - 997 - 998 - 999 - 1000

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۹۳ - خدای تعالی برادر اعزّرا نگاه داراد ، و توفیق طاعتش دهاد ،  
 3 و نارسیده برضای او از دنیاش مبراد ! دیروز آدینه بود سابع عشر محرّم ،  
 چیزکی می نوشتم ببرادرم . متعنا الله به وجعلنا أخوین فی دینہ و متحابین فیہ .  
 9 و در آنجا اشارتی کرده ام که علم دیگر است ، و فهم و حفظ دیگر . و علما دیگر  
 اند ، و حفاظ دیگر . و این از علوم مندرس است و بروز گار دراز این حدیث را  
 تحریف کرده اند تا بر خلق ، إلا من وفقه الله منهم ، پوشیده مانده است . و در  
 9 سلف این ظاهر بودی که گفته اند : فلان من العلماء . و در حق حفاظ ألقاظ  
 گفتندی : فلان من أوعية العلم . و عنایت نمودن به بیان این مسأله من المهمات  
 است که بدان عموم را انتفاعی عظیم بود ، إنشاء الله تعالی .

۳۹۴ - بدان ای دوست که معنی دیگر است ، و لفظ که دلالت میکند  
 12 بر معنی دیگر . این نامه مثلاً و عاء ألقاظ است ؛ أمّا حمال علوم نتواند بودن .  
 چه کاغذ جسم است ، و علوم از حقایق ملکوتند . و هرگز ملک حمال ملکوت  
 نیابد بذات خود ، بل بطریق استدلال یا اصطلاح ؛ و بطریق استدلال آنست  
 15 که این حروف مکتوب بطریق استدلال بر قدرت و ارادت و علم کاتب

1 بسم ... الرحيم P I المکتوب الثامن والعشرون / K / بسم ... الرحيم و به نستعين M و من  
 کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والعشرون بسم ... الرحيم S / نگاه داراد و P I - S M K  
 طاعتش S M K طاعت P I / 3 نارسیده برضا P M I نارسیده با رضا S K / او ... مبراد  
 P M I خود او را از دنیا ببراد S K / 4 متعنا S K متعني P M I / 6 حفاظ K حفظة P M I  
 10 که P I چه S M K / 13 چه S M K که P I / ملکوتند M ملکوتست S P K I / 14 یا  
 S او بطریق K و P M I / و بطریق استدلال P I - S M K / 15 مکتوب S K - P M I  
 بطریق S M K بر طریق P I .

\* \* \* نامه بیست و هشتم . S 28 . P 25 . M 50 . K 28 . I 25 . \* \* \*

دالات می کند . و قدرت و ارادت و علم از ملکوتست ، و حروف از ملک است . و حمال صفات کاتب است بطریق استدلال ، یعنی این صفات را از این حروف و اتوان یافت . أمّا حمال این صفات بطریق ذات ، جز حقیقت جان کاتب نیست که این صفات و آن موصوف هر دو ملکوتی است .

۳۹۵ - و طرین اصطلاح آنست که لفظ عسل ، یعنی عین و سین و لام ، بر حقیقت عسل یعنی ما یخرج من بطون النحل ، دلالت کند . پس لفظ حمال معنی است ، ولیکن بطریق اصطلاح . پس حمال معنی جز گوهری ملکوتی نتواند بودن ، چنانکه در شرح و صفت این گوهر کسی می گوید ! بیت :

۱) ای گوهر خوب و روشنایی      نَزَّ عالم مایی از کجایی ؟  
در عالم ما آمده غریبی      دامن بیقین که نه خدایی !

۳۹۶ - اکنون کاغذ حمال حروفست ، و هرگز بار معانی بقوت کاغذ نتوان کشیدن . و زبان حمال الفاظ است ، و هرگز معنی در وجود نیاورد .  
۱۲ و گوش مستمع ادراک الفاظ کند ، و هرگز معانی را ادراک نکند . و دماغ حافظ حمال الفاظ است ، و هرگز حمال معانی نبود ، و نتواندن بودن . و دل عالم حمال معانی است ، و هرگز لفظ را در دل او جای نبود که نتواند بود  
۱۵ که صفّ النعال دیگر است ، و صدر مجلس دیگر .

۳۹۷ - اکنون اینجا حقایق بسیار معلوم گردد . و قرآن ابو جهل و ابولهب می شنیدند بظاهر سمع ، اما چون دل نداشتند خدای تعالی را

2 بطریق PMI و نظر K / 5 عین . . . لا PMI العین والسمع و SPK - SMK . . .  
SPKI معانی M / 8 - 10 چنانکه . . . خدائی SPMI - BK / 8 کسی SPK L - S  
11 - 12 حمال . . . زبان SPMI - K / 12 معنی PMI - SK / 13 گوش SMK در گوش  
PI / 14 هرگز PMKI هرگز ادراک نکند و سرد جاهل S / 14 - 15 و دل . . . بود PMI  
K - S / 15 نبود و S - PMI / .

گفت : « إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ » ، « إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى » ، « صَمٌّ بِكُمْ عَمِيٌّ » ، « وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ » ، « لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » .  
 3 وهمچنین بوجہل و بولہب بزبان ظاہر قرآن توانستندی خواندن، ولیکن قرآن می گوید : « بْكُمْ » ، « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَذْقُهُونَ بِهَا » . وهمچنین بوجہل و بولہب را چشم ظاہر بود ، وقرآن در مصحف نوشته بدیدندی ، ولیکن قرآن می گوید : « عَمِيٌّ » ، « لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا » ، و « إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا » ، « فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ » .

9 - ۳۹۸ - و بیار زبانی دارد کہ لفظِ عسل بدان بگوید ، وچشمی دارد کہ لفظِ عسل نوشته بر کاغذ ببیند ، أمّا ذوقش بخلل است کہ حقیقتِ عسل را طعم نداند . تودانی ای دوست قرآن را ! مصحف دل انبیا و اولیا است  
 12 - عليهم الصلوات والرضوان - « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ » ، « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » ، « كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ » . حقیقت ایمان درد دل بود ، أمّا لقلقة لسان نہ ایمان است . « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » ، « وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ » . محلُّ الْإِيمَانِ لَا يَأْكُلُهُ التُّرَابُ .  
 15 زبان و دماغ ، کرم و مار و خاک بخورد ، دل را نخورد .

۱ الشعراء 36 : 212 م / النمل 27 : 80 / 1 - 2 البقرة 2 : 18 و 171 م / 2 الانفال  
 8 : 23 م / الأعراف 7 : 179 م / بها PMI شيئاً SK / 4 بكم SK - PMI / الأعراف  
 7 : 179 م / 6 عمي SK - PMI / الأعراف 7 : 179 م / 6 - 7 الاسراء 17 : 45 م / 7 - 8  
 يس 36 : 9 / 9 - 11 و بیار ... نداند SK - PMI / 11 تودانی ای دوست SK ای دوست  
 12 / PMI - M الشعراء 26 : 193 م / 12 - 13 قی 50 : 37 / 12 المجادلة 58 : 22 ك / 14 - 15  
 الحجرات 49 : 14 / 15 - 16 البقرة 2 : 8 / 16 - 17 محل . . . نخورد SK - PMI / 17  
 زبان PMI تن S / و خاک SK - PMI / .

- ۳۹۹ - اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که لفظ ، حمال معانی است .  
 و این بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحی است ، یا نه  
 لفظِ عسل حمال معانی عسل نیست ، حمالش معده آدمی است مثلاً بذات  
 خود . و چون این حقایق بکمال کشف برسد « جمعسق و کهیصص » ، خود را  
 به سالک نمودن گیرد . و بدایت قرآن دانستن از اینجا در پیوندند . و تا بدین  
 مقصود و مقام نرسد ، هنوز پوست گوز می بیند ، لا بلکه پوست گوز حمال  
 گوز است باری ، و هرگز 'ملك حمال ملکوت نیاید . و چون ملکوت آشکار  
 شود ، ملك محو شود « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من  
 خشية الله » کوه پاره گردد ؛ اما دل آدمی پاره نگردد که : رستم را هم  
 رخس رستم کشد . إن الله خلق آدم علی صورته . « یثبت الله الذین آمنوا  
 بالقول الثابت » .

- ۴۰۰ - و چون این مقدمات تمهید افتاد ، بدانکه داننده دیگر است .  
 و یاد گیرنده دیگر . و ببايد دانستن که صانع عالم یکی است ، دیگر است و  
 « قل هو الله احد » یاد گرفتن دیگر . فلان عالم دیگر است ، و فلان من اوعیه  
 العلم دیگر . اینجا بدانی که کاغذ و عاء علم است و عالم نبود ، و زبان و گوش و دماغ  
 همه اوعیه العلم اند ، و هیچ يك عالم نیستند . و جز دل آدمی عالم نتواند بودن .  
 و چون در مثال « قل هو الله احد » یاد گرفتن و حقیقت « قل هو الله احد »  
 دانستن ، مقصود من فهم کردی می دان که همه قرآن را همین حکم است ؛

1 فرا P M I در K به S / لفظ S M K الفاظ P I / 2 - 3 بانه . . . نیست P M I  
 K / 2 بانه P M I چنانکه S / 3 - 4 حمالش . . . بذات خود S K - P M I  
 P I بود M / 4 و چون این S M K چون P I / برسد P I شست S M K  
 پیوندند S P M I رسد از اینجا بمقصود دور نبود K / 6 مقصود ، S K - P M I  
 جوز S M K / بلکه S M K بل P I / 7 باری S M K - P I / 8 - 9 الخشم : 10 : 17  
 9 آدمی S P M I او K / 9 - 10 پاره . . . کشد S M - P K I / 10 ان . . . صورته  
 P I - S M K / 10 - 11 ابراهیم : 14 : 27 م / 13 ببايد S K به M K I / 11 و التوحید  
 101 : 1 / 14 دیگر است P I - S M K / 15 دیگر S M K - P I / و عالم نبود S K نه  
 عالم P M I / 16 يك P I یکی S M - K / نیستند P I نیست S M K / .

چہ روا بود کہ کسی قرآن بچندین قراءت بخواند و از قرآن هیچ نداند کہ جہودان و ترسایان قرآن یاد توانند گرفتن ، امّا دانستن نتوانند .

3 ۴۰۱ - وروا بود کہ کسی را ہمہ حقایق ذات قدیم و اوصاف او در علم سلوک در وصول معلوم بود ، و حرفی از قرآن راست نتواند گفتن ، پنداری کہ ترکی یا عجمی بود ، و از مصحف نیز هیچ نداند خواند ، و الف از جیم نہ بشناسد لا بلکہ بیشتر صحابہ - رضی اللہ عنہم - ہرگز الف و جیم نشناختند و ہمہ علما بودہ اند . و این کتب ہم نبودہ است کہ ہمہ محدث است ، و پس از صد سال از ہجرت پدید آمد . چہ گویی ایشان را ایمان نبود ؟ 9 ہیہات ! ایمان خود ایشان داشتند . و ما نام ایمان دانیم ، و ایشان حقیقت ایمان دانستند ؛ زیرا کہ ما اہل زبانیم و ایشان اہل دل بودند .

۴۰۲ - چہ گویی اویس قرنی - رضی اللہ عنہ - چیزی ہرگز خواندی یا نوشتی ؟ آن ہمہ دولت از کجاست آورد ؟ امّا لا باریک اللہ فی علماء السوء . دین محمدرا - صلعم - یک یک تحریف می کنند . و قد نبت فی طریق اللہ العوسج ، چنانکہ استاد ابو علی دقتاق - رحمۃ اللہ علیہ - می گوید ، واللہ المستعان . 12 در این عالم پوشیدہ کردہ اند مشتی خران کہ کارہا چون بودہ است ، و می گویند : العلماء ورثۃ الانبیاء ، پندارند عالم آنست کہ چیزی خواند یا نویسد ، و ہر کہ چیزی نداند خواندن و نوشتن نہ عالم است . و این غلطی عظیم است . 15 و دین محمد - صلعم - دیگر است ، و ایمان ابو بکر و عمر دیگر ، و خواندن 18

4 - 5 پنداری ... یا SK ہمہ کہ ترکی M کہ ترکی PI / 5 خواند PK - PMI /  
6 ہرگز PMI - SK / 8 از PMI - SK / 9 داشتند PI را بود SMK / دانیم SK  
داریم PMI / 10 دانستند SK - PMI / 11 ہرگز K - PMI / 12 آورد SMK بود  
PI / 13 می کنند PMI کر دند SK / نبت PMI شب SK / 16 این SK - PMI /  
چون SK ندانند کہ چون PMI / 16 پندارند عالم PI و این را سبب آنست کہ میگوید عالم  
آنست M دین راست آنست SK / 17 خواندن و نوشتن PI - SMK / 18 و عمر  
/ PMI - SK .

ونوشتن خود صفتی دیگر است . کتاب و حفاظ و روای و نقلہ و ثقات دیگرند ، و علما و مؤمنان و اهل یقین و ارباب سلوک و اصحاب قلوب دیگر .

۴۰۳ - این معنی هنوز صحابہ - رضی اللہ عنہم - ماندہ بودند کہ محرف شد . اکنون بعد از پانصد سال حالش چون بود؟ صفت مؤمنان اینست کہ کہمس بن المنہال در مزبلہ خفتی برهنہ ، و گرسنہ روز گذاشتی . و چون شب در آمدی می گفتی در مناجاتِ خویش : إلهي أجمعني وأعيرتني وعلى المزابيل أجلسنتني ۱) أفهكذا تفعل بأوليائك! فبأي وسيلة بلغتني ما أبلغتني؟ . و عیسی - صلوات اللہ علیہ - می گوید : أجمعوا بطونكم واعطشوا أكبادكم وأعروا أجسادكم! لعل قلوبكم تری اللہ .

۴۰۴ - اکنون علمارا بہ طیلسان و آستین فراخ شناسند . کاشکی بر این اختصار کردندہی کہ انگشتی زرین دارند ، و لباس حرام و مراکب محظور و آنکہ گویند : عزت اسلام می کنیم ! اگر این عزت اسلام است ؛ پس عمر چرا چندین روز مرقع می دوخت؟ مگر ذل اسلام می طلبید؟ معاویہ با او این عذر آورد بشام . پس عمر گفت : نحن قوم اعزنا اللہ بالاسلام فلا نطلب العز في غيره . و سلمان فارسی گفت :

۱۵) أبي الاسلام لا اب لي سواه اذا افتخروا بقريس او تميم

۴۰۵ - اکنون اگر کسی دعوی علم کند ، در نوشته و خواندہ او نگاہ نکنند؛ و نطق او بہ بینند هر کہ فصیح تر زبان بود بہذیات ، محدث اورا علم تر

- 1 خود PI - SMK / و روای PMI آورده شد S - K - ثقات M - PMKI
- 2 علما و مؤمنان SPMKI خود علما K / 4 / از SK - PMI / چون SMK - PI
- 5 المنہال PMI التہاد SK / در مزبلہ PMI وفق و مؤلفہ SK - جمعیت
- گر سنہ و برهنہ خفتی PI خفتی برهنہ S خفتی و برهنہ روز گذشتی K
- 7 / PI - SM / بوليائك S بولئك PMKI 8 اجمعوا M - جمعوا PI - جمعوا SK
- 10 اختصار PMKI اقتصار S / II کردندی PI افتدی SMK - 12 - 13 چندین
- می دوخت S چندین سال مرقع می فر دوخت K چندین روز او را در کوفتہ بارہ بارہ
- می دوخت I چندین کود زکوی کہنہ بر مرقع میدوخت M چندین را کوی کہنہ و آمدہ پرورد
- مرقعہ میدوخت P / 13 یا او SK - PMI / 15 فارسی PI - SMK - PI میگوید
- M گوید SK / 17 او PMI سلمان SK / 18 بر زبان SK وفق بر PMI



نہد . و در سلف صالح در اخلاق و اوصاف مرد نگاہ کردندی ، هر که از دنیا دور تر بودی ، اورا عالم تر نهادندی . و چون این نبودی ، هر که طلب دنیاش کمتر بودی و قانع تر بودی و قیام اللیل و صیام النهار اورا بیش بودی ، اورا بصلاح نز دیکتر دانستندی . ولیکن کا انا کا انت کا الموضع کا الدر . اکنون دینی دیگر است در روزگار ما . فاسقان کمال الدین ، عماد الدین ، تاج الدین ، ظہیر الدین و جمال الدین باشند پس دین شیاطین است . و چون دین ، دین شیاطین بود ، علما قومی باشند کہ راه شیاطین دارند ، و راه خدای تعالی زنند . یا داود لا تسأل عني عالماً أسكره حبُّ الدنيا فيقطعك عن طريق محبتي أولئك قطاع الطريق على عبادي .

۴۰۶ - در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین را طلب کردند ، و ایشان می گریختند . اکنون از ہر صد دنیار ادرار و پنجاہ دینار حرام ، شب و روز با پادشاہان فاسق نشینند . دہ بار بسلام ایشان روند . و ہر دہ بار باشد کہ مست و جنب خفته باشند . پس اگر يك بار یا بند از شادی بیم بود کہ ہلاک شوند . و اگر تمکین یا بند کہ بوسی بردست فاسقی دهند آنرا بہ تبجح باز گویند ، و شرم ندارند « و ذلك مبلغهم من العلم » . و اگر محتشی در دنیا ایشان را نصف القیامی کند ، پندارند کہ بہشت بہ اقطاع بہ ایشان دادہ اند . در نطق نزدیک بدیشان در معاملہ دور از ایشان بیت :

2 بودی P M K I بودی و از بخل و غضب و حقد و حسد و ریا و عجب و وقاحت دور تر بودی بہ توبہ و اخلاص و فقر و زہد و توکل و رضا و شرف نزدیک تر بودی S / 3 قانع تر بودی S M K عالم تر و قانع تر P I / 4 و ایکن . . . الدر M ولیکن کا انا کانت کا الموضع کا الدر P I / S K 5 دین دیگر است P M I اکنون دنیسا دیگر دین دیگر است S - K / کمال الدین S P M I / K عماد S P K I - M / 5 - 6 تاج الدین ظہیر الدین S P M I - K / 6 جمال الدین S P K I - M / باشند P M I نام می نہند S K / دین ، دین S دین P M I در دین K / 7 بود S M K باشد و I P / 8 طریق S M K - P I / 12 دہ S P M I صد K / 13 جنب P M I یا S K / بار بار یا بند M بار بار دهند P I بارش بیدار یا بند S K / 14 بومی S M K بوسہ P I / بہ تبجح M K بحج P بتح I نہ بتجع S / 15 النجم 53 : 30 / در دنیا P M I - S K / 17 نطق S M K طریق P I / بیت S شعر S P K I - M .

امّا الخيام فإنّها كخيّامهم واری نساء الحيّ غير نساءها

3 أشدّ الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينفعه الله بعلمه . خدای تعالی مارا خلاصی بدهاد ، ورسوایی قیامت وفضیحت آن از ما بگر داناد .

407 - جوانمردا ! علماء السوء دیگرند وجهال السوء دیگر . هر که بوی علم هنوز نشنیده ، اورا از علماء السوء نتوان نهاد . ائمة مظلون چون بدانند که راه خدای چیست ، پس بحقوق آن قیام ننمایند . این مرد را از علماء السوء توان نهاد . امّا آنکه از خدای تعالی نام شنیده بود ، و از دین خدای تعالی نام شنیده بود ، کجا عالم بود ! ثبت العرش ثمّ انقش علیه . اول عالم باید تا پس بد بود . صدق رسول الله - صلعم - أشدّ الناس عذاباً يوم القيامة جاهلٌ فاسقٌ ضالٌ مضلٌ ، ثمّ يزعم بجهله وحمقه إنه عزیزٌ عند الله ومن ورثة أنبيائه . أى دایم ادوی من هذا ؟ وآية حماقة أعظم من هذه ؟ « ذلك هو الحسran المبین » ، لا دنیا ولا آخرة . « يدعو لمن ضرّه اقرب می نفعه ، لبئس المولى ولبئس العشير » .

408 - پیوسته چندانکه توانی راحتی بمستحقان می رسان . مگر خدای تعالی از این ظلمات ترا خلاصی بدهد . ویقین دان که اگر در این حال رحیل کنی از دنیا ، سخت بد بود ، إلا أن یعفو الکریم بفضله . وپیوسته در دعا گوید « اللهم توفني مسلماً وألحقني بالصالحين » . وروز آدینه را بغنیمت دار وقت غروب را ومارا نیز به دعا یاد می دار والسلام .

2 / SMKY PI / 3 خلاصی SMK خلاص PI / از ما بگر داناد PMI  
 مکتاد SK / 4 وجهال السوء دیگر SK - SPMI / 5 بدانند PMI بخوانند SK  
 خدا PMI خدا طلبی را راه SK / 7 آنکه PMI آنکس S تو K / بود PMI SK  
 7-8 شنیده بود PMI دانسته SK / 8 اول PI اول SK / 6 ... بود M ... PI  
 SK / 11 الحج 22 : 11 م / 12 الحج 22 : 13 م / 13 پیوسته SK - PI / 14 مستحق PI مستحق  
 SK / 14 دان SMK داند PI / 14-15 رجل کئی K رحیل کند S رحلت M جهل  
 کند PI / 15 بود SMK بود حالش PI / بفضله SPMI بفضله وطوله K / 16 SK - SPMI  
 17 غروب را و K وقت الغروب و SM غروب PI / دار PI دارد SMK / والسلام PI  
 والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين SK - M / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴۰۹ - برادر اعزّی رابقا باد در سعادت ابدی ، نوشته عزیز او رسید .  
 و در ضمن نوشته ، تفسیر سورة الفاتحه خواسته . پیش از این نوشته در نامه بی  
 3 دراز نوشته بودم ، ولیکن بس غامض بود . ندانم او را فهم افتاد یا نه  
 بدانکه خلق جهان در قرآن خواندن بر سه قسم اند ؛ قومی از صفت موصوف  
 بینند ، و در خواندن ایشان را مشاهده نقد بود . جعفر صادق ازین نکته  
 6 چنین تنبیه کند : **والله لقد تجلّی الله لعباده فی القرآن ولکنهم لا یعلمون .**  
 اگر خواهی که بویی از این بمشام تو رسد ، بدانکه چون کسی خواند « **إنّا  
 نحن** » اگر در مشاهده معنی غرق شود ، متکلم را یافته بود از کلام .  
 9 قومی دیگر درجه ایشان باین نرسد ، متکلم را نیابند از کلام ، ولیکن  
 از اوشنوند . او « **بسم الله الرحمن الرحیم** » تلقین می کند . چون معلم ، **کودک**  
**کتاب** را ، و ایشان بعد از تلقین وی می خوانند ، و از وی می شنوند . این  
 12 درجه وسط است .

۴۱۰ - درجه نازلترین ، سیوم قوم را بود که وازو می گویند : **والمصلتی  
 یناجی ربّه .** و این عموم را نشاید . این قوم را مقام در بدایت کارها آن بود

۱ بسم . . . الرحیم P I المکتوب التاسع والعشرون K بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من  
 کتبه قدس الله مره عزیز الرسالة التاسعة والعشرون بسم . . . الرحیم S / 2 را . . . و سید P I  
 اطال الله بقاه وسلك به سبیل السعادة الابدیة نبشته بود S M K / 3 این نوشته S M K این  
 P I / 3 - 4 در نامه . . . بودم P M I نبشته شده بود S بود در نامه K / 4 فدائیم P M I -  
 S K / 6 نقد S P M I بعد K / 7 تنبیه کند P M I گوید K اخبار کند S / تجلی الله P M I  
 تجلی S K / 8 انما P M I انما S K / 9 از P M I در S K / 10 درجه . . . نرسد P M I  
 بدرجه ثانی رسد S K / 12 کتاب را P M I در کتاب S K / 14 وازو I I با او M  
 از و P بازو S - K / .

\*\*\* نامه بیست و نهم . S 29 . P 26 . M 55 . K 29 . I 26 \*\*\*

- که بسم الله گویند . مثلاً قلم در دست نگیرند جز بنام او . و همچنین هیچ کار نکنند تا ابتدا بنام معشوق نکنند . و این کسی فهم کند که بذوق بدین مقام رسیده بود . اَرَجُوْ که برسی که در کار « بسم الله » گویی نه از راه عادت . این قوم چون « بسم الله » ابتدا کنند از فاتحه لا بد بود که چیزی از جناب ازل، بدل ایشان رسد، از الطاف بقدر حوصله ایشان هریکی، شعر :
- 6 علی قدر اهل العزم تأتي العزائم وتأتي على قدر الكرام المكارم  
« قد عَلِمَ كُلُّ اناسٍ مشربهم » .

- ۱۱ - اینجا « الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » که گوید در مشاهده آن لطیفه که بدل او رسد ، مقتضی مقام هر کسی بود . بس چون او را بمنعمی بدانست ، و در هر ذره از وجود ملك و ملكوت چندین هزار هزار نعم نامتناهی بدید ، و منعم در همه او ، لا شريك له في الملك ولا في الحمد . چون له « له الملك » بود، و همه نعمت لا بد « له الحمد » بود . پس « الحمد لله » در این مقام گفتن پاره بی ۱۲ بمشاهده کشد . و چون این نعم نامتناهی بنسبت و عموم بیند ، اینجا « رب العالمين » توان گفت . چون « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت » معلوم شود ، و « وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » آشکارا گردد ؛ بدانند که ۱۵ « الرحمن الرحيم » در عقب « رب العالمين » چرا گویند . پس چون داند که از آنجا که حقیقت کار است « له الحمد في الاولى والاخرة » چرا ؟ زیرا که له الملك في الدنيا والاخرة . ولكن « فاغشينا فهم لا يبصرون » دیده ۱۸

۱ بسم الله گویند SK چون بسم الله نویسند PMI / در PMI به SK / 2 / PMI  
این معنی K / 5 شعر I بیت SP - MK / 6 کرام SMK الکلام PI / 7 البقرة : 60 /  
8 گوید SMK گویند PI / 9 پس چون او را PI چون او را M چون SK / 10 هزار  
11 / PMI - SK / 11 ولا في SK ولا في الملكوت وله الملك و له PI / 11 تغان 64 : 1 ك /  
11 - 12 چون ... له الحمد SMK - PI / 12 تغان 64 : 1 ك / پاره بی SMK - PI /  
13 و عموم PMI عموم را عموم S عموم را عام K / 14 الملك 67 : 3 ك / 15 الانعام  
6 : 80 ك / علما SK رحمة M رحمة و علما PI / بدانند SMK بدان PI / 16 - 17 که از ...  
است SMK از ... است که PI / 17 القصص 28 : 70 م / 18 بس 36 : 9 م / .

عموم بردوخت ، تا پنداشتند کہ کسی را در « له الملكُ وله الحمدُ » شرکتی هست کہ گوید : « من ذا الذي يقرض الله قرصاً حسناً » . ترا ملکی اثبات می کند ، و می گوید . من لم يشكر الناس لم يشكر الله ، ترانیز در حمد دخلی دهد این از آنجا ست کہ نقصان تست ، و گر نه « هل من خالق غير الله » ، و « قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك » .

6 ۴۱۲ - چون از نقصان تو ترا این پندار کور کرد ، غشاوۀ این پندار ، از دیدۀ تو بر دارند آنجا گوید : « فكشفنا عنك غطاءك » . پس « مالك يوم الدين » مکتشف گردد کہ چیست « والامر يومئذ لله » . آنجا کہ تحقیق است « لله الامر من قبل ومن بعد » . و « جاء ربك » بداننی بیقین . « ویأتیهم الله » خود را بر دیدۀ عموم جلوه دهد پس تا در نقصان « مالك يوم الدين » خود ملازم حال تو بود . هذا مضي . وهذا غموض العلم . وعز على الارض البسيطة من يحيط بحقائق علومه علماً .

۱۳ - چون عالم باینجا رسید ، از ثناء ملك جل جلاله واپرداخت کہ إني قسمت الفاتحة بيني وبين عبدي نصفين ، تا اینجا جلالت بار خدا را ثنا می گفت بدستوری او کہ « فاذكروني » باقی نصیب بنده مهم ترین کاری است سلوک طریق ، از « إياك نعبد » این بود . چون بداند کہ سلوک این راه جز بعنایت او نتوان کرد کہ من زعم أنه يصل الى الله بغير الله فقد مكر به . « إياك نستعين » خود امین تو باشد و « إياك نعبد » . پس « ادعوني

1 التغابن 64 : 1 ك / 2 البقرة 2 : 245 م / 4 الفاطر 25 : 2 ك / 5 الاسراء 17 : 111 ك /  
6 غشاة PMI فاغشينا غشاوة SK / 7 از SMK تواز PI / ق 50 : 22 ك / 8 الانفطار  
82 : 19 ك / 9 الروم 30 : 4 ك / الفجر 89 : 23 ك / 9 - 10 البقرة 2 : 210 م / 10 الفاتحة  
I : 3 ك / 11 عز SK - PMI / 12 يحيط PMKI يحفظ S / بحقائق PMI به حقایق  
الله S بحقائق الله K / 13 عالم SK - PI / 15 البقرة 2 : 153 م / 15 - 16 باقی . . . بود  
SK - PI / 16 الفاتحة 1 : 4 م / 17 الى الله PMI اليه SK / 18 اياك . . . نعبد M  
اياك نستعين خود امان تو باشد و اياك نعبد امین تو باشد PI اياك نعبد و اياك نستعين خود  
امین تو باشد SK / .

استجب لکم « اورا دلیری دھد تا » إهدنا الصراط المستقیم « بگوید

- ۴۱۴ - صراط مستقیم راہ راست اوست، باقی ہمہ راہها معوج است « قل هذه سبيلي » . و « إن هذه صراطی مستقیماً فاتبعوه » کدام راہ است؟ راہ تقوی لا غیر راہ کیست؟ راہ ہمہ انبیا و اولیا است « صراط الذین أنعمت علیهم » آن راہ تقویست کہ اولین و آخرین را ، سلوك آت راہ وصیت کرده اند از جناب ازل کہ « ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم وإیناکم ان اتقوا الله » .

- ۴۱۵ - « ولا تتبعوا السبیل » طرق الشیاطین . و « والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت » چه کنند و ایشان؟ « یخرجونهم من النور الی الظلمات » در راہ درکات دوزخ ایشان را بزیر می اندازند، چنان کہ او دوستان خود را از این درکات ترقی می دھد تا اعلی علیتین کہ « الله ولی الذین آمنوا » چه کند و ایشان « یخرجهم من الظلمات الی النور » چون کند؟ « یصلی علیکم وملائکتہ » تا چه بود؟ « لیخرجکم من الظلمات الی النور » . ظلمات و دنیا، دوزخ و نفس، شہوت و شیطان ہمہ یکی بود تا دانی . و نور و آخرت، بہشت و عالم و ملائکہ، تقوی و روح همچنین . « یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده » ، « وكذلك أوحيٰنا الیک روحاً من أمرنا » ، « ينزل الملائكة بالروح من امره » ہما نست کہ « یصلی علیکم وملائکتہ » . تو گوی در تفسیر « من الظلمات الی النور » من الجہل الی العلم، ہمین نقطہ است، ولیکن تو ندانی .
- ۴۱۶ - اکنون « یخرجهم من الظلمات الی النور » کی بود؟ آنکہ کہ خود را

۱ الفافر 40 - 60 ك / الفاتحة 1 : 5 ك / 2 صراط / SMK - PI / راست / PMI - SK / رامها  
 SPKI راہ M / 2 - 3 يوسف 12 : 108 ك / الانعام 6 : 153 ك / 4 است PMI - SK  
 الفاتحة 1 : 7 ك / 5 کرده اند PI کردند / SMK / 6 - 7 النساء 4 : 131 م / 8 البقرة  
 6 : 153 ك / ولا ... طرق PI واتبعو سبل SK / 8 - 9 البقرة 2 : 257 م / 9 البقرة  
 2 : 259 م / 10 بزیر SK نفر نفر PMI / 11 PMI با SK / البقرة 2 : 256 م / 12 البقرة  
 2 : 256 م / 12 - 13 الاحزاب 33 : 43 ك / 13 الاحزاب 33 : 43 م / 14 وشہوت ... بہشت  
 / PI - SMK / عالم SPKI علم M / ملائکہ PMI ملکوت SK / همچنین / SK - PMI  
 14 - 15 الفافر 40 : 15 ك / 15 - 16 الشوری 42 : 52 ك / 16 النحل 16 : 3 ك / 16 - 17  
 ينزل ... من امره SPKI تنزل الملائكة والروح M / 16 - 17 النحل 16 : 2 ك / 17 الاحزاب  
 33 : 43 ك / 18 و 19 البقرة 2 : 256 م / آنکہ / PI - SMK .



از دست شیطان بستانی و برهانی ، راه تقوی روی . فایده « ومن يتقي الله ، چه بود ؟ آنکه « يجعل له مخرجاً » . از کجا بکجا ؟ « من الظلمات الى النور » ، « يا أيها الذين آمنوا إن تتقوا الله ، چه کند ؟ « يجعل لكم فرقاناً » . چه معنی ؟ « أي نوراً يفرقون به بين الحق والباطل » .

۶۱۷ - اکنون این مردوا آن ، چون برابر بود که پی در پی ابلیس دارد و هو « يخرجهم من النور الى الظلمات » . « أو من كان ميتاً فأحييناه وجعلنا له نوراً يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها » ؟ چون بد را آید که شیطان او را رهائی کند . در تفسیر نخوانده ای که موت و حیات ، علم و جهلی بود چنانکه نور و ظلمات . « إنك لا تسمع الموتى » کرا تواند ؟ زندگانرا ، که « لينذر من كان حياً » . همه یکی است . « وإذا بدلنا آية مكان آية « والله اعلم بما ينزل » خلق چه دانند که در این معانی چیست ؟ « قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون » ؟ کفر و ایمان جهل و علم ، ظلمت و نور ، موت و حیات ، دوزخ و بهشت ، شیطان و ملک ، نفس و روح ، تقوی و هوی ، باطل و حق ، طاعت و معصیت ، همه در مقابل یکدیگر اند .

۶۱۸ - اکنون تو کار را باش ! سرّ اعظم نماز در خضوع و خشوع دل است « اللذين هم في صلواتهم خاشعون » . اگر قالبی بی جان بکار آید هرگز ، میدان که نماز بی خشوع و خضوع نیز بکار آید . و خلق جهان از نماز ، بدان محجوب مانده اند که « حبّ دنیا در درون ایشان رخت بنهاده است . حبّ الله می باید

f فائده M چه فائده زاد PI - SK / 1-2 الطلاق 65 : 12 م / 2 انکه PI و SK - M / 2-3 و 6 للبقرة 2 : 256 م / 3 الانفال 8 : 29 م / 5 مرد و آن چون M مراد و آن چون I مراد و آن جوان P مردوزن SK / پی در PI بر M - SK / 6-7 الانعام 6 : 122 ك / 7 بدر آید SMK بدارید PI / 8 نخوانده PI بخوان SK خوانده M / 9 الروم 30 : 52 م / 10 زندگانی را PI بود زندگان را M زندگانی را S زندگانی دارد K / یس 36 : 70 ك / 10-11 النحل 16 : 101 ك / 12 الزمر 39 : 9 ك / 4 مقابل PKI مقابله SM / 15 اکنون تو M - SPKI نماز SK - PI / دل SK - PI است PI - SMK / 16 المؤمنون 23 : 2 ك / 17 نیز SM م PI - K / جهان SK - PI / 18 حب الله SK یحب الله M به حب الله PI / .



- کہ بدل افتد « والذین آمنوا أشد حبا لله ». ذکر معشوق بردل غالب تواند بود . ولکن « أشد حبا لله ». باید کہ غالب بود . نشانش خضوع القلب مع الله علی الدوام بود . و چون مرد ذا کر است ، هم مصلتی است و « ذکر اسم ربّه فصلتی » و « والذین هم علی صلوتهم دائمون » . و اگر العیاذ بالله ، حبّ الشهوات غالب بود در نماز ، دل در وادیهای دنیا جولان می کند و من تشعبت به هموم الدنيا لم یبال الله فی أي وادیها یهلك . أعاذك الله ایها الاخ 6 وإیانا من حب الدنيا ووفقك لما یرضاه ورَضِيَ عنا وعنك .

۱۹ - نوشته بودی کہ چرا ننوشتی ؟ کہ چرا مسلول و مفلول نبودی ؟

- 9 نقادی نیز می کنی تا دانی . اگر می خواهی کہ از تو چیزی آید ، همہ تسلیم باش . ترا و تصرف چکار ؟ . اگر گویند : شب است ، و تو آفتاب بچشم می بینی ، بگو من خطا می بینم . « فلا تسألني عن شيء » شرط کار است « حتی أحدث لك منه ذکراً » . « ولو أنهم صبروا حتی یخرج الیهم لکان خیراً لهم » 12 همان معنی است کہ بی وقت در می زدند چون موسی گفت صلوات الله علیہ : « هل اتبعك علی ان تعلمن » . خضر علیہ السلام گفت : مصراع : عشق آمدنی بود نہ آموختنی . یا موسی لا تعجبك « جداراً یبید ان ینقض فاقامه » 15 پینه بر نهادن موسی - علیہ الصلوات والسلام - گفت : چون و چرا ؟ گفت : « وکان تحتہ کنزاً لهما . فاراد ربك ان یبلغا أشدهما ، ویستخرجا

1 البقرة 2 : 165 م / 1 - 3 ذکر . . . ولکن . . . باید کہ . . . خضوع . . . بود M ذکر . . . اگر . . . ذکر معشوق . . . حضور . . . بود P I عالم بود کشاکش حضور القلب مع الله علی الدوام بود K غالب بود کشاکش حضور القلب متقی الله علی الدوام بود S / 3 - 1 / 4 المعارج 70 : 29 ك / علی (قرآن) فی P M K I / 6 تشعب M I / 7 ووفقك P K وفضلک وفق I و من ، و M ، و فمك ، و يجب و S / عنا P I - S M K / 8 / 8 / S M K - P I کہ چرا ننوشتی P I کہ چرا بنوشتی M - S K / مفلول P M I / مفلول S M K مفلول P I / 10 چکار S M K چکار کنت P I / تو آفتاب بچشم P I آفتاب S M K / 11 الکهف 18 : 70 ك / 11 - 12 الکهف 18 : 70 ك / 12 الحجرات 49 : 5 م / 14 الکهف 18 : 66 ك / مصراع S - P M K I / 15 تعجبك S تعجل M تعجل P P I / الکهف 18 : 77 ك / 16 پینه S K تنبیه P I / کفت S K بود کفت P I / 17 الکهف 18 : 82 ك .

کنزها، رحمة من ربك»، «حقی احدث» این جاتواند بود که «ولما بلغ أشده واستوی آتیناه حکماً وعلماً». تنبیهی تمام کردم، لقد اسمعتُ لو نادیت حیا.

۴۲۰- ترا واتصرف چکار که گویی چرا اینچنین بود واول چنین وچنین بایستی؟ پس اگر چنین بودی چنان شدی. به ادب باش، ونصیحت گوش دار. نه همه چیزی و اتو بیان توان کرد. واگر چیزی توان کرد، مبارك، واگر نه، ترا بافضول چکار؟ ومع هذا كله «ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلکم تشکرون» بجلال وقدر او که واخو است خواستم کرد، ولیکن گناه سخت عظیم بود. وطاقت آن واخو است نداشتی، وتو احتمال نتوانستی کرد. من کردم، ولیکن این تنبیه است نه واخو است تا دانی. والسلام والحمد لله رب العالمین وصلواته وسلامه علی محمد وآله اجمعین.

،

۱ بود SPI - MK / که SPI - M و لا / (قرآن) حق اذا SPI - M / 1 - 2  
الکھف 18 : I4 ک / 2 تمام SMK تمامت PI / 3 این چنین PI چنین M چنین کردی وچرا  
چنین SK / چنین و SM چنان بود PI - K / 4 شدی SPI آمدی M / 6 فضول  
PMKI فضولی S / چکار PMKI چکار تا دانی S / که ثم PMI الجملة ثم S که K /  
6 - 7 البقرة 2 : 52 م / 7 وقدر PMI قدر SK / 8 بود SPI - M / آن PI -  
SMK / نو SK - PMI / 9 تا دانی SK - PMI / 9 - 10 والسلام . . . اجمعین PMI  
فصل . وا اسفاه علی الغایب فی ذکرك الحاضر . آه من سطوات محبتك علی نفوس اهل  
الشقاء . آه من خفقان قلوب اهل مودتك عند الالتقاء . آه من كشف حجابك علی يوم  
یطوی السماء کطی السجل للکتب والصلاة علی نبیه محمد وآله اجمعین . SK / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴۲۱ - برادر اعز سلك الله بك سبيل رضاه في عافية . بدانكه شب پا نزد هم  
 3 رمضان بود - عرفنا الله قدره ؛ بر كته - كه اين نبشته نبشتم . در عالم ملكوت ،  
 در درون پرده های غیب در رفتم ، این منادی میگردند كه من النقيض  
 فاعتبر يا ذا البصر ! شعر سیاه و مرد کی مطلق ، و در مقابله آن خری بغایت  
 6 بیاض حیوة طیب در شتری بسته كه مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْجَمَلِ ، . هیچ دانی  
 كه چه میشنوی ؟ لا والله ! « هو الذي خلقكم فمنكم كافرٌ ومنكم مؤمنٌ » .  
 مرد باید كه در نگیرد ، و اختلاف وجود بیند : سیاهی و سپیدی ، و سرخی  
 9 و زردی زهره اش آبی گردد . اختلاف الوان موجودات نه اندك دردی دارد  
 باخود « ومن آياته خلقُ السماوات والارض و اختلاف السنتكم والوانكم » .

- ۴۲۲ - بدایت مردان آنست كه دیده ایشان چون تطلعی كند بدان  
 12 جناب عظیم كه مصدر این اختلاف بود ، همه شراب كافوری نوش كنند « إنَّ  
 الابرارَ يشربون من كأسٍ كان مزاجها كافوراً » شراب كافوری دانی كه چه  
 بود ؟ تابش آتشی بود كه از دور واپروانه گوید : « قوموا لله » ، « له المثل  
 15 الاعلى في السماوات والارض » ، « يومَ يكون الناسُ كالفراش المبثوث » . باش

1 بسم ... الرحيم P M I ومن رسائله رحمه الله 3 ه بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضی الله  
 عنه الرسالة الثلاثون بسم . . . الرحيم S / 2 برادر . . . عافية S وبه نستعين برادر كامل الدولة  
 اطال الله بقاءه ويسر له الوصول الى مقصد عباده الصالحين P M I برادر أجل كامل الدولة رحمه  
 الله N / بانزدم S N M بانجدم P I / 3 بود . . . بر كته S عرفنا الله بر كته P M I - N /  
 4 در رفتم N - S P M I / منادی میگردند S P M I ندا شنیدم N / 4 - 5 من . . . البصر  
 S P M I فاعتبروا يا اولی البصائر N / 5 شعر S P M I شعری N / مردکی S P M I مردی  
 N / مطلق S P M I . ظم N / خری S N آجری M چیزی P I / 5 - 6 بغایت . . .  
 S P I بغایت بیاض چیبود ؟ حیات طیب N - M / در N / S P M I / N / 7 التمام التمام  
 8 - 15 وجود . . . باش S P N M - I / 9 آی S M آمیخته P آب N / 10 . . . 10 ك  
 11 مردان P M مرد SN / ایشان P N M او S / چون P M - S N / 12 / اختلاف SN - S  
 P M / كنند S N كند M كني P / 12 - 13 الا انان 76 : 5 م / 12 - 14 كافوری S N M - P /  
 14 آتشی . . . پروانه N حرارت آتش بنده بود كه از دور واپروانه S آتشی بود كه از آن  
 دریا پروانه M آتشی بود كه از آن دریا برون آید P / البقرة 2 : 238 م / له (قرآن) لله  
 S P N M / 14 - 15 الروم 30 : 37 م / 15 القارعة 101 : 4 ك / .

\*\*\* نامه سی ام S 30 . P 65 . N 35 . M 95 . I 54 . . .

- تا خلق را بینی همچون فراش می گویند : « استجیبوا لله وللرسول ». چون پروانه از احرامگاہ طلب ، لبیک اجابت بزند ، این را شراب کافوری نوش کردن خوانند . 3
- ۴۲۳ - دریغا ! دریغا ! که ندانستند و « تلك الامثالُ نضرُها للناس وما يعقلها الا العالمون » ، « ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها . فاما الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم وأما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا ، يُضِلُّ به كثيرا ويهدي به كثيرا » . جوا نمردا ! یضل به كثيرا یعنی بالقرآن . وَ مِنَ النقيض فاعتبر يا ذا البصر ، این بود . آن شراب کافوری را در عالم « يولج النهار في الليل » نوش کنند . و چون ببا دیه « يولج الليل في النهار » رسند ، شراب زنجبیلی از چشمه سلسبیل نوش کنند . « ويسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا » ، « عينا فيها تسمى سلسبيلا » این آنکه بود که پروانه در میان آتش سوخته گردد . و چون سالك بوادی « الله نور السماوات والارض » رسد ، جلالت « كلُّ من عليها فان » دستی بر تخته پندار او زند ، جمال « ويبقى وجه ربك » او را همه شراب ظهور دهد . اینجا نه « يولج الليل في النهار » بود ، و نه « يولج النهار في الليل » آن نقطه که آخر عشق است آتش است . پروانه که عاشق آتش است از آتش قوت خود خوردن گیرد بلا زحمت اغیار . وجود پروانه همه غیریت است تا دانی « ابی الله ان يكون لصاحب النفس اليه سبيلا . حديث پیری و مریدی از اینجا

1 - 18 تا . . . آنجا I - S P N M همچون M همه چون S همچون P N / می گویند S N میگوید P M / الأنفال 8 : 24 م / 2 احرامگاہ S P M احرام نماز N / بزند S P N کند M / را S P M - N / 3 خوانند P N M گوید S / 4 دریغا S P M - N / که ندانستند S P M - N / العنكبوت 29 : 43 ك / 5 - 7 البقرة 2 : 26 م / 7 - 8 جوا نمردا . . . كثيرة S P N - M / 8 ومن P N M و ب S / 9 را S N که P M / 9 - 10 و 15 النهار في الليل . . . الليل في النهار S M الليل في النهار . . . النهار في الليل P N این آیت در عمران ، حج ، لقمان ، فاطر ، حدید در نخست به الليل آغاز شده و دومین عکس آنست / 9 - 10 نوش . . . سلسبیل S P M و يولج النهار في الليل N / 11 الانسان 76 : 17 و 18 م / 12 در میان N برعین P M در وغین در S / چون S N M - P / 13 النور 24 : 35 م / الرحمن 55 : 26 م / 14 الرحمن 55 : 26 م / همه S N - P M / 15 آن نقطه که N M آن لفظ که P این S / 16 آخر . . . است آتش است S N - P M / پروانه S P N پروانه ها M / که از S که پروانه عاشق آتش است این است جان پروانه و عاشق آتش که گفتم N از آتش P M / قوت S - P N M / 17 غیریت است N غیر است S M غیریت P / 18 از S - P N M .

برخیزد . در عالم عشق این را وصول خوانند ؛ زیرا که راه عاشق بسر آمد .

۴۲۴ - اما هنوز روش معشوق در عاشق بدایت ازینجا خواهد بود .

- شعر سیاه در خواب اندوه بود . اللهم لك الحمد . قال رسول الله - صلعم - 3  
تخلّقوا باخلاق الله . درین دو کلمه ، نویسنده و شنونده چون حلقه بر درند ،  
آدم و اسر حدیث خود « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » غبرت بشریت  
برسد . « لا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة » چرا ؟ زیرا که آن غبرت جز بر روی  
نارسیدگان نبود که « وجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قتره اولئك هم الكفرة  
الفجرة » . سیاهی روی در قیامت این بود که « وتسود وجوه » ، « ويوم  
القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة » . آن سیاهی حجابست  
« كلا إنهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون » .

۴۲۵ - اگر بدست سلوک این حجاب را برداشته بودی ، نور الله آخر روی

- اورا سپید کردی که « يوم تبيض وجوه » . این بیاض الوجه از يك روی  
حجابی بود میان دل آدمی و میان خدا . چون عکس نور الله نصیب روی دل  
آدمی آید ، گوید که « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » . نضارت و بیاض  
هر دو یکی بود اینجا . اکنون « ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور »  
15 مصطفی را - صلعم - نگر که این سرّ چگونه بر صحرا می نهد ، میگوید :  
اللهم ببيض وجهي بنور وجهك الكريم . هر روز چند بار در وضو میگوید ،  
و ترسم که هرگز نکفته بی : إن الله لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم  
18 ولكن ينظر الى قلوبكم و نياتكم .

1- II بر . . . نضارت S N M - I / I بر خیزد S N در خور P M - خورند N  
کویند M کویند S و منال کویند P / بسر آمد S N بر آمد P M / علاقة S P M  
3 شعر S N M حدیث P / رسول الله صلعم P M الله تعالی S N / الله صلعم S N M  
5 آمده N آمدیم S P M / الفاطر 35 : 34 ك / 5 - 6 بعد از این  
M غیر البشر در ومد P غنة البشرية ترسد S / 6 بواسطه 10 : 9 P M - N  
80 : 41 ك / 8 عمران 3 : 106 / 8 - 9 لامر 99 : 60 ك / 10 نطقه 80 : 79  
آخر S P M - N / 12 عمران 3 : 106 / و يك روی S روی P / 13 N M - I  
و میان . . . آدمی S N M و زمان P / القیامة 75 : 22 ك / 14 / 19  
S I - P N M / 15 النور 21 : 40 م / 16 و P N M - P M - N  
چنان N / 18 نياتكم P M احوالكم N



- ۴۲۶ - جوانمردا ! دل طلب کن کہ سر مایہ درین راہ دل است ثبت  
 العرش ثم انقش علیہ ، دانی کہ دل از کجا بدست آرند ؟ از سلوک . گواہی  
 3 خواہی از قرآن بشنو « افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب » می گوید :  
 چرا از خود روشی نکنید تا دلی بدست آرید ؟ این روش را نمی خواهد کہ از  
 همدان بہ تبریز روند ، این روش میخو اهد کہ مصطفی - صلعم - می گوید :  
 6 سیروا سبق المفردون . « چه گویی ؟ سیروا ، سیرِ قالب می خواهد از شہری  
 بشہری ؟ حاشا وکلاً ! « أولکم یسیروا فی الارض » همین بود . « السابقون  
 السابقون » همین بود . « إني ذاهبٌ الى ربي » همین بود . « ففرّوا الى الله » همین  
 9 بود . « ألم تکن أرضُ الله واسعة فتهاجروا فيها » همین بود . چه گویی !  
 « أرضُ الله » این خاک بود کہ بو جهل با مصطفی - صلعم - قدم بر آنجا نہاد ؟  
 ہیہات . « ذلك ظنُّ الذين کفروا » أرض الله نہ این بود لا بل « أن الارض لله  
 12 یورثها من یشاء من عباده » . جز بندگان خدا ہرگز قدم بر آن ارض نہادہ  
 باورت نبود از قرآن شنو : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض  
 یورثها عبادی الصالحون » . بو جهل کہ ارض مکہ در زیر فرمان او بود ،  
 15 « عبادی الصالحون » بود ؟ ہمہ در قرآن است ، ولیکن قرآن خوانی و قرآن  
 دانی باید . اهل القرآن ، اهل الله و خاصتہ . در بغداد اگر جهودان و ترسایان  
 قرآن یاد گیرند برای فصاحت ، چه گویی ، اهل قرآن باشند ؟ حاشا وکلاً .  
 18 فریاد از غفلتِ خلق !

1 جوانمردا . . . است P N M - S I / درین راہ P M راہ دین N / 18 ثبت . . . خلق  
 P N M - S / 3 الحج 22 : 46 م / 4 چرا P I آخر N M / 4 - 6 این . . . روند ، این . . .  
 المفردون P M I این . . . المفردون نہ آن . . . روند N / 7 الروم 30 . 9 ک / 7 - 8 الواقعة  
 56 : 10 ک / 8 - 9 السابقون . . . چه P M I کہ ففروا الى الله ارض الله واسعة فتهاجروا  
 فیہا همین را دان چه N / 8 - 9 الذاریات 31 - 50 ک / 9 النساء 4 : 97 م / 10 این P M I همین  
 N / مصطفی P M I سید N / نہاد P I نہادند M داشت N / 11 ص 38 : 27 ک / 11 - 12  
 الاعراف 7 : 27 / 12 - 13 یورثها . . . الارض P I - N M / 12 ارض N M اهل P I / نہادہ  
 M نہد N / 13 - 14 و الانبیاء 21 : 105 ک / 14 - 15 بو جهل . . . بود P M I - N /  
 16 و ترسایان N M یا ترسایان P I / 17 فصاحت N فصاحتش را P M I / 18 خلق  
 . / P I - N M

- ۴۲۷ — جوا نمردا! در جوال غرور مباح. نوشته بودی که پیران در حق مریدان. ندانم آنچه نوشته بودی! شرم دار! الحیاء من الایمان. « ما یلفظ من قول إلا ولدیہ رقیب عتید ». مرا و ترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم؟ 3
- بلی خلیل صالح انشاء الله. این نه بس بود که تمنای دیگر کنی؟ ارادت بزبان در ست می کنی! جوا نمردا! جان باختن دیگر است، و حدیث کردن دیگر. نشاید که سخن تو موزون نبود. و لعمری « ولا تأسوا من روح الله ». ارادت طلب کن، ارجو که بدان برسی، و ما را نیز بطفیل تودر آنجاریه دهند که « وما ذلک علی الله بعزیز ».

- ۴۲۸ — من که هرگز در همه عمر خود یک نفس روی ارادت ندیدم، حدیث پیری و مریدی چون کنم؟ و انگار که من بگویم، الناقد بصیر لا بروج علیہ الزیف. شعر:

- آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد، ای ذاداشت این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگ است رنگ او باید داشت

- استغفاری بکن در درون، و بگو که: اللّٰهُمَّ لا تُؤاخذنی بسوء اعمالی و خواطری، واجعلنی من عبادک الصّٰلِحین. « اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه ». پیش از آنکه یک قدم در وادی طلب برگیری، دعوی و اصلی می کنی؟ و اصلان را خود هرگز زهره آن نبود که این معنی در خاطر ایشان

1 - 5 جوا نمردا... جوا نمردا I/S - P N M I در... مباح N M / P I در...  
 N آنکه P M I / 2 - 3 ق 50 : 18 ک / 4 - 5 بلی... ای P M I - N / 5 بر من...  
 می کنی M پیران... نمی کنی P I / 6 نبود S N M / 7 - 6 / P I / 7 یوسف 12 : 87 ک  
 8 آنجا P I آن عالم S N M / راه دهند N / راهی دهند S M / راهی بود P I / الفاطر  
 35 : 17 ک / 9 که S N - P M I / ندیدم P M I ندیده باشم S N / 11 شعر S بیت N M  
 رباعی P - I / 15 - 16 یوسف 12 : 87 ک / 17 می S N M - P I / این معنی S P M I - N /



بگذرد، مخلصان را چه قدر بود! فتحه می گوید - رحمة الله عليه - : هفتاد سال است تا می کوشم ، مگر ارادت در حق طاهر درست کنم ، نمی توانم .

3 - ۴۲۹ - ای دوست نشنیده یی این دو بیت ؟ :

نا دیده رخ تیره نا کامانرا نا دیده زدور دوزخ آشامانرا

دعوی چه کنی عشق دل آرامانرا با عشق چکارست نکونامانرا؟

- (۱) این مکتوب شب پانزدهم نوشتم نیمه شب در خانه ارد شیر حفظه الله .  
 و شب چهاردهم دو نوشته او رسید ، و پیوسته مینویسد . روز چهاردهم خود  
 جوابی نوشته بودم ، ولیکن این نیز در راه بود . والسلام والحمد لله رب  
 العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین . (۲)



۱ مخلصان S N M / ۲ مگر N M / ۳ مگر S که P I / طاهر درست کنم  
 S M پیر درست کنم P I خود ظاهر N / ۳-۵ ای . . . نامانرا S N M - P I / ۶-۸ این  
 . . . السلام M - S P N I / ۸-۹ والحمد . . . العالمین S P M I - N / ۹ وصلواته . . .  
 اجمعین M وصلی الله علی محمد وآله N I / ۹ وصلواته علی محمد وآله الطاهرين S P / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۳۰ - « إننا لما طغى الماء حملناكم في الجارية . لنجعلها لكم تذكرة وتعيها أذن واعية » تلاطم امواج بحار تقدیر خو است که ترا ای عزیز از پای درآرد،  
 3 ولیکن کشتی عنایت از جناب لطف و کرم باستقبال فرستا دند . ارجو که دانی که چه نوشتم . دو نامه که پیش از این نوشتم با تو نمایند که من چه گفتم ،  
 6 فتأملها بتدبر .

۴۳۱ - بظاهر دوری ! و دوری ظاهر ارباب البدايات را خللی عظیم آورد،  
 ولیکن در حق ارباب نهايات آن همه خلل نبود در و . اگرچه هم حضور از غیبت او لیتر بود تا آنکه که جان بعالم خود باز رسد ، از جناب لم یزل  
 ۹ این ندا بشنود که « إرجعي الی ربك راضية مرضية . فادخلي فی عبادی »  
 حق تعالی سمع ظاهر را برای حضور پیران آفرید تا هر چه دویند ایشان  
 12 مریدان بشنوند و بصر ظاهر را برای غیبت آفرید تا هر چه بزبان قلم پیر در هوای کاغذ اثبات کند بصر ظاهر مرید به بیند . در حضور ، زبان پیر و کوش مرید و واسطه هوا که حتمال آواز بود تا به کوش مرید برساند ، همه بیاید . اما

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M ومن رسله رحمه الله . . . بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الحادية والثلاثون بسم . . . الرحيم نستعين الله واهل الحياة عز سلطانه S / 2 - 3 الحاقة 69 : 11 و 12 ك / 3 تقديج S P M I - N / 4 ي عورج S N / P M I - S 4 و کرم / 5 چه S N M چون P I / 6 فتأملها S N / S P M - 7 بظاهر S N ظاهر P M I / 8 مورد S N M و P I / 9 نهايات P N M I نهايت S / دور P N M I / 10 هم P I - S N M / 11 جان P N M I خود S / خود P N M I خویش S / 10 قد S P M I / 11 معجز 89 : 28 ك / 11 و S M I از P I - N / حضور S P M I - N / 12 مرید P N M I مرید S / 12 وبصر . . . هرچه S - P N M I / پیر در N / پیر S M I / P I / 13 بصر S کوش P N M I / به بیند S بشنود P N M I / دور M و دور S P I / 14 حتمال S P M I / 15 N / هم P M I مرید S N /

\*\*\* نامه سی و یکم . S 31 . 27 . P 55 . N 46 . M 54 . 27 + 44 . . .

3 در غیبت قلم کار زبان می کند در حق پیر ، وبصر کار گوش می کند در حق مرید ، و کاغذ کار هوا می کند در حثالی ، تا کار تمام شود . « وأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً » .

6 ۴۳۲ - اگر در حضور و غیبت این اسباب و آلات ، قیوم وجود ، نیا فریده بودی مسکین آدمی چه کردی ؟ منت از این نهد بر آدمی در این آلات چون گوید « وجعل لكم السمع والابصار والأفئدة » . و از غافل بودن او از این نعم چنین شکایت کند که « قليلاً ما تشكرون » . و از راه کرم او را تنبیه چنین کند که « يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم » . اگر نعمت یاد آوری ، شکر کنی . پس « أذكركم » در مقابله « اذكروني » بود . و اشکرکم در مقابله « اشكروا لي » بود .

12 ۴۳۳ - آخر از اسماء او یکی « شکور » است ، ترا شکر کند بر نعمتی که او بتو داده است ، و گوید : نعم العبد إنته اوآب . لابل خود شکر کند بنیابت تو که قدر نعمت او ، تو ندانی تا شکر کنی . شکر نفس بنفسه فهو الشکور . از عالم غیب با دوستی گفتند از آن تو که : شکور بحقیقت او است ؛ زیرا که نعمت او جز او کس نداند ؛ پس که شکور تواند بود ؟ این 15

1 - 2 در حق . . . کند S P M I / N - 2 / 3 لقمان 31 : 20 ك / 4 آلات S N M آلت  
 P I / 6 السجده 32 : 9 ك / او S M I - P N I / 7 چنین S P M I این چنین N / کند که  
 S M کند N - P I / السجده 32 : 9 ك / را S N M - P I / 8 چنین S N M - P I / الفاطر  
 35 : 3 ك / 9 کنی S N M بود P I / 9 - 10 البقرة 2 : 152 م / 11 - 12 بر . . . کند N M  
 والسلام . بسم الله الرحمن الرحيم ۲۷ حق تعالی شکر کند S - P I ( در نسخه I اینجا پایان  
 نامه ؛ و آغاز ۲۷ و در نسخه P پایان نامه ه ه و آغاز ۲۷ میباشد ) / 12 بتوداده است M  
 ترا داد P N I / شکر کند M و اشکر گوید N و اشکر کند P I / 13 ندانی M چه دانی  
 S P N I / 13 - 15 تا . . . S N M - P I / 14 که S N - M / 15 کس M - S N / پس  
 که S N پس M / .

مایه شکر که بدست تو بود، عزیزا خود هست، و تو در آن قدر نیز مقصری .  
 شکر آدمی بر نعم او بر اقسام است : شکر دل ، آن بود که او را به منعمی  
 بداند ، هر که نداند کافر است . و شکر جوارح آن بود که در رضای او  
 بکار داری ، تا ترا بکمال دولت رساند در دین . و شکر مال همچنین است که  
 در رضای او هم خرج کنی .

۴۳۴ - ارکان دین پنج است : نماز ، شکر دلست و شکر جوارح ، و زکاة  
 شکر مال ، و صوم شکر شهوتِ بطن و فرج است که دو نعمت عظیم است .  
 اگر شهوتِ بطن نبود ، بقای آدمی نبود . بیت :

چو بر گیزی از کوه و نهی بجای سر انجم کوه اندر آید زپای

۱۰ هوا بدن را تحلیل کردی بده روز ، اگر غذا در مقابل نبود . و شهوت  
 فرج بقای نسل را است که چون وجود دایم ممکن نبود ، دوام وجود او  
 در دوام وجود نوع او بستند . چه دانی که چه میشنوی ؟ « ومن آیاته أن خلقکم  
 ۱۲ من تراب » ، « وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً » . زهی قدرت !  
 « وکان ربک قدیراً » . شهوتِ بطن و فرج دو نعمت عظیم است و روزه شکر  
 آنست ، و حج هم شکر بدن است و هم شکر دل است .  
 ۱۵

۱ مایه . . . خود PI - S NM / هست M چیست PI - S N 2 / S - PI -  
 NM / او را S - P N M I / 4 همچنین است S همچنین آن بود N آن د P M I / 5 م  
 S / P N M I - 7 صوم S M صدقه N روزه PI / بطن و فرج M البطن و الفرج S P N I /  
 12 - 13 الروم 30 : 20 ك / الفرقان 25 : 24 ك / الفرقان 25 : 24 ك / 15 و م . . .  
 است P M I و م شکر دل S - N / .

۳۵ - لا إله الا الله لفظش شکر زبان است ، و حقیقتش در علم شکر دل ، و بودنش شکر جان . لا إله الا الله را بمعنی چنین دان ، نه کار تو است این ورق . لا إله الا الله گفتن دیگر است ، و لا إله الا الله بودن دیگر ، اگر از جمال لا إله الا الله ذره‌یی در ملك و ملکوت تابد ، بجلال و قدر لم یزل که همه نیست گردد .

۳۶ - اما نماز ، بعد از این رکن ، اعظم الارکان است ، که لیس بین الایمان و الکفر الا ترک الصلاة . و الصلاة عمادُ الدین و من ترکها فقد کفر . جهد کن تا ترا در جریده ارباب الصلاة نام بود . و اگر همه بر حاشیه بود که هم خیر کثیر بود . چه پنداری ، نماز کاری آسان است : قیامی بعبادت ، و رکوعی بعبادت ، و سجودی بعبادت ؟ هرگز ، در استقبال قبله « إني ذاهب الى ربي » دیدی ؟ هرگز ، در « الله اکبر » که گفتی ، وجود ملك و ملکوت را محو دیدی ؟ هرگز ، در « کبیراً » اثبات بعد المحو ، دیدی ؟ هرگز ، در « الحمد لله کثیراً » ، شکر کردی بر نعمت اثبات بعد المحو ؟ هرگز ، در سبحان الله ، منزهی او ، دیدی از شکر تو ؟ هرگز ، در « بکرة » بدایت آدمیان ، دیدی ؟ هرگز ، در « واصلیاً » نهایت مردان دیدی ؟ « فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون » با تو گفت که

1 است و SPNI - M / در علم SPNI - M / 2 . . . دان SPNI - M / 3 SPNI - M / 4 در M بر SPNI / 5 گردد SPNI گردند M / 6 که SPNI / N - 8 الصلاة SPNI البصائر M / کاری آسان است M آسان کاریست SPNI / 9 و رکوعی بعبادت M رکوعی SPNI / 10 در SPNI تو N / الصافات 37 : 99 ك / 12 کبیراً SPMI تکبیر الله اکبر کبیراً N / 17 الاحزاب 33 : 42 م / 18 الروم 30 : 17 ك / .

- « یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل » چپود . هرگز ، بعد ازین ، احرام گرفتی که « وجّهت وجهی » ؟ هرگز ، یای « وجهی » را ، دیدی ؟ در میان دریای « للذی » غرق شدی ؟ . هرگز ، در « فطّر » خود را گم ، دیدی ؟ . هرگز ، در « فطر السماوات والارض » « فلا اقسام بما تبصرون وما لا تبصرون » ، دیدی ؟ . هرگز ، در « حنیفا » ملت خلیل دیدی که گفت : « وانا اول المسلمین » ؟ دانی که مصطفی را - صلعم - چرا گفتند : « ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا » ؟ هرگز ، در « مسلماً » استغفار از قول خود ، کردی ؟ و این دیدی که بیت :

- 9 یارم خواهم که با نثار آید زود خیزم بروم تا بقرار آید زود

- ۴۳۷ - هرگز ، در « وما انا من المشرکین » خود را ، دیدی که دست بر تختة وجود خستگان خود زد تا فانی شدند ؟ پس در « من المشرکین » صادق بود که آنرا که نه بینی ای صنم چند زنی ؟ . چون در « وما انا » نیست شد ، مشرک اینجا چه کند ؟ « کل من علیها فان » مشرک چه بود ؟ . پس دیدی که « ان صلاتی و نسکی و حیای و مماتی لله » پیش از تو ناطق وقت آمد ، و دل تو زین او آمد . پس زبان تو مستنطق و گویا آمد . پس چون گفتی : « رب العالمین »

1 القرآن 22 : 61 و 31 : 29 و 35 : 12 و 57 : 6 / 2 الانعام 6 : 79 م / 2 یای S P M I  
 یای باه N / 3 شدی M شده S P N I / کم M - S P N I - 3 / M - 4 الانعام 6 : 79 م / 4 حوة  
 69 : 98 ك / الانعام 6 : 79 و 162 م / وانا اول المسلمین P N M I وما لا تبصرون S  
 دانی N دانستی S P I گفتی M / 6 النحل 16 : 123 ك / 7 مسد S P N M I - 8  
 قرآن عمران 3 : 67 م / 8 بیت S M - P N I / 9 یارم . . . زود P M I - 10  
 اندر زد خیزم بروم تا بقرار آید زود S N / 10 الانعام 6 : 79 ك / 11 وجوه S P N M I  
 خستگان خود N حسابان خورد P M I حسابان تو S / فانی S N M نیست P I / شدند N  
 شد P M I شدی S / من S P N I وما انا من M / 11 بود که P N M I شدی S / 13 الرحمن  
 55 : 26 م / چه بود S P M I - N / 16 - 17 الانعام 6 : 162 ك / 18 . . . N M I  
 او . . . او P I - S / و گویا آمد S - P N M I / .

بی تقلید ، دیدی که « لا شریک له » معنی این حدیث خود و او تو گوید ، اگر گوش داری . و تتمه این در « وبذلك أمرت » هرگز ، دیدی ؟ « وانا من المسلمین » ، علیکم بدین العجایز . پس « اعوذ بالله » درین مقام درست بود .

۴۳۸ - در این بدایت بسم الله گفتن ضرورت بود ، « الرحمن الرحیم » مهر صفات اوست که بر ذات نهادند که چون نگین بی نقش بود . کار تو نکند در مهر نهادن . پس « الحمد لله » شکر است بر ثبت « الرحمن الرحیم » بر الله اعنی صفات بر ذات . « رب العالمین » مهر دیگر که بالله زیبد . چنانکه الرحمان الرحیم را الله زیبا بود . پس « الله » از « بسم الله » و « الله » از « الحمد لله » یکی گردد . و « الرحمن الرحیم » را اینجا تکرار ضرورت بود .

۴۳۹ - در یفا که هیچ فهم نخواهی کردن ازین معانی ، و بترسم که اگر نویسنده وقتی دیگر مطالعه کند با تو برابر بود ، چرا ؟ زیرا که « مالک يوم الدين » و « الأمر يومئذ لله » آخر ترا در دنیا جای نیست . نویسنده چون در حال نوشتن با آخرت بود که و قلبه بین یدی الله . و در حال مطالعه در دنیا بود ، چندان فهم کند که دیگران . وقتی کسی شرابی از قدحی نوش کرد ، و مست وقت گشت . اگر بعد آن قدح را بروی عرضه کنند ، چگویی هیچ مستی کند ؟ حاشا و کلا ! والله اگر هرگز از سورة الفاتحة « شراباً

۱ / پی M روی SPI - N / و او S بتو PMI و N / 2 الانعام 6 : 163 ك / هرگز دیدی SPI - SNM / 2 - 3 یونس 10 : 90 ك / 3 علیک SNM ترا معلوم شود علیک PI - پس PNMI دیدی پس S / بود SNM شود PI / 4 این SNM بن مقام PI / 5 و PNMI - S / 6 ثبت S تربیت PNMI - M / 7 بر SNM و PI / بالله زیبد NM بر الله زیبد S الله زنده PI - 8 - 9 و الله . . . الرحیم SNM - PI / 9 و PNMI - S / 11 دیگر SNM - PI / 11 - 12 الفاتحة 1 : 3 ك / 12 الانفطار 82 : 19 ك / 11 کسی PNMI - S / 15 و مست PNMI و نیست M مست S / گشت PNMI شد S / بروی PNMI برو S / هرگز SNM - PI / .



طهوراً» نوش کرده‌یی از دست ساقی، «وسقیهم رشهم»، ممکن بود که آنچه نوشتم فهم کنی، وارجو که به بینی پس چون هشیار گردی «إيّاك نعبد» کهربندگی را بر میان بندی. و اگر حال گذشته یاد آوری «وإيّاك نستعين» خود گفته آید. پس طمع ترا در یابد که روی فضل و کرم دیده باشی «إهدنا الصراط المستقيم» بگو یی. پس از رفیقان تو که واتو آن شراب می خوردند، یاد کنی گویی: «صراط الذين أنعمت عليهم». پس محرومان بینی بر در بمانده. چون حلقه و تو در درون خانه نشسته «غير المقضوب عليهم ولا الضالين» بگو یی. در دریای خوف و خشیت و هیبت غرق گردی.

۴۴۰ - جوانمردا! شرح «الحمد لله» شنیدی که لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب. چه معنی دارد، و نماز بی فاتحه درست نباشد. دوستی حاضر بود در خواست. خواستم که مفهوم ترا از این بود ولیکن چنین آمد. ارجو که وقتی مفهوم ترا از این بنویسم. و خوض نمی کنم در شرح رکوع و سجود و تشهد و ارکان دیگر که بس تنگم از وقت:

ترسم که اگر کرم شوم در کارت کارم دهد آن کرشمه بسیرت

چون بسعادت و اهدان رمی، شرح این نام بمشافه بشنوی اگر من دانم، و اگر نه این را نیز در کیسه «حم عشق» نگاه می دارم که «يوحى اليك والى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم».

1 نوش M - SP NI - ساقی / SNM - PI / 70 : 61  
 3 بر SNM در PI / 8 : 7 شده SNM / 10 : 8 شده PI / 1 : 1  
 خوردند NM می خوردند S خوردند PI / 6 : 6 الفاتحه / 6 : 6  
 7 - 8 الفاتحه 1 : 6 ك 8 / 8 کردی PM می شوی SN / 9 : 9  
 و شرح الحمد / PNM / 11 بود SN بنویسم PI - M / 11 : 11  
 / M / 14 کرم شوم SNM شوم / 1 : 1 شوم PI - SNM / 14 : 14  
 دانم PI - SNM / 16 - 17 الشوری 42 : 2 ك 7

۴۴۱ - سلام عليك ايها الاخ ورحمة الله وبركاته . فرزند احمد را ، حفظه  
 الله وجعله من عباده الصالحين ، باری دوسہ دیدم ، وزین الشرف مواظبت می  
 نماید . اگر « قوت القلوب » نسخه درست یا بد بخرد . وبرکہ را سلام کند ،  
 و او پیوستہ می نویسد ، وما را بدعا یاد دارد کہ دعاء المؤمن لأخيه على ظهر  
 الغيب لا يُردُّ ، نطق نبوت است ، کہ « وما ينطق عن الهوى » صفت  
 او است . دوستان همہ بسلامت اندومی پرسند . والسلام والحمد لله رب  
 العالمين وصلى الله على سيد المرسلين محمد وآله الطاهرين .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴۴۲ - ای برادر عزیز بدان و آگاه باش که خلق جهان دو قسم اند :
- 3 قسمی بصورت آدمی اند ، و قرآن در حق ایشان چنین می گوید : « اولئك كالأنعام بل هم اضل » ایشان کدامند ؟ بیانش در تمامی آیت گوش کن :
- « اولئك هم الغافلون » . از این قوم حدیث کردن بس مهمی نیست . ذکر ایشان در قرآن برای دوستان کرد ، تا شب و روز لرزان و ترسان باشند که مبادا آن قوم مائیم . و الا ایشان را کجا این قدر بود که در مصحف مجید نام ایشان برند . آن علم لا ابالی است که خود بر دیده دوستان خود عرض دهد تا بینا باشند بکمال استغنائی ازل « و یحذرکم الله نفسه » این معنی بود .

- ۴۴۳ - قسم دوم کسانی باشند که بمعنی و صورت نسبت آدم دارند . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که « ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی الابر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً » . و جهل و بوله که « اولئك كالانعام بل هم اضل » در حق ایشان بود .

1 بسم . . . الرحیم P M I ومن رساله رحمه الله . . . بسم . . . الرحیم N . . . الرحمن  
رضی الله عنه الرسالة الثانية والثلاثون بسم . . . الرحیم S . . . الرحیم P I . . .  
تستعین M استعین الله عز سلطانه S - N / 3 قسمی S P M I معنی N . . . الرحیم P M I  
N / 3 - 4 و 5 و 13 الاعراف 7 : 17 ك 4 / 7 ایشان که معنی S P M I . . .  
P N M I دار 7 / S مبادا P M I نباد N تیبید S . . . الرحیم S N M I . . .  
S P M I عالم N / دوستان S P M I انسان N 9 مهر 1304 . . .  
10 قسم دوم S P M I - N / یعنی S N M . معنی P I . . . P M I . . . S  
آدمی M / 11 قدیم S N M مجید P I . . . S M I . . . S P M I . . . P N I . . .  
17 : 70 م / 13 هـ S P M I . . . N . . . S M I . . . N . . .  
ایشان P I / .

\* \* \* نامه می و دوم . . . S 32 . P 19 . N 25 . M 2 . I 33 . . .

بنی آدم « نباشند . پس حقیقت نسبت آدم ندارند . « یا نوحُ إنه لیس من أهلك » . آن فرزند ظاهر است ، از حقیقت بتوهیج پیوند ندارد .

3 ۴۴۴ -- اکنون بدانکه این قسم دوم سه گروه اند : رسیدگان اند بلجۀ کار و بلبّ دین ، از ایشان حدیث کردن ممکن نیست ؛ زیرا که افهام خلق آنرا احتمال نکند ، و جز در پرده نتواند گفت و نصیب خلق از شنودن حدیث ایشان جز تشبیهی نبود . این قوم را در قرآن ذکر چنین کند که « رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه » . از آن عهد چه توان گفت که چبود؟ و اگر گویند که فهم کند؟ « أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؟ قالوا بلی ! » کنایت از آن عهد است ، ولیکن خلق را از این جز حدیثی نصیب نیست . این فرقت واصلان اند و رسیدگان .

۴۴۵ . فرقة دوم مریدان اند که جان ایشان را قوت از عکس جان های فرقت اول بود . جان در بازیدن کار ایشان شد . و قوت ایشان خود از جان در بازیدن بود و تسبیح جان ایشان جز این نبود .

جز با تو خطاست عشق آغازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن

15 در درون این قوم جز ذکر خدای تعالی و تقدس را جای نبود . ابو بکر صدیق سر جریده این قوم است . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که

1 - 2 هود 11 : 46 ك / 2 آن S N M انکه P I / از S N در P M I / بتو S P M I  
بوی N / ندارد S P I ندارند N M / 3 قسم دوم S P M I در قسم N / رسیدگان P N M I  
گروه اول رسیدگان S / 5 آنرا S P M I - N / 6 کند N کنند S کرد P M I / 7 الاحزاب  
33 : 21 م 8 که فهم کند P N I که فهم کنند S چه فهم کنند M / الاعراف 7 :  
172 ك 9 جز حدیثی S M حدیث N جز در حدیث P I / فرقت P N I آن فرقت  
S M / 12 شد P M I بود S است N / 13 جان ایشان جز N ایشان جز S M جانسان  
P I / 14 خط . . . آغازیدن S N خطاست عشق جان بازیدن P I خطاب عشق آغازند  
M / 15 در . . . نبود S P M I - N / جز S - P M I / 16 است S N M - P I / قدیم  
S M کریم N مجید P I / .

«ولو اننا كتبنا عليهم ان يقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوه الا قليل منهم». این قلیل، ایشان اند. فرقه اول این تمنا کنند که کاشکی از ایشان بود ندی، زیرا که آنها آئینہ ایشانند. جمال خود را جز در آئینہ ایشان نتوانند دید. خود را بخود نتوانند دید. لاجرم در حق ایشان این گویند کہ ابو بکر و عمر سیدا کھول اهل الجنة. و در حق خود گویند: ليت رب محمد لم يخلق محمداً. والله لا ادري من اهل الجنة انا، أم من اهل النار.

۴۴۶ - هیچ دانی کہ ارادت چه بود؟ خدای را در آئینہ جان پیر دیدن بود. لابل جرم آفتاب رادر آئینہ توان دید؛ زیرا کہ بی آئینہ آفتاب نتوان دید کہ دیدہ بسوزد. بواسطہ آئینہ مطالعت جمال آفتاب علی الدوام توان کرد. و بی واسطہ نقشی نتوان دید. از اینجا بود کہ پیرا مریدی آرزو کند و نتواند کہ اگر آئینہ خواهد کہ مطالعہ جمال آفتاب کند، او را دیدہ نیست کہ در آفتاب نکه کند. او را قوت از خود باید خورد. پیر آئینہ مرید است کہ در او خدا را بیند، مرید آئینہ پیر است کہ در او خود را بیند. هرگز بوی بکر صدیق نگفت کہ «لا اله الا الله» الا با «محمد رسول الله» زیرا کہ می دید کہ «من يطع الرسول فقد اطاع الله» چیست.

۴۴۷ - جوا نمردا! هیچ عاشق بودہ بی کہ در همه حرم خود نشاء در وصال

1 النساء: 04-06 / 2 / ان تمنا PE / من قدا N / م PE / S / 3 / 4 / 5 / 6 / الجنة S / PM / السعادة ... / 7 / الجنة N / 8 / PM / لا بل / فتبين و ... / 9 / PM / PM / 10 / PM / 11 / PM / 12 / آفتاب PM / بينه SN / 13 / او خدا را S / در آفتاب PM / 14 / م / بينه SP / 15 / م / 8 / م / چیست PM / S / 16 / N - SP / M

3 باشی با معشوق، خاموشی او چون دانی، و حدیث کردنش بزبان چون دانی؟  
چون ترا قوت<sup>۳</sup> آن نبود کہ از حقیقت او قوتی خوری کہ این محال بود کہ  
تو با او بتوانی بودن. بنظارگی دل خود را بر بام گوش خود آری، تا از  
حدیث کردن او بزبان قوتی خوری. چون معشوق را بی پرده دیدن محال  
بود، در پرده دیدن ضرورت بود. پس بر قومی بی حجاب تجلتی کند ایشان را  
6 از ان چه قوت تواند بودن؟ در عالم علم و تمیز، این حدیث کم شنوده کہ ما بینهم  
وبین أن ينظروا الی ربهم فی الجنة إلا رداء الکبرياء علی وجهه.

۴۴۸ هر چند در این ورق بیش نویسم اشکال بیش بود، اما علی الجملة  
9 بدانکہ مریدی، آن بود کہ خود را در پیر بازد. اول دین در بازد، پس  
خود را در بازد. دین باختن دانی چون بود؟ آن بود کہ اگر پیر خلاف دین  
اورا کاری فرماید، آنرا باشد؛ زیرا کہ اگر در موافقت پیر راه مخالفت  
12 دین خود نرود، پس او هنوز مرید دین خود است نہ مرید پیر. این متعلمی  
بود کہ دین خود می آموزد از غیری. اگر راه پیر رود، مرید بود. پس  
اگر راه مراد خود می رود، او خود پرست بود. مریدی پیر پرستی بود، و زنا  
15 داشتن در حق خدای تعالی و رسول - صلعم - .

۴۴۹ - چه می شنوی؟ دریغا کہ نہ قوت تو است! ندانم کہ قوت کہ

1 بزبان SPMI - N / 2 او PMI آن N ش S / 5 بود SPI است N M / 6 از آنچه  
SPMI هیچ PI / کم شنوده PMI مگر نشنوده S مگر شنوده N / 9 بازد SPMI  
در بازد N / 10 در بازد PNM بازد PI / چون PMI کہ چون N کدام S / 11 باشد  
SPMI منقاد شود N / زیرا SPMI - N / راه مخالفت SM مخالفت N خلاف راه PI /  
12 است SNM بود PI / پیر SPMI پیر مرد N / 13 پس SPMI و N / 14 مراد  
SPMI مراد N / 16 چه می شنوی SPMI - N / نہ قوت تو است SPMI قوت  
تو نیست N / .

- خواهد بود ! از همدان تا بغداد قرب صد فرسنگ است . این سهل است لیک  
از تو تا این حدیث هزار هزار فرسنگ است . این کسی اقتراح کرده است کہ  
در این ، فصولی چند التماس میکرد از بہر خود نہ از بہر تو . قرآن گوید 3  
« یا ایہا الکافرون » اما از این کافر هیچ قوتی نخورد کہ از غمزہ جمال معشوقان  
عاشقان سوخته قوت خورند ، کوران را از آن چہ ؟ « یا ایہا الکافرون »  
ظاهرش خطاب است با کافران ، اما حقیقتش نہنگی است کہ چندین ہزار  
ابو بکر و عمر در دم قہر خود کشد ، و هنوز ، وا جوعاہ ! « فریاد می کند .  
چہ گویی ؟ از قرآن کافران را نصیبی بود ؟ « إنہم عن السمع لمعزولون » .  
عاشقی نامہ معشوق خواند ، حاضری را کہ هنوز آتش عشق اورا نسوخته 9  
است ، از آن چہ خبر ؟ الایمان ذوق این حدیث دراز بکشید . فرقت دوم کہ  
میریدانند صفت ایشان اینست .

- ۴۵۰ - فرقت سوم را محبان گویند . صفت ایشان ، مال در باختن است 12  
« یجاہدون بأموالہم » اینہا باشند ، « وانفسہم » آنها باشند . وروا باشد کہ  
کسی جان و مال در بازد « واولئک یؤتون أجرہم مرتین » ، « إن اللہ اشتری من  
المؤمنین أنفسہم وأموالہم » . پس چندین ہزار ہزار مقام بود در تفاوت  
15 ہر فرقی ؛ زیرا کہ مال در باختن ہمہ یکسان نبود . بہترین درجات در اینجا  
آن بود کہ ہمہ در بازد . چون ابو بکر را مصطفی - صلعم - گوید : ماذا

1 قرب P N M I / S / صد P N M I - S / سهل N سلامت S P M I / لیک N  
3 / S P M I - فصولی چند S N / فصول چند کہہ P M I / 4 الکافرون 109 : 1 / ک / هیچ قوتی  
نخورد S آنرا هیچ قوتی نخواهد بود N / هیچ قوت نخورد P I / معشوقان S P M I  
معشوق N / 5 قوت S - P N M I / آن S N M - P I / 6 خطاب S N M خطابی P I  
چندین S N M چند P I / 7 کشد P I کشد N کشید S M / فریاد می S P M I - N  
8 الشعراء 26 : 212 / ک / 9 عاشقی S P M I عاشق N / معشوق P N I معشوق M معشوق  
S / هنوز S P M I - N / 10 خبر S N M - P I / الایمان P N M I / 11 اینست S P M I اینست کہ بیان کردہ شد N / 12 محبان S N M / 13 التوبة 9 : 41 / ایہا . . . S P M I  
وانفسہم . باموالہم محبان باشند بانفسہم میریدان N / باشد P M I بود S N / 14 / 15 : 28 / م / مرتین P N M I مرتین باشد S / 14 - 15 التوبة 9 : 111 / م / 15 ہزار S P M I - N  
در تفاوت S P M I بہ تفاوت در N / 16 زیرا S P M I - N / 17 کہ P I - S N M /



ترکت لعیالك او گوید : الله ورسوله . باز کمترین درجات آن بود کہ از بذل مال اختصار کند بر زکوٰۃ دادن کہ فرض است . اگر کم از این بود خود در حساب نیست . 3

۴۵۱ - وهم چنین در جان باختن ، و مال باختن ، و خود باختن ، و دین باختن و خدا و رسول باختن بسیار تفاوت بود . و أعلى الدرجات آن بود کہ خود را نبود ، معشوق را بود . مثلاً چون دست تو کہ خود را هیچ گونه نتواند بود ، و جز ترا نتواند بود ، بفرمان تو ساکن و متحرک تواند بود . و او را جز ساکن و متحرک بودن کاری دیگر نتواند بود . بالاترین درجات ارادت آن بود کہ جان مرید چنان مسخر بود جان پیرا کہ انگشت و زبان و گوش تو ترا . و کمترین درجه در ارادت آن بود کہ بفرمان او بود بی کراهتی . پس اگر این نبود ، در حساب نیست . اما تا در راه ارادت بود ، هنوز مرید نبود . و اگر عنایت پیر مدارا ، و را کند ، بارادت رسد بروز گار . 12

۴۵۲ - و کمال ارادت کہ صفتش می کنم ، چیز بعد مرگ ممکن نیست ؛ تا در دنیا بود مدخول بود ! مصطفی - صلعم - چون در یک حرکت یخنبد ، ابو بکر کہ بخلاف او کند همه نطقش آن بود کہ الصديقين والعابدین سه بار بگوید تا ابو بکر عذر خواهد . خلق را از این اسرار چه خبر ! از دین بهیچ 15

1 باز SPMI - N / درجات SN درجاتی PMI / 2 مال SNM - PI / اختصار  
PNMI اقتصار S / بر SN به PMI / کہ فرض است SPMI - N / اگر SNM  
کہ اگر PI / خود SN - PMI / 4 چنین SNM - PI / و مال باختن N - SPMI /  
4 - 5 و خود ... بسیار S و دین خدا و رسول در باختن بسیار و خود باختن و دین خدا و رسول در  
باختن بسیار : P م N / 5 بود SNM - PI / 7 تواند SNM - PI / 7 - 8 و او را ...  
بود SPMI - N / 8 ارادت SNM مرید PI / 8 - 10 کہ جان ... آن بود PNMI -  
S / 9 جان مرید PMI - N / 10 - 11 این نبود PMI نه این بود SN / 11 تا PMI هر کہ  
S - N / بود PNMI خود بود S / 12 مدار S را می P - NMI / 13 صفتش SPMI  
صفت او N / بعد PNMI بعد از S / نیست PNMI نیست کہ موتوا قبل ان تموتوا S /  
14 یخنبد S - PNMI / 15 والعابدین P و خائفین S العابدین NMI / .

چیز اقتصار کرده اند، و در جوال غرور بمانده اند. « فستذکرون ما اقول لكم وأفوض امری الی الله » و « سیعلم الذین ظلموا ائی منقلب ینقلبون ». صیاد چون دام به بغداد فرستد، دام صید نکند، مگر صیاد بنفسه جمالی را بخواستاری صید فرستد تا با آواز و اسبابی فرار دهد. از جناب لم یزل ولا یزال دام قرآن باین عالم حکم فرستادند، ولیکن در هر حرفی هزار هزار غمزه جان ربای تعبیه کردند « و ذکر فی ان الذکری تنفع المؤمنین » گفت آنکه صید ماست، دام ما داند. و در بیگانگان مارا خود هیچ طمع نیست. « ان الذین کفروا سواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ».

۴۵۳ - برادر أجل کامل الدتولة سلام بخواند، و این مکتوب را بتبرک هر روز فروخواند. انشاء الله که بوقت خود هر کله کار خود بکند. مارا بر سر تربتهای بزرگان یاد دارد، و خود را این دعا کند، که اللهم ارزقني ایمانا صادقاً. و مادرو پدر را در دعا یاد دارد که او را در آن منفعتی بزرگوار بود. و در آن کوشد که خود را از دست مشغله دنیای شوم و استاند که آنرا آخری نخواهد بود إلا حسرت بی نهایت و ندامت بکمال. نعوذ بالله من ذلك. مشرف را سلام کند و با او بگوید که قاضی می گوید:

ای دوست ره عشق برفتی و بیبود راز دل خود ز ما نهفتی و بیبود  
بی مستی و بی شراب خفتی و بیبود کبار بتراک ما بگفتی و بیبود

۱ چیز 1 - S N M / P I - 2 الغافر 40 : 44 ک / 2 / شماره 26 : 227 ک / نسخه ح...  
S N بتعبیه جهاتی 4 / P M I بخواستاری S N M بخود وی P I / ...  
یا او روشنالی S تا با او آشنائی 5 / P M I مابن S M بسوی P I / ...  
7 خود 8 / S P M I - البقرة 2 : 6 م / 9 - 11 برادر ... 10 / S N - P M I ...  
13 / P I - M شوم 14 / P I - M / جزای M / جزای P I - 15 مشرف را  
سلام 16 / S - P N M I / کند... گوید P M I / ... گوید رباعیه 16 - 17 / S - N  
ای... بگفتی و بیبود 16 / S - P N M I / بیبود... بیبود P I / بیبود... بیبود N M /  
خود زما P M I / ماز خود N / 17 / بیبود... بیبود P I / بیبود... بیبود N M /.

- ۴۵۴ - العزّة لله وحده این نوشته بغایت مشکل است و کسی که در جهان از این خبر دارد بغایت عزیز است ، چه از میان چندین هزار سالک که راه خدا روند ، بدل و جان یکی را در مضیق ارادت نکشند . و راهها بحق بسیار است . و این راه غریب تر از همه راهها است و عزیزتر و بیخطرتر . و تمامترین خاصیتی درو اینست که شیخ ابو بکر عبدالله الطوسی - رحمة الله علیه - در پیش شیخ ابو القاسم گرگانی بود . و چنین گویند که شیخ ابو القاسم پیر جن و انس بود . با شیخ بوعلی فارمدی گفت : بنزدیک من آبی و خوابی باز گویی ، یعنی خوابی و یادی گویی . و آنکه حدیث ارادت کنی ، در همه جهان مریدی را می جویم که پوستش پرکاه کنم ، و از قرص آفتاب در آویزم تا جهانیان از او عبرت گیرند . و این شیخ ابو القاسم را چندین هزار مرید بودند ، همه صاحب روزگار و کرامتهای عظیم و فراستهای ظاهر ، و در طلب مریدی بود . تا نه پنداری که مریدی آسان کار است . این فصلک از بهر آن نوشتم که در نوشته من ، بسی سخنهای غامض باریک مشکل در است ، و هر رونده ادراک نکند ، پس غافلان کی ادراک توانند کرد ؟

- ۴۵۵ - و از آنجا که منم ، بایستی که این مکتوبات ظاهرتر از این بودی ؛ ولیکن چنین آمد . و چون نوشته بودم بنام تو ، نتوانستم گردانید . همچنین بنام تو بکذا شتم . ارجو که مطالعتش و بدل نبود بر تو و بر ما و بر دیگران ؛ امّا از دیگران پنهان باید داشت . اگر کسی را چنانکه دل من خواهد ،

1 العزّة لله وحده PMI و تحقیق دان که S - N / 1 - 14 این . . . کرد S PMI - N / و S M چه P I / 2 بغایت PMI بکمال S / چه S M که P I / راه PMI در راه خدا خیزند و راه S / 4 از همه . . . خطرتر S M عزیزتر از همه راهها است P I / 5 ترین S M تر P I / درو S M - P I / 7 پیر S M شیخ P I / 7 - 8 آبی . . . گویی S M آی . . . کوی P I / 8 یادی S M یادگری باز P I / کنی S M گوی P I / 9 جویم S P I خواهم M / 10 گیرند PMI می گیرند S / 11 گار S M گار بودند P I / 13 بسی S M بس P I / 15 - 18 و از آنجا . . . خواهد PMI و الله اعلم بالصواب والبیان S - N / .

از طالبان یا ہم ، چون دوسہ سال بحکم من زندگانی کند ، کمتر نہ ، این حقایق را بروی مکشوف تو انم کرد ، بحکم آنکہ در روز گار دراز بدان توان رسید . اما بدایتش بسہ چہار سال بأمثلہ ظاہر حل توان کرد ، اُمّ بی و چہل و شصت و ہفتاد سال بدان رسیدن محال بود . والسلام .

۴۵۶ -- نوشته بود کہ مصطفیٰ صلعم - دیدم در مجلسی مبارک ہد ! مغرور مباش کہ آدمیان باشند کہ اورا در بیداری علی الندو ام بینند ، چنانکہ تو مثلاً چیزی ظاہر بینی . برکت دیدار ہمایون او ہماوتو و ہمہ دوستن بر ساد . بوجہل چندین سال ظاہر اورا می دید ، و قرآن می گوید ایشان ترانہ بینند ، و اکنون پس از پانصد سال و ہر سر ، کس بود کہ فی اکثر الاوقات اورا بیند . حق تعالی آن کمال بغایت مارا میدول دارد . اللہ اللہ مارا بدعا ید دارد . و می گوید : یا رب قہ من شر نفسہ برحمتک . والسلام .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۵۷ - ای برادر عزیز! اطلال الله عمرک فی طاعتہ و سلك بك الصراط  
3 المستقیم. بدانکه پیوسته مینویسم و ارجو که میرسد. و امید می دارم که  
بتو می نویسم. و تو در میان چون حلقه بر در نیستی که تقدیر، بلعجبی چنین  
بسیار یاد دارد. از یکی کاتب سازد، و از یکی مکتوب الیه سازد. و نه کاتب  
6 را خبر از حقیقت کار، و نه مکتوب الیه را.

۴۵۸ - نه بینی که دست را و قلم را تهمت کاتبی هست و از مقصود خبر نه؟  
و کاغذ را تهمت مکتوب فیهی و علیهی نصیب باشد ولیکن هیئات هیئات!  
9 العقیق و اهله! هر کاتب که نه دل بود بی خبر است. و هر مکتوب الیه که  
نه دل است همچنین. مصرع: و کم سترت حباً علی الناس زینب. لا بل فلا  
بل هر کاتب که نه حق بود، و هر مکتوب الیه که نه دل بود بکار نیاید.  
12 کاتب و مکتوب الیه فی قلوبهم باید.

۴۵۹ - و چنانکه دست و قلم من در این میان کاتب نتوان نهاد، سمع ظاهر  
تو و بصر ظاهر تو مکتوب الیه نتوان نهاد. و وهم و دماغ تو همچنین، و علم

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M و من رائله رحمه الله ۲۹ بسم . . .  
الرحيم N و من كتبه رضى الله عنه الرسالة الثالثة والثلاثون بسم . . . الرحيم و على الله التكلان  
الحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين S / 2 - 3 اطلال . . . المستقيم S P M I - N /  
3 میرسد S P N I میرسد M / 4 بر در S - P N M I / بلعجبی چنین P M I این چنین  
بلعجبی S N / 5 الیه سازد S N الیه P M I / 7 مقصود S N M کاتب P - I / 8 فیهی و علیهی  
S / P N M I / نصیب باشد S P M I هست و اوستی نصیب N / 9 العقیق و اهله S  
العقیق و أصله N الیقین و اهله P I للتعین الیه M / دل . . . است S در دل بود بی خبر است و هر  
مکتوب الیه که نه خبر داشت M حق بود و هر مکتوب الیه که نه دل بود بی خبر است و هر  
مکتوب الیه که نه خرد است P I / 10 - 11 همچنین . . . دل S P M I - N / 10 مصرع  
M - S P N I / 12 و مکتوب . . . باید S P I کتب را مکتوب الیه فی قلوبهم باید M چیست  
کتب مکتوب الیه چیست فی قلوبهم N / 13 من S N M - P I / 14 ظاهر تو S N تو M ت  
P I / و وهم S N - P M I .

\*\*\* نامه سی و سوم . S 33 . P 48 . N 29 . M 51 . I 37 \*\*\*

مزور تو همچنين ، و عقل مختصر تو همچنين . اگر دل داری ، دل را مکتوب اليه توان نهاد « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ » و حقیقت دان که اگر دل تو مکتوب اليه بحقیقت و استحقاق بود ، مرا در میان هم کاتب ننهد . 3

۴۶۰ - کاتب حق را داند ، تعالی و تقدّس عما يتخیلُه و يتوهمُه العمیان . چون کاتب بحقیقت حق را داند ، دل مرا کاغذ داند که بجرای معانی است و محل حقایق ، و عقل مرا مترجم شناسد از آن حقایق ، زیرا که در عالم ملک 6 زبان اهل ملکوت کسی فهم نتواند کرد ، اگر ترجمان جبروتی نبود . آخر دیده باشی که عجمی زبان عربی فهم نکند إلا بوسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم عجمیت . تحقیق دان که در دریا عموم را راه نبود الا 9 بواسطه کشتی .

۴۶۱ - اکنون بدانکه دماغ من سخنان دل من فهم نکند ، اگر عقل من در میان نبود . دماغ ملکی ست ، و دل ملکوتی ، و عقل جبروتی . عقل را 12 ترجمانی دان که هم زبان دل ملکوتی داند ، و هم زبان دماغ ملکی . و مکر مثالی بهتر فهم کنی . این همچنان است که زبان و دماغ و عقل و دل . دماغ ترجمانست میان عقل و زبان ، چنانکه عقل ترجمانست میان دل و دماغ . اگر 15 روشن تر از این مثالی خواهی ، این همچنانست که زبان و دماغ و سمع ظاهر ، زبان ترجمان است میان دماغ و سمع ظاهر . اگر تو در دماغ چیزی منظوم

1 مزور تو همچنين S N M / مزور P I / و S N M - P I / 2 توان نهاد S M / نتوان نهاد N / توان نهاد اما P I / ق 50 : 37 / ک 3 / تو S P M I - N / 4 - ن داند ... که S P M I دانند دل مرا کاغذ که 4 / N / يتخیله و يتوهمه P N M / تخيله و توهمه S / العمیان S N M / و العمیان 6 / P I / زیرا که در عالم N که در S P M I / 7 ملکوت S N M / و سمع ظاهر / ترجمان S N M / ترا جمال P I / 8 نکند S P M I / نتواند کرد N / هم S P M I - N / 9 - ن داند S N M / داود P I / تحقیق S N M / حقیقت P I / دریا S N M / دل P I / 10 / S P M I / که 11 / P I / من ... دل من S N M / را دل P I / 13 - 14 / دل ... که S N M / و دل ملکوتی و دل داند پس عقل ترجمان است میان دل و دماغ اگر چه روشن است که دماغ و سمع ظاهر 14 / P I / و عقل P N M - S / دل S P M I - N / 15 - 14 / دل ... دماغ ... که S N M / دل . دماغ ترجمان و زبان چنانکه ترجمانست معانی P I / دل ترجمانست میان عقل چنانکه در ترجمانست میان دل S / 15 / و دماغ S M I - P N I / 16 - 15 / اگر ... از S P M I - N / 16 مثالی S M I - P N I / خواهی این همچنانست S P M I - N / که زبان S M I / و دل P I - N / 17 تو در M در S / دل ترا N / ترا در P I / چیزی P M I / حدیث S N / .



3 ومعنوی بگویی هرگز سمع ظاهر هیچ از آن برنشود . چرا ؟ زیرا که سمع زبان دماغ نداند ، ولیکن نطق زبان را فهم کند . و زبان ترجمان دماغ است . تا هرچه در دماغ تو منقش شود ، زبان از آن عبارت کند . پس بسمع آن نطق را در یابد . چون دل ترا این حقایق مکشوف گردد بکمال ، دل مرا هم ترجمان نهد .

6 ۴۶۲ - اکنون این حقایق را مجال و مجاری بسیار است . قلم الله ولوحه دو مجری است . سهل عبدالله تستری می گوید : القلب هو العرش والصدر هو الكرسي . باش تا بدانی که عرش را باقلم چه مناسبت است ، آنکه بدانی که کرسی را بالوح چه مناسبت است . پس تفسیر ابن عباس فهم کنی که « في لوح محفوظ » أي في قلب المؤمن . و این بدانی که با مصطفی - صلعم - گفتند که این الله ؟ فقال صلعم - : في قلوب عباده . و بدانی که قلوب العباد و عرش الله ، چه بود ! پس بدانی که حق تعالی چرا گوید که لَنْ تَسْعَى اَرْضِي وَلَا سَمَائِي و وَسَعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ .

15 ۴۶۳ - جوا نمردا در صحرائی عظیم دل غرق است ، مرا معذور دار آمدم باسر سخن تو « من يُطع الرسول فقد أطاع الله » . هرچه از زبان من شنوی هم از دل من شنوده بشی که زبان را ممکن نیست که نه بفرمان دل جنبد . بر لوح دل مصطفی - صلعم - کلام الله منقش دان ، و همچنان که زبان

1 ومعنوی بگویی S N M ظاهر شود ومعنوی بگویی P I / هیچ از آن بر P I هیچ باز آن M هیچ حاضر S این حدیث N / 2 نداند S N M نبیانه P I / نطق P M I سمع نطق S قوت نطق N / فهم S P M I تفهیم N / 3 S P M I که N / شود P M I گردد S N / پس S N M - P I / 4 مرا M را M P I مرا S N / 5 نهد P N M داند S / 6 قلم الله ولوحه N M قلم الله واوحد S قل الله الواحد P I / 8 مناسبت S P M I نسبت N / 9 کنی که S N M کن P I / 9 - 10 البروج 85 : 22 ك / 10 یا مصطفی S N M I مصطفی را P / 10 - 11 که این S N M این P I / 11 الله S P M I الله في الارض N / 11 - 12 و بدانی . . . بود N - S P M I / 12 لن M لم P I لا S N / 12 - 13 ارضی ولا سمائی P N M I علی ارض والسماء S / 13 عبدی P M I عبد S N / 14 صحرائی S P M I این دریا N / دل P M I صد هزاران هزار دل N دلم S / 15 سر S N M - P I / نو S N M - P I / النساء 4 : 8 م / 16 هم S N M - P I / 17 مصطفی S P M I سید عالم N / الله S N M - P I / دان S P M I بود N / .



مسخرِ دل است و در زیر فرمان او مقہور است، تا جز بفرمان دل ہیچ حرکتی نکند . دل مصطفیٰ - صلعم - مقہور فرمان حقّ دانست . پس « من یطع الرسول فقد أطاع اللہ » فہم می کن . از این میان ، و این را می بین کہ « إنّ الذین یبایعونک إنما یبایعون اللہ . یداللہ فوق ایدیہم » .

۶۶۴ - مقصود از این آنست کہ دلِ کاتب را نیز در میان جز محلتی و مجرای نداند . آنکہ کاتب حقّ را داند . مرید را شرط آنست کہ منتظر فرمان دل پیر بود کہ اورا هنوز استعداد آن نیست کہ از دل او لوحی کنند تا « ورتبک الاکرم الذی علم بالقلم » بلا واسطہ قلبِ شیخِ خود در او می نویسد . اما اگر زبان را در فرمان دادن شریکِ دل دانی مشرکی بتحقیق . و اگر اورا مقہور و مسخر دانی ، در زیر قہرِ دل و فرمان او ، تو موحدی .

۶۶۵ - از محمد رسول اللہ - صلعم - چہ می دانی ؟ اگر بگوید لا ایلہ الا اللہ ظاہر گردد ، و اورا شریک می بینی این را شرک گویند « لئن اشرکت لیحبطن عملک » خود معلوم است . اما اگر از محمد رسول اللہ - صلعم - مقہوری می بینی در زیر قہرِ لا ایلہ الا اللہ ، ترا مسلمان توان گفت . کال آدمی در آن است کہ نور محمد رسول اللہ - صلعم - در نور لا ایلہ الا اللہ چنان ببیند کہ نور کوکب را در نور آفتاب بہ بیند ، لا بل چنانکہ نور ماہ را در نور آفتاب ، تا جاہلی اعتراضی فاسد نکند .

3 / رمی بینی کہ SMI / رمی بینی N می بینی کہ PI / 3 - 4 / الفتح 48 : 10 .  
 6 / N - SPMI / آنکہ S - PNMI / داند SPMI / داند و پس N / SPMI /  
 مرید را یکی PI / بلی مرید را S / 7 / لوحی SNM / لوح PI / B / العنک 96 : 1 / ک / در  
 SPMI بر N / 9 / نویسند SPNI / نویسند M / 10 / هر PI - SNM / 12 / ظاہر گردد و  
 SPMI - N / می SNM - PI / 12 - 13 / الزمر 39 : 65 / ک / 13 / از محمد PMI / محمد را  
 SN / 14 - 17 / ترا . . . نکند N - SPMI / 16 / کوکب SPI / کوکب M / نہ بیند  
 SPI - M / 12 / را S - PMI / .

۴۶۶ - وکال ارادت آن بود که نور لا إله إلا الله در پرده محمد رسول الله - صلعم - به بیند ، و بی حجاب نتواند دید که دیده او هنوز خام است تا پخته گردد . و چون پخته گشت محمد رسول الله - صلعم - از میان بر نخیزد ! 3  
حاشا و کلاً ! این ظن غلط است ، ولیکن مقهوری او در زیر قهر لا إله إلا الله ظاهر گردد . منتهی را چنین بود و مبتدی را چنانکه گفتیم که جمال لا إله إلا الله جز در پرده محمد رسول الله - صلعم - نه بیند . هر چند بیش نویسم تا محرمان را اشکال بیش بود . اکنون تو کجایی ! لا إله إلا الله در چندین هزار هزار حجاب است قومی را . و قومی را جز در پرده محمد رسول الله نیست . 9

۴۶۷ - تو ندانم که چند پرده می بینی ! باری دانم که در طلب بس مقصری ، و اگر نه سلوک چندان می باید کرد که ملکوت اسفل را بر دیده 12  
سالك عرض کنند . پس چندان سلوک کند که ملکوت اعلی را به بیند . پس اگر سعادت مساعدت کند ، خالق الملك و الملكوت ، و الاسفل و الاعلی را به بیند . پس چندان سلوک کند که پرده عزت برسد . و تا از پرده عزت به نهد ، به پرده جبروت نرسد . و تا قدم از جبروت بیرون نهد ، پرده عظمت را نه بیند . و تا در پرده عظمت بود ، از حقیقت کار محجوب است . چون پرده عظمت را بسوزد ، دنیا و آخرت را بیند محوشده که « کل من علیها 18  
فان » و ازو بگویند . و انظر الی إلهک که « و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام » .

1 - 5 وکال ... الله S P M I / N - 1 در S P I رادر M / 2 و بی S که بی P I بی M /  
5 منتهی S N M و منتهی P I / 8 هزار S P M I - N / 10 چند S N M چندین P I /  
11 مقصری S N مختصری P M I / ملکوت S N M ملوک P I / 12 کنند که S N M باید  
کرد که P I / 13 پس S P M I - N / مساعدت P M I مساعدتی S N / 13 - 14 خالق ...  
به بیند S P M I - N / 14 پس ... برسد S پرده عزت بیند N - P M I / 16 در S N -  
P M I / بود S است N را به بیند P M I / 17 را بسوزد P M I بسوزد S N / بیند P P M I  
بسوزد به بیند S / 17 - 18 الرحمن 55 : 25 ك / 18 و ازو S N با او به M I / طه 20 : 97 ك /  
18 - 19 الرحمن 55 : 26 ك /

۴۶۸ - هنوز يك قدم باخلاص بر نگرفتی ، دعوی اصلی کنی ؟ این حدیث را کی باشی ؟ اگر از عموم مسلمانانی ، حرکات و سکنات موافق شرع کو ؟ کہ « ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها » . و اگر بحقیقت شرع بینا گشته و از خصوص مؤمنانی ، دلی پرورده طریقت کو ؟ و ظہرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه کو ؟ کہ « وألّو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقاً » . و اگر از اهل معرفتی و از خصوص خصوصی ، داغ صدیقانت کو ؟ و نشان بر بستن از « لنفتنهم فیہ » ترا کو ؟ کہ « الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن » .

۴۶۹ - پنداری کہ همه ضال هداه الله بود ؟ حاشا و کلا . این طریقت بود کہ « لنفتنهم فیہ » کار آن دارد . کہ هاد أضلته الله . اللهم ارزقنی . تو دعای دیگر میکن ! کہ این مراسم نہ ترا . فریاد ! فریاد ! بیت :

گم شدن در گم شدن دین من است نیستی در هستی آئین منست  
رباعی :

از بس کہ کشیده ام ز زلف توستم مویی شده ام از آن دو زلفین بجم  
زین پس نہ شگفت اگر بوم با تو بهم در زلف تو یک موی چه افزون و چه کم  
گفت : چه بود ؟ گفت : « امة یهدون بالحق » را در پرده « کھیمص » بردند .  
کس راه بدر نیاورد هاد أضلته الله ، و « کم اهلکنا من قبلهم من قرن هل  
تحس منهم من احدی ؟ » لا بالله چندین هزار هزار مرید سوخته را بینی کہ بیرون  
پرده جان می کنند و می گویند . بیت :

1 دعوی اصلی کنی M دعوی اصلی کنی P I - S N / 2 حرکات و سکنات P N M I  
حرکاتی و سکناتی S / موافق S P M I خود موافق N / 3 الجائیه 45 : 18 ک / 4 الله M  
S N کشتی P I / مؤمنانی S N M مؤمنان P I / کو و S N M کوید P I / 5  
72 : 16 ک / 7 برستن از P N I برستی S M / 7 و 10 حقه 131 : 20 ک / 7 - 8 دعوی P N M I /  
10 الجائیه 45 : 23 ک / 11 این P M I این دعا S N / 11 - 13 بیت ... دعوی S - P N M I /  
14 ام ... ام P M I ایم ... ایم S N / 15 پس نه P N M I نیست S / بوم S N شوم P M I /  
16 بود P N M I - S / گفت S P M I - N / اللفده 7 : 181 ک / را S P M I - N / بردند  
S N آمد M است کسی P I / 17 راه S را P M I - N / 17 - 18 مریم 19 : 98 ک / 18 هزار  
P I - S N M / مرید P M I مریدان S N / 19 بیت P M تار الله الموقدة التي تطلع علی  
الافئدة ( قرآن 104 : 7 شعر S - N I / .

- یارما در خانه پنهان گشت و در محکم بیست  
 خانه پر غلغل شود گر حلقہ یی بر در زنی
- 3 ۴۷۰ - هر چند می کوشم که خود را با ساحل آورم تا چیزی نویسم که  
 ترا بکار آید ، خود را در میان لجنه می بینم . « والله غالب علی امره » . گوی  
 آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود . « هو الذي يُسیرکم فی البرّ والبحر » .  
 6 جوا نتردا ! مگر خود را گویی توانی کرد ! و تا خود را بخرط مجاهدت  
 و تقوی بر نیاوری ، هرگز از تو گویی نکنند . مگر این بیت نشوده بی ؟  
 ارجو که بشنوی از انجا که گفت همه تلون نشود بلا شك :
- 9 فرمان نبری زلف بمیدان ببری چوگان نکنی گوی ز شاهان ببری  
 چو دان زلفا ! اگر تو فرمان ببری چیزی که بگفته یی پایان ببری  
 وقت را بدین دو بیت تسبیح میکن :
- 12 گر پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست  
 نی زان نام که دل خریدار تو نیست خود دیده من محرم دیدار تو نیست  
 ینفعه الله بهذا المكتوب و یجمع ما کتبه و ما اکتب بفضله و رحمة . جهد آن  
 15 کن که خود را از خدمت مخلوقان و ارهانی که « إنکم و ما تعبدون من دون  
 الله حسب جهنم » نه اندک تهدیدی دارد با خود . والسلام .

۱ پنهان گشت P M I تنهارفت S بنشستند N / 2 در زنی P M I در زنی S سندان  
 زنی N / 4 یوسف 12 : 21 ك / 5 یونس 10 : 22 ك / 7 بیت P M I شعر S N / 7 - 3 ارجو  
 که بشنوی P M I - S N / 8 از . . . بلا شك P M I از . . . بلا ابتلا S - N / 9 و 10  
 ببری . . . ببری S I نبری P M برمی N / 9 چوگان P N M I کوگان S / نکنی P M I  
 کنی و S کشی و N / 10 زلفا P N M I زنی و S / بگفته S M نگفته P N I / پایان  
 S P N I فرمان M / 11 در بیت P I بیت S - N M / تسبیح P M I تسبیحی S N / 12 گر پای  
 S N از پای M I از پای P / 13 نی زان نام که دل خریدار تو نیست M نه از آن نام که دل  
 خریدار تو نیست N نه زان نام که دل خریدار تو نیست S وین سینۀ من موضع امرار تو نیست  
 I - P / من S P N I ما M / 14 ینفعه P M I یفعل S N / ورحمة P N M I و کرمه S /  
 14 - 16 جهد . . . والسلام P M I S P N - N / 15 کن . . . رهانی S P I کند . . . رهاند M /  
 15 - 16 الانبیاء 21 : 98 م / 16 والسلام P I والسلام والحمد لله رب العالمین S M / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۴۷۱ - الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله اجمعين .

3 تغییر حالی واللیالی بحالها و شبت وما شاب الزمان العرائق

برادر اجلّ اطال الله بقاءه بداند که این ساعت که این نوشته می نوشتم در دیه نبودم ، اما می خواستم که در کاری گریزم که از آن راحتی پدید آید اکنون ندانم تاوقت چه بلا خواهد کرد . بامداد پگاه سماع این دوبیت درون رابکلیت بکار داشت که شعر :

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم  
از نازکی بطبع خونخواره شدی ما نیز کنون بطبع نمخوره شدیم  
اگر وقتی در خلوتی این برادر را دعایی گوید ، یا بر سر تربت عزیزی  
یا غریبی فتوحی تمام بود چنین گوید : اللهم استقبله بعدیتک .

۴۷۲ - عزیزا! اگر سعادت ترا مساعدت کند ، بلعجبها بسی - و همد

بود که آنرا زمان تا زمان اثر پدید آید ، تو نیز همی می داری . ندانم که چه خواهد بود ! اما گوی شدن به فرمانت چو آن سلطان لابد است . رجو  
زود بود که بود . اما گوی اگر چه مسخر است در زیر قهر چو کان سلطان ،

1 بسم . . . الرحیم M ومن کتبه رضی الله عنه . رسالة جامعة والثلاثة بسم . . . الرحیم  
S - TPI / 2 - 3 الحمد . . . اجمعین . تغییر . . . العرائق S تغییر . . . العرائق بسم . . . الرحیم M  
تغییر . . . العرائق TPI / این شعر در نسخه M در پایان نامه پیش روان جدا بود .  
SM نوشته TPI / 5 دیه TSPI ده M / 6 اکنون ندانم TPI-SM / خواهد بود .  
پگاه S - TPI / 6 - 7 درون را S باطن مرا TPI / 7 درون را S - TPI /  
شعر S بیت TPI - 8 / 9 - 8 شدیم . . . شدیم TSPI شدیم . . . شدیم M / 9  
من M / مخواره S خونخواره TPI / 12 سعادت ترا TPI / 12 سعادت S / بسی TPI  
بسیار M بی S / 13 آنرا . . . آید TPI / که آنرا اثر زمان زمان بود که بود S / 14 شدن  
S شفت TPI / ارجو TPI ارجو که SM / 15 اما TPI اما هنوز S /

\*\*\* نامه سی و چهارم . T 1 b . S 34 . P 29 b . M 106 . I 29 b . \*\*\*

در خودش و با خودش بسی حساب ها است . الرضا بالقضاء باب الله الاعظم .  
اگر دست دهد بدایت بندگی اینجا خواهد بودن و اگر نه بیت :

3 چون من دو هزار عاشق اندر ماہی

می کشته شود کہ بر نیاید آہی

6 لا بد اگر سمع داری از وقت بشنو کہ من فہم الاعرابی أفصح ، در بغداد  
و ہمدان برابر انشاد می کند کہ بیت :

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم کز خون کس آلودہ نشد انگشتم

9 ۷۳ -- جوا نمردا ! جایی کہ سجل مکاری برخوردار بندد کہ « والله خیر  
الماکرین » حال چگونہ بود ، آنجا کہ بود ! گوی کہ آنچه نمی باید ، برسد .  
رباعی :

در خواب ہمہ بہ نزد دلبر باشم لب بر لب و بر نہادہ بر بر باشم

12 بادل گویم ، ہمیشہ ایدر باشم بیدار شوم چو حلقہ بردر باشم

از ہر موی ہزار ہزار فریاد بر آید کہ آوہ ! دردا کہ بخواب آمدہ بود .  
چہ نویسم ؟ کہ نوشتنی نیست ! چہ گویم ؟ کہ گفتنی نیست ! چہ بشنوی ؟  
15 کہ شنودنی نیست .

18 ۷۴ - تا کی از طمع ؟ کہ آن حدیث از طمع دور است ، و بر طامعان حرون !  
اگر طمع بیبری کافری مطلق ! و اگر طمع کنی حماقتی و غروری تمام باشد .  
اگر وقت را قرار گیری متقاضی قہار صفت دلربائی بطمعی بیاید ، و جمال

۱ و با خودش TPMI - S / 2 بودن . . . بیت M بودن و اگر نہ TPI بود S / 3 من  
SM ما TPMI / 5 از وقت TPMI - S / برابر . . . کند TPMI ترا برین شاد می  
کنند S / 6 بیت SP نظم M - TI / 8 کہ . . . کہ PMI کہ برخوردار سجل مکاری خود  
بندد کہ S / 8 - 9 آل عمران 3 : 54 م . والانتقال 8 : 30 ك / 9 انجا . . . برسد S - TPMI /  
10 رباعی P بیت S - TMI / 11 و بر SM او TPMI / 13 آید SM خیزد و TPMI /  
14 - 15 چہ بشنوی . . . نیست TSPM - M / 16 حرون SPI حرام M / 17 طمع M  
طمع در TPMI طعمی S / باشد TSPM - S / 18 وقت را TPMI - S / دلربائی SM  
زمانی TPMI / بطمعی TSMI تنمی P / جمال TS حال PMI / .



عرض کند ، وغادت بر غارت بینی بهزار هزار زبان لطف ترا بخود دعوت می کند که باری بنگر که از که میانی باز . واگر نروی ، بجذبات قهرت برد . ابو الحسن خرقانی وازو گفت : هرروز هزارهزار بار از تو بگریزم ، وهر بار بلمعجبی نو می سازی واز دنبالم بیایی : فریاد از تو ، درد فراوان از تو ! . چون تن در کار دهی ، بار دگر واطمع خام بغارتد ، واتو گوید : ترا چه گویند ؟ و ترا که گویند ؟ ما از کجا ، وتواز کجا ؟

۷۵ - بآب سیاه دودو کبودت فرو دهد ، وفضیحت دوجهانی ترا بنماید . وبا این همه نخواهد که جبرئیل ومیکائیل را خبر بود . رویت سیاه کند ، ودر گاه بی نیاز ترا بباد ابالی بردهد . پس اگر خاموشت بیند ، گوید : فریادت کو ؟ خاک بر سر کردنت کو ؟ واگر بهیچ گونه بر تن تو موی بود ، ناطق شود ، گوید چه جای هذیان تست ؟ اگر متحیر بمانی ، عتاب بیایی ، واگر در خود نگری زخم ها پیایی خوری . واگر با کرم او نظر کنی در دیده ۱۲ میلت در کشد . « ولا تمسدن عینیک » در کسان منکر ، ودر چیز کسان طمع مکن .

۷۶ - تماشای این آدمی در عرصه عرصات کاری عظیم است . درینا ! ۱۵ درینا ! اگر ترا وقتی در سر عشقی مزور بوده بودی ، ترا درین حدیث راهی بودی . سخت بوالمعجب کاری است ، وتو غافل بکمال ، جنین فی رحم ، لابل نطفه « بین الصلب والترائب » ، لابل دورتر و دورتر ، چه گویم ؟ ۱۸

۱ غادت TPI عادت M غارت S / زبان TPMI - S / 2 که S مصراع PSM  
 2 / TPI نروی نه روی S نوری M / یجذبات TPMI بجدان S / 3 قهرت TPI  
 قهر وقت S قهر M / هزار بار از SM بار از P از TI / 4 هر . . . سازی TPMI  
 تو هزار بازی بلمعجب بیاری S / بیایی TSI میایی M بیایی . ع P / 5 بار . . . غارتد  
 SM وطمع خام کنی دیگر بار بغارتد TPI / 6 ترا SM و ترا TPMI - S / 8  
 9 / M خاموشت SM خاموش TPI / 10 بر تن TPMI در S / 11 شود TPMI - S  
 12 پیایی خوری TPMI سوسو S / 13 الحجر 15 : 88 ك / کسان TPMI چیز  
 کسان S / 13 - 14 ودر . . . مکن TPMI - S / 15 در . . . است TPMI عرضه  
 کاریت عظیم S / 16 درینا - SM / TPI / مر M سفر TPI مر و روی S / 16 - 17  
 ترادر . . . بودی S - TPMI / 18 ودر تر TPMI - P .



3 واگر گویم کی بشنود؟ کہ تو هنوز روی دل ندیدی « إن فی ذلک لذکرى لمن کان له قلبٌ » لعمری « لهم قلوب » ولیکن « لا یفقهون بها » « ولهم اعین » ولیکن « لا یبصرون بها » « ولهم آذان » ولیکن « لا یسمعون بها » .

۶ نہ ہرہی تو مرا ، راہ خویش گپرو گپرو  
ترا سلامت بادو مرا شکیبائی

6 زہی واعظ سرخس خاکت خوش باد ! کہ خوب میگوید کہ شعر :

گر بہ رہ عاشقیت ہیچ نیاز است  
راہ دراز است وبانشیب و فراز است

9 بار خدای است عشق ، سرکش و تاباک  
بندہ کش است ای عجب ، نہ بندہ نواز است

۱۲ ۴۷۷ - فرعون صفتی نمرود نعتی ، لابل او داند کہ چون فرعون و نمرود اگر  
غاشیہ داری او کنند بزبودش ، قارون دوم در نقد خود . « فسبحان من لا یخفی  
علیہ خافیة فی الارض ولا فی السماء » . تو کورو کر باش وقت را کہ ترا  
از آن نصیبی نیست : مصراع با دوست چنین کنی ، بد شمن چه کنی ؟ « ق !  
والقرآن المجید » ، « ص ! والقرآن ذی الذکر » ، « ن ! والقلم وما یسطرون » ، « حم  
عسق . کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلك اللہ العزیز الحکیم » ، « طسم  
تلک آیات کتاب المبین » ، « طه ما أنزلنا علیک القرآن لیتشقی » ، « المر

1 واگر TPMI وانگار کہ S / 1 - 2 ق 50 : 37 ک / 2 - 3 الاعراف 7 : 179 ک /  
5 سلامت TSPI سعادت M / شکیبائی PI نگونساری TSM / 6 کہ . . . شعر TS  
PMI - 11 نعتی SPMI معنی T / چون SPMI چون و چون T / 12 بزبودش TS  
بزبورش PI زبیدش M / در PMI بر TS / نقد SPMI تقدیر T / 14 از آن SPMI  
این T / مصراع PMI - TS / 14 - 15 ق 50 : 1 ک / 15 ص 38 : 1 ک / القلم 68 : 1 ک /  
15 - 16 الثوری 42 : 1 ک / 17 - 18 القصص 28 : 1 ک / 18 طامها 20 : 1 ک / .

المص . کهیصص . یا کافی المهمّات یا هو یا من هو هو . یا من لا هو إلا هو  
یا من لا یعرفُ کیف هو الا هو . أنت أنت هو هذا . شعر :

3 أرب ، یبول الثعلبان برأسه  
لقد ذلّ من بالثعلب غلبه الثعالب

۴۷۸ - عزیزا! بہر گونه کہ ہست کس ازو نکریزد، وآن خدای است کہ  
هر کس گوید او مراست ، و او هیچ کس را نہ ، لابل ہمراہست ولیکن  
با چونست « اللہ نورُ السموات والارض » . در جیب خود نگر تا ازو چہ نقد  
داری ؟ الناسُ کأسنان المشط . ما الناس الا کابل تائہة لا تکاد تجد فیہا راحلہ .  
ہمہ ہست شعر :

۹ ای کاش دیدہ در رخ او نکرستی تادل بہ جرم دیدہ گرفتار نیستی .

۴۷۹ - اگر « لا یشفعون الا لمن ارتضی » این است کہ من می دانم ،  
وای بر من ! لابل و لابل مصطفی مودّبی بود از آن او کہ ادبئی ربئی فأحسن  
تأدیبی . یکی را می گفت : أسرقت : چنانچہ ہمہ صحابہ می شنیدند و در  
سر او را تلقینی می کرد کہ قل : لا . یا داود ! اسمع منی وحقا أقول : أحبُّ  
عبادی الی من حببنی الی عبادي . قال داود : أي رب کیف أحببت الی  
العباد ؟ [ فقال ] : ذکرهم آلائئ عند کل صباح و مساء . بر خدا یا ! این مقدمہ  
دارد ؛ تو بفرست . مصراع : مارا از آن چہ کہ تو دل و بدامی .

1 لا هو T S P I له M 2 شعر M بیت P - T S I - P 3 شعر M بیت P - T S I - P  
4 / M 6 T S M بیت P I 7 چونت P M I 8 شعر M بیت P - T S I - P  
9 / M 9 همه همه هست S P I وجمال کہ فمالتت M 10 شعر / T  
11 / شعر T S P M I 10 / شعر T S P M I 11 شعر T S P M I  
12 شعر T S P M I 13 شعر T S P M I 14 شعر T S P M I  
15 شعر T S P M I 16 شعر T S P M I 17 مصراع T S P I M 18 شعر T S P M I  
19 شعر T S P M I 20 شعر T S P M I 21 شعر T S P M I 22 شعر T S P M I

هر کس بمراد خویش یاری دارد و اندر خور خویش روز گاری دارد

۴۸۰ - چه توان کرد! لا مانع لما اعطیت ، ولا مُعطي لما منعت . خلیل

۳ - صلعم - چنین گفت : « ولا تخزني يوم يبعثون ». گاه سم قاتل و گاه پازهر

محيي بود . بار خدایا کریم هر چه اوّل گوید آن کند ، و دوم کند ، ولیکن

آنچه اوّل بود هم اول بود ، هم دوم . دوم دعای موسی است - صلعم - آن

۶ روز که در پیش فرعون می رفت : اللهم بديع السموات والارض وما بينهما ،

فواصيهم بيدك وانت تصرف القلوب كيف ما شئت . اللهم اني اعوذ بخيرك من

شره ، وأسألك من خيرك لا من خيره . عزّ جارک وجلّ ثناؤك ولا إله غيرك .

۹ کن لي جاراً من فرعون وجنوده . تودانی علم من ، وقت را در میان نبود ،

بندیش کردم نظر ناحرمان را و نفع عموم را . إلهي لك الحمد الذي انت أهلّه

على نعم ما كنت منك لها اهلاً . ما از خود توانم گفت ، تو توانی بود . بیت :

۱۲ ترسم بروم سرور روان نادیده بیرون شوم از جهان ، جهان نادیده

یا رب تو میدانی . بیت :

در میدانست همی زنده هر کس گام تا خود که رسد کرا کند کار نظام

۱۵ ۴۸۱ - این حدیث مع لا بد است که سیاه کنم ، زهر را بتر اینست که

اندک و بسیارش بکشد ، آن بپاید که یا رب لا تؤاخذني بسوء اعمالي همین

است . بیت :

۱ و اندر ... دارد T S - P M I / روز M ساز P I / 3 الشعراء 26 : 87 ك / گاه سم

قاتل و M سم قاتل گاه T S گاه سم قاتل بود P I / 4 کریم T S P I گیرم M / 5 آنچه M -

T S P I / هم اول P M I هم اول اول S هم اول T / هم دوم P I دوم T S M / دعای M P I

کاشکی موسی - صلعم - چه دعای T چه دعای S / 7 بخیرك T S M بك بخيرك P I / 10 تند

یش S تندیش T بتدریش M بتدمیس I تبدیش P / 11 اهلا T S M هذا P I / 11 و 13 بیت

S P نظم M - T I / 12 بروم M رخ آن T S P I / 14 رسد P M I رهد T S / کند T S M

بود P I / 15 این ... را T S - P M I / 16 بپاید که یا رب T S نباید P M I / 16-17 همین

است بیت T S بیت M نظم P - I .

آری صنماً چنین بود کار عیار گہ باطرب و نشاط گہ بر سردار

- جای آن است کہ صدور العوالمی او فروع المنابر . بازرگانی بیددلی نتوان کرد . چونی ؟ زینہار ! زینہار ! اورا فراموش مکن کہ او نیز ترا فراموش نکند ، لا بل او ترا چندان یاد کند کہ تو اورا یاد کنی ، وای بر تو ! وخنک ترا! معذورم دار کہ عقل لیس می گویم : اللهم ارزقني عقلاً أعيشُ به . اما ندانم تاچون است ؟ سبحان من هو الضار النافع والسلام .



2 جای PMI و جای TS / TS - SPMI 5 / T - SPMI 6 / المنابر بیت M / بیددلی TS بیددلی PMI / 3 چونی M خوبی TS - PI / نکند SPMI کند T / چندان TSM چندان بار PI / 5 خنک تو PMI خنک ترا TS / کوم SPMI کوید T / 6 السلام . PI السلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله TM والحمد لله رب العالمین S / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۴۸۲ - خدای تعالی برادر اجل کامل الدوله در ضمان سلامت و سعادت  
 3 بداراد و توفیق خیرها دهد نوشته آن عزیز رسید، و شاد شدم که آن خواب  
 دیده بود مارا خبر کرده. نفعه الله بما اراه فی رؤیاه. بزرگان را در خواب دیدن  
 نه اندک منقبتی بود تاداند. و ایشان را دیدن در خواب نه چنان بود که در  
 6 بیداری دیدن تاداند که در بیداری دیده ظاهر از ایشان گوشت و پوست بیند،  
 و حقیقت آدمی گوشت و پوست نیست. بوجهل و عتبه ظاهر مصطفی - صلعم -  
 همچنان می دیدند که ابو بکر و عمر، ولیکن قرآن می گوید: « و تراهم  
 9 ينظرون إليك وهم لا يبصرون ». ظاهر ترا یا محمد می بینند ولیکن محبوب لم یزل  
 ولا یزال را نمی بینند.

۴۸۳ - اکنون بعد تمهید هذا الاصل بدانکه هر که پیغمبری یا بزرگی را  
 12 از اولیاء در بیداری به بیند ازو بدیده ظاهر جز ظاهرش نه بیند، و علمش  
 از اندرون او قوتی خورد. چنانکه ابو بکر را از پیغمبر - صلعم - قوتی  
 بود از درون در عالم تمیز که مریدان دانند که آن چه قوت بود. ولیکن این هم  
 15 نقصان است باضافت و از آن قوت که نفس پاک مریدان را بود از جانهای  
 پیران. و این قوت بحضور و غیبت بنگردد. البته ما صب الله فی صدري شیئاً

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم رب يسر ولا تعسر M ومن رسالته رحمة لله عليه  
 31 بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة والثلاثون بسم . . . الرحيم  
 وما توفيقى إلا بالله الكبير T S / 2 خدای . . . دعاء T S P N I - M / 4 کرده T S N  
 شد P M I / بما T S P M I ما N / 5 راه فی T S N راه فی M راه فی P I ، بزرگان  
 T S P M I بندگان مقبل N / 5 - 6 دیدن . . . بیداری T S P M I - N / 6 تاداند  
 P I - T S P M / 7 . بوجهل و عتبه S N M عتبه و شبیه و بوجهل P I / مصطفی S M مهر عتبه N  
 پیغمبر P I / 8 همچنان . . . که T S P M I میدیدند همچون N / ولیکن T S P M I دیدند اما N /  
 9-10 الاعرف 198 ك / 11 بدانکه T S P M I - N / هر که T S N M هر کز P I / یا M در T S P N I /  
 بزرگی T S P M I بزرگ N / 12 ازو N M او T S و P I / ظاهر T S N M - P I / علمش T S N M  
 علمش P I / 13 قوتی T S P M I قوت N / پیغمبر P I مصطفی T S M مائده سید N / 14 از درون  
 T S N - P M I / در T S N M از P I / که مریدان T S P M I مریدان N / 15 نقصان T S P M I نقص  
 N / و از ان P N I بآن M و تشبیه بآن T S / پاک مریدان T S N M مریدان پاک P I /  
 \* \* \* نامی وینجم 2 T . 35 S . 30 P . 31 N . 133 M . 30 I \* \* \*

إلا وَصَبَّتُهُ فِي صدر ابي بکر . از سينه به سينه ، زبان را در میان مجال نه .  
 اگر مریدی در آن ورق بماند که حضور پیرش به می آید که غیبت ، و در این  
 3 ورق فرو رود ناپخته بود ، و از بدایت ارادت هنوز در نگذشته بود . بدایت  
 ارادت چنان اقتضا کند که شنیده باشی که بوهریره بسی پیش سید آمدی تا که  
 مصطفی - صلعم - وازو گفت : یا ابا هریره ، زُرْغَبًا تَزِدُّ حُبًّا . او این می  
 6 گفت ، و بوهریره بیش آمدی هر روز ، چه کند؟ چون جواذب شوق  
 و سلاسل قهرا بنخواستاری فرستادی ، و آنکه گوید : زرغباً . این طرفه نگر  
 که مر مرا با تو فتاد ، بس باعجب کاریست ای پسر .

9 آتش بدلم در زدی و نلفظ یجان و آنکه گوئی که راز ما دار نهان

۴۸۴ - همین نلفظ بود که صحابه پیش مصطفی رفتندی ، و ممکن نبودی که  
 برخاستندی تا آن حدی که او را بسی تقصیر بودی . از ضرورات و شرم داشتی که  
 ایشان را برانگیزاند ، تاحق تعالی آیت فرستاده «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَأْذِنِينَ  
 12 لِحَدِيثٍ . إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ .»

۴۸۵ - عبدالله ابن زید از انصار بود ، و عشقی بلعجب بود او را با مصطفی  
 15 - صلعم - شب در بستر بیمارمید و در این اندیشه بودی که روز قیامت  
 مصطفی را - صلعم - بر معارج و معالی درجات جامی کنند که «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ

2 بماند P N M I نماند T S / 2 حضور... غیبت T S N M حضورش به از غیبت می آید P I /  
 3 T N M کی P I تا S / بود T N M بود P I شود S بود P N M باشد T S / 4 کند که  
 P M I کند چنانکه T S N / باشی P I ای T S N M / 4-5 بسی... وازو M بسی آمدی  
 بحضرت مصطفی و ملازمت خدمت تمام نمودی N بسیار پیش سید آمدی تا سید او را P I بسو  
 آمدی تا مصطفی وازو T S / 6 بوهریره P I او T S N M / 7 قهر M - T S P N I / فرستادی  
 N فرستاد P I فرستد T S M / این T S N I ع این P M / 8 بس... کاریست T S N M -  
 P I / ای پسر T S M I - N بیت P / 9 نلفظ T S N M نقطه P I / دار T S P M I دان N  
 نهان T S P M I نهان : آتش بیان نمی نماند پنهان . بادش بزود پهن کند کرد جهان رحاشیه N  
 10 همین T S P N I م M / نلفظ T S N نقطه P M I / 11 تا آن... بودی M تا...  
 T S P I تا آن حد که او را ملالت بودی و N / ضرورات T S M ضرورت N ضرورت P I /  
 12 ایشان... تعالی T S P M I نیاد که خدا ایشان را بدان بگیرد این N / فرستاد T S N  
 فرستاد قوله سبحانه P I فرستاد والله لا يستحي من الحق M / 12-13 الاحزاب 33 : 53 ك /  
 14 این T S P M I - N / از انصار بود T S N M الانصاری P I / عشقی T S P M I سق  
 N / بود او را T S P M I داشتی N بیمارمید P I خواب برسیده بودی M خواب ازو بیمارمیده  
 بودی T S خواب ازوی رسیده بود N / ودر... بودی T S P M I - N / 16 مصطفی را T S N M  
 سید P I / معارج و T S N M - P I / کنند T S N M سازند P I / الاسراء 17 : 79 ك /



3 رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» او را چون توان دیدن! و در این حسرت بودی پیوسته تا روزی مصطفی را - صلعم - خبر داد از این حال که ما ترا در آخرت چون توانیم دید؟ آیت آمد « وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا » .

6 486 - و آن روز که جان پاک مصطفی را وعده رسید که از در این جهان انتقال کند، و بجانب قدم رسد، این عبد الله زید الانصاری را فرزندى بود، بنزدیک اورفت و از بیرون شدن مصطفی ازین جهان اورا خبر داد، گفت: نخواهم که بعد مصطفی - صلعم - این دیده من در کسی نگرده، و کسی را بیند، و گفت: اللهم اعم عيني! فعميت عيناه .

12 487 - آنکه گفتم فرق میان حضور و غیبت پیر، مریدان را در بدایت بود، در پختگی این فرق برخیزد. اینجا یقین بدانی که چرا این انصاری گفت: اللهم اعم عيني، و نحو است که کسی را بیند. و ابو بکر را هزار هزار چندان عشق با مصطفی بود که زید انصاری را، چرا این در خاطرش گذر نکرد؟ برای آنکه انصاری هنوز قوت علم می خورد از مشاهده ظاهر او، و درون پرده راهش گشاده نبود، چنانکه ابو بکر را بود. ابو بکر بعد از مرگ از او همچنان قوت علم می خورد که پیش از آن.

18 488 - و مصطفی - صلعم - آن روز که از دنیا بیرون خواست رفت. اشارتی لطیف کرده بدین معنی و می گفت: اليوم ليسد كل فرجة الا فرجة

1 توان T S N M توانم / P I حسرت T S N M حیرت / P I 2 مصطفی T S N M / P I سید / P I دارد T S N M کرد / P I حال N معنی T S M - P I / ما ترا T S N M یا رسول الله ترا / P I 3 آیت P N M I پس آیت T S / 3 - 4 النساء : 66 م / 5 را . . . که T S - P N M I / 5 - 6 از . . . انتقال T S و او را از پیش N که با پیش حق M از دنیا رحلت / P I 6 کند P I برند N M کرد T S / و بجانب قدم رسد T S N M - P I / 6 - 7 این . . . رفت T S - P N M I / 7 از . . . مصطفی ازین جهان M از دنیا . . . مصطفی P I از وفات سید N - T S / اورا خبر داد P N I پدر را خبر کرد M زید را خبر کردند او T S / 8 بعد T S N M بعد از P I / من . . . و T S N M - P I / کسی را T S P M I دیگری و N / 12 هزار T S P N I - M / 13 که . . . را P I - T S N M / چرا T S M و N - P I / 14 برای آنکه T S N M - P I / او T S N M - P M I / 15 بود T S N - P M I / 16 از مرگ از او P I مرگ از او T S وفات N موت او / M علم T S N M - P I / 17 از دنیا T S N - P M I / بیرون . . . رفت T S P M I برفت N / 18 کرده بدین معنی T S N M کرده بود بدین P I / و می P I و N که T S - M / فرجة الا فرجة T S N خوخة الا خوخة / P M I .



ابی بکر . سدوا هذه الابواب الشوارع الى المسجد الاباب أبي بكر .  
 ظاهرش اهل ظاهر می شنود ، و حقیقتش دلخوشی ابو بکر بود . او می دانست  
 که چه می رود ، و دیگران را از این حدیث حسابی نبود .

۳  
 ۴۸۹ - وهذا تمهید اصل ثان . دیگر بدانکه هر که بزرگی از انبیا یا اولیا  
 در خواب بیند ، حقیقت جان پاک او را دیده بود در عالم ملکوت ، همچنان  
 بود که ظاهر او را بیند در عالم ملک در بیداری . و چنانکه میوه در مقابله  
 آفتاب می پزد ، این جان در مشاهده جمال جان آن بزرگ کمال می یابد .  
 و این که در نقاب دید او را نشان سعادت بزرگ بود ، و علامت عنایت  
 است در حق آن عزیز که آفتاب را بی نقاب دیدن دیده سوختن اقتضا کند ،  
 ۹) هم در نقاب دیدن اولتر بود که بیند ، چون دیدن ضرورت بود ، و بی حجاب  
 سوختن دیده می بود .

۱۲ ۴۹۰ - در نقاب عین شفقت بود که نمایند . آن ندیده ئی که میوه را سرما  
 و گرما و ابرو باران بیاید تا در آن اوقات مختلف پخته گردد ؟ اگر همه سرما  
 بود نشاید ، و اگر همه گرما بود هم نشاید . هر یکی را حدتی محدود است  
 که بیش نشاید و کم نشاید . سبحان من دبر الاشياء و قدرها تقدیراً . و آن در  
 ۱۵) نقاب دیدن نشان عنایت است تا داند . و آنکه خود حدیث ها میان ایشان می  
 رفت بدانند که حدیث کردن آفتاب بامیوه نه چنان بود که خلق در ظاهر  
 ۱۸) دانند . چنانکه معلم بزبان ظاهر با متعلم حدیث کند تا پخته گردد ، و در علم ،

۱ الشوارع الى المسجد N - TSPMI / 2 ظاهر M - TSPNI / دلخوشی NMI  
 TS دلخوشی / P بود PI - TSNM / 4 هذا . . . دیگر TSNM قول ثان من قوله PI  
 که PI - TSNM / از TSPMI از بزرگ کانت از N / M  
 و PI / 5 - 6 و PI - TSNM / 6 در عالم ملک M در عالم کون و فساد PI - TSN  
 8 که TSN که آفتاب را PMI / او را نشان N این او را نشان PI / M - TSN  
 و علامت TSN M علامت PI / 9 دیدن PI - TSNM / 10 و PI - TSNM / 11  
 TSM آرد N آورد PI / 12 نمایند آن ندیده ئی TSNM نماید نیقی PI / TSM  
 15 / PNI / 15 و کم نشاید N - TSPMI / سبحان . . . تقدیراً PI - TSNM / 15 - 17  
 و آن . . . آفتاب N - TSPMI / 16 تا داند TSM - PNI / 17 بدانند TSNM  
 بدان PI / نه PI - TSNM .

همچنین بدانکه آفتاب را بزبان تابش خود بانهاد میوه عجایب حدیث بود  
تابخته گردد.

- 3 ۴۹۱ - ومنتھیان تفصیل آن احادیث دانند ، ولیکن اهل بدایت را از  
آن جز تشبیهی نصیب نباشد . جان هر بزرگی در آن عالم آفتابی است یا  
ماهی یا ستاره ای . نشنیده ای اصحابی کالنجوم نشنیده ای . « وبالنجم هم یتدون » .  
6 بلی شنیده ای ولیکن ندانسته ای . این جانها که در این عالم است پرورش از آن  
جانها می یابد که « ویستغفرون لمن فی الارض » این بود .
- 9 ۴۹۲ - دریغا ! که این سخنان چنانکه باید فهم نکنی . أرجو که بروزگار  
این دولت بیابی که فهم کنی ، پس در خواب دیدن ایشان پختگی عظیم است ،  
و جان را پرورشی عظیم دهد که چندین سال عبادت را این تأثیر نبود .
- 12 ۴۹۳ - وهذا تمهید اصل ثالث : آنکه گفته بود چون بیدار شدم ، آن  
حدیث هارا فراموش کرده بودم ، چنان بهتر که هر چه از آن عالم باین عالم توان  
آورد ، در مثالی چنان عظمت ندارد که بیشتر خلق پندارند . لعمری  
« وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » اما چون بکمال نزدیک تر  
15 بود ، در مثال نیز نگذجد جز چنین نگویند که « طه » « یس » « المر » این  
از فهم دور تراست که این « ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر علی شیء »  
الآیة . اگرچه این مثال هم از آن امثال است که « وما يعقلها الا العالمون » .

1 را T S P N I - M / حدیث بود P N I احادیث کند M احادیث بود T S / 3 و . . .  
دانند T S P M I / چو منتهی رسید آن حدیث دانند N / 4 نصیب T S P M I - N / نباشد  
P N I نیاید T S M / 5 نشنیده ای و T S N M و P I / النحل 16: 16 / ك / 6 بلی S N M  
T S N M / این P I - T S N M / 7 جانها N P M I عالم T S / که S که در آن عالم است نه بینی  
قرآن میگردد T P M I - N / الشوری 42 : 5 / ك / 9 این دولت T S P M I دولتی N /  
10-9 است و P I باشد و M است N دهند T S / 10 پرورشی عظیم دهد P I پرورش عظیم بود M  
T S N - / نبود T S N M بود P I / 11 تمهید اصل ثالث T S N M - P I / شدم  
T S N M شوم P I / 12 چنان بهتر P I چنان به M آن به بود N چنان نبود T S با  
P N M I بود یا T S / 13 در مثالی N M همه در مثالی T S در مثال P I / 14 العنكبوت  
29 : 49 / ك / اما . . . نزدیک تر T S N M - P I / 15-17 بود . . . العالمون T S N M -  
P I / المر T S M الم N / این T S - N M / 16 این T S اینک N M / النحل 16 : 76  
ك / 17 م T S - N M / العنكبوت 29 : 43 / ك / .

- ۴۹۴ - ودر قرآن مشکلترا از این حروف مقطع بسیاری عجایب است ،  
 اما کی خبر دارد از آن ! . لا بل بدایت فهم قرآن مردان را آن بود که این  
 حروف مقطع با ایشان حدیث کند ، وجمال خویش بر دیدهٔ ایشان عرض دهد . 3  
 ونعوذُ بالله من تحريك سلاسل شياطين الانس . این کی باور کند که هرچه  
 آدمیان فهم کنند از قرآن ، پیش از آنکه حروف مقطع فهم کرده  
 باشند ، آن این جهان را بکار آید ، واحکام این جهان بوده واز احکام آن جهان  
 دور بود که بدایت آن جهان چون بر کسی عرض خواهند کرد ، آن بود که  
 هر روز چندین بار باقداح این حروف از دست عنایت ساقی « وسقهم ربهم  
 شراباً طهوراً » نوش کند . مستی ، این مرد داند که چه بود « لا یصدعون  
 عنها ولا ینزفون » مستی ایشان این بود . وقلم تکلیف از ایشان برخاسته بود .  
 ۴۹۵ - در این حال گوئی هشیاری ایشان چه بود . نطق ایشان در هشیاری ،  
 همه این بود که بیت :  
 12

ای خوب تراز دیده و دین و هو شم کو حلقهٔ بندگیت ، اینک گو شم

- هر یر که با خرت نرسید ، قرآن نشنید . باورت نبود ؟ از قرآن بشنو !  
 « و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً  
 مستوراً » چه گوئی ؟ ابو جهل قرآن شنیدی ؟ « إنهم عن السمع لمعزولون » .  
 پس در حق کیست « إنک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء » . قرآن  
 را بسمعی تو ان شنید که ابو بکر را بود ، و ابو جهل را نبود .  
 15  
 18

۱ بسیاری عجایب P N M I نیست عجب T S / لا بل بدایت فهم NM / لا بل بدایت فهم  
 همه T S عجایب دلایل فهم PI / و آن NM و T S P I / و T S N M / و P I / و T S  
 P N M I کنند T S / 4 من T S N M منها P I / این کی باور T S M این معنی که T S  
 الجن این کی فهم P I / 5 فهم S P N I از آن فهم T S / آن این T S N - P M I / و  
 P I بود و T S N - M / 7 دور بود P N M I دور نبود T S / دور بود P M I - T S  
 ای عزیز چون N / چون T S P M I - N / 8 باقداح T S M باقداح P I / و بدایت N  
 ساقی P N I - T S M / 8 - 6 الانسان 76 : 21 / 9 الواقعة 56 : 19 / 10 النجم 61 : 1  
 T S - I / 13 اینک P N M I 5 اینک T S / 19 نبود T S N - T S M - P M I / و بدایت  
 بشنو P N I - T S M / 15 - 16 الاسراء 17 : 45 / 16 الشعراء 26 : 12 / 17 النجم 61 : 1  
 30 : 52 / .

۴۹۶ - واگر نہ چنین بودی . پس این آیت را چه معنی بودی کہ « إذا قرأت القرآن » الآية ، لا بل خلق بظاہر قرآن قناعت کردہ اند . مصطفی - صلعم -  
 3 از ایشان چنین شکایت می کند کہ « یارب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً . انزل القرآن ليعمل به فاتخذتم دراسته عملاً . رب قال للقرآن والقرآن يلغنه . صم ، گوش ندارند ، قرآن چون شنوند ؟ بنکم ، زبان ندارند ، قرآن چون خوانند ؟ عمی ، دیدہ ندارند ، آیات جمال قرآن چون توانند دید ؟ » سنرہم آیاتنا فی الآفاق وفي أنفسہم » . ما می نمائیم ، اما صاحب دیدہ تواند دیدن .

۴۹۷ - دریغا کہ خلق از حقیقت خود خبر ندارند ، و قرآن را بایشان هیچ پیوندی نیست ! « أم على قلوب أقبالها » ، « إذا جاء نصر الله والفتح » می باید کہ در رسد ، و جز از خدا در نرسد کہ « نصر من الله وفتح قريب » . فتح آن بود کہ قفل از دل بردارند .

۴۹۸ - « والله أنبتکم من الأرض نباتاً » پیدا گردد ، و ملکوت آسمان را بیند کہ لا یدخل ملکوت السماء من لم یولد مرتین ، عیسی - صلعم - می گوید . از شکم مادر بدر آید ، این جهان را بیند ؛ و از خود بدر آید ، آن جهان را بیند . پس دنیا و آخرت هر دو حاضر بیند . « أبدانہم فی الدنیا وقلوبہم فی الآخرة » . لا بل آخرت را سر دنیا داند و بیند « ثقلت فی السماوات والأرض » .

1 پس PI - T S N M / الاسراء 17 : 45 ك / 3 از ایشان M - T S P N I / چنین  
 TS - P N M I / الفرقان 25 : 30 ك / 5 قرآن M - T S P N I / 5 - 6 ندارد . . .  
 تواند T S N M دارد . . . شنود . . . دارد . . . خواند . . . ندارد . . . تواند PI /  
 6 دیدہ T S P N I چشم M / قرآن . . . دید T S P M I چگونه مطالعہ کنند کہ N /  
 6 - 7 فصلت 41 : 53 ك / 7 ما می نمائیم T S P M I - N / 8 دریغا T S P N I دریغا  
 دریغا M / خود T S M - P N I / 9 محمد 47 : 24 ك / 9 - 10 الفتح 110 : 1 ك /  
 10 وجز از خدا N وجز ازو TS چرازود M جزا و PI / 10 - 11 الصف 61 : 13 م /  
 11 فتح . . . کہ N تا آن T S P M I / 12 نوح 71 : 17 ك / پیدا گردد T S M پیدا آید  
 PI وادید آید N / 13 لا یدخل T S P N M I لن یلج ن . ل . N / 14 مادر بدر آید T S M  
 ما درید آید لحت N بیرون آید PI / را . . . را T S P I - N M / خود بدر آید T S P N I  
 خود بزايد M / 15 پس . . . بیند T S - P N M I / 16 الاعراف 7 : 187 ك / .



- ۵۰۰ - ما را بدعا یاد دارد . و روز آدینہ و شب آدینہ را غنیمت دارد .  
 ما در و پدرِ خود را در اوقات شریف بدعایاد دارد کہ آنرا عظیم ثمرہ است .  
 3 و درویشان و خلق را بمال و جاہ و دست و زبان دستگیری کند . وزیر دستان را  
 ہم حکم خشم مکن کہ مصطفی - صلعم - چنین گفته است ، یکی را از بزرگانِ  
 صحابہ کہ لا تغضب ولك الجنة ، والغضب شعله من نار جہنم . والسلام والحمد  
 6 لله رب العالمین والصلاة علی رسولہ محمد وآلہ الابرار .



1 - 6 ما . . . الابرار / T S P I - N M / 3 وخلق / N - M / دستگیری کند M نیکی  
 می کن و راجع می رسان / N / زیر M بزیر / N / 4 م / N - M / حکم خشم مکن / M - N /  
 6 رسولہ . . . الابرار N والسلام علی محمد المصطفی وآلہ واصحابہ وذریاتہ وسلم تسلیماً کثیراً  
 / M ( این نامہ آخرین نامہ نسخہ M میباشد ) .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۰۱ - سلام به برکت می رسانم . و او وصیّت میکند پیوسته که چون چیزی می نویسی سلام می رسان ! هذا یتّم مندوبه . دیگر نوشته های عزیز برادر عزیز اجل کامل الدوله اطال الله بقاه و یسر له الوصول الی جناب السعادة القصوی می رسد ، و در رسیدنش بسیار شادی و انس حاصل میشود :

۱) وافی کتابک وهو مختصر      کلماً یزدن معاطفی جذلاً  
فملاً منه مسامعی فقراً      حتی ملأت سطورہ قبلاً

و نچندان عربده می کند که می بیند . ای جوانمرد ! تو خود معذوری در همه ، لیکن بس معربدی خود . این انت من ادب العشاق ! بار آمدن وزمین بر آن جوانمرد نهند و او می گوید :

شاید که مرا زخم پراکنده زند      رفتی که چو من بگرم او خنده رند

۱۲ طمع داشتن عاشق بندر کردن معشوق از تود منی بود و بندیک مردان . تو کجایی ؟

۱ بسم . . . الرحیم P I اسم . . . الرحیم . . . استعین M . . . من رسائله رحمه الله . . . اسم . . . الرحیم N . . . من کتبه رضی الله عنه الرسالة السابعة والثلاثون . . . اسم . . . الرحیم . . . من رسائله رحمه الله . . . اسم . . . اتوکل S . . . من رسائله رضی الله عنه و ارضاه بسند . . . اسم . . . الرحیم . . . من رسائله رحمه الله . . . اسم . . . رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمد و آله الطاهرين اجمعين . . . اسم . . . الرحیم . . . اسم . . . P N I / 3 هذا یتّم مندوبه . . . اسم . . . P N M I - T S - 4 - 5 عربی . . . اسم . . . P N M I - T S . . . اسم . . . N - P I / 6 - 7 وافی . . . اسم . . . P I - T S N M I - 8 ای جوانمرد . . . اسم . . . P I - T S N M I - 9 این انت . . . اسم . . . P N M I - T S / 10 تود منی . . . اسم . . . P I - T S N M I - 11 کجایی . . . اسم . . . T S P N I - M / 12 رفتی . . . اسم . . . P I - T S N M I - 13 معشوق . . . اسم . . . P I - T S N M I - 14 معشوق . . . اسم . . . S P I - T N - 15 معشوقان . . . اسم . . . P I - T S N M I - 16

\*\*\* نامه سی و ششم . . . T 3 . . . S 36 . . . P 70 . . . N 33 . . . M 102 . . . T 99 . . .



زیاد شود نہ مر مرا آرد یاد      هر چند مرا بیش کُشد، بیش! زیاد!

۵۰۲ - وهان وهان! تا نپنداری که این مقام منتہیان بود در عشق . این  
3 هنوز در خسامی بدایت عشق بود . أما بدایت نہایتِ عشق آن بود کہ عاشق  
معشوق را فراموش کند. عاشق را با معشوق چه حساب؟ عاشق را کار و عاشق  
است ، و ا درد و و احسرت . نشنیده بی :

6 چون از تو یجز عشق نجویم بچہان      ہجران و وصال تو مرا شد یکسان  
بی عشق تو بودم ندارد سامان  
خواہی تو وصال جوی و خواہی ہجران

9 ۵۰۳ - این بدایت منتہیان است در عشق کہ می رود. نہایتش کہ گوید ،  
و کہ تواند شنید؟ این را تنبہی دان ، و اگر نہ تو در آن کہ نوشتی خود معذوری ،  
والمشتاق مرفوع عنہ القلم ، خود عذری سست است . اما اگر آنکہ تو مستی  
2 مستحق آنی بنویسم کی طاقت داری ؟ ہزار ہزار چندین عربدہ بر من خوار  
تر بود . احتمال کردن از تو کہ یک ذرہ جواب بی مساحت نوشتن . بس  
زود ترا ملال بگرفت زمن . مصراع : تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز . بیت :

15 نہ خورده می ونہ در خرابات شدہ      بر خواندہ قبالہ رزی مست شدہ

۵۰۴ - در فراق ظاہر بوی ، از آنچه بتو رسد چندین فریاد کنی کہ نتوان

1 - 16 تہ ... فتوان TSPNI - M / 1 ہر چند TSPI چندا کہ N / 2 وهان و  
TSN هان و PI / 3 بدایت TPI - SN / 4 و 5 و TS با PNI / 10 نہ TS چہ N  
PI - 11 سست N سرہ TSPI / مستی TSNI - PI / 12 کی طاقت داری TS - PNI  
12 - 13 خوار تر بود TS آسان تر بود هنوز PI چواز تو بود هنوز N / 13 از تو PI -  
TSN / کہ یک ذرہ PNI از TS / 14 مصراع SN بیت TPI / بیت TPI - SN  
15 خورده می PNI می خورده TS / بر SNI هنوز بر T / بر . . . شدہ TSNI - PI  
16 بودی از آنچه TS اگر بودی از آنچه N از مومنی رنج PI / کہ نتوان N کہ TS - PI

گفت. اگر در وصال ظاهر فراق درون را بینی کی طاقت داری؟ فراق درون دانی که چه بود؟ آنکه تو از معشوق روی بگردانی، او خود تو را با تو نماید چه جای اینست هنوز. می باید که مردچنان پرورده وصال و فراق دانی 3 گردد که از وصالش شادمانی نیفزاید و از فراق رنج. این را نهایت عشق مبتدیان خوانند.

- ۵۰۵ - و بدایتِ منتہیان هنوز از صلب پدر بدر نیامدی، و روی « فی قرارِ مکینِ الی قدرِ معلوم » ندیدی، احوال بدایتِ ولادت ندیدی، و شیر لطف نخوردی، ترا کی حدیث رسد؟ این نه قہر است، و نه جواب تا دانی. این ہمہ را تنبیه دان ترا کہ هنوز چندان عشق روی ننموده باشد کہ فراق بختیار، 9 اختیار بکنی. تو این حدیث را کہ باشی و چه باشی! آخر نہ در طلب دنیا فراق ما اختیار کردی! آخر دانی کہ ترا مسلسل و مفلولاً زبردند؟ تو چنین باید کہ دانی! اما من دانم کہ مسلسل و مفلول بودی. ارجو کہ بجایی رسی 12 کہ عربده کنی چنانکہ باستحقاق بود و زبان وقت می گوید شعر:

مست گوید ہمہ بیہودہ سخن سخن بیہودہ بر مست مگیر  
 15 هر کہ او گیرد بر دست شراب هر چه او گوید بر دست مگیر

۵۰۶ - لعمری تو خود معذوری، فوالله العظیم! کہ ظہر این کلمات

1 - 16 گفت ... کلمات TSPNI - M / 1 گفت TSPI - N / 2 / 3 / 4 / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000

- اگر چه قهر است حقیقتش همه لطف است . إن لم تبکوا فتباکوا وإن لم تحزنوا فتحازنوا ، خود شرط است در مقام تو ؛ ولیکن از اینجا که منم این تنبیه واجب دایم ، شفقت اخوتِ دینی را ، هرگز مبادا که قناعت بر ما راه بزند .
- 3 باش تا ترا بدایتِ عشق روی بنماید . پس نه عزل ترا یاد بود ، نه سلطان . پس در بدایت عشق از احوالِ مبتدیان قوت خوری . پس اگر از وصال و فراق
- 6 حدیث کنی ترا مسلم دارد . ای عزیز! می نویسی که نسیتَ بمرّة! حاشا و کلاً! مصرع : یادت نکنم که نه فراموش منی . بجلال و قدرِ لم یزل ولا یزال که اگر نه یاد کردنِ من بودی ترا اگر ترا هرگز از من یاد آمدی . خرده نگه دار .
- 9 بوالعجبی تقدیر چه دانی که چه بود « فعیسی أن تکرهوا شیئاً ویجعل الله فیہ خیراً کثیراً » . دلیران را خطاب با او همه این است .

ای بوالعجب از بس که ترا بوالعجبی است  
12 و هم همه عشاق جهان از تو غمی است

۵۰۷ - مشتاق را وازو همه این نطق بود .

- در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم      وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم  
15 از نا باکی بطبع خونخواره شدی      ما نیز کز غلام میخواره شدیم
- هشیاران همه این گویند :

یارم نکند غلط ، شماری که کند      جواری نکند در اختیاری که کند

1 - 17 اگر ... کند NSPNI - M / 1 حقیقتش TPNI باطنش S / 2 از TSN  
PI - 4 عزل TS قول N قول PI / بود TS آید PNI / 5 اگر TSPI - N / 6 ترا  
مسلم دارد TSN - PI / می TN من PI - S / نسیت بمرّة T نسیت S نسیت مبر PI /  
7 مصرع S ع P - TNI / 8 ترا اگر ترا هرگز TS ترا اگر هرگز ترا N ترا PI / آمدی TSN  
نیامدی PI / 9 - 10 النساء ، 4 : 19 م / 13 مشتاق را وازو TSN مستان را با او PI / 14 در  
TSPI از N / وز ... شدیم TSN - PI / 15 از ... میخواره شدیم SPNI - T / .

عاشقِ بلا با او این گوید :

گر بر سر من خار و خشک بارانی بارانِ ترا دوخته ام بارانی

عاقل همه این گوید :

3

من خود چه کم تا ز من از نام تو لاف ؟

نام تو بچون منی رسد ؟ اینت گزاف

6 واورا خود از کس یاد نمی کند؛ از باغ امیر گو خلابی کم گیر . منادی قهر در آن حضرت همه این گوید :

گویند به بلا ساغون مردی دو کمان دارد

9 گرزان دو یکی بشکست ما را چه زیان دارد

هان وهان تا ترا « ففروا الی الله » نفریبید که خواندن ایشان هم از برای راندن بود .

۵۰۸ - اهل طمع را همه این گویند :

12

من بر سر کوی آستین جنبانم تو پنداری که من ترا می خوانم  
نی نی ! رورو ! که من ترا کی خوانم خود رسم من است کاستین جنبانم

15 اگر ساعتی دیگر طمع او را بدارد همه این گویند : مصراع : دور از در

1 - 15 عاشق ... در TSPNI - M / 1 بلا ... گوید TSPNI عاشق نام معشوق ...  
این نطق زند N / گوید TNi گوید بیت SP / 2-3 کر ... گوید N - NSN PI  
3 گوید TNi گوید بیت SP / 5 تو بچون منی PNI چو تویی بن TS / 6 در خود N  
خود PI را TS / کند PI گوید TN آید S / گیر PNI باش TS / 8 مردی SN ترکی  
PI کردی T / 10 هان و SPI و هان و TN / الذاریات 51 : 50 ك / هم از TS همه از  
N - PI / راندن TS براندن PNI / 12 گویند PNI گوید که ففروا الی الله T ففروا  
الله S / 13 کوی تو PI / 14 خود TSN این PI / 15 دیگر TS ذکر N - PI / مصراع  
TPI - SN .

خانه ، خانه تاريك مدار ! فاعتبروا يا اولي الابصار .

۵۰۹ - دانی که ابلیس کیست؟ داعی است در راه او، ولیکن دعوت می کند از او . ومصطفی - صلعم - دعوت می کند با او . وجلالت لم یزل ولا یزال ابلیس را بدین کار فرا داشت که خلق را بگوید که

خواهی که همه کار سلیمت باشد پا چندان کش که بر گلیمت باشد

۶ ای عزیز! در وادی دیگر افتادم، ونمی یارم خوض کردن که مبادا که عنان قلم از دست اختیار ما بستانند، و آنچه نوشتنی نیست نا نوشته به، دَعِ الشَّرَّ یَعْبُر .

۵۱۰ - آمدم با حدیث تو! یقین دان که وقت را صلاح بود این مفارقت، هم ترا وهم قومی دیگر را . وارجو که این بار که بسعادت، ملاقات بیشتر افتد، کار بگونه دیگر بود .

۱۲ عسی الهمّ الذی اصبحتُ فیهِ یكون وراه فرج قریب

۱۵ لن یغلبَ عسرٌ یسرین . قال الله تعالی وهو الصادق فیما یقول «ومن اصدق من الله قیلاً» ، «سیجعل الله بعد عسرٍ یسراً» . دل خوش دار «لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ» . درویشان را نیکودار . «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا بما تحبّون» فراموش مکن . «انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من

۱ - ۱۶ خانه . . . من TSPNI - M / 4 - 6 بگوید . . . عزیز TSPNI از راه راست فرو گرداند N / 5 سلیمت TS سلامت PI / با چندان S تا چندان آنجا T با آنجا PI / 6 مبادا PI نبادا N نباید TS / 7 اختیار ما TSN - PI / نوشتنی نیست TSPNI تا نوشتنی N / 8 الشر SPNI السر T / یقین دان TSPNI دانی N / 10 بسعادت TSN - PI / بیشتر T تیسیر ST میسر PI / 11 بود TSN بود بیت P / 12 الهم SPNI اللهم S / اصبحت PNI امسیت TS / 13 لن . . . یسرین N ان . . . یسرین TS ان بعد المسر یسراً PI / هو . . . یقول SPI وهو اصدق القائلین N / 13 - 14 النساء : 4 : 123 م / 14 الطلاق : 65 : 7 م / 14 - 15 الطلاق : 65 : 1 م / 15 را TPNII را نیزم S / 15 - 16 آل عمران : 3 : 92 م / 16 البقرة : 2 : 267 م .

الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون . وآن ساعت که چیزی بمحتاج رسد از تو ، می دان که یقع بید الله قبل ان یقع بید السائل ، فهو الذی یأخذ الصدقات .

3

۵۱۱ - آن ساعت هر حاجت که داری عرض کن ، و عربده آنجا کن .  
و چون در نماز گویی : « اهدنا الصراط المستقیم » دل حاضر دار تو چه دانی که چه می گویی ؟ و مرا بدعا یاد دار علی الخصوص روز آدینه ، وقت الطلوع والزوال والاقامة وعند قیام الناس الی الصلاة وعند الغروب . در سجود نماز آدینه اهم الحاجات عرض کن بعد تسبیح سجود . و پیوسته می نویس و عربده می کن که :

9

إذا ذهب العتاب فلیس ودٌ و یبقی الودُّ ما بقی العتاب

و بدین بیتها ترغمی می کن که :

12 کفی حزننا أنتی مقیمٌ ببلدة وأنت بأخری ما الیک وصول  
إذا لم یکن بینی و بینک مرسل فربح الصبا منی إلیک رسول

من نیز می گویم :

15 سقی الله آیامنا باللوی وأیامنا بذوی الاخضر

۵۱۲ - جهد کن که چون بسعادت اینجار رسد خود را از میان اشغال دنیوی چون

1 - 16 الارض . . . چون TSPNI - M / 2 فهو TSPNI ، N ، العامة 1 : 7 ک /  
تو PNI که تو TS / 7 الناس TPNI الثانی S / عند PI وقت TSN / 8 کن TSN  
- PI / 9 که TS - PNI / 11 ترغمی TSN تو تم PI / 5 TS - NPI / 11 من تیغ  
می گویم TS - PNI / 15 - 16 مسق . . . چون TSPNI - N / 15 الاخضر PI الاقفر TS /  
16 چون . . . رسد TS - PI / میان اشغال TS اشغال PI / چون TS - PI .

بدر آورد، واز اکنون تدبیر آن کند. و ترا ای عزیز در خواب بسیار می بینم. ندانم تو چرا نمی بینی. اگر گویم از آنست که بمن مشغول نیستی بنباید که رنجت کند که آخر مارا کلمتی عربده رسد. و هر جا که زیارتی نشان دهند میرو، گذشتگان و ماندگان را و مارا نیز یاد می آور، و دلخوش دار که امید می بود. که بزودی هر چه صلاح بود بدو رسد. والسلام.



1 بدر آورد از TS برون آری هم PI - NM / 1 - 5 اکنون . . . والسلام TS PI -  
 NM / آن کند TS کن PI / 1 - 3 و ترا . . . رسد TS - PI / 4 آور . . . بود TS  
 دارد امیدی دار PI / 5 هر چه TS آنچه PI / بدو TS - PI / والسلام PI والحمد لله رب  
 العالمین S + والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين وحسبنا الله ونعم النصير / T .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۱۳ - برادر اجل کامل الدوله اطال الله بقاءه ويسر له الى اعذب المشارب ورزقه ما يأمله في دينه ودنياه . نبشتهها متواتر ميرسد ، وشاد ميشوم .
- 3) وارجو الالتقاء عن قريب والله الميسر لكل عسير . ای عزیز! ترسم که چو بیدار شوی روز بود! « أفأمن أهل القرى ان يأتيهم بأسنا بياتاً وهم نائمون » ، « أوأمن أهل القرى ان يأتيهم بأسنا ضحى وهم يلعبون » . در خواب غفلت بودن ، وان تهدید فراموش کردن که « سنستدرجههم من حيث لا يعلمون » نه کار مردان است . « واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه » ، پنبه از گوش عقلا بر گرفت . « وخافون ان كنتم مؤمنين » اولو الابصار را تنبيه تمام بکرد .
- 4) آخر بسد الآباد را چندان استعداد ببايد كردن كه زمستان را كنى بخريف . « يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم » نهایت كرم بی علت همرا على التساوى تنبيه ميكند . آذنتكم على سواء ، همانست كه « اعبدوا ربكم » نهایت كرم بی علت لا بلا فرق تا بشنوى تنبيه برابر كرد . أمّا آلت تنبيه همرا نداد .
- 12) « والله يدعو الى دار السلام » دعوت عموم را بود ، ولكن هدايت ، خصوصاً

1) بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة ، الثلاثون سم . . .  
 وحى الله التكلان 8 ، من رسائه رضي الله عنه ، وضاد يضا الى الصبر . . .  
 مضجعه بسم . . . الرحيم ، على الله التكلان 1 / 1 متواتر M كه . . . T S . . .  
 97 ك / 6 الاعراف 7 : 98 ك / 7 الاعراف 7 : 182 ، ك / 68 ، 11 . . .  
 پنبه S M بينه T / 9 الى عمران 3 : 125 ، ولم ياص T S . . . M . . .  
 البقرة 21 : 2 ، T-SM / 12 همانست كه T S - M . . . T S . . .  
 M يناد T S / 11 يونس 10 : 25 ك / .

• • • • •

بود « ویهدي من يشاء ». جلال آفتاب همه جهان را نور مبذول داشت از جهت خود ، اما اختلاف و تفاوت از اختلاف محال خاست ، بسبب موانع حجب .

3

۵۱۴ - خلق جهان از صفات ازل به تشبیهی قناعت کرده اند. نمی دانند که اختلاف در آفرینش از کجا خاست . از قدرت و ارادت او چه دانند !  
 6 اژدهای اعتقادات فاسد بظنون کاذب راه برایشان بزد. « ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت » چه دانند که چیست ! پندارند که این مناقض است و ازین که « والله فضل بعضکم علی بعض » . اگر بصیرت داشتندی « یسقی بماء واحد »  
 9 و « نفضل بعضها علی بعض فی الاکل » و ایشان بگفتی که حقیقت کار چو نیست . القدر سر الله فلا تمشوه ، خطابست و اعموم خلق . بخود طلب نتوان کرد . اما چون وانمایند چه توان کرد : التعامی من اهل البصيرة صعباً .

12

۵۱۵ - جوانمردا ! سلطانرا از اسرار مملکت نتوان پرسید . اما اگر بگوید نتوان گفت : که چرا ؟ « لا یسأل عما یفعل وهم یسألون » . واقومی گویند : سر الله فلا تمشوه ، وقومی دیگررا مینمایند ، إما طوعاً واما کرها  
 15 « نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة » . واموسی گوید : « فلا تسألنی عن شیء » . چون وقت بود خود گویم « حتی أحدث لك منه ذکراً » . خلق جهان راه کم کردند ، اگر نه درست ازلی واجب است که

18

I جلال T S جلال M / 5 از قدرت . . . دانند M - T S / 6 اژدهای اعتقاداتی T S  
 اوهم M / بظنون T S و ظنون M / 6 - 7 الملك 67 . 3 ك / 7 و از T از S با M / 8 النحل  
 16 : 71 ك / داشتندی T S داشتند M / الرعد 4:13 ك / 9 الرعد 13 : 4 ك / 10 خلق بخود T  
 خلق بخود است S سر خلق M / 11 التعامی M العامی T S / 14 الانبیاء 21:23 ك / 16 الزخرف  
 43 : 32 ك / 17 الكهف 13 : 70 ك / 17 - 18 الكهف 18:70 ك / 18 اگر T S و اگر M / .

- من طلب شيئاً وجدته وجد، ومن قرع ولجّ ولج، ومن أدمن قرع الباب يوشك ان يفتح له . در اخبارِ داود خوانده‌ام : يا داود اسمع مني ، وحقاً أقول : من طلبني وجدني، ومن طلب غيري لم يجدني. طلبی باید. خلق جهان هنوز در جوال غروراند ، می پندارند که دارند . باش تا موفقی را بشك راه دهند ، وبداند که ندارد . بافلاس خود بینا گردد . ابن مسعود گوید : اتم في زمان خيركم فيه المسارع، وسيأتي زمان خيركم فيه المثبت . در آن روز کانِ خود مکشوف بود ، مسارعت می بایست . در این روز گار علما قطاع الطريق اند .

- ۵۱۶ - پس اهل شك عزيزند . يا داود لا تسأل عني عالماً اسكره حب الدنيا ، فيقطعك عن محبتي . اولئك قطاع الطريق على عبادي . چون مرد را دیده دهند در نگرد، ببینند، داند که ندارد . شك اینجا پیدا گردد . شك اول مقام سالکان است ، و تا بشك نرسد طلب نبود . پس در حق ایشان : الشك والطلب توأمان بود . چونکه بدانند که ندارد ، طلب کند . اول راه طلب کند از راه بران ، پس راه رود . پس چون برسد دیگر بار جلال ازل کمین قدر برو بگشاید ، او را وا زو نماید . اینجا مرد بکفر بینا گردد که « إن الانسان لربه لکفور » . من عرف نفسه فقد عرف ربه ، اینجا پیدا بود . ببوقلمونِ وقت او را بینا کنند که مثل قلب المؤمن کمثل ريشة في فلاة يقلبها الريح مرة هكذا ومرة هكذا . زبانش بر دوام این نعلق گوید : که یا منقلب القلوب ثبتت قلبي على دينك .

۵۱۷ - سید الاولین والآخرین - صلعم - پیوسته ازینجا کفتی : اللهم

1 طلب شيئاً طلب و T - M / ومن قرع ولجّ ولج S - T M - 1 / 2 - 1 / 3 طلبني طلب و T S - M / 4 موفقی T موفقی S M / 5 المسارع T المسارع S / 6 المسارع T المسارع S / 7 المثبت S المثبت T / 8 قطاع الطريق جوال S / 9 داند T S / 10 برسد S M / 11 چون T S / 12 چونکه T S / 13 برسد S M / 14 برسد T / 15 فقد S - M / 16 کتبت M کتبت T S / از T S - M .

انی أعوذ بك من الكفر . تا نہ پنداری کہ بکفر بینا شدن اندک کاریست . من عرف نفسه عرف ربه ، اینست کہ إذا أراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه ، چنین بود بلا فرق . تا رسی و بینی کہ إن من الشعر لحكمة .

کفر اندر خود قاعدہ ایمانست آسان آسان بکافری نتوان رفت

با یزیدرا گفتند : متى يبلغ الرجل في هذا الأمر حد الرجال ؟ فقال : إذا عرف عيوب نفسه . مرد زنار کفر به بندد کہ قدرت ازلی بر میان او بسته بود . چشمه ایست نامش لطف ، ینبوع قهرست . چه میشنوی ؟ آنجا تقریر کرده اند این حدیث بر اهل روم و زنار ، ایشان خندند . ایشان در دیدہ او عادت پرست باشند . متبوع ایشان را کہ این دین زنار داشتن از او آموخته اند ، در اول رسیده داند بحقیقت نهاد آدمی . این بدانند کہ :

ملکت آل بنی آدم ندارد قیمتی بندگی باید نمودن ملت پرویز را

وقت خود را بدین تسبیح می گذرانند کہ :

ای کفر دریغا کہ مغان از تو بلافند اسم تو پهرستند و ز عین تو معافند

در صورت حرف تو دو صد میل برفتند

چون نیک نگه کردند در ششدر کافند

یک ذره ز وصل تو اگر روی نماید در عالم سجاده و زنار نیافند

۵۱۸ - اگر او را نهاده اند کہ تمام راه برود ، راه ایمانرا بدایت ازینجا سلوک توان کرد ، باقی چیزی دیگر بود ! ابو بکر صدیق چون بدین مقام

2 الله S M الله الحكمة T / 3 تارسی بینی T M بینی تارسی S / الشعر لحكمة S M الحكمة  
لکفر T / 6 - 12 چشمه . . . کہ T M - S / 8 خندند M حد T / 11 ملت پرویز T  
ملکت پرویز M / 12 کہ T کہ نظم M / 13 وز عین M وز غیر T ودر غیر S / 16 یک . . .  
نیافند S - T M / 18 توان T S تواند M / .

- رسد ، بحقیقت نهاد خود بینا گردد . خجل و شرمسار در پیش مصطفی آید و گوید : یا رسول الله ما الايمان ؟ خلق این شنوده اند ، ولیکن ندانسته اند . چون رسند بدین مقام ، خود به بینند . مصطفی گفت : یا ابا بکر ان تؤمن بالله . ابو بکر بر خاست و بیرون آمد . سر بسر اهل غفلت چه دانند که سؤال چه بود و جواب چه بود ! ابو بکر میباید که در حق او گویند : لو وزن ایمان ابو بکر بایمان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح تا گوید که ما الايمان ؟
- 3) که رستم را هم رخش رستم کشد . بوقت نزع با یزید زناری بخواست و در میان بست و گفت : إلهي إن قلت يوماً ، سبحاني ما أعظم شأنی ، فأنا اليوم مجوسي أقطع زناري ، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله . ما الايمان
- 9) گفتن ابو بکر دیگرست ، واینکه عایشه از شك خود نشان دهد دیگر .

- ۵۱۹ - يك روز عایشه گفت : یا رسول الله إن العدو ليسوس إليّ أحياناً انك لست بنبي ، المعنى لها واللفظ لي ، مصطفی گفت : يا عایشة ! اوتجدین ذلك ؟ این شك قبل الطلب بود . شك ابو بکر بعد طول السلوك بود . و هر کسی اینجا نرسد ، « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون » . بیشتر جنازه ها که بگورستان برند این بود که « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون » . بقیام
- 15) ابو بکر يك کس رسد و بس . که در گذرد ؟

- ۵۲۰ - چه دانسته یی تو از این حدیث که الايمان نيف وسبعون باباً ، أدناها إماطة الاذى عن الطريق ، وأعلها شهادة أن لا إله إلا الله . ادناها تراو الدنيا ، اعلها چیست ؟ کویی تو از لا إله إلا الله حرفی و صوتی شنوی ، تراوی باش تا لا إله إلا الله را راه روی . پس لا إله إلا الله بینی . « هل من حالق إلا

1 خجل T S - M / 5 و جواب چه بود T - S M / حق T M - S / 6 لرجح S M ان حجج T / 10 گفتن T S - M / نشان M خبر T S / 14 و 15 يوسف : 12 : 106 / 9 / 16 يك . . . و بس T S کم . . . پس M / 17 این T S این که M / 20 را راه روی T S از ان روی بینی M / الفاطر 25 : 3 م / .

3 « الله « نصب العين تو بود ، پس لا إله إلا الله گردی ! « اولئك هم المؤمنون حقا »  
 اینجا بود که بود . گفت سهل کاریست ، کار آن دارد که أفضل ما قلته أنا  
 والنبیون من قبلي لا إله إلا الله . چه گوئی ! اینست که تو گوئی بزبان ملوث  
 بغیبت و نغیبت و کذب ؟ حاشا ! در گفتن ، عموم اهل سلام برابرند . در دیدن ،  
 لو وزن ایمان ابي بکر بایمان الثقليين غير الانبياء والمرسلين لرجح . در بودن کار  
 6 بر گونه دیگر بود .

۵۲۱ - وها هنا تسكب العبرات . يا رسول الله ! بس مفلسم . ما الايمان ؟  
 اللهم ارزقنا شهادة أن لا إله إلا الله ميگویی در حق خود و در حق من که  
 9 من نیز ميگويم هذا الدعاء وعليه الاجابة . در آن کوشد که خود را از دست  
 علايق برهاند که دنيا را آن قدر نيست که کرا کند که سعادت آن جهان را از  
 بهر او تقويت کنند بر خود . « لا تفرنكم الحياة الدنيا ولا يفرنكم بالله الغرور » .  
 12 دوستان را سلام برساند . والحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا محمد وآله  
 اجمعين .



1 الانفال 8 : 74 ك / 2 بود گفت T S گوید گفتن M / 4 عموم T S هم عموم M / برابرند  
 S M را بر آید T / 5 غير الانبياء والمرسلين لرجح ( تصحيح ) لرجح غير الانبياء والمرسلين  
 T S M / 7 وها هنا S وها هنا T ما هنا M / 10 جهان M حقيقت T S / 11 تقويت M  
 تقويت T S / 11 لقمان 31 : 33 ك / 12 دوستان . . . برساند T S والسلام M / 12 - 13  
 والسلام . . . اجمعين T M والعاقبة للمتقين S / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۲۲ - ومن ظنّ جهلاً انّ للعلم غایة فقد نجس العلم الثناء وقصراً

- 3 مردانی باشند که در بُعد راه قرب روند . و راه قرب رفتن خود ایشان را ممکن نبود هیچ وجه الادر بعد . إنّ الله تعالى لينفع العبد بالذنب نصيبه که فتوی جناب نبوت است ، این نقطه است . خلق بیشتر از آن غافلان اند .
- 6 ابلیس یکی ازین مردان است ، و در جهان کم کس این فهم تواند کردن ؛ زیرا که بدین مقام کم کس رسد ، و تا نرسد چون فهم کند ؟ که فهم این در عالم روش و کوشش تواند بود لا غیر . چون عاشق در دریای کرم معشوق غرق شود ، و ازو گویند : خود را فراموش کردن شرط نیست ، تکلیف ما لا یطاق اینجا بود . هر چند که در نگردد کرم معشوق بیند ، و خود را در میان کم کرده ، و ازو می در خواهد که خود را بی کرم مابین . این جور نکر که بر من مسکین کرد ! . عاشق عاجز و معشوق ازو عاجز تر . بسیار این همه در قرآن یاد کرده اند . نشنیده ئی « حم عشق » ؟ مقتضی کرم نبود که راه قرب و رو در بندد . و ممکن نیست این حدیث الادر پرده معرفت بکمال ، نتیجه غرق شدن بود در دریای معشوق ، و ازو گویند : « اخرج منها فانك رجيم .
- 12 و إنّ عليك لعنتي » اینت بلعجب حدیثی ، ندانم تا که ازو قوت خواهد خورد ! تسبیح عاشق اینجا این بود که گفته اند :

1 بسم ... الرحيم ( تصحيح بنظورهما نگی با دیگر نامه ها ) . من كتبه ، وحي الله عنه الرسالة الثامنة والثلاثون بسم ... الرحيم S و من رسائله رضوان الله عليه ، و قدس روحه T / 1 نبود ( تصحيح ) بود T S / هیچ ... تعالى T در بعد ان لله تعالى عباده S / 11 می در T در می S / ما T - 14 / S T 14 / S - 15 / S - 16 ص 38 : 77 م / .

• • • نامه می ، هشتم . S 38 . T 5 . • • •



آن معرفتی کہ از تو آموخته ام درد دل دارم و گر چه دل سوخته ام

۵۲۳ - بدین تسبیح راه قرب رود در پردہ فراق . فقر کہ شنیدہ بی این بود .  
 3 ہر کہ را برو گذر بود از سالکان حضرت الہیت ، و ازیشان گوید و سو گند  
 خورد ، و راست خورد ، « وقاسمہا إني لکما لمن الناصحين » و اشما گفتمہ اند :  
 راد قرب روید ! « ففرّوا الى الله » . و راه بُعد مروید ! « ولا تقربا هذه  
 الشجرة فتكونا من الظالمين » . از من بشنوید . راه قرب رفتن رنج ضایع است ،  
 6 و بُعد بُعد القرب ضرورت سنت لم یزل ولا یزالست . نشنیدہئی : تخلقوا  
 باخلاق الله . از کرم معشوق کہ جانش بدان پیرو رده اند ، رنگ دارد  
 9 « کہیص » این بود . اگر فہم نکردی « ذکر رحمة ربک » دارد ، « عبده  
 زکریا » این بود ، تا بود کہ فہم کنی . کرم ہمہ جوانمردی اقتضا کند .  
 الدين النصيحة .

۵۲۴ - ابلیس کہ پرورده کرم بود ، و مقرب حضرت بود ، و معلم  
 12 فریشتگان بود ، و زاویہ او برابر ساق عرش خدا بود ، و کلمہ الله تکلیما بی واسطہ  
 از خواص قدم او بود ، چون تواند کہ نصیحت نکند « إني لکما لمن الناصحين »  
 15 کجا روید ؟ شعر :

دل برو سہ داتا ان کل وان کونہ دیم  
 نموی ارتو نخواستی کہ دلت وساریو  
 18 کار و اسان ادر کس را ہخہ چشم نکند  
 نہ بمن درد دل باشد نہ تو در دامان نو

اگر سالك گوش و احديث او کند « فدلتيها بغرور » نقد کشد ؛ زیرا کہ  
 21 ابلیس راه قرب خود می رود درین نصیحت ، اما او را راه قرب حالی در آنست

4 و 5 الاعراف 7 : 21 ك / الذاریات 51 : 50 ك / 5 - 6 البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 :  
 19 ك / 6 رفتن ( تصحیح ) رفتن T S / 9 - 10 بریم 19 : 2 ك / 10 کنی T کنی S / 12 معلم  
 S بعلم T / 13 برابر S سر T / کلمہ S کلمہ T / 15 - 19 شعر . . . نو T - S / 20 الاعراف  
 7 : 22 ك / کشد S گست T / .

کہ گوش واسخن او نکند، کہ اگر گوش واسخن او کند راه ورونیز  
ببندند از جناب ازل « یضل من یشاء » ، « ربنا ظلمنا » حاجت افتد کہ  
و اراہ آید . پس چون او را در حال صدق دارد ، او را غول بپردہ بود .  
باید کہ او را تکذیب کند ، و مردوار برگذرد .

- ۵۲۵ - چون بمقام ابلیس رسد ، و زاویۂ او در ساق عرش بنهند . اگر  
از راه ابلیس او را نہادہ اند کہ برود ، چون و ازان مقام رسد ، تصدیق اینجا  
شاید کہ کند بقول ابلیس ؛ زیرا کہ اکنون صاحب ذوق است . آنکاه مقلند  
بود . ولیکن غالب آن بود کہ ابلیس را اینجا نیاورد ؛ زیرا کہ او راہ بعد  
می رود « فحسبنا بہ و بدارہ الارض » . و از آنجا کہ حقیقت کار است او راہ  
قرب رفتہ بود در بعد . ولیکن محال بود کہ سالك این فہم کند در عالم علم  
و تمیز . پس اگر چنانکہ سالكی گرمرو بود کہ روش او گرم تر از روش  
ابلیس بود ، این سالك ابلیس را لا محالہ در رہ و از بیند ، و ازو در گذرد .  
و ابلیس گوید : این مرد از من سیہ کلیم تراست . فتحہ سر قوی لافتنہ است ؛  
کہ ابلیس گاہ گاہی گوید کہ در جہان از من سیہ کلیم تر آن مرد آمد .  
والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی سیدنا محمد المصطفی و صحبہ الطاہرین .



2 بندند S بندد T / 3 دارد . . . . . بندد T بندد . . . . . بندد S / 6 و S در T /  
9 القصص 28 : S1 / ك / 11 او S - T / 13 و او S / او T / 14 / T - S / 15 ، الصلاة  
... الطاهرین T - S / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

— ۵۲۶ —

3 بی دیده ره قلندری نتوان رفت دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت  
کفر اندر خود قاعده ایمانست آسان آسان بکافری نتوان رفت

6 اکنون او بیش از ماضی چیزی زمانی است بچندین هزار هزار سال  
نامتناهی . اینجا بدانی بیقین که میان او و عقل اول که مخلوق اولست ،  
زمان نامتناهی است . و قلیل فی الخلق من يفهم ذلك . چون سبق رتبتی را  
تفاوت است آن تفاوت را میزانی هست از زمان ، چنانکه گفت : إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ  
9 الارواح قبل الاجساد بألفي ألف عام .

۵۲۷ — این مایه رتبت را چندین تقدیر کرد ، در روز گار زمان . وهم ازین  
عالم است « و إن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون » . واینکه « لیسلة  
12 القدر خیر من ألف شهر » . و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة . وهان  
وهان تا ظن نبری که این گزافست یا تقریب مثلاً ، لا بلکه این در دیده نبوی  
همچنانست که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقال نقره ، و به  
15 از صد مثقال مس ، و به از چندین هزار هزار من سنگ . و مثقالی یاقوت به  
از چندین مثقال زر . و داند که هر مثقالی را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر  
کند بزر یا بیاقوت مثلاً چون باید کرد . و خباز داند مثلاً که چندین من نان  
18 بمثقالی زر چون تقدیر باید کرد . و قصاب داند که گوشت بزر چون تقدیر

ابسم . . . الرحیم ( تصحیح برای هما هنگی آغازنامه ها ) ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة  
التاسعة والثلاثون بسم . . . الرحیم و به استعین S ومن رسائله رضی الله عنه وارضاه بسم . . .  
الرحیم و به استعین T / 11 الحج 22 . 47 ك / 11 - 12 القدر 97 : 2 ك / 14 جوهری T  
فرمود جوهری S / 17 وخباز T وچون خباز S / .

\* \* \* نامه می ونهم . S 39 . T 6 \* \* \*

می باید کرد . و همچنین هر چیز در اینجا بزر تقدیر توان کرد نه از گزاف

- ۵۲۸- پس همچنین که بایع نان و گوشت و جامه و دیگر مأكولات و ملبوسات و مشروبات پیدا است در این جهان ، و آنرا بر این منہاج مقدر الثمن بکرده 3 اند، بصیرت نه از گزاف. پیغمبر داند که چندین رکعت نماز را ثواب چه بود، و چه ارزد ، و چندین روز روزه ، تفاوت روزه در روزها ، و تفاوت صلاة و زکات در اوقات مختلف ، تا گوید که رکعتان فی جوف اللیل کنز من کنوز الجنة ، و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة ، و جذبة من جذبات الحق یوازی عمل الثقلین . و در قرآن مجید گوید : « لیلۃ القدر خیر من ألف شهر » و « إن یوماً عند ربک کألف سنة مما تعدون ». و اینجا بسیاری اسرار پیدا گردد، 9 و بسیار مشکل حل شود . و الله یزیدنا علماً بقصورنا فضلاً منه ، و ینفعنا بما رزقنا من العلم بکرمه وجوده إنه ولی ذلك .

- ۵۲۹ - پس غرض از این همه بیان آنست که بدانی که چون آن رتبت که 12 روح راست بر غیری چون خواهند که سبق زمانی تقدیر کنند ، کنایت از آن این بود که بالفی الف عام بود ، و روا نبود که این رتبت نامتناهی بود بضرورت ، بحکم آنکه کالی که روح را است و غیری را نیست . راه ازین غیر 15 بدان کمال روح متناهی است . و روا نبود که نامتناهی بود اصلاً و البتہ که ما به یقین دانیم که مایتناهی لایکون اکثر مما لایتناهی . و راه از ناقص بکمال مطلق ، و آن کمال که حق را است ، نامتناهی است . پس اگر ازین ناقص 18 راه بکمال روح مثلاً که دون کمال حق است هم نامتناهی بودی ، لازم بودی ما یتناهی اکثر مما لایتناهی باشد . و از آنجا که ظاهر است ؛ تناهی و لا تناهی بر کم افتد . و اینجا نه کم متصل است که بر اجسام افتد و نه کم منفصل که در 21 اعداد بود .

۵۳۰ - ولیکن علی الجملة ما به یقین دانیم که از حیوانیت راه بآدمیت ، کم از

3 مقدر T مقدار S / 4 پیغمبر T پیغامیر S / 8 القدر 97 : 2 ک / 9 الحج 22 : 47 ک /  
10 علی T - S / بما T ما S / 13 کنند S / کند T / 16 متناهی ( تصحیح ) نامتناهی T S /  
20 لا تناهی T لا یتناهی S / .

- آنست که از جمادیت مثلاً بآدمیت . پس راه از هرچه در وجود بود بهرچه در وجود بود متناهی باید که بود ، الا آن راه که بکمال حق است عزّ اسمہ .
- 3 پس چون چنین بود ، راه میان او و عقل اول که شریفتر موجوداتست و قریبتر بکمال او ، راه نامتناهی باید که بود ؛ زیرا که حق واجب است ، و عقل اول ممکن ، و واجب بذات خود حق بود و ممکن باطل ، و از
- 6 باطل بحق راه نامتناهی بود . و در جهان کسی که این سخن را چنانکه باید فهم کند عزیز بود . پس پدیدار آمد که چون خواهم که رتبتی را که میان حق است و عقل اول بزمان تقدیر کنیم صورت نبندد و محال بود ، الا که گوئیم
- 9 میان حق و او زمان نامتناهی بود . و تقدیر رتبت روح بدو هزار هزار سال ، از آن جهت توانست کردن که آن متناهی بود و این بضرورت نامتناهی .

- ۵۳۱ - پس اکنون در حق حق تعالی بیش از هزار بار و دو هزار بار بود مثلاً
- 12 بزمان نامتناهی ، و این بر قدر عقل تو است ، والا اکنون و فردا و دی در حق او هم یکی بود که این تعدد در حق چیزی بود که قوامش بزمان بود ، و حق تعالی و تقدس قیوم زمان است . و از قیوم هرچه در وجود آید حق بود . و روا
- 15 نبود که ازین معانی عبارت بود اصلاً ، إلا متشابه و مستعار . پس اگر کس را غلطی افتد ، اینجا باید که بر آن اعتماد نکند که این از تنگی عبارتست ، و الا حدیث این معانی چون راه دل گشاده گردد ، ادراک ازین چیزها کار
- 18 اوست و طبیعت او ، و آن راه هرگز از علم و از نطق گشاده نگردد که روا بود که علم را و نطق را در آن گشایش مدخلی بود ، چنانکه سنگ را مدخلی بود در آنکه آتش بیرون آرد از آهن مثلاً . والسلام والحمد لله رب
- 21 العالمین ، والصلوة علی محمد وآله .

1 راه . . . T هرچه S / 3 پس . . . او S - T / 4 او S - T / 5 حق S - T / بود و S . . . 3 بزبان T / 10 متناهی T نامتناهی S / 11 حق S - T / از هزار بار S از بار . . . بزمان S بزبان T / 13 یکی بود T S امر و زو پروردی و فردا . . . هر چاریکه . . . ( حاشیة S ) / قوامش بزمان S فراموش بزبان T / 14 از S - T / آید حق بود . . . 16 نکند S کند T / 18 که T بلی S / 21 والصلوة . . . آله S - T .



اختلافُ ألسنتِكم وألوانِكم . إنَّ في ذلك لآياتٍ . ما دام کہ حوصلہ را قوت می در باید ، درو انزعاجی واضطرابی می بود ، این حالت را شوق گویند .  
3 چون قوت بیافت ، و آن انزعاج طلب بسکونت وجدان بدل افتاد ، آن حالت شوق بحالتی بدل افتد کہ آنرا بسط گویند . اگر قوت متعذر بود پیش از طلب یا پس از طلب ، حالتی دیگر اقتضا کند کہ آنرا قبض گویند .

6 ۵۳۴ - فصل : والله يقبض ويبسط ، هر کہ صاحب دلست ، اورا نقدی هست کہ قوتِ حوصله اوست . چون آن نقد ازو واپوشید طالبِ قوت آید .  
9 « وإذا أظلم عليهم قاموا » أظلم عليهم کنایت است از واپوشیدن . « قاموا » کنایت است از برخاستن در طلبِ قوت . ونقد واپوشیدن ضرورت است در سنتِ ازل . و محل صاحب نقداست تا عشقش وا نقدِ دلش تا چه حد است ؟ « ولقد فتنا الذين من قبلهم » کنایت است از آن کہ نقد واپوشیدن ضرورتِ سنت است تا دانی « فليعلمنَّ الله الذين صدقوا وليعلمنَّ الكاذبين » کنایت است از آنکہ نقد واپوشیدن محک است .

15 ۵۳۵ - فصل : چون طالب بود اگر نقد وازو دهند ، بسط اینجا پیدا گردد کہ معشوق او روی وازو کرد . واگر سالک را در درون پرده قرآن راه بود بداند کہ آن چه بود . اگر هنوز بیرون پرده است « ن . والقلم وما يسطرون . ما أنت بنعمت ربك بمجنون » . این حدیث اورا بیان کند تا همگی درون او ازین قوت میخورد ، وسکونت می بود ، و طلب زیادتی تقاضا نمی کند،

1 اختلاف T S خلق السماوات والارض واختلاف M الروم 30 : 22 م / 3 طلب TM - S /  
6 فصل T S فصل قال الله تعالى M / 7 حوصله ... قوت T S - M / 8 البقرة 2 : 20 م /  
8 - II ازوا . . . است T S - M / 10 - 11 العنكبوت 29 : 3 م / 11 ضرورت سنت TS -  
M / 12 العنكبوت 29 : 3 م / 12 - 13 است ... پوشیدن T S - M / 14 بود T S آمد M /  
16 - 17 القلم 68 : 1 ك / 17 تا T S فصل تا M / 18 کند بود T S / .



**Marfat.com**

۵۳۸ - فصل : اگر چنانکہ بعد الطلب والطمع نقد روی وازو نکند ، اینجا قبض حال بود . « لیس لك من الامر شيء » هر ساعت و انہاد او کار خود میکند . « إن الله لغني عن العالمين » ورجان شیخون می آرد ، و او در مجال قدر لا یبالی جانی میکند ، تا خود این حال بچہ رسد .

۵۳۹ - فصل چون ہمہ حوصلہ بود ، وقوت ، یا قوت بود ؛ ولیکن در حوصلہ قرار نمی گیرد کہ قوت آن حوصلہ را ، چون آب می بود ، ریگترا فریاد « واجوعاه » اینجا کند . اگر قوت بیش از حوصلہ است ، ہمہ نذر و کرشمہ اقتضا کند ، انا سید ولد آدم ، ولا فخر ، نطق وقت بود . مصطفی صلعم - روزی آن حال اول اختیار میکند ، و روزی این حال دوم کہ شبع یوماً وأجوع یوماً . و از ان حال صبر مقارن می بود ، و « إن الله مع الصابرين » . و و احوال دوم شکر مقارن می بود . « وقلیل من عبادي الشکور » . و ایمان خود ہمہ اینست : الايمان بصفان ، نصف صبر و نصف شکر ، صبر در فراق ، و شکر در وصال . « إن في ذلك لآيات لكل صبار شكور » .

۵۴۰ - چون نہاد درین احوال رام گردد تا بدان حد کہ هیچ حالی را در او بجالی نتواند بود لانتہ محبت رسومہ و غیببت آثارہ . این مرد را فقیر گویند . ایمان ازو ور پردہ کاد الفقر أن یكون کفراً ، سایہ فکند . « من کان یرید العزاة فله العزاة جميعاً » نقد کردد . چون بر ابو بکر گذر کند ، خجل

۱ فصل T S - M / 2 / ان عمران 3 : 133 و ان عنکبوت 29 : 6 ک / آرد T کند S M /  
 مجال T S قلب M / 4 / یبالی T S بلی M / 5 / یا S M تہ T / 6 / ان حوصلہ و M از حوصلہ ہا  
 T S / 7 / فریاد T S - M / کند T S بود M / 10 / و ان T S و ان M / می T S - M /  
 10 - 11 البقرة 2 : 153 م / 11 - 12 سبہ 31 : 13 ک / 13 - 14 براهیم 14 : 5 ک و 31 : 31  
 و 34 : 19 و 42 : 33 / حالی T S حالی M / 16 / نتواند بود T S نبود M / لانتہ . . . آثارہ  
 T M - S / 17 / و پردہ T S بریزد M / فکند ITS فکند M / 17 - 18 یونس 10 : 35 ک / .

- و شرمسار در پیش مصطفی آید و می گوید : ما الایمان ؟ مصطفی میگوید :
- 3 أن تؤمن بالله ورسوله . اینکه هیچ حالی را در توجای نبود ، و هیچ حالی نیز شادی و اندوه زیادت نگردد . تؤمن بالله ، بنده خدا باشی . پس که حال حجابست ، و مقام شرك . در قرآن قدیم از آغاز و انجام این حدیث چنین کنایت کردند که « ألم تر أن الله أنزل من السماء ماءً فسلک به ینابیع فی الارض ثم یخرج به زرعاً مختلفاً الوانه ثم ینبعق فتراه مصفراً ، ثم یجعله حطاماً إن فی ذلك لذکری لا ولی الا للباب . »
- 6

- ۵۴۱ - فصل : کمال قبض ابدی از مشاهده عظمت خیزد . و نور سیاه اینجا پیدا گردد . و کمال درد ابدی از مشاهده ارادت ازل خیزد . و گاه گاه مشاهده این دو صفت اضداد ، آن کمال قبض و درد ابدی اقتضا کند . و گاه بود که مشاهده علم ازل قبض و درد اقتضا کند . و ازین نقطه که میگویم در مشاهده علم ازل ، هیچ بویی بشام من نرسیده است البته . اما شنیده ام که فتحه سرقولی گفت : ببايد ترسیدن از آن خدای که داند که فردا چه خواهد بود . در معنی این حدیث هیچ پی نمی برم . والسلام والحمد لله رب العالمین ، و صلواته علی محمد وآله اجمعین .
- 9
- 12
- 15



1 در TS - M / 2 رسوله M - TS / حالی ... فی TS - M / 3 TS - M / پس TS و پس M / 5 - 7 الزمر 39 : 21 ک / 8 - 9 مشاهده ... ازل TS - M / 10 ... / 11 درد M امداد از کمال قبض و درد TS / 11 نقطه که SM فقط TS / 12 ازل TS / 13 - 14 معنی این حدیث TS این معنی M / 14 والسلام M - TS / 15 صلواته ... اجمعین M - TS /

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۴۲ - برادر اجل کامل الدوله مخصوص است بدعای بسیار . والله عز  
 3 وجل سلك به سبيل السعادة القصوى . نبشته عزیز رسید ، وخواندم وشاد شدم  
 سلامت بودن آن عزیز . باید که خود را در میان مشغله دنیا فراموش نکند  
 که فتوی مصطفی در حق پراکنندگان از بهر دنیا اینست که ومن تشعبت  
 6 به هموم الدنيا لم يبالي الله في أي اوديتها يهلكه . هر که در میان مشغله دنیوی  
 بیرون رود ازین جهان ، در گوی خواهد بود از گوهای دوزخ . آن هاویة  
 بی عمق که شنیده بی دنیا است لا غیر . « ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها  
 9 وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً » . اگر تو گویی من مریدم ، آخرت را  
 « وسعى لها سعيها » بیاید . ومعذلك « وهو مؤمن » بیاید والا عمل بی ایمان را  
 بباد بی نیازی برخواهند داد که « وقدمنا الى ما عملوا فجعلمناه هباءً منثوراً » .  
 12 تو مرید آنی که عمر در طلبش خرج می کنی . اگر نیمی از عمر در طلب  
 دنیا کنی ، نیمی در طلب دین کنی برابر بلا ترجیح ، مقام تو اعراف بود که  
 « وعلى الاعراف رجال » . واز آن گه تو دانی که در طلب دین خرننگ باشی ،  
 15 ودر طلب دنیا کرّه تازی .

1 بسم . . . الرحيم T M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والاربعون بسم . . .  
 الرحيم / S 2 برادر S و به استعین برادر T ربه نستعین برادر M / 4 آن M او / T S 5 که و  
 T M و / S 6 هموم الدنيا T S همومه M / اوديتها T S اودهيه M / میان T از میان M میان  
 دنیا از / S 7 رود ازین T نرود در آن M نرود ازین S / 8 بی عمق T S عمیق M / دنیا T S  
 این M / 8 - 9 الاسراء 17 : 19 ك / 10 بیاید . . . بیاید S M شاید T / والا عمل بی M  
 ولا عمل فی T وسعی ربی S / 11 خواهند M خواهد T S / الفرقان 25 : 23 ك / 13 کنی  
 . . . کنی T S - M / مقام T S خرج کنی مقام M / 14 الاعراف 7 : 46 ك / واز T S  
 و اگر از M / .

\* \* \* نامه چهل ویکم . T 8 . S 41 . I M 72 \* \* \*

۵۴۳ - گوش دار تا قرآن مجید در حق تو و مریدان دنیا چه میگوید :  
 « من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد . ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموماً مدحوراً » . درین آیت تأمل کن ، تأملی تمام ، پس وانفس خود گوی :  
 ۱۱ اگر ایمان نداری که این قول خداست چرا باورش نداری در آنچه میگوید ؟  
 ۱۲ و اگر ایمان نداری چرا بزبان چیزی گویی که در دل از آن خبر نداری ؟  
 « كبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون » ، « اتقوا الله وقولوا قولاً سديداً » .  
 ۱۳ قول سدید آن بود که آنچه نداری نگوئی ، لو لم ادع الكذب تأثماً لتركته  
 تکرماً . دروغ گویی و شرم نداری .

۵۴۴ - انکار که با خلق راست آید ، معصوم الدم و المال گردی  
 تا بکنار مرگ در گور . هر چه نقد دل نبود ، زبان نتواند گفت . و چون زبان  
 گزدم و مار بخورد ، حدیث « لا إله إلا الله » چون گویی ؟ حقیقت این کلمه  
 باید که در درون رخت نهاده بود ، تا در گور دل آن توحید می گوید که دل  
 نمیرد ، محل الایمان لا یا کله التراب . چون حقیقت ایمان در دل نبود ، بوقت  
 مرگ زبان از تو واستانند ، نطقت بماند . سوء الحاقمة آن بود ، والعیاذ بالله . جهد  
 کن تا چندات سعی که در دنیا می کنی ، در دین یحسا آری و إلا کار بر  
 ۱۴ خطراست . دنیا را که یقین ندانی که چند در خواهی بود ، در او این همه  
 سعی بکردی ! لا بل یقین دانی که صد سال بیش نخواهی زیست . چنانکه  
 الی ابد الآباد در گور و بر عرصات قیامت ، خود هیچ سعی نباید زاید  
 ۱۵ گور را ؟

۱ نو و M - TS / 2-3 الامراء 17 : 18 ك / 4 داری TS کویی داری M / ۵ M - TS /

6 الغافر 40 : 35 ك / الاحزاب 33 : 70 م / 11 دم TS کژم M / 16 در T درو S - M /

در او TM و S / 17 چنانکه S - TM / 19 زاد کور را ؟ TS کردت زادت کور  
 . / M

- ۵۴۵ - « فتزودوا فإن خير الزاد التقوى » فراموش کردی؟ الله! الله!
- 3 خیری می کن که من أطعم جائعاً أطعمه الله ، ومن کسا عاریاً کساه الله .  
 3 جهد آن کن که خود را بر فتراک درویشی بندی که از من وتو بطریق استقلال چیزی نخواهد آمد . طمع بریدن یکبار هم شرط نیست ، أما ظاهر اینست که می گویم . اگر اکنون نظر نکنیم کی خواهیم کردن؟ مگر کفن بگاز راست .
- 6 عجباً بنی آدم! مصطفی - صلعم - چنین می گوید : لو علمت البهائم من الموت لما أكلتم منها سمیناً . در گوشه یی هر روز ساعتی خلوتی می کن و می گوی :  
 مرگ! مرگ! تا بود که انتباهی پدید آید . اکثر و ذکر هادیم اللذات
- 9 فوالذي نفس محمد بيده لو تعلمون ما أعلم ، لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً . وازو گفتند : یا رسول الله هادم اللذات چه بود؟ گفت : مرگ! « ولتجدثهم أحرص الناس على الحياة الدنيا » صفت کفرانست . تا کی قرآن را راست کنی و فهم نکنی؟ أنزل القرآن ليعمل به فاتخذتم دراسته عملاً . خواندن و فهم نکردن بچه کار آید . رَبِّ تَالِ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ يلعنه ، فراموش مکن که شرط نیست .

- 15 ۵۴۶ - زیر دستانرا نیکو دار ، و خیری می کن چندان که توانی . والقلیل عند الله كثير ، والكلمة الطيبة صدقة ، وصدقة السر تطفئ غضب الرب .  
 ومارا بدعا یاد دار بر سر تربتهای عزیزان و می گوی : اللهم لا تجعله من عبدة الدنيا واجعله من عبيدك برحمتك . والسلام والحمد لله رب العالمين ،  
 18 والصلاة على محمد وآله أجمعين - والعاقبة للمتقين .

البقرة 2 : 197 م / 4 طمع T S و طمع M / 5 اگر M که T S / کفن بگازر M کفن  
 بکار S کفر بکار T / 7 منها T S - M / 10 - 11 البقرة 2 : 96 م / 11 راست T S درست  
 M / 12 و فهم نکنی M - T S / 17 و می گوی T S می گوی M / 17 - 18 تجعله . . . اجعله  
 T S تجعلنا . . . اجعلنا M / 18 والسلام M - T S / 19 والصلاة . . . اجمعين T وصلواته  
 على محمد وآله الطاهرين M - S / والعاقبة للمتقين S - M / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۴۷ - بدان ای برادر عزیز اَطال الله بقاءك وسلك بك سبيل السعادة القصوى ،  
 3) که سعادتِ آدمی معرفتِ خدای تعالی است . و بقدر معرفتِ او را از سعادتِ  
 نصیب خواهد بود . و معرفتِ ذات بعد معرفتِ صفات تواند بود . و معرفتِ  
 صفات از نظر در افعال حاصل گردد . و افعال او دو قسم است : ملکوت  
 6) است و ملک . و تا بر ملک گذرنکنی ، بملکوت راه نیست . الدنیا مزرعة الآخرة ،  
 این را دان . و ملک همه این است که در قرآن بیان کرد « والله ملكُ السماوات  
 والارض وما بينهما » .

۵۴۸ - و تا ترا بِنقام تفکر راه ندهند ، هرگز ندانی که ملک چیست .  
 9) لعمری ملک بینی ، ولیکن بدیده‌ی که همه جهان با تو برابر باشند ، و ترا از  
 ملک هیچ عجب نیاید . و اگر چیزی عجب آید ، ترا از راه عادت بود که  
 12) هیچ معنی ندارد . اگر حیوانی عجیب بینی که مثلش در جهان بعادت ندیده

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M . ومن رسالته رحمه الله ۲۶ بسم . . .  
 الرحيم N . ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والاربعون بسم . . . الرحيم و به الخالق . . .  
 S . ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ايضا الى الصدر كامل الدولة بسم . . . الرحيم و به الخالق . . .  
 والقوة T / 2 اطلال . . . القصوى T S P M I / N - 3 است T S P M I . . .  
 وبقدر T S بر قدر N بقدر P M I / 4 خواهد T S P M I . . . N . . .  
 معرفت P I / 5 او T S - P T M I / 6 است T S - P N M I . . .  
 7 - 8 المائدة 5 : 17 و 1 / م / 10 برابر باشند T S در آن برابر باشند M . . .  
 P I / 11 و P M I - S S N / 12 معنی ندارد T S P M I . . . N . . .

\*\*\* نامهٔ چهل و دوم . T 9 . S 42 . P 69 . N 26 . M 101 . I 58 . . .



باشی تعجب کنی . و هرگز ترا از خود تعجب نبوده باشد . و «عجب ما علی وجه الارض قالب آدمی است . از این راه بود که جلالت ازل در آفریدن او از نطفه تحدی کند و گوید : « وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً » . پس گوید : « وکان ربك قدیراً » بدایت آنکه ترا دیده دهند آن بود که ترا هیچ چیز غریب نیاید ؛ زیرا که همهٔ اشیاء در عجیبی و غریبی يك رنگ است . پس چون ترا هیچ عجب نیامد همه عجب بینی . و تا ترا بعض چیزها عجب آید ، هرگز عجب روی جمال خود بتوانی . اهل معرفت چنین گفته اند : إنك لا ترى العجب حتى لا ترى عجبا . فإذا لم ترَ عجبا رأيت العجب .

۵۴۹ - اگر لابد است و از بعضی چیزها تعجب می باید کردن دون بعضی ، باری از آیات کبری نه از آیات صغری . و در وجود خود آیت صغری نیست ، ولیکن بنسبت با مبتدیان چنین توان گفت : آیات کبری آسمان است و آفتاب « ومن آیاته الشمس » و کواکب . « ومن آیاته الجوار فی البحر کالأعلام » همانست که « کلٌ فی فلكٍ یسبحون » . للقرآن وجوه کثیرة . زمین از آیات کبری بود « ومن آیاته أن تقوم السماء والأرض بامرہ » . آب از آیات کبری است « أفرايتم الماء الذي تشربون أنتم أنزلتموه من المزن أم نحن

1 از خود TSPMI / N - 2 / او TSM و PI آدمی N / 3 - 4 الفرقان 25 : 51 ك /  
 4 پس TSPMI آنکه N / دهند PNMI دهد TS / 5 چیز غریب TS چیز عجیب N  
 عجیب PI غریب M / همهٔ اشیاء N همه TS - PMI / 6 نیامد PMI نبود TS N /  
 6 - 7 و تا . . . هرگز عجب PI - TS NM / 7 نناید PNMI کی نماید TS / معرفت  
 TSPMI / N - 8 لا ترى TPNMI ترى S / حق لا ترى عجبا M حق ترى عجبا  
 N / حين لا ترى عجبا TS - PI / لم تر TS NM ما ترى PI / 11 باری TS N - PMI /  
 خود آیت TS N خود آیات PI - M / 13 است TS N - PMI الشمس TSPMI  
 الليل والنهار والشمس والقمر : فصلت 41 : 37 ك / الشوری 42 : 32 ك / 14 زمین TS NM  
 وزمین PI / 15 الروم 30 : 35 ك / آب TS NM و آب PI / 16 الواقعة 56 : 68 ك / .

المنزلون» . و « جعلنا من الماء كل شيء حي » . آتش همچنين « أفرأيتم النار التي تورون . أنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون » . آدمی همچنين « أفرأيتم ما تمنون أنتم تخلقونه أم نحن الخالقون » .

3

۵۵۰ - عجایب نبات که سراز خاک بر کند همچنين . « أفرأيتم ما تحرثون

أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون » . همچنين در سورة روم بعضی بتفصیل

می بین « ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغواؤكم من فضله » و « من آياته خلق

السموات والأرض واختلاف ألسنتكم وألوانكم إن في ذلك لآياتٍ » . واگر

جمله آيات كبرى بيك جا جمع خواهی « إن في خلق السموات والأرض

واختلاف الليل والنهار . والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل

الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها . وبث فيها من كل دابة .

وقصريف الرياح . والسحاب المسخر بين السماء والأرض لآيات لقوم يعقلون » .

از آنجا که این آيات كبرى بود ، حق تعالی قسم یاد کند باین چیزها « والسماء

والطارق والأرض ! والليل ! والنهار ! والشمس ! والقمر ! والطور ! ونفس وما

سويها ! والنجم ! » .

۵۵۱ - این در ابتدا بود که عرض آيات دهند بر ديدهٔ مرید . بعضی كبرى

بود « فأراه الآية الكبرى » . موسى فرعون را بنسبت است وانا بينائى

فرعون . اما این که « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » در حق مصطفی

1 الانبياء، 21 : 30 ك / 1 - 2 الواقعة 56 : 71 ك / 2 - 3 الواقعة 56 : 58 ك / 4 الواقعة 56 : 58 ك / 5 الواقعة 56 : 58 ك

56 : 63 ك / 5 بعضی T S N M وبعضی P I / 6 الروم 30 : 23 ك / 7 الروم 30 : 23 ك / 8 الروم 30 : 23 ك

8 جمله T S N M يجمله P I / 8 - 11 البقرة 2 : 164 م / 9 - 11 م / 10 م / 11 م / 12 م / 13 م / 14 م / 15 م / 16 م / 17 م / 18 م / 19 م / 20 م / 21 م / 22 م / 23 م / 24 م / 25 م / 26 م / 27 م / 28 م / 29 م / 30 م / 31 م / 32 م / 33 م / 34 م / 35 م / 36 م / 37 م / 38 م / 39 م / 40 م / 41 م / 42 م / 43 م / 44 م / 45 م / 46 م / 47 م / 48 م / 49 م / 50 م / 51 م / 52 م / 53 م / 54 م / 55 م / 56 م / 57 م / 58 م / 59 م / 60 م / 61 م / 62 م / 63 م / 64 م / 65 م / 66 م / 67 م / 68 م / 69 م / 70 م / 71 م / 72 م / 73 م / 74 م / 75 م / 76 م / 77 م / 78 م / 79 م / 80 م / 81 م / 82 م / 83 م / 84 م / 85 م / 86 م / 87 م / 88 م / 89 م / 90 م / 91 م / 92 م / 93 م / 94 م / 95 م / 96 م / 97 م / 98 م / 99 م / 100 م

الى آخر الآية N / 12 این T S - P N M I / جیهها P N M I حرفها T S / 14 والنجم

T S - P N M I / 15 - 16 بعضی كبرى بود T S N M بعضی P I / النازعات 79 : 20 ك /

16 تا بينائى فرعون T P N M I نایت فرعون هم بنسبت S / 10 النجم 53 : 19 ك / مصطفی

T S P M I سيد عالم N / .

۳ - صلعم - بنسبت است با آنکه کس را از انبیا آنجا راه ندادند . چون مرید را دیده پخته تر گردد ، در وجود خود هیچ چیز نبیند که نه آیت کبری بود . هر ذره که در وجود است روی خود را بی نقاب و ازو نماید ، تا در همه چیز صانع را بیند بلا فرق . اینجا بود که بمورچه و پشه و هر ذره که در وجود است قسَم ازلی شنود . از آن راه که همه صنع اوست . آسمان و زمین و ماه و آفتاب و ستاره را در ، خاصیت بداند که « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » بداند چرا بهمه برابر قسم یاد کرد .

۵۵۲ - قول ابن عباس اورا مکشوف گردد که در تفسیر چرا گوید در این که « والشمس واللیل » الی سائرها : أي وربّ الشمس . إنّ من الشعر لحکمة نهلوی شعر :

آیند هرا وابسته داری این دهانه کرد خوار نکنی

۱۲ اینکه همه عجب بیند . بلا فرق اینجا بود ، بینندهٔ صغری و کبری ، اینجا چه کند ؟ در هر ذره که در وجود است ، هزاران هزار نَعَم نامتناهی و حکم نامتناهی بیند . قصور آن کس بداند که گفت از هر چه در وجود است کمتر از بعوض و خردل نیست از حیوانات و موات ، و در هر یکی سیصد و شصت حکمت است . عجبا از آن کس که این بگفت ، بس مختصر گفت .

1 بنسبت است TSM بنسبت N نسبت است PI / آنکه TPNMI انکس S /  
 2 تر TSPMI - N / چیز TSPNI - M / 3 و ازو TSN بجز PMI / 4 چیز N -  
 TSPMI / اینجا بود که N اینجا TSPMI - PMI / 5 راه که همه TSPMI وجه که همه  
 N / ستاره PI - TSNM / در . . . که TS چه . . . که N چه خاصیت بدادند  
 PI بداند که چه خاصیت دارد M / 6 - 7 الحاقه 69 : 38 ك / 7 بداند که TSPNI - M /  
 بهمه برابر PNMI همه را بر TS / 8 گردد TSNM شود PI / والشمس واللیل TS  
 واللیل والنهار والشمس والقمر N والشمس واللیل والنهار PMI / الی سائرها TSN -  
 PMI / 10 فهلوی شعر TSPNI - M / 11 آیند . . . نکنی TSPMI - SN / داری  
 از PMI دانه امین T / دهانه . . . نکنی PMI برها مه . . . انما مین T / 12 بیننده  
 TSN - PMI / 13 هزاران TSPMI هزار N / 14 بداند TNM نداند SPI /  
 15 کمتر از بعوض TSPMI کم از بعوض و کمتر از N / بس TSPNI - M /

- ۵۵۳ - یجلال وقدر لم یزل ولا یزال که مردان در هر ذره بی از موجودات چندین هزار نعم و حکم نامتناهی بینند چه جای سیصد و شصت ، لقد تحجرت واسعاً . این مرد از سعت نعم و حکم چندان دید . مگر که آن اعرابی از سعت رحمت دید ، گفت : اللهم ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا احداً . نامصطفی صلعم - گفت : لقد تحجرت واسعاً یا اعرابی . در هر حرفی که بر این کاغذ است لا بل هر نقطه که بر این جا است نعم و حکم نامتناهی است و آن کس که این بینند او را از بدایت معرفت خود هیچ خبر نیست . چون بدین مقام رسد که این همه نعم نامتناهی در هر ذره بینند . آسمان وزمین بینند پراز نعمت چنانکه ذره بی نماید که نه بدین صفت بود . پس شکر کند بر قدر نعمت به پری آسمان وزمین . در این مقام بود که از او درست آید که دوید : ربنا لك الحمد ملاء السموات وملاء الأرض .

- ۵۵۴ جو انمردا! آنکه پیری آسمان نعمت ندید ، چو پیری آسمان وز زمین شکر کند : « وقلیل من عبادي الشکور » . این خبر مگر نشنیده بی صفا إذا قال العبد الحمد لله ، ملاء ما بین السموات و الارضین . تا نومی پس نتوانی شنود . پس اگر نظر از این فراخ تر گردد ، بداند که در وجود نتواند مد از او چیزی الا که همه نعم نامتناهی بود در آن چیز . اینجا شکر نه پراخی آسمان وزمین بود ، بسعت مشیت نامتناهی صفت او بود . در این مقام درست

۱ هر TSPMI - N موجودات TSPMI . مور چنان N . TSPMI بینند . بیت تو دیده بدست بر که هر ذره زینک ، چه بسا جهان بی تو در آن N . TSPMI تحجرت ( الحجر جمع ) S - 3 . TSPMI . TSPMI دید TSM را از . . . گفتند N - 6 که برین جا است TSPMI - N . TSPMI - 7 خود TSPMI - 9 چنانکه . . . نعمت TSPMI - 11 / N - TSPMI به N - 13 کند TPNMI کند مشاکرت . . . TSPMI - 14 مگر TSPMI - 11 / S تارسی پس TSPMI . جو تا دور N - 10 TSPMI - 16 - 17 پراخی . . . مقام TPNMI از S - 16 پراخی N - TSPMI - 16 . . . TSPMI بر قدر وسعت TSPMI - 17 مشیت TSPMI - 17

آید که گوید : وملاً ما شئت من شيء بعد . دینِ این مرد شکوری بود .

- ۵۵۵ - این بدانند که حقّ تعالی یعقوب نبی را آموخت در دعا : یا خیر اَکله .
- 3 اینجا بود که اسماء الله الحسنى وصفاته العلی روی جمال خود بسالك نمودن گیرد . هر ذره را بیند که در وجود است که از منعمی او گوید ، و از حکیمی او گوید ، و از قادری و از قدوسی او . « الرحمن الرحیم » ، « الملك القدوس » ، « العزيز الوهاب » را بیند که از همه روی می نماید که ما نظرتُ الی شيءٍ إلا ورأيتُ الله فيه ومعه لا بل قبله . بدانند که « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » چیست ، قسم است که بخود یاد می کند با عاشقان خود . بیگانگان را از آن چه ؟ همان است که « فوروب السماء والارض » ، « فوروبك لنسألهم » بخود یاد می کند قسم .

- ۵۵۶ - اینجا بدایت « یحبّهم » پیدا گردد ، و « یحبّونه » روی در آورد . و اینجا سالك دیده خود را با همه دیدنی در بازد ، مقام این بود که می گوید :

- 15 در دیده دیده دیده بی بنهادیم و آنرا بکمال خود غذا می دادیم  
ناگه بسر کوی جمال افتادیم از دیده و دیدنی کنون آزادیم  
در حال مستی همه این گوید :

1 بعد . . . مرد P M I بعده . . . مرد T بعد وصف این مرد در دین خدا N / بود M I  
T S P کند تا N / 5 الفاتحة 1 : 2 ك / الحشر 59 : 23 م / الجمعة 62 : 1 م / 6 ص 39 : 9 م /  
7 - 8 الحاقصة 69 : 38 ك / 8 بخود T S N خود P M I / 9 همانست T S P M I - N  
الذاریات 51 : 23 ك / الحجر 15 : 92 ك / 11 المائدة 5 : 54 م / 12 و P M I - T S N  
مقام T S P M I مقامش N / 13 می گوید P M I بیت T S - N / 14 بکمال خود T S P M I  
زره دیده N / غذا T P N M I جلا S / 14 - 15 دیم . . . دیم T S N M دیم . . . دم . . . دم  
دم P I / 15 از S P N M I شد T / 16 در . . . گوید T S P M I - N .

در انجمنی نشسته دیدم دوشش      نتوانستم گرفت در آغوشش  
صدبوسه زدم بر رخ عنبرپوشش      یعنی که حدیث می کنم در گوشش

3      ۵۵۷ - اگر هشیار گردد همه این گوید :

زان يك نظرِ نِهان که ما دزدیدیم      دور از تو هزار گونه محنت دیدیم  
در کویِ هوس پرده خود بدریدیم      تو عشق فروختی و ما بخریدیم

6      اگر سرمست بود همه این گوید :

یاد آیدت از آمدنِ ما بسری کوی  
دزدیده در آن دیده شوخت نگریدن

9      اگر اورا وازو بنایند ، زبانِ وقتِ دردناکِ او همه این گوید :

زاوّل که بتم شراب صافی بی دُرد      می داد دلم همی بدین حیلَه ببرد  
وانگاه مرا بدامِ هجران بسپرد      بازار چنین کنند با غرچه و کرد

12      ۵۵۸ - ای عزیز من! سوداهای ایشان که یارد و که داند گفت؟ و که داند شنید؟  
در قرآن همه بیانست ولیکن خلق از قرآن چه دانند . سوداهای ایشان را  
بجملاً و مفصلاً بیان کرد . تا دانی که بجمَل کجاست ، و مفصلاً کجا ، مفصلاً در  
15      اثنای قصص « لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب » . بجمَل در طیّ عز  
حروف « ألم » « کهیصص » « طسم » « حم » . گفت چه بود؟ گفت : یخبونه  
یخبهم . را گفت :

1 - 6 در . . . گوید - TSPMI / N - 1 - 2 این شعر در تمهیدات ص ۱۷۹  
میشود / 2 پوشش SPNMI بیش / T 3 اگر . . . گوید TSN - SPMI / N - 1  
PMI از روی / N - TS / عشق PMI عشوه / TS 7 - 9 یاد . . . گوید TSNM - PI  
9 او همه این TPI - SNM / 10 اول TSN / زوال PMI / صبی TPNM / 11  
11 بازار . . . با TS تا زار . . . کندیا N یاران نبودند چون PMI / 12 ، 13 ، 14 ، 15 ، 16 ، 17  
گفت PMI گفت و که داند گفت TS / 13 سوداهای TSNM / 14 / 11 / 15  
کرد SN کردم PI / 15 یوسف 12 : III ک / عز TPNMI / 16 - 17 / 17  
51 : 5 / م / 17 گفت I گفت شعر S گفت بیت TNM / گفت ع P / .

یا من بیمان رسول یا شم یا تو      تنہا ز ہمہ خلق من و تنہا تو  
خورشید نخواہم کہ برآید با تو      آبی بر من سایہ نیاید با تو

3 « إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون » .

۵۵۹ - جو انمردا ! هیچ خواہی کہ بدانی این حروف در قرآن چرا است ؟  
بدانکہ حدیث عشق چون بسر حد زمان و مکان آمد . « إنا عرضنا الأمانه علی  
6 السّموات والارض والجبال » ، « والله المثل الاعلی » خطبہ سور و آیات و کلمات  
و حروف کرد . ہمہ پای واپس نہادند ، دانستند کہ « لو کان البحر مداداً  
لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی » چه جای سورتی بود یا آیتی  
9 یا کلمہ . حروف بی معنی پای فرا پیش نہادند « وحملها الانسان إته کان ظلوماً  
جهولاً » . گفت این را چه گویند ؟ عجباً از این حدیث !

سبو سوراخ بدو دیک ازو بیرون شد

بدره دیک گذشتن بندانم چون شد

12 از حسرت این سخن دلم پر خون شد      کاندر یلہ کمی کمی افزون شد

گفت : آن نہ « حملها الانسان » بود ، کہ « وحملناهم فی البحر » بود ، چه  
15 جای « خلق الانسان ضعيفاً » بود ؟ اینجا قوت « هو الذي يسيركم فی البر  
والبحر » است . پیدا است بہ قدم بشریت ، راه تا کجا توان برد ! اما اگر

۱ بیمان رسول یا شم M بیمان رسول یا شم T N I بر تو رسول آیم S بیمان وصول یا شم P /  
1 - 2 تنہا . . . نیاید با تو P I - T S N M / 3 الحجر 15 : 9 ک / 4 چرا است S P M I  
T چیست N / 5 حدیث عشق چون S حدیث عشق T P M I عشق احدیت N / 5 - 6  
الاحزاب 33 : 71 م / 6 النحل 16 : 60 ک / سور T S P N I سورہ N / 7 واپس T S N  
با پس M یا ز پس P I / 7 - 8 القلم 68 : 109 ک / 9 یا کلمہ N / نہادند T S N نہاد P M I /  
9 - 10 الحجر 15 : 9 ک / 10 عجباً ازین حدیث T S P M I - N / 11 - 12 سر . . . شد  
T S P N M I - S / 13 از . . . افزون T S P M I - N / کاندربلہ I کاند پلہ P M کند تلہ  
T کاندربلہ T / 14 نہ T P M I بہ S N / الحجر 15 : 9 ک / الاسراء 17 : 70 ک / 15 النساء  
4 : 28 م / 15 - 16 یونس 10 : 22 ک / البحر است T S N M البحر بود P I / پیدا است  
بہ قدم T S N مقدم P M I / .



« إن علينا للهدى » راست است ، هر کجا خواهی رو . و اگر آدمی « کفور » است ، « قتل الانسان ما أكفره » ، او شکور است بدلاً عنه « إن ربنا لغفورٌ شكور » .

3

۵۶۰ - ای عزیز ! چون گوید : « بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه » .

چه گوئی در « فیدمغه » هیچ باقی بماند از باطل ؟ حاشا و کلاً پس اگر از باطل

هیچ نماند ، همه حق ماند . پس اگر آن نقطه که بماند خواهد که خود را ور

صحرای ملک جلوه دهد ، جزاین چه گوید که : أنا الحق . تعالی الله الهادی

المضلّ ، « يُضِلُّ به كثيراً ويهدي به كثيراً ، وما يُضِلُّ به إلا الفاسقين » .

فاسقان که باشند ؟ « الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه » . اهل خیانت

باشند « إن الله لا يُحبّ الخائنين » ، ولا يحبّ الفاسقين . بحديث قوت القلوب

این همه عذر ها نمی باید خواست که از درون تو آگاهیم بود ، و اگر نبودم

قرب است بدان درازی نیست بر می نویسد :

12

إذا ذهب العتابُ فليس ودٌ و يبقى الود ما بقي العتابُ

والحمد لله رب العالمين والصلاة على خير خلقه محمد وآله اجمعين .

1 الليل 92 : 12 ك / 2 عبس 80 : 17 ك / بدلا عنه PNMI بلا غيبة T - TS .  
 الفاطر 35 : 34 ك / 4 انبيا 21 : 18 ك / 5 چه . . . فیدمغه TSPMI فاذا هو الحق N /  
 در PNMI - TSM / 6 آن PNMI - TSM / 7 جز این چه  
 گوید که TS جز این نگوید که N چگوید جز M چگوید PI / 7 - 8 الله الهادی المضل  
 TSNM هادی المضلین PI / 8 البقرة 2 : 26 م / 9 فاسقان که باشند TSM که باشند PI  
 فاسقان کیانند N / البقرة 2 : 27 م / 10 الانفال 8 : 58 م / 10 - 13 بحديث . . . العتاب TS -  
 PNMI / 14 والحمد . . . العالمين والسلام والحمد . . . العالمين PI - N / والصلاة  
 . . . اجمعين TM - SPNI ..

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۵۶۱

3      اذا نحن جاوزنا ثنية لم نقف      فبشر رجالاً يكرهون إياي  
وقل لهم إني رجعتُ بغبطةٍ      احدد اظفاري وارهب ناي

مگر وقت آنست که بند تقدیر از دل و دست و قلم بر گیرند که دیر  
گاهست تا چیزی ننوشته ام . آدمی در حرکات و سکونات مضطراست ،  
6      واگرچه او را مختار بینند ، در مختاری مضطراست . ای عزیز همچنان مثلاً که  
آتش در احراق ، و نان در اشباع ، و آب در ارواء ، و سنگ در فرود آمدن  
بزیر مضطرنند ، و جز این چیزی دیگر نتوانند . « الشمس والقمر والنجوم »  
9      مسخرات » هریکی در کاری دیگر مسخر چنانکه قلم کاتب را در کاری دیگر  
مسخر است ، و کار در کاری دیگر ، و کاغذ و مداد و غیر آن هریکی خود کاری  
دیگر را مسخر است . و قلم کار مداد نکند ، و در کار خود کردن نیز  
12      مسخر است ، چنانکه بخود بی کاتب يك حرف ننویسد و نتواند نبشتن . همچنین  
تحقیق دان که آفتاب و ماه و زهره و زحل و مشتری و کواکب ثابت و آب  
و خاک و آتش و هوا ، هریکی کاری را شاید معین و کار غیری نکند ، و کار خود  
15      نیز بخود نکند إلا بطریق تسخیر .

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسائله وحه الله ۲۷ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله  
عنه الرسالة الثالثة والاربعون بسم . . . الرحيم S ومن رسائله أفاض الله عليه من سواطع  
الجبروت بسم . . . الرحيم T / 3 اذا T S N وبه نستعين اذا M / 7 واگر . . . است  
T S M / N - 9 بزیر T S M بزمین N / 9 - 10 الاعراف 7 : 54 ك / 10 - 11 چنانکه  
. . . مسخر T S N - M / 13 است T S S و بخود نیز مسخر است M / 15 معین S N M  
مفیر T / .

\* \* \* نامه چهل و سوم . T 10 . S 43 . N 27 . M 80 \* \* \*

- ۵۶۲ - آفتاب عالم روشن کند « وجعلنا سراجاً وهّاجاً » . باران انواع نبات برویاند « ونزلنا من السماء ماءً مبارکاً فأنبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات » . نه باران کار آفتاب تواند کرد در اضانت عالم ملک ، ونه آفتاب کار باران کند در انبات . ومعهدا نه این انبات کند بخود ، ونه آن اضانت ، بل بتسخیر مُسخّر الكل . هو الواحد الاحد . « هل من خالق غیر الله ؟ » . کارنان و آب و آتش و سقمونیا در افعال ، مفوض بایشان همچنان دان . « والله خلقکم وما تعلمون » .

- ۵۶۳ - آدمم بامقصود خود ، چنانکه هریکی از ملک و ملکوت مسخر کاری معین است ، آدمی مسخر یک کار معین نیست از روی ظاهر ، بل مسخر مختاری است . و چنانکه احراق در آتش بستند ، اختیار در آدمی بستند . پس چون او را محل اختیار کردند ، او را جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود ، چنانکه آتش را جز محرق بودن هیچ روی نبود . پس چون محل اختیار آمد ، بواسطه اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید : خواهد حرکت از جانب چپ کند ، خواهد از راست ، خواهد ساکن بود ، خواهد متحرك . بدین سبب او را بعالم ابتلا واحکام فرستادند . « یبلوکم ائیکم احسن عملاً » . اما اگر خواهد مختار بود ، واگر نخواهد ، جز این نتواند بود . مختاری او چون مطبوعی آب و نان و آتش است . هذا تمام کشف الغطاء عن الاختلاف الواقع

1 - 2 وجعلنا . . . ونزلنا T S N که وجعلنا . . . که ونزلنا M / 3 : 11 / 4 : 11 / 5 : 11 / 6 : 11 / 7 : 11 / 8 : 11 / 9 : 11 / 10 : 11 / 11 : 11 / 12 : 11 / 13 : 11 / 14 : 11 / 15 : 11 / 16 : 11 / 17 : 11 / 18 : 11 / 19 : 11 / 20 : 11 / 21 : 11 / 22 : 11 / 23 : 11 / 24 : 11 / 25 : 11 / 26 : 11 / 27 : 11 / 28 : 11 / 29 : 11 / 30 : 11 / 31 : 11 / 32 : 11 / 33 : 11 / 34 : 11 / 35 : 11 / 36 : 11 / 37 : 11 / 38 : 11 / 39 : 11 / 40 : 11 / 41 : 11 / 42 : 11 / 43 : 11 / 44 : 11 / 45 : 11 / 46 : 11 / 47 : 11 / 48 : 11 / 49 : 11 / 50 : 11 / 51 : 11 / 52 : 11 / 53 : 11 / 54 : 11 / 55 : 11 / 56 : 11 / 57 : 11 / 58 : 11 / 59 : 11 / 60 : 11 / 61 : 11 / 62 : 11 / 63 : 11 / 64 : 11 / 65 : 11 / 66 : 11 / 67 : 11 / 68 : 11 / 69 : 11 / 70 : 11 / 71 : 11 / 72 : 11 / 73 : 11 / 74 : 11 / 75 : 11 / 76 : 11 / 77 : 11 / 78 : 11 / 79 : 11 / 80 : 11 / 81 : 11 / 82 : 11 / 83 : 11 / 84 : 11 / 85 : 11 / 86 : 11 / 87 : 11 / 88 : 11 / 89 : 11 / 90 : 11 / 91 : 11 / 92 : 11 / 93 : 11 / 94 : 11 / 95 : 11 / 96 : 11 / 97 : 11 / 98 : 11 / 99 : 11 / 100 : 11 / 101 : 11 / 102 : 11 / 103 : 11 / 104 : 11 / 105 : 11 / 106 : 11 / 107 : 11 / 108 : 11 / 109 : 11 / 110 : 11 / 111 : 11 / 112 : 11 / 113 : 11 / 114 : 11 / 115 : 11 / 116 : 11 / 117 : 11 / 118 : 11 / 119 : 11 / 120 : 11 / 121 : 11 / 122 : 11 / 123 : 11 / 124 : 11 / 125 : 11 / 126 : 11 / 127 : 11 / 128 : 11 / 129 : 11 / 130 : 11 / 131 : 11 / 132 : 11 / 133 : 11 / 134 : 11 / 135 : 11 / 136 : 11 / 137 : 11 / 138 : 11 / 139 : 11 / 140 : 11 / 141 : 11 / 142 : 11 / 143 : 11 / 144 : 11 / 145 : 11 / 146 : 11 / 147 : 11 / 148 : 11 / 149 : 11 / 150 : 11 / 151 : 11 / 152 : 11 / 153 : 11 / 154 : 11 / 155 : 11 / 156 : 11 / 157 : 11 / 158 : 11 / 159 : 11 / 160 : 11 / 161 : 11 / 162 : 11 / 163 : 11 / 164 : 11 / 165 : 11 / 166 : 11 / 167 : 11 / 168 : 11 / 169 : 11 / 170 : 11 / 171 : 11 / 172 : 11 / 173 : 11 / 174 : 11 / 175 : 11 / 176 : 11 / 177 : 11 / 178 : 11 / 179 : 11 / 180 : 11 / 181 : 11 / 182 : 11 / 183 : 11 / 184 : 11 / 185 : 11 / 186 : 11 / 187 : 11 / 188 : 11 / 189 : 11 / 190 : 11 / 191 : 11 / 192 : 11 / 193 : 11 / 194 : 11 / 195 : 11 / 196 : 11 / 197 : 11 / 198 : 11 / 199 : 11 / 200 : 11 / 201 : 11 / 202 : 11 / 203 : 11 / 204 : 11 / 205 : 11 / 206 : 11 / 207 : 11 / 208 : 11 / 209 : 11 / 210 : 11 / 211 : 11 / 212 : 11 / 213 : 11 / 214 : 11 / 215 : 11 / 216 : 11 / 217 : 11 / 218 : 11 / 219 : 11 / 220 : 11 / 221 : 11 / 222 : 11 / 223 : 11 / 224 : 11 / 225 : 11 / 226 : 11 / 227 : 11 / 228 : 11 / 229 : 11 / 230 : 11 / 231 : 11 / 232 : 11 / 233 : 11 / 234 : 11 / 235 : 11 / 236 : 11 / 237 : 11 / 238 : 11 / 239 : 11 / 240 : 11 / 241 : 11 / 242 : 11 / 243 : 11 / 244 : 11 / 245 : 11 / 246 : 11 / 247 : 11 / 248 : 11 / 249 : 11 / 250 : 11 / 251 : 11 / 252 : 11 / 253 : 11 / 254 : 11 / 255 : 11 / 256 : 11 / 257 : 11 / 258 : 11 / 259 : 11 / 260 : 11 / 261 : 11 / 262 : 11 / 263 : 11 / 264 : 11 / 265 : 11 / 266 : 11 / 267 : 11 / 268 : 11 / 269 : 11 / 270 : 11 / 271 : 11 / 272 : 11 / 273 : 11 / 274 : 11 / 275 : 11 / 276 : 11 / 277 : 11 / 278 : 11 / 279 : 11 / 280 : 11 / 281 : 11 / 282 : 11 / 283 : 11 / 284 : 11 / 285 : 11 / 286 : 11 / 287 : 11 / 288 : 11 / 289 : 11 / 290 : 11 / 291 : 11 / 292 : 11 / 293 : 11 / 294 : 11 / 295 : 11 / 296 : 11 / 297 : 11 / 298 : 11 / 299 : 11 / 300 : 11 / 301 : 11 / 302 : 11 / 303 : 11 / 304 : 11 / 305 : 11 / 306 : 11 / 307 : 11 / 308 : 11 / 309 : 11 / 310 : 11 / 311 : 11 / 312 : 11 / 313 : 11 / 314 : 11 / 315 : 11 / 316 : 11 / 317 : 11 / 318 : 11 / 319 : 11 / 320 : 11 / 321 : 11 / 322 : 11 / 323 : 11 / 324 : 11 / 325 : 11 / 326 : 11 / 327 : 11 / 328 : 11 / 329 : 11 / 330 : 11 / 331 : 11 / 332 : 11 / 333 : 11 / 334 : 11 / 335 : 11 / 336 : 11 / 337 : 11 / 338 : 11 / 339 : 11 / 340 : 11 / 341 : 11 / 342 : 11 / 343 : 11 / 344 : 11 / 345 : 11 / 346 : 11 / 347 : 11 / 348 : 11 / 349 : 11 / 350 : 11 / 351 : 11 / 352 : 11 / 353 : 11 / 354 : 11 / 355 : 11 / 356 : 11 / 357 : 11 / 358 : 11 / 359 : 11 / 360 : 11 / 361 : 11 / 362 : 11 / 363 : 11 / 364 : 11 / 365 : 11 / 366 : 11 / 367 : 11 / 368 : 11 / 369 : 11 / 370 : 11 / 371 : 11 / 372 : 11 / 373 : 11 / 374 : 11 / 375 : 11 / 376 : 11 / 377 : 11 / 378 : 11 / 379 : 11 / 380 : 11 / 381 : 11 / 382 : 11 / 383 : 11 / 384 : 11 / 385 : 11 / 386 : 11 / 387 : 11 / 388 : 11 / 389 : 11 / 390 : 11 / 391 : 11 / 392 : 11 / 393 : 11 / 394 : 11 / 395 : 11 / 396 : 11 / 397 : 11 / 398 : 11 / 399 : 11 / 400 : 11 / 401 : 11 / 402 : 11 / 403 : 11 / 404 : 11 / 405 : 11 / 406 : 11 / 407 : 11 / 408 : 11 / 409 : 11 / 410 : 11 / 411 : 11 / 412 : 11 / 413 : 11 / 414 : 11 / 415 : 11 / 416 : 11 / 417 : 11 / 418 : 11 / 419 : 11 / 420 : 11 / 421 : 11 / 422 : 11 / 423 : 11 / 424 : 11 / 425 : 11 / 426 : 11 / 427 : 11 / 428 : 11 / 429 : 11 / 430 : 11 / 431 : 11 / 432 : 11 / 433 : 11 / 434 : 11 / 435 : 11 / 436 : 11 / 437 : 11 / 438 : 11 / 439 : 11 / 440 : 11 / 441 : 11 / 442 : 11 / 443 : 11 / 444 : 11 / 445 : 11 / 446 : 11 / 447 : 11 / 448 : 11 / 449 : 11 / 450 : 11 / 451 : 11 / 452 : 11 / 453 : 11 / 454 : 11 / 455 : 11 / 456 : 11 / 457 : 11 / 458 : 11 / 459 : 11 / 460 : 11 / 461 : 11 / 462 : 11 / 463 : 11 / 464 : 11 / 465 : 11 / 466 : 11 / 467 : 11 / 468 : 11 / 469 : 11 / 470 : 11 / 471 : 11 / 472 : 11 / 473 : 11 / 474 : 11 / 475 : 11 / 476 : 11 / 477 : 11 / 478 : 11 / 479 : 11 / 480 : 11 / 481 : 11 / 482 : 11 / 483 : 11 / 484 : 11 / 485 : 11 / 486 : 11 / 487 : 11 / 488 : 11 / 489 : 11 / 490 : 11 / 491 : 11 / 492 : 11 / 493 : 11 / 494 : 11 / 495 : 11 / 496 : 11 / 497 : 11 / 498 : 11 / 499 : 11 / 500 : 11 / 501 : 11 / 502 : 11 / 503 : 11 / 504 : 11 / 505 : 11 / 506 : 11 / 507 : 11 / 508 : 11 / 509 : 11 / 510 : 11 / 511 : 11 / 512 : 11 / 513 : 11 / 514 : 11 / 515 : 11 / 516 : 11 / 517 : 11 / 518 : 11 / 519 : 11 / 520 : 11 / 521 : 11 / 522 : 11 / 523 : 11 / 524 : 11 / 525 : 11 / 526 : 11 / 527 : 11 / 528 : 11 / 529 : 11 / 530 : 11 / 531 : 11 / 532 : 11 / 533 : 11 / 534 : 11 / 535 : 11 / 536 : 11 / 537 : 11 / 538 : 11 / 539 : 11 / 540 : 11 / 541 : 11 / 542 : 11 / 543 : 11 / 544 : 11 / 545 : 11 / 546 : 11 / 547 : 11 / 548 : 11 / 549 : 11 / 550 : 11 / 551 : 11 / 552 : 11 / 553 : 11 / 554 : 11 / 555 : 11 / 556 : 11 / 557 : 11 / 558 : 11 / 559 : 11 / 560 : 11 / 561 : 11 / 562 : 11 / 563 : 11 / 564 : 11 / 565 : 11 / 566 : 11 / 567 : 11 / 568 : 11 / 569 : 11 / 570 : 11 / 571 : 11 / 572 : 11 / 573 : 11 / 574 : 11 / 575 : 11 / 576 : 11 / 577 : 11 / 578 : 11 / 579 : 11 / 580 : 11 / 581 : 11 / 582 : 11 / 583 : 11 / 584 : 11 / 585 : 11 / 586 : 11 / 587 : 11 / 588 : 11 / 589 : 11 / 590 : 11 / 591 : 11 / 592 : 11 / 593 : 11 / 594 : 11 / 595 : 11 / 596 : 11 / 597 : 11 / 598 : 11 / 599 : 11 / 600 : 11 / 601 : 11 / 602 : 11 / 603 : 11 / 604 : 11 / 605 : 11 / 606 : 11 / 607 : 11 / 608 : 11 / 609 : 11 / 610 : 11 / 611 : 11 / 612 : 11 / 613 : 11 / 614 : 11 / 615 : 11 / 616 : 11 / 617 : 11 / 618 : 11 / 619 : 11 / 620 : 11 / 621 : 11 / 622 : 11 / 623 : 11 / 624 : 11 / 625 : 11 / 626 : 11 / 627 : 11 / 628 : 11 / 629 : 11 / 630 : 11 / 631 : 11 / 632 : 11 / 633 : 11 / 634 : 11 / 635 : 11 / 636 : 11 / 637 : 11 / 638 : 11 / 639 : 11 / 640 : 11 / 641 : 11 / 642 : 11 / 643 : 11 / 644 : 11 / 645 : 11 / 646 : 11 / 647 : 11 / 648 : 11 / 649 : 11 / 650 : 11 / 651 : 11 / 652 : 11 / 653 : 11 / 654 : 11 / 655 : 11 / 656 : 11 / 657 : 11 / 658 : 11 / 659 : 11 / 660 : 11 / 661 : 11 / 662 : 11 / 663 : 11 / 664 : 11 / 665 : 11 / 666 : 11 / 667 : 11 / 668 : 11 / 669 : 11 / 670 : 11 / 671 : 11 / 672 : 11 / 673 : 11 / 674 : 11 / 675 : 11 / 676 : 11 / 677 : 11 / 678 : 11 / 679 : 11 / 680 : 11 / 681 : 11 / 682 : 11 / 683 : 11 / 684 : 11 / 685 : 11 / 686 : 11 / 687 : 11 / 688 : 11 / 689 : 11 / 690 : 11 / 691 : 11 / 692 : 11 / 693 : 11 / 694 : 11 / 695 : 11 / 696 : 11 / 697 : 11 / 698 : 11 / 699 : 11 / 700 : 11 / 701 : 11 / 702 : 11 / 703 : 11 / 704 : 11 / 705 : 11 / 706 : 11 / 707 : 11 / 708 : 11 / 709 : 11 / 710 : 11 / 711 : 11 / 712 : 11 / 713 : 11 / 714 : 11 / 715 : 11 / 716 : 11 / 717 : 11 / 718 : 11 / 719 : 11 / 720 : 11 / 721 : 11 / 722 : 11 / 723 : 11 / 724 : 11 / 725 : 11 / 726 : 11 / 727 : 11 / 728 : 11 / 729 : 11 / 730 : 11 / 731 : 11 / 732 : 11 / 733 : 11 / 734 : 11 / 735 : 11 / 736 : 11 / 737 : 11 / 738 : 11 / 739 : 11 / 740 : 11 / 741 : 11 / 742 : 11 / 743 : 11 / 744 : 11 / 745 : 11 / 746 : 11 / 747 : 11 / 748 : 11 / 749 : 11 / 750 : 11 / 751 : 11 / 752 : 11 / 753 : 11 / 754 : 11 / 755 : 11 / 756 : 11 / 757 : 11 / 758 : 11 / 759 : 11 / 760 : 11 / 761 : 11 / 762 : 11 / 763 : 11 / 764 : 11 / 765 : 11 / 766 : 11 / 767 : 11 / 768 : 11 / 769 : 11 / 770 : 11 / 771 : 11 / 772 : 11 / 773 : 11 / 774 : 11 / 775 : 11 / 776 : 11 / 777 : 11 / 778 : 11 / 779 : 11 / 780 : 11 / 781 : 11 / 782 : 11 / 783 : 11 / 784 : 11 / 785 : 11 / 786 : 11 / 787 : 11 / 788 : 11 / 789 : 11 / 790 : 11 / 791 : 11 / 792 : 11 / 793 : 11 / 794 : 11 / 795 : 11 / 796 : 11 / 797 : 11 / 798 : 11 / 799 : 11 / 800 : 11 / 801 : 11 / 802 : 11 / 803 : 11 / 804 : 11 / 805 : 11 / 806 : 11 / 807 : 11 / 808 : 11 / 809 : 11 / 810 : 11 / 811 : 11 / 812 : 11 / 813 : 11 / 814 : 11 / 815 : 11 / 816 : 11 / 817 : 11 / 818 : 11 / 819 : 11 / 820 : 11 / 821 : 11 / 822 : 11 / 823 : 11 / 824 : 11 / 825 : 11 / 826 : 11 / 827 : 11 / 828 : 11 / 829 : 11 / 830 : 11 / 831 : 11 / 832 : 11 / 833 : 11 / 834 : 11 / 835 : 11 / 836 : 11 / 837 : 11 / 838 : 11 / 839 : 11 / 840 : 11 / 841 : 11 / 842 : 11 / 843 : 11 / 844 : 11 / 845 : 11 / 846 : 11 / 847 : 11 / 848 : 11 / 849 : 11 / 850 : 11 / 851 : 11 / 852 : 11 / 853 : 11 / 854 : 11 / 855 : 11 / 856 : 11 / 857 : 11 / 858 : 11 / 859 : 11 / 860 : 11 / 861 : 11 / 862 : 11 / 863 : 11 / 864 : 11 / 865 : 11 / 866 : 11 / 867 : 11 / 868 : 11 / 869 : 11 / 870 : 11 / 871 : 11 / 872 : 11 / 873 : 11 / 874 : 11 / 875 : 11 / 876 : 11 / 877 : 11 / 878 : 11 / 879 : 11 / 880 : 11 / 881 : 11 / 882 : 11 / 883 : 11 / 884 : 11 / 885 : 11 / 886 : 11 / 887 : 11 / 888 : 11 / 889 : 11 / 890 : 11 / 891 : 11 / 892 : 11 / 893 : 11 / 894 : 11 / 895 : 11 / 896 : 11 / 897 : 11 / 898 : 11 / 899 : 11 / 900 : 11 / 901 : 11 / 902 : 11 / 903 : 11 / 904 : 11 / 905 : 11 / 906 : 11 / 907 : 11 / 908 : 11 / 909 : 11 / 910 : 11 / 911 : 11 / 912 : 11 / 913 : 11 / 914 : 11 / 915 : 11 / 916 : 11 / 917 : 11 / 918 : 11 / 919 : 11 / 920 : 11 / 921 : 11 / 922 : 11 / 923 : 11 / 924 : 11 / 925 : 11 / 926 : 11 / 927 : 11 / 928 : 11 / 929 : 11 / 930 : 11 / 931 : 11 / 932 : 11 / 933 : 11 / 934 : 11 / 935 : 11 / 936 : 11 / 937 : 11 / 938 : 11 / 939 : 11 / 940 : 11 / 941 : 11 / 942 : 11 / 943 : 11 / 944 : 11 / 945 : 11 / 946 : 11 / 947 : 11 / 948 : 11 / 949 : 11 / 950 : 11 / 951 : 11 / 952 : 11 / 953 : 11 / 954 : 11 / 955 : 11 / 956 : 11 / 957 : 11 / 958 : 11 / 959 : 11 / 960 : 11 / 961 : 11 / 962 : 11 / 963 : 11 / 964 : 11 / 965 : 11 / 966 : 11 / 967 : 11 / 968 : 11 / 969 : 11 / 970 : 11 / 971 : 11 / 972 : 11 / 973 : 11 / 974 : 11 / 975 : 11 / 976 : 11 / 977 : 11 / 978 : 11 / 979 : 11 / 980 : 11 / 981 : 11 / 982 : 11 / 983 : 11 / 984 : 11 / 985 : 11 / 986 : 11 / 987 : 11 / 988 : 11 / 989 : 11 / 990 : 11 / 991 : 11 / 992 : 11 / 993 : 11 / 994 : 11 / 995 : 11 / 996 : 11 / 997 : 11 / 998 : 11 / 999 : 11 / 1000 : 11

بین اصل الجبر والقدر ، بیش ازین ترا بکار نیاید که نه کار تو بود .

- ۵۶۴ - مقصود از این همه آنست که یقین بدانی که اگر نویسم ، واگر ننویسم
- 3 در هر دو مقهور و مضطر باشم ؛ زیرا که چون بنویسم اگر چه باختیار نویسم در باختیار نوشتن مضطر باشم ؛ و چون ننویسم ، اگر چه باختیار ننویسم در نانوشتن مضطر باشم . و چون مرا مختار نبشتن یا نانوشتن کردند از جانب قهر تقدیر ازلی
- 6 و قضاء حتم سرمدی و حکم جزم الهی ، جز مختار نوشتن یا نانوشتن نتوانم بود . اکنون اینجا یکه يك نکته بدان : حرکات و سکنات آدمی ، بعضی سبب سعادت ابدی است ، و بعضی سبب شقاوت ابدی . هر که را برای سعادت
- 9 آفریدند جز مختار حرکات اهل سعادت نتواند بود ؛ و آنرا که برای شقاوت آفریدند ، جز مختار حرکات اهل شقاوت نتواند بود « وکل میسر لما خلق له » . « أما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی ، وأما الذين فسقوا فمأویهم النار » . یا عجبا لا قوام یقادون الی الجنة والی النار بالسلاسل » .

- ۵۶۵ - اگر چنانکه اینجا ترا در خاطر آید که پس دعوت انبیا را چه فائده بود ؟ بدانکه دعوت انبیا یکی بود از اسباب حصول علم بسعادت و شقاوت . و حصول علم سبب آن بود که آدمی محل اختیار حرکات و سکنات اهل سعادت آید ، چنانکه مثلا عسل در پیش کسی نهاده بود و او را اشتهای عسل خوردن بود ، و در آن عسل زهر است . اگر منبیهی آنجا نبود ، جهل مرد بمسمومی عسل سبب آن بود که او آن عسل خوردن اختیار کند . و اختیار او مرآن

3 مقهور و T S M - N / 3 - 4 زیرا . . . باشم T S M - N / 4 - 5 و چون . . . باشم  
 T S M - N / 5 جانب T S جانب N M / 6 یا نوشتن T S M و یا نوشتن N / 7 - 8 سبب  
 . . . سبب T S M - N / II السجدة 32 : 19 ك / 12 السجدة 32 : 20 ك / فسقوا  
 ( قرآن ) كفروا T S N M / 12-13 والی النار N - T S M / 14 چنانکه T S M - N /  
 16 و سکنات T S M - N / 17-18 خوردن . . . عمل T S M - N او آن T S M او N / .

عسل خوردن را سبب هلاک او بود. اکنون اگر او را مردی گوید که این عسل مسموم است، و این مرد را در دروغ غرض نداند، لابد بتترک آن عسل بگفتن اختیار کند، و این اختیار سبب حیات او بود.

3

۵۶۶ - اکنون « و ضرب الله مثلاً » دنیای پر شهوات، مثال این عسل دان. و خلق همه عاشق دنیا؛ زیرا که نزدیک ایشان حالی لذیذ است. انبیا منبهاوند، گویند: « لا تمدن عینک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا لفتنهم فيه »، « ولا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون ». جهانیان اینجا منقسم بودند. بعضی گفتند ایشانرا در این چه غرض که دروغ گویند؟ « اتبعوا من لا يسألکم أجراً وهم مهتدون ». « قل لا أسألکم علیه أجراً »، « إن أجري إلا علی الله ». « إن أنا إلا نذیر وبشیر »، « وما نرسل المرسلین إلا مبشیرین ومنذیرین ». ایشان در گرفتند، فسعدوا سعادة لا شقاوة بعدها ابداً. قومی دیگر گفتند: « تريدون ان تصدونا عما كان یعبد آباؤنا »، « أبشر یهودنا! » « أبشر مندا واحداً تتبعه؟ إنا اذا لفي ضلال وسعر ».

۵۶۷ - پس دعوت انبیارا در حق اهل سعادت فایده ظاهر است اینجا  
« فذكر فإن الذکری تنفع المؤمنین ». و آن مدیران دیگر را خود گذری نماند خواهد بودن « إن ربك لبالمرصاد » « ثم ردوا الی الله مولیهم الحق ».

1 خوردن را T M و N خوردن S / کسر T S M - N = 1 - 1 = 0 / 10 = 0  
پر شهوات T S M - N = 5 / N دان T S M است 6 / N منبهاوند T S M - N = 1 - 1 = 0 / 20 = 0  
131 ک / 7 - 8 التوبة 9 : 55 ک / 9 - 10 يس 30 : 21 ک / 10 - 11 شعراء 30 : 20  
42 : 23 / هود 11 : 29 ک / 11 الاعراف 7 : 18 ک / 12 مومنون 48 : 18  
12 در T S بر M و N / 13 ابراهيم 11 : 10 ک / 14 العنكبوت 6 : 13 - 14 القمر 11 : 24  
24 ک / 16 الذاریات 51 : 55 ک / دیگر T S N - M = 12 / 17 الحج 89 : 11 ک / 18  
6 : 62 / النمل 27 : 78 ک /

ربك يقضي بينهم بحكمه» ، « الى ربك يومئذ المستقر فيذبثهم بما كانوا يعملون » .  
 يا مهتر ! تو دل از ایشان فارغ دار که ترا از بهر صهیب و سلمان و بلال و هلال  
 3 ومصعب و عمرو و عثمان بن مطعون و سالم فرستادیم نه از برای ایشان . « واصبر  
 نفسك مع الذين يدعون ربهم » . ترا با بیگانگان چه کار ؟ « ذرهم يأكلوا  
 ويتمتعوا ويلههم الامل » ، « فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي  
 6) يوعدون » .

۵۶۸ - اکنون فرستادن انبیارا منفعتی عظیم بدانستی در حق اهل سعادت .  
 اما اهل شقاوت را سود نکرد ، و اگر نفرستادی هم سود نکردی . پس منت  
 9) در فرستادن انبیا بر مؤمنان بود ، کافران را از آن چه ؟ « ولقد من الله على  
 المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم  
 الكتاب والحكمة ، وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين » . یا محمد ! « وعلمك ما  
 12) لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيماً » . تخلیق باخلاقی ! از آنچه ما از  
 دریای فضل بتو دادیم ، تو نیز جرعه‌ی ویران بیچارگان ریز . « ويعلمكم ما لم  
 تكونوا تعلمون » ما ترا گفتیم : سلام عليك نوش کن که نوشت باد :

15) اشرب هنئاً عليك التاج مرتفعاً في شامهر ودع غمدان في اليمن  
 فأنت اولى بتاج الملك تلبسه من هودة بن علي وابن ذي يزن

۵۶۹ - موسی را طلب « آرني ! » مبارکباد ! و عیسی را احیاء الموتی  
 18) « و ابرىء الاكمه والابرص » . سلام عليك موسی بخود طلب کرد ، گفتند

1 العمل 27 : 78 ك / القيامة 75 : 12 ك / 2 مهتر T S سيد N / بهر T S برای N M /  
 3 عمر T S عمير N M / بن T و T M - S / 3 - 4 الكهف 18 : 28 ك / 4 - 5 الحجر 15 :  
 3 ك / 5 - 6 : الزخرف 43 : 83 و 70 : 42 / 7 اكنون T S M فذرهم في غمرتهم حتى حين .  
 اكنون N المؤمنون 23 : 51 / 8 منت T S N آمنت نهاد M / 9 بود T S N M - T / 9 - 11  
 آل عمران 3 : 164 م / 8 - 9 يتلو . . . مبین T S M الى آخر الآية N / 11 - 12 النساء 4 :  
 113 م / 13 در یای N بحر T S M / 13 - 14 البقرة 2 : 151 م / 14 باد N باد شعر T M باد  
 شعر تازی S / 17 الاعراف 7 : 143 ك / و عیسی را T S N M - T / 18 و ابرىء T S N ابراء  
 M / آل عمران 3 : 49 م .

« لن تراني ! » . تو خود را در با ختی که اما أنا فلا اقول انا، ماخوذ. سلام عليك می گویم ، ولعمرك نثار قدم تو می کنیم یا موسی ؟ لكل عمل رجال .

3 آهو بره بی تو با پلنگانت چکار ؟ آهو بره را کجا رسد کبر پلنگ ؟

یا محمد نوش کن . سلام عليك . تا ما ترا بخود واتو دهیم . تا بما وی خود بگویی که سلام علينا . کمال محمدی بین . نه گفت که « السلام علی » ، گفت « علينا » . گویی در « نون الف » که بود ؟ اگر خواهی از « نون والقلم وما یسطرون » بشنو ! ولیکن سمع نداری ، چه بشنوی ! « الم » بگوید که ألف علينا چیست . و « نون والقلم » می گوید که نون علينا چیست ؟ آنکه میشوند نوشتش باد . پس گوید : وعلی عباد الله الصالحین .

9  
570 - هرگز انبیا نگفتندی که اجعلنا ! و غایب بودند ، وفانی شدند ؛ لابل هر گه که گفتندی : اجعلنا من « عبادك الصالحین » ، و آن بودی . چه می شنوی ؟ نویسنده چه داند ازین حدیث ، تا تو چه دانی ؟ آمدیم واسر سخن  
12 تو . چون درین يك چندی چیزی ننوشتیم ، یقین دان که صلاح تو در آن بوده ، و وقت بود که در روزی دونبشته می نبشتم . عاقل داند که چرا در ربیع روز بود که چندین بار باران آید ، و اگر در میان تابستان يك روز باران آید  
15 همه را زیان دارد . « وكل شيء عنده بمقدار . عالم الغیب والشهادة الكبير المتعال » . و « إن من شيء الا عندنا خزائنه ، وما ننزله الا بقدر معلوم » .

18 571 - از اینجا بدان بحقیقت که وقت آنست که گوهر تو را درد فراق

1 الاعراف 113:7 ك / 3 يا M با کبر TSN / ما TSM / ما N / و TSM  
N - / 5 بگویی TSN / بگری M / که TSN - M / وقت که TSN / م  
6 السلام . مريم 19 : 32 ك . سلام TSNM / 6 - 7 - 8 القم 68 : 1 ك / 7 - 8  
اما M / لم NM / در TSN / 8 و نون . . . چیست TSN - M / م  
نگفتندی TM نگفتند SN / که TSN - NM / وفانی TSN شد NM  
SNM لا بد TS / اجعلنا من TSNM ادخلني برحمتك في . التمل 27 : 19 ك / 11 وقت  
TSM و وقت وقت می N / نبشتم TSM / بوسم N / ربیع TSM / ربیع N  
اگر TSM - N / تابستان SNM / ایشان T / 16 - 17 الرعد 13 : 8 ، 9 / 17 حجر  
15 : 37 ك / 18 از . . . فراق TSM - N / گوهر M / TS .



3 در خور بود ، شادی وصال ترا بچہ کار آید . می نویسی از سرِ دلتنگی کہ ببلاہ روم افتادم . اگر صلاح تو در آنست تو چہ دانی ؟ بگو کہ « اعودُ بك أن أسألك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين » . این نشنیده‌یی کہ .

6 یارم نکند غلط شماری کہ کند جووری نکند در اختیاری کہ کند « أليس الله بأحكم الحاكمين » . اگر ترا وصال بایستی ، او بدانستی . تو چہ دانی کہ در تو هنوز چہ نقصان است ، و عنایت ازل آنرا بچہ وجہ ازالہ خواهد کرد .

9 ۵۷۲ - این دعا پیوستہ می گوی : اللهم خذ رضا نفسك من نفسي في عافية . و مرا هم این دعا می کند . ما نہ مردان جنگگ و پرخاشیم . عافاك الله و ايانا من بلايا الدنيا و عذاب الآخرة . يا علي ! لست من رجال البلاء . سل الله العافية في الدنيا و الآخرة . 12

خلق الله للحروب رجالاً و رجلاً لقصة و ثريد

15 در گوهر تو چیزی دراست کہ بدرد فراق زایل گردد . ازاله الله عنك برحمته في عافية . إن شاء الله کہ زود آیی و زود آیی ، إنشاء الله . دیر گاهست تا خبری نمی رسد ، ولیکن دور آید . « لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً » . و الله برده الی مستقره سالماً معافاً في دینه و دنیاہ فضلاً منه و کرمًا . و الحمد لله رب العالمین و صلواته علی محمد و آلہ اجمعین . 18

1 - 18 در . . . اجمعین T S M و صلی الله علی محمد N / در خور M در خورد T S / نویسی SM نوشق T / 2 - 3 هود 11 : 47 ك / 6 التین 95 : 8 ك / 7 وجه T - S M / 10 می کند T S پیوستہ می گوی M / 11 رجال البلاء سل T رجلا بلاء اسال S - M / 11 - 12 یا علی . . . الآخرة T S - M / 14 درست T S هست M / ازاله S N اراد T / 15 کہ T - S M / وزود آیی انشاء الله S M انشاء الله T / 16 دور آید T M دورانند S / 15 - 16 دیر . . . امرأ T S - M / 16 الطلاق 65 : 1 م / 18 صلواته . . . اجمعین T M و العافية للمتقين S / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۷۳ - أطال الله بقاءك أيها الاخ العزيز . وسلمك بك سبيل السعادة القصوى .
- 3 پیوسته شکایت مینویسی ، ولیکن عذر مقبول است که اشتیاق نوعی است از جنون و الجنون فنون . و المجانین علی اختلاف أقسامهم مرفوع عنهم القلم . بر سر وعده می باش که مرا وعده است که تو زود آیی ، انشاء الله که زود آیی . و تارسی
- 4 دل خوش می دار ، و می دانکه اگر صلاح تو حضور تو بود در همدان ، تو را به اشته نبایستی بودن . ازین غافل مباش که « وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة » تحقیق دان که هر چه در وجود است و بود و خواهد بود جز صلاح نیست ، و تمام ترین وجوه آنست و به از آن صورت نه بنده اصلاً و البته . این فرض اعتقاد است همه عموم را . اگر چه یقین بدانستن آن جز خصوص نبود . چه گویی ؟ اگر چیزی به از آن صورت بنده ، و او نیافریند ، یا عاجز بود ، یا بخیل یا جاهل بوجه نیکوتر ، و الله تعالی عن اصناف النقصان بل « هو بكل
- 12

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسالته رحمه الله : بسم . . . الرحيم N . من التمهيد .  
 عنه الرسالة الرابعة والاربعون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسالته رحمه الله :  
 بسم . . . الرحيم T / 2 اطال . . . القصوى TSM - N / 3 که TSM - N / 4 . . .  
 . . . آیی TSM - N / 6 تو را S - TNM / باشد S باشد T و یا باشد N . . . M  
 7-8 القصص 28 : 68 ك / 8 تحقیق TSM یقین N / 9 وجوه S M ، حدود TN 100 جز . . .  
 نبود TNM خصوص را S / 11-12 عاجز بود یا بخیل یا جاهل TSN عجز بود یا جاهل  
 M / 12 تعالی TS تعالی بتعالی M سبحانه منزّه N / البقرة 2 : 29 و 6 : 101 و 57 : 3 . . .

«شیء علم» و «علی کل شیء قدیر» و «الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی» این سه آیت ترجمهٔ کمال علم و قدرت و فضل اوست.

- 3 ۵۷۴ - اما باش تا موفقی در رسد در عصری که اورا بحقیقت کار بینایی دهند، تا صفات ازل بداند. پس این اشکال که همهٔ خلق در آنند از دل او بر گیرند. خلق از علم او چه دانند؟ و از قدرت و فضل و ترجمهٔ آن چه دانند؟
- 6) قیاس از او با خود کنند. پس در بحرِ ضلالت غرق شوند «فلا تضربوا الله الامثال ان الله يعلم وانتم لا تعلمون». نور آفتاب را از نور چراغ قیاس کردن بزرگ خطایی بود ای عزیز! چراغ را به بزر رفتیله حاجت بود تا در وجود آید، و بسی چیزهای دیگر، چون حراق و آتش زنه و دست آدمی و اختیاری و قدرتی و علمی و ارادتی و حرکتی، و بکمترین بادی که برآید فرومیرد. نور آفتاب نه چنین است، چه نه بباد نورش فرو نشیند، و نه به بزر رفتیله و آدمی آفتابی پدید آید. و من آیاته الشمس.
- 12

۴

- ۵۷۵ - اکنون بدانکه اورا چندین هزار هزار آفتاب است که آفتاب عالم ملک بنسبت با آن همچنانست که چراغ نسبت با آفتاب. باش، هنوز
- 15) تواز مردان چه دیدی و چه دانستی؟ تواز مردان گوشت و پوست دیدی، باش تا «جعلنا له نوراً یشی به فی الناس» با تو نماید که او چیست! و آفتاب چیست!

1 طه 20 : 50 ك / 3 عصری T S M عصر N / 4 دهند T S M دهد N / بر N M S  
 در T / 5 علم . . . قدرت . . . ترجمهٔ آن T S قدرت . . . علم . . . رحمت او N M /  
 6 پس N - T S M / 6 - 7 النحل 16 : 74 ك / 9 بسی M هتق T S نیش و نه بینی N /  
 10 بر آید M بزند N بود T S / 11 بباد T S N یاد M / نشیند T S N نشانند M / 11 - 16  
 و نه به . . . چیست N - T S M / 12 آفتابی M و انسانی T S / الشمس T S M اللیل والنهار  
 والشمس / فصلت 41 : 37 ك / 14 ملك S M فلك T / 16 الانعام 6 : 122 م / .

وشتان ما بین الیزیدین فی الهدی یزید سلیم والاغر بن حاتم

- اگر جانهای مردان بینی ، هر یکی چون ستاره و ماهی و آفتابی ، أصحابی  
 3 کالنجوم ، راه روان را بینی که راه خدا روند ، بنور ایشان بدان که این چه بود  
 « وعلامات و بالنجم هم یهدون ». تو هنوز از « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا »  
 قدم بیرون ننهادی . للقرآن ظهر و بطن . اینکه « و بالنجم هم یهدون »  
 6 ظاهرش بوجهل و بولهب و همه کافران دانستند ؟ که راه ستاره کنند در بیابان  
 بشب . پس قرآن را ، مگر ایشان و مؤمنان برابر دانستند ؟ عجبا از غفلت خلق  
 بس دورند ، و اگر نه این کار بس نزدیک است .

- 9 576 - مقصود من ازین چیز دیگر است . و اگر درین معنی عنان قلم فرو  
 گذارم جهانی سیاه کنم . مقصود آنست که هر چه در وجود است ، نیکوتر  
 از آن صورت نبندد ، و هو أحکم الحاکمین و أرحم الراحمین و أعلم العالمین و أقدر  
 القادرین . و اگر ازو چیزی در وجود آید که به از آن تواند بود ، ازین همه  
 12 آیات یکی خطا بود . ای عزیز ! خللی عظیم است این که تو ندانی و ندانی که  
 ندانی ؛ و اگر دانستی که بدان این که به اشنه و شیروان رفتی در طلب دنیا ،  
 به بلا ساقون رفتی در طلب دین :  
 15

آنرا که بیامده است زیبا آمد وانی که نیامده چو آورده نبود

چرا از همه نیامد ؟ زیرا که از آنکه آمد زیبا بود ، دیگر آنرا زیبا نبود .

1 - 17 وشتان ... نبود T S M / N - T سلیم والاغر بن حاتم T S M / N  
 T S / M پس 2 - 3 بینی ... روان T S / M - 3 بود T S بود T M / S  
 الروم 7:30 ك 7 / را مگر T S / M - 9 - 10 مقصود ... تر S M / مقصود ...  
 در موجودات است اگر درین معنی فرو گذارم جهانی سیاه کنم مقصود ...  
 است و اگر در این معنی T / 9 من ... دیگر M آنست که هر چه در ...  
 ... تر S M / من ازین چیزی دیگر است و اگر در این معنی T / 13 خللی E S / من عظیم M  
 که تو ندانی T که تو که تو ندانی S ندانی M / 13 - 14 و ندانی که ندانی M ندانی که ندانی  
 T - S / 14 بدان T ندانی S M / باشنه M باشنه S / 15 رفتی M بودی S /  
 T / دین T M دین نه S / 17 بود T S آمد M /

۳ واگر نہ ہم دریغ نبودی . « ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم » . ولیکن میدان کہ « ولو اسمعهم لتولوا » یعنی اگر بودی زیبا نبودی . وفي عنق الحنازير لا يُستحسنُ العقد . هر چند کہ می کوشم کہ از مقصود خود باز نمانم ، تقدیر مرا بعالمی دیگر میاندازد « وما تشاؤون إلا أن يشاء الله » :

هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی و اینی وایها مختلفان

- 6 ۵۷۷ - ای عزیز ! همانا کہ در خاطرت گذر کند کہ چندین بلا کہ در جهانست اگر او قادر است کہ برگیرد ، أرحم الراحمین کجا بود ؟ این اشکال از آن می افتد ترا کہ کارهای الهی را بترازوی عقل مخصوص خود می سنجی .
- 9 این بدان ماند راست کہ عالمی بزرگ تصنیفی می کند در علمی و فرزنددی دارد يك ساله براو اعتراض کند کہ ترا این بچه کار می آید کہ بدان مشغولی ؟ کاغذ چرا بعضی سیاه می کنی و حواشی اوراق سفید می گذاری ؟ اگر صلاح در سپیدی کاغذ است پس همه سپید بگذار . و اگر کمال کاغذ در سیاهی است ، پس همه را سیاه کن کہ تو قادری کہ همه سیاه کنی . و تودانی کہ پدر از جواب این کودک عاجز بود ، نه از عجز خود ، بام از آنکہ اعتراض اورا جواب ندارد ، بلکه از قصور آن کودک کہ از عالم پدرش هیچ خبری نیست . اگر نه ، این سؤال را این همه قدر و خطر نیست کہ پدر از جواب آن عاجز آید .

- 18 ۵۷۸ - اکنون بدان کہ ملائکہ و انبیا و اولیا و علما همه نسبت واکمال علم و قدرت ازلی قاصرترند بہ بسیاری ازین کودک بنسبت واپدر خویش . و اهل غفلت کہ عموم خلق اند نسبت و انبیا و علما قاصرتر از آن کودک اند و انسبت

1- 4 واگر . . . مرا T S M - N / 1 م T M این م S / 1 و 2 الانفال 8 : 33 ك /  
 2- 3 فی . . . العقد T S فی عنق الحنازير تستحسن العقد M / 4 وما T N M کہ وما S /  
 7 است کہ بر گیرد T N نیست کہ بر گیرد S است کہ بر نگیرد M / 9 و T M پس S N /  
 10 يك ساله T S N کوچک M / 11 سفید T S چرا سفید N M / صلاح T S N کمال M /  
 13 پس همه را N M همه T S / 15 پدرش T S N پدر M / نیست T S N ندارد M / نه N M  
 چه T S / 17 علما T S N اولیا M / 18 خویش T S N - M . /

- بپدر خویش . اگر عالمی جواب ایلہی ندارد در حقیقت جریان قضا و قدر و کیفیت ترتیب احکام از لی یکی بر یکی ، تو تعجب مدار ! « ولتعلن نبأ بعد حين » . انبیاء را با عوام جز آن روی نیست کہ گویند « وأفوض أمري الى الله » . « إن تسخروا منا فإننا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون » . یا سید الاولین والآخرین ! « فإن تولوا فقل حسبي الله لا إله الا هو » ، « فقل لي عملي ولکم عملکم . انتم بريؤون مما عملت وأنا بريء مما تعملون » ، « لکم دينکم ولي دين » ، « إن ربك يقضي بينهم بحكمة » . یا محمد ! دل خوش دار . « ولو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلین » . اگر همه را زیبا بودی ، بودی ؟ اما ما کار تا زیبا نکنیم . « ولو شاء ربك لآمن من في الارض جميعاً . أفأنت تكفره الناس حتى يكونوا مؤمنين » . این کاریست مفروع عنه .

- ۵۷۹ - آنرا کہ بی توراه نمودیم ، اورا آن زیبا بود . و آنرا کہ بتوراه نمودیم آنش زیبا بود ؛ و آنرا کہ بخود راہ ندادیم او را چنان نہادہ بودیم . و همه بجای خود بود . « وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً » این حکم ازل است کش نتواند گردانیدن « لا تبدل الكلمات الله » ، « ولئن تجد لسنة الله تبديلاً » . این فرق میان ایشان حکمی حق بود ، و قضایی عدل بود ، و شفقتی تمام بود ، و رحمتی بی نهایت بود ، و عنایتی بغایت بود . يعلمه من يعلمه وينكره من يجهله « ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم » ، « ولو شئنا

1 ندارد T S N نداد / M / جریان N M چه زبان T S / ک / لی یکی بر یکی / 1 / 2 / 3 / 4 / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000

لأتینا کلّ نفسٌ هداها ولکن حقّ القول منی لأملانّ جهنم من الجنة والناس اجمعین . قول حقّ و عدلّ و صدقّ آن بود که چنین بود اگر نه چنین بودی 3  
نشایستی . اگر دانی مبارک ، و اگر نه صبر کن تا بدانی و تسلیم کن . قومی را که بدانسته اند که اگر تورا صلاح بودی که بدانی خود بدانسته بودی . با داود چه گفت؟ : یا داود! شتاب مکن . تخلّق بأخلاقی وإنّ من اخلاقی أنّی 6  
أنا الصبور . بار خدایا :

آتش بدل اندر زدی و نفط یحان و آنگه گوئی که راز مادار نهان

۵۸۰ تا کی صبر؟ فریاد از تو! درد فراوان از تو! چنین کند، بی قرارش کند، پس گوید: قرار گیر! «خلق الانسان من عجل» . پس گوید: «سأریکم آیاتی فلا تستعجلون» . باش تا وقت این کار در رسد. تو جانی می کن که من از تو این دوست دارم! أنا عند المنکسرة قلوبهم ، لاجلی أحبّ کل قلب حزين . بار خدایا! اگر رضای تو درین است مبارک! 12  
شاید که مرا زخم پراکنده زند هر گاه که من بگریم او خنده زند

یا محمد! «واصبر لحکم ربک فإنک باعیننا» . تو معذوری که عاشق نیستی اگر نه «فانک باعیننا» ترا تسلی تمام حاصل کردی . «ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون» . «لقد نعلم» چه دانی که چیست! عاشقان را که دانند نوش باد! «وسقاهم ربهم» این بود . اما تو ندانی ، «لا یصدعون» اینجا صداع چه کند؟ گفت: چه بود؟ گفت: سرش من بشکستم ، اکنون مرهمش خواهم فرستادن . «لقد نعلم» فریاد فریاد! یکلم بید و یأسو باخری 18

1 السجدة 32 : 13 ک / 2 اگر نه چنین بودی S - T N M / 5 چه N M - T S / 7 راز  
... نهان N - T S M / 8 تا کی صبر M صبر N - T S / 9 پس گوید T S M گویدش N /  
گیر T S M کن N / الانبیا 21 : 37 ک / 10 الانبیا 21 : 37 ک / 11 احب T S M ان الله یحب  
N / 12 تو در این است T S M در تو نیست N / 13 زند ... زند M S M زنی N / هر گاه  
M یعنی S دیدی T / 14 الطور 52 : 48 ک / 15 ترا S N M مرا T / حاصل N M - T S /  
15 - 16 الحجر 15 : 97 ک / 17 الانسان 76 : 21 ک / الواقعة 56 : 19 ک / 18 من بشکستم T S  
بشکم N M / 19 یکلم ... باخری N - T S M .



يدٌ تشجٌ وأخري منك تأسوني . واز آنجا که عقل تو بود گوئی که این کار  
کودکانه بود . خاموش ، و خاطر نگاه دار .

- ۵۸۱ - و چون حدیث مردان خدا کنند ، تو گنگ و لال و کور و کرباش  
تا بود که روزی تو نیز دزدیده نظری کنی . اما پیش از وقت نتوانی که  
نظری کنی بهیچ گونه . « لکلٍّ أجلٌ مسمی » ، « فمن یستمع الآن یجد له  
شهاباً رصداً » آن توندانی . « وجعلناها رجوماً للشیاطین » چیست ؟ باش ، تو  
هنوز از گوز پوست دیدی . باش تا به دهنش رسی ! پس بدان که هرگز  
ندانستی اگر ترا روزی است بوقت رسی . « وکل شیء عنده بمقدار » پیش از  
وقت محال بود . « وما ننزله إلا بقدر معلوم » .

- ۵۸۲ - لعمری ! همه بیان است در قرآن مجید . « لا رطب ولا یابس إلا فی  
کتاب مبین » . اما تو قرآن کجا دیدی ؟ جهودی در بغداد قرآن به از تو  
یاد گیرد ، و معنی ظاهرش به از تو بداند . اما هیئات هیئات ! قرآن در چندین  
هزار هزار حجب است ! تو محرم نیستی ! در درون پرده او ترا راه نیست  
هنوز . « إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون » . یا محمد ! « وإذا قرأت القرآن  
جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بین  
أیدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وعلی سمعهم وعلی  
ابصارهم غشاوة » . سد ذوالقرنین بکشادن هنوز به بسیاری خوارتر است که  
این غشاوه برگرفتن . مع هذا کله إنه لیسیر علی من یشره الله علیه یا معاذ !

۱ ید / S - T N M تشج / تشج T S M تشجی / N / تأسونی N / تأسونی T S M تشجی / N  
۲ ۴ / N - T / تأسونی T S M تشجی / N / تأسونی T S M تشجی / N  
۳ ۵ / N - T / تأسونی T S M تشجی / N / تأسونی T S M تشجی / N  
۴ ۵ / N - T / تأسونی T S M تشجی / N / تأسونی T S M تشجی / N  
۵ ۵ / N - T / تأسونی T S M تشجی / N / تأسونی T S M تشجی / N  
۶ الملك 67 : 5 / ك / 7 - 8 پس . . . رسی T N M / S - T N M / 8 : 13 : 14 : 15 : 16 : 17 : 18 : 19 : 20 : 21 : 22 : 23 : 24 : 25 : 26 : 27 : 28 : 29 : 30 : 31 : 32 : 33 : 34 : 35 : 36 : 37 : 38 : 39 : 40 : 41 : 42 : 43 : 44 : 45 : 46 : 47 : 48 : 49 : 50 : 51 : 52 : 53 : 54 : 55 : 56 : 57 : 58 : 59 : 60 : 61 : 62 : 63 : 64 : 65 : 66 : 67 : 68 : 69 : 70 : 71 : 72 : 73 : 74 : 75 : 76 : 77 : 78 : 79 : 80 : 81 : 82 : 83 : 84 : 85 : 86 : 87 : 88 : 89 : 90 : 91 : 92 : 93 : 94 : 95 : 96 : 97 : 98 : 99 : 100 : 101 : 102 : 103 : 104 : 105 : 106 : 107 : 108 : 109 : 110 : 111 : 112 : 113 : 114 : 115 : 116 : 117 : 118 : 119 : 120 : 121 : 122 : 123 : 124 : 125 : 126 : 127 : 128 : 129 : 130 : 131 : 132 : 133 : 134 : 135 : 136 : 137 : 138 : 139 : 140 : 141 : 142 : 143 : 144 : 145 : 146 : 147 : 148 : 149 : 150 : 151 : 152 : 153 : 154 : 155 : 156 : 157 : 158 : 159 : 160 : 161 : 162 : 163 : 164 : 165 : 166 : 167 : 168 : 169 : 170 : 171 : 172 : 173 : 174 : 175 : 176 : 177 : 178 : 179 : 180 : 181 : 182 : 183 : 184 : 185 : 186 : 187 : 188 : 189 : 190 : 191 : 192 : 193 : 194 : 195 : 196 : 197 : 198 : 199 : 200 : 201 : 202 : 203 : 204 : 205 : 206 : 207 : 208 : 209 : 210 : 211 : 212 : 213 : 214 : 215 : 216 : 217 : 218 : 219 : 220 : 221 : 222 : 223 : 224 : 225 : 226 : 227 : 228 : 229 : 230 : 231 : 232 : 233 : 234 : 235 : 236 : 237 : 238 : 239 : 240 : 241 : 242 : 243 : 244 : 245 : 246 : 247 : 248 : 249 : 250 : 251 : 252 : 253 : 254 : 255 : 256 : 257 : 258 : 259 : 260 : 261 : 262 : 263 : 264 : 265 : 266 : 267 : 268 : 269 : 270 : 271 : 272 : 273 : 274 : 275 : 276 : 277 : 278 : 279 : 280 : 281 : 282 : 283 : 284 : 285 : 286 : 287 : 288 : 289 : 290 : 291 : 292 : 293 : 294 : 295 : 296 : 297 : 298 : 299 : 300 : 301 : 302 : 303 : 304 : 305 : 306 : 307 : 308 : 309 : 310 : 311 : 312 : 313 : 314 : 315 : 316 : 317 : 318 : 319 : 320 : 321 : 322 : 323 : 324 : 325 : 326 : 327 : 328 : 329 : 330 : 331 : 332 : 333 : 334 : 335 : 336 : 337 : 338 : 339 : 340 : 341 : 342 : 343 : 344 : 345 : 346 : 347 : 348 : 349 : 350 : 351 : 352 : 353 : 354 : 355 : 356 : 357 : 358 : 359 : 360 : 361 : 362 : 363 : 364 : 365 : 366 : 367 : 368 : 369 : 370 : 371 : 372 : 373 : 374 : 375 : 376 : 377 : 378 : 379 : 380 : 381 : 382 : 383 : 384 : 385 : 386 : 387 : 388 : 389 : 390 : 391 : 392 : 393 : 394 : 395 : 396 : 397 : 398 : 399 : 400 : 401 : 402 : 403 : 404 : 405 : 406 : 407 : 408 : 409 : 410 : 411 : 412 : 413 : 414 : 415 : 416 : 417 : 418 : 419 : 420 : 421 : 422 : 423 : 424 : 425 : 426 : 427 : 428 : 429 : 430 : 431 : 432 : 433 : 434 : 435 : 436 : 437 : 438 : 439 : 440 : 441 : 442 : 443 : 444 : 445 : 446 : 447 : 448 : 449 : 450 : 451 : 452 : 453 : 454 : 455 : 456 : 457 : 458 : 459 : 460 : 461 : 462 : 463 : 464 : 465 : 466 : 467 : 468 : 469 : 470 : 471 : 472 : 473 : 474 : 475 : 476 : 477 : 478 : 479 : 480 : 481 : 482 : 483 : 484 : 485 : 486 : 487 : 488 : 489 : 490 : 491 : 492 : 493 : 494 : 495 : 496 : 497 : 498 : 499 : 500 : 501 : 502 : 503 : 504 : 505 : 506 : 507 : 508 : 509 : 510 : 511 : 512 : 513 : 514 : 515 : 516 : 517 : 518 : 519 : 520 : 521 : 522 : 523 : 524 : 525 : 526 : 527 : 528 : 529 : 530 : 531 : 532 : 533 : 534 : 535 : 536 : 537 : 538 : 539 : 540 : 541 : 542 : 543 : 544 : 545 : 546 : 547 : 548 : 549 : 550 : 551 : 552 : 553 : 554 : 555 : 556 : 557 : 558 : 559 : 560 : 561 : 562 : 563 : 564 : 565 : 566 : 567 : 568 : 569 : 570 : 571 : 572 : 573 : 574 : 575 : 576 : 577 : 578 : 579 : 580 : 581 : 582 : 583 : 584 : 585 : 586 : 587 : 588 : 589 : 590 : 591 : 592 : 593 : 594 : 595 : 596 : 597 : 598 : 599 : 600 : 601 : 602 : 603 : 604 : 605 : 606 : 607 : 608 : 609 : 610 : 611 : 612 : 613 : 614 : 615 : 616 : 617 : 618 : 619 : 620 : 621 : 622 : 623 : 624 : 625 : 626 : 627 : 628 : 629 : 630 : 631 : 632 : 633 : 634 : 635 : 636 : 637 : 638 : 639 : 640 : 641 : 642 : 643 : 644 : 645 : 646 : 647 : 648 : 649 : 650 : 651 : 652 : 653 : 654 : 655 : 656 : 657 : 658 : 659 : 660 : 661 : 662 : 663 : 664 : 665 : 666 : 667 : 668 : 669 : 670 : 671 : 672 : 673 : 674 : 675 : 676 : 677 : 678 : 679 : 680 : 681 : 682 : 683 : 684 : 685 : 686 : 687 : 688 : 689 : 690 : 691 : 692 : 693 : 694 : 695 : 696 : 697 : 698 : 699 : 700 : 701 : 702 : 703 : 704 : 705 : 706 : 707 : 708 : 709 : 710 : 711 : 712 : 713 : 714 : 715 : 716 : 717 : 718 : 719 : 720 : 721 : 722 : 723 : 724 : 725 : 726 : 727 : 728 : 729 : 730 : 731 : 732 : 733 : 734 : 735 : 736 : 737 : 738 : 739 : 740 : 741 : 742 : 743 : 744 : 745 : 746 : 747 : 748 : 749 : 750 : 751 : 752 : 753 : 754 : 755 : 756 : 757 : 758 : 759 : 760 : 761 : 762 : 763 : 764 : 765 : 766 : 767 : 768 : 769 : 770 : 771 : 772 : 773 : 774 : 775 : 776 : 777 : 778 : 779 : 780 : 781 : 782 : 783 : 784 : 785 : 786 : 787 : 788 : 789 : 790 : 791 : 792 : 793 : 794 : 795 : 796 : 797 : 798 : 799 : 800 : 801 : 802 : 803 : 804 : 805 : 806 : 807 : 808 : 809 : 810 : 811 : 812 : 813 : 814 : 815 : 816 : 817 : 818 : 819 : 820 : 821 : 822 : 823 : 824 : 825 : 826 : 827 : 828 : 829 : 830 : 831 : 832 : 833 : 834 : 835 : 836 : 837 : 838 : 839 : 840 : 841 : 842 : 843 : 844 : 845 : 846 : 847 : 848 : 849 : 850 : 851 : 852 : 853 : 854 : 855 : 856 : 857 : 858 : 859 : 860 : 861 : 862 : 863 : 864 : 865 : 866 : 867 : 868 : 869 : 870 : 871 : 872 : 873 : 874 : 875 : 876 : 877 : 878 : 879 : 880 : 881 : 882 : 883 : 884 : 885 : 886 : 887 : 888 : 889 : 890 : 891 : 892 : 893 : 894 : 895 : 896 : 897 : 898 : 899 : 900 : 901 : 902 : 903 : 904 : 905 : 906 : 907 : 908 : 909 : 910 : 911 : 912 : 913 : 914 : 915 : 916 : 917 : 918 : 919 : 920 : 921 : 922 : 923 : 924 : 925 : 926 : 927 : 928 : 929 : 930 : 931 : 932 : 933 : 934 : 935 : 936 : 937 : 938 : 939 : 940 : 941 : 942 : 943 : 944 : 945 : 946 : 947 : 948 : 949 : 950 : 951 : 952 : 953 : 954 : 955 : 956 : 957 : 958 : 959 : 960 : 961 : 962 : 963 : 964 : 965 : 966 : 967 : 968 : 969 : 970 : 971 : 972 : 973 : 974 : 975 : 976 : 977 : 978 : 979 : 980 : 981 : 982 : 983 : 984 : 985 : 986 : 987 : 988 : 989 : 990 : 991 : 992 : 993 : 994 : 995 : 996 : 997 : 998 : 999 : 1000

تو قصهٔ ذو القرنین در قرآن خواندی اما ندانستی .

- ۵۸۳ - « لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب » . تو از قصص هم‌چندان
- 3 دانی که عامی دیگر ، پس عبرت چه بود تا از اولو الالباب گردی ؟ گوش دار! اگر گوش داری «حتی إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوماً لا يكادون يفقهون قولاً» لا يفقهون کافرانند ، و « جعلنا من بين ايديهم سداً » حجاب
- 6 عزت است میان او و نااهلان . این حدیث ذو القرنین گویی که بود ؟ این سد، آن سد ظاهر اسکندر رومی ، سلامت است ؟ باش تا بخود و بکار خود بینا گردی . پس بدانی که « إنَّ يا جوجَ ومأجوجَ مفسدون في الارض » چه بود .
- 9 پس واپیری پخته گویی که « هل نجعلُ لك خرجاً تجعل بيننا وبينهم سداً ؟ » . او گوید : تو مرا یاری ده به فرمان بردن که « ما مكنني فيه ربي خيراً فأعينوني بقوة » . پس ترا گوید که چه کن ! و چون زندگانی کن ! « آتوني زبر الحديد »
- 12 الصدق سيف الله . « وأنزلنا الحديد فيه بأسٌ شديدٌ ومنافع للناس » ، « وننزل من القرآن ما هو شفاء » . پس و او تو گوید : خود را در بوتۀ مجاهدت نه . « وجاهدوا في الله حق جهاده » ، « قال انفخوا حتى » ، « لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب » . تو از قصص قرآن فسانه شنیده باشی .
- 15

۵۸۴ - ای عزیز ! این قصص قرآن خود همه بود بظاهر ، اما در طی آن بسی چیزهای بلمعجب تعبیه کردند « لقد كان في يوسف و اخوته آيات للسائلين » .

1 - 17 نو . . . للسائلين S - S N M / 2 يوسف 12 : 111 ك / 4 - 5 الكهف 18 : 90  
 ك / 5 يس 36 : 9 ك / 6 تا T M میان تا N / 7 آن T N آن را M / سلامت T M شده N /  
 8 الكهف 18 : 94 ك / 9 الكهف 18 : 94 ك / 10 - 11 الكهف 18 : 95 ك / 11 كن . . .  
 كن T N کنی . . . کنی M / الكهف 18 : 96 ك / 12 الحديد 57 : 25 م / 12 - 13 الاسراء  
 17 : 82 ك / 14 الحج 22 : 78 م / الكهف 18 : 96 ك / 14 - 15 يوسف 12 - 111 ك / 15 باشی  
 M - S N / بلمعجب T N - M / يوسف 12 : 7 / .

- مشقی احمقانِ غافل پندارند کہ قصہٴ ذو القرنین بظاہر نبود ، ظواہر را دفع کنند ، وهو عندي كفر بما أنزل الله على رسوله محمد - صلعم - هر کہ ظاہر را دہد ، احمقی بکمال بود . و هر کہ ور ظاہر قناعت کند جامد است و اماندہ 3 در حضيضِ بشریت ، و اورا از حقیقت شرایعِ انبیا - صلعم - هیچ خبری نیست . اگر تفسیر ہم این قدر ظاہر است ، پس علی بو طالب چرا گفت : از تفسیر فاتحۃ الکتاب ، اگر خواستی ہفتاد شتر پُربار کردمی ، لو شئت 6 لاوقرت من تفسیر فاتحۃ الکتاب سبعین بعیراً . لا بل ولا بل .

ازین راز جانِ تو آگاہ نیست بدین پردہ اندر تو را راہ نیست

- 9 ابن عباس می گوید : کہ یکشب وا علی بو طالب بودم تا روز ، شرح بای بسم الله می کرد . فرأیت نفسي عنده كالفؤارة في جنب المتعرج ، أي البحر العظيم . قرآن کہ نقابِ عزت از روی خود بردارد ، و خود را و محرمی نماید نہ اندک کاری بود . تو شمار از خود مکن کہ بزرگ غلظی بود . 12

- 585 - ای عزیز ؟ این نبشته ہم بر سر تربتِ ظاہر نبشتم ، روز شنبہ . و شفاعت می کنم آن عزیز را کہ دل صافی کند بتامی با اسفہسا لار حمزہ چنانکہ ذرہ بی گرد بناند . اگر گناہی نکرده است پس این دلتنگی هیچ وجهی ندارد ، لا في الدين ولا في الدنيا . و اگر گناہی کرده است ، قاعف ہم سلف عفا الله عنك . نبشته باو نویسد ، و دلش خوش کند . و تؤمن شریع الغیب . 17

1 - 12 مشقی . . . خود T / N - T / N M . . . M . . .  
 دہد T باز دہد M بر دارد N - 3 جامد T M . . . N . . . N M . . .  
 5 تفسیر N M بیشتر T / 6 پر T M - N / 7 لا بل ، لا بل T / 8 لا بل N M . . .  
 9 بای T M ب N / 10 فی جنب N عند المعنى M عند T / 11 بی در تفسیر T M . . .  
 و صلی الله علی محمد N / 14 کند . . . اسفہسا لار T M . . .

أما در عقبش است که سریع الرضا . والمؤمن لا يكون حقوداً . حقد دانی  
 که چه بود؟ احتقان الغیظ والغضب فی الباطن . مصطفى - صلعم - چنین  
 3: گوید : ما عفا عبد عن اخیه إلا زاده الله عزاً . والله عفوٌ یحب العفو .  
 تخلتقوا بأخلاق الله ، « وإن تعفوا أقرب للتقوی » . والسلام . والحمد لله رب  
 العالمین . والصلاة علی محمد وآله اجمعین .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۸۶ - برادر عزیز قرۃ العین کامل الدوله بلغغه الله کمال الدوله فی دینه ، بداند که روز قیامت از مسمیات، اسامی خواهند کرد ، و از صفات القاب ، و از دل، روی ، و از درون، برون . « یوم تبلی الشرائر » ، « ووجدوا ما عملوا حاضراً » ، « والزمناء طائره فی عنقه » ، « قالوا طائراکم معکم » ، « فکشفنا عنک غطاءک » همه اینست که می گویم . خلق از آخرت بس بی خبرند ، و ایمان را (۱) معنی تصدیق بود ، و تصدیق بی علم بچه کار آید ! از آخرت بتشبیهی قناعت کرده اند ، و بظنون فاسد راضی بوده « وما یلتبِع الاثرهم الا ظننا بان یضنوا لا یغنی من الحق شیئاً » .

۵۸۷ - بدایت ایمان ، تصدیق دل است چنانکه شک را در آن مجال نبود . و اقل درجات این تصدیق آن بود که باعث بود بر امتثال او امر و اجتناب از نهی . یسوؤه سیئه و یسره حسنه . چون این مایه از تصدیق در درون حاصل شد ، آدمی را بر آن دارد که حرکات و سکنات خود بحکم شرع کند . چون همین

۱ اسم . . . الرحیم P I / اسم . . . الرحیم و به استعین M / و من رسالته رحیم الله . . . الرحیم N / و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الخامسة ، و از من رسالته الخامسة و التکلان علی الحی القیوم S / و من رسالته رضی الله عنه ، و رضاه اسم . . . الرحیم T / الحی القیوم T / 2 برادر P I - S N M / العین T S P M I / العین N / و من رسالته رحیم الله P I - T S M / فی دینه T S P M I / N - 4 / الطارق 30 : 19 / ک / 5 الاسراء 17 : 13 / ک / یس 36 : 19 / ک / 5 - 6 / ق 30 : 22 / ک / 6 P N M I / است T S / بس T S P M I / N - 7 / و المعین T S P M I / N - 7 / تصدیق N M I / T P - 8 / اند T S P M I / N - 8 / حجر 10 : 36 / ک / 10 / است T S N M / ک / بود P I / چون T S - P N M I /

\*\*\* نامة چهل و پنجم . T 12 ، S 45 ، P 67 ، N 40 ، M 97 ، I 56 \*\*\*

3 بود اورا خود راه نمایند از جناب ازل « وان تطيعوه تهتدوا » . از طاعت ،  
 هدايت خيزد . « والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » . چون اين هدايت  
 پديد آيد ، آن تصديق دل يقين گردد ، چون ميوه كه از خامي به پختگي رسد .  
 و اين ترتيب ضرورت است در راه دين ، همه اهل سلوك را تصديقي بي تحقيق  
 چندان كه باعث بود در عمل صالح . پس عمل خود به يقين رساند بروز گار .

6 588 - چون سالك به يقين رسيد ، « يوم تبدل الارض غير الارض »  
 برديدۀ او عرض كنند . آخرت و علوم آن جهان ، اورا ذوق گردد . تا اكنون  
 در تشبيه بود . و قرآن در حق او چنين مي گفت كه « فلا تعلم نفس ما اخفي  
 لهم » . چون نفس او برنگ دل گردد ، از اين قوم بود كه ابدانهم في الدنيا  
 و قلوبهم في الآخرة . چون دل او آنجا بود ، اورا اسرار آخرت لا محاله  
 مكشوف بود . « وهم عن الآخرة هم غافلون » صفت قومي ديگراست ،  
 12 « و قلوبهم في الآخرة » صفت قومي ديگر . « كلا لو تعلمون علم اليقين لترون  
 الجحيم » . اين علم اليقين در دنيا بود ، و در حضور علم و تميز انساني صورت  
 بنده .

5 589 - چون حضور و غيبت نبود ، و تميز او بدست غوغاي سكر باز دهند ،  
 در عين اليقين بود . چون با خود آيد ، و هشيار گردد از عين اليقين هيچ در  
 صحبت علم او نبود إلا بوي :

1 ازل TSPMI از كه N / النور 24 : 45 ك / 2 خيزد TSPMI برخيزد N /  
 العنكبوت 29 : 69 ك / 3 كه TSM - PNI / 4 ضرورت TSNM ضروري PI / همه  
 TSNM - PI / را TSNM - PI / 5 خود TSPNI صالح خود M / 6 ابراهيم  
 14 : 48 ك / 7 علوم PNMI عم TS / TS و تا PNMI / 8 گفت TSNM گويد  
 PI / 8 - 9 السجدة 32 : 17 ك / 9 او برنگك SNM برنگك PI نزيك T / 10 چون  
 TSNM و چون PI / او را TSPMI - N / 11 الروم 30 : 7 ك / 11 - 12 است . . .  
 ديگر TSPMI - N / 12 صفت TSPMI - PI / التكاثر 102 : 6 ك / 13 علم TSN  
 علمي PI / 14 بنده SPMI بنده TN / 15 چون TSNM و چون PI / و غيبت  
 نبود TSN غيبت شود M غيبت گردد PI / 16 از SPNMI اگر T / .

أجل عینک فی عینی تراها مشربۃ بذی ورد الحدود  
وخذ سمعی إلیک فإنّ فیہ بقایا من حدیث کالعقود

3 ودر حال مستی چندان رعنائی بود در دماغ او که نطقش همه این بود :

نیست در او هیچ رنگی جمله عشاق را

هست گمانم چنان کوهه آن منست

- ۵۹۰ - جوانمردا ! بدانکه در نهاد آدمی ، حبّ خدا ورسول تعبیه است ، وپنهان است ، چون حبّ النساء مثلاً در کودک ده ساله . چون پس از ده سال عاقل شود ، آن حبّ النساء از درون او سر بر کند ، وقوت خود طلب کردن گیرد . اگر شنیده بود که قوتش چیست ، خود کارش راست بود . و اگر در همه عمر خود هرگز از این معنی حدیثی نشنیده بود ، بواجب آن عشق در درون او اضطرابی پدید آورد ، و او نداند که او را چه می بود . اگر غالب تر گردد ، بی خواب وقرارش کند ، و از همه کارش باز دارد ، 12 و چون مغفلی گردد .

۵۹۱ - اکنون « والله المثل الاعلی ، حبّ خدا ورسول وسعادت آن جهان

- 15 در باطن آدمی هست لا بد ، مگر کسی را که در ازل عنین آفریده اند . چون نفسش پاره‌یی پخته تر گردد ، آرزوی معشوقی دیگر او را پدید آید ، و او نمی داند که او را چه بود . اگر در میان هزار اشتغال دنیوی بود از همه

3 او که نطقش N M بعطش P I اش که همه نطق او T S / 6 رسول T S P M I رسول  
او N / 7 - 8 چون . . . سال N چون ده ساله T چون S - P M I قوتش P M I او را  
قوت T S N / 11 عشق S P M I عشق او T N / درون T S N M درون P I / 13 مغفلی  
T S N M غافل P I / 14 النحل 16 : 60 ك / 15 مکر N الی T S P M I / اول T S N  
ازل او را P M I / 16 او را T S P M I باره N / 17 اشتغال P M I اشتغال T S N / همه  
T S P M I او N / .



منقطع گردد ، و نفس او متحیر بماند چون عاشقی که در خانهٔ معشوق خود نداند و نامش نداند ، ولیکن عاشق بود .

- 3 ۵۹۲ - آنکه نوشته بود آن برادر عزیز که گاه گاه مرا بیخودی می بود ، و نمی دانم که چیست ؛ این حدیث است که بنوشتم و جواب سؤال اوست .  
 6 و دیگر هر چند که نفس پخته تر گردد ، روی باطاعت بیش آرد ، و از معصیت دور تر بود . چون این اشتیاق در او بکمال تر بود ، و مشغله های دنیوی نمی گذارد که این حدیث رخت بصحرا آورد ، و اگر نه بیم سودای عظیم و جنون مفرط بود ، و غفلت از رحمت است تا داند . ارجو که علی احسن الوجوه و اقرب الطرق ، آن عزیز را بدان مقصود رساند ، تا آخرت که نامش می شنود ببیند ، و خبر عیان گردد . پس از علم الیقین او را بعالم عین الیقین راه دهند ، و حق الیقین و حقیقت حق الیقین . همه بوقت خود او را از جنس اب عنایت لم یزل ولا یزال مبدول دارند .

- 15 ۵۹۳ - نوشته بود که بر سر تربیت اخی زنجانی مرا بدعا یاد داشته است ، سخت شاد شدم « والله لا یضیع أجر المحسنین » . و ارجو که آن عزیز از آن غریبان بود که دعوة الغریب لا ترد . الله الله ! روز آدینه دل حاضر دار ؛ علی الخصوص وقت خطبه و در نماز ، و وقت طلوع و غروب . و ما را در این اوقات فراموش مکن ، و در سجود نماز آدینه همچنین ما را بدعا یاد دارد ، و اُم

1 در P N M I - T S / 2 و نامش نداند T S P M I - N / 3 آن P N M I او T S /  
 4 جواب سؤال T S N سؤال او و جواب P M I / 5 دیگر T S N - P M I / 6 چون  
 P M I - T S N / 8 جنون T S N جنونی P M I / است T S N M بود P I / داند  
 T S T M دانی P I / 9 الطرق T S N M الطريق P I / رساژد T S I N رساژند P M I /  
 آخرت که T S N M آخر آنکه P I / 11 و حقیقت حق الیقین T S N M - P I / 13 زنجانی  
 T S P M I فرخ زنگانی N / بدعا T S N M - P I / 14 سخت P N M I - T S / آن  
 P M I - T S N / الله الله T S M الله I - P N / 15 - 17 روز . . . ام T S P M I  
 وصلی الله علی محمد N / 15 دار T S دارد P M I / 16 وقت T S M در وقت P I / و ما T S  
 ما P M I / 17 مکن T S نکند P M I .

الحوائج ، عرض کند . ارجو که مستجاب بود ، که وقت بس عزیز است .

- ۵۹۴ - تا این غایت چهار نوشته مستوفی فرستادم ، و این پنجم است .  
 3 و از آن عزیز دو نوشته رسیده است . آنچه در آن نامه که پیش ازین فرستادم  
 نوشتم ، تدبیرش بزودی بکند ، تقصیر نکند . ارجو که آن نامه رسیده باشد .  
 سلام ببر که رسانیدم ، و او نیز دعا می کند ، و پیوسته وصیت های ما یاد دارد .  
 4 واحمدرا - حفظه الله وجعله من عباده الصالحین - باری دوسه دیدم . والسلام  
 والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله .



1 - 7 الحوائج . . . وآله TSPMI - N / 1 کند TSM . . . PMI . . . TS . . . فوق  
 PMI / 2 - 4 تا . . . باشد PMI - TS / 3 - 5 . . . بزودی M پیش . . . شتم و فرستادم  
 تدبیرش برداری PI / 4 باشد PI باشد والله هو المرسل M / بپر که TSM بر PI / های  
 ما TSM ها PI / 5 - 6 واحمد . . . دیدم PMI - TSN / 6 باری دوسه M دیدسه باری  
 I در مدرسه P / والسلام SPI - TNM / 7 والحمد . . . العالمین TPMI - SN /  
 وصلی . . . آله TSNI - M علی کل حال P / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۹۵ - نوشته یی که ثانی شوال نوشته بودی ای عزیز من ، اَطال الله
- 3 بقاءك في طاعته ، رسید . واز رسیدنش ، بسی شادی حاصل شد ؛ چنانکه هرگز از هیچ نوشته از آن او ندیده ام . یقین دان که بر قدر موزونی دل تو ، نوشته تو موزون تواند بود که الظاهر عنوان الباطن . مصطفی - صلعم -
- 6 به این نکته چنین تشبیه کند که لو خشع قلبه لخشعت جوارحه . اگر علاقتی که میان ظاهر و باطن تو هست ، اعنی قلب و قالب ، ترا معلوم شود ، این حدیث بر تو مکشوف شود . و تا این علاقه معلوم نبود ، هرگز موازنتی که میان ملك و ملکوت است ، ترا معلوم نشود . و تا این موازنت معلوم نبود ، دردین خدای تعالی جز تشبیهی ترا هیچ نصیبی نبود .

- ۵۹۶ - چون ترا بسلوك طریق راه دهند ، دیده یی یابی که
- 12 « وان تطيعوه تهتدوا » . چون دیده یافته باشی ، در نگری و بخود بینا گردی ، بدانی که هرگز خود را ندیده یی ، و از خود در حجاب بوده یی . اشراق نور الله ترا دیده یی داد . از پوست بیرون آمدی . بدانستی که هرگز

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M ومن رسائله ۲۸ رحمه الله بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والاربعون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رحمه الله بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله T / 3 رسیدنش T S N M رسیدن آن P I / 4 هرگز از P M I هرگز T S از N / دل تو T S N و دل تو P I دل M / 5 که T S P M I - N / 6 کند T S N M می کند P I / 7 تو T S P M I - N / 7 - 8 شود . . . نبود P N M I نشود T S / 8 - 9 هرگز . . . نبود T S P M I - N / 10 هیچ T S N M - P I / نبود T S N نیست P M I / 11 ترا P I - T S N M / 12 النور 54:24 / 13 بدانی که T S T M بدان که P I / 14 اشراق T S P M I اگر اشراق N / که هرگز . / M - T S P N I

\*\*\* نامه چهل و ششم 13 T . 46 S . 68 P . 28 N . 91 M . 57 I \*\*\*

ندانستی . و بدیدی که هرگز ندیدی « بدّلنا أمثالهم تبديلاً » ترا معلوم شد . پس ملك بار بنهد که ملكوت در رحم او چون جنین است . « إذا وقعت الواقعة » ، « زلزلات الارض » ، کنایت است از این طلق . « انشقت السماء » عبارت است از این بار نهادن . تقدیر که شاه رخ زند چنین زند . « تبدّل الارض غیر الارض والسموات » بدانستی . « وننشئكم فيما لا تعلمون » بینی . « بما تبصرون وما لا تبصرون » همه نصب عین تو شود .

۵۹۷ - اینجا من عرف نفسه فقد عرف ربه ، خود ضرورت بود . خلق آدم علی صورة الرحمن ، در دیده تو ظاهر گردد . « الرحمن علی العرش استوی » ترا مکشوف گردد . « یدبر الامر من السماء الی الارض » ترا محقق شود . ينزل الله الی سماء الدنيا ، بر تو تجلی کند . متشابهات همه ترا محکمت شود . این که در شرع گویند که تخلّقوا بأخلاق الله ، وقرآن گوید : « کونوا ربانیّین » ، همه این را دان که می رود در حق ایشان . چه توان نوشت که خلق زنتار بر بندند همه علی الجملة . عیسی - صلعم - چنین گوید در صفت ایشان که لهم خبر عجیب وعندهم الخبر العجیب .

۵۹۸ - اگر کسی از ایشان در میان سکری غالب حدیثی راند ، جز : سبحانی ! وأنا الحق ! نکوید . و هر که بینا بود ، جز این نکوید که « عزیز ابن الله » و عیسی ابن الله . مصطفی - صلعم - از این حدیث چنین خبر دهد که من رأی فقد رأی الحق . ولا یزال العبد یتقرّب الی بالنوافل حتی أحبّه . فإذا أحببته كنت سمعه وبصره ولسانه . فی یسمع

1 ندانستی / M - T S P N I / الانسان 76 : 28 ك / 2 ملك T S N M ملك P I  
 2-3 الواقعة 56 : 1 ك / 3 الزلزلة 99 : 1 ك / طلق T S N M طلق P I  
 الرحمان 55 : 37 م / 4 شاه رخ T S P M I شریح N / 4-5 انوار 11 : 11 ك / 5 الواقعة  
 61 : 65 ك / 5-6 الحاقة 69 : 38 ك / 8 در دیده T S بر صورت N بر صفت P M I  
 8-9 طه 20 : 5 ك / 9 السجدة 32 : 5 ك / 10 الله T S P T I الله کل لیه N 11 شود  
 P N M I گردد T S / 11-12 آل عمران 3 : 79 م / 13 بندند T S P M I بندند N 17  
 التوبة 9 : 20 م / 17-18 چنین خبر دهد T S N خبر داد P M I / 19 سمعه وبصره ولسانه  
 ویده T S N M له سمعاً وبصراً ولساناً ویداً P I .

جوانمردا ! همه مذکور است ، ولیکن خراجہ ندید ! کسی را چه تاوان ؟  
صاحب شریعت - صلعم - عذر این قوم را تمهید چنین می کند : فإذا نطقوا لم  
۳ يُنکره إلا أهلُ الاغترار بالله .

۵۹۹ - جوانمردا ! گواهی از قرآن صادق تر خواهی « من أصدق من  
الله قیلاً » ؟ با من بگویی تا « من یطع الرسول فقد اطاع الله » چه بود ؟ هیچ  
فرقی هست میان این که من رأی فقد رأی الحق ، و سبحانی ، و « إن الذین  
یبایعونک إنما یبایعون الله » ؟ همه یکی است ، ولیکن ترا وقت فهم این نیست .  
اگر المؤمنون کنفس واحده ، بداننی که چیست ، واشوقاه الی لقاء اخوانی بر  
۹ تو عرض کنند . حسین بن منصور ، با یزید ( ره ) معذور داری ! دریغا :

سقونی وقالوا لا تغنّ ولو سقوا جبال حنین ما سقیت لغنّیت

نا چار هرانکه می خورد ، مست شود . ارجو این حدیثها بر تو وبال نبود ،  
۱۲ و پیوسته می گوی : اللهم انفعنی بذلك . این حدیث جز اصحاب واقعہ را  
بکار نیاید .

آنرا که بیامد است زیبا آمد عشق آمدگنی بود نه آموختنی

۶۰۰ - تو باری کجایی از آنکه تهمت اختیار بشری دارد ؟ ماذا عملت  
۱۵ فیما عملت ؟ وصیت لم یزل را چه کردی ؟ « لا تغرنکم الحیاة الدنیا » ، « اعبدوا

۱ را T S M I - P N I / 3 الاغترار T S P M I الغرة N / 4 خواهی T S N M  
می خواهی P I / 4 - 5 النساء : 4 : 122 م / 5 یا من بگویی N - T S P M I / النساء : 4 : 80 م /  
بود T S P M I گویی N / 6 هست T S N نیست P M I / سبحانی T S P M I سبحانی  
ما اعظم شانی ، و میان N / 6 - 7 الفتح : 48 : 10 م / لیکن P M I اما T S - N / وقت فهم  
این N وقت M وقت فهمش T S فهم این P I / 9 تو T S N M او P I / کنند T S N دهند  
P M I / معذور داری T S N M I مغروری P / دریغا N بیت P شعر T S I - M / 10  
حنین T S سروری P N I سروری M / 11 ناچار . . . شود N - T S P M I / حدیثها  
T S M حدیث P N I / 12 گوی T S N گوید P M I / را T S P M I - N / 13 نیاید  
T I نیاید بیت S P N نظم M / 14 آنرا . . . آمد T S N اینها که نیامد است زینهار چه عجب  
P I آنرا که نیامد است زینها چه عجب M این مصراع در ص ۵ : ۳ گذشت / 16 لقمان  
31 : 33 ک / .

- اللہ الذی خلقکم « را از نهاد خود هیچ داد بدادی ؟ « واتقوا اللہ الذی أنتم به مؤمنون » را هیچ حق گذاردی ؟ و آن خود دیر بود و دور بود ! « واتقوا النار التي أعدت للكافرين » را چه کردی ؟ الغضب شعله من نار جہنم . هرگز غضبی بر زیر دستی فروخوردی ؟ تا نامت در این جریدہ اثبات کنند کہ « والکاظمین الغیظ » ؟ حسد و حقد و ریا و کبر و عجب و غروری کہ در درون داری ، هرگز سعی کردی در ازالت آن ؟ لا بل این دوراست !

- ۶۰۱ -- حرکات جوارح را هیچ تہذیبی کردی ؟ دیدہ را از محارم نگاه داشتی ؟ « قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم » . اگر گویی : از چہ ؟ از آنچه با مہتر - صلعم - گفتند : « ولا تمدن عینک الی ما متعنا بہ ازواجاً منهم زہرۃ الحیاة الدنیا لنفتنہم فیہ » . سمع را از مکارہ نگاه داشتی کہ « سماعون للکذب » ؟ زبان را از محظورات نگاه داشتی کہ « لولا ینہام الربانیون والاحبار عن قولہم الاثم » ؟ شکم را از آنچه نباید خورد نگاه داشتی کہ « ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل » ؟ پای را پاس داشتی کہ « ولا تمس فی الارض مراحاً » ؟ از این چہ خبرداری کہ « ولا تقف ما لیس لک بہ علم إن السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسؤولاً » .

- ۶۰۲ - سمع را برای فہم آفریدہ اند کہ « ففہمناہا سلیان » . بصر را برای نظر آفریدہ اند کہ « انظروا ماذا فی السہوات والارض » . و دل را

1 اللہ T S N P M I ربکم قرآن . البقرة 2 : 21 م / 1 - 2 مائدة 5 : 188 م / 2 حقیق  
 2 MI - T S N M / گذاردی T P N M I نکذاردی / 3-2 آل عمران 3 : 131 م / 4  
 3 T P M I از SN / این T S P M I N - / 4-5 آل عمران 3 : 131 م / 5 T S P M I  
 6 / N هرگز T P N M I S - / است T S P M I N - / 7  
 9 طہ 20 : 131 ک / 10 کہ T S N M P I / 11 مائدة 12 : 5 / 12 T S N M  
 لولا یکلنا اللہ P I قرآن 2 : 118 م / نگاه T S P M I غیظت N - / 11  
 63 م / 13 البقرة 2 : 188 م / پای را پاس S M و پاس T پای را از آنکہ نباید نگاه P I  
 پای را پاس و N / 13 - 14 الاسراء 17 : 37 ک / 14 T S N - P M I / 15 - 16 الاسراء  
 17 : 36 ک / 16 برای T S N M از برای P I / الانبیاء 21 : 79 ک / 17 T S N از  
 برای P M I کہ T S P M I قل N / یونس 10 : 101 ک /

از برای دانش آفریده اند « سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ » که « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى » . با تو گفتند در معرض امتنان که « وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ » . شکر این نعم آن بود که در رضای او ، بکار داری که الشکر أن تستعمل النعم في رضا المنعم . چون تو همه در عکس این بکار داری ، ندانی که با تو گویند : « وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَابْصَارًا وَأَفْئِدَةً » . ولیکن ایشان را از این چه سود؟ « فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ » .

۶۰۳ - خود را دریاب . زینهار ، زینهار ! الامر جد فجد . و این در باقی کن ! بود که خود را از میان بیرون آری . کافران گفتند : « لو شاء الرَّحْمَنُ مَا عِبَدْنَاكُمْ » ، ولیکن این عذر از ایشان مقبول نیست . او را خواستی است ، و تو را با آن هیچ کاری نیست ! با تو نگفت : در مشیت ما تصرف کن ! با تو گفت که إفعال ولا تفعل . کار را باش !

فاعمل لما تعلق فمالك بالذي لا تستطيع من الامور بدان

۶۰۴ - او امر و نواهی او بدان ، و داد آن از خود بده ، تا خود چه بود .  
 ۱۵ ترا بکاری دیگر چه کار ؟ استمداد از هم نه کار زبان است ، کار دل است . بقلم می در خواهی که همتی می دار . بقلم تو جواب دهند که می داریم . کسی با آفتاب بزبان نگوید ، و بقلم ننویسد که خانه مرا بعنایت تو حاجت است ،  
 ۱۸ الدعاء هو العبادة . دریغ که ندانسته بی . استمداد از آفتاب بزبانی می کن

۱ دانش آفریده اند / T S N M - P I / فصلت ۴۱ : ۵۳ ك / که M - T S P N I /  
 ۱ - ۲ النجم : ۵۳ : ۱۱ ك / ۲ - ۳ النحل ۱۶ : ۷۸ ك / ۴ بکار S P N M I نگاه T / ۵ همه  
 / T S N M - P I - ۵ / ۶ الاحقاف ۴۶ : ۲۶ ك / ۹ بود که P M I که می کنی و N که T S /  
 بیرون آری P M I بیرون آوری T S مشغله دنیا بیرون آر N / ۹ - ۱۰ النحل ۱۶ : ۳۵ ك /  
 ۱۰ / N - T S P M I / ۱۱ است و T S N N هست P M I / آن T P N M I و باخواست  
 او / S / ۱۳ فاعل . . . بدان N - T S P M I / فاعل T S M / فاعل P I / بدان T S M I /  
 بدان P / ۱۵ از هم T S آن هم N M هم I هم P / ۱۶ می دار P N M I دار T S / که می  
 T S P M I که همت می N / .



که او رد نکند . آن زبان « ادعونی استجب لکم » است . باش تا او را خواهی که نشان مریدان او ظاهر است . و باش تا او را خوانی که نشان ایشان خود پدید است .

3

- ۶۰۵ - اگر از تو واخواستی رود ، توبدان قیام کی توانی کردن ؟ اما در میان آن عربده ها ، عذر واخواسته ، لا بأس . و امید میباشد که ملاقات زود باشد ، و کارها چنان باشد که دل ما خواهد . نبشته بودی که پنج نبشته پیش نخواندم . ای سبحان الله ، من چه دانم که چند نبشته ام . و ارجو که همه برسد . و این نبشته نیکو نبشته ام . و کاغذ پاره پی در میان آن بود . نبشته بود که رسید . دلم مشغول شد . از آنکه بس از آن که آنچه پس از آن نبشته ام ، بده روز رسید است : ندانم که حالش چون بود . من نبشته ها بنزدیک فرزندان احمد - حفظه الله - میفرستم ، ندانم تا کرا میدهد ! اگر چنانست که رسیده است ، نبشته ها را آنجا نسخه کرده اند . و آن مهمی که در آن کاغذ پاره نبشته ام ، چنین می دانم که رسیده است . نبشته بودی که مرا پنبه می نهی . این خود نه حدیث مردان بهش بود . آنکه پنبه نهاده باشم که ترا هرگز از من یاد نیاید . اگر این نشان در خود می بینی ، شاید که این ظن بری . و اگر نه « اجتنبوا کثیراً من الظن . إن بعض الظن اثم » . فراموش کردن شرط نیست .

- ۶۰۶ - این دعا یاد گیر و پیوسته می گوی : اللهم إني أعوذ بك بسمك المكنون المخزون السلام المنزل القدس المقدس الطهر الطاهر . یا دهر یا دهور

1 که او / N - T S P M I / زبان P M I زبان را T S / زبان را چه گوید . N . اعافر 10 :  
60 ك / است باش P M I باش N - T S / 4 - 6 اکر . . . خواهد P I - T S N M /  
4 کردن N M نمودن T S / 5 واخواسته T S M خواسته N / 6 باشد T S M می باشد N /  
6 - 13 نبشته . . . است T S P N I - M / 13 - 17 نبشته . . . نیست P I - T S N M /  
14 بودی N M بود T S / 15 نهاده باشم T S N هم M / 16 الحجرات 49 : 12 م .

- یا دِهَسار . یا ابد یا ازل یا من لم یزل هو . یا هو ! یا من هو هو ! یا لا إله إلا هو ! یا من لا هو إلا هو ! یا من لا یعلم ما هو إلا هو ! یا من لا یعلم آیتن هو إلا هو . یا کان یا کینان . یا روح یا روح الروح ! یا عقل یا عقل العقل ! یا کل یا فوق الكل ! یا کائن قبل کلّ کون ! یا کائن بعد کل کون یا مکوّن لكلّ کون ! اهیا شراهیا اذونى أصبّاوت ! یا مجلّی عظام الامور ! سبحانک على حاکمک بعد علمک . سبحانک على عفوک بعد قدرتك . « فان تولوا فقلّ حسبي الله . لا إله إلا هو عليه توکلت وهو رب العرش العظيم » . « ليس كمثلہ شيء وهو السميع البصير » . اللهم صلى محمد وعلى آل محمد بعدد كل شيء . كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم . وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد . پیوسته این دعا می گوید . وروز آدینه دل حاضر دارد على الخصوص وقت طلوع وغروب . ودرویشان را نیکو دارد . واین فراموش نکند که ارحموا من تحتکم یرحمکم من فوقکم . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعین والعاقبة للمتقين .



۱ یزل T P N M I / یزل یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوّاً احد S / یا هو یا من هو هو  
 T S P M I - N / 3 - 4 یا روح الروح . . . الكل N - T S P M I / اهیا T S P M I  
 MIA / N 6 - 7 التوبة 9 : 129 م / 7 الشوری 42 : 11 ک / 7 - 12 البصیر . . . اجمعین P M I  
 T S العليم . نعم المولى ونعم النصیر . لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد  
 وآله N / 8 بعد كل شيء S - T P M I / 8 - 9 صليت . . . کا T S P M I - 10 روز  
 T S - P M I / 11 دارد . . . نکند T S M دار . . . مکن P I / 12 والسلام S P N I - M  
 T / والحمد . . . العالمین T S M والصلاة والسلام على محمد وآله P I / والصلاة . . . اجمعین T  
 وصلواته على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين S P I - M / والعاقبة للمتقين S - T P M I /

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۰۷ - سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ اعزرا اطلال الله بقاءه ، و سلك به سبيل الرضوان . ای دوستِ عزیز زنهار ، زنهار ! خود را فراموش مکن ، و خود را ، نگاه دار ، و پیوسته در حمایت مطالعهٔ مکتوبات می باش . وهان وهان ! تا اندک ندانی این نوشته‌ها را . ای عزیز من ! سخن از معدن آمده را نه اندک تأثیری بود . یقین را نشان آنست که واخود قهری دارد که مستمع را مسخر و مقهور کند ، و بی اختیار او باشد که علم او بدان محیط نبود . مشافهه شنودن و اثری قوی تر بود ، و در نوشتهٔ صاحب سخن نگاه کردن هم از تأثیر بسیار خالی نبود . اگر این مکتوبات من مثلاً از خط دیگری بر خوانی ، چنان نبود که از خط من !

۶۰۸ - بونواسی باید که کوید شعر :

- 12      الا فاسقني خمرأ وقل لي هي الخمر      ولا تسقني سرأ إذا مكن الجهرأ  
 فبح باسم من تهوى وذرني من الكنى      فلا خير في اللذات من دونها سقرأ  
 فما العزم إلا أنت تراني صاحبأ      وما الغم إلا أن ينعتني السكبرأ

۱ بسم . . . الرحيم ا تصحيح برای همانندی با دیگر همه دست . . .  
 بسم . . . الرحيم N و من كتبه رضي الله عنه رسالة السابعة . . .  
 رسائله رضي الله عنه و اوصاه بسم . . . الرحيم و ما توفيقني الا الله . . .  
 TS ای 3 / N زنهار / N - TS / خود . . . مكن N - TS . . .  
 - 5 / S اندك نداني TS وندك قدری N در TS N - TS . . .  
 T علمش نیز 11 / N شعر 11 - 13 / T - NS فبح . . . السكبر TS . . .  
 فبح . . . ستر N / .

. . . دمه چهل و دهمه . . . N 24 . S 17 . T 11 . . .

مقصود از این آنست کہ قل لی ہی الخمر . جوانمردا ! ہمہ بہمہ مشغول می باید تا کمال بر کمال بود . چشم بدیدن جمال ، و گوش بشنیدن نام .  
3 نشنیده بی کہ

نا گہ زدرم در آمد آن دلبر مست جام می لعل نوش کرده بنشست  
از دیدن واز گرفتن زلف خوشش رویم ہمہ چشم گشت و چشم ہمہ دست

6 ۶۰۹ - جوانمردا ! معشوق بہمگی خود جمالست و کالست و جلالست  
و دلالت . تو کجایی ؟ چرا بہمگی خود ادراک نباشی ؟ ہمہ دیدہ باش ،  
تا او جمال بتیاید . ہمہ گوش باش ! تا او ہمہ نطق بود . ہمہ سؤال باش ! کہ او ہمہ  
اجابت است . اگر تو ہمہ ادراک باشی ، کمال او را جمال خوانند . اگر ہمہ  
عجز باشی ، جمال او را جلال خوانند . دریغا ! کاشکی . باری اگر عشق او را  
طعم بدانی ، عشق مخلوقات را از نہاد خود حقی بگذارده بودہ بی .

12 ۶۱۰ - ای دوست دانی کہ چرا قصہ یوسف « احسن القصص » بود ؟  
زیرا کہ اول سورہ اشارت است ببدایت راہ خدای تعالی ، و آخر سورہ  
اشارت است بنہایت راہ خدای تعالی . وجملہ راہ خدا معناست در اینجا .  
15 باورت نبود از قرآن بشنو کہ « ما کان حدیثاً یفتی ولکن تصدیق الذی  
بین یدیه وتفصیل کل شیء » . باش تا بدانی کہ کل شیء در این قصہ کجا است ؟  
ای دوست اول قصہ یوسف اینست کہ « إذ قال یوسف لابیه یا ابتِ اِنی رأیتُ  
18 أحدَ عشرَ کوکباً » تزییہ است بر واقعہ گفتن مریدان وا پیران .

۱ بر T S به N / 7 دیدہ باش T T دید باید S / 8 کہ T S N تا T / و کال . . . جمال T  
کال . . . کال S اورا جمال N / 10 جمال T S کال N / 11 طعم بدانی T S طعم نداری N /  
بودہ بی T S تودہ بی N / 13 ببدایت راہ N براہ T S / 14 وجملہ راہ خدا N - T S / معنا  
است در اینجا T در این جا معنی است N اگر در اینجا S / 15 یوسف 12 : 111 ک / 16 باش  
N - T S / 17 - 18 یوسف 12 - 4 ک /

- ۶۱۱ - وابدایت راه خدا اینست « اذا وقعت الواقعة » . شیطانرا البتہ اینجا راہی نیست « لیس لوقعتہا کاذبہ » مرید اینجا زیروزبر گردد در میان واقعہ « خافضة رافعة » . پس یعقوب گوید: « یا بنی لا تقصص رؤیاءک علی اخوتک » اول وصیتی کہ پیر ، مریدرا کند اینست کہ واقعہرا واکس مگو ! البتہ نہ وا اصحاب ایمان ، ونہ وا اصحاب انکار کہ صاحب انکار تورابچشم حسد بزند « ودثوا لو تکفرون كما کفروا فتکونون سواء » ، کاد الحسد یغلب القدر . وصاحب ایمان ترا بچشم تعجب بزند . إذا اعجب احدکم من اخیه شیئاً فلیدعُ بالبرکة فان العین حق « یا بُنی لا تقصص رؤیاءک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً » . پس مریدرا بگوید کہ ایشان اگر کیدی کنند، معذور دار تا عجب بر مریدراہ نزند « إن الشیطانَ للانسان عدوٌ مبین » . چون از این فارغ گردد گوید: « وکذلك یجتبیک ربُّک ویعلمک من تأویل الأحادیث » تصرف کردن پیر است در واقعہ مرید ، تا شاگردرا استادی در آموزد کہ « ویعلمکم ما لم تکتونوا تعلمون » این اول سورہ است .

- ۶۱۲ - وآخرش اینست کہ « ورفع ابویہ علی العرش وخرتوا له سجداً » . عاشقان خودرا بر سریر ملک خود نشانند ، چنانکہ شنیدہی کہ « یحببهم ویحبونہ » را بر عرش نشانند ؛ چنانکہ مصطفی -- صلعم -- واجابر عبد اللہ گفت ، وکان قد استشهد ابوه عبد اللہ بن رواحہ یوم احد : یا جابر إن اللہ احیا أباک واقعدہ معہ علی العرش . « وآخر دعویہم أن الحمد لله رب العالمین » . « رب قد آتیتنی من الملك وعلمتنی من تأویل الأحادیث » . منعم را دیدہ ، ونعم

1 اینست S N است T / الواقعہ 50:1 ک / 32 الواقعہ 50:1 ک / 1 یوسف 37:1  
4 واقعہرا T S واقعہ N / 6 یوسف T N بیضا S / النساء 4: 89 و 7 تعجب N حرام S /  
8-9 یوسف 5:12 ک / 10 یوسف 12:5 ک / 11 یوسف 12:6 ک / 12 یوسف 12:13 ک / 13 یوسف 12:14 ک / 14 یوسف 12:100 ک / 15-16 چنانکہ . . . نشانند T S / N - 15-16 یوسف 31:3 و  
16 مصطفی S N - T / 17 رواحہ T S حرام N / 18 معہ T S - N یوسف 10:10 ک /  
19 یوسف 12:101 ک / .

اورا در راه بگذاشته ؛ لابد آخر دعوا هم این تواند بود که « أن الحمد لله رب العالمین » .

- 3 ۶۱۳ - پنداری هرگز سورهٔ یوسف شنیده یا خوانده‌یی؟ هیبت! احسن القصص! ترا بسیاری افسانه‌های فارسی خوشتر از این قصه آید، اگر انصاف بدهی. باش تا براه خدا بینا گردی. و تا راه نروی، بینا نگردی.
- 6) آنکه بدانی که چرا قصهٔ یوسف « احسن القصص » آمد. ای دوست! احسن القصص، قصهٔ « یحبهم و یحبونه » است. اما ترا نام در جریدهٔ « یحبهم » نمی‌دانم هست یا نه. باری دانم که هنوز بی خبری. لعمری! باشد که طفلی رضیع ترا بتوان نهاد یا جنینی از رحم.

- ۶۱۴ - اما هنوز بدان نرسیده‌یی که ابوجاد عشق ترا بر لوح نویسند. نشان این ابوجاد نوشتن را، یکان یکان بیاموز که چیست. و نشان این آن بود که
- 12 حروف موصل مفصل گردد در حق تو. چه میشنوی « وصلنا لهم القول » ، « فصلنا الآيات لقومٍ » . « تبَّتْ يدا ابی لهبٍ » موصل است ، « جمعسق » مفصل . اگر یوسف مثلاً « یا ، واو ، سین ، فا » گردد ، حروف موصل مفصل خود می‌خواهد نمودن . این را ابوجاد عشق نوشتن خوانند ، در طریقت
- 15 بر لوح دل سالك که « فی لوح محفوظ » ای فی قلب المؤمن بقلم خدای تعالی « وربك الاكرم الذي علم بالقلم » . در عین « كتب فی قلوبهم الايات »

1- 2 یونس 10 : 10 / ك 3 یوسف 5 / TS - N و تا . . . نگردی TS - N / 6 قصه  
 TS - N / 7 اما N اگر TS / یحبهم TS / المائدة 5 : 54 م / 8 نمی TS نه N /  
 یا N اگر TS / طفلی TS طفل N / 9 از رحم TS در رحمی N / 10 و 15 ابوجاد TS  
 ایجد N / 10 بر لوح TS - N / 11 یکان یکان S یکان T بکار N / نشان TS - N /  
 12 القصص 51:28 / ك 13 الانعام 6 : 17 م . و 98 : 126 م / المسد 111 : 1 / ك / الشوری 42 :  
 1 / ك 14 یا . . . فا TS ی و س ف N / 15 مفصل TS مفصلی N / 16 البروج 85 : 22 / ك  
 17 العلق 96 : 4 / ك / در عین N همین ازلیت که T به بین ازلیت که S / المجادلة 58 : 22 م / .





۶۱۶ - ای دوست عزیز! از سودا‌های عاشقان بس بی خبری! چه گویم  
با تو؟ یکی را چندان بنوازد که دماغش پر از ناز گردد، تا همه گوید بیت:

3 چندان ناز است ز عشق تو در سر من یا در غلطم که عاشقی تو بر من

این پرده بر دارد از دیدهٔ علم و تمییز. عاشق با همه این گوید که

6 نقطهٔ وهمی شده بود از قیاس هر دو بهم، جان من و آن دوست  
زانکه ندانست همی خصم باز جان و تن من ز تن و جان دوست

ویکی را همه از پردهٔ عظمت و جبروت تاود، تا همه این گوید که

9 مراکت دوست اح من طمع بپر و حنم دور نه لولوی لالا  
کنم بتو سکبجی هم کنی منع بکفش من نکم ای کون تومی لا

۶۱۷ - هزار ویک نام دارد، از آنجا که تو شنوده‌ی. اما از آنجا که عاشقان  
دیده اند، در هر ذره صد هزار نامتناهی عجایب دارد. و از هر ذره صد هزار  
12 هزار تجلی جمال و جلال کند. این اسمای او بود، باقی حروف. خواه این عمل  
گیر، خواه آن حنظل. نه از این شیرینی بخلق رسد، نه از آن تلخی. فرق در  
مسمیات آید و بس. عنان قلم، بیم آنست که از دست برود، و همه نانوشتنیها  
15 نوشته گردد. والحمد لله رب العالمین. والصلاة علی رسوله محمد وآله اجمعین.

1 عزیز / TS - N ها / T-S N 2 ناز TS با / N همه / TS - N 4 این پرده S اثینیت  
7 / TN تاود TN نازد / S که T که بیت پهلوئی N که شعر 8-9 / S مرا ... می لا TS  
تراکت دوست اح طمع بپر \* و خیم دو رویه لولو لالا \* کنم سو سبجگی هم کنی منع \* کتس  
می نکم ان کون تومی لا 12 / N جمال و TS - N خواه TS خواه از 14 / N آید N اند  
/ TS نوشتنیها TS نوشته‌ها 15 / N والحمد ... العالمین / TS - N والصلاة ... اجمعین  
./ SN - T

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۱۸ - سلام و دعا میرسانم آن برادر اعزرا، اَطال الله بقاءه و سلك به سبیل الخیر . همه سمع باش تا وقت چه املا کند ، و یقین دان که قد تجنسی من تمنی 3  
 ان یوازی من تعنی . ای دوست نه کار گزاف است تا هر بخش طمع کند .  
 در اوجان باید کند تا بود که چیزی بود ، و اغلب آنکه هیچی هیچی ، و ران  
 حدیثك هیچی . من سعی رعی و من نام احتم . بندگان دنیا را و اهل عدت را 6  
 و زنا را داران راه غفلت را بگویند که نه کار شما است ، و اهل معنی را بگویند  
 که دل خوش دارید « ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی » تا و احمد گویند : فلا  
 تكونن من الجاهلین . کدام تردامن را زهره آن بود که در این معنی چوت 11  
 و چرا گوید ؟ عجبا کارتو !

بودنیا بود ، مارا با چرا و چون ، چکار

- 12 خیز تا خاک رضارا بر چرا و چون کنیم

- « أفأنت تكبره الناس حتى يكونوا مؤمنين ؟ » . آنها را که بری بندگی  
 ابلیس آوردیم ، جز کوران کار ما نتوانند بود . « أفأنت تهدي العمي ولو  
 كانوا لا يبصرون » هیات هیات ! ما لم یشالم یکن . 17

۱ بسم ... الرحيم تصحيح برای همانندی با دیگر نسخه ها . بسم ... الرحيم ...  
 و من رساله رحمه الله ۱۲ بسم ... الرحيم N ، من كتبه رضي الله عنه اساتة ...  
 بسم ... الرحيم و ما توفيقى إلا بالله S . الرحيم و ما توفيقى إلا بالله T  
 TSM - N / 4 طمع SM طعمى T / N / 5 هیچى TS N / 6 هیچى M / 7 شمه ...  
 دیگر این شعر هست که در نسخه عکسی دیده نمی شود : TSM - N / 8  
 الانعام 6 - 35 م / 8 - 9 الانعام 6 : 35 م / 12 - TS N / 10 م / 11  
 S / 13 یونس 10 : 99 ك / 14 کوران N / 15 - TS M / 16 - 19  
 دنوا لا يبصرون TSM و من كان في ضلال مبين N

\*\*\* نامه چهل و هشتم . T 15 . S 48 . N 12 . M 48 . \*\*\*

- ۶۱۹ - انکہ شب و روز جز عادت نپرستد ، و جز غفلت رفیقی ندارد ،  
 و جز شہوت معبودی نسازد ، کی برابر تواند بود با کسی کہ اول قدم کہ در این  
 3 بار خدا بر گرفت ؟ این بود کہ ز نثار گہر کی عادت برید ، و دنیا و آخرت را در  
 باخت . و این نمط از حدود عقل مختصر آدمیان دوراست ، تا غلطی نپنداری .  
 حاشا و کلاً ! این را دولت ابدی و سعادت سرمدی نثار قدم کردند کہ من  
 6 کان لله کان الله له کہ چنین بود ہر کہ جان خود در طلب او باخت . کرم بی  
 علت او خود را در کنار او نہاد کہ من کان فی الله تلفہ کان علی الله خلفہ .  
 و این مخدول را بدست غوغای دیار خویش باز دادند ، و باقطاع بلشکر  
 9 ابلیس دادند کہ « واستفزرت من استطعت منهم بصوتك » . مردان خدا  
 دیگرند ، مردان دنیا و عادت پرستان دیگر :

ترحل لیلی بالرہان حمامہم و حمة عمرو بالنجیع ترحل

- ۶۲۰ - سودابی کہ در دماغست ترا نمی گذارد کہ مقصودی کہ مرا در  
 12 پیش است بنویسم . ای دوست عزیز ! بدان و آگاہ باش کہ نبوت را سہ  
 خاصیت است : یکی آنکہ بر چیزی قادر بود کہ دیگری نبود ، چون شق القمر  
 15 و احیاء الموتی . دوم خاصیت آنست کہ احوال آخرت ہمہ او را بطریق  
 مشاہدت معلوم بود ، چنانکہ دوزخ و بہشت و صراط و حوض و شفاعت و میزان

2 نسازد N نیست اورا T S M / 3 گہر کی عادت S گہری کہ عادت داشت M گہر عادت  
 N کبر کہ عادت T / برید S برند N برید M بریدم T / دنیا N دنیا M دنیا T S / 4 نمط S  
 نقطہ N فقط T / عقل ... آدمیان T S عقول عالمیان M عقول مختصر آدمیان N / غلطی  
 TSN غلط M / 6 کہ ... کہ T S کہ چنین بود N M / 8 خویش T S N خودش M / 9 الاسراء  
 17 : 64 / 10 دنیا و عادت TSN عادت و دنیا M / 11 بالرہان T S بالدهان M بلدمان N /  
 12 ترا T S مرا N M / 13 دوست T S M - N / 14 یکی T S M اول N / 15 دود خاصیت  
 T S M خاصیت دوم N / اورا T S - N M / .



- ۶۲۲ - اکنون این کس که داند که در وضوء و نماز فرض چنداست ، اگر گوید : مرا از علم غزالی نصیب است ، راست گوید ، و این کس که بجهد 3 جهید کله‌یی از کاغذ بر خواند ، از بینایی زرقاء یمامه هم نصیب دارد . اما تفاوت بسیار بود . و در اصل بینایی اشتراك بود « والله فضل بعضكم على بعض » ، « ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض » . و هر که در همهٔ عمر خود از يك خاطر 6 خبر باز دهد ، او را درین خاصیت که دخترک بغداد را است هم کاسکی هست .
- ۶۲۳ - اکنون بدان خلق را از این هر سه خواص نبوی نصیب تواند بود . و هر که در عمر ، يك بار مثلاً در بیداری آوازی بشنود که دیگری نشنود ، 9 یا شخصی را بیند که دیگری نبیند ، این کس را از يك خاصیت نبوت نصیب داده اند ؛ چنانکه تو دوست مثلاً و امن حکایت کردی که در بیلقان ، أو فی موضع آخر ، برپای ایستاده بودی ، و اتو گفتند که مدت دولت شمس 12 الملك یازده ماه و سیزده روز است ، و چنان بود که تو شنودی . اکنون اگر منکری گوید : این هر گز متصرفان را و عوانان را و ظالمان را و حرام‌خواران را نتواند بود ، تو را در این شك بود که تو دیدی ؟ پس بدانی که متصرفان را 15 و ظالمان و حرام‌خوارگان را تواند بود . اما ترا در این يك واقعه بود . و روا بود که ظالمی را از تو بتر ، هر روز بود .

- ۶۲۴ - و پدرم هم چنین ، روزی برپای ایستاده بود ، و من و جماعتی عدول 18 حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی . ما رقص میکردیم ، و بو سعید ترشیزی

1 - 18 اکنون . . . ترشیزی T N M - S / 1 در وضو و نماز T N وضو و نماز را M /  
 3 جهید T چند M تمام N / 2 نصیب T M نصیبی N / 4 النحل 16 : 71 ك / 5 الاسراء  
 17 : 55 ك / 6 بغداد T N بغدادی M / است T داده اند N M / 7 این T - N M / نبوی  
 T M - N / 8 عمر T عمری M عمر خود N / 9 شخصی را N M شخص T / کس T - N M /  
 يك T M آن N / 10 حکایت T M حکایتی N / 11 دولت T M عمر N / 12 یازده T M  
 پانزده N / 13 و حرام خواران M - T N / 15 خوارگان T N خواران M / ترا T N -  
 M / 18 ترشیزی T M ترمذی N / .

- بیتکی میگفت . پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد ، ولباس او چنین وچنین بود . وبیدار بود که دید نه خفته ، ونه من دیدم ونه دیگران . چه گوئی اگر کسی گوید : قاضی که شب وروز حرام خورد و مزوّر کند ، این حال شریف او را نبود . پدرم را شکی بود که او دید ، از خود این حال ؟ پس اینجا یقین بداند که مصطفی جبرئیل را چون دیدی ، ودیگران ندیدندی . اما باشد که پدرم یکبار دید ، کس بود که هر روز ده بار بر او این حال گذر کند . باخدای تعالی نتوان گفت که چرا این دولت یکی را بدادی ، ودیگری را ندادی ؟ واگر گویند ، هیچ سودی دارد ؟ .

- ۶۲۵- ای دوست ! چنانکه مستوفی سلطان که منصبی دنیوی است بتو داد ، وبکسی دیگر نداد . وچندین هزار متصرفان از اقران تو در آیند وبیرون روند ، ویکی بدین درجه نرسد . وچنانکه زین الدین را درجه وزارت بداد در دنیا ، واز اهل عالم خلق بسیار در این حسرت بمرده اند وخواهند مرده ، ویکی را ندهند . همچنین اگر دولتی در دین بکسی دهد ، خواهد از خرابتش بیرون آرد ، خواهد از میان جولاهان وکناسان وتره فروشان ، دیگررارسد که گوید : « أهؤلاء من الله علیهم من بیننا ؟ » . و خود جواب میدهد که « ألیس الله بأعلم » . آخر کسی از ما به می داند ؟ « انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض »

1 - 17 بیتکی . . . بعض T N M - S / بیتکی T N بیت M / گفت که M / گفت  
 T N / احمد N M امام احمد T / 3 دیگران T M دیگری N / 5 پس اینجا N / 6  
 ان حال T / بداند T M بدان T / 7 کس T M کسی N / این T M از این N / 8  
 T M یکی N / 9 دارد T N ندارد M / 10 ای دوست T M - N / 11  
 T / است T - N M / 11 متصرفان N M مبصران T / اقران T M / 12 درجه  
 T N - M / 13 از . . . بسیار T خلق بسیار M بسی خلق N / بمرده T M بود N / 14  
 ندهند T N این ندهند M / بکسی T M کس را N / دهد خواهد T M دهد N / 15  
 جولاهان T N جولاهگان M / 16 الانعام 6 : 53 م / 16 - 17 الانعام 6 : 53 - 17 میدانند  
 T داند N M / الاسراء 17 : 21 م / .

در دنیا، آخرت را هم چنین میدان. لا بل «وللاخرة اكبـر درجات واکبر تفضیلاً». فضیل عیاض را اگر چه راه زن است بیارید که خواستهٔ ماست. 3  
 بلعم باعور را که چهار صد سال بر سر سجاده وقت خود را مراقب بود، از درگاہ ما برانید که راندهٔ ماست «كان ذلك في الكتاب مسطوراً». عمر خطاب را که لات و عزارا چندین سال سجود کرد، بکند لطف طه روی و اما کنید که ما او را در دایره «یحبهم» نام برده ایم! 6

۶۲۶ - جوانمردا! هم در «یحبهم» «کم» بود، چنانکه «کم» در «نحن اولیائکم» اینجا بود که کاف ها بود. تو «کهیص» شنیده‌ی، ولیکن بگوشی که 9  
 بو جهل را نیز بود. باش تا سمع عمر خطاب ترا دهند. آنکه «طه» و کهیص، وحم، ویس» همه بشنوی. آن مدبر مخدول پندارد که هر چه او را ندادند، کسی دیگر را ندادند «ذلك مبلغهم من العلم». تا عمر را از سربت پرستی بر گیرد، و آن همه دولت نثار قدم او کند، ترا اگر چه ظالمی، هم تواند بود. 12  
 و مرا گرچه بطعام حرام که در قضا برشوت بستند پرورده‌ام، هم تواند بود «وما ذلك على الله بعزيز». ما عمر خطاب را می خواهیم، ابلیس را که 15  
 هفتصد هزار سال عبادت دارد نمی خواهیم. که گوید: چرا؟ «لا يسأل عما يفعل». او یس را و صهب را و سلمان و بلال و هلال و مصعب و سالم را می خواهیم. بو جهل و بو لهب و عتبہ را نمی خواهیم «وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم». ایشان تصرف می کند در مملکت ما! 18  
 «أهم يقسمون رحمة ربك»؟ أف لهم ثم أف لهم ألف مرة لا بل «نحن قسمنا

1 - 16 در . . . قسمنا T N M - S / 1 آخرت را T N و آخرت M / 1 - 2 الاسراء  
 17 : 21 ك / 2 راه T M ره N / 3 بلعم T N بلعام M / وقت . . . مراقب T N مراقب وقت  
 خود M / 4 الاسراء 17 : 58 ك / 5 را که T M - N / کرد T M می‌کرد N / 6 کنید T M  
 کند N / 6 و 7 المائدة 5 : 54 م / 7 هم در یحبهم T N هم در یحبونه M / بود چنانکه کم N بود  
 ندودر M بود T / فصلت 41 : 31 ك / 8 کاف ها بود N M از کافها T / لیکن بگوشی M  
 لیکن بسمی N بسمی T / 9 کهیص M که T N / 10 چه T M که N / 11 دیگر T -  
 N M / النجم 53 : 30 ك / 11 - 12 برگیرد T N واکرد M / 12 کند T N کرد M / بود  
 T - N M / 13 ام NM اند T / 14 ابراهیم 14 : 20 ك / می خواهیم T M خواهیم N / 15 - 16  
 الانبياء 21 : 23 ك / 17 را T M و شبیه را N / 17 - 18 الزخرف 43 : 31 ك / 19 الزخرف  
 43 : 32 ك / ثم . . . الف T M اف لهم اف لهم N / الزخرف 43 : 32 ك / .





لأعودنَّ وأعودنَّ وأعودنَّ . جبرئیل آمد و گفت : سخن آصف شنیدیم ،  
و عربده او احتمال کردیم .

۶۲۹ - ای دوست عزیز ! أعزك الله بطاعته . یونس کہ پیغمبر بود ، يك  
خاطر از او احتمال نکردند ، عقوبتش کردند ، و گفتند : « فلولا انه كان من  
المسبحين للبيت في بطنه الى يوم يبعثون » . چرا از آصف آنہمہ احتمال کند ،  
و او از اولیا بود ، و یونس را بخاطری اینہمہ بسر آوردند اگرچہ از انبیا بود ؟  
تو ندانی و امثال تو ، و کرا در ہمہ جهان غم جاہلان گرفته است کہ چرا  
نمی دانند ؟ بگذار تا جہل خود بکنار گور برند « أم تحسب أن أكثرهم  
يسمعون او يهقلون ؟ » ہیہات ! « إنهم إلا كالانعام بل هم أضل سبيلا » . و از این  
معانی کہ می رود بہیچ وجہ فہم مکن کہ انبیا کم از اولیا باشند در درجات کہ  
از این کہ من نوشتم این لازم نیست ، تا دیگر بار جاہلی اعتراضی فاسد نکند .  
هذا مضي . 12

۶۳۰ - سوم خاصیت نبوت را آنست کہ امور آخرت را بیند بمشاهدت  
و علم الیقین . این خاصیت اولیا را ہم تواند بود . یکی از صحابہ را مصطفی  
-- صلعم -- گفت : کیف اصبحت ؟ قال : أصبحتُ انظرُ الى عرش ربي بارزاً  
وانظرُ الى أهل الجنة يتزاورون والى أهل النار يتغاون . مصطفی - صلعم -  
گفت : اصبت فالزم . جوانمردا ! این هنوز بدایتِ راہِ خدا بود ، تا ظنی غلط

1 شنیدیم N M شنودیم T S / 3 پیغمبر T S M پیغامبر مرسل N / 4 - 5 الصافات 37 :  
143 ك / 6 بسر T S M بر سر N / 8 بکنار گور برند T بکنار گور برند بکوری N /  
8 - 9 الفرقان 25 : 41 ك / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 درجات T S M درجات زیرا N /  
11 نکند T S M کند N / 13 نبوت را T S N نبوت M / 14 - 15 را مصطفی . . . قال  
S و مصطفی گفت T N M / 17 جوانمردا T S M جوانمردا N / .



گفتمی ثلثی از نبوت در عزیز است یا در پدرم . اما این کس را معذور  
می دارم . خدای تعالی عذر او می خواهد . بخودی خود می گوید : « لیس علی  
الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج » ، « فی قلوبہم مرض » .  
آن مرضِ قالبِ سلیم است ، کارِ مشکل در مرضِ دلست . و ہذہ نفثۃ مصدور .

۶۳۳ --- تو می خوان و می دان کہ از ہرزہ گفتنِ ہرزہ گویان بسیار  
( فتوح است در راہ مردان ، چہ اگر از این ہذیان با من حکایت نکردندی ، من  
ہرگز این ننوشتمی . مقبل را ہمہ بہانۃ سعادت بود . ومدبر را ہمہ سببِ  
شقاوت . مدبر راستی بنتواند شنود . رقم کفر بر مسلمانی کشد . ومقبل ہزار  
( کلمۃ کفر بشنود ، و ہر یکی را وجہی راست از غزارت علم خود بیرون آورد .  
مردی بلند ہمت باید ، کہ عشق تو بر ہر خسی فرو نگشاید نقاب خویش

صفت مسلمانان این بود کہ « الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ » ہر چہ  
12 بشنوند بحسن ظن آنرا تأویلی بنہند ، اگر عالم باشند . و اگر چیزی ندانند  
گویند : چیزی ہست وما نمی دانیم . « وفوق کل ذی علم علیم » .

۶۳۴ --- اما صفت کافر آنست کہ « واذالم یہتدوا بہ فسیقولون ہذا افک  
15 قدیم » ، « واما الذین کفروا فیسقولون ماذا اراد اللہ بہذا مثلا » ، « ما سمعنا  
بہذا فی آبائنا الاولین » . خاک بر سر شما و خاکستر بر سر پدران شما « أنتم

1 گفتمی T گفتم S N M / بخودی خود T S - N M / میگوید M - T S N - 2 / 3  
انور : 24 : 61 ك و 48 : 17 / البقرة : 2 : 10 م / 4 قالب T N M قلب S / T S N M  
شاید : سہیل / 6 از T S - N M / 7 این T S M این کلمات N / 8 شقاوت T S N شقاوت  
بود M / بنتواند T S بنداند N M / 9 آورد T S N آورد بیت M / 10 تو T N M - S /  
برہر خسی فرو . . . خویش T S برہر کس فرو . . . خویش N فرو نگشاید نقاب خویش  
برہر خسی M / 11 الزمر : 39 : 18 ك / 13 یوسف : 12 : 76 ك / 14 - 15 الاحقاف : 46 : 17 ك /  
15 البقرة : 2 : 26 م / کفر و T S فی قلوبہم مرض N M المدثر : 71 : 31 ك / 15 - 16 المؤمنون  
23 : 24 ك / 16 خاکستر N M خاک است T S / الشعراء : 26 : 76 ك / .

وآبائكم الاقدمون». نشاید که شما وپدران خود همه در ضلالت باشید؟ لعمری شاید که «ولقد كنتم انتم وآبائكم في ضلال مبين». ای دوست! کاشکی هر کسی کار خود کردی. ولیکن هیات! أضرب في حديد بارد. «ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم». این کار تمام کرده اند در ازل آزال. «ومتت كلمة ربك صدقاً وعدلاً». کسی را نرسد که گوید: این چرا؟ یا آن چون؟ «لا مبدل لكلمات الله».

6

۶۳۵ - بعد العصر بساعتی این مکتوب ابتدا کردم ، وقبل المغرب ساز وضو خواهم کردن . والسلام على من اتبع الهدى . والحمد لله رب العالمين .  
والصلاة على نبيه محمد وآله اجمعين .

9



1 الشعراء 26 : 76 ك / الاقدمون T S M في ضلال مبين N / 2 ولقد كنتم T S M N  
الانبياء 21 : 54 ك / في ضلال مبين T S M الاقدمين N / 3 خود NM / 4 هود 11 : 113 ك / 5 الانعام 6 : 115 م / کسی TS وکس TM / گوید N - T S M / 6 الانعام 6 : 43 م / بساعتی N بساعة TS - M / 7 المغرب T S N المغرب M / 8 والسلام N - T S M / 9 والصلاة على نبيه T وصلى الله على M - N / محمد . . . اجمعين T M - N / .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۳۷ - ای برادر عزیز! اَطال الله بقاءك وسلك بك سبيل السعادات في دينك  
 3 ودينك وطهرتك عن الشرك والنفاق . بدانکه طهارت را درجات است ،  
 و نجاست را هم چنین . درجه اول در پاکی ، حکم شرع ظاهر ناطق است بدان ،  
 چنانکه گوید : آب و خاك پاک است ، و خون و بول نجس . و عموم خلق در  
 6 نماز بدین طهارت متعبدند ، در بدن و جامه و در مصلی که اگر نجاستی بدین  
 همه راه باید نماز باطل است در ظاهر شرع . و فقه ظاهر خود بدین حدیث  
 گواهی می دهد ؛ لا صلاة إلا بطهور .

۶۳۶ - درجه دوم در پاکی آنست که درون آدمی که حقیقت اوست ، از  
 9 اوصاف ذمیه و رذایل ، اخلاق پاک بود ، چون حقد و حسد و بخل که لا یكون  
 المؤمن حسوداً ولا حقوداً ولا بخيلاً . بنزد اهل طریقت خصوص ، نماز با این  
 12 اوصاف درست نبود ؛ زیرا که نماز بی فاتحه الکتاب درست نیاید . و هر که  
 پاک نیست بنزدیک ایشان از این اوصاف مدموم ، چون شرك و نفاق و غیر آن ،  
 او را راه نیست بقرآن .

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح ، برای همانندی با دیگر نامه ها ) ومن ها هنا من كلام عين  
 القضاة بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۳۹ بسم . . . الرحيم N ومن  
 كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والاربعون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن رسائله  
 رحمة الله عليه بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله T / 2 - 3 اطلال . . . النفاق T S M -  
 / N 3 النفاق T M العاق S - N / 4 ظاهر T S N - M / 5 گوید T S گویند N M /  
 6 نجاست بدین T S آنجا نجاستی بچیزی ازین N M / 7 فقه T S M وجه N / 9 درجه T S M  
 ودرجه N / 10 ذمیه T ذمیه S N M / که T S M - N / 11 خصوص نماز T S M و نماز  
 خصوص N / 12 الکتاب T S M - N / 14 بقرآن T S N بقرائت آن M / .

\* \* \* نامه چهل ونهم . T 16 . S 49 . N 39 . M 9 \* \* \*

- ۶۳۸ - پس فاتحۃ الكتاب کی تواند بر خواند؟ لا بل چون گوید: «إياك نعبد»؟ اگر از اوصاف مذموم چیزی در درون او مانده است، او در دعوی «إياك نعبد» دروغ می گوید، و در شرع دروغ حرامست. اینکہ «المشركون نجس» یقین است کہ نجاست ظاہر نیست، کہ نجاست شرك را می گوید. چون در فاتحۃ نماز گوید: «وما انا من المشركين»، اگر درون او آلوده است بنجاست شرك، در دعوی خود کاذبست. و تا مہتر - صلعم - گوید کہ «أعوذُ بك من الشرك الخفي»، و قرآن گوید: «وما يؤمن اكثرهم بالله إلا وهم مشركون» از نجاست شرك کی پاک تواند بود؟ و کدام دل بطہارت توحید آراستہ تواند بود؟ آنکہ بزبان موحد باشی، و بحقیقت مشرك، آن از تو بشمار توحید بر نگیرند روز قیامت. خلق در دنیا با خدا دوال بازی می کنند، اما ندانم کہ فردای قیامت چون کنند.

- 12 وکل الناس خداعٌ الى جانب خداع  
يعيشون مع الذئب ويبكون مع الراعي

- ۶۳۹ - اینکہ قرآن گوید: «لا يمسُّه إلا المطهرون» نہ طہارت ظاہراست، ونہ بمعنی نہی است. اگر چنین بودی سین مضموم روا نبودی. 15 وجز چنین نشایستی کہ «لا يمسُّه» بفتح سین. اما چون مضموم بود بمعنی اخبار بود. و در این نیک اندیشه باید کرد کہ جز چنین نیست. پس «لا يمسُّه إلا المطهرون» این طہارت در مقابله نجاست مشرکانست، و چنانکہ این نجاست ظاہر نیست، این طہارت همچنین دان بلا فرق.

1 تواند بر T S بر خواند N بر تو M / 2 درون T S M - N / 3 / N / 4 ک / اینکہ T S M / 5 / N / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000



- ۶۴۰ - اکنون بدانکه قومی از روندگان راه خدا بدینجا رسیدند که ایشانرا علی القطع معلوم شد که نماز وانجاستِ شرك درست نبود . و ایشان درون خود را پاک ندیدند از آن نجاست ، و نیز پاک نمیتوانستند کرد . پس بترك نماز بگفتند . اینها در این معنی افتاده بودند ، و مخطی بودند نه مصیب ؛ زیرا که نماز از آدمی بهیچ گونه بر نخیزد ، علی حسب الحال ادا باید کرد .
- ۶ و چنانکه کسی چیزی نیابد بهیچ گونه که بدان ستر عورت کند ، او را لا بُد نماز بیاید کرد برهنه . و نشاید که گوید : شرط صحت نماز ستر عورت است ، و مرا نیست ، پس ترك شاید گفتن . این از اغلاطِ بلعجب است
- ۹ که روندگان را بیفتد . و اگر انجا پیری پخته نبود و راه بخود می رود ، غالب آن بود که بیفتد ، حتی یقبل الله عثرته .

- ۶۴۱ - و این سخن البته بانندك مَشْمَر که این بکمال سخنی است و بکمال
- ۱۲ بحثی ، نشاید که اعتقاد دارد که بی فاتحه نماز درست بود البته ، و نشاید که اعتقاد دارد که مشرك را بفاتحه خواندن راه است . اگر نه ، « لا یسئه إلا المطهرون » را چه معنی بودی ؟ و نشاید که اعتقاد دارد که و اشرك نماز مقبول بود ؛ زیرا که لا یقبل الله صلاة بلا طهور ، فتوی مصطفی است . و با این همه نشاید که از نماز دست بدارد ، لا بل باید که علی حسب الامکان نماز بکند ، و اعتقاد دارد که نماز او چون نماز کسی است که بثوبی نجس یا بی عورت پوشی نماز کند ، چون تواند قضا کند و نباید که گویی که این خلاف اجماع فقها است
- ۱۸

۲ معلوم T S N درست M / ۷ بیاید N M شاید T S / ۸ پس T S - N IV / ۹ روندگان N M سالکان T S / رود S N M شود T / ۱۱ مشمر T S N نشمر M / ۱۲ بحثی T S N بحثی است M / بود S N M نبود T / ۱۳ دارد T S N کند M / ۱۳ - ۱۴ الواقعة 56 : 79 ك / ۱۴ را T S N - M / بودی T بود S N دارد M / ۱۵ صلاة بغير طهور T S M الصلاة الا بالطهور N / همه T S M هم N / ۱۶ لا بل T S N / لا بد M / الامکان T S N الحال والامکان M / ۱۸ گوئی که N گوید M گویی T S .

که اهل فقه ظاهر که دین عموم در ایشان بستند دیگرانند ، و اهل فقه باطن که سلوک طریق ایشان را فرض عین است دیگر . آن قوم خصوصاً اند نه عموم « کلّ یعمل علی شاکلته فربکم أعلمُ بمن هو أهدی سبیلاً » . این شرح درجه دوم 3 است از نجاست و طهارت .

۶۴۲ - درجه سوم در پاکی آنست که منزله بود از حاجت بغیر خود ؛ زیرا که هر که بغیری محتاج بود در ذات خود یا در صفتی از صفات خود ، او ناقص بود بذات خود ، و کمالش موقوف بود بر غیری . و پاکی مطلق در آنست که از بیرون هیچ چیزی در نیاید که هر که را چیزی از بیرون در آید آلوده است بحاجت . در این درجه هر چه هست از آرایش حدّثان پاک نیست ، إلاّ الحی القیوم فهو الطهر الطاهر . اوست که بخودی خود مستغنی آمد از غیری . و از آنجا که حقیقت است غیر او خود نیست ، که هر چه غیر او است ، هم از او است . پس در دیده اهل تحقیق همه اوست . « کلّ من علیها فانّ ویبقی وجه ربک » چرا ؟ زیرا که : « واللّه الغنی وأنتم الفقراء » همه آلوده بحاجت و او پاک و منزله از آرایش حاجت . تو انکر مطلق اوست .

۶۴۳ - اکنون اینجا اصلی بزرگ بدان ، چون دانستی که طهارت و نجاست در سه درجه است . بدانکه در هر درجه ، طهارت صفت چیزی تواند بود که نجاست صفت او بود . چنانکه مثلاً عالمی صفت چیزی تواند بود که ممکن بود که جاهلی صفت او بود . و جاهلی همچنین چیزی را تواند بود که ممکن بود که محلی علمی بود . پس روا بود که آدمی را جاهلی در علم و بر او

1 بستند T S M بسته اند / N اهل T S ، در N M / 2 بر روی T S در N M  
3 الاسراء 17 : 81 / T S 3 / 4 در N M / 7 بذات خود T S N M ، B / 8 / T S چه  
/ N M 11 - 12 م از اوست پس T S N - M / 12 - 13 القیوم B / 13 / 14 م  
47 : 38 م / 14 اوست T S - N M / 18 چیزی را T S ان چیز را M صفت چیزی N

محل علم تواند بود . اما نشاید کہ کاغذ را و کوزه را و قلم را جاہل گویند کہ اینہا خود محل علم نتواند بود . نفی چیزی از چیزی آنگہ کنند کہ ممکن بود کہ اثبات را نیز جایی بود . 3

۶۴۴ - اکنون بدانکہ چون خدای را در اسمای حسنی بگویند : یا طہر یا طاہر ! نہ پاکی بود در درجہ اول ؛ زیرا کہ اورا خود محال بود کہ موصوف بود بدان نجاست کہ در این درجہ است . پس از او چہ نفی کردند ، چون گفتند پاک ؟ و همچنین نشاید البتہ کہ پاکی او از درجہ دوم بود ، اَعنی از حقد و حسد ؛ زیرا کہ این پاکی دل آدمی را گویند ؛ زیرا کہ چون آلودگیش بحقد و حسد ممکن بود ، پس پاکیش آن بود کہ این صفات در او نبود . و چون موصوف را حقد و حسد بصفتی محال بود ، پاکیش از حقد و حسد ہم نتوان گفت . پس چون گویند پاکی دل ، گویند از حقد و حسد . اما چون گویند پاکی حق تعالی نشاید کہ گویند از حسد و حقد . و همچنین اورا منزہ و پاک باید دانست از آن پاکی کہ در درجہ سوم شرح دادیم کہ اورا خود حاجت صورت نیندد تا معنی پاکی در حق او مترہی بود از آلائش حدثان ، اگرچہ بوجہی اورا این پاکی اثبات توان کرد ؛ زیرا کہ معنی این پاکی اورا هست ، و جز او کس را خود دیگر نیست . 6 9 12 15

۶۴۵ - پس پاکی اورا معنی چنین دان ؛ کہ او پاکست از آنکہ پاکی اورا کس بتواند دانست کہ او پاکست از ہرچہ غیری از او بتواند دانست کہ او در دانش ہیچ آفریدہ نگنجد . چرا ؟ زیرا کہ :

خرد را و جان را ہی سنجد او در اندیشہ سخته کی گنجد او

1 گویند T S M گویند زیرا N / 2 علم T S M - N / 5 را و T S - N M / 6 از ارچہ T S M درجہ 10 / N موصوف T S موصوفی N M / 11 - 12 اما . . . حقد T S - N M / 15 جز او T S M - N / 16 را T S M و N / .

او بهمه محیط و همه محاط به اوست « والله محیطٌ بكل شیء » ، و هیچ آفریده را بدو احاطت نتواند بود که « لا تدركه الابصار » . او قوت هیچ حوصله نتواند آمد ؛ زیرا که در وجود ، هیچ حوصله بر قدر آن قوت نتواند بود . پس اورا جزا و کس نیافت و نیابد . سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الى معرفته إلا بالعجز عن معرفته . ما عرف الله غير الله . چون معنی پاکی در حق او بدانستی که چه بود ، « سبحان الله » را میدان که چیست . و چون در نماز گویی : سبحان ربي العظيم ، و سبحان ربي الاعلى . حاضر باش و خاطر پاك دار از آنکه در ورطه ضلالی افتی .

- ۶۴۶ - اکنون شرح فاتحه الكتاب نوشتم باری دوسه ، و شرح ربنا لك الحمد ملؤ السماوات وملؤ الارض وملؤ ما شئت بعد در نبشته یی سخت نیکو نبشتم . و این را شرحی بغایت داده ام ، و ارجو که آن نبشته رسیده است . سخت نیکو نبشته است ، آنرا عزیز دار ! و شرح سبحان ربي ، در این نامه بدانستی تا از تشبیه برهی ، چون گویی : یا طهر یا طاهر ! . اما شرح عظمت و علو در سبحان ربي العظيم ، سبحان ربي الاعلى ، هنوز مانده است که تو و اغلب خلق از عظمت و علو چندان دانند که از پاکیش . انشاء الله بعد از این مستوفی در نبشته یا در دو نبشته ای شرح هر دو لفظ چندانکه عبارت برتابد بنویسم که این در نماز همه بکار می آید . و نماز از ارکان مسلمانی است البته از آن بنگریزد دایم تا داند . این نوشته در خانه ابوالفرج نوشتم ، بین العشائین ليلة الثلاثاء من اوائل العشر الاخير شهر ربيع الاول . والسلام .

1 او بهمه محیط S M - N N / و همه محاط به او S - T N M / و الله محیطاً النساء : 4 : 126 م / 2 که S N M - T / الانعام : 6 : 103 م / او S N M - T / 3 بعد S T بود N M / 4 و S N M - T / 10 در S M T دو N / 12 سخت ... ان را S N M - T / نبشته است S T نبشته ام M - N / عزیز S M T عزت N / ربي Rبي العظيم S ربي الاعلى N الله M / 13 طاهر S M T طهر N / 15 دانید N M دانند S T / 17 - 18 ... بنگریزد S M T - N / 18 دایم تا داند S - T N M / 18 - 19 این ... والسلام M وصلی الله علی محمد وآله N والحمد لله رب العالمین S وصلی الله علی نبیه محمد وآله اجمعین T /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۴۷ - اشتیاق را بجانب آن برادر عزیز اجلّ کامل الدّوله اطال الله بقاه  
 3 وجعله من المتواضعین لعباده والمتکبرین علی اعدائه . شرح نمی دهم که معلوم است  
 النّلوب تتقاضی والضائر تناجی ، والله یسهّل أسباب الملاقاة بکرمه وفضله .  
 بدانند که این جهان بجای بگذاشتنی است « ما عندکم ینفدُ وما عند الله باقی » .  
 6 بیرون رفتن از این جهان ، سعادت آن جهان حاصل نا کرده غنی عظیم خواهد  
 بود « ذلك يوم التغابن » .

۶۴۸ - صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را بعالم حکم از بهر آن فرستادند تا با  
 9 خلق بگویند که « واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما کسبت » .  
 و آدمی در جوال غرور و طول أمل مانده است تا ناگاه ملک الموت مخنق  
 او را بگیرد « اذ قضی الامرُ وهم فی غفلة » . بس عجایب که در این عالم  
 12 بینندگان بدیدند، و بس عالمها که سالکان واپس پشت کردند، و غافلان بخوردنی  
 و خفتنی قناعت کردند . ایشان شب و روز خون جگر می خوردند در طلب ،  
 و اینها در بحار غفلت و حرص و شهوت و لذات غرق .

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 الحسنون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم  
 وما توفيقى الا بالله T / 2 را P M I - T S / كامل P M I سيد كامل T S / 5 النحل 16 :  
 36 ك / 6 جهان P M I جا T S / حاصل نا کرده T S حاصل نکرده M حاصل کرده P - I /  
 7 التغابن 64 : 9 ك / 8 پیغمبر P M I نبی T S / فرستادند T S P I فرستاده اند M / 9 البقرة  
 2 : 281 م / 11 مریم 19 : 39 ك / .

\* \* \* نامه پنجاهم 17 T . 50 S . 71 M \* \* \*

- ۶۴۹ - جوانمردا چون خواهند که یکی را بدان جناب برند ، دماغ او را معشش ہمتی بلند سازند ، و از فرق تا قدمش اضطراب گردد ، و از درون دلش عجایب دواعی را پدیدار کنند کہ « القارعة ما القارعة » . و بدان زبانی 3 کہ دل داند با او گویند : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » . و چندانی در دلش بکوبند کہ باز کند « اما طوعاً أو کرها » . و چون این حدیث در آمد ، دیگران رخت برگیرند ، و بیرون برند کہ « إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة » ، « کتب الله لأغلبنا أنا ورسلي » :
- 9 ظلمت شبها اگر چه دیر بماند پای ندارد چو آفتاب برآید  
زحمت غوغا بشهر پیش نبینی چون علم پادشاه بشهر درآید

- ۶۵۰ - چه توان گفت از بدایت و نہایت سالکان با کسی کہ یک قدم از خانہ خود ہنوز بدر نہادہ باشد ! ہرگز روی دل ندیدہ بود « أو کم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها أو آذان یسمعون بها ! » ! چہ می شنوی این غمزهائی دلربای قرآن ، بلمعجب کاری می کند بادہای دوستان . می گوید آخر ، خود از عادت بر نخیزند ، و از خانہ بیرون نہایند تا روی دیدہ دل بینند کہ « فإنتها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور » .
- ۱۲

- ۶۵۱ - پس اگر دل نیابند کہ بدان ببینند ، و بدانند ، باری سمعی نیابند کہ بدان بشنوند ، « أو آذان » دیدہ دل نا یافتہ ، و سمع درون نادیدہ .

2 معشش TPMI معشس S / 2 قدمش PMI بقدم T S / اضطراب TSM / دماغ  
3 / دواعی را PI دواعی M - T S / القارعة 101 : 1 ک / 4 PMI / 5  
T S / الانفال 8 : 24 م / 6 برگیرند PI - TSM / 6 - 7 النمل 27 : 31 ک / 7 فادله  
58 : 21 م / 9 زحمت TSM زحمت PI / 11 خود TSM - PI / باک T S بود PMI /  
11 - 12 الحج 22 : 46 م / 13 بلمعجب TSM عجب PI / 14 خود TSM - PMI / 15  
T S و بدانند PMI / الحج 22 : 46 م / .



۳ چه بینند و چه شنوند؟ « صمُّ بکم عمی فہم لا یعقلون »! اگر دیدہ یا بند ہمہ آیات جمال بینند ، در آسمان و زمین هیچ ذرّہ بنماند کہ ہزار ہزار آیات بدو نماید کہ « إن فی السّموات والارض آیات للمؤمنین » بسیار خواندہ ولیکن ہرگز ندیدہ « و فی الارض آیات للمؤمنین » ، « سترہم آیاتنا فی الآفاق » .

۶۵۲ - اگر سمع یا بند درہای آسمان و زمین را بینند کہ روندگان را مطرب می کنند بانواع الحان ، میزبانی می کنند « یسبح لله ما فی السّموات وما فی الارض الملك القدوس العزيز الحكيم » . از جملہ تسبیحشان یکی اینست بگذار تا غمنازی نکنم کہ ما اکرم من خلقتی . این نطق ہمہ ذرات ملک و ملکوت است « وإن من شیء إلا یسبح بحمده » . ہمہ می گویند بکلی کہ سبحان الله والحمد لله ، ولا إله إلا الله ، والله أكبر ، « ولیکن لا تفقهون تسبیحهم » . « وله الحمد فی السّموات والارض » اینست ، ولیکن آنکہ ندید و نشنید قرآن چه داند؟ « وله الکبرياء فی السّموات والارض » هست ، ولیکن آنکہ سمع ندارد چه شنود؟ « آیات لقوم یسمعون » . آنها کہ در حق ایشان این آمد کہ « إنهم عن السمع لمعزولون » . از ہمین چه خبر دارند ؟ لا بأس « الله أعلم حیث یجعل رسالته » او بہ داند مگر صلاحش در این است « ولو علم الله فیہم خیراً لاسمعہم » .

۶۵۳ - جوانمردا ! مالک اینجا رسد کہ تسبیح ذرات وجود شنود ، آیات جمال بیند ، و هنوز بیرون کار بود . این را غمایش گویند : « سترہم آیاتنا » ،

۱ چه بینند و T - S P M I / البقرة 2 : 171 م / 2-3 الجاثية 45 : 3 ک / 3-4 سیاو . . . للمؤمنین T - S P M I / 3 خواندہ S M تواند T - P I / 4 الذاریات 51 : 20 ک / فصلت 41 : 53 ک / 5 یابند P M I یابد T S / درہا P M I در ندا T S / 6 میز T S و میز P M I / 6-7 الجمعة 62 : 1 م / 9 الاسراء 17 : 44 ک / 10-11 الاسراء 17 : 44 ک / 11 الروم 30 : 18 ک / 12 الجاثية 45 : 37 ک / 13 یونس 10 : 37 ک و 30 : 22 ک / 14 الشعراء 26 : 212 ک / 15 الانعام 6 : 124 م / در T S - P M I / 15-16 الانفال 8 : 22 م / 17 سالك T S چون سالك P M I / 18 و هنوز T S هنوز P M I / غمایش M غمایش T S بآرایش P I / فصلت 41 : 53 ک / .



- « و كذلك نري ابراهيم ملكوت السماوات والارض ». ندیدی که خلیل همه دیده بود بعد قطع عقبات بدو رسید « إني بريء مما تشركون . إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات والارض ». اگر در دیدن این آیات جمال، و شنیدن این انواع الحان بماند، هرگز بنماینده این آیات جمال نرسد. پس اگر چنانکه رونده‌ی گرم رو بود، خلیل وار از این عقبات برگزرد که « لا أحب الآفلين ».
- 6 کرا لبان تو باید شکر چه سود کند؟ بجای مهر تو مهری دیگر چه سود کند؟
- ایشان اورا نيك دانند در غلط نیفتند، زود بر گذرند و گویند : گفتیم ، رسیدیم سر راه نه آن بود . از جناب ازل با ایشان گویند : این همه حجابست تا اکنون دیدی . در درون پرده قدمی در نهند .
- 9

چار طبع وهفت چرخ و پنج حس محرم نیند

خیمه عشرت برون زین هفت و پنج و چارزن

- ۶۵۴ - در قرآن نشنیده‌ی که « يا معشر الجن والإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات والارض فانفذوا » این آنست که در یابند که در آنجا بقدم راه نبود . از جناب لم یزل مراکب لدنی ببینند ، استقبال فرستاده که « لا تنفذون إلا بسطان » . پای از مرکب خود باز آورد . و در رکاب « واجعل لي من لدك سلطاناً نصيراً » آورد . حالی « جاء الحق وزهق الباطل » روی نماید که « كل من عليها فان ويبقى وجه ربك » . دنیا و آخرت واپس کرده ، و در صحبت « ولقد كرّمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر »
- ۱۲
- ۱۵
- ۱۸

1 الانعام 6 : 75 م / 2-3 الانعام 6 : 78 م / 3 و 4 این آیات T S M آیات P I / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

T S M نماینده P I / پس اگر چنانکه T S M چون P I / 5 این عقبات T S M / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

برگذرد که T S برگذرد M / انعام 6 : 76 م / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

8 سر P S M و سر T I / با ایشان T S - P M I / 11 برون زین T S P I / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

الرحمن 55 : 35 ك / 13 که در یابند T که در مانند M / 14 در T S M / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

14 در T S M / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

T P M I در . . . / فراز S / 15 ، 16 آورد T S / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

16 - 17 الاسراء 17 : 81 ك / 17 الرحمن 55 : 26 ك / 18 واپس T S / پس M / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100

الاسراء 17 : 70 ك / .

بدان جناب آمده ، آنچه می رود همه از دیده می رود تا در غلط نیفتی . چون از کار ایشان واپردازند ندایی شنوند ، نا گاه از جناب جبروت « و یحذرکم الله نفسه » بادرا با پشویی آشنایی کی بود ، وکی تواند بود ؟ یا موسی « اذهب الی فرعون » که « و کلم الله » را نوبت برسد .

۶۵۵ - یا محمد « قل یا ایها الکافرون » که « سلام علیک » را وقت در گذشت .  
 6 ایشان در صحبت « و اخرجنی مخرج صدق » باز کردند . اگر هیچ گونه از آن حدیثی کنند مقیدان این حسیض ، سلاسل جنون خود جنبانیدن گیرند که « ما انت إلا بشر مثلنا » و « إن أنتم إلا تکذبون » و « إننا لفی شک ما تدعوننا الیه مریب » . و ایشان را بانواع الطاف از آن جناب دل خوشی می دهند که « ولقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا و اؤذوا حتی أتاهم نصرنا »  
 « فاصبر إن وعد الله حق ولا یتخفنتک الذین لا یوقنون » ، « سيعلمون غداً من الکذاب الاشر » .  
 12

۶۵۶ - بار خدایا صبرم برسد ، و طاقتم بیش از این بنماید « رب انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزد هم دعائی إلا فراراً » . مرا از برای این مشتی مدبران بفراق مبتلا کردی ! از اینها هیچ نخواهد آمد « إنک إن تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا إلا فاجراً کفاراً » ، و ما در بلای آسمان و زمین « نجتی من القوم الظالمین » که چون اینها نباشند ، این مرغ قفصورا نیز بند از پای بردارند ،

1 هم 1 - T S M 2 / P M 1 و اپردازند ندایی SPMI - T / 2 - 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 - 4 طه 20 : 24 ک و 71 : 170 / النساء 4 : 164 م / 5 الکافرون 101 : 1 ک / مریم 19 : 47 ک / 6 الاسراء 17 : 80 ک / اگر T S M و اگر P I / 7 حدیثی کنند T S M حدیث باز کنند P I / این حسیض T S M حسیض ظلمت بشریت P I / 7 - 8 النحل 16 : 151 ک / 8 یس 36 : 15 ک / 8 - 9 هود 11 : 62 ک / 9 جناب T S M حضرت P I / می T S P I همی M / 9 - 10 الانعام 6 : 34 م / 11 الروم 30 : 60 ک / 11 - 12 القمر 54 : 26 ک / 13 صبرم T P M I صبر من S / بیش از این بنماید P M I نیز نماید T S / 13 - 14 نوح 71 : 6 ک / 14 این T S M - P I / 15 آمد S P P I بود T / 15 - 16 نوح 71 : 27 ک / 16 - 17 التحريم 66 : 1 / نجفی . (قرآن) نجنا T S P M I / 17 نباشد P M I باشند T S / .



چنین بود « الله وليُّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور . والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات » . الله ! الله ! در نماز حاضر باشد کہ بقدر اقبال دل برو ، روز قیامت اورا اقبال خواهد بود . 3

۶۵۹ - بر تو بادا کہ صدقات چندانکہ ممکن بود بدهد و بدست و پای وزبان یاری دادن مسلمانان را کاربندد کہ من قضی لآخیه المسلم حاجةً قضی الله له سبعین حاجة . و در هفته روزی روزه دارد . اگر دو شنبه بود اولیتر . و مارا بدعا یاد می دارد ایزد تعالی اورا از اشغال دنیوی فرجی بدهاد . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله وصحبه اجمعین . 6



1 البقرة 2 : 257 م / 1-2 الى . . . الظلمات TSM - PI / 3 باشد TS باش PMI /  
 دل بر او M دل بر PI بر تو TS / 4 بر تو بادا کہ PI بر تو باد کہ M و TS / یدهد TS  
 میدهد M بدهی PI / 5 دادن TSM - PI / بندد TSM بندي PI / 6 دارد TSM  
 دار PI / 7 می دارد M دارد TS دار PI / ایزد TS حق PMI / 7-8 والحمد . . . اجمعین  
 . / PI - TSM



لا بد اورا بهشت برآد، ولو بعد حين « وسيقَ الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً ». بهشت جای متقیان ، و محل تقوا دلست . و دل جز محل تقوی نتواند بود . لا جرم « و لدارُ الآخرة خیرٌ للذین اتقوا و لنعم دار المتقین » .

۶۶۱ - اگر این هفت اعضا کسی را بدوزخ برد و دل دارد ، باکی نیست « ثم ننجی الذین اتقوا » . اما آنکه دل ندارد « و نذرُ الظالمین فیها جثیاً » نعوذ بالله . چون با این اعضا در نارضای خدا سعی کنی ، راه دوزخ می روی . و چون ایشان را در طاعت بکار داری ، راه بهشت می روی . پس بدایت مجاهدت تو آنست که از راه دوزخ باراه بهشت آیی و این اعضا را جز در طاعات استعمال نکنی . و تمامی این کار آن بود که چشم را از مبصرات بر بندی ، و گوش را از مسموعات ، و پای را از حرکات ، و زبان را از نطق . چون قدم در آن معانی ثابت کشت ، من و قی شرراً لقلقة و قبقة و دبذبة فقد و قی الشرراً کله ، روی نماید ، و درهای غیبی بر تو واز گشاید . سمع دل نطق ازل بشنود « و الاذن تعشق قبل العین أحياناً » . دیده دل جمال ازل ببیند؛ رأی قلبی ربی . زبان دل بثنای او گویا گردد که سبحانک لا أحصي ثناء علیک . « صمٌ بکم عمی » در ظاهر ، اما در باطن همه چشم و گوش و زبان گردد . صرت سمعه و بصره و لسانه ، ازو می شنود و بازو گوید . و این را چه گویند ؟ من کان فی الله تلفه کان علی الله خلفه .

۶۶۲ - آنکه شنیده بی که و ابا یزید گفتند: بِمَ یصل العبدُ الی الله؟ فقال: بالخرس والصمم والعمی . این بود . من عرف الله کلّ لسانه . این لسان ظاهر

1 برد T S M رساند / N / الزمر 39 : 71 / 3 النحل 16 : 30 / 5 مريم 19 : 72 / 6 نعوذ بالله T S M - N / با این T S M بدین N / 7 و چون . . . می روی T S M - N / 8 تو آنست که N توبت است آنکه T S M / 10 حرکات T S حرکت NM / 12 روی T S M روی بروی N / 13 جمال NM از جمال T S / ازل T S M ازل را N / 14 احصى T S M ثنی N / 14 - البقرة 2 : 18 و 171 م / 15 گردد T S M - N / 19 بازو M بازو می N ازو T S / 18 و ابا یزید T با با یزید S M با یزید را N / فقال T S M قال N / 19 ظاهر T S N باطن M / .

است که آنچه دید و خورد بگوید ؛ اما زبانِ باطنِ نگوید دو سبب را : یکی شرط ادب را که

3 إذا خدمت الملوك فالبس من التوقّي أعزّ ملبس  
وادخل اذا ما دخلت اعمى واخرج اذا ما خرجت اخرس

دوم سبب آنست که ممکن نیست که این حدیث که او خورده بود و دیده

6 بود در عالمِ نطق گنجد ، یا اندیشه را در آن مجال تواند بود :

وكان ما كان مما لست اذكره وظنّ خيراً ولا تسأل عن الخبر

عذر او می خواهد ، اگر در حالت سُکری بر زبانش انا الحقی رود ، سر

9 در باز د . واگر نه ؛ که و الناس علی قدر عقولهم ، دست بر خاطر او نهد . آن در یای درون او موجی نزند که جهانی را ویران کند .

۶۶۳ - علی بو طالب را می شاید که دست را بر سینه نهادی و شقی نه بدین

12 ها هنا علوماً جمّة لو وجدت لها حمة ! مصطفى صلعم . این شفقت چنان

برد که رفقا بالقواریر . سیروا سیر اضعفکم . چون روز در برین کار برآید . بر مرد

در این کار ممکن کرده ، او را داغ قهری بر جان نهند و گویند : لیس له شربان .

15 من این انت ؟ ای کرام ازل با سر خود پیورده ، آدمی را بخود دیدند .

1 بگوید . . . باطن T S M - N / سبب T N M / سبب T S M - N / سبب T S M - N

T S که شعر T - N - M / در خرس T S M - N / در خرس T S M - N / در خرس T S M - N

3 اذا ما خدمت M / سبب T N M / سبب T S M - N / سبب T S M - N

تازی T S / حالت T S M - N / سکری T S N M / سکری T S N M / سکری T S N M

10 T S M / T S M - N / T S M - N / T S M - N / T S M - N

وایر M / T S N / T S N / T S N / T S N / T S N

T / سید عالم T S M / T S M - N / T S M - N / T S M - N / T S M - N

مرد T N / ممکن M / ممکن T S N / ممکن T S N / ممکن T S N / ممکن T S N

سر S / حق T N M / حق T N M / حق T N M / حق T N M / حق T N M



3 الله لغني عن العالمين « روی خود برو نماید. » ويحذركم الله نفسه . ما از کجا تو از کجا؟ . كونوا عباداً لله . برجان او شیخون آرد . اینجا بود که با یزید ، یستزید و لا یزاد ، گوید . تشنه بکمال بر لب در یای محیط و قطره آب اورا دست نگیرد . « ونسبى عبادي إني أنا الغفور الرحيم » کنایت است از بدایت کار .

6 ۶۶۴ - اما در عقب آن « وإن عذابی هو العذاب الالیم » لا بد خود را عرض دهد . « یکوّر اللیل علی النهار » بینی که « یکوّر النهار علی اللیل » دیدی . نطق داودی در این حال همه این بود که سبحان خالق النور . تو این همه خوانده بی ، لیکن صبر کن تا بدو رسی که لیس الخبر کالمعاینه . ای مسکین ابله ! ندانستی که مارا هزار ویک نامست بر قدر عقل تو . پنداشتی که رؤوف ورحیم را ذوق کردی ، جبار و متکبر و عزیز را ذوق نخواهی کرد ؟ آن خلعتها که از غفور وودود پوشیده دارد ، از سرش بکشند تا بداند که الایمان عریان ، چبود . پس اورا بزهر قاتل پروردن گیرند ، و کحال قدر را بگویند تا دیده او را از آن رمدی که در درون خود دارد ، پاک بکند که إن الله طیبٌ ولا یقبل إلا الطیب . مشرکان را خبر از بی نیازی ما نیست . طمع در الهیت کردی ، فرعون ثانی بودی ، و ترا از آن خبر نه . بیا اگر بنده بی ، و دعوی بندگی میکنی . مارا خدایی خود هست نه بتو درست خواهد گشت . بندگی درست کن که الایمان بضع و سبعون باباً أدناها إماطة

1 العنکبوت 29 : 6 ک / برو S را و از N و از T با طالب M / آل عمران 3 : 28 م /  
2 آرد TSN کرد M / 3 با یزید ... گوید M با یزید یستزید و لا یزاد TS - N / 3-4 برب  
... نگیرد TSM بود مصراع در دریا غرق و لب زبی آبی خشک N / 4 الحجر 15 : 49 ک /  
الرحیم TSM الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم N / است TSN - M / 5 کار TSM  
کار اینکه نبی، عبادی N / 6 الحجر 15 : 50 ک / 7 الزمر 39 : 5 ک / 9 که TS - M /  
10 ابله TSN - M / 11 کردی TSM در یافتی N / 12 بکشند TSM در کشند N /  
13 قدر TSN قدرت M / 14 رمدی SM ربص TN / خود TSM - N / 15 خبر ...  
ما TSM بدرگاه بی نیازی وی راه N / 16 بیا NM - TS / 17 بندگی M بندگان ما S  
بندگان TN / خود TS - NM / 18 گشت TSN شد M / کن که TS  
کن N که M / بضع SNM نع T / .

- الاذی عن الطریق ، وأعلاها شهادة أن لا إله الا الله . أعلى درجات ایمان ، لا إله الا الله ، گفتن بود ، چنانکه زبان ترجمان دل بود ، و این حقیقت بندگی بود .  
 3 ویکی پرستیدن اینجا بود ؛ باقی همه شرک بود « اسلمت وجهی لله » که نطق خلیل است ، اینست . والرضاء بالقضاء باب الله الاعظم همین را دان ؛ زیرا که تا از حکم غیر در درون تو گرفتنی می بود ، بندگی کجا بود ؟ منازعت نفس کافر است در الهیت .  
 6

- ۶۶۵ - همه انبیا این دعا گفتند : اللهم اجعلنی من عبادك الصالحین . چنانکه در قرآن بعضی شنیده یی . چه گویی مقصدی از این بزرگوار تر بود ؟ و انبیا طلب نکردند ؟ حاشا و کلاً ! چون اضطراب از نفس بر خیزد ، و بهیچ گونه احکام ازل را جز به رضا استقبال نکند ، رضا بقضا حاصل آید ، همه نفس مطمئنه بود که اضطراب نیست در او ، هم راضی بود از خدا و هم مرضی . لا جرم و ازو جز این خطاب نبود که « فادخلی فی عبادی » . و پس از آن « وادخلی جنتی » خود ضرورت کرم بود . اینست بدایت و نهایت آدمیان که گفته شد . ولیکن تا آدمی را اینجا راه دهند ، چندین هزار سالک را بآب سیاه و دود کبود فرود دهند .  
 9 مخلصان را نمی گویم ، سالکان را  
 12 میگویم . اللهم اجعلنا من امة محمد -- صلعم -- والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین .  
 15

2 بندگی بود T S M بندگی است N / 3 اینجا T S M این N / البقرة 2 : 20 م / الفجر N  
 او چیزی را T S M / درون M - T S N / گرفتنی N M کوفتنی T کوفتنی N / الفجر S M  
 - T N / 7 انبیا T S M - N / 9 وانبیا M که وانبیا T S انبیا N / الفجر M در  
 کردند T S کردند N / 10 و T S M - N / به T S - N M / الفجر S M  
 راضی T / از T S - N M / و T S - N M / مرضی T S M / مرضی T S - N M / الفجر S  
 N / وازو T N با او M ازو S / الفجر 89 : 29 ل / 12 - 13 وپس از آن T S M - N /  
 13 الفجر 89 : 30 ل / خود N M بود T S / 15 سالک را T S N سالک M / 15 - 16 سالکان  
 را میگویم T S N - M / 16 والحمد ... العالمین T S M - N / 16 - 17 والصلاة ... اجمعین  
 . / S N - T M

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۶۶ - نبشته کریم او برادر اعز، اطال الله في طاعته بقاه وورد به عذب مشرب، برده احیاده رسید، وخوانده شد. ای عزیز طرفه اتفاقی افتاده است که هرگز تا عمر منست باسباب دنیاوی قلم بر کاغذ ننهاده ام در حق خویش، ودر غیری همچنین، الا ما شاء الله. ونامه که بدوستی نوشتمی در آنجا چندان فوائد دینی در بودی که هر وقت که من آنرا مطالعتی کردم، عجب بماندمی که آیا این من نوشتم؟ و آنجا که بشریت است می خواهی که آنچنان نبشتهای بوی عزیز نیز می نوشتمی، ولیکن ویابی الله الا ما یشاء. و مقصود از این نوشتن نه تمهید عذراست، من خود رنجور می باشم که چرا چنین می آید، و لکن لا بأس اول معرفت مرا بهمه عیبی بخری. عاقبت به از آن یابی که گمان برده باشی، نه که مبرّات از عیوب خری، پس مرارد بعیب کنی.

۶۶۷ - ارجو که این بلعجی که تقدیر می کند صلاح ماراست في الدين والدنيا. نيك گوش دارد که نوشته ام که صلاح ماراست. و ننوشته ام که صلاحست. چه هرچه از من وتو علی الاطلاق در کل وجود پدید میآورند، همه صلاح است و جز چنین نشاید که بود، اما باشد که صلاح من وتو وزید

۱ بسم . . . ( تصحیح برای هما نندی با دیگر نامهها ) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والخمسون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S / 3 احیاده S اجاوه T / 7 آنچنان T آن S / 8 ویابی T یا بی S / 10 به S نه T / 11 نه S - T / مبرّات T مرات S / .

\*\*\* نامه پنجاه و دوم . T 19 . S 52 . \*\*\*

و عمرو نباشد . صلاح در وجود علی الاطلاق دیگر بود ، و صلاح علی التقیید  
والتعمین در حق زید و عمرو دیگر . هرچه از خدا در وجود آمده است و  
خواهد آمد ، همه علی احسن الوجوه و اکملها بود . اما به نسبت با نظام عالم نه  
3 به نسبت با نظام جزویات که تورا و مرا خوش بیاید . و خود آتش و آب و آفتاب  
و ماه به نسبت با نظام عالم ، عالمیانرا علی العموم معلوم است که ضرورت  
می بیاید . اما باشد که باران سرای درویشی خراب کند ، و آتش کودکی را  
بسوزد ، و از ماه کسی مزکوم شود ، و از آفتاب زبانی جزوی بکسی رسد .

مرد مسافر هوای خواهد صافی باز کشاورز برف خواهد و باران  
9 تر شود رخت آن بارزوی این خشک شود کشت این بارزوی آن

۶۶۸ - چنین بود ، الوہیت نظام کلی اقتضا کند ، نه دوافقت هوای من  
و تو . « ولو اتبع الحق اہواءہم لفسدت السماوات و الارض و من فیہن » . اگر  
در وجود نظر کنی از آنجا که عقل مختصر تو است ، بسی کارها در دیدہ تو بد نماید ،  
12 چون بیماریها و درویشی و انواع بلا کہ خلق بدان مبتلا اند . و یثلک قیل :  
خوش باش کہ مطبوع تکلف نبود عالم نہ قیاسی است تصرف نبود

۶۶۹ - نہ قیاسی است یعنی بقیاس عقول آدمیان مختصر علم راست نزدیک .  
15 گویند : این چنین است و آن چنان بایست . بنزدیک علمای دین این خواطر کفر  
بود و یا « أنا ربکم الاعلی » برابر بود ؛ زیرا کہ او خواهد از کمال علم ازلی خویش  
مثلا باران نیاید ، تو کویی کاشکی باران آمدی . پس نظر خویش را بالا بردی و  
18 دیدہ باشی ، و خود را بالای او دانستہ باشی . پس « أنا ربکم الاعلی » بزرگان حال

3 آمد T آمدن S / 4 آتش T هوا S / 7 زبانی S زین T / 8 خواهد صافی S صافی خواهد  
T / 11 المؤمنون 23 : 71 / ک / 13 قیل T قیل بیت S / 16 این چنین ... بایست T چنین با چنان  
بایست S / 17 و 19 التازعات 79 : 24 / ک / 17 او S / T - S / 19 پس T - S

گفته باشی، اگرچه زبان مقال عادتِ تو را منع کرده بود. ولسانُ الحالِ أنطقُ وأصدقُ من لسانِ المقال. در این شك نیست، اما اگر ترا دیده‌ دل فراخ بودی که «أفمن شرح صدره للإسلام فهو على نور من ربه».

- ۶۷۰ - اگر در کل وجود هزار هزار بار نظر کردی، در همه وجود ذره‌یی خلل در دیده تو نمودی. ندیدی که مصطفی - صلعم - که دیده نبوی او بنور الوهیت مکحول بود چه گفت؟ گفت: در نگر! «الذي خلق سبع سماوات طباقا. ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت، فارجع البصر هل ترى من فطور؟ ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسئاً وهو حسير».
- ۹ اما دیده نبوی، لا بل دیده محمدی نباید تا در کل وجود نظر خود را جولانی دهد که هیچ جایی خللی نبیند. «وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة». بردو وجه خوانده اند این کلمه. یکی آنکه اینجا وقف بود که «ويختار». پس «ما كان لهم الخيرة» جحد بود. دیگر آنکه همه بیکدیگر متصل بود «ويختار ما كان لهم الخيرة» نه جحد بود. وعلى الوجهين جميعاً هیچ خلل نبود. همه باختیار ازل بود، ووجوه خیر وشر او به داند که دیگری، واز آنجا که بصیرت منست، این سخن خللی تمام دارد که او به داند که دیگری. کس را این مرقتت از کجا آمد که گوید: که او را. ولیکن ضرورت است تفهیم مقصود را «ولله المثل الاعلى»، «ضرب لكم مثلاً من انفسكم».

- ۶۷۱ - اگر کسی گوید: علم احياء غزالی به دانست که مورچه‌یی لا بل سنگی که جماداست، این سخن سخت مختل است بنزدیک عقلا، وبنزدیک جهال نیز فضلاً عن العقلا؛ زیرا که غزالی احياء بغایت کمال داند که تصنیف

۱ زبان T - S / 3 الزمر 39 : 22 ك / 6 - 8 الملك 67 : 3 ك / 10 القصص 28 : 68 ك /

12 پس T - S / 15 - 16 به داند S بناید T / 17 النحل 16 : 60 ك / 17 - 18 الروم

30 : 28 ك / .

- اوست . منه بدأ « ألا يعلم من خلق » ؟ ومورچه را خود البته واصلا باحياء علم نیست لا قليلاً ولا كثيراً . آخر لابد بود این سخن در حق دو شاگرد غزالی توان گفت که احياء، فلان به داند که فلان . لا بل اگر مثال راست خواهی 3 در نگر ای عزیز ! اگر کسی انگشت بر حرفی نهد از احياء، لامی یا کافی یا صادی، شاید که گوید: علم احياء، غزالی به داند که این حرف که انگشت بر آن دارم ؟ نشاید . وعقلا، این کس را که این سخن گوید ، اصلا بآدمی 6 نشمرند .

- ۶۷۲ - اکنون بدان هر چه در وجود است ، تصنیف خداست ، عز و علا . اسرافیل از آن تصنیف حرفی است ، وجبرئیل حرفی ، ومحمد مصطفی 9 - صلعم - حرفی . مرا وتورا در آن تصنیف ندانم که بچه توان نهاد ، چون مصطفی واسرافیل دو حرف باشند . تو از حروف قرآن چه خبر داری ؟ « المر . طه . يس » باش تا از بندگی دنیا ، يك نفس فارغ شوی . آنکه 12 هزار هزار سال اگر جان کنی ، همه با تو گویند : هیچی هیچی ، وازان حدیثك هیچی . عجبا وامردان که ایشانرا مرد توان گفت ، از جناب قهر ازل ، خطاب این کردند که 15

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم

کز خون کس آلوده نکشت انگشتم

- ۶۷۳ - گویی مخنشانرا آنجا خود قدر آن باشد که وا ایشان خطابی رود . حاشا! بل « ولا يكلمهم الله » لا بل اولین و آخرین را خود آنجا هیچ و آنجا نیست . عز وجل او ، زروی حسن آواز داد که مسلمانان کسی را نژد او مقدر نیست .

1 الملك 67 : 14 ك / 6 كه اين S - T / 9 مصطفی T - S / 10 حرفی S حرفی را T / 13 كنی T یابی S / 15 كه T كه بيت S / 19 البقرة 2 : 174 م / 20 آواز S او آواز T / .

اولین و آخرین را ، در ترازوی عدل نہادند ، وزن ہمہ مقابل این سنگِ راست بود کہ « إنْ یَشَأْ یذہبکم ویأت بخلق جدید ، وما ذلک علی اللہ بعزیز » . این سخن ہر کسی فہم نکند . 3

۶۷۴ - ای عزیز ! همچنانکہ بنزدیک ہمہ عموم ، این سخن کہ گویند : غزالی عالم تر بود کہ فلان حرف از احیاء ، سخت بغایت وحشی بود ، همچنین بنزدیک ارباب البصائر ، این سخن کہ گویند : خدای بہتر داند کہ اسرافیل ، فضلا عن الآدمیین ، سخت رکیک و مستبعد و ناگفتنی سخنی بود . اما چون خطاب با چون تویی بود ، لا بد ضرباً للمثل شاید گفت ، « إنْ اللہ لا یستحي أن یضربَ مثلاً ما بعوضۃ فما فوقہا » . 9

۶۷۵ - این ہمہ در عذر آن نوشتہ ام کہ نوشتہ ام کہ وجوہ خیر او بہ داند کہ من وتو ومصطفی - صلعم - وجبرئیل . تعالی اللہ عن ہذا الثناء علواً کبیراً . او را ہم اوداند . ودع الشریعہ . اگر کار چنان بودی کہ مرامی باید ہمہ نوشتہ تو از این مشکل بودی . اکنون کہ نبند مرا بدین درجہ گناہ خوش باش ، « واصبر صبراً جمیلاً » . والحمد للہ رب العالمین . والصلاة علی محمد وآلہ اجمعین . 12



1 نہادند S نہا حد T / راست S را T / 2 النساء 4 : 133 م / 7 مستبعد S مستبشع T /  
8 - 9 البقرة 2 : 36 م / 14 والصلاة . . . اجمعین S - T .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۷۶ - سلام الله تعالى على ذاك الصدر ورحمته وبركاته ورأفته وتحياته .  
 نبشته عزیز او برادرِ مخلص رسید . و به رسیدنش دل شاد شد . والله عز وجل  
 يجعله من لبان كرمه مرتضياً ، وفي وادي آلائه مرتعاً . حديث سؤالی كه کرده  
 بودی كه واصلان انبیا اند یا غیری را و ازیشان در این معنی شركتی هست ؟
- ۶۷۷ - اولاً : يك فصل در قاعدهٔ کلی بنویسم ، پس جواب إن شاء الله .  
 ای عزیز ! بدانكه تصرف كردن بعقل ظاهر از این نبشته ها ، و ازهر نبشته  
 كلمه یی برگرفتن وقت بود كه تا مستقیم بود . زیرا كه این الفاظ را معانی بسیار بود .  
 و هر معنی كه درجات متفاوت درو روا بود ، و يك لفظ بود كه بر آن همه  
 درجات دلالت كند ، نشاید كه تصرف كنند در آن همه درجات بر يك منهاج  
 و پاره یی این كلمات انفلاقی دارد . نيك تأمل كن ! و مكر بمثالی بهتر فهم كند .  
 بدانكه علم ، يك لفظ است و عالم همچنین . اما این يك لفظ بر درجات بسیار  
 دلالت كند ، چنانكه دانی كه شافعی و ابوحنیفه و مالك و غیرهم را عالم كویند ،  
 و معلوم است كه ایشان در عالمی بتفاوت بوده باشند ، اگر چه در اصل علمی  
 مشتركند . پس اگر کسی حكم كند بر عالمی خاص شافعی ، آن حكم روا بود  
 كه عالمی مالك را نبود ، اگر چه هر دورا عالم توان خواندن .

1 بسم ... الرحيم (تصحیح برای همانند بودن نامه ها) و من كتبه رضي الله عنه و سلم ...  
 والمحسن بسم ... الرحيم و به استمعين S و من كتبه رضي الله عنه و سلم ... الرحيم و به  
 استمعين T / 2 الصدر T الصدور S / 4 يجعله T فجعله S / 6 فصل T / 8 - 10 S / T - S  
 14 بتفاوت S متفاوت T /

\*\*\* نامه پنجاه و سوم . T 20 ، S 13 \*\*\*

- ۶۷۸ - اکنون مثلا ارادت يك لفظ است ، و معانی بسیار است در زیر او .  
 و لفظ ارادت بر همه دلالت کند . و باشد که ارادت در يك درجه حکمی دارد  
 3 که در دیگر درجه آن حکم ندارد . و مبتدی را که علوم از ألفاظ طلب کند ،  
 ممکن نبود که حقیقت آن کار بتامی او را مکشوف شود . اکنون اگر کسی  
 گوید : در جهان هیچ کس نیست که شافعی را داند که چون شافعی کیست ،  
 6 تا داند که شافعی که بود ، این هم راست بود ، لیکن این نظری دیگر است .  
 و همچنین اگر کسی نام قرآن شنود در بلاد روم که کتابی هست که محمد  
 - صلعم - بخلق آورد ، آنرا قرآن گویند ؛ و روزی دیگر بشنود که قرآن  
 9 صد و چهارده سوره است . پس روزی دیگر بشنود که نیمه قرآن هفده سورت  
 است ، گوید : ای سبحان الله ! این دروغ است که نیمه قرآن هفده سورت است  
 یا آن دروغ است که همه قرآن صد و چهارده سورت است . و این سلیم القلب  
 12 نداند که هر دو قضیه راست است . اما نظر او قاصر است از ادراک این  
 احکام .

،

- ۶۷۹ - و همچنین عامی غر بود و بی خبر ، يك روز بشنود که حروف قرآن  
 15 بیش از بیست و نه حرف نیست . و پس روزی دیگر بشنود که حروف قرآن  
 چندین هزار هزار حرف است . پندارد که از هر دو یکی غلط است . و حوالت  
 بر قصور نظر خود نکند . و این چنین بسیار است . و این غلط از آنجا خیزد  
 18 که نمی داند که چیزها که قسمت کنند بچند قسم ، اما بمقدار کنند ؛ و در این  
 اقسام تساوی شرط بود ، چنانکه گویند : قرآن هفت سبع است ، و دیناری  
 شش دانگ بود ، و اما بمعنی قسمت کنند نه مقدار . و در این قسمت تساوی  
 21 اقسام در مقدار شرط نیست ، چنانکه گویند : قرآن صد و چهارده سورت

6 تا داند T تا داند S / لیکن T و لکن S / 8 - 9 قرآن صد . . . بشنود T - S 10 - 11

گوید . . . سوره است S - T / 14 غر S خر T / 15 بیش . . . قرآن S - T / .

- است ، یعنی بمعانی سوره نه بمقدار . و همچنین گویند : احياء علوم الدين ،  
 دو قسم است ، نیمی احکام ظاهر که بقالب تعلق دارد ، و نیمی احکام صفات  
 که بدل تعلق دارد . و این قسمت معنوی است نه مقداری . لا جرم نیمی بمقدار کم 3  
 از نیمی باشد . و کس را نرسد که گوید : نیمه نیست . پس اگر نیمه بمقدار  
 خواهد حروف احياء ، همه ببايد شمردن ، و بدو قسم متساوی نهادن . آنگه  
 حکم نیمه بر مقدار کردن . و همچنین اگر کسی گوید : آدمی دو چیز است ، 6  
 سراسر است و تن است ، راست گوید نه بمقدار جسمانی . و اگر گوید : آدمی دو چیز  
 است ، تن است و جان . این قسمت هم راست بود لیکن بمعنی دیگر . و این  
 امثله را نهایت نیست . و فيه غنية للمتبرين دون الاعمی . 9

- ۶۸۰ - اکنون چون این مقدمه تمهید افتاد ، بدانکه الفاضلی که در  
 نوشتهای من بود ، در زیر هر لفظی پدید نبود که چند معنی بود ، و من بر قدر  
 علم خود آورده باشم . و اگر کسی از آنجا که نظر اوست ، حکمی کند 12  
 و گوید ، قطعاً معنی اینست ، پس بر این معنی مستنبط دلش قرار گیرد ،  
 و روزی دیگر که نبشته بی از آن من نبیند . بدان حکم بر سنجد که او ادراك  
 کرده بود . لا جرم احکام غلط بود ، به نسبت با نظر او در نبشتهای من . از این 15  
 سبب بود که قومی که راه خدا رفته بودند ، حکم کردند از عقل مختصر  
 خود ، بر آیات قرآن ، در اغلاط بسیار بماندند . جایی دیدند « وهو معكم اينما  
 كنتم » ، « اينما تولوا فثم وجه الله » . و جایی دیگر دیدند که « أأمنتم من 18  
 في السماء » ، « وهو القاهر فوق عباده » . از اینجا در غلط افتادند .

- ۶۸۱ - قومی قرآن را دیدند که اصلی ندارد که متناقض است . و قومی  
 در تشبیه و تعطیل غرق شدند . و این قصه بس دراز است و بلبه چپ . و چه 21

5 شمردن S شمرد T / 7 راست T - S / 8 لیکن T لکن S / 14 من نبیند S بیند T /  
 17 - 18 الحديد 57 : 4 م / البقرة 2: 115 م / 18 - 19 الملك 67 : 16 ك / 19 الانعام 18:6 م /  
 20 قرآن T - S / رادیدند S واداند T .

عجب که در صفات خدا غلط کردند ، و در امورِ آخرت هم غلط کردند ، گفتند که « فورتك لئسألنهم اجمعين عما كانوا يعملون » . چون باینجا رسیدند 3 که « فيومئذٍ لا يُسأل عن ذنبه إنسٌ ولا جان » ، گفتند : متناقض است . و همچنین « يوم لا ينطقون » متناقض این دیدند که « عند ربكم تختصمون » . لا بل در امور دنیوی هم نقض دیدند . گفتند : « إنما أموالكم واولادكم فتنة » 6 متناقض اینست که « ویمدکم باموال وبنین » که اینجا در معرض منت است بآدمی ، و آنجا می گوید : « فاحذروهم » . و همچنین قومی از اهل الحاد گفتند : در شرع است که مرده را در گور راست وانهند ، ما گاورس بر سینۀ او کنیم ؛ 9 اگر او را راست وانشانند گاورس بریزد لا بد . و باین مایه بقرآن وشرایع تکذیب کردند .

۶۸۲ - و قومی دیگر گفتند : « وجنةٌ عرضها السماوات والارض » اگر 12 راست است ، پس بهشت بر چهارم آسمان چون بود ؟ « بهشت کجا بود ، و عرضت علی الجنة فی عرض هذا الحائط ؟ و کودکلن باشند در راه که این همه ایشانرا مکشوف شود . اما آنکه یک قدم بر راه حق هنوز بر نگرفت ، لا 15 بد متناقض داند . « واذلم یهدوا به فسیقولون هذا إفکٌ قدیم » هذا مضی .

۶۸۳ - می پرسی که اگر واصلان غیر انبیا باشند ، پس بوبکر چرا در 18 درجۀ دوم است ؟ ای عزیز ! بوبکر از واصلان بود ، و از مریدان نیز بود . و اول راهش ، ارادت بود . نبینی که دران نبشته گفته ام ، مردان اوسه قسم اند : واصلان ، و مریدان ، و محبان . و چون لازم نیست که بوبکر محب بود ،

2 الحجر 15 : 92 / 3 الرحمن 55 : 39 / 4 المرسلات 77 : 55 / الزمر 39 : 31 / 5 التغابن 64 : 15 / 6 مناقض T يتناقض S / نوح 71 : 11 / معرض منت T تعرض نیست S / 7 التغابن 64 : 14 / 11 آل عمران 3 : 133 / 15 الاحقاف 46 : 11 / 17 نیز T پیر S .

بدانکه مرید بود ، لازم نیست که واصل نبود . مردمان که سلطان را بینند  
مثلاً ، دو قسم اند ، یا بذات خود او را توانند دید ، یا جز در خدمتِ غیرِ  
بحضرتِ او راه ندهند ایشانرا .

- ۶۸۴ - اکنون اگر مثلاً کسی ترا گوید که بواسطهٔ تو ، بخدمت سلطان  
توان رسید ، او را از قسم اول بنهند بعبادت ، اگرچه ممکن بود که يك روز  
بی تو بسلام تواند رفت ؛ زیرا که چون اغلب اوقات که پیش سلطان می بود  
بخود نیست . حکم اغلب بوبکر از واصلات بود ؛ زیرا که اورا بی واسطه  
بحضرتِ پیر راه بود ، اگرچه باول کار جز بواسطه راه نبود او را بحضرت .  
نبینی که بآخر عمر بیمار بود ، باوی گفتند : ألا ندعو لك طبيباً ؟ فقال : کان  
عندي طبيب الاطباء ، فقال : أنا الفعّال لما ارید . این بحضرت بودنست ،  
چنانکه مصطفی گفت : أبيتُ عند ربي يطعمني ويسقيني . واینکه اویس  
قرنی گفت وا هرِم ، چنانکه گفت : مات عمر بن الخطاب . پس هرِم گفت :  
یا اویس ! عمرزنده است . گفت : این ساعت فرمان یافت . «نبأني العلم الخبير»  
هم از حضرت خبر داد . اما اولین کسی از آدمیان که کمال ارادت در نهاد او  
جلوه کرد ، بوبکر بود ، وچنانکه اولین کسی از آدمیان که اسلمت  
و جہی « از نهاد او سر برزد ، خلیل بود « هو سماکم المسلمین » . پیش از او ، آدم  
ونوح همه مسلمان بود ، ولیکن خلیل را خاصیتی بود که باشد که قلم نکند .

۶۸۵ - اینکه می پرسی ارادت اتباع پیراست فی جمیع الاحوال ؟ اراقسه  
ارادت یکی اینست . لا بد از لوازم ارادت یکی اینست . پس کسی که منیب  
محمد است در همه حرکات ، ولیکن ازو تا بوبکر هزار درجه است . عشق

2 یا جز T تا جز S / 4 بخدمت T کسی بخدمت S / 5 بنهند S بنهد / 7 بخود S خود T /  
التحریم 66 : 3 م / 16 - 15 آل عمران 3 : 20 / 16 نهاد او T نهاد S / الحج 22 : 78 لک /  
17 لیکن T لکن S / 19 کسا S کسان T .

بو بکری عالمی دیگر است . باور ت نبود؟ ما فضلکم ابو بکر بکثرة صيامه  
ولا بصلواته ، ولكن بشروقه في صدره .

- 3 ۶۸۶ - دراز کشید . وارجو کہ تمام بود این قدر ، واگر نه ، باقی بمشافه  
گفته شود . واگر بتدبر خواند ، تمام بود انشاء الله، کہ وقت کاغذ برسید ،  
وملال پدید آمد . والله یسهل علی ذلك الاخ سلوك الصراط المستقیم ، والحمد لله  
6 رب العالمین . والصلاة علی سیدنا محمد وآله الطاهرين .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۸۷ - تنها خورد این دل غم و تنها کشدا . ای برادر ! گفته‌یی از درد دل اگر خبر داری ، چه نشان دارد ؟ « وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواہمکم » ، ظاهرش خطابست با تو ، و حقیقتش دریای درداست که موج می‌برارد ، و نهاد بشری طاقت آن نمی‌دارد « والله یقول الحق » . پنداری که این بازی است ؟ فریاد ! و کم سترت حیا علی الناس زینب . مقصود از این حرفها نوشتن چیزی دیگر است ، اما تو مکتوب الیہی ، در میان عاریت . مصراع : ارسلانم خوان ! تا کس بنداند که کیم ! زیرا که حال مردان پوشیده اولیتر :
- ۹) ولما أبت عینای أن تستر البکا وأن تکتم سیل الدموع السواکب  
تثأبت کیلا ینکر الدمع منکر علی ولکن ما بقام الثاؤب  
وعرضتانی للهوی وتمتمها علی کلبس الصاحبان لصاحب
- ۶۸۸ - ترا شرف این بس بود که در همه عمر هدف تیری آبی که از کنانه صاحب دلی بر کشند . سبحان من یعنی ما یعنی . اگر خواهند؛ سر یک موی ،
- ۱۲

۱ بسم . . . الرحیم P و من کتبه رضي الله عنه الرسالة الرابعة والخمسون بسم . . . الرحیم P  
و من کتبه رضي الله عنه وارضاه . الیه بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا الله ا . . . S  
T غم دل 3/P اگر خبر داری TP - S / 3 - 4 الاحزاب 33 : 4 ظاهرش . . . که  
TS ظاهر خطابش با تو و تحقیقتش در بایی درواست P / 5 الاحزاب 33 : 4 / 6 سترت TS  
شرت P / حیا SP حیا T / زینب P برتبة S ترتیب T / 7 اما TS و P / الیہی TS الیہی P /  
8 بنداند SP سدایم T / زیرا . . . اولیتر P - TS / بس P - TS / تیری آبی P تیری  
TS / کنانه TS جمعه P / 13 خواهند TS خواهد P / .

• • • نامه پنجاه و چهارم . T 21 . S 54 . P 38 . . .



3 از تو بر تو بہانہ کنند، ورقم شقاوتِ ابدی والعیاذ باللہ بر کشند۔ واگر خواهند، خطوہ یا خطرہ بہانہ سازند، وبدان بہانہ، سعادتِ ابد ودولت نثار قدمت کنند۔  
عجبا از این نقطہ « إن بطش ربك لشديد »۔ این هست، اما در عقبش نگاہ کن! « وهو الغفورُ الودود »۔ کرا رسد کہ چون وچرا گوید۔ « فَعَالِ لِمَا يَرِيدُ » ای برادر! نومید شدن بس مشکل است، وطمع بریدن ممکن نمی بود، ودر وصال لذت نمازد۔ چه تدبیر؟

غمگین باشم چو روی تو کم بینم چون بینم روی تو بغم بنشینم  
کس نیست بدین سان کہ من مسکینم کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

9 ۶۸۹ - ای عزیز! بر قرب آفتاب کہ در سرای تو بود، چه اعتماد بود کہ نماز شام چون در پردہ غروب پنهان شود، بصد ہزار حیلت بینایی اورا از آسمان چہارم انگشتی بزیر نتوان آورد۔ تازی:

12 وقالوا قریبٌ قلت ما انا صانع بضوء شعاع الشمس لو كان في حجري؟

وچون وقت وصال بی علت بود، مایدہ عموم پشند و بر کل عالم تابد؛ واگر خواهند کہ ازو بگریزند، ہمہ کنجی ودیواری در آید۔ اینجا کمینی یا عایشہ چه سود دارد؟ شعر:

زلف بت من ہزار شور انگیزد روزی کہ نہ از بہر بلا برخیزد  
وآن روز کہ رنگِ عاشقی آمیزد دل دزدد وجان رباید و خون ریزد

1 از تو بر TS در P / 1 - 2 کنند ... کشند ... خواهند ... سازند ... کنند TS  
کند ... کشد ... خواهد ... سازد ... کند P / 2 قدمت TS قدم تو / 3 نقطہ TS  
نکنہ P / البروج 85 : 12 ك | هست TS است P / 3 - 5 اما ... شدن TS - P / 4 البروج  
95 : 14 ك / 4 - 5 ہود 11 : 107 والبروج 85 : 16 ك / 5 ممکن نمی بود T ممکن نمی شود S  
تکین نمی کند P / 6 تدبیر T تدبیر شعر S تدبیر رباعی P / 7 باشم TS گردم P / چون TS  
گر P / 8 کز دیدن و نا دیدن تو TS گر بینمت و نہ بینمت P / 9 بر TS در P / کہ در سرای  
تو بود TS در سرای تو P / 10 چون TS - P / 11 تازی S بیت P - T / 14 خواهند ...  
بگریزد TS خواهد ... بگریزد P / اینجا TS - P / 15 شعر S بیت T رباعی P / 16 من SP  
ما / T نہ از بہر TS زہر آن P /

- ۶۹۰ - ای عزیز! دوستان او پروردهٔ لطف و قهر او باشند. هر روز هزار بار  
بشراب وصل مست گردند ، و بعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند . هان  
وهان ! رایگان این نصیحت از من یاد گیر . و چون با یکی از ایشان آشنا  
گردی ، میندار که ترا ازو ذره‌یی آگاهی است که فردا طاقتِ خمارِ این طمع  
نداری . لعمری که این همه لطف بینی ، و پنداری ز تدبیرشان است . کار را  
میباید بودن ، و هیات ! آن هر لطفی سبب صد هزار قهراست . و از پس هر  
۶ راحتی هزار شربت زهراست . سهل ممتنع که شنیده‌یی صفت دوستانِ اوست :

کالخیزان بعیداً منک مکسره      وقد یری لیتنا فی کف لاویه

- ۶۹۱ - ارجو که سعادت خدمتِ کفشی بیابی چندان که عاشق گردی .  
پس تعزز کار بینی ، تا در وصال همه عاشق باشی ، و در فراق همه شوق . پس  
چندان دولت آن عشق بر تو تابد که نه از وصال ترا شادی آید ، و نه از فراق  
رنج روی نماید . یک نقطهٔ درد گردی ، و تسبیح تو این بیت که  
۱۲

بی عشق تو بودنم ندارد سامان

خواهی تو وصال جوی خواهی هجران

- ۱۵ بحبم اینجا پیدا گردد . چه می‌شنوی ؟ بجلال قدرِ لم یزل ! که نویسنده این  
ساعت شود ، تو ندانم که شنودی . در این مقام ، عبرت نبود که طمع

۱ هزار TP هزار هزار S / 2 مست گردند TS مسق کنند P / 3 رایگان و بی‌بهره  
TS این نصیحت رایگان P / یاد PTS / باز / و چون TS چون P / 4 تعزز P / 5  
نداری TS باز ندارد P / ز تدبیرشان S رند پرستان T زید پندسیان P / 6 ن SP / 7  
لطفی TS لطف P / صد TS - P / 7 زهر TS زهر قاتل P / ممتنع TS - P / اوست  
اوست بیت P / 9 چندان TS و چندان P / 10 تعزز SP تعزز T / 12 بیت TS بیت بود  
P / 13 بودنم ندارد TS من دمی ندارم P / 15 چه می‌شنوی TS شنوی P / 16 تو TS  
- P / عبرت S عزت P غیرت T .

بریده گردد، و جلالتِ کارِ هسقیِ عشاقِ در نوردد. هان و هان! تا در دلت گُند  
نکند که این سخنی متکلف است که أنا والاقیاءُ من امتی براءٌ من التکلف .  
در هزار عالم گذر کردم ، و همه را واپس کردم ، و حق یکی تمام ناگزارده ،  
داند که چیست ! « والله غالب علی امره » .

۶۹۲ - ای عزیز ! خود را نگاه دار در بندگی دوستی ، یک نفس درست  
باش ، و باک مدار که تو را خود نگاه دارند . آنکه تو ترا نگاه داری ، ضایع تر  
از تو هم تو باشی . و چون در حمایت دوستی باشی ، در حمایتِ اوی که میان  
او و دوستانِ مفايرتی نیست « لتؤمنوا بالله ورسوله و تعزروه و توقروه » . فریاد  
از این بیانِ بکمال ! و تعزروها ، نگفت . پس از پس این کلمات گوید : « إن  
الذین یبایعونک إنما یبایعون الله » حتی یکون أرغم لأنف المذکر وأسخن  
لعینه . پنداری کوران هرگز جمال قرآن بینند ؟ « والله ورسوله أحق أن  
یرضوه » ، نگفت « یرضوها » .

لقد أسمعُ لو نادیتُ حیاً      ولكن لا حیاةَ لمن نادى

۶۹۳ - بیچارگان چه کنند ؟ « وأنا لهم التناوشُ من مکان بعید » ؟ از  
ایشان تا این حدیث هزار هزار حجابست « وما أنت بسمع من فی القبور » .  
چرا ؟ زیرا که « اولئك ینادون من مکان بعید » . ای عزیز ! نه بعد مکانی  
است تا آن را نهایت بود ، بعد معنوی است که نهایت را خود آنجا راه نبود . از

۱ کار هسقی عشاق S / کار هسقی عشاق T / کاسق عشاق P / ۲ متکلف T S / تکلیف P / که  
T S - P / الاتقیاء من T S / اتقیاء P / ۳ در T S - P / ۵ در T S / لا بل در P / دوستی T S  
و دوستی P / درست S P / دوست T / ۶ آنکه تو تورا T S / اما اگر تو خود را P / ۷ دوستی T S  
دوستی او P / ۸ مفايرتی T S / مفايرت P / الفتح ۴۸ : ۹ ک / ۹ از T S / در P / نگفت T S  
باز گفت P / از پس T S / از این P / ۶ - ۱۰ الفتح ۴۸ : ۱۰ ک / ۱۱ - ۱۲ التوبة ۹ : ۶۲ م /  
۱۲ یرضوها T S / یرضوها بیت P / ۱۴ سباء ۳۴ : ۵۲ ک / الفاطر ۳۵ : ۲۲ ک / ۱۷ نبود T S  
نیست P / .

سواد تا بیاض راہ نامتناہی دان ، و از حرکت تا سکون همچنین کہ ہرگز میان حرکت و سکون قرب نبود ، و نتواند بود . از سعادت خلیل و بوبکر تا شقاوت بولہب و بوجہل ہم چندین راہ دان و « إن الله حرمها علی الکافرین »<sup>3</sup> فہم می کن از میان .

۶۹۴ - بدان ای عزیز ! کہ کار بحساب است نہ بگزاف . و تا سالک این نقطہ را برپی افتد ، راہی دراز بیاید رفت . و این حقایق را مصداق در کلام لم یزل در « وما أصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » می باید جست ، تا خود کی بود کہ نقاب عزت از جمال این نقطہ بردارند . « وما نزلہ إلا بقدر معلوم » تا وقت نبود روی ننماید . در ہر نفسی صد ہزار گونه مکر است ، و آنکہ از شیطان برست هنوز چہ داند کہ « والله خیر الماکرین » پیش پای نہادن معشوق و عاشق دیگر است و حساب تا مردان دیگر .

۶۹۵ - ابلیس را تا بہ لعنت کردند ہرگز جمال معشوقان خود بوی ننمودند ، تا چشم بد بہ عین کمال نرسد . یا محمد ! « لیزلقونک بابصارہم لما سمعوا الذکر » خال ہم بدست ابلیس بر روی محبوب لم یزل دیدہ یی . یا محمد ! « وتخفی فی نفسک ما اللہ مبدیہ ، وتخشی الناس » تا محرمان چہ دانند کہ خال سیاد بر روی معشوق چہ بود ! محمد از خلق ترسد قرآن می گوید : « ان الذین یبلیغون رسالات اللہ ویخشونہ ولا یخشون احداً الا اللہ وکفی باللہ حساباً » . از جبرئیل پوشیدند تا گفت « یسفک الدماء » . ابلیس آنجا چہ کند ! « فأردت أن أعیبها وکان وراءہم ملکٌ یأخذ کل سفینة غصباً » مقصود آنست کہ معشوق در گذرد . والسلام والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی محمد وآلہ اجمعین .

1 راه SP / T / همچنین کہ TSP - / 3 الاعراف 7 : 50 ک / 4 و ہو می کن .  
 2 P - TS / 5 - 20 بدان . . . گذرد TSP - / 7 الشوری 42 : 30 ک / 8 - 9 الحجر 11  
 3 ک / 10 آل عمران 3 : 54 م و 8 : 20 ک / 13 الفہم 68 : 51 ک / 14 - 15 آل عمران 33 :  
 37 م / 16 - 17 الاحزاب 33 : 39 م / 18 البقرة 2 : 30 م / 18 - 19 التلاہف 18 : 70 ک /  
 20 والسلام T - SIP / T والصلاة . . . اجمعین TSP - /

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۹۶ - بدان ای برادر عزیز و دوست کریم! أطال الله بقاءك وسلك بك  
 3 سبيل السعادات في دينك ودنياك که چند کورت نوشتی که نمی دانم که از میان  
 کار برخاستن او لیترا ، یا بمصالح خلق ونظام عالم مشغول بودن ؟ ومن این  
 مسأله را چند جواب نوشتم ، وبمشافهت نیز گفته ام . بدانکه این مسأله را  
 6 شعب بسیار است ، ودر بسی اصول نظرمی باید کرد تا استنتاج این مسأله  
 از میان آن همه اصول بتوان کرد . واز آن اصول مثلاً اگر يك اصل را بیان  
 کنم بتامی ، مگر مجلّدی بکار باید ، و اگر بجملاً غیر مفصل بنویسم کم از صد  
 9 سطر نبود در هر اصلی .

۶۹۷ - وبسی از چیزها آنست که بر مجتهد نیز مشکل بود . واین چنین  
 مسائل را حکم مشکل بود . وهم باجتهاد مجتهدان راست آید . و جمله شرایع  
 12 انبیا بر این اصول می گردد . وبسیار چیزها دانستنی بود مجتهدرا ، اما بندگان  
 گفتن ، لقصور الالفاظ عن أن تؤدي حق المسائل . وبسیاری چیزها بدانند

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه  
 الرسالة الخامسة والخمسون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله بسم . . . الرحيم وبه  
 استعين T / 2 اعز TS عزيز وای PMI / 3 سعادات TSM السعادة P I / 4 خلق TSM  
 خلق قيام نمودن P I / نظام TSM نظام کار P I / 6 می TSM - P I / استنتاج TSM  
 استنتاج P I / 7 آن همه TSPI همه M / را PMI - TS / 8 مگر P I - TSM / غیر  
 TSM عنه P I / 10 از PMI - TS / 10 - 11 واین . . . بود PMI - TS / 11 آید  
 TS آید که M که P I / 12 بر این TPM بدین P I / بدانند TPMI نیاید S / 13 لقصور  
 . . . بدانند PMI - TS / حق P I حقائق تلك M .

\* \* \* نامه پنجاه وپنجم T 22 . S 55 . P 53 . M 64 . I 42 \* \* \*



3 بود بده شرط ، مثلا ، پس باشد که مطلق گفته شود ، و باشد که يك شرط بدان مقرون بود و نه ناگفته بماند . و جای دیگر دو شرط ، و از آن بگوید ، و هشت بماند . و جایی پنج بگوید ، و پنج رها کند . و کم باشد ، لا بل خود نباشد و نتواند بود که هرده شرط بگوید .

۷۰۰ - اکنون مثلا گوید : روزه رمضان واجب است . این حکم مطلق است . پس جایی بگوید بر مقیم ، احترازاً عن المسافر . و جایی دیگر گوید پیرضعیف را دستوری دادم که ندارد . جای دیگر گفت حامل و مرضع را دستوری دهد علی وجه مخصوص . و جای دیگر بیمار را از عموم این حکم بیرون نهد ، و حد فرض بگوید . و جای دیگر حد نگوید مثلا ، ولیکن هنوز مکشوف نبود ، چنانکه جمع علیه نبود تا یکی گوید مثلا درد چشم عذراست و درد گوش نه . و یکی گوید : درد گوش عذراست و درد چشم نه . و دیگری گوید : هر دو عذراست ، ولیکن فی بعض الاوقات . و در حد درد چشم و گوش نیز خلاف کنند .

۷۰۱ - اکنون حد این درد چشم چیست که بسبب آن افطار توان کرد؟ اینجا بود که صورتی بیفتد که همه مجتهدان در آن حیران بمانند ؛ زیرا که گویند در فلان گونه از درد چشم متیقنم که افطار نتوان کرد اصلا . و در فلان گونه متیقنم که افطار توان کرد ، ولیکن اگر نکندهم شاید . و در فلان

1 بود S باشد PMI / پس PI پس M کس TS / 2 و از آن T از آن S با آن M با او  
 3 / PI جایی TSM جایی دیگر PI / رها کند TSM بماند PI / 5 رمضان TSM  
 ماه رمضان PI / 6 دیگر PMI - TS / 7 حامل و مرضع TSMI حامله و مرضعه P /  
 8 دهد TSM دادم PI / از TSM - PI / 9 فرض TS - PMI / 10 نبود TS بود  
 PMI / و درد TSPI ولیکن درد M / 11 گوش نه TSM گوش PI / و یکی . . . نه  
 TS - PMI / 13 نیز خلاف کنند PMI بر خلاف کنند TS / 14 حد این SPMI  
 چندین T / چیست SPMI - T / 15 اینجا TS و اینجا PMI / همه مجتهدان PMI مجتهد  
 TS / حیران بمانند PMI متحیر بماند TS / 16 گویند PMI گوید TS / 16 - 17 نتوان  
 . . . افطار TS - PMI / 17 متیقنم TSPI می بینم P / .



گونه متیقنم که ضرورت افطار باید کرد ، و روزه داشتن حرام است ، اما فلان صورت بماند که در آن متحیرم و نمیدانم که بکدام طرف نزدیک تر است ، و ترجیحی بی مستندمی نتوان کرد . پس متحیر بماند . و این صورت نه جایی بود که ترجیحی بیند ، جایی می خواهم که البته هیچ ترجیحی نداند .

۷۰۲ - ای دوست عزیز ! « لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب » .

يك روز اعرابی در پیش رسول - صلعم - آمد و گفت : یا رسول الله ! هلكت وأهلكت وواقعتُ أهلي في نهار رمضان . رسول - صلعم - گفت : اعتق رقبة . اعرابی گفت : والله لا أملك رقبةً غير رقبتی هذه . مصطفی - صلعم - گفت : صم شهرين متتابعين . اعرابی گفت : وهل وقع ما وقع إلا من الصوم مصطفی - صلعم - از این نیز در گذشت و گفت : اطعم ستین مسکیناً . اعرابی گفت : لا املك عشاء ليلةٍ أو ما هذا معناه . کسی در آمد و پاره‌ی خرما آورد . مصطفی - صلعم - گفت : خذ هذا وفرقه على المساكين . اعرابی گفت : والله ما بنى لأبنيتها - یعنی المدینه - أفقرُ مني . رسول گفت : كله أنت وعيالك .

۷۰۳ - ای دوست ! نیکو بشنو ! آنجا که گفت : وهل وقع ما وقع إلا

من الصوم؟ اگر کسی اکنون این بگوید، از او بعذر بر نتوان گرفت در ظاهر - شرع ، لا بد او را روزه بباید داشت . پس چرا مصطفی - صلعم - این عذر از او قبول کرد ؟ و کدام کس بود که این عذر از او مقبول بود ؟ هذا بتعلقه

1 متیقنم T P M I مبینم P / 3 و ترجیحی T S M - P I / 5 و T S M I جدا نتوان  
 P / 4 هیچ T S M - P I / 5 یوسف 12 : 111 ك / 6 در T S M - P I / 7 نهار P M I -  
 T S / غیر T S M یا P I / 10 و T S - P M I / 10 - 11 اطعم . . . گفت T S M -  
 P I / 11 لا املك لا املك P I ما املك T S / ما P M I - T S / 17 لا بد T S لا بل  
 P I / 17 - 18 لا . . . بتعلق T S P I - M / 17 چرا مصطفی T S مصطفی چرا P I / .

3 بنظر المجتهد عند أهل التحقيق . ودر ظاهرِ شرع خود از کس قبول نکنند .  
اگر کسی از محققى پرسد که کدام کس بود که از او باین عذر روزه بیفتد :  
و هل كان ما كان إلامن الصوم؟ ممکن نیست که مجتهد این سؤال را جوابی دارد ،  
إلاّ که گوید : راه علم خواندن می رو تا بدرجۀ اجتهاد رسی ، آنکه بدانى  
که این کدام کس بود .

6 ۷۰۴ - واگر شاگردى که علم ادب آموزد با استاد گوید که شعر فصیح  
کدام بود ، و ملیح کدام بود؟ استاد گوید: فصیح چنین بود که فرزدق گوید:

9 وركب كأن الريح تطلب عندهم لها برة في جذبها بالعصائب  
إذا آنسوا ناراً يقولون ليتها وقد حضرت ايدهم نار غالب

غالب پدر فرزدق است . و ملیح چنین بود که ابن المعتز گوید :

12 وخمارة من بنات الجوس ترى الزق في بيتها سائلا  
وزنا لها ذهباً جامداً فكالت لنا ذهباً سائلاً

و شعری که جامع فصاحت و ملاحات بود چنین بود که ام فروه گوید:

15 وما ما وزن انى ما يقوله يحذر من غرّ طوال الذوايب  
بمنعرج او بطن واد تحدّبت عليه رياح الصيف من كل جانب  
نفى نسّم الريح القذى عن مثوبه فما ان به عيب يسان لعائب  
باطيب ممن يقصر الطرف دونه نفى الله واستحيا ببعض العواقب

1 بنظر . . . شرع T S P I - M / و T S - P I / 2 باین P M I این T S / 3 جوابی  
P M I جوابی شافی T S / 5 کس P I - T S M / 7 چنین T S M چنان P I / گوید T  
گوید شعر P M گوید همچنین که تازی S / 8 و ركب كان T S M و بان P I / لها برة T M لها تزه S  
P I - 9 اذا آنسوا M وقد انسوا T S و P I / 9 - 10 وقد . . . پدر T S M رب ايدهم  
نار غالب بر P I / 10 ملیح . . . معتز T S M و ابن المقر P I / 11 خمارة T S M صادت I  
صادت لنا P / سائلا T S M سائلا P I / 13 گوید T P I گوید شعر M گوید تازی S /  
14 وزن انى T S P I فرن اى M / 16 مثوبه T سنوفه S / يسان P M I مصاب T S / .

- هرگز شاگرد این کجا فهم کند. و چون گوید: که مرا این مفهوم نیست،  
جوابی شافی تر از این می خواهم هرگز استاد را کی قدرت آن بود که او را این  
معلوم کند إلا با او گوید: چون علم ادب آموخته باشی، و بمواقع الفاظ عربی ترا  
3 بینایی حاصل شده باشد، این همه معلوم گردد.

- ۷۰۵ - ای عزیز! همه مشکلی را جوابی منظوم نبود. بسی مشکلات  
آنست که بر پختگی موقوف بود انحلال آن، و جز روزگار دراز، پرده از روی  
6 آن مشکلات بر ندارد. چه گویی اگر کسی گوید: این بیت بهتر است که:  
هر روز نکوتری و من عاشق تر، از این که:

- 9 هر روز ز عشق تو بحالی دگرم      وز حسن تو در بند جمالی دگرم  
تو آیت حسن را جمالی دگری      من آیت عشق را کالی دگرم

- زیرا که خیر الکلام ما قلّ و دلّ، ولم یطّل فیملّ، غلط گفته باشد، و دلیل  
نه به جای خود استعمال کرده باشد. لا بل این دو بیت نیکوتر بدرجات از  
12 آن يك مصراع، اگر چه همین معنی آدا می کند این دو بیت که آن يك  
مصراع لا بد کمال در آن بود که مقتضی وقت تطویل بود، مطول رود؛ و چون  
وقت اقتصار اقتضا کند کوتاهی به، چنانکه یکی در مدح قومی از خطبا  
15 گوید که

1 که مرا M مرا TS که PI / 2 هرگز TSM که هرگز PI / 3 کند SPMI - T  
با او PMI و از و TS / 5 عزیز TSPI دوست M / بسی TS پس M پس PI - 6 است  
که TSM - PI / 6 و جز PMI جز TS / 7 ندارد TSPI نگیرد M / 8 و چون که  
MI از ینکه رباعی P از ینکه شعر S / 10 دگری PMI داری TS / 11 - 12 غلط  
بیت TPMI - S / 11 غلط T نه غلط PMI / 12 نه به TM نه بر PI / نیکوتر PMI  
- TS / 12 - 13 بدجات . . . بیت SPMI - T / 13 ادامی کند SM دارد PI - T /  
14 لا بد PMI لا بل TS / رود TS بود M نبود PI / 15 اقتصار TS اختصار M - PI /  
16 که T که شعر S شعر M - PI / .

یرمون بالخطب الطوال وتارة رمي الملاحظ خيفة الرقباء  
 می گوید چنانکه عاشقی از بیم رقیبی استراق نظر می کند ، فیختلسه  
 3 اختلاسه ، همچنان این قوم را ، وقتی سخن مختصر بود ، در زمانی مختصر .

۷۰۶ - ای دوست ! در تمثیل از مقصود بس دور می افتم ، با آنکه از آنچه  
 در خاطر می آید از بحری قطره‌یی باز این عالم می آورم . و مقصود آن است  
 6 که بسیاری وقایع بود در دین که سایل از آن هیچ جوابی نداند . بلی چون  
 راه دین تمام برود ، حقایق آن همه او را مکشوف شود . واغلب علوم دینی  
 چنین بود ، لا بل همه چنین است إلا چیزی که به پرورش مبتدیان تعلق دارد .  
 9 و اگر نه علم سلوک و علم وصول همه در وصول پیدا گردد ؛ زیرا که سالک نداند  
 که چرا نماز کردنی است و روزه داشتنی است ، و صدقه دادنی است ؛ و خمر  
 مردار خوردنی نیست ، و زنا کردنی نیست ، و مال کسان ستدنی نیست .  
 و مع هذا کله ، این احکام بوقت بگردد . و بسیار کس را مال ستدنی بود ،  
 12 و خون ریختنی . و بسیار وقت روزه حرام و صدقه معصیت بود . و هر که این  
 نداند ، او را از علماء نتوان نهاد . دبیری را نشاید . و ما یفسده بقوله اکثر  
 مما یصلحه بود .

۷۰۷ - این که مصطفی - صلعم - گوید : العلماء ورثة الانبیاء کسانی را  
 15 می خواهد که آنچه انبیاء بود ، بپراث بدیشان رسیده بود . و انبیاء علوم  
 آموخته نبود . پس هر عالم که او علم آموخته است ، از این دایره بیرون است .

3 همچنان T P M I همچنین S / 4 با آنکه P M I و از آنکه T S / 6 نداند T S M  
 بنده PI / 8 بود P M I است T S / مبتدیان T S مریدان P M I / 9 همه در T S در سلوک  
 و PI در M / گردد T S P I می گردد M / 10 داشتنی است T S M I گرفتن PI / 11 مال  
 P M I تان T S / 15 که P I - T S M / را P M I - T S / 16 خواهد T S M خواهند  
 P I / بدیشان T S بایشان P M I / 17 او T M I او را P - S .

- انبیا راه خدای رفتند . پس براه خدای بینا بودند . هر که راه خدای رود ،  
از علمای دین بود ، یا نه حافظی بود که چیزی یاد گرفته ، وازو می گوید ،  
3 و سخن دیگران نا دانسته ، حکایت می کند . مردان این را قصص خوانند ،  
و این عالم را محدثی نهند ؛ چنانکه کسی افسانه می گوید دیدن و دانستن و باز  
گفتن دیگر است ، شنیدن و یاد گرفتن و باز گفتن دیگر ، و شتان ما بین المقامین .  
6 از کجا تا کجا :

وشتان ما بین الیزیدین فی الندی یزید سلیم والاغر ابن حاتم

- ۷۰۸ - ای دوست عزیز ! وای حرّ کریم ، وای آزاد مرد لطیف ! اگر  
9 عاشقی راه عشق رود تا معشوق را گم کند در عشق ، پس گوید :

چندان غم عشق ماه رویی خوردیم کورا بیان عشق در گم کردیم  
اکنون ز وصال و زفراقش مردیم کوعاشق و معشوق کرا پروردیم

- 12 این گوینده باقوالی فارغ از عشق که این بیتها یاد گیرد ، و باز گوید کی برابر  
بود ؟ که گویندگان از سر علم دیگرند ، و باز گویان از راه حفظ دیگر .  
و در جهان این علم مندرس است ، و اگر کسی از این معانی حرفی گوید ، یا در  
این حقایق دمی زند ، علما می ترسم بروی خندند و گویند : این طامات است  
15 نه علم « لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا إلا أساطیر الاولین » . همگی ایشان  
بگیرد .

1 خدای ... رود PMI اورود TS / 2 یاد ... گوید S گفته وازو می گوید .  
گیرد PMI / 4 را PI-TSM / 4-5 و باز ... یاد TSPI-M / 6 ...  
بود TS / گرفتن و باز PI-TS / گفتن TSPI بریک M / 9 عشق PMI کسی  
T-S / در عشق پس PMI تا در عشق این TS / 10-11 خوردیم ... عشق در گم  
کردیم ... مردیم کو عاشق و ... پروردیم TS خوردیم ... افدهش گم کردیم ...  
فردم کو عشق چه ... پروردیم PMI / 12 بیتها TSM بیت PI / 13 TS-  
PMI / علم PI-TSM / 14 و اگر TSM اگر PI / 15 علمای TS M علمای PI /  
16 الانفال 8 : 31 م / .

- ۷۰۹ - آخر علم انبیا از کدام طریق حاصل شد ، تا پدید آید که العلماء ورثة الانبياء ، کیست . چه گویی ؟ از خواندن و گفتن و نوشتن ؟ هیئات !
- 3 هیئات ! « وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك ، إذا لارتاب المبطون » . پس چون است هم از قرآن در عقب این آیت بشنو « بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم » ، في صدور العلماء ، دیگر بود ، وفي افواه الجهال ، دیگر . پنداری که تحصیل علوم دین بانبياء مخصوص است ؟ هرگز که نیست . ولا كرامة للمكبرين . « والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » ، « واتقوا الله ويعلمكم الله » ، « ومن يؤمن بالله يهد قلبه » ، « إن تتقوا الله يجعل لكم فرقانا » أي نوراً تفرقون به بين الحق والباطل ، « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » ، أي يجعل له مخرجاً من الشبهات والاشكالات ، ويرزقه علماً من غير تعلم . من عمل بما علم ، ورثه الله علم ما لم يعلم ، ووفقه فيما يعمل حتى يستوجب الجنة . ومن لم يعمل بما يعلم لم يرزق ما لم يعلم ولم يوفق فيما يعمل حتى يستوجب النار . از این روشن تر ادله بود ؟ لا بل دین مصطفی - صلعم -- خود این است .

- ۷۱۰ - چه گویی ؟ کمال ابو بکر صدیق از آموختن علم مستفاد است ؟ یا از راه رفتن ؟ هیئات ! در صحابه بسیار کس همه قرآن یاد داشتند ؟ استغفر الله ! شش کس بیش یاد نداشتند . واختلف منهم في اثنين . وصد هزار حدیث

1 پدید آید PMI بداند TS / 2 و گفتن PI - TSM / 3 التوبة 9 : 48 م / 4 از قرآن PI - TSM / بشنو PSPI بشنو که M / 4 - 5 العنكبوت 29 : 49 ك / 7 للمكبرين T 2 M للمتكبرين P للمبتكرين I / 7 - 8 العنكبوت 29 : 69 ك / 8 البقرة 2 : 282 م / التغابن 64 : 11 م / 8 - 9 الانفال 8 : 29 م / 9 - 10 الطلاق 65 : 2 م / 11 من غير T SPI بغير M / 12 فيما يعمل PMI فيما يعلم TS / 13 بود TS نبود PMI / 16 داشتند TS نداشتند و PMI / 17 شش کس TSM یاد داشتند PI / الاثنين PMI العين T الاميين S / .

- از آن رسول یاد داشتند، بو بکر صدیق از حدیث پنجاه یا شصت روایت کرد. و از قرآن اندکی! چرا؟ این قوم به از بو بکر نبودند. او بیس قرنی مگر دو حدیث مصطفی - صلعم - نشنیده بود، ولیکن راه خدا رفته بود؛ 3 و هرچه انبیا دیدند، همه دیده بود. شافعی از علمای امت بود، و در باره خود بکمال بود، ولیکن خدمت شیطان را عی کردی. ندانم چرا کرد! مگر اینکه علمای روزگار تو می گویند: ندانست. حاشا! و کلاً! دراز است این 6 حدیث، و در گفت دشوار آید.

- ۷۱۱ - آمدم با مقصود تو. مسأله تو ترا جز بذوق مکشوف نشود، و جز بوقت خویش. و اگر بنطق من ترا قناعت افتد، حالی می باش «ولعل الله یحدث بعد ذلك أمراً». و جهد می کن، تا عدل می کنی. و درویشان را اغاثی و اعانتی می کن. و صدقه می ده، و مگویی که این حرام است و آن حلال که در حق تو این خاطر، از شیطان بود و وحی ابلیس که «وإن الشیاطین لیوحون الی أولیائهم»، «یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً». لابل سخن حق بشنو که نپندارم که در جهان از هیچ کس شنوی. هرچه از تو سر برزند، همه خاطر نفس اماره بود و وحی شیطان، اگر طاعتی 15 بود و اگر معصیتی چرا؟ زیرا که دل تو معشش شیطان است. از کوزه همان برون تراود که در اوست. او در نهاد تو سر بر ملک خود نهاده است،

1 یا 1 / T S M - P I 2 قرآن اندکی M آن قرآن قدری P I قرآن قدری قتیب 1 / T S  
 T S M درین P I / 3 نشنیده T S شنیده M بشنیده P I / 6 می گویند T S M درین P I  
 حاشا و کلاً S / T P M I 8 ترا جز ... و جز T S ترا ... جز P M I 9 ترا  
 لکن T S / 9 - 10 الطلاق 65 : 1 م / 10 جهد T S جهتی P M I / 11 مکوی T S M  
 بگویی P I / 12 از T S M اگر از P I / 12 - 13 الانعام 6 : 121 م / 13 - 14 الانعام 6 :  
 112 م / 14 کس شنوی S P I شنوی M کسی شنودی T / 16 و T S M - P I / 17 برون  
 T S - P M I / تراود P M I تلا و د S تراید T / ملک S P M I فلك T /



و فرمانش در تو و در مملکت تو روان .

- ۷۱۲ - اگر خواهی که کاری کنی که نه شیطان را بود ، بدرگاه مردی  
 3 رو که نامش در این جریده است که « إنَّ عبادي ليس لك عليهم سلطان »  
 تا با تو بگوید که این کن و آن مکن . پس فرمان او نه فرمان ابلیس بود که  
 ابلیس را در خاطر او هیچ راهی نیست . نشنیدی که چه گفت ؟ « فبعزتك  
 6 لاغوينهم اجمعين إلاَّ عبادك منهم المخلصين » تا بوبکر صدیق بود ، نشاید که  
 عمر خطاب بخود کاری کند ، چنانکه خود نکردی . نشنیدی که عمر چه  
 گفت ؟ « لأن أقدم فيضرب عنقي أحبُّ إليَّ من أن أمرت على قوم فيهم أبو بكر .  
 9 مردی که ابلیس را نیست ، هرچه از آن دل برآید رحمانی بود نه شیطانی .  
 عمری ! از ابلیس کس نجست و نه جهد ؛ اما بنده او بودن دیگر است ، و فی  
 بعض الاوقات از او زخمی خوردن دیگر . و « ما أرسلنا من قبلك من رسول  
 12 ولا نبي إلاَّ إذا تمتنى ألقى الشيطان في أمنيه فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم  
 الله آياته » . مرکب سلطان را فی بعض الاوقات رکاب دار بر نشنید ، اما نه  
 مرکب خاص او بود .

- ۷۱۳ - مردان خدای دیگرانند ، و مردان ابلیس دیگر . « واستفز من  
 15 استطعت منهم بصوتك واجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال  
 والاولاد » . طغرای سلطان است ، فرمان او می زند و می گیرد ، و آنچه  
 18 دستوری نیست که « إنَّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » . او خود می داند

۱ فرمانش P M I زبانش T S / 2 نه P I - T S M / 3 الاسراء 17 : 65 ك / 5 - 6 ص  
 38 : 82 ك / 6 تا P I - T S M / 11 - 13 الحج 22 : 52 ك / 15 - 16 الاسراء 17 : 64 ك /  
 18 الاسراء 17 : 65 ك .

که او زبون خود را نیک شناسد . ای دوست ! تو یاقوت از سنگ چنان  
 بندانی که ابلیس اقطاعیان خود را داند از بندگان خدای تعالی . کلّ بنی آدم  
 خطّاء . هم کاسه آدم اند در « وعصی » همه فرزندانش . اما وخیر الخطّائین 3  
 المستغفرون . در این معنی هم برابر نیستند . والسلام والحمد لله ربّ العالمین والصلاة  
 علی محمد وآله اجمعین .



1 / T S - P M I / 1-2 چنان بندانی که T S M I بندانی چنانکه P I / 3 / 20 :  
 121 ک / وخیر T S خیر P M I / الخطّائین S الخطّائین P الخطّائین P M I / 4 / P M I م م  
 S - T / والسلام P M I / 4-5 / والصلاة . . . اجمعین S P I - T M . . .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۱۴ - ایزد تعالی آن برادرِ اعز و دوستِ بکارآمده را در دین و دنیا  
 3 مکشوف دارد ، بعنایت ازلی . و از آفات حدثان ، آن ساحت عزیز را مصون  
 و محروس دارد . بدان ای برادر عزیز ! که کامل بو منصور کاری کردی  
 بی مشورت . و ارجو الله عزوجل ان يتقبل منه ذلك . کار دین بلعجب کاری  
 6 است . و راه دین رفتن نه کارِ هر مخنی بود . با شیطان حربی کردن و او را در  
 زیر خود آوردن و بعاقبت هم بفرمان شیطانی دیگر کاری کردن ، از دین دور  
 بود . هر چه کامل کند و امثال کامل کنند ، از طاعت و معاصی ، بی فرمان ،  
 9 متقارب دان . ای عزیز ! ارجو که بروزگار این دولت حقیقت این سخن را  
 بیقین بدانی . مصطفی - صلعم - دریک حرف افو این همه بیان کرد که  
 « الاعمال بالنیات » و « لكل امریء ما نوى » .

۷۱۵ - بدانکه هر چه نه خدارا بود ، نه طاعت بود ، اگر چه صورت  
 12 طاعت دارد . و از نهاد تو و کامل و امثال شما ممکن نیست که حرکتی یا سکنتی  
 لله خالصاً پیدا گردد . و لعمری ! اگر بفرمان صاحب روزگاری از شما چیزی در  
 13 وجود آید طاعتی بود مقبول نه بشما ، بل بدو ، اعنی بدین صاحب روزگار . چه

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانندی نامه ها ) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 السادسة والخمسون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رضي الله عنه بسم . . .  
 الرحيم وبه استعين T المکتوب الثامن والثلاثون K / 2 - 15 ایزد . . . چه TS - K /  
 3 مکشوف TS محفوف ( حاشیة T ) / 5 کاری T بازی S / 6 حربی T حرفی S / 8 و معاصی  
 S معاصی T دولت S / 9 دولت که T حقیقت S بحقیقت T / .

\* \* \* نامه پنجاه و ششم T 23 . S 56 . K 38 a \* \* \*

- اگر ترا یا کامل را در مسأله بی از نماز یا روزه یا زکاة واقعه بی بیفتد، شاید که بخود بی مفتی اعنی مجتهدی از علمای دین - و علما جز کسی نیست البته که راه خدا رفت ، و بحقیقت دین بینا شد ، گمانی غلط بر تو راه نبرند - در آن مسأله 3 حکمی رود از جانب شما ؟ هیهات ! هیهات ! این باری همه علمای ظاهر دانند؛ خود اگر غایبی زن خود طلاق دهد ، قبل الدخول دیگر بود ، وبعد الدخول دیگر ، و حکم سه طلاق دیگر ، و حکم طلاق مطلق دیگر . 6

- ۷۱۶ - اکنون باتفاق جهانیان ، جاهل را رجوع باید کرد با عالمی که بغالب ظن خود داند که این عالم است . اگر این عالم فتوی کند در طلاق قبل الدخول که مراجعت کن . و مراجعت کرد معلوم است که این فتوی خطا بود ؛ ولیکن عامی را در این هیچ قدرت نبود . چرا ؟ زیرا که « لا یكلف الله نفساً إلا وسعها » . و از آنجا که ظن این عامی بود ، این عالم ترین همه شهر بود بنزدیک او . اما از این عامی بی آنکه با عالمی رجوع کند ، از خود حکمی کند ، قطعاً و یقیناً او عاصی است ، اگر چه در ظن خود و حکم خود مصیب بود . 9

- ۷۱۷ - اکنون در ظاهر شرع ، این قدر خود همه علمارا معلوم است . و مثالی ظاهرتر بگویم تا بهتر معلوم بود که این علم از آن علوم است که بر همه مسلمانان فریضه است که بیاموزند . و پندارم که در روی زمین هیچ کس را الا ما شاء الله این غم گرفته است . خود ای عزیز در وضو تقدیم غسل الیمنی علی الیسری ، سنت است ؛ اما اگر فرض کنند که عالمی با عامی کوید سهواً عن لسانه ، او قصداً عن جهله بهذه المسألة که تقدیم الیمنی فرض است . اگر این عامی تقدیم نکند آثم است . 15

1- 20 اگر . . . است T S - K / 1 بیفتد T بیفتد S / 2 در اول دیگر T بیفتد  
دیگر بود S / 7 جاهل T عامی S / کرد S - T / 9 است S - T / 10-11-12-13-14-15-16-17-18-19-20  
12 از S - T / خود S - T / 17 غم S - T / 18 سنت S بیفتد S - T / 19-20  
S شهر آ / T / بهره T بهذا S / .



- بتراست، و بر گناه عقوبت کنند، پس بر عجب سخت تر بود عقوبت. و معلوم است که بسیار کس صدقه دهد، آن صدقه دادن او را عجبی بود که اگر آن صدقه ندادی، آن عجب او را نبود. پس به آن بودی که ندادی. و باشد که اینجا تو یا کامل گوئید که ما را عجب نبود در صدقه دادن. بدانکه عجب در باطن معجب متمکن بود إلاّ سَمَاسِرَةُ الْعُلَمَاءِ آنرا بدانند؛ چنانکه در ظاهر قالب باشد که حیات مانده در سکتۀ مثلاً، اما جز طبیب حاذق نتواند دانست. باقی عموم اطبا حکم کنند که این مرده است. و ارجو که این معنی خود در حکایات شنیده باشی.

- ۷۲۱ - مصطفی - صلعم - گفت : اعوذ بك من الشرك الخفي . و با او گفتند : « لئن أشركت لیحبطنّ عملک » . و در حق خلیل گفتند : « وما كان من المشركین » . چون شرك در نهاد محمدی هنوز کامن تواند بود ، چه عَجَب که اگر عجب در نهاد تو و کامل بود و شما ندانید ؟ لا بل عَجَبِ شما ، من مثلاً ظاهر نتوانم دانست ، ومع هذا دانم که عجب‌را مکامنی هست که تا صد سال بنتوانم دانست . اکنون کامل چه داند که این وقف که کرد ثوابت در آن یا باطل است ، یا مثمر عجبی بود که بعد مرگ گوید : کاشکی شراب خوردمی ، و از آن نادم بودمی که آنرا تکفیر کردمی . و این وقف نکردمی که مثمر عجبی بود که اثر آن ، بتراز شراب خوردن است . امانه هر کس در این معانی راه برد .

18

1 بود عقوبت TS بود TS 2 / K بسبب آن K / او TS ایشان K / 2 - 3 که اگر ... باشد TS اگر آن ندادندی عجب ایشان نبودی و باشد K / 4 تو یا کامل TS شما K / 5 گویی TS / 5 معجب متمکن K مکامنی عجب TS / الا ... بدانند K ... سَمَاسِرَةُ الْعُلَمَاءِ آنرا ندانند TS / 6 سکتۀ S سکوی T سکون K / اما TS - T K / TS - TS / 10 الزمر 39 : 65 ك / گفتند TS - S K / 10 - 11 البقرة 2 : 67 - 11 هنوز 8 من TS - K / 12 عجب در TS در K / و کامل TS کامن K / و شما TS و تو K / ندانید TS نداننی و الله يعلم خائنة الاعین وما تخفي الصدور فصل K / 12 - 18 ... TS - K / 12 لا بل TS - T / 13 سال S سال و الله اعلم T / 16 نادم بودمی TS - S / نکردمی T کردمی S / 17 بتر TS - S / هر TS - S / 18 برد T برد تا دانی بیت S / .

روشن تراز آفتاب باید رابی تا بشناسد مزاج ہر سودایی

- ۷۲۲ - اکنون اگر با کسی مشورت کردی ، کامل در این باب کہ ظنش غالب بودی کہ عالم است او و صاحب دلست ، بر حکمی کہ او کردی رفتی ، اگر چہ این عالم گفتی کہ صواب در آنست کہ بکنی ، و صواب در آن بود کہ نکند ، مراورا اجر تمام حاصل آمدی ، چون بر حکم عالم رفتی . و چون مشورت نکرد ، اگر چہ مصیب است مخطی است ، والله لا يتقبله منه . اما اگر عالم گوید : بکن ! و نکند ، اورا هیچ ثواب نبود ، از قبول نا کردن قول عالم . و باشد کہ از آن قبول کند ، قول عالم را کہ موافق رای او بود . اگر نہ موافق بود ، ہمہ بر مراد خویش برود ، و قول عالم را تاویل کند .

- ۷۲۳ - یکی از صحابہ مال خود وقف کرد . بر مصالح ، فدخّل علیہ احد العشرة و غالب ظني أنه سعد بن ابي وقاص . وقال : لإن تدع اولادك اغنياء خير من أن تدعهم عالة يتكففون وجوه الناس . يعني انهم يمدون اكفهم بالسؤال . والسلام . والحمد لله رب العالمين . والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



1 - 13 روشن . . . الطاهرين T - S / 7 نا کردن S - T / 8 او T - S / 10-11 احد العشرة T احداً وقت العسرة S / 12 اكفهم T كفهم S / 13 والسلام T - S / والصلاة . . . الطاهرين T - S / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۷۲۴- بدان ای دوست عزیز! أطال الله بقاءك وبلّغك ما ارجوه من فضله ورحمته که آن نوشته که بتو نوشتم ، وبا این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد ، طرفه نوشته‌یی است. واز دی روز باز که آن نوشتم چند بار در خاطر آمد که بدرّم ، لأسباب تصد عما أنا بصدد ذکرها ؛ و امروز استخارت کردم در فرستادن آن ، بر تربت فتحه وهم بر تربت طاهر . و خاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم ، تا در آنجا اشکالی کمتر نماید . این نوشته برای آن می نویسم . وارجو که بر قلم آن رود که خیر وصلاح من و تو و همه مسلمانان باشد. چه متصدی بودن مردعوت خلق را در راه خدا، سخت وخطر کاریست . بدان ای عزیز که عالم نطق بس تنگ است ، و بوی مشک که بجاسته شم ادراک توان کرد ، اگر کسی خواهد که بجاسته سمع یا بصر ادراک

۱- 9 بسم . . . چه T S P M فصل . ایضا من کلام . بدانکه K - I / I بسم . . .  
 الرحیم P بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من کتبه رضی الله عنه الرسالة السابعة . . .  
 بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S و من کتبه رضی الله عنه و رضاه بسم . . . الرحیم و ما  
 توفیقی الا بالله T / 2 - 3 اطال . . . رحمته T S M / P / 3 آن T S M / P / و در فرستاده  
 T S M / P / 4 کرد T S M کرده است P / چند بار T S M / P / 5 آمد . . .  
 T S M بود P / 5 - 6 استخارت . . . فرستادن . . . طاهر T S M استخارت . . .  
 . . . طاهر گذارده شد P / 7 در T S M از P / کمتر نماید T S M / P /  
 7 - 8 برای آن می نویسم T S برای آن نوشتم M شتم P / B / در T S M / P /  
 S M خیریت P خیرت T / 9 باشد T S M در آن باشد P / 9 - 11 متصدی . . . بصر ادراک  
 T S P M K / I / 9 مردعوت T M من دعوت S بر P دعوت K / سخت T S P M K  
 10 بدان . . . که T S P M و K / ای T S M ای دوست P / است T S P M عالم است  
 K / 11 بصر T S M کاسته بصر P K /

• • • نامه پنجاه و هفتم T 24 . S 57 . P 45 . M 65 . K 38 b . I 33 b . . .

کند ، سخت دور افتد از مقصود . سخنانِ من ، در عالم دل فہم توان کرد .  
 ہر کہ خواهد کہ از عالم نطق فہم کند ، دور افتادہ بود .

- 3 ۷۲۵ - اکنون مثلا اول سخنی کہ در آن نوشته دی روزینہ نوشتہ آنست  
 کہ عالمِ دین بلمعجب عالمی است . وراہ دین طرفہ راہی کہ داند کہ آن چیست  
 کہ من نوشتہ تا راہ دین سپرد؟ و اگر کسی گوید مثلا منصوبہ صولی ، در ملاقات  
 6 دو فرزین ، سخت عجب منصوبہ بیست ، آن کس کہ هنوز صورتِ شطرنج  
 ندید ، آن چون داند؟ و شنیدہ ام کہ بدری گفت : هنوز بغورِ منصوبہ  
 صولی نرسیدہ ام . آنچه در راہ دین ابراہیم خلیل و بوبکر فہم توانند کرد ،  
 9 مرا و ترا و امثال مارا کی رسد کہ طمع آن دارد کہ بدان رسد؟ راہ دین  
 بلمعجب راہی است ! این در مثال چنان بود کہ جالینوس مثلا یکی را فرماید  
 در مرضی معین علاجی معین . نشاید کہ این بیمار در آن مرض معین همان علاج را  
 12 بعینہ بیماری دیگر را فرماید کہ این مرض معین بطبع بگردد اولاً ، و بہ سن  
 بگردد ، و بہوا بگردد ، و بضعف و قوت بگردد . و باشد کہ ہزار گونہ علاج  
 بود یک مرض معین را .

1 - 14 کند . . . معین را T S P M K - I / I مقصود T S M K مقصود خود P /  
 من T S P مرا M K / 2 فہم کند T S M کند K فہم کند سخت P / 3 اکنون . . . کہ  
 T S P M - K / در آن . . . آنست کہ T S M دیروز در آن نوشتہ ام P - K / 4 طرفہ  
 راہی T S M K - P / 4 - 5 کہ داند . . . دین T S M - P K / 5 - 10 سپرد . . . راہی  
 T S P M - K / 5 منصوبہ T S کہ منصوبہ P M / 6 سخت T S - P M / 7 ندید T S  
 ندیدہ بود P M / کہ بدری M کہ بدری می P کہ برویی T کس بدومی S / 8 فہم T S  
 بحساب فہم P M / توانند T S M فتوانند P / 9 و امثال ما را T S M - P / آن دارد T S  
 آن داریم M برآن دارد P / رسد T S رسم P M / 10 این در T S M K و این را P / مثلا  
 T S M K - P / 11 معین T S M K - P / بیمار P M K شمار T S / 11 - 12 را بعینہ K  
 T S بعینہ M - P / 12 اولاً P M K مثلا T - S / بہ سن T P M بینش S - K / 13 بضعف  
 و قوت T S P K - M / ہزار T S P N - K / .

۷۲۶ - اگر با عامی گوید : این راه ما بلمعجب را هیست ، تو بنتوانی دانستن . باید که تو در این مرض معین ، هر که را بود ، از طیبی بپرسی ، و بظن خود کار نکنی البته که آنکه ترا رسد که بخود ، بی طیبی کار کنی 3 که آن راه ما رفته باشی ، و بدرجهٔ اجتهاد رسیده . چه گویی ای دوست ! ممکن بود که عامی در حال بیماری هرگز از طیب مستغنی بود ؟ حاشا و کلاً ! اما چون طیب بدرجهٔ اجتهاد بود ، در بارهٔ خود شاید که بظن خود کار کند . 4 و قبل بلوغ درجهٔ اجتهاد البته نشاید . اما چون در شهری بود که به از خود نیابد علی الجملة نشاید که رجوع کند با عامی ، هم بظن خود اولی تر که کار کند . و چون عامی مثلاً در بیابانی بیمار شود ، همین بکند که بر ظن خود برود ؛ اما 5 از این عالم بود که الضرورات تبیح المحظورات .

۷۲۷ - بدانکه راه خدا بدل توان رفت . و دل در مثال چون قالب است ، 6 اورا سعادت و شقاوتی ، و مرضی و صحتی ، و دارویی و طیبی هست ؛ و چنانکه 12 جالینوس را رسد که در حق خود علاجی کند ، اگر چه پیش از او کس نکفته بود ، مصطفی - صلعم - را رسد که گوید : مرارواست که نه زن درم ، و امت مرا نه ، و چنانکه کسانی که ورثهٔ علم جالینوس باشند از عوام مستغنی 15 باشند و عوام بدیشان محتاج ، بضرورت ، همچنین در راه دین . علما که ورثهٔ علم انبیا باشند ، در راه خدا از همهٔ جهان مستغنی باشند ، و جهانیان بدیشان محتاج . چنانکه نشاید که عامی در يك مسأله معین که از طیب بشنود ، در 16

1- 8 / اگر ... در TSPM - KI - 2 / مرض P - TSM - 3 / خود TSM - پیش P - البته TSM - 4 / آنکه ... کنی P - M - رسیده TSM - رسیده TSM - 5 / در TSM - 6 / رسیده شد P - 7 - 8 / اما ... شاید TSPM - 9 / چون علم TSM - 10 / که کار ... بشود در TSPM - 11 / چون علم TSM - 12 / شد TSM - 13 / چه TSM - 14 / عوام TSM - 15 / عوام TSM - 16 / محتاج TSM - 17 / همچنین TSM - 18 / محتاج TSM

آن يك مسأله از طبیب استغنا نماید، و راه استغنا برود که هر مرضی را اسباب بسیار بود که در نظر طبیب محصور بود. هم چنین نشاید که هیچ عامی چون 3 يك مسأله از عالم بشنود، بر آن حکم کلی برود که طاعات و مناجات ببرد بگردد و براه بگردد، و بوقت بگردد. و بر روی زمین امروز الا من شاء الله نمیدانم کس را - والله مطلع علی ذلك - که از این معنی خبر می دارد. و لعمری! 6 ره روان بسیارند، اما در عالم نطق ایشان را هیچ راه نیست. و کسانی که عوام ایشانرا علما می خوانند از همه عوام جاهل ترند. و هذه بلیة عظيمة.

۷۲۸ - دیروز در آن نبشته گفته ام که عامی را در چیزی که کند، رجوع 9 باید کرد با عالمی اولاً. این حکم بگردد که اگر عالمی را نیابد چه کند؟ و اگر او اهل دین را شناسد چه کند؟ و اگر جز علمای ظاهر را شناسد چه کند؟ و اگر عالم مثلاً بصد فرسنگی بود ازو، و ترسد که اگر لفظ وقف هم این ساعت بنگوید، فردا او را آن خاطر نمانده بود چه کند؟ و اگر عالم گفت 12 مثلاً این وقف نکن. شاید که فردا این عامی را بخاطری دیگر در آید که فلان چیز بر فلان کار وقف کنم، گوید نکنم که عالمی دی گفت آن وقف مکن، این نشاید. و اگر عالم امروز رخصت داد که این وقف بکن، شاید که 15 فردا بی استفتا چیز دیگر وقف کند، و هم نشاید، و اگر بکنند در این معنی عاصی بود که « فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون ».

1 - 17 آن . . . تعلمون K - TSPMI / 1 آن يك مسأله TS - PMI / 2 عامی  
PMI آدمی TS / 4 و براه بگردد TSM - PI / 5 والله . . . ذلك PI - TSM /  
6 ایشان PI - TSM / 10 او PI - TSM / چه . . . جز TS و PMI / 11 فرسنگی  
بود ازو TSM فرسنگ ازو دور بود PI / 14 بر . . . کم TSM را بوی وقف کنم و فلان  
کار بکنم یا PI / عالمی دی TSN عالم باوی PI / 15 این نشاید و اگر عالم TSM نشاید  
و اگر این عالم PI / 16 بکنند PMI نکند TS / معنی TPMI معانی S / 17 النحل 16 :  
43 ك والانبياء 21 : 7 ك / .

- ۷۲۹ - اینجا يك نکته بماند که گویی که طاعت قطعاً ببايد کرد ،  
 وباستفتای مفتی چه حاجت ؟ عثمان عفان را چند بار بخاطر آمد که هرچه او را  
 هست بصدقه دهد . چرا نکرد ، و نگفت که صدقه قطعاً طاعت است ،  
 و طاعت قطعاً بی استفتا باید کرد؟ چرا با مصطفی رجوع کرد؟ و چرا مصطفی  
 حالی جواب نداد ، منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و گفت : عثمان را بگو :  
 بگذار تا تو را می بود .

- ۷۳۰ - ای عزیز! «لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب» همه در قرآن  
 و اخبار و آثار بیانست ، اما هر یکی بجای خود تو بتوانی دانستن ؛ زیرا که راه  
 دین نرفته یی . « ما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل  
 كل شيء هدى ورحمة » . کرا ؟ « لقوم يؤمنون » . این مکتوب از غیرت  
 نوشتم که نباید که کسی بظن فاسد خود گوید: قاضی می گوید: وقف کردن  
 نيك نیست . و این در دین نیست که در دین هرچه طاعت است آن به که  
 بکنند بی فتوی . پس مگر عثمان عفان آن قدر ندانست ؟ لابل قرآن  
 خواندن قطعاً طاعت است . چرا مصطفی - صلعم - یکی را گفت : اذا  
 اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركها .

- ۷۳۱ - ای عزیز! ندیدی که چون عجب براه آید ، ترك طاعت به بود .  
 اگر نه ، چرا گفت : فعليك بتركها ؟

1 - اینجا . . . ندانست TSPMI - K / I که گویی که TSM ، PI /  
 2 چند TSM چند PI / 2 - 3 او را هست TSM دارد PI / TSM مفتی  
 نباید PI / 7 یوسف 12 : 131 ك / در TSM و PI / 8 اخبار و آثار TSM خبر و اثر PI /  
 9 - 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 کرا TSM - PMI / 11 که نباید TSM نباید PI / به  
 TSM بهتر باشد PI / 13 عفان TSM - PI / 14 بل TSPMI بدون K / 10 عزیز  
 TSPMI دوست K / 16 - 17 ندیدی . . . بترکها TSMK - PI /

بهرچ از راه باز افقی چه ( کفر ) آن ( دین ) و چه ایمان  
بهرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

- 3 با این همه نشاید که تو یا کامل یا عامی دیگر که شما همه در راه دین در  
دایره عوام مقام دارید، اگر چه میان عوام تفاوت و درجات است، چنانکه  
میان خواص « هم درجات عند الله ». خلیل و نوح و موسی و عیسی و یوبکر و علی  
6 و اویس و صهیب و حسن بصری، همه خواص بودند، اما در درجات تفاوت  
بسیار بود؛ تو و کامل و وجیه بلعز و برادرت مقدم و ضیاء الدین و غلامت  
بزغش، همه در دایره عوام اند در دین بار خدا؛ اما تفاوت بود.
- 9 ۷۳۲ - از مقصود بیفتادم، نوشته ام که نشاید که تو یا کامل مثلاً این  
حدیث بشنوید: إذا اعجبك قراءة القرآن فعليك بتركها. چون در طاعتی  
عجیبی ظاهر بیند، بترك آن طاعت بگوید، و بر مقتضی آن فتوی نبوی برود.  
12 البته آن خطا بود، چه بسیار طاعت بود از بسیار کس و در بسیار وقت که  
بسبب عجب بترك آن نتوان گفت. مصطفی این فتوی در حق کسی گفت که  
دانست که حال او، این برتابد. ندیدی که جهای دیگر کسی و امصطفی  
15 گفت: یا رسول الله إني لأصلي بالليل أو طاعة أخرى كما ورد في الحديث،  
ويعجبني أن يُطلع عليّ. فقال - صلعم - لك أجرها وأجر من يقتدي بك؛  
این را دو وجه بود. یکی آنکه این سائل بمقام اخلاص بود، و مقصودش از  
18 اطلاع اقتدا بود. چون مصطفی از او این دانست، جوابش چنین داد. و دیگر

1 - 2 بهرچ ... زیبا T S P M I - K / 3-13 با این ... گفت T S M چون در طاعتی  
هر که عجب ظاهر بیند بترك آن طاعت بگوید و بر مقتضی فتوی برود که K - P I / 3 با T S  
و با M / / 5 آل عمران 3 : 163 م / 7 بلعز M بو العز T S / 11 بگوید T M نگوید S /  
و بر ... برود T S - M / 12 آن T S که این M / 13 عجب T S عجیبی M / 13 - 18  
مصطفی ... دیگر T S P M I - K / 14 این برتابد T S برنتابد P I نتابد M / ندیدی  
T S P I بدیدی M / کسی و T S M از P I / 15 گفت T S M سؤال کرده گفت P I /  
16 يقتدي بك T S يعمل بها P M I / 17 بود T S M است T P / آنکه T S P I - M /  
18 چون T S بلی چون P I - M / مصطفی T S M و مصطفی بعل نبوی و نور الهی P I /  
چنین P M I این T S / و دیگر T S M دیگر P I / .

آنکه مبتدی بود ، و در شمایل او می دید که این اشکال از راه او بر خیزد .  
و وجهی ثالث بود که باشد که منفعت این طاعت ، بیش از مضرت عجب بود .  
پس اگر چه از راه او آن عجب بر نخواید خواست ، فتوی همان بود که 3  
طاعت می کن با عجب .

۷۳۳ - ای عزیز ! این بزرگوار مکتوبی دان ، و اگر فرمان بری تا توانی

همه بفرمان می کن تا روزه رمضان و مکتوبات خمس ، تو مگر این دیر بدانی ؛ اما  
تو این بتوانی کرد . چه این کس را مسلم بود که اگر گویند او را : فلان فریضه  
دست بدار ، بدارد ، و نگوید که خدا و رسول گفت که این فرض است .  
این مسأله که وقتی تو عزیز از من پرسیده بودی که چه معنی که مریدی ،  
پیرپرستی بود ، و زنا را داشتن در حق خدا و رسول ؟ این بود که می رود ؛ همه  
کاری بوقت نیکوتر که مکشوف کنند . و چون همه بفرمان کنی یا بعضی  
نصیحتی دیگر بشنو !

12

۷۳۴ - بر هر آدمی که به همت صاحب دلی دارد ، منکر مباش . البته که

در شرع وقت بود که حرام واجب گردد . و وقت بود که واجب حرام .  
نبینی که مردار وقتی واجب التناول بود ؟ و روزه رمضان وقتی حرام بود ؟  
چه اگر یقین داند ، اعنی بغالب ظن - که در شرع غالب ظن بمنزلت یقین بود -  
که از روزه داشتن و دارو نخوردن هلاک شود ، او را چیزی خوردن واجب

1 - 12 آنکه . . . بشنو TSPMI - K / 2 بود که TSM - PI / 5

این را PI / 6 می کن TS کن PI کن M / 7 چه TSM که PI / 8 فلان TSM

که از PI / 8 بدارد S دست بدارد T - PMI / که این SPMI / 9

TSM عزیزی از من پرسید PI / 9 - 10 چه . . . پرستی TSM پیرپرستی چه TSM /

10 داشتن TSM داری PI / می رود TSM محدود کرد PI / 11 ، چون TS چنان کن که

PMI / 12 بشنو TSM - PI / 13 بر . . . به TSM ای دوست هر آدمی که او K

هیچ آدمی که به PI / دلی دارد TSM K دل PI / 14 وقت . . . واجب حرام TSM

بود که واجب حرام بود و حرام بود PKI / 16 چه اگر TSM K - PI /



- بود . و این آیت و « لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة » ناسخ این آیت بود کہ « فمن شهد منكم الشهر فليصمه » . ای عزیز ! هر کہ ناسخ و منسوخ نشناسد ، پیرا  
 3 نشاید البتہ . نشیدی کہ علی بوطالب یکی را دید کہ دعوت خلق می کرد  
 در دین ، چه گفت ؟ گفت : هل عرفت الناسخ من المنسوخ ؟ فقال : لا ! فقال  
 له علي : هلكت واهلكت . آنکہ راه خدا نداند چه داند کہ علی این چرا  
 6 گفت ! خلق جهان از ناسخ و منسوخ نام دانند ، شعاع را آفتاب خوانند و روا  
 بود ، اما نشاید کہ پندارند کہ عین آفتاب است . آن آیات را کہ جهانیان  
 ناسخ و منسوخ خوانند ، جزوی دان از کلی . اما همه آن نیست . آن يك  
 9 نقطه است از آیات نواسخ و منسوخات .

- ۷۳۵ - در چندین عالم گذر کردم ، و از مقصود دور می افتم . مقصود  
 آن بود کہ چون حرام واجب گردد ، و واجب حرام ، مباح واجب گردد ،  
 12 و مباح حرام هم گردد . و این احکام بوقت مرد بگردد ، و بحالش و بروز گارش  
 بگردد . و تو این ندانی . هر گہ کہ صاحب روزگاری کاری کند ، اورا مسلم

1 البقرة 2 : 195 م / 2 - 1 البقرة 185 م / 2 نشناسد T S P M I نداند K / پیر T S K  
 اریب P M I / 4 بوطالب T S K مرتضی M علیه السلام P I / دید T S K - P M I / 4 گفت  
 T S M K / P I / عرفت T S M K تعرفت P I / 5 له علی T S K - P M I / نداند M K  
 T S بداند P I / 6 جهان T - S M P K I / 6 - 7 و روا بود T S M K و روز را آفتاب  
 P I / 7 کہ پندارند T S M K گفت P I / 7 - 8 است . . . خوانند T S M K دیگر است  
 و روز دیگر و همچنین آیاتی کہ جهال ندانند ناسخ و منسوخ آنرا و خوش بچسبند و غفلت ایشانرا  
 کوردارد . شب و روز نزد ایشان یکی باشد و گنگ و لال باشند شب و روز اما این را P I /  
 8 - 9 اما . . . منسوخات T S P M I - K / 8 آن يك T S M کہ آن يك P I /  
 منسوخات T S M منسوخ P I / 10 در T S M و در P K I / می افتم T S P M I افتادم  
 K / افتم مقصود T S M K افتم و غرض P I / 11 حرام واجب T S M K حرام بسبی واجب  
 P I / 11 - 12 و واجب . . . حرام هم T S P M I و مباح حرام K / 12 و مباح حرام هم M  
 T S و واجب مباح P I / 12 - 13 و بحالش . . . بگردد T S M و بحال و بروز گار بگردد K  
 و بر حسب حال روزگار P I / 13 هر گہ کہ T S M و هر گہ کہ P I و هر گہ بحکم K / روزگاری  
 کاری T S M روزگار کاری P I گا کار K / اورا T S M اورا آن P I اورا از آن T / .

- دان . یکی سیر بخورد و خوش نخسبد ، و یکی روزه دارد و شب نخسبد ، و یکی لباس ژنده دارد ، و یکی کرباس کنده دارد . و یکی از همه خلق بگریزد ، و یکی با همه کس در آمیزد . و یکی گنگ و لال بود ، و یکی شب و روز می سراید . و یکی حال خود پنهان دارد ، و دیگری بر صحرا نهد . و یکی خدمت عموم بردست گیرد ، و همه را نان دهد ، فاسق را و صالح را ، و یکی سلام فاسق را جواب ندهد .
- و یکی از خلق چیزی خواهد ، و یکی نخواهد . و یکی بی سؤال چون او را چیزی دهند ، نستاند از هر که بود . و یکی از بعضی ، و یکی از هیچ کس هیچ قبول نکند . اگر صاحب دلند ، همه راست است . و اگر بفرمان صاحب دلی بود ، این حرکات و سکنات مختلف چون مریدان بفرمان پیران ، همه راست است .

- ۷۳۶ - و اگر بخود کنند همه غلط است ، و بد است و خطا و معصیت ، و اگر همه نماز فریضه است ، و روزه رمضان . اینجا لابد گویی : مبتدی چه داند که فرمانده صاحب دلست ، یا نه ؟ اینجا بحد باز گردد . چون ادب خواندن مثلا مبتدی را ، راه بادب بیوردی دهند تا بتقلید شاگردی کند ، و بعاقبت کامل شود . و یکی دیگر را بمدبری راه دهند که از علم ادب بغایت دور بود . اما در دعوی خود را چند صد ادیب بیوردی نهد . و پنجاه سال این مبتدی خدمت این مدبر کند ، و شمه بی از ادب بمشام او نرسد . اما اگر در طلب

1 خوشر TSM - PKI / روزه . . . نخسبد TSMK - PI / 2 ژنده K خلق SM  
 خلقان T - PI / کرباس کنده دارد K لباس نیکو پوشد TSPMI / و یکی . . .  
 بگریزد TSMK - PI / 3 و یکی گنگ . . . می سراید TSM میگوید K - PI /  
 4 و دیگری بر صحرا نهد TS و یکی بر صحرا نهد PMI و یکی نه K / 5 سلام . . . جواب  
 TSMK جواب سلام فاسق PI / 6 و یکی نخواهد TSMK - PI / 6-7 . . .  
 TSM چون سؤال کند او را چیزی دهند نستاند از هر که بود K بی سؤال چیزی دهد PI /  
 7 از هیچ کس TSPMI - K / 8 دلند TM دل آید S دلست داند K دیده هست بداند PI /  
 9 همه TS کنند همه PMI باشند همه K / است TSM بود K باشد PI / 11-16 اینجا  
 . . . طلب TSPMI - K / ( پایان نامه 38 در نسخه K ) / 12 یا نه M اگر نه TSPMI /  
 13 راه بادب TSM با ادیب PI / بیوردی TS با وردی PMI / 14 بعاقبت TSM محب  
 PI / 15 در TSM - PI / بیوردی TS با وردی PMI / نهد TSPMI داند M /

بجد بود و در عشق ادب تمام در سنت ازل حتم مقضی دان کہ اورا در آنت  
بنگذارد . آنرا کہ سعادت نہادہ اند ، کمال راہ آن سعادت رفتن اورا میسر  
کنند از طلب تمام ، و فراغ دل و روزگاری دراز و پیری پختہ و شفقتی با فراط .  
و آنرا کہ از برای ادبار ابد آوریدند ، حدی نبود اورا خود . و بمدبری  
مغرور شود ، و بحکم او می زید ، و کسر را نرسد کہ این چرا یا آن چون ؟ « لا یسأل  
عما یفعل وہم یسألون » ، و « لو شاء اللہ لجمعہم علی الہدی » ، « ولکن حق  
القول منی لأملأنّ جہنم من الجنّة والناس اجمعین » ، « ولن تجد لسنة اللہ  
تبدیلًا » .

۷۳۷ - یا سید الاولین والآخرین « أفأنت تُکره الناس حتی یكونوا  
مؤمنین ؟ ہیات ! ترا با خدا چکار ؟ « لیس لك من الامر شیء » داد بندگی  
از نہاد خود بدہ « و اعبد ربك حتی یأتیک الیقین » . با آن مدبران بگو کہ  
« یا ایہا الکافرون » کل میسر لما خلق لہ ، « لکم دینکم ولی دین » .  
فإن أعرضوا « فقل لی عملي ولم عملکم أنتم بریئون مما أعمل وأنا بریء مما  
تعملون » . آخر گذر شان بر ماست « إن ربك کبالمُرصاد » ، « فینبئہم بما  
کانوا یعملون » . تو دل خوش دار « إنّ إلینا إیابہم ثم إنّ علینا حسابہم » .  
والسلام والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآلہ اجمعین .

1 - 16 بجد . . . اجمعین T S P M I - K / 1 بود T S M رود P I / در سنت T S بود  
سنت M باشد در سنت P I / ازل T S ازل P M I / مقضی T P M I مقضی S / 2 بنگذارد  
T S M بنگذارند و P I / 3 و روزگار P M I روز T S / و پیری پختہ و T S M و پیری  
پختہ کہ اورا P I / 4 و بمدبری T S M بمدبری P I / 5 می T S M - P I / یا T S M آیات  
P I / 5 - 6 الانبیاء 21 : 23 ك / 6 الانعام 6 : 25 م / 6 - 7 السجدة 32 : 13 ك / 7 - 8  
الاحزاب 33 : 62 م / 9 یونس 10 : 99 ك / 10 خدا T S M خدا بی P I / آل عمران 3 :  
128 م / 11 خود T - S P M I / النمل 27 : 22 ك / 12 الکافرون 109 : 1 و 6 ك / 13 یونس  
10 : 41 ك / 14 الفجر 89 : 14 ك / 14 - 15 الانعام 6 : 108 م / 15 الفاشیة 88 : 25 ك /  
16 والصلاة . . . اجمعین T P M I - S / .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۳۸ - ایزد تعالی روزگار آن برادرِ اعز را آراسته دارد بخوبی و خیر و توفیق
- ۳) ارزانی دارد تاراه او را بعنایت او بسر برد . ای عزیز سالکان راه خدای تعالی دو قسم اند ؛ طالبان اند و مطلوبان . و از آنجا که نظر قومی بود ، طالبان هم مطلوبان اویند . اما هر که داد کار از نهاد او در خواهند ، و در بنیادیت او راه عدل روند ، نام این کس را طالب نهند . پنداری و ازو گویند : جان کن و طلب کن سیروا سبق المفردون . و هر که را بلبان فضل پرورند ، و ازو گویند : اعمل ما شئت ! که ما خود کار ترا چنانکه باید تمام می کنیم . این کس مطلوب بود . مصطفی - صلعم - . از این قوم چنین خبر داد که بن<sup>۱</sup> لله عباداً یحییهم فی عافیة و یمیتهم فی عافیة . و یحشرهم یوم القیامة فی عافیة و یدخلهم الجنة فی عافیة .

- ۷۳۹ - و قومی باشند که این پرورش ایشان را زیان دارد . پس رحمت خدا در

۱ بسم . . . الرحیم P بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من رسالته رحمه الله و . . . الرحیم N و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الثامنة والخمسون بسم . . . الرحیم و من کتبه رضی الله عنه وارضاه و نور منقلبه و مشواه بسم . . . الرحیم و التخللا . . . الحی القيوم T / 2-3 ایزد . . . برد P S ایزد . . . ساری T اندنکه M - N / 5 اویب T S N اند P M / داد کار T S P M دل دارد کارین N / 6 او راه . . . نام این T S M راه . . . این N او راه . . . با او این P / 7 بلبان فضل T S N M با لبان فطیل P / و ازو T S با او M باری N و او P / 8 تمام T S P M خود تمام N / 9 داد T S P M دهد N / . . . نامه پنجاه و هشتم T 25 . S 58 . P 34 . N 14 . M 127 . . .

3 حق ایشان این بود که ایشانرا در بلا دارد، تا پخته محنت گردند. و همه آدمیان  
إلا ما شاء الله این صفت دارند. ایشان را عافیت نسازد. «ولو بسط الله  
الرزق لعباده لبغوا في الارض ولكن ينزل بقدر ما يشاء» ای لبعض عباد  
آخر سلیمان بن داود و ابراهیم خلیل و یوسف صدیق و عثمان عفان و عبد الرحمن  
عوف از دایره بیرونند.

6 ۷۴۰ - ای عزیز! توانگری روا است، اما چون لیث سعد باید بود،  
وهو من كبار التابعين. او را هر روز هزار دینار دخل بودی. بعد صلاة الصبح  
هرگز حدیث نکرده تا در خانه او سیصد و شصت مسکین را طعام ندادندی.  
9 و این لیث سعد استاد شافعی بود. و تا در حال حیات بود در طلب علم.  
و عادتش این بود که کس را هیچ نیاموختی تا چهل روز مهان او نبود.  
پس از آن افادت کردی. آن شب که این لیث سعد فرمان یافت، از آسمان  
12 ندامی شنودند: مات خازن الله الليث بن سعد.

### هكذا هكذا تكون المعالي طرق الجد غير طرق المزاح

15 ۷۴۱ - از مقصود بیفتادم. گوهر آدمی عافیت و راحت برنتابد که  
آدمی راضف اینست که مر جعدان را نسازد آبادانی. اما بعضی گوهرها هست  
که این معنی در او نبود که عافیت بر ندارد. پس چون در چنین نهادی طلب  
خدا در بود، راه او از بلا دور و روز گارش بخیر و خوبی آراسته بود. و از این

2 این صفت دارند T S N M چنین بود P / 2 - 3 الشوری 42 : 27 ك / 4 بن P M  
و T N - S / 5 بیرونند T S P M بیرون نیند N / 6 چون T S P M - N / 8 ندادندی  
T S P M ندادی N / 9 و تا . . . علم S و تا در خلق بود در طلب علم M و بدر رحلت کرده  
بود در طاب علم T N - P / 10 کسی T S هیچ کس P M کسی N / 11 لیث سعد P M سعد  
S سعد لیث T - N / 13 هكذا . . . المزاح T S M بیت هكذا . . . المزاح P - N /  
14 بیفتادم T S M خود بیفتادم P دور ماندم N / 5 صفت اینست T S M صفتی است . ع P  
صفت اینست مصراع N / 16 - 17 پس . . . در بود T S P M - N / 16 طلب T S M  
ظلمت P / 17 در بود T S M در نبود P / .

قوم بود که انّ الله اصنافاً من عباده يجيبهم في العافية ويميتهم في العافية الحديث كما كتب .

- ۷۴۲ - مقصود از این همه آنست که اگر راه او بعنایت او انجامد عظیم کاری بود. تواز « ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة » چه دانسته‌ی؟ با من گفته که من کمتر دعا کنم الا این دعا. ای دوست عزیز! اعزك الله بعنایتة این يك دعانیست که مقاصد اولین و آخرین از اولیا و انبیا در اینجا درست .
- ۶) خدای تعالی همه را چنین به ارزانی دارد . والحمد لله رب العالمین . وصلى الله على محمد وآله اجمعین .



۱ اصنافاً من عباده P ضامن في عباده TS صناین من عباده N عباداً M / 2 كما كتب  
 TSPN - M / 3 از این TPNM - S / راه او TSPM راه او رفتن N / 4 البقرة 2 :  
 201 م / 6 در است N است TSPM / 7 را چنین TS راحتی PNM / والحمد . . .  
 العالمین TSM بحق محمد وآله الطاهرين P بنه وفضله آمین N / 7 - 8 وصلى . . . اجمعین  
 . / SPN - TM

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۴۳ - حقّ تعالیٰ آن برادر عزیز را در ضمانِ سعادت و سلامت بداراد ،  
 3 و توفیق خیر ارزانی داراد. ای دوست عزیز! خدای تعالیٰ می گوید : « یا ایها  
 الناس اذکروا نعمة الله علیکم ». آنها که عاقل بودند ، از این قوم نبودند که  
 بل اکثرهم لا یعقلون ». یقین دانستند که امثال فرمان خدا واجب است. و این  
 6 آیت نص صریح دیدند ، در ایجابِ معرفتِ نعم او ، چه معرفتِ منعم بعد  
 معرفتِ نعم تواند بود . و خود در تدبر قرآن همین معنی شناخته بودند .

۷۴۴ - ابلیس گفت : « لاقعدن لهم صراطك المستقیم ». در تفسیر گفته اند :  
 9 هو طریق الشکر . پس گوید : « ولا تجرد اکثرهم شاکرین » و جای دیگر  
 گوید : « وقلیل من عبادی الشکور » شاکر چون بود کسی که معرفت نیست  
 اورا بنعم منعم . و جهل بنعم جهل بود بنعم ، و جهل بنعم « نسوا الله فنسیهم »

۱ بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۱۰ بسم  
 . . . الرحیم N ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة التاسعة والخمسون بسم . . . الرحیم الاعتقاد علی  
 رب العباد والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید الانبیاء الاتقیاء وعلی آله اجمعین S ومن  
 کتبه قدس الله روحه بسم . . . الرحیم وبه استعین الحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید  
 الانبیاء والاتقیاء T / 2 - 3 حق . . . داراد T S P M I - N / 3 - 4 الفاطر 34 :  
 3 / 5 العنکبوت 29 : 63 / اکثر (قرآن) - T S P N M I / 6 صریح P M I - T S N /  
 او P I خدا S M - T N / 6 - 7 منعم . . . نعم تواند بود S انعام تعالیٰ . . . النعم تواند  
 P I انعام منعم بعد معرفت منعم تواند بود T N M / 8 الاعراف 7 : 16 / گفته اند P M I  
 است T S N / 9 الاعراف 7 : 17 / 10 سباء 34 : 13 / 11 و جهل بنعم P M I بنعم  
 جهل تمام بود S - T N / التوبة 9 : 7 /

\* \* \* نامة پنجاه ونهم 26 T . 59 S . 50 P . 15 N . 56 M . 39 I \* \* \*





گویم: هرگز رکعتی نماز نکردی، ندانم باورت بود یا نه؛ یأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد ویصلون ولیس فیما بینهم مسلم، خبر است.

- 3 ۷۴۷ - اگر بجهل خواهی تا همه ذرات ملک و ملکوت پر نعمت نه بینی، چنانکه در هر ذره نعم تا متناهی بدانی، از نعم او بی خبری، چرا گویی: ربنا لك الحمد ملؤ السماوات وملؤ الارض شکر بر قدر نعم بود. اگر همه آسمان وزمین نعم اوست، پس الحمد لله ملؤ السماوات وملؤ الارض، راست بود. باش تا «له ملك السماوات والارض» خود را با تو نماید. آنگه «رب العالمین» بدانی که چبود. آنگاه، اگر گویی: الحمد لله، از آنها باشی که اذا قال العبد الحمد لله ملأ ما بین الخافقین.

- ۷۴۸ - این همه تنبیهی دان حالی. یا نه، این علم بر تو واجب است. اطلبوا العلم ولو بالصین. تا طلب کنی بر تو واجب است، و بر من نیست که بطوف بگردانم بر من یزید داشته: العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک، فإذا اعطیته کلک فانت من اعطائه بعضه ایاک علی خطر. در فاتحه الکتاب همه چنین بباید دانست تا رکعتی نماز از تو درست آید. آخر شنیده بی که همه قرآن در فاتحه الکتاب است. شنیده بی ولیکن ندانسته بی کلمه بی از فاتحه این است که «الحمد لله». تا «له ملك السماوات والارض» بدانی، حقیقت «الحمد لله» ترا معلوم نگردد. پس همه آسمان وزمین بباید دانست تا الحمد لله گویی. اگر همه بدانی «الحمد لله» گفته باشی، ولیکن ناقص. پس هرگز «الحمد لله» جزوی کس

3 ملك T S P N I - M / 4 بی خبر T S N M خبری I جز این P / 7 الزخرف 43 : 85 ك / 10 یا نه T P N M I که S / 11 کنی T S P M I نکنی نیابی N / است T S N M بود P I / من T S P M I من واجب N / 12 بطوف P N I تطوف S بطواف M بر طواف T / 15 شنیده... ندانسته S N و شنیده T M - P I / این T P N M I - S / 16 سباء 34 : 1 ك / 17 دانست T P N M I - S / 18 ناقص... کس M - T S P N /.

نگفت و نتواند گفت ، لابل کسی در وجود نبود و نخواهد بود که از الفِ  
« الحمد لله » بلام رسد ، « الم » چه دانی که چیست .

- ۷۴۹ - دریغا ! دریغا ! که بس قاصر فهم آمده یی . در خبر است که  
روح اعظم تا در وجود آمد ، « الله » می گوید تا روز قیامت ، و هنوز حق  
« الف » بنگزارده بود ، و به « لام » نرسیده بود . آخر کی تواند بود که اول  
حروف الهیت را از علم خود داد بدهد تا بحرف دوم پردازد ؟ هیات !  
هیات ! هرچه در علم خدای است همه در طی عزِ « الم » است ؛ اما مرد باید که  
بویی داند برد . این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی - صلعم -  
را در میان آن ، بتو دوست نوشته ام . پندارم رسیده باشد ، پس بر آن وقوف  
افتاده .

- ۷۵۰ - ای عزیز ! نماز فرض است . و قرائت فاتحه الکتاب در او ، يك  
رکن است ، و « الحمد لله » از فاتحه يك کلمه است . اگر خواهی که الحمد لله  
گویی ، این علم آموز که طلب العلم فریضة . لعمری ! « وان تعدوا نعمة  
الله لا تحصوها » ؛ اما جهد خود بجای آور . و چون بدانستی که از حصر بیرون  
است ، آنکه بدانسته باشی . حالی هنوز دوری . چون بدانستی که نعم او  
بتامی بدانستن محال است ، با تو گویند : « إن الله لغفور رحیم » ، « لا یكلف  
الله نفساً إلا وسعها » . مقصود آن بود که بدانی که بیش از آن است که در فهم

۱ نگفت . . . نخواهد M - T S P N I / 5 اول SP N M الف و ن . . .  
T N داد ندهد S و ادهد M / پر دازد SP N M I رسد T / 7 T P N M I الف و ن  
8 / S بویی S N بوی T P M I / نقطه T S N M شک P I / T P I - T S N M  
12 يك T S P M I N - / 13 - 14 ابراهیم 14 : 34 ك / 14 حصر SP N M I حضرت T  
15 نعم T S P M I نعمت N / 16 بدانستی T P N M I / گویند T S M گویند  
P N I / النحل 16 : 18 ك / 16 - 17 البقرة 2 : 286 م / .

گنجد . اکنون که خود را محو بدیدی در میان کرم بی علت ما ، اکنون ما خود به نیابت از تو شکر خود کنیم که ما مستغنی ایم از شکر تو « فإن الله لغني حميد، غني عن شكرك . حميداً أي حمد نفسه بنفسه . جل الواحد الاحد وعزّ الكرم الاكرم . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد وآله اجمعين .



۱ که T S N اکر / P I - M / اکنون ما T P M I اکنون N - S / 2 از تو T S N فواز تو / P M I / کنیم T S M بگویم P I گفتیم N / 2 - 3 ابراهیم 14 : 8 ک / 3 نفسه T S N M / P I / 4 والسلام / N M - T S P I / والحمد لله / N I - T S P M / رب العالمين / P N I - T S M / 4 - 5 وصلى . . . اجمعين M وصلواته على محمد وآله الطاهرين T والعاقة للمتقين / P N I - S .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۵۱ - حق تعالی آن برادر اعزرا در ضمان سعادت و سلامت بداراد .
- 3 بدان ای دوست عزیز که این نبشته شب پنج شنبه نوشتم، سلخ شوال فی الثلث الاول من النصف الآخر. و دیروز آدینه نوشته بی خواستم نوشتن، در این معنی که « یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم ». در آغاز خود بعالمی دیگر افتادم .
- ۹ و از آن مقصود که مرا بود باز ماندم . اکنون آن نوشته چون تمهیدی دان این مکتوب را ، و در اینجا مقصود بشنو ! و ارجو که آن نوشته آید که در دل می گذرد ، و بعالمی دیگر نیفتم .
- ۷۵۲ - و یقین دان که شکر راه بهشت است . از آنجا باشد که در تفسیر گویند : « اهدنا الصراط المستقیم ، أي طریق الجنة . و گویند : « لأقعدان لهم صراطك المستقیم » هو طریق الشکر . همه یکی بود؛ اما هر که معنی از لفظ طلبد ، مغایرتی پندارد . و کسی که لفظ تبع معنی داند ، شیطان در چنین مهالك راه برو بتواند زدن .

بسم . . . الرحیم M و من رسالته رحمه الله ۱۶ بسم . . . الرحیم N و من کتبه رضی الله عنه  
الرسالة الرابعة والستون بسم . . . الرحیم اعتصمت بالحمی الذي لا يموت S / 2 / 3 / 4 / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13  
ما ندم M / S - N / 3 - 4 فی . . . دیروز M / S / 5 الفرقان 35 : 3 / 4 / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13  
بعالمی M در عالم S / 6 که مرا بود M / S / 7 و در اینجا مقصود M / S / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13  
است N / 8 می گذرد S میگذرد M / N / 9 باشد M / S / 10 بود N / 11 گویند M / S / 12  
الفاتحة 1 : 6 / 10 - 11 الاعراف 7 : 16 / 10 - 11 ای . . . المستقیم M / S / N / 13  
13 برو S M بروی N / .

\*\*\* نامه شصت 64 S . 16 N . 57 M \*\*\*

- ۷۵۳ - ای دوست عزیز! آنکه از لیث ، مثلاً معنی گوش دارد ، چون لفظ اسد بشنود ، گوید : همان است که شنیدم و هر دو یکی است . اما اگر
- 3 کودکی بود که تازی نداند ، و از لیث عین اسم و نقش حروف می شنود ، چون لفظ اسد بشنود گوید این نه آنست ؛ زیرا که آن لفظ لام و یا و ثا بود ، و این لفظ دیگر الف و سین و دال است . و این را برهانی پندارد . و آن کس که
- 6 گوید : اسد عین لیث بود ، مخطی داند قطعاً . و نداند که انکس در معنی اتحاد دعوی کرد . یا نه ، او نیز این قدر داند که لفظ لیث و اسد متغایر است . اما بر کودک سماع حروف غالب بود . چون با او گویند لیث چه بود ؟ حالی
- 9 گوید : لام و یا و ثا ، و بر عاقل معنی غالب بود ، چون او را بپرسند که لیث چه بود ؟ حالی گوید که شیر ، « ولکل درجات مما عملوا » و « کل يعمل علی شاکته » ؛ أمّا « والله فضل بعضکم علی بعض » . کودک در آنچه گفت بنزدیک
- 12 عاقل معذور است ، اما عاقل بنزدیک کودک مخطی بود .

- ۷۵۴ - اکنون بدانکه اگر کسی گوید که همه قرآن در سورت فاتحه است ، راست بود ؛ اما بود که افهام قاصر بدین راه نیابد . و همچنین گویند
- 15 که فاتحه همه در « بسم الله » است ، و راست بود این ، تا انجا که گوید : همه در نقطه بای « بسم الله » است ، و بنزدیک اهل الفهم عن الله این حدیث روشن تر از آفتاب است . اما « إن الله حرمها علی الکافرین » . چه کنند مسکینان؟
- 18 « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » .

1 آنکه . . . دارد S M بدانکه هر که تازی داند چون لفظ لیث شنود شیر فهم کند  
 و N / 2 است که M - S N / 3 بود S N است M / لیث S M لفظ لیث N / نقش S نفس  
 NM / می S - NM / 5 دیگر M - S N / است S - N M / 6 بود S N است M / در  
 S M که در این N / 7 یا نه N - S M / 9 لام و یا و ثا S M ل ، ی ، ث N / 10 که شیر S M  
 شیر بود N / الانعام 6 : 132 م / 10 - 11 الامراء 17 : 84 ك / 11 اما S M - N / النحل  
 16 : 71 ك / 14 راست بود S N درست است M / گویند S M اگر گویند N / 15 و S -  
 NM / 17 است S N بود M / الاعراف 7 : 50 ك / 18 الانفال 8 : 23 م / .

۷۵۵ - ای دوست عزیز! باشد که ترا این همه بمثالی بر حد عقل تو، معلوم توانم کرد. بدانکه اگر اسامی موجودات آسمان و زمین، در مجلدات بسیار نویسند، چون سکین و سراج و محبره و قلم و اصبع و ذهب و فضه و کوكب و نار و هوا، آنکه گویند: هرچه در این مجلدات است، همه در این دو کلمه است «السموات والارض». عاقل داند که او چه گفت؛ ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل.

۷۵۶ - اکنون در فاتحة الكتاب، يك کلمه این بود که «رب العالمين». آخر نه هرچه از همه قرآن مفهوم بود، از لفظ «عالمين» فهم افتد، و در «بسم الله» همچنین بود مع زیاده؛ اما باشد که از فهم تو دورتر بود. و در نقطه بای «بسم الله» نیز همین بود؛ اما فهم تو هنوز خام است. باش تا غم دینت گیرد، و از سلطان ترا چندان یاد آید که از گلخنی! بو که آدبو! بجلال قدر لم یزل ولا یزال که تو در چشم مردان، کمتر از كودك شیر خواره در راه دین بار خدایی. ارجو که این حرمان بکنار گورنبری! و این افلاس بنزدیک خدا نبری! «ولعل الله یحدث بعد ذلك امرأ». تا بدان مقام نرسد كودك که از لفظ معنی شنود، نگوید که اسد شیر بود؛ لابل همه فهم او این بود که اسد، الف وسین و دال بود. نه پنداری که هیچ آدمی این چنین بیان کرده است، یا تواند کرد الا ما شاء الله!

1 عزیز N - S / این همه M این N / بر NM از S / 2 بدانکه M - S / 3 محبره N - S / 4 موجودات S M اسمای N / آسمان و زمین S سماوی و ارضی NM / 5 موجودات N - S / 6 کشت . . . جاهل NM و جاهل کشت S / 7 کلمه SM کلمه است و آن کلمه N / 8 همه M - S / 9 تو N - S / 10 نیز همین S همچنین M همین N / 11 بو که دبو NM بود که تو S / 12 ولا یزال N - S / 13 بری S نبری NM / 14 الطلاق 65: 1 م / 14 - 16 نرسد . . . نگوید SM رسد كودك که لفظ معنی گوید N / 15 همه M - S / 16 هیچ N - S / این چنین M چنین N این S /



- ۷۵۷ - اکنون در خور فهم خود گوش دار : « وتلك الامثال نضربها للناس » گفت : گوشدار! « اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا ». اگر در جمله بودندی ، نگفتی که « وما يعقلها إلا العالمون ». مقامی هست در راه سالک ، چون بدان مقام رسی ، بدانی که چه معنی که همه قرآن در نقطه بای « بسم الله » بود . عجباً از ناباکان و دلیران معذورش دار . توقیع و طغرای سلطان اورا دلیر میدارد . « لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً » . با سر آن مثل روم که میخواستم گفتن . پیش از آنکه سیلاب در آید و نویسنده را ببرد ، از بهر تو ای دوست خود را با ساحل میآورم . یا نه ، هندورا به آسیا که دید؟ مثل همدانی است . ندانم که شنیده بی یا نه؟ اگر نه ، لا بل ولا بل فرمان نبوت ، مارا با ساحل میآورد که سیروا سیر اضعفكم بالخشبة رفقا بالقوارير . معاشر العلماء ! كلوا الناس على قدر عقولهم . « إن كنتم تحبون الله فاتبعوني » راه من آنست که امرت أن أنزل الناس منازلهم فاكلهم على قدر عقولهم .

- ۷۵۸ - اگر در دائرة العلماء ورثة الانبيایی ، « فاتبعوني » ، كلوا الناس ، سمعاً و طاعة ، غزل :

فرود آر ای عماری دارِ آن ماه      عماری يك زمان بر گوشه راه  
مهارِ اشتر از منزل مکش پیش      مشو در خونِ ما الله الله

1 خور M خود S دوم N / 1 - 2 العنكبوت 29 : 34 ك / 1 - 2 وتلك . . . گوشدار  
SM - N / 2 الاعراف 7 : 179 ك و 29 : 44 / 3 العنكبوت 29 : 43 ك / در S بر NM /  
4 که چه M چه S که N / 5 بود M است SN / 6 البقرة 2: 143 م / 7 سر SM پس N / 8 ببرد  
S برد M نیز برد N / آسیا SM آسیاب N / 9 ندانم که NM ندانم S / یانه S - NM / اگر نه  
SN - M / ولا بل SM - N / بالخشبة M بالخسر S - N / 11 - 12 آل عمران 3 : 31 م /  
12 فاكلهم S نكلهم NM / 14 فاتبعوني MS از فاتبعوني N .

- مرو چند ان که مایک دم بر آریم مگر کز حال ما اندیشد آن ماه  
مگر دستور باشد تا در این راه چو دیگر بندگان باشیم همراه  
باب دیدہ گردِ ره نشانیم چو فراشانِ موکب گاہ و بیگاہ 3

- چون کشتی غرق خواهد شدن ملاح را، چندان غم گیرد از کار خویش که  
از کس اورا یاد نیاید . تو یک ساعت منتظر می باش ، تا مرا با من دهند .  
آنگاه نصیب تو با تود هم ، إنْ أُخِرَ فِي الْاَجْلِ . گفت چبود؟ گفت : المؤمن  
اذا خلا ترنم . من لم يتغنَّ بالقرآن فلا اغناه الله . عليك سلام الله يا معاذ ! تعالوا  
نؤمن ساعة . خرمن سوخته را جز خرمن سوختگان شناسند . شعر :

- آیا بود آنکه باز بینم رویت ؟ در دیدہ کشم چو سرمه خاک کویت ؟  
گر قدر تودی همی ندانست رهی امروز همه جهان و تایی مویت

« وانثك لعلی خلق عظیم » . بیت :

- تیغ خویش از خون هر تر دامنی رنگین مکن  
چون تو رستم پیشه بی آن به که بر رستم زنی

- ۷۵۹ - مجنون صفی باید اولاً ، تا در دام لیلی تواند افتاد . اگر صد هزار  
هزار مجنون صفت باشند که همه افتاده اند ، بیک غمزه لیلی . شعر :

صفراء لو نظرت يوماً الى حجرٍ لَأَثَرَتْ نُقْمًا فِي ذَلِكَ الْحَجَرِ

1 حال S N خاک M / اندیشد SM بیندیشد N / 2 دستور SM / 3 چو N / 4 چو SM  
چو N / شدن S شد N M / از کار M در حق S N / 6 گفت المؤمن SM / مؤمن N  
7 عليك S N عليكم M / 8 سوخته S N سوختگان N / شعر S N است M / 9 مکه M  
S بودا که N / 10 کر . . . همی SM کر . . . اگر N / شعر N / تایی S تایی M / 11  
القلم 68 : 4 ك / 13 بر S N با M / 14 اولاً S N - M / 15 هزار S M - N / شعر  
. / S - N M

از غمزہ تو رخنہ شود سنگ سیاه . عجبا از این سودای حدیث عجبا !  
رباعی :

3 گر رنگِ رخت بباد بر داده شود    باد از طرب رنگِ رخت باده شود  
ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی    کوه از لبِ تو عقیق و بیجاده شود

ولو تَنَفَّلْتُ فِي الْبَحْرِ وَالْبَحْرِ مَسَالِحُ

6 لاصبح ماءُ البحرِ من ريقها عذبا

ای آنکه به نیکوی بماهی مانی    بر تو به وجود اگر بکاهی مانم

سنه الله . مرا است این دو بیت :

9 يك روز گذر کردم در کوی تومن    تا گاه شدم شیفته روی تومن  
بنواز مرا که از پی بوی تومن    ماندم شب و روز در تکاپوی تومن

این بیت از خاص خاطر است :

12 صد هزاران جانِ متواری در آری زیر زلف

چون بده کوکب کندِ عقلها را خم زنی

۷۶۰ - جهان عشق پر عجایب است ، اما عاشقی باید که در این حدیث

15 بویی برد ، چنانکه گویند :

اندوهِ تو می دواندم گردِ جهان    سودای تو پیداو نشان تو نهان

ای دوست عزیز! آمدم با پیش تو ، با عشق در آئی تا عجایب بینی . اگر چه

18 راه می زنند ، اما تمامی هم نخواهم کردن . این مثل بشنو در مثال نقطه بای

1 سودای حدیث S سودا N حدیث M / عجبا رباعی N نظم M شعر S / 4 در SN کو

M / 8 سنه الله S - NM / مرا است این دو بیت N - MS / 9 روی SM بر روی N /

10 پی NM خوش S / 11 این ... است M این دو ... است بیت S بیت N / 13 عقلها را خم

حلقها را خم M عقلها را کم N / 14 عاشقی باید S تا عاشقی بود NM / 17 آمدم با NM آمد

S / تو SM نو مصراع N / 18 بای M ب S - N .

- بسم الله که جهانیان را از آن بسی فتوح خواهد بود . كودك از اسد حروف  
 بیند ، عاقل معنی شنود ، و همگی خیال او صورت شیر بود . اما اگر عاشقی  
 بود که حروف شیر مثلا بخطِ معشوق بیند ، یا از زبان معشوق بشنود ، همگی  
 او تلذذ بود بسمع صوتِ معشوق یا دیدن خطِ او . « والله المثل الاعلی » . این  
 عاشق نه حروف شیر داند ، نه معنی شیر ؛ زیرا که لذتِ سماع او از معشوق  
 او را بغارت بداد . او را پروای کار دیگر نماند . اگر بجای اسد ذیب گوید :  
 یا عسل گوید ، یا سم گوید ، بنزدیک عاشق همه یکی بود . و از همه يك قوت  
 خورد ، و يك چیز داند . اگر چه عاقل معانی این الفاظ متغایرداند ، عاشق  
 همه را يك معنی داند ، که او غافل است از فهم مسمیاتِ این الفاظ ، و مستغرق  
 است در لذتِ ادراكِ آوازِ معشوق . لذتِ ادراكِ آوازِ معشوق عاشق داند .

۷۶۱- بوجهل از « تبت یدا ابی لهب » ظاهر معنی شنید . كودك همه حروف

- شنید بی معنی : بوجهل در ادراك معنی از عدد حروف غافل بود ، و حکم آن  
 حروف در عالم عقل و تمیز بطل گردد . عاشق از « تبت یدا ابی لهب » بی معنی  
 دیگر شنود که بوجهل را آنجا راه نیست . « وجعلنا من بین یدیهما سدّاً ومن  
 خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وإذا قرأت القرآن جعلك بینك  
 و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » . « یحیونه » از « یحییهم » در  
 خلوتخانه « کهیصص » شنودند آنچه شنودند . السر بی بی و بین عبیدی « فأوحی  
 الی عبده ما اوحی » :

كفتم صنایع عشق تو بخروشم لب بر لب من نهاد و خانه و شوم

1 بود S N / M 2 شیر M اسد S N / 7 گوید نام S M / 8 سوزن S N / 9  
 10 لذت . . . داند S N - M / 11 ، 13 فب III : 1 ك / 12 شنید S M / 13 بود همه N  
 كودکی همه S كودکی همین M / 12 معنی از عدد S N / 13 معنی M / 14 بود S N M / 15  
 14 یس 36 : 9 ك / 15 - 16 الامراء 17 : 45 ك / 16 ثالثه 17 : 51 ك / 17  
 النجم 53 : 10 ك / .

- ۷۶۲ - فضیل عیاض ره زنی کردی . چون « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
 أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ » ، بشنید ، اورا بغارت قهرِ ازل یا لطفِ ازل  
 3 بدادند . همه ممکن بود و تو ندانی . اگر بجای این آیت ، « اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ  
 حِسَابُهُمْ » شنیدی ، یا « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ » ، یا سوره « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ » ،  
 یجلال قدر ازل که همین کار با او کردی . و در حق او همه يك معنی داشتی  
 6 « طه » در حق عمر خطاب کرد آنچه کرد ، و خواهرش که میخواند  
 ندانم که دانست که چه می گوید ، یا نه چون وقت سایه افکنده بود ، اگر  
 بجای « طه » « کهیصص » بودی ، یا « یس » ، یا « حمسق » ، همه یکی  
 9 بودی . ترا همه یکی بودی بر همه یکی ننماید . عاشق را کلام معشوق همه یکی  
 نماید . و از همه قوت برابر خورد ، تا از مقام مبتدیان در گذرد .

- ۷۶۳ - والله العظيم شانه که این در بدایت عشق بود که هر چه در همه  
 12 قرآن بود ، در نقطه بای « بسم الله » بود . تا غلط نپنداری اما این  
 بدایت را نهایت کو ؟ صبح نزدیک است و طبع ملول گشت ، و نهاد بشری  
 ضعیف است ، و دل بار برگیرد چندانکه ، خواهی اگر بشریت سستی  
 15 نکردی . و عالم ملکي بس تنگ است . وسعتِ عالمِ خدا را جز دل آدمی  
 نداند « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » ، « والله واسع  
 عليم » ، « أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ » ، « تَوَاتَى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءِ » ، « وزاده بسطة في

1 ره S N راه / M چون S M - N / 1 - 2 الحديد 57 : 16 م / 3 - 4 الانبياء 21 : 1 ك /  
 4 المؤمنون 22 : 1 ك / القدر 97 : 1 ك / انزلناه N M انزلناها وفرضناها S / 5 قدر ازل S  
 قدر ازل N و قدر لم يزل M / همین N M این S / با او M و S - N / 6 و 8 طه 20 : 1 ك / طه  
 N M که طه S / کرد آنچه S N آنچه M / که S N - M / 7 دانست N M دانست S /  
 می گوید S می خواند N M / 8 مریم 19 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الثوری 42 : 1 ك / حمسق  
 M ح M / 9 ترا همه یکی بودی S - N M / بر S ترا N M / 11 شانه N M شاید S /  
 12 بای S M ب N / 13 را نهایت S N - M / 14 ضعیف S M بس ضعیف N / بار بر S M  
 باز N / 15 تنگ S M نیک N / الزمر 39 : 22 ك / البقرة 2 : 247 ، 261 ،  
 268 م / 17 النساء 4 : 97 م / آل عمران 26 : 3 م / البقرة 2 : 247 م .

العالم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء» وحی را که داند؟ «أكان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم». وحی اقسام است. در دو قسم علمای راه خدا گفته اند که اولیاء را هیچ دخلی نیست. در باقی اقسام، اولیا و انبیا 3 مشترکند «وإنك لتلقي القرآن من لدن حكيم عليم».

۷۶۴ - کجا افتادم دیگر بار؟ و چه جای اینست؟ بجان و سر عزیز

- تو ای دوست که این مکتوب می خواستم که مشتمل بود بر شرح نعم خدای (6)  
 تمالی اکنون که نبد، مرا بدین در چه گناه؟ لا ذنب لي في ذلكم طرفي على  
 قلبي جنی. «والله غالب على امره» و ویأبی الله الامايشاء. پیوسته  
 می نویسد، و سوالی میکند تا ببهانه آن چیزی می نویسم که پدید نیست که (9)  
 در هر نوشته چه فتوح خواهد بود خلق را. باشد که من و تو نیز به طفیل  
 به مطلوبی راه می یابیم. و نوشته های مرا علی الدوام مطالعه می کند تا دل خراب  
 نگردد. باشد که روزی روی فرجی ببینی. سرتی سقطی می گوید که (12)  
 هر چه من در آنم از برکت دعای معروف کرخی دانم که روزی یتیمی را بدر  
 دکان من آورد، و گفت این را جامه بکن. چون میرفت، دعا گفت. تسك  
 الله به، و بفضلك ما انت فيه. این همه از آن دانم. (15)

۷۶۵ - مرا بد عایاد دارد. روز فقر خویش را فراموش نکند. و روز

- عرفه بعد العصر الی المغرب حدیث در باقی کند، و جایی خالی حاضر شود،  
 و ما را بدعا یاد دارد و گوید: یا رب! کارك قاضی در دین و دنیا تمام کن! و هر (18)

1 - 2 یونس 10 : 2 ك / 4 النمل 27 : 6 ك / 5 جای N وقت SM 6 / 7 بدین در چه SN در نیم درجه M / 8 جنی NM حینا S / 9 پیوسته N دیدار SM / 10 خلق SM عالیان N / نیز N - SM / طفیل به S طفیلی NM / 11 می SN به M / کند SM کن N / 12 باشد S و باشد NM / روی S - NM / 13 در آنم N دانم SM / کرخی S - NM / که S - NM / را SM - N / 14 دعا S - NM / 15 همه SM همه را N - 16 - 18 و روز ... هر N - SM .

- دعا که کند ، مقبول بود ، ومستجاب تا داند . واز جمله دعوات صد بار بگوید : بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله . ما شاء الله كل نعمة فمن الله .
- 3 ما شاء الله الخير كله بيد الله . ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله . که این دعای خضر والیاس است ، ویقین داند که چون ساعت عشیه یوم عرفه ، در سال وقت نیست الا اهل معرفت را که پیوسته ایشانرا با دوست عرفه و قدر و آدینه است چنانکه شنیده یی . ای درست مرا شنبه و آدینه یکی است . وقت مغرب همه روز عرفه بحضور تمام پانزده بار بگوید : لا اله الا الله .
- و اگر خود را هیچ دعا نگوید ، شاید ؛ اما هفت بار بگوید که اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات ، والمسلمين والمسلمات ، حیثهم ومیتهم ، شاهدهم وغائبهم ، قریبهم وبعیدهم ، إنک تعلم مثوالم ومنتقلیهم . والسلام . والحمد لله رب العالمین .
- 9



،

1 - 10 دعا ... العالمین M - S / N از S در M / 3 که S - M / 5 آدینه S ادینه یکی M /  
 6 شنیده یی M تو شنیده یی S / 7 مغرب M الغروب S / یانزده S یازده M / 10 قریبهم S - M /  
 والحمد M علیه اولاً و آخراً والصلاة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والحمد S / ودر اینجا نسخه  
 S چنین پایان یافته است : لله الحمد والمنة فرغ عن تعليقه بعون الله وحسن تأييده ونوفيقه علی يد  
 العبد المذنب الضعيف المحتاج الى رحمة الرب القوي الغني يونس بن شادي ولي الدين اللادريقي المولوي  
 اصلح الله شأنه وغفر ذنوبه . وقد تم النصف الاول من هذه الرسائل في جمادي الثانية لسنة ثلاث  
 وثلاثين وسبعماية . وتم النصف الآخر في شوال المبارك لسنة اثنين وستين وسبعماية .

اموت وبقی بعد ما قد کتبتہ فیالت من یقرأ کتابی دعا لیا

لعل الهی یعف عني بفضلہ ويعفو تقصيري وسوء فعالیا

آمین یا رب العالمین





3 همت خالی است اورا این فرض نیست . هر که را فرض است که مستوفی سلطان بود مثلاً ، اورا علم حساب و کتابت آموختن فرض بود . اما جولاهه و کناس را این فرض نیست . فان الهموم بقدر الهمم ، چنین تواند بود :

وکل طریق آتاه الفقی علی قدر الرجل فیہ الخطی

6 ۷۶۸ - آنرا که عاشق کمال بوبکر صدیق و ابراهیم خلیل آوردند لا بد پای بدو کون باز نیاورد « پریدون وجهه » ، دنیا و آخرت اورا کجا سیر می کند :

کرا لبان تو باید ، شکر چه سود کند؟ بجای مهر تو ، مهری دگر چه سود کند؟

9 خلیل را فرض راه بود که چندین بار بشنید : یا قدوس ! و چندین رمه گوسفند بقایل این کلمه داد . نام معشوق شنیدن اورا عزیز تر از جان بود چه جای رمه گوسفند بود . آن ساعت جبرئیل عروج می گرد و می گفت : بحق اتخذته خلیلاً . اما مجنون صفتی باید که در نام لیلی شنیدن جان تواند باخت . فارغی را از عشق لیلی چه خبر ؟

15 ۷۶۹ - بوبکر صدیق چیزی خورده بود از دست غلامی ، و ندانست که آن از وجه مستطاب است یا نه . پس از آن مگر اورا بر آن وقوف افتاد ، از غلام خود پرسید که آن طعام از کجا آوردی؟ گفت : « تکهنت لبعض

1 همت S P M I هم N / اورا این فرض S M وی را این فرض N فرضی P I / هر N M S و هر P I / است که S N M است او اهل تحقیق است مثلاً چون کسی خواهد که P I /  
2 سلطان بود S P M I بود از ان سلطان N / مثلاً S N M - P I / علم . . . فرض S N M حساب آموختن و کتابت و علم آن بروی فریضه P I / جولاهه P M I جولاهه S N / 4 الرجل P N M I رجلیه S / 5 عاشق P N M I عشق S / 9 - 16 که چندین . . . لبعض P N M I - S در نسخه I در اینجانبه دوم نامه 57 نوشته شده است که در سطر 8 صفحه 435 بعد چاپ شد / 9 بشنید S P M بشنید N / 10 معشوق P N M معشوق او S / 11 بود S است P N M / 12 جان S P M جان را N / 13 خبر S M خبر از این نقطه P N / 15 مگر او P N M ابو بکر S / بر آن P 2 M بدان N / .

- أحياء العرب فاعطوني ذلك. وقد نهى رسول الله - صلعم - عن حلوان الكاهن. والخلوان ما يعطى الكاهن - چون بوبکر این بشنید ، انگشت در دهن کرد وقتی کرد . واگر از فقهای ظاہر پرسی ، گویند : چون در حال خوردن 3 ندانست ، اورا البتہ در آن هیچ بزه نیست کہ اگر خود شراب خورد و نداند ، و یا مُردار خورد و نداند او معذور است ، قی کردن را چه معنی ؟ با آن فقیہ بگو کہ لیس بعشك فادرج ! نہ کار تو است ونہ کار پسر عم تو ! 6

فاعمد لما تملو فمالك بالذي لا تستطيع من الامور بدان

اهل ظاہر را کار با ظاہر است . ایشانرا بحقیقتِ این حدیثِ راه نیست .

- 770 - جوانمردا ! « وخافون » فرض راه بوبکر بود . عاشق چه کند کہ از معشوق نترسد ، یاد آورد « خفني كما تخاف السبع الضاري ! لعمرى ! آنکہ عاشق لیلی نیست آنچه فرض راه مجنونست ، اورا فرض راه نیست . در راه عمر خطاب کدو بر دلق دوختن فرض بود ، و در راه اویس بازیچہ کودکان بودن 12 فرض بود . اما بوجہل را فرض راه طلب ملک مکہ بود ، ومصطفی را از آنجا بیرون کردن فرض بود .
- 771 - چون مصطفی در راهِ مدینہ میرفت وا بوبکر ، بخارستان رسیدند . 15 ومصطفی را - صلعم - پای برهنہ شدہ بود . بوبکر اورا دردوش گرفت .

1 - 16 احياء . . . گرفت SPNM - I / 1 احياء PNM حی 2 / S والخلوان PNM - M / 3 کرد SNM کرد تا هر چه خورده بود بدر انداخت . چون هیچ نماند . . . از شکم انداخت P / چون PNM - S / 4 کہ PM و N - S / 5 PNM - S / 6 کہ SPM - N / 7 فاعمد SP فاعمل N فاعمد M / بدان PNM - S / B اهل SPN کہ اهل M / 9 آل عمران 3 : 175 م / 11 اورا فرض راه NM او را فرض S فرض راه او P / 12 بر PNM - S / 13 - 12 و در . . . فرض بود SPN - M / 13 طلب SPM - N / 14 فرض بود SPN - M / 16 مصطفی را S مصطفی PNM / در SP بر NM .

عوام پندارند که او را از آن رنجی بود. ندانند که تاریخ روزگار بوبکر بود. مگر - والله اعلم - در همه عمر خویش آن شادی ندیده بود. هیچ دانی که بوبکر آن ساعت وقت خود را بانشاد کدام بیت می گذرانید؟ بشنو! ارجو که بشنوی، اما ترا هنوز گوش عاشقان نیست، این چون شنوی؟

بانگِ جوی مولیان آید همی      بوی یا رِ مهربان آید همی  
رودِ جیحون از نشاط روی دوست      خنگِ مارا تا میان آید همی  
دشتِ آمو با درشتی ریگِ او      زیر پایم پر نیان آید همی

بجلال قدر لم یزل تا نرسی نشنوی « انهم عن السمع لم عزلون » . « فاعتبروا یا اولی الابصار » فرض اولو الابصار است . اما « صم بکم عمی » را فرض نیست .

۷۷۲ - ای عزیز! از مقصود خود باز میانم . « اذکروا نعمة الله » فرض است در راه خدا؛ زیرا که صاحب همت را از « وقلیل من عبادی الشکور » بودن فرض است . و شکوری بی ذکر نعم بل بی ذکر منعم نبود . ای عزیز! اگر چه ذکر نعم شکر نعم بود. اما شکر نعم دیگر بود، و شکر منعم دیگر، « واشکروا لی ولا تکفرون » . اما این خطاب با مردمان است « یا ایها الناس »

1 - 15 عوام . . . الناس I - S P N M / پندارند S N M الناس دانند P / از S P M مگر N / که تاریخ P N M با رنج S / 2 همه S P N - M / 3 بانشاد S N انشاء P M / 4 عاشقان P M عاشقانه N عاشقانت S / شنوی N M شنوی اسمعك الله S شنوی اسمعك الله بالخیر . رود کی گوید P / 5 بانگ . . . مولیان S P M یاد . . . عاشقان N / 6 - 7 رود . . . دشت . . . همی S دشت . . . رود . . . همی N P M / 6 رود S P M آب N / 8 قدر S P N و قدر M / الشعراء 26:212 ك / 8 - 9 الحشر 59 : 2 م / 9 البقرة 2 : 18 : و 171 م / 11 عزیز S N M برادر P / الفاطر 35 : 3 ك / 12 همت S نعمت P N M / سبأ 34 : 13 ك / 14 اگر . . . اما N از ذکر شکر نعم شکر منعم بود S P M / 15 البقرة 2 : 152 م / مردمان N M مردان S P / الفاطر 35 : 3 ك / .

- اذکروا نعمة الله . « اولئك كالانعام » از مردم نباشند بنزدیک مردم . اینجا بدانی که قرآن اهل الفهم عن الله شنودند . بوجهل - لع - هرگز نشنود . عمر خطاب گوید : ليس في القرآن ذكر الاعداء ولا خطاب مع الكفار . در قرآن با « بل هم أضل » خطاب نیست ، اما ظاهریان را اینجا راه نیست . « واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا افك قديم » . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين .
- 3
- 6



1 - 6 اذکروا . . . اجمعين S P N M - I / 1 الفاحر . . . : 3 ك / الاعراف 7 : 179 ك /  
 2 قرآن S P M - N / 4 الاعراف 7 : 179 ك / اینجا و نه نیست S N M و نه نیست P /  
 4 - 5 الاحقاف 46 : 11 ك / 5 والسلام . . . العالمين S P M - N / 5 - 6 و صلی . . . اجمعين  
 . / S P N - M

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۷۳ - اگر مرا بن باز گذاشتندی صداع کتر دادمی . ولیکن لارای مان  
لا یطاع . بزرگان را در دسر دادن کار من نیست ، لیکن ، مکره اخیک لا  
تعمل . ای بزرگ دین و دنیا ! اولاً مرا معذور دار ، اگر راه عادت خلق  
نسپریم در مکاتبات که مصطفی - صلعم - گفت : کلُّ محدث بدعة .  
واز محدثات بدع یکی آنست که در نامه نویسند که العبد والخادم والفلان .  
این بدعت است . بروزگار مصطفی بدو چنین نامه نبشتندی که : من فلان ابن  
فلان ، الی محمد رسول الله . و اکنون اگر کسی این سنت بکار دارد ، مردم برو  
شناعتی عظیم کنند . و اگر در این خوض کنم از مقصود که مهم تر از این است  
باز مانم . والاهم فالاهم .

۷۷۴ - ای عزیز! بدان و آگاه باش که در گوهر تو چنانکه میشنوم از  
همگان ، طلب سعادت اخروی درست . و این بزرگ دولتی است ، لا سیما فی  
عصرنا . اما ینک نکته بدان ؛ صورت خیر دیگر است ، و حقیقت خیر دیگر .  
نباید که همه عمر خود خرج کنی در صورت خیر . و چون ناصیه ملک الموت  
بینی ، جز پنداری غلط در دست خود نبینی « و بدها لهم من الله ما لم یكونوا  
یحسبون » . قهر خود با تو تمام نماید . بدانی که این چه بود که « و قدمنا الی

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الحادیة  
و الستون بسم . . . الرحیم وبه نستعین . وما توفیقی الا بالله S / 3 لا یطاع ( تصحیح ) یطاع  
S / اخیک ( تصحیح ) اخوک S / 15 - 16 الزمر 39 : 47 ک / 16 الفرقان 25 : 33 ک /

\*\*\* نامه شصت و درم S 61 \*\*\*

ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً « نعوذ بالله، جلالت ازلی که از این قوم خبر دهد، چنین گوید: «الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا».

3

۷۷۵ - صورت نماز دیگر است و حقیقت نماز دیگر. از صورت بی حقیقت

در قرآن مجید چنین گوید که: « فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون ».

صورت زکات و صدقت دیگر است و حقیقتش دیگر. از صورتش که بی حقیقت بود، چنین خبر دادند در کلام ازل که: «الذین ینفقون اموالهم رثاء الناس ولا يؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر» ، « فمثلہ کمثل صفوان علیہ تراب فأصابه وابل فترکه صلداً ، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا » ، « ذلك هو الضلال البعید » . فریاد از مکرر ازل « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون » .

۷۷۶ - صورت روزه دیگر است، حقیقتش دیگر. از صورت بی حقیقت

چنین خبر دادند از جناب محمدی - صلعم - : رب صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش . همچنین در حج، و هجرت، و جهاد . گویند : هؤلاء السوایح ولیسوا بحاج . و « من کانت هجرته الی دنیا یصیبها، او امرأة یتزوجها، فهجرته الی ما هاجر الیه » . و در جهاد گویند که : ورب قتیل بین الصفین ، الله أعلم بنیته . لا بل در حقیقت لا إله إلا الله گویند که : من قال لا إله إلا خالصاً مخلصاً دخل الجنة . أفضل ما قلته أنا والنبیون من قبلی . لا إله إلا الله . اما چون صورت بود و حقیقت نبود، چنین گویند : « ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین » چرا چنین بود؟ زیرا که « یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواهم یضاهون قلوبهم . کفروا من قبل » .

21

1 الفرقان 25 : 33 ک / 2 الکهف 18 : 104 ک / 5 الناعمین 107 : 3 ک / 7 النور 24 : 25 ک / 8 النساء 4 : 38 م / 8 - 9 البقرة 2 : 264 م / 9 ابراهیم 14 : 18 ک / 10 الاعراف 7 : 182 والقلم 68 : 44 ک / 18 - 19 البقرة 2 : 8 م / 19 - 20 الممتح 48 : 11 م / 20 - 21 التوبة 9 : 30 م / .



۷۷۷ - ای عزیز! این حدیث دراز است. و اگر بتفصیل صور طاعات و حقایقش مشغول شوم از مقصود باز مانم. علی الجملة بدان که خیر می کنی، لیکن، اولاً میباید که مکامن شیاطین در نهاد خود بدانی، تا مغرور نباشی و بی حاصل نمائی. تا خلیل - صلعم - گوید: «ولا تخزني يوم يبعثون». گویی ترا کار چون خواهد بودن؟ معذوری از دین جز نامی نشنیده‌یی. چه اگر تهدید این آیت دیده بودی که «إنَّ الدين عند الله الاسلام» کار تو برخلاف آن بود. «قل هو نبا عظیم انتم عنه معرضون»، «ولتعلمن نبأه بعد حين»؛ اما ترسم که چو بیدار شوی روز بود. گویی بار خدایا «أبصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحاً إنا موقنون». با تو گویند از جناب قهر ازل که «أولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير؟».

۷۷۸ - مهم ترین کاری که ترا در پیش است آنست، که بدانی که ترا بچه مشغول میباید بودن؟ از قرآن گوش دار که ترا بیان کند که «وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون». اما عبادت را صورتی هست و حقیقتی. «إنَّ الله طيب لا يقبل إلا الطيب»، «ألا الله الدين الخالص»، «إنَّ الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا». چون عبادت بی حقیقت را هیچ حاصلی نخواهد بود که «وما أمروا إلا ليعبدوا الله» ولیکن «مخلصين له الدين».

۷۷۹ - چه گویی؟ ترا مهم ترین کار آنست که بدانی که عبادت را حقیقت چیست؟ و مقبول کدام بود و مردود کدام؟ وهان! وهان! تا نپنداری که مقبول و مردود مردانرا معلوم نیست که این هنوز در خامی بدایت مریدان معلوم شود. اما آنچه در نهایت واصلانرا بلجۀ کار معلوم خواهد شد که یارد

4 الشعراء 26 : 87 ك / 6 آل عمران 3 : 19 م / 7 ص 38 : 67 ك / ص 38 : 88 ك /  
8 - 9 السجدة 32 : 3 ك / 9 - 10 الفاطر 35 : 37 ك / 12 - 13 الذاریات 51 - 56 ك /  
14 الزمر 39 : 3 ك / 14 - 15 فصلت 41 : 30 ك . والاحقاف 46 : 13 ك / 15 - 16 البينة  
98 : 5 م / .

گفت؟ و که تواند شنید؟ العلماء ورثة الانبياء. از جناب نبوت علمارا وصیت چنین کردند که: كلّموا الناس على قدر عقولهم. طلب کن تا خود شرط قبول عبادت چیست که طلب العلم فريضة على كل مسلم. این از آن علم است، و اگر نکنی معذور نیستی.

۷۸۰ - ای عزیز! مصطفى -- صلعم -- میگوید: سبق درهم بمائة الف

درهم. آن علم طلب کن که بدانی که درمی به که باید داد؟ و چون باید داد؟ و کی باید داد، تا از صد هزار به بود؟ یا علی! - او - یا معاذ! اخلص في العمل، يحزك القليل. ای عزیز! چون اخلاص بود اندک تو از بسیار دیگران به! آن نشنیده‌یی که: یا حبذا نوم الاكياس و بطرهم، كيف يعيبون سهر المحقى واجتهادهم. و لمثقال ذرّة من صاحب تقوى و يقين اعظم عند الله مما طلعت عليه الشمس من المغرورين. نوم العالم عبادة و نفسه تسبيح، همین معنی است.

۷۸۱ - در تورات چنین گفت: یا موسی! ما أريد به وجهي، فقليله كثير، و ما أريد به غير وجهي، فكثيره قليل. گفت چه بود؟ چنین بود؛ آنرا که خواستیم بهر گونه که بود برداشتیم. هر که را ما برداشتیم هرگز نیفکنیم. في وجهه شافع يحو سيئاته من القلوب و يأتي بالمعاذير. « فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » عجبا!

و اذا الحبيب أتى بذنب واحد جاءت محاسنه بألف شفيع

۱۹ و آن مدبرن دیگر هر چه صورت خیر دارد، همه شر است که من لم يكن للوصال أهلاً فكل حسناته ذنوب. « سبقت لهم منا الحسنی » خواسته ما را بدهند و « ذرأنا لجهنم » رانده ما بوند.

9 نوم ( تصحيح ) يوم S / بطرم ( تصحيح ) نظرم S / 15 - 16 الفرقان - 25 : 70 ك .

19 حسناته ( تصحيح ) احسانه S / الانبياء 21 : 101 ك / 20 الاعراف 7 - 179 ك .

۷۸۲ - وکرا رسد کہ چہ یا چون گوید؟ « لا یسأل عما یفعل وهم یسألون ». ودر اخبار داود چنین خوانده‌ام کہ یا داود اسمع منی وحقاً اقول:  
 3 الا ان اولیائی ... العمل ما یکفی الطعام من الملح . همانست کہ اخلص فی العمل یجزک القلیل . صاحب ذوقی میباید کہ بدانند دست در فترک دوستی آوردن و « وانی لک هذا » و من لک به ؟ تا بود کہ ترا از جوال غرور بدر آورد :

وقائلة من امها طال ليله زياد بن عمر ...

۷۸۳ - چه گویی؟ مصطفیٰ چرا گفت: ارزقني حبك وحب من احبك؟  
 9 اگر از جمالِ ازلی خبر نداری، باری دوستانِ او را دوست میدار! مصطفیٰ - صلعم - می گوید کہ احبوني کحب الله . لا بل « فاتبعوني یحبکم الله » . زهی منقبت! چه دانی کہ دوستیِ دوستان او چه بزرگ دولتی است؟ ار جو کہ بدانی. اگر این بندانی، هر چه دانسته باشی تا دانسته به است. اعوذ بك من علم لا ینفع . والسلام . والحمد لله رب العالمین . والعاقبة للمتقین .

۴



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۸۴ - نوشته او عزیز و برادر ، سلك الله به سبيل السعادة الاخروية والحياة الطيبة السرمدية ، رسید و شاد شدم که سخنهای آشنایان دیدم همه .  
 3) ارجو که آشنایی که من دانه در درون آن عزیز پدید آید . « وما ذلك على الله بعزيز » . آشنایی در درون چنان پدید آید بروزگار که پختگی در میوه و سپیدی در موی سیاه ، و طول و عرض در آدمی ، بروزگار .

۷۸۵ - ای عزیز ! همانکه آدمی چون از مادر بزاید هر روز لحم و عظمش زیادت گردد ، زیادتی که بحسب بصر آنرا ادراك نتوان کرد ؛ اما چون بحسب بعد سالی زیادتی بیند محسوس عقل ، حکم کند که هر روز لحظه (1) فلحظه آن زیادتی پیدا می شود . و آن زیادت خفی التدریج بود . چه داند که بیک روز هیچ زیادتی محسوس نبود . و این زیادت قطعاً بود . پس هیچ وجه نبود تا که گوید : در هر نفسی ترقی بود . و بیاض در شعر سیاه و پختگی در میوه .

1 بسم . . . الرحيم P . . . الرحيم و به نستعين M . . . کتبہ رضی اللہ عنہ . . .  
 الثانية والستون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا الله S / 2 / او عزیز و برادر S / 3 / برادر عزیز P / 4 / شدم S M نمودم P / سخنهای S M سخن P / همه S P / 6 / آشنایان P / 4 - 5 / ابراهیم 14 : 20 ك / درون S دل P M / 6 / 7 / آدمی . . . هر روز لحم M آدمی . . . هر روز لحم S M / 9 / لحم S / بعد . . . بیند محسوس M در محسوس بعد . . . بیند P / 10 / بیند . . . بیند S / 9 - 10 / هر . . . فلحظه S M آن روز بروز و لحظه لحظه P / 10 / شد S M زیادت پیدا می شود P / که S M که بیک در P / 11 / سپید S M / پیدا P / پس S M پس آنرا P / 12 / بود S M می باشد P /

Marfat.com

3 و شیرینی در انگور پیدا آید ، نه بیک روز بلکه هر ساعتی نو ترقی پیدا گردد .  
و مثالش آن بود که گرسنه نان خورد ، پس سیر شود . نه از یک لقمه سیر گردد  
بلکه از مجموع لقمه ها . اما لا بد سیری بعد لقمه خاص بود . و این را امثله  
بسیار است از عالم ملک .

6 ۷۸۶ - و المقصود من هذا کله آنست که آشنایی در دل ، در دین خدا  
و رسول و دوستان خدا بروز گار زیادت شود ، ولکن زیادتی خفی التدریج .  
چنان نبود که بیک روز مثلاً آدمی در خود کمال بیند که پیش ندیده بود در  
خود . ولیکن یک سالی صحبت کند ، مثلاً سخنهای از معدن آمده شنود . چه  
9 میدانی که چه میشنوی ! و با دوستان او در آمیزد ، ذره ذره صفات ایشان  
طبع او بدزدد و بحرکات و سکنت ایشان موصوف گردد . پس بعد سالی یقین  
بداند که بیش از آنست که سال گذشته بود . و باشد که هم صحبتی بود صاحب  
12 روزگار که در یک ماه صحبت او چندان تأثیر کند که در سالی بصحبت  
دیگری . و باشد که از مردی در یک ساعت و در یک روز ، چندان پردلی یا بد  
که زیادتی ظاهر در خود بیند . ولیکن این عزیز بود ؛ زیرا که چنین مرد در  
15 وجود کم بود .

۷۸۷ - اکنون اینجا بدانکه پختگی در میوه چون پدید آید بروز گار ،  
آنها اسباب بسیار بود : خاک و آب و هوا ببايد ، و تابش آفتاب و ماه ،

1 انگور S M / انگور و خرما P / آید S M / شود P / بلکه . . . گردد S بل هر نفسی  
نوبتو نشو و نما حاصل می شود و ترقی می پذیرد P بلکه هر ساعتی نشو و نما حاصل می شود  
و ترقی نو می پذیرد M / 2 شود S گردد P M / نه . . . گردد S نه بیکبار P M / 3 سیری  
S / 5 در دین S با دین P M / 7 چنان نبود S M نه چنانکه P / کالی S M زیادتی  
بیند و کالی P / 8 صحبت S M صد صحبت P / سخنهای S و سخن M و سخنهای P / 10 ایشان  
S P / او از صفات ایشان M / 14 پردلی یا بد S روشنائی بردل تابند P M / 14 بیند S M  
بیند و داند P / چنین S این چنین P M / 17 و آب و S ببايد و آب ببايد و اختلاف P ببايد  
و آب ببايد و M / و ماه S M - P / .

- واختلاف الليل والنهار ببايد . و اين اسباب ظاهر است كه هر كس بداند .  
 اما اسباب ديگر ببايد كه هر كسى نداند ، چون زحل و مشتري و ستارگان  
 ثابت ، وهفت آسمان و كرسى و عرش « ما خلقناهن اإلا بالحق ولكن أكثرهم  
 لا يعلمون » . چون اكثر ندانند ، اقل لا بد بدانند . و اين اسباب همه اگرچه  
 بعضى همگنان دانند و بعضى خواص ، همه از عالم ملك دان ، و اسبابى كه  
 بغايت خفا است اسباب ملكوتى است ، چون فرشتگان مثلا ، ملك المطر  
 و ملك الريح ، و ملك الارض ، و ملك النار ، و ملك الغيم ، والرعد والبرق ،  
 و جملة ملائكة الارض و ملائكة السماوات و جملة عرش ، تا آخرين ملائكة كه  
 اورا روح اعظم خوانند . ثم بالآخر ينتهي الامر الى الواحد الذي هو الحي  
 القيوم . و اگر نه او بودى تعالى الله همه وجود محو بودى . چنانكه اگر نه  
 آفتاب بودى همه شعاعات خود محو بودى . « الله نور السماوات والارض » .

- ۷۸۸ - چون سالك اينجا رسد « كل من عليها فان » بداند كه چيست ؟  
 « ويبقى وجه ربك » ببيند . بدايت توحيد اينجا پيدا گردد سالك را ، و از  
 دايره اين قوم بدر آيد كه « ومن الناس من يقول آمنا بالله واليوم والآخر وما  
 هم بمؤمنين » . و اين قوم را واپس گذارد كه « وما يؤمن اكثرهم بالله اإلا وهم  
 مشركون » . حقيقت « يحو الله » بداند كه چيست ، خداى تعالى را ماحى  
 ببيند ، وجود را همه محو ببيند . اين مرد را نام در جريده اهل محو نويسند ،

۱ اسباب S M اسبابى / P است . . . . . بداند S M همه بدانند و P / 2 ببايد S M هست  
 / P ستارگان S ستارهها M ستارهها و P / 3 هفت S M - P / 3 - 4 الدخان 44 : 49  
 6 بغايت S M غايت / P مثلا S M مثلا چون P / 7 الغيم S M السحاب مثلا P / 8 المطر  
 . . . . . السماوات S M وسمارى P / 9 آخرين ملائكة S M . . . . . الاخر S M  
 بآخوه P / 10 - 11 بودى . . . . . بودى S M شدى . . . . . شدى P / 10 - 11 بودى . . . . . بودى  
 S M شدى و همه ظلمت بودى P / النور 24 : 35 ك 12 : 13 حمن 20 : 26 حمن 13 : 14 حمن 15 :  
 27 م / 14 - 15 البقرة 2 : 8 م / 15 - 16 يوسف 12 : 100 ك 17 : 18 حمن و راحه P M  
 و خود را هم S / .

و پدید نبود که چند در این مقام بماند، اگر او را نهاده اند که بعالم « وُثِّبَتْ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ » رسد، اهل اثبات را و حقیقت اثبات را بر دیده او عرض دهند. مرد اینجا اثباتی بود، و اهل محورا واپس گذاشته. و نهایت مقامات آدمیان اینست. اما در این مقام درجات نامتناهی بود، تا خود هر کسی در کدام درجه فرو رود « و ما تدری نفس بای ارض تموت ». از ارض چه فهم کرده‌ی؟ در این آیت باش! تا نقاب عزت از روی جمال قرآن بردارند، پس بدانی که « و ما تدری نفس بای ارض تموت » چه بود.

۷۸۹ - مارا در همدان دیوانه‌ی بود، اکنون بقای آن برادر باد. روزی تطلعی می‌کرد، در درون پرده قرآن، و حجاب از این آیت فرو گرفته بودند که « و ما تدری » در حق او. و من از دور استراق النظری کردم، و از حقیقت کاری که برو می‌تافت قوتی خوردم، و او ندانست. پس ناگاه روی با من کرد، حالی که مرا دید دانست که چه می‌رود، روی را از من بر تافت.

۷۹۰ - غرض آنست که ارض آنست که ﴿ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ﴾ باش! تا « عباد » بدانی که چه بود. پس یقین بدانی که اگر ارض این بودی که عموم پندارند، پس این ارض در دست دشمنان بیش بود. بوجهل و فرعون این زمین ایشان داشتندی، که فتوی مصطفی در

۱ بماند اگر S M / 1 - 2 ابراهیم 14 : 27 ك / 3 دهند M کنند P / گذاشته S / گذاشته بود M دارد P / نهایت S نهایت P M / 5 رود S M آید P / لقمان 31 : 34 ك / ارض S لفظ ارض P M / 6 نقاب عزت P M نقاب غیرت S / 7 - 11 که . . . ندانست M - S P / 7 چه S چون P / 9 تطلعی S لطفی P / فرو گرفته S برداشته P / 10 که و ما تدری P - S / از دور P دوست آنرا S / و از S که از P / 11 - 12 پس . . . دانست S - P M / 12 را از من P - S M / 13 ارض آنست S P ارض چبود M ؟ / 13 - 14 الاعراف 7 : 128 ك / 14 یقین بدانی S M / 15 عموم S M عموم خلق P / .



- حق ایشان اینست که : تعس عبد الدرهم والدينار . عبد الدرهم همچون عبد الله کی بود؟ پس « یورثها من یشاء من عباده » چیست؟ . آن ارض جنت بود که « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الارض نقبوء من الجنة 3 حيث نشاء » هي ارض الجنة . أهل تقلید تا تفسیری نقلی نشنوند ایشانرا سیر می‌نکند ، عجیباً لهم ! ای برادر ! این ارض همانست که « تبدل الارض غیر الارض » اما کوران روز قیامت بخوانند دید . أهل بصیرت هم امروز بینند . 4 اکتون بعالمی دیگر افتادم ، و معاودة ما کنت فيه آنفاً اولی وأحق .

۷۹۱ - ای عزیز ! چنانکه پختگی میوه را اسباب است ، بعضی ملکی

- و بعضی ملکوتی ، همچنین آشنایی درون را اسباب است ، هم ملکی و هم ملکوتی . 9 هر چه بظاهر قالب تعلق دارد ، ملکی بود ، چون صلوات و قرائت قرآن و حج و صدقت . و جمله حرکات و سکنات جوارح که در زبان شریعت آنرا طاعت گویند . و هر چه به باطن تعلق دارد از اسباب ملکوتی بود ، چون 12 خضوع و خشوع در نماز ، و چون محبت و شوق و انس و نیت صادق و توکل و رضا و حسن ظن . و دل آدمی پرور کار آشنا کردد به خدا و دوستان خدا . و بی این اسباب مختلف هرگز دست ندهد . چنانکه در صحبت پیری پخته 15 بود که من لاشیخ له لا دین له که أهل طریقت گویند ، این معنی بود که بیت :  
آنرا که دلیل ره رخی چون مه نیست  
او در خطر است و خلق از او آ که نیست 18

1 والدينار S و انکه P - M / همچون M چون S تعس بود چون P . 2 ای SM و P  
پس SM - P / چیست SM بود پس از ان ارض دانی که چیست P / 3 الجنة بود S جنتست P / 4 - 3 الزمر 30 : 71 ک / 4 هي SM معنی است  
الارض هي P / 5 - 6 ابراهيم 14 : 48 ک / 6 بخوانند SM عودت P / 7 اکتون SP - M / 8 - 9 بعضی . . . است SM - P / 10 SM و P  
13 در SM و حضور در P / 14 با SM و P : دوستان خدا S دوستان M دوستان  
خدا انس کبرد P / 15 بی این SM بدین P / هرگز SM و این اسباب هرگز P / ندهد SM  
فراهم ندهد P / چنانکه SM جز P / پیری S بر دی P M / 16 بود که من M معنی SP /  
معنی SP - M / که بیت S چنانکه بیت P بیت M / 17 و SM و P .

ای برادر! زشتی نکنم این بیت را تمامی هست؛ اگرچه غموضی دارد هم بنویسم  
از خود بخورد آمدن، رهی کوتاه نیست

بیرون زسر دو زلفِ شاهد، ره نیست 3

۷۹۲ - آنکه نوشتم که آخر مقامات اثبات بود، و صف آخرین از آدمیان  
اهل اثباتند، اینست، وجود اثبات کند و موجود. پس خالی بود برخد معشوق.

آن بت که مرا داد بهجران مالش دل گم کردم میان زلف و خالش 6  
پرسند رفیقان من از حالِ دلم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش!

زلفِ شاهد در جمالِ او، خود را اینجا وا نماید. مردِ سالک، علی رغه  
این بیند که بیت: 9

زلفینانت چوزنگیانِ مستانند عنبر بویان و غالیه سایانند

میان این مرد و لقاء الله يك حجاب بود. مقامِ سالک این بود که:

خالیست سیه بر آن لبانِ یارم مهربست زمشک برشکر پندارم 12  
گرشاهِ حبش یجان دهد زنهارم من بشکنم آن مهر و شکر بردارم

پرده دارِ شاهِ حبش که تو اورا ابلیس خوانی، اینجا معلوم شود. «ودع  
الشرَّ یعبّر» . 15

۷۹۳ - ارجو که بروزگار دولت دست دهد، تا همه بدانی و ببینی،  
و بخوری و ترا بخورد. والله یهدیک، و من کل شریقیك. والسلام. والحمد لله

رب العالمین و صلواته علی محمد و آله اجمعین. 18

I ای . . . نکنم S - PM / این . . . هم M - SP / بنویسم S بنویسم تمامی بیت اینست  
بیت P - M / 4 بود وصف SM صفت P / 5 اهل SM که اهل P / وجود SM که وجود  
P / موجود M موحد S بوجد P / خالی PM جالی S / برخد PM هر چند S / 7 پرسند  
. . . حالش M - SP / 8 او . . . و SM و . . . و او P / 9 که SM - P / 10 بویان  
. . . سایان P پایان . . . دستان SM / 11 که M که شعر S که رباعی P / 13 مهر و SM  
مهر P / 11 دار SM داری P / تو SM - P / 5 یعبّر SP یغیر M / 16 دولت SM - P /  
17 - 18 والسلام . . . العالمین SM ثم المقصود یعطیک P / 18 و صلواته . . . اجمعین  
./ S P - M

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۷۹۴ -

- 3 از دم زدنی فلك دگر گون گردد  
 هر دون سخی و هر سخی دون گردد  
 زانديشه آن که تا چنين چون گردد  
 6 دل در بر زیرکان همی خون گردد

خنك آن عزیزرا که از راه دیده در این عجایب نظاره تواند کرد « کلّ یوم هو فی شأن » بس بلعجبها که پس پرده تست . نه اندک کاریست در درون پرده تقدیر نگاه کردن ، واحکام ازلی وقضایای سرمدی دانستن که در عالم از چه رنگ پیدا می شود. گاهی جهانیان را ز تار بر بندند و از درون دل نوح سر برزند ، و از خود با خود گوید : « رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا » . و گاهی از موسی کلیم بهمانه گاهی بر سازند تا او گوید : 12 « ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » .

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به نستعین بیت M و من و تقیوم . . . . .  
 الرسالة الثالثة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S / 3 / S هر P M / 4 / S هر  
 P M I / 4 - 6 ترتیب مصراعها در نسخه S چنین است . . . در M . . . در P . . .  
 میباشد / 7 از راه دیده P I از راه نظر M و ز دیده S / تو ذم S M توان P I / 7 - B الرحیم  
 55 : 29 م / 10 شود S P I گردد M / گاهی M P I و گاهی S / زده S P I زین M /  
 11 - 12 نوح 71 : 26 ك / 12 و گاهی S M گاهی P I / 13 - 14 یونس 10 : 88 ك / .  
 \* \* \* نامه شصت و چهارم . S 93 . P 63 . M 93 . I 52 . \* \* \*

۷۹۵ - پس طرفه کاری است، و طرفه تراز همه آنکه دیده‌های عالمیان از طرفگی آن کار بر بستند « ما خلقناها إلا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون »  
 3: علم غیب به کس ندادیم « لا يعلم من فی السماوات والارض الغیب إلا الله »، « وان من شیء إلا عندنا خزائنه » آن چه نقطه است . گویی که ملک و ملکوت ازو ذرته‌یی نیامد ، لابل در وجود ، ملک و ملکوت محو آمد .

6 - ۷۹۶ - اگر بیدیده علم از ساحل تمیز نگاه کنی ، وجود از موجد ذرته‌یی نماید . اما اگر بیدیده معرفت در لجه بی خودی نگاه کنی وجود را خود هیچ حکم نماند . « کل من علیها فان » یک دست برو زنی همه خاک شود « إن یسأ یدهبکم » ،  
 9 « یبدي ویعید » ، « وما ذلک علی الله بعزیز » ، از این همه در قرآن مجید کنایت چنین کردند : « سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم انه الحق » .  
 پس جلالت قهر ازل ، لابل حق عدل ازل تاختن آورد ، ودستی بر تختة وجود زند که « اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید » .  
 12

۷۹۷ - پس از کوری کوران خبر دهد و گوید : « الا انهم فی مرية من لقاء ربهم » . پس همرا عذر بخودی خود باز خواهد « ألا انه بکل شیء محیط » . باش ! تا احاطت او بکل وجود ترا بخورد . پس بدانی که « لقاء الله » چه بود . خواهی که ترا بخورد تا فرمان قرآن قدیم کن که « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً » . عمل صالح آن بود که راه ترا بدو در نوردد . اگر نه  
 18 من استوی یوماه فهو مغبون ، بود . عمل صالح اینجا چه کند آن نمی گویم که و من کان یومه شراً من امسه فهو ملعون . که این از ورق پندار نیز بیرون است .

1 دیده‌های S M دیده P I / 2 الدخان 44 : 39 ك / 3 النمل 27 : 65 ك / 3 - 4 الحجر  
 15 : 21 ك / 5 نیامد S نیاید M نیانبد P I / آمد S آید M اند P I / 6 موجد S موجود  
 P M I / 7 خود S M - P I / 8 الرحمن 55 : 26 م / النساء 4 : 133 م / 9 البروج 85 : 13 ك /  
 ابراهیم 14 : 20 ك / 10 کردند P M I آمد S / فصلت 41 : 53 ك /  
 13 از کوری M اگر کور P I از S / 13 - 14 فصلت 41 : 54 ك / 14 - 15 فصلت 41 :  
 54 ك / 16 قدیم S M مجید P I / 16 - 17 الکهف 18 : 110 ك / 17 عمل صالح S M - P I /  
 که S M - P I / 18 اینجا S M - P I .

- ۷۹۸ - چون این دولت دست دهد تو خودرا ببینی در دایره . ان الله بکلمة شیء محیط ، هم او مرکز ، هم او محیط . باش ! تا وجود ببینی چون نقطه در زیر « ب » بود ، وجلالت پای « بسم الله » را بینی که خودرا بر دیده 3 تا محرمان خود جلوه می دهد . از نقطه با چه می شنوی ؟ آخر این هنوز نامحرمی بود . اگر جمال بی نقطه الف ببینی آنکه بدانی که محرمیت چه بود . چه گویی ؟ در قرآن گوید : « الم ، المر ، المص » چندین جایگاه . از الف چه دیدی ؟ سیاهی بر سپیدی ! خاک بر سر کسی که از او واز کلام او بدین قدر قناعت کند . جهودان و ترسایان و کافران از الف « الم » همین بدانند که تودانی . پس تواز قرآن مجید همچند آن دانی که کافران ، و خودرا مؤمن پنداری . در جوال غرور بودن نه کار مردان است .

- ۷۹۹ - در نگر تا بکفر اول بینا گردی . پس راه رو ! تا ایمان عموم بدست آوری . پس جان کن ! تا بکفر ثانی بینا گردی . پس طلب کن بجد ! تا ایمان خصوص را بیابی . پس از این اگر دولتی باشی بکفر ثالث در نهاد خود بینا شوی . و هاهنا تسکب العبرات . « فی ظلمات ثلاث » . آدمی را بیافریدند تا قرآن خواند . تو هنوز از شیر صورت قالب او دیده بر دیواری . هیئات ! هیئات ! نامردان را عشق حرام است ای جان ! چیزی دیگر می خواستم که بنویسم . و مقدمة الكتاب که تمهید افتاد ، مرا از آن مقصودی دیگر بود . از آن خود باز ماندم . ارجو که آنچه مقصود بود ، خود در طی حروف و کلمات ، بازیابی . و اگر موافقی جز چنین نبود .

1 چون PMI که چون S / 2 هم او مرکز هم او محیط PM - SM / 3 ب پای خود PI / بود S بود و PMI / دیده PMI / 4 سبب PM - SM نقطه PI / 6 چندین SPI و چندین M / 9 مجید PMI - S / 10 ح PM - SM / 11 سبب PM - SM / 12 بجد SPI - M / 13 پس PMI پس سبب PM - SM / 14 سبب PM - SM / 15 خواند تو PMI نحوئی S / قالب او PM - SM / دیواری PM - SM / 16 سبب PM - SM / 17 هیئات ع . PM / 18 خود در S در PM / 19 و اگر SM اگر PI /

۸۰۰ - کاغذ وفائی کند که این قدر هم از اسفها سالار کدیه کردم ، نماز  
 شام ، ليلة الخميس ، رابع عشر جمادی الآخر که پاره ای مطالب می بود ، در  
 3 درون با آن عزیز که دیر گاه بود تا هیچ خبری نشنیدم ، و هیچ نوشته  
 نخواندم . ارجو که عایق خیر بود ، تا بوسعید دوانقی نامه آورد ، هیچ نوشته  
 نرسید البته . و دل سخت مشغول می بود . ارجو که مدت مفارقت بآخر آید  
 6 و آنچه گفتنی است بمشافت با آن عزیز گویم . بعد از این که پدید بود اسب  
 قلم تا کجا تواند دوید . بار این حدیث قلم و کاغذ نکشد ، و گوش ظاهر هم نادانی .  
 اگر با سمع ظاهر دل بود این بار بکشد « لمن كان له قلب » . دوستان سلامت  
 9 اند و پیوسته بدعا مشغول . و علی الله الاجابة .

۸۰۱ - چیزی نوشته ام بدان عزیز . و اشارتی کرده در واقعه ناصح عمر .  
 ارجو که رسیده باشد . و تقریر آن کار چنانکه واجب بود کرده . و اگر  
 12 نرسید ، مبارك بمشافت خود شنود . والله یختار لنا وله ولجميع المؤمنین  
 والمؤمنات ما فيه الخیرة والصلاح فی امر دیننا و اجل امورنا و اجلتها . والسلام .  
 والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمد و آله اجمعین .



پایان نخستین بخش



1 - 14 کاغذ . . . اجمعین S - P M I / 2 مطالب P I مطالبه M / 5 سخت M - P I /  
 7 دوید M دوانید P I / 7 - 8 و گوش . . . بکشد M - P I / 8 ق 50 : 37 ک / 10 عمر M  
 عمر رحمه الله P I / 11 چنانکه M چنانچه P I / 13 اجلها M اجدنا P I / 14 صلواته M I  
 صلوات الله سبحانه P / .